Jawaharlal Nehru

این عکس وامضا مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب فرستاده شده است

جواهر لعل نهرو

زندگی من

(اتوبیوگرافی)

ترجمهٔ محمود تفضّلی

با ۲۳ تصویر خارج از متن

N.I.L

انتشارات نیل
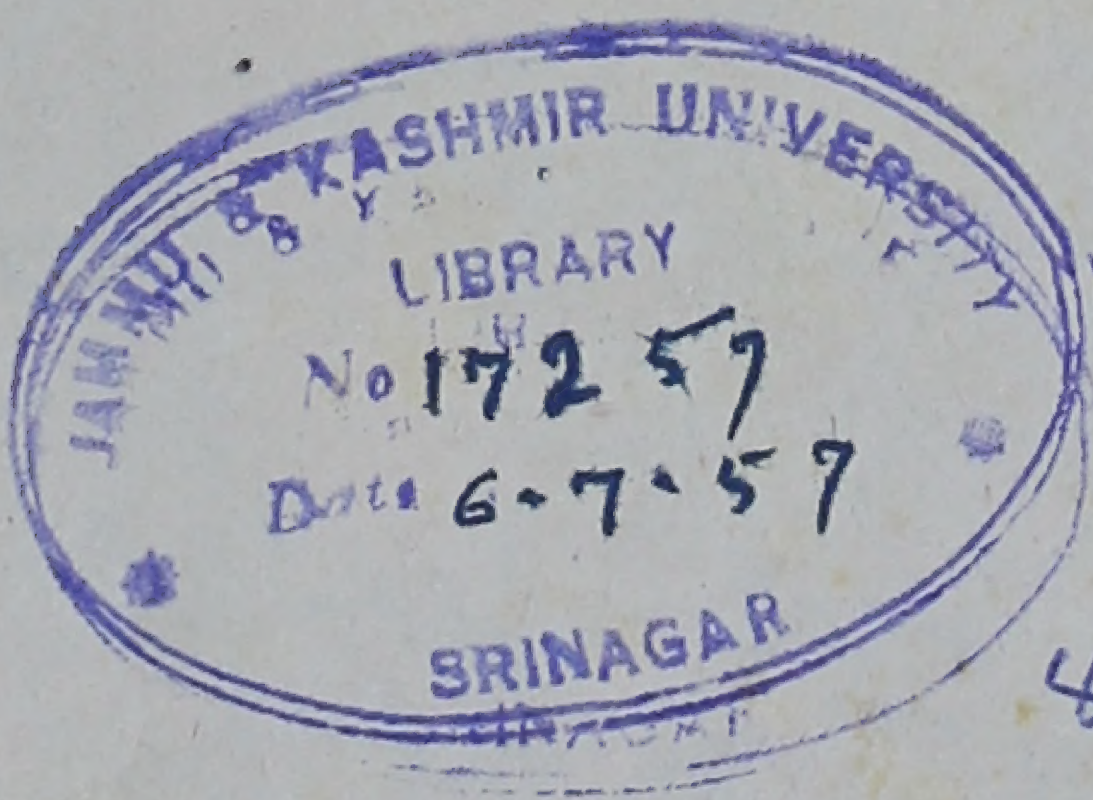
چاپ این کتاب دردوهزارنسخه درمهرماه یکهزاروسیصد وسی وپنج هجری خورشیدی
درچاپخانهٔ بانك بازرگانی ایران بپایان رسید .

مقدمهٔ مترجم

هند را بشناسیم

ما هند را نمی‌شناسیم. کشور عظیم هند و مخصوصاً تحولات قرون اخیرش برای ما ناشناس مانده است.

پس از آنکه استعمار اروپائی بر آسیا سایه افکند ارتباطات باستانی و تاریخی میان کشور ما و هند نیز قطع شد. بعد هم جلوه و درخشندگی تمدن جدیدی که از غرب و از اروپا میآمد چنان چشمان ما را خیره ساخت که از توجه به شرق بازماندیم. حتی اگر اطلاعات مختصری هم دربارهٔ شرق کسب میکردیم همانها بود که از منابع و مآخذ غربی بما میرسید. درواقع ما با عینك غربی به شرق مینگریستیم.

هند باستانی و بزرگ که درچنگال استعمار اسیر شده بود برای ما بصورت کشور افسانه‌ئی مهاراجه‌ها و مرتاضها درآمده بود که درمیان یك مه غلیظ و مواج از روایات و اخبار و داستانهای عجیب وغریب وراست ودروغ بشکلی مبهم جلوه میکرد. درطی پنجاه سال اخیر پیش از استقلال هند یکنوع ارتباط جدید میان ایران و هند برقرار شد، مسافرینی میان دو کشور سفر کردند و گاهی جسته گریخته اخبار و اطلاعاتی دربارهٔ هند در ایران منتشر میگشت. اما این اطلاعات یا با اغراض فرمانروایان استعماری هند که در ایران هم نفوذ داشتند آلوده بود و یا بخاطر احساسات مشترك مذهبی میان ایران و هندیان مسلمان منحصراً از منابع مسلمانان آن کشور و موافق نظر و اعتقادات آنها اقتباس میگشت و در نتیجه هند واقعی و نهضتهای وسیع فکری و سیاسی واجتماعی آن همچنان ناشناس میماند. درصورتیکه دراین مدت که ما از آن کشور غافل بودیم ونگاهمان بیشتر متوجه غرب بود در آن سرزمین پهناور تحولاتی روی میداد و ملتی کهن برای از هم گسیختن زنجیرهای اسارت استعماری تلاش میکرد. دردامان هند پیر یك هند جوان رشد و تکامل می‌یافت تا عاقبت در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ به بلوغ رسید و استقلال خود را بجهانیان اعلام داشت و از آنپس نیز قیافهٔ مطبوع و دلپذیر او هر روز با درخشش بیشتری جلوه میکند.

اطلاعات ما مردم ایران دربارهٔ نهضت عظیمی که بالاخره به پیروزی و به تأمین استقلال منتهی شد بسیار ناچیز است. درصورتیکه برای استوارساختن رشته‌های ارتباطات

ازهم گسیختهٔ باستانی، که‌امری ضروریست، باید هندنوین را بدرستی شناخت .

فعالیت مفید سفارت کبرای دولت‌هند درتهران که اززمان‌استقلال‌هند تأسیس گشته است،انتشاررسالات ومقالات‌متعدددر بارهٔ هند، مسافرتهای‌مختلف‌رهبران وسیاستمداران وروزنامه نویسان وهنرمندان میان دو کشوروفعالیتهای فرهنگی انجمن ایران وهندواز همه مهمترنقش بسیارپراهمیت ودرخشانی که هند درصحنهٔ سیاست بین‌المللی اجرا میکند ودرسراسرجهان توجه وتحسین عمومی را برانگیخته است مردم ایران راکمابیش به‌هند نوین متوجه ساخته است . اما برای آشنائی بیشتروکاملتر بااین هند نو بایدبا نهضتی که آنرا بوجود آورده‌است وبا زندگی وافکاروفعالیتهای رهبرانی که باآن نهضت‌پیوستگی جدائی‌ناپذیرداشته‌اند آشنا شد .

خوشبختانه اخیراً کتاب«اُتوبیوگرافی گاندی» بنام «سرگذشت گاندی بقلم‌خوداو» بوسیلهٔ آقای مسعود برزین بفارسی ترجمه ومنتشرشد وبا آن کتاب ما بـا مرد بزرگی که هند را بتکان آورد وراه جدیدی درپیش پای ملت خود و تمام مردم عصرما قرارداد آشنا میشویم . مسلماً ترجمهٔ آن کتاب یك قدم لازم واساسی بود که برای شناختن هند۔ نوین برداشته شد . اینك هم نویسندهٔ این سطور با منتهای مسرت و افتخار ترجمهٔ کتاب اتوبیوگرافی جواهرلعل نهروشاگردوهمراه گاندی‌وراهبر کنونی هند را به مردم‌ایران تقدیم میدارد ویقین دارد که این کاریك قدم اساسی دیگراست که میبایست بدنبال آن‌قدم برداشته میشدتا هند نوین ورهبران آنرا بهترو بیشتر بما بشناساند .

اتوبیوگرافی نهرو

کتاب زندگی جواهرلعل نهروتنها سرگذشت خود او نیست بلکه سرگذشت یك نسل ازمردم هند وتاریخ وقایع‌وحوادث یك ملت بزرگ است که قدم به قدم درسنگلاخ مشکلات و مصائب پیش رفته است تا عاقبت پیروزمندانه به هدف عالی و درخشان خود نایل شده است .

سخن گفتن در بارهٔ جواهرلعل نهروکاری دشواروزائد است زیرا شخصیت ممتازاو با چنان جلوه‌ئی درصحنهٔ سیاست جهان میدرخشد که مارا از چنین‌کاری بی نیازمیسازد . بعلاوه خوانندهٔ این کتاب با خود کتاب اورا بخوبی خواهد شناخت .

کتاب اتوبیوگرافی نهرو که درکمال صراحت وصداقت وزیبائی نوشته شده‌است بما نشان میدهد که این شخصیت ممتاز کیست ، گذشته‌اش چه بوده است ، در چه محیطی بوجود آمده است وطرزتفکرش چیست ؟ حتی اگردقیق وروشن‌بین باشیم ازهمین کتاب درمی‌یابیم هندی که امروزهمراه و همقدم او گام برمیدارد به کجا میرود وچه آینده‌ئی درپیش دارد؟

بدون تردید کتاب اتوبیوگرافی جواهر لعل نهرو یکی ازمهمترین و بهترین آثاریست که دربارهٔ نهضت ملی هند و حرکت پرشکوه این ملت بزرگ بسوی آزادی و استقلال نوشته شده است. شاید بتوان گفت که این کتاب ازجهات بسیار در نوع خود بی نظیر یا کم نظیر میباشد زیرا علاوه برجنبه‌های تاریخی وسیاسی واجتماعی از نظر نویسندگی نیز ارزش فراوان دارد وقدرت وهنرفوق‌العادهٔ مؤلف خود را نشان میدهد.

جواهر لعل نهرودرراه دشوار زندگی و مبارزات خود بارها بزندان رفته است و گاهی دوران زندانهای اوطولانی وممتد بوده است. اما این مرد فعال ودانشمندحتی در زندان هم بیکار ننشسته است وهر بار که اززندان بیرون آمده است هدیه‌ئی بصورت یك کتاب تازه و نفیس ارمغان آورده است. کتابهای معروف «نامه‌های پدری به‌دخترش» (سال ۱۹۲۹) و «نگاهی به‌تاریخ جهان» (سال ۱۹۳٤) و «اتوبیوگرافی» سال ۱۹۳٦ و «کشف هند» (سال ۱۹٤٦) همه بهمین ترتیب بوجود آمده‌اند و محصول زندانهای او هستند. جواهر لعل نهرو کتاب اتوبیوگرافی خودرا که اکنون دردسترس خوانندگان گرامی قرارمیگیرد درهشتمین‌دوران زندانش که دوسال طول کشید نوشته‌است.

بطوریکه هم در مقدمهٔ کتاب وهم در متن آن گفته شده است تمام آن جزدوفصل آخرو بعضی تغییرات مختصردرآن، ازماه‌ژوئن سال ۱۹۳٤ میلادی تافوریهٔ ۱۹۳۵ درزندان نوشته شده است. در ماه اکتبر همانسال در اروپا یك صفحه بعنوان «پس ازپایان» بر آن افزوده‌شد و نخستین چاپ آن‌درآوریل ۱۹۳٦ درلندن‌انتشاریافت که به «کماله نهرو» همسر و همراه مبارز و دلیر نهرو که بتازگی در پایان یك بیماری در اروپا درگذشته بود اهداء گردید. نهرو ماجرای دردناك مرگ همسرش را در «لوزان» (سویس) و چگونگی اهداء کتاب رابه «کماله دیگر نیست» در فصل دوم کتاب «کشف هند» شرح داده است که مسلماً یکی از لطیف‌ترین و حساسترین نوشته های اوست. اهمیت کتاب بقدری بود که درهمانسال ۱۹۳٦ یعنی در مدت هشت‌ماه چاپ کتاب ده بارتجدید گردیدو تا سال ۱۹٤۰ پانزده چاپ ازآن منتشرشد. مؤلف درآن سال بهنگام تهیهٔ چاپ جدیدی ازآن، فصل تازه‌ئی با عنوان «پنج سال بعد» برآن اضافه کرد وازآنپس تا سال ۱۹۵٤ میلادی بازهم پنج‌بار دیگرچاپ آن تجدید گردید.

ترجمهٔ فارسی کتاب

من ترجمهٔ این کتاب را دراواخر سال ۱۳۳۳ شمسی ازروی ترجمهٔ فرانسوی آن که زودتر بدستم رسیده بودآغاز کردم. ترجمهٔ فرانسوی که بدست من رسید بوسیلهٔ «ژرژ بلمون»[1] بعمل آمده ودرسال ۱۹۵۲ بانام «زندگی وزندانهای من[2]» ازطرف‌دو

1 _ Georges Belmont 2 _ Ma vie et mes prisons

بنگاه انتشارات فرانسوی بنام «دو نوئل»[1] و «مطبوعات امروز»[2] مشترکاً در پاریس انتشار یافته است.

ترجمهٔ فارسی کتاب ابتدا باهمان نام که از روی ترجمهٔ فرانسوی گرفته شده بود از اول فروردین ۱۳۳٤ درمجلهٔ هفتگی « امید ایران » انتشار یافت ومورد استقبال گرم خوانندگان قرار گرفت بطوریکه پس از قریب یکسال و نیم هنوزهم مجلهٔ امید ایـران انتشار آن را منظماً دنبال میکند.

پس ازچند ماه کار ترجمهٔ من ازروی متن فرانسوی بپایـان رسید ودرصدد انتشار جداگانه آن برآمدم. دراینوقت متن انگلیسی آنراهم بدست آورده بودم و باین جهت بهتر دیدم که ترجمهٔ خودرا بامتن انگلیسی هم مقایسه کنم. دراین مقایسه معلوم شد که ترجمهٔ فرانسوی بامتن انگلیسی (چاپهای نوزدهم سال ۱۹۵۳ و بیستم سال ۱۹۵٤ که دراختیار من بود) تفاوت نمایان وفاحشی دارد. ازجمله متن فرانسوی فقط ٤٠٤ صفحه بود درصورتیکه متن انگلیسی ٦١٦ صفحه دارد. ازحیث ترکیب و تعداد فصول هم تفاوت دومتن زیاد بود. متن فرانسوی از ٦٠ فصل تشکیل شده بود درحالیکه متن انگلیسی ٦٨ فصل ومقادیری هم فصول وملحقات اضافی دارد. ازآنجا که مؤلف کتاب خودرا بزبان انگلیسی نوشته است و طبعاً متن انگلیسی آن اهمیت و اصالت دارد من هم کار خود را تجدید کردم وترجمهٔ خودرا بامتن انگلیسی تطبیق دادم. بطوریکه کتاب کنونی هرچند درمجلهٔ امید ایران بانام « زندگی وزندانهای من » که ازمتن فرانسوی گرفته شده منتشر شده است، ترجمهٔ کامل متن انگلیسی است کـه با نام « اتوبیوگرافی » انتشار یافته است و بوسیلهٔ بنگاه انتشارات « بادلی هد »[3] درلندن بچاپ رسیده است. ازآنجا که کلمهٔ «اتوبیوگرافی» هنوز درزبان فارسی رواج نیافته است آنرا بصورت « زندگی من » درآورده ام.

بسیار کوشیده ام که ترجمه نسبت به متن وفاداری کامل داشته باشد وتا آنجا کـه مقدور است همان صورت اصلی را حفظ کند. درعین حال برای رعایت اصطلاحـات و ترکیبات خاص زبان فارسی ناچار گاهی مفاهیم ومعانی با بیان فارسی تطبیق داده شده است. درترجمهٔ فارسی کتاب یکی ازاسناد ضمیمهٔ متن انگلیسی حذف شده است وآن نامهٔ مفصلی است که سران کنگره درتاریخ ۱۵ اوت ۱۹۳۰ از زندان مرکزی یراودا برای دونفراز رجال سیاسی هند ارسال داشتند و درآن شرایط متارکه در مبارزهٔ «کنگره» با دولت بریتانیائی هندرا قید کرده بودند، چون مطالب آن نامه درفصل ۳۰ کتاب تقریباً بتفصیل بیان شده است ازترجمه وانتشار آن صرفنظر شد. درمقابل کوشیده ام تا آنجا که میسر

1 _ Denoël

2 _ Les presses d'aujourd'hui

3 _ THE BODLEY HEAD, LONDON

بوده‌است حاشیه‌هائی بر کتاب بیفزایم که کار مطالعه‌را برای خوانندهٔ ایرانی آسان‌سازد. حاشیه هائی که ازطرف مترجم بر کتاب اضافه شده باامضای « م » مشخص گشته است تا باحاشیه های خود مؤلف اشتباه نشود .

برای تهیهٔ این حاشیه ها از کتب مختلف استفاده کرده‌ام وقسمتی‌از آنهاهم با کسب اطلاع از اعضای محترم سفارت هند درتهران وهندیان مقیم تهران تهیه شده‌است که در کمال صمیمیت همواره بمن کمك‌داده‌اند. وظیفهٔ خود میدانم که بخاطر این همکاری هاو راهنمائیها ازهمهٔایشان و بخصوص ازآقایان وراثت‌علی‌قدوائی، شباهت علی‌خان ، تیکوو ماتور سپاسگزاری کنم .

همچنین برای آنکه‌خوانندهٔ کتاب قبلانظری اجمالی دربارهٔ مطالب آن داشته‌باشد و بتواند کتاب را باذهن آماده تر بخواند از آقـای دکتر تاراچند سفیر کبیر دانشمند هند درتهران درخواست کردم مقدمه‌ئی تاریخی برای کتاب تهیه فرمایند وایشان باوجود اشتغالات فراوان مأموریت خویش مقدمهٔ جامع ومفصلی بزبان انگلیسی نوشتند که‌ترجمهٔ قسمت منتخبی از آنرا بر کتاب افزوده ام امیدوارم بتوانم ترجمهٔ کامل مقدمهٔ مفصل ایشانرا که‌خود اثرجالب‌ونفیسی‌دربارهٔ‌تاریخ‌هند است‌بصورت یك‌رسالهٔ‌مستقل‌انتشاردهم. جناب دکتر تاراچند که بازبان‌وادبیات‌ایران نیز آشنائی‌وسیعی‌دارند ترجمهٔ فارسی‌مقدمهٔ خودرا شخصاًخوانده وتأیید کرده‌اند .

درفروردین‌ماه امسال هنگامیکه چاپ کتاب تااندازه‌ئی پیشرفت کرده‌بود بوسیلهٔ نامه‌ئی که برای‌آقای نهرو فرستادم درخواست کردم مقدمهٔ مخصوصی همراه بایك‌عکس امضا شده برای ترجمهٔ فارسی کتاب لطف کنند وایشان هم باوجود تمام گـرفتاریها و اشتغالات مهم ملی وبین المللی خود مقدمه وعکسی ارسال داشتند کـه درکتاب انتشار می‌یابد وبدان ارزش واعتبار خاصی می‌بخشد وموجب مباهات وامتنان فراوان من‌است .

ذکراین مطلب را برای هموطنان گرامی خود بیفایده نمیدانم که نامهٔ‌من‌درتاریخ ۱۲آوریل ۱۹۵٦ (۲۳فروردین ۱۳۳۵) ازتهران ارسال گردید وبطوریکه‌خوانندگان درصفحهٔ ۲٤ ملاحظه‌میکنند مقدمهٔ آقای‌نهرو درتاریخ۱۸آوریل یعنی٦روز بعد دردهلی‌نو باامضای‌ایشان‌رسیده‌است.این‌حسن‌توجه‌وسرعت‌اقدام برای‌من که‌درمیان‌یك‌زندگی کندرو بزرگ شده‌ام واقعاً حیرت انگیز وعبرت‌آموز بود ویقین دارم برای خوانندگان گرامی ایرانی نیزچنین است. درواقع برای کسانی که بخواهند با پیشرفت سریع دنیای کنونی همراه وهمقدم باشند لازمست که باچنین دقت وسرعتی کار کنند .

عکسی که آقای نهرو شخصاً امضا کرده وبرای مترجم ارسال داشته‌اند درآغـاز کتاب چاپ شده است . سایر تصاویری که در کتاب منتشر شده از کتاب بزرگی کـه بمناسبت شصتمین سال زندگی جواهر لعل‌نهرو درسال ۱۹٤۹ ازطرف دولت‌هندانتشار

یافت نقل واقتباس شده است .

نکته‌ئی که تذکر آنرا بخوانندگان گرامی لازم میدانم اینست که در متن کتاب بارها کلمات «دولت» یا «دولت‌هند» بکاررفته است که اغلب هم‌مورد حمله وانتقاد واقع شده‌است. باید توجه‌داشت که کتاب بیست‌سال پیش نوشته‌شده ودر آن‌زمان دولت‌هندتحت تسلط بریتانیا قرارداشت‌و بوسیلهٔ دولت بریتانیا اداره میشد ودرواقع خوددولت بریتانیا بود وبدینقرارطبعاً با «دولت‌هند» که پس‌ازاستقلال تشکیل‌شده‌است هیچ‌ارتباطی ندارد.

وظیفهٔ خود میدانم از دوستان عزیز ومحترمی که درکار تهیه وترجمه وانتشاراین کتاب به‌من کمك‌داده‌اند وبرای‌ترجمه وتطبیق‌بعضی‌ازقسمتهای آن‌بامن همکاری کرده‌اند نیزصمیمانه‌سپاسگزاری کنم.مخصوصاًازخوانندگان‌وآشنایان‌ودوستانی که‌ازدورونزدیك مرابرای‌انجام این‌خدمت‌موردعنایت‌وتشویق‌قرارداده‌اندسپاسگزارم. این تشویق‌ها وآن نامه‌ها وپیامهای محبت‌آمیز برای من درانجام این کار کمك موثری بوده است .

به امید آینده

هندامروز راه روشنی برای‌خود برگزیده است که بامتانت وثبات قدم وسرفرازی درآن پیش میرود .

دوستی استوار و ارتباط نزدیك مـا با ملت هند مسلماً بنفع ملت های ماست اما فقط دوستی و ارتباطی استوار و مستحکم است که براساس شناختن و تفاهم واقعی‌تکیه داشته باشد .

ملت های ما باید روابط کهن و باستانی خودرا بشکل نوین تجدید کنند وزندگی کنونی یکدیگر را بخوبی بشناسند تا بتوانند همراه و همقدم بسوی آینده بروند .

با نفوذ قدیمی که فرهنگ و ادبیات فارسی درهند دارد ، هندیـان برای شناختن ایران مساعی فراوانی بکار میبرند و کتب ورسالات بسیاری دربارهٔ ایران درهندانتشار می‌یابد . ما نیز باید برای شناختن هند کوشا باشیم واز برادران هندی خود عقب نمانیم.

امیدم اینست که کتاب کنونی کـه بهموطنان گرامی تقدیم میگردد بتواند برای شناساندن هند نوین و راهی که دنبال میکند مؤثر افتد . همچنین امیدوارم کتـابهای دیگری نیز بزبان فارسی منتشر شود که باین منظور عالی کمك دهد .

یقین است که دوملت بزرگ و باستانی ایران و هند درکنار هم و دست در دست هم خواهند توانست بهتر وآسانتر در راه آینده به‌پیش بروند وکامیاب‌تر باشند .

محمود تفضلی

تهران شهریور ۱۳۳۵

بقلم دکتر تاراچند سفیر کبیر هند در ایران

مقدمه‌ئی بر ترجمهٔ کتاب اتو بیو گرافی اثر جواهر لعل نهرو

هند نیمهٔ قرن بیستم درافکارودر اعمال خود مظاهر بسیاری از نخستین دورانهای تاریخ خود را همراه دارد . درمذهب‌ومراسم‌مذهبی، درقوانین‌واخلاق وسازمان‌اجتماعی، درزبان وافکارودرزندگی روزانهٔمیلیونها نفرمردم‌هندمعاصر آثاردوران باستانی «ودا» نمایانست . هند امروز ریشه‌های عمیقی در گذشته دارد و برای درك و شناختن آن باید بگذشتهٔ او نگریست ودانست که زندگی او درایام سابق‌چگونه بوده است .

برای این منظور نظری به تاریخ و تمدن کهن و باستانی هند در طول دورانهای مختلف ضروریست اما متأسفانه درفرصت محدود مقدمهٔ يك کتاب نمیتوان‌به چنین‌موضوع پراهمیتی پرداخت. بخصوص که‌تاریخ هند، هم‌بسیارقدیمی وهم بسیارمتنوع‌وپرماجراست.

کتاب «کشف هند» اثرپرارزش جواهرلعل‌نهرو،هند وتاریخ هند را چنانکه باید به خواننده مینمایاند ومن امید بسیاردارم که‌آن کتاب نفیس بزودی بزبان فارسی ترجمه شود ودوستان ایرانی ما بتوانند با مطالعهٔ آن هند را بهتر بشناسند.

کتاب اتو بیو گرافی جواهرلعل نهرو که اکنون ترجمهٔ فارسی آن انتشار می‌یابد هرچند که بخاطرجامع بودن خود ووسعت وتنوع مطالبی که دربردارد از نظر تاریخ و مخصوصاً تاریخ تمدن هند بسیارپرارزش میباشد اما بیشترتاریخ دورانی اززندگی ملت هند است که درآن مبارزه بخاطر آزادی واستقلال درتحت رهبری مهاتما گاندی توسعه‌و عمق یافت و عاقبت به پیروزی رسید .

این کتاب وسعت و عمق این مبارزهٔ بزرگ راکه ملت باستانی هند با پیروزی به پایان رساندکاملا نمایان میسازد وعظمت تلاش عمومی وفداکاری‌ها وجانفشانیهای‌طبقات مختلف ملتی راکه با دلیری راه استقلال‌خود را دنبال میکرد منعکس میسازد.

بدینقراراین کتاب بیش ازآنکه تاریخ هند باشد تاریخ حوادث چهل سال‌اول‌قرن کنونی هند است و بهمین لحاظ شاید مناسب‌ترآن باشد که درفرصت محدود این مقدمه نیز بهمین فصل ازتاریخ هندبیشتر توجه شود.

هند باستانی

تمدن هند ازماقبل تاریخ وازهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد آغازمیگردد. آثار باستانی که درزیرخاکهای نواحی شمال‌غربی هند باقیست وخرابه‌های کهن سالی نظیر«موهنجو دارو» و«هاراپا» بقایای این تمدن قدیمی را دردل خود حفظ کرده‌اند.

مهاجرت اقوام آریائی به هند در هزارهٔ دوم پیش از میلاد صورت گرفت. اقوام آریائی که از آسیای میانه به هند سرازیرشدند خویشاوندان همان اقوام وقبایل آریائی بودند که قسمتی از آنها بایران آمدند ودر خراسان و آذربایجان مستقر شدند وبعد در جنوب‌ایران‌هم منبسط گشتند وقسمت دیگرشان‌هم به‌آسیای‌صغیرراه یافتند وبعدها به‌اروپا مهاجرت کردند ومجموع آنها اقوام هند و آریائی نامیده میشوند.

اقوام آریائی که به هند وارد شدند بتدریج بسوی جنوب و مشرق گسترش یافتند و از راه آمیزش با مردم بومی و محلی تمدنی بزرگ بوجود آوردند که دامنهٔ آن در سراسرهند بسط یافت و بنام تمدن «ودی» نامیده میشود وآثارونوشته‌ها وادبیاتی که‌از آن زمان باقیست آنرا منعکس میسازد.

این تمدنیست که پیش‌ازظهور«بودا» درحدودیکهزارسال‌طول کشید وتأثیرات‌آن تا امروزهم باقیست و مظاهر آن در متن‌های کتب مقدس هندی و آثار پر بهائی نظیر «اوپنیشدها» مسطوراست.

با ظهورآئین «بودائی» وآئین «جینی»درحدود ۲۵۰۰سال پیش، یک‌دوران‌جدید از تمدن هند آغاز میگردد. در این دوران جدید است که تماسهای پادشاهان هخامنشی با مرزهای هند صورت میگیرد، اسکندر در جهانگشائی خود تا هند میرسد و در مقابل مقاومت هندیان‌عقب می‌نشیند، وپادشاهان بزرگ وبا‌ذکاوتی چون «آشوکا» (۲۷۳ تا ۳۳۶ پیش ازمیلاد) ظهور میکنند.

بسیاری چیزها که امروزهم درهند هست یادگارآنزمانهاست. نشان چهارشیر که پشت بهم داده‌اند وبه چهارسونگاه میکنند واکنون مانند شیرو خورشید که نشان رسمی دولت ایرانست علامت رسمی دولت‌هند میباشد یادگاری ازآثارهمان عهد است.همچنین در متن‌های‌باستانی‌قوانین زمان آشوکاست کـه گفته شده است «هیچ وظیفه‌ئی عالیتر از خدمت برای رفاه تمام دنیا وجود ندارد». صفات‌وخصال‌بزرگی‌مانندخویشتن‌داری، غلبه برنفس، فداکاری، خدمتگذاری برای‌دیگران وبرای رسیدن به‌مراحل عالی کمال‌روحانی وآنچه‌مهماتما گاندی به‌مردم‌هندمی‌آموخت نیزریشه‌های بسیارقدیمی‌دارد که‌تا آن‌عهدهای باستانی پیش میرود.

پس ازدوران قدیم عظمت واعتبار هند دورانهای دیگری فرا میرسد، سلسله‌های

متعددی زمام اموررا دردست میگیرند وچندین بار سراسرسرزمین پهناور هند ازهیمالایا تا دریا های جنوبی وحدت حکومتی پیدا میکند ، مرز های دولت هند تا حدود برمه و افغانستان و بلوچستان توسعه‌می‌یابد، قبایل گوناگون و افکار گوناگون از خارج به هند نفوذمیکنند، قبایل زرد پوست هون وجنگجویـان مسلمان ترك به هند میتازند ، زمـانی هند در برابرهجومهای خارجی مقاومت میکند و گاهی مهاجمین تا داخل سرزمین‌های‌هند پیش‌می‌آیند، اماهمواره‌تمدن هندی‌مهاجمین‌خارجی‌رادرخود تحلیل‌میبرد وبدینشکل‌همان تمدن باستانی با رنگها وحالات مخصوص خود درطول قرون‌متمادی ادامه پیدا میکند .

آثارتاریخی گوناگون نقاشی ومعماری ومجسمه‌سازی، ازصورتهای دلفریبی که‌در غار«آجانتا» ترسیم شده تا معابد پرشکوهی که‌درسراسرخاك هندبرپا گشته، همه‌مظاهر این فرهنگ تاریخی وپرعظمت ویادگارهای دورانهای مختلف تمدن‌هندهستند .

نفوذ اسلام درهند که با لشکرکشی‌های محمودغزنوی آغاز گردید یك‌عنصرجدید را درجامعهٔ هندی بوجود آورد که بیسابقه بود وعواقبی داشت که‌تأثیرآنها نیزتاامروز باقی‌مانده‌است.تاآنزمان هرفکروهرنفوذ که ازخارج به‌هند می‌آمد با فلسفه وفکرهندی بهم می‌آمیخت و حالت محلی بخود میگرفت . اسلام معتقدات و سازمان اجتماعی خاصی داشت که ساخته وپرداخته بود وپیروان هندی‌خود را بخارج وبه کعبه‌ئی دورازهندمتوجه میساخت ویك شکل زندگی جدید را بمردم عرضه میداشت . اما حتی معتقدات اسلامی‌هم دراثرتماسها وبرخوردها با فلسفه وتمدن هندی درهم آمیخت . تصوف و عرفان اسلامی زائیدهٔهمین برخورد واین اختلاط فرهنگی‌است. هند درطول‌یکهزارسال با مذهب‌وفلسفهٔ اسلامی درتماس دائمی بود ودرمدت‌پانصد سال‌سلاطین وفرمانروایان مسلمان برقسمتهای وسیعی ازهند یا بر سراسرهند حکومت کردند .

آخرین خاندان معروف پادشاهان مسلمان هند سلاطین مغول بودند. «بابر»یکی ازنوادگان‌تیمور که ازکابل به‌هند آمد، همزمان باسلطنت‌صفویان درایران، امپراطوری مغولان هندرابوجودآورد وفرزندان ونوادگان‌او،اکبر، جهانگیر، شاهجهان واورنگ زیب از بزرگترین پادشاهان هند بشمار میروند .

درزمان اورنگ زیب بود که امپراطوری بزرگ مغولان هند روبضعف‌وانحطاط نهاد ، وحدت هند ازدست رفت، شاهزادگان وامرای محلی برقابت بایکدیگر پرداختند واین عوامل باضافهٔ ضعف‌های تاریخی دیگرسبب شد که هند دربرابرنفوذ جدیدی که از غرب وازاروپا می‌آمد ازپا درآید و عاقبت صورت یك مستعمره را پیدا کند .

نفوذ استعمار درهند

بدنبال رونق دریا نوردی و کشف راههای جدید دریائی جنوب آفریقـا از قرن

شانزدهم ببعد پای اروپائیان به‌هند باز گشت .

درطی قرون سابق تمام اقوام وقبایلی که به هند راه یافتند ازراه معابر شمالی واز روی قارهٔ آسیا آمده بودند اما دراین دوران جدید نژاد های تازه‌ئی از راه دریاها به هند رسیدند. باین‌ترتیب بود که پرتغالیها،هلندیها، فرانسویها وانگلیسیها به‌هند راه‌پیدا کردند و کوشیدند با تصرف هند امپراطوری خود را بنیان گذارند .

درقرن هفدهم هلندیها وفرانسویها وانگلیسیها برای نفوذ در هند با یکدیگر رقابت میکردند تا اینکه ابتدا هلندیها وبعد فرانسویها از هند خارج شدند و در حدود نیمهٔ قرن‌هجدهم‌هندتقریباً قلمروانحصاری نفوذ وتسلط بریتانیا شد .

در آنزمان اوضاع و احوال برای چنین تسلط خارجی موافق بود . یك حکومت مرکزی درهند وجود نداشت ، رقابت‌های داخلی شاهزادگان وتحریکات حقیرانهٔ آنها نفوذ خارجی را تسهیل میکرد وباین جهات انگلیسیها توانستند به آسانی و سهولت بر هند مسلط شوند.

نفوذ بریتانیا ابتدا بصورت فعالیت« کمپانی بازرگانی‌هند شرقی»آغاز گردید که در عین حال همچون یك سازمان سیاسی در سرنوشت میلیونها نفر مردم هند هم دخالت میکرد. عمال کمپانی با نفوذ در ایالت بنگال و شرکت در تحریکات و دسته بندیهای درباریان‌وامرای‌محلی‌توانستندمقاومت«سراج‌الدوله»آخرین‌حکمران‌هندی‌بنگال‌رادرهم بشکنند وبا پیروزی براودر«پلاسی» (۱۷۵۷)راه تسلط ونفوذکامل خودرا برهندهموار سازند. ازآنپس‌نفوذ انگلیسیها باسرعت درسراسرهند بسط یافت. دراوایل قرن‌نوزدهم دهلی بتصرف آنها درآمد وحتی‌نفوذشان درنواحی غربی هند هم استوارشد.درآنموقع تنها پنجاب بود که هنوزاززیرنفوذ انگلیسیها بیرون مانده بود ودرآن ناحیه«سیك‌ها» برای خود حکومتی‌مستقل داشتند . اما قدرت سیك ها هم درسال ۱۸٤۹ درهم شکست وبدینقرار درنیمهٔقرن نوزدهم‌سراسرهند در تحت نفوذ بریتانیا قرار گرفت .

انقلاب ۱۸۵۷

ازدست رفتن‌استقلال‌و اجبار بگردن نهادن به یوغ اسارت خارجی هیجانات تندی درهند بوجود آورد که درسال ۱۸۵۷ صورت یك انقلاب وعصیان بزرگ‌رابخود گرفت. درآن ماجرای‌تاریخی عده‌ئی‌از هنگهای‌هندی‌ازاطاعت فرماندهان انگلیسی‌خودسرپیچی کردند وبه «شاه عالم» آخرین امیرازخاندان مغولان هند که دردهلی بود تسلیم شدند وحوادث دامنه‌داروخونینی روی داد.اما این قیام درواقع آخرین تلاش یك سیستم‌محتضر بود و به آسانی در هم شکست . پس از این قیام وضع هند تغییراساسی یافت . کمپانی انگلیسی هندشرقی که‌تااین‌زمان امورهندرادردست داشت منحل گردیدودولت انگلستان

ادارهٔ امورهندرا مستقیماً بعهدهٔ خود گرفت .

سازمان اداری هند در آنوقت تقریباً بهمان صورت سازمان زمان امپراطوران مغول بود. واحدتشکیلات ولایت بود وچند ولایت با هم یك ایالت را تشکیل میدادند وایالت هم تحت نظارت ورهبری فرمانروای کل هندقرارداشت که باکمك یك شورای دولتی محدود وظیفهٔ دولت مرکزی را عهده‌دار بود . فرمانروای کل معمولا ازطرف کمپانی هند شرقی وبا موافقت دولت بریتانیا تعیین میگشت. وقتیکه هند رسماً ضمیمهٔ سلطنت ودولت انگلستان شد درخود انگلستان یك وزارت امورهند تشکیل شد که وزیر آن عضو کابینهٔ بریتانیا بود . فرمانروای کل با عنوان نایب‌السلطنه وحکمرانان ایالات از طرف دولت بریتانیا تعیین میگشتند. مأمورین رسمی، قضاة عالی ، فرمانداران ولایات وبخش‌ها همه انگلیسی بودندو ازطرف اداره‌ئی که در انگلستان بنام «خدمات اداری هند» تأسیس شده بود انتخاب میشدند. بعدها که به هندیان نیز اجازه داده شد بعضی مقامات عمده را احراز کنند آنها نیز باید بوسیلهٔ همین ادارهٔ انگلیسی انتخاب میشدند .

وظایف سیاست خارجی ، دفاع ، ارتباط ، حمل و نقل ، قوانین مالیاتی همه بعهدهٔ دولت مرکزی هند بود که زیرادارهٔ مستقیم دولت بریتانیا قرارداشت. درایالات یك نوع اختیارات محدود محلی برای حفظ نظم ، دریافت مالیاتها ، امورشهرداری ، آموزش و پرورش وبهداشت ونظایر آنها وجودداشت. دربعضی قوانین جنائی ومقرراتی که با عرف وعادات ارتباط داشت مانند ازدواج وارث وغیره درهر ناحیه موافق رسوم محلی وعقاید مذهبی همانجا عمل میشد .

از آنزمان در هند دو سیستم حکومتی مختلف وجود داشت یکی قسمتی که دولت اصلی هند یا هند بریتانیا نامیده میشد وشامل یازده ایالت بود که هر کدام یك فرماندار انگلیسی داشت وهمهٔ آنهادر تحت‌حکومت دولت‌مرکزی قرارداشتند؛ دیگری قسمتی ازهند که ازحکومت‌های کوچك وبزرگ شاهزادگان ومهاراجه‌ها تشکیل میشد که تعدادشان به حدود ۶۰۰ دولت محلی میرسید و هریك جداگانه با دولت بریتانیا وحکومت مرکزی هندپیمانهای اتحاد داشتند وبطورغیرمستقیم زیر نفوذ دولت انگلستان بودند .

در قسمتی از هند که بصورت دولت‌های مستقل محلی وتحت‌حکومت شاهزادگان هندی بود نیزوظایف سیاست خارجی ودفاع که اساسی ترین مسائل حکومت بود بعهدهٔ دولت‌مرکزی‌هندوزیر نظردولت بریتانیاقرارداشت. شاهزادگان‌مزبوردرداخل‌قلمروخود با اختیارات تام یك نوع حکومت فئودالی وقرون وسطائی را ادامه میدادند.

دروضع این دولت‌های شاهزادگان هند تا زمان استقلال تغییری روی نداد امادر ایالات هند بریتانیا بتدریج تحولاتی‌روی میداد .درددولت مرکزی یك‌مجمع قانونگزاری

مشورتی ودرایالات، شوراهای ایالتی تأسیس گشت که هندیان درآنها شرکت میکردند اما همواره هم نایب‌السلطنه‌وهم حکمرانان‌استانها میتوانستندوجوداین مجالس‌را نادیده بگیرند ونظر آنها بیش از مصوبات این شوراها ارزش داشت . در واقع تسلط بریتانیا برهند صورت یك نوع حکومت مطلقه ودیکتاتوری را داشت که ارادهٔ مردم هند درآن اثری نمیگذاشت .

سالهای تحول

نود سالی که از۱۸۵۸ (پس ازانقلاب ۱۸۵۷) تا ۱۹۴۷ (سال‌استقلال هند)طول کشید انقلابی‌ترین سالهای تاریخ هند میباشد . درتمام طول تاریخ هند هرگز در مدتی چنین کوتاه تحولاتی چنین وسیع وعمیق صورت نگرفته بود . این تحولات زندگی‌عموم افراد ملت را چه ازلحاظ داخلی وچه ازلحاظ خارجی دگرگون ساخت .

دراین سالها بود که براثر نفوذ تمدن جدید غربی تمایلات تازهٔ ملی درهند بیدار شد، مظاهرتمدن فنی وصنعتی غرب مانند تلگراف‌وراه آهن وصنایع وفنون وکارخانه‌ها وغیره زندگی هند را دگرگون ساخت ، ادبیات وافکارغرب که با فلسفه وافکارباستانی هند تفاوت نمایانی داشت هندیان را بیدارساخت وبه تکان آورد، احساسات‌ملی‌واستقلال طلبی رشد وتوسعه یافت، مبارزه بخاطراستقلال آغاز گردید وبالاخره به تأمین استقلال کامل هند منتهی شد .

کتاب اتو بیو گرافی جواهر لعل نهرو که اکنون در دسترس خوانندگان ایرانی قرارمیگیرد نه فقط شرح زندگانی خود اوست که دراین مبارزه یکی ازرهبران صمیمی وفعال بوده است بلکه درواقع تاریخ همین تحول و مبارزهٔ بزرگ وتاریخی میباشد که خود او نیزدرقلب آن قرارداشته است .

کتاب‌اتوبیو گرافی‌نهرو درفصول مختلف‌خودچگونگی این‌تحول ورشداحساسات وعواطف ملی وجریانات فکری را باروشنی بیان‌میدارد وخواننده درآن بخوبی‌می‌بیند که چگونه ملت هندپس از مدتها تسلط نیروی استعمار خارجی کم کم بیدار میشود، بپا می خیزد ، براه می‌افتد ، به‌پیش میرود ، تلاش میکند ، قربانی میدهد ، ازمراحل‌مختلف آزمایشهاومبارزه‌های دشوارمیگذرد وقدم‌بقدم به‌منظوروهدف بزرگ خودنزدیك‌میشود.

درسال ۱۸۵۸ هندضمیمهٔ امپراطوری انگلیس‌شدوملکهٔویکتوریا پادشاه‌انگلستان امپراطریس هند لقب یافت . حکومت انگلستان سازمان وسیعی برای ادارهٔ هندبوجود آورد که بتدریج تسلط خود را استوار تر میساخت ، مردم هند هم کـه کم کم بیدار میشدند ومقتضیات دنیای جدید را درك میکردند با آرزوی فرو خفتهٔ آزادی به‌تشکیل سازمانهای سیاسی مختلفی برای احیای اعتبار و حیثیت از دست رفتهٔ خود میپرداختند .

بدینقرار بود که سازمانهای سیاسی متعددی در نواحی مختلف هند ومخصوصاً در بنگال و بمبئی ومدرس بوجود می آمد .

این تحولات تدریجی که درهند صورت میگرفت باتغییرات وتحولاتی که در خود انگلستان حاصل میشد همزمان وهمراه بود . اصلاحاتی که درسالهای ۱۸۶۷و۱۸۸٤در قوانین انگلستان انجامشد درتحولات هندهم اثر داشت .

همچنین تغییراتی که درصحنهٔ سیاست بین‌المللی روی میداد در وضع هند هم اثـر میگذاشت . پیشرفت روسهای تزاری درآسیای میانه وتحکیم قدرت استعماری تزارها، انحطاط سریع امپراطوری ترکهای عثمانی ، تمایلات استعماری فرانسویان برای تسلط برشمال آفریقا ومصر وسودان وآسیای جنوب شرقی ، وحدت آلمان دراروپا ونظایـر این وقایع همه عواملی بود که کمابیش موقعیت امپراطوری بریتانیا را تهدید میکرد . مخصوصاً کـه حیات اقتصادی وصنعتی بریتانیا براساس تملك مستعمرات بناشده بود و میبایست حتی مواد غذائی ومواد اولیه صنعتی خودرا هم ازآنها تهیه کند .

کنگرهٔ ملی هند

وقتی که انقلاب ۱۸۵۷ هند درهم شکست انگلیسیها که هند را رسماً ضمیمهٔ دولت خودساختند درآنجا بامردمی ناراضی ومشکلاتی‌فراوان روبرو بودندو بدین جهت‌درتحت تأثیر تغییرات داخلی وحوادث جهانی ناچار امتیازات مختصری به هندیان اعطا کردند و به‌آنها اجازه دادند که درانتخابات شهرداریهاشرکت کنند و بعضی مقامهای کوچك‌وغیر حساس را بدست‌آورند ومیخواستند باین ترتیب آنها را آرام سازند امـا این کوششها کافی نبودواحساسات خصمانهٔ‌هندیان را تسکین‌نمیداد. باین‌جهت بود که بعضی‌ازانگلیسیان دوراندیش درتحت تأثیر افکارلیبرالی که درآنزمان‌درانگلستان رواج داشت معتقدبودند که برای احترازازخطرات آینده وتسکین احساسات‌هندیان باید بایشان اجازه‌داده‌شود که سازمانهای دموکراتیکی بوجودآورند ودرآنها به مباحثه وگفتگو بپردازندونظر خویش را اظهار کنند وبه‌دولت متذکر گردند . درمیان‌این انگلیسیان «آلان‌او کتاویان هیوم» ازهمه فعالتر بود وکوشید تارهبران سازمانهای مختلف سیاسی درایالات‌مختلف هند را بیکدیگر نزدیك سازد واز اجتماع‌آنها یك سازمان واحد ملی بوجود آورد که مظهر تمایلات ملی تمام هندباشد . این اجتماع برای نخستین بار در۲۸ ماه دسامبرسال ۱۸۸۵ درشهر بمبئی تشکیل گردید وبدین‌شکل« کنگرهٔ ملی‌هند» بوجود آمد که‌سازمان رهبری کنندهٔ‌آینده در راه تأمین استقلال ملی گردید .

ازآنزمان به بعد هرسال یکبار مجمع عمومی کنگره درهمان اوقات وهـر بار در یکی ازشهرهای هند برپامیشد . سازمان کنگرهٔ ملـی هند بتدریج اعتبار واهمیت بیشتر

پیدا کرد و بر تعداد اعضای آن افزوده شد. کنگرهٔ ملی هند همانطور که از اسم آن پیداست یك سازمان وسیع وملی بود که در آن عموم طبقات ومخصوصاً طبقات متوسط بدون تمایز اعتقادات مذهبی شرکت میکردند. عقاید مذهبی در آن راه نداشت وفقط مباحث سیاسی و گاهی هم اجتماعی در آن مورد بحث قرار میگرفت.

درمجمع عمومی سالیانهٔ کنگره اغلب بیش از دوهزار نماینده ازسراسر هندشرکت می‌جستند و درپایان کار و مباحثات خود یك کمیتهٔ محدود بنام «کمیتهٔ کنگرهٔ ملی هند» ویك رئیس برای مدت یکسال انتخاب میکردند واعضای کمیته که تعدادشان درحدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر بود یك کمیتهٔ عامله برمیگزیدند که باتفاق رئیس کنگره دستگاه رهبری این سازمان را تشکیل میداد.

تاریخ کنگره درواقع تاریخ مبارزهٔ ملت هند در راه استقلال میباشد. این تاریخ را میتوان به دو دورهٔ متمایز تقسیم کرد. دورهٔ اول که هفت سال طول کشید ودر ۱۸۹۲ پایان یافت دورانی بود که فرمانروای کل هندومقامات انگلیسی به کنگره خوشبین بودند، میخواستند هندیان را تاحدودی درشوراهای دولتی ومجامع قانونگزاری شرکت دهندو بگذارند که آنها دربارهٔ بودجه و اقدامات دولت مباحثه و گفتگو کنند. اما بعلت روش ظالمانه واستعماری دولت بریتانیا و مالیاتهای سنگین که برملت هند تحمیل میشد کنگره ومطبوعات هند که مظهر تمایلات ملی بودند بانتقادات شدیدمیپرداختند واعتراض میکردند.

دولت بریتانیا برای رقابت با روسیهٔ تزاری که درآسیای میانه پیش میرفت خواست افغانستان را نیز ضمیمهٔ هندسازد امادرجنگهائی که باین منظور انجام میگرفت شکست یافت. ازسوی دیگرچون فرانسویها درهندوچین مستقر شدنددولت بریتانیا برمه رامتصرف شد وضمیمهٔ هند ساخت. مخارج تمام این قشونکشیها وعواقب ناگوار آن بردوش مردم هند تحمیل میشد و آنهارا ناراضی میساخت و بانتقادواعتراض وامیداشت. نتیجه آن شد که ازسال ۱۸۹۲ دوران جدیدی در تاریخ کنگره آغاز شد. دولت بریتانیا و کنگرهٔ ملی هند درمقابل هم قرار گرفتند و کشمکشهائی میان ایشان بوجود آمد که تا سال ۱۹۱۹ و پایان جنگ جهانی اول و بعد از آن نیز تا زمان استقلال هند طول کشید.

در آن دوران ابتدا هندیان خواهان آزادی وخود مختاری درداخل امپراطوری بریتانیا بودند وامید داشتند که از راه رجوع بوجدان بریتانیا باین نتیجه برسند امافرمانروایان وار بابان هند بهیچوجه چنین چیزی را نمی‌پذیرفتند واصولا امپراطوری بریتانیا بدون هند برای ایشان تصور ناپذیر بود.

عمال دولت بریتانیا برای مقابله باتمایلات ملی مـردم هند گاهی بزور وخشونت متوسل میشدند وزمانی باصلاحات اداری می‌پرداختند ودرعین حال همیشه میکوشیدند که

درداخل هند جدائی و تفرقه را دامن بزنند و باین جهت پیروان مذاهب مختلف‌را برضد یکدیگر تحریك میکردند.

در دوران ممتدی از این زمان حزب محافظه‌کار انگلستان زمامدار دولت بریتانیا بود و نقشه‌های تجاوز آمیز امپریالیستی واستعماری خودرا درسراسر جهان دنبال‌میکرد که بارعمدهٔ آنهاهم بردوش‌هند می‌افتاد . هزینه‌های جنگ‌های سودان (۱۸۹۶)جنگهای بوئر (۱۸۹۹تا۱۹۰۲) جنگ چین (۱۹۰۰تا۱۹۰۱) وغیره همه از کیسهٔ ملت فقیر هند بیرون کشیده‌میشد ومردم هند را ناراضی‌تر میساخت . از سوی دیگرجمعیت هندباسرعت افزایش می یافت بطوریکه ازسال ۱۸۹۱ تا۱۹۱۷ از ۲۵۰ میلیون نفر به۳۱۵میلیون نفررسید.دولت بریتانیا یك ارتش‌عظیم درهند نگاهداری میکرد که‌هزینهٔ هنگفت آن‌هم برملت هند تحمیل‌میشد. هرسرباز انگلیسی درهند درهرسال ۷۷۵ روپیه خرج داشت در صورتی که درخود انگلستان هزینهٔ یك سرباز از ۲۸۵ روپیه تجاوز نمیکرد . باینقرار میتوان حساب کرد که چه بار سنگینی بردوش مردم هندفشار می‌آورد .

این روشهای‌ناگوار بازمامداری‌لرد کرزون که‌از۱۸۹۹تا۱۹۰۵ نایب‌السلطنه‌هند بود باوج‌خود رسید. کرزون‌بانطق‌های اهانت‌آمیزوسیاست کوته نظرانهٔ‌خودمردم‌هندرا بعصیان‌وامیداشت.درزمان او بود که بنگال‌بزرگترین وپراهمیت‌ترین ایالت‌هند بدو بخش قسمت‌شد که‌دریك‌بخش آن‌هندوان اکثریت‌داشتندودربخش دیگر آن مسلمانان . این عمل ناروا که‌هندیان راسخت‌خشمگین ساخت ازهمان‌وقت فکر تقسیم هندرا بدوقسمت‌مسلمان و غیرمسلمان بوجودآورد ، بطوریکه هرچند براثر مساعی مردم هند ومبارزات دامنه دار ملی بالاخره‌آن تقسیم ازمیان رفت اماآن فکر ناسالم باقی ماند وبه تقسیم هنددرزمان استقلال منتهی گشت .

این عوامل مختلف در نخستین سالهای قرن کنونی هندیان را به عصیان برضد بریتانیا برمی‌انگیخت . درخواست سواراج (استقلال) ازهرسو شنیده میشد وروشهای گوناگون برای‌مبارزه اتخاذمیگشت‌مانند تحریم کالاهای‌انگلیسی، مصرف کردن کالاهای وطنی ونظایر آن.پیشوایانی مانند تیلك در « مهاراشترا » (پونه) لجپت رای‌درپنجاب (لاهور) بپین چندرا پال و آرا ویندو گوش دربنگال (کلکته) رهبران معروف نهضت ملی بودند ویك عده ازجوانان پرشورهم سازمانهای مخفی تروریستی تشکیل دادند .

پاسخ بریتانیا درمقابل تظاهرات وسیع وفعالیت های شدید مردم هند بدوصورت بود، ازیکسو تضییقات‌وفشارهای دامنه‌دار انجام میگرفت، سران نهضت مورد تعقیب‌واقع میشدندو بزندان‌میرفتندیاتبعید‌میگشتندوازسوی‌دیگر کابینهٔ لیبرال انگلستان بفکر اصلاحاتی دروضع اداری‌هندافتادوتصمیم گرفت یك‌مجمع قانونگزاری وسیع‌تردرمرکزوشوراهائی

درایالات بوجود آورد. «مورلی» وزیر امـور هند در کابینهٔ انگلستان و« لرد مینتو » نایب السلطنهٔ انگلستان درهند مشترکاً این طرح را تهیه کردند. امادرهمان زمان بنا بر سیاست معروف«تجزیه کن وحکومت کن» دولت انگلستان بتشویق مسلمانان برای مقابله باهندوان پرداخت وآنهارا برانگیخت که سازمانهای مستقل و جداگانه‌ئی تشکیل دهند وبدینشکل بود که درسال ۱۹۰٦ سازمان« مسلم لیگ » (جامعهٔ مسلمین) بوجود آمد. مسلمانان تشویق میشدند که درخواست کنند در انتخابات و در مجالس قانونگزاری وشوراهای ایالتی جداگانه شرکت جویند. آقـاخان در رأس هیئتی از مسلمانان چنین درخواست هائی را بدولت عرضه میداشت.

بالاخره در سال ۱۹۰۹ طرح اصلاحات « مورلی ـ مینتو » اجرا شد. بر تعداد شوراهای دولتی افزوده گشت. درشورای امپراطوری کمتر از نصف اعضا ازراه انتخابات تعیین میشدند واکثریت انتصابی بودندودرشوراهای ایالتی اکثریت اعضا بوسیلهٔ انتخابات تعیین میگشتند. اما درهـر حال دولت هند وحکومت های ایالات در برابـر این مجالس قانونگزاری وشوراهای دولتی بهیچوجه مسئولیتی نداشتند ووجودآنها فقط جنبهٔ مشورتی داشت. بعلاوه انتخابات جداگانه و شرکت جداگـانهٔ مسلمین وهندوان وسایر فرقه های مذهبی نیز بقوت خود باقی بود.

این اصلاحات کنگرهٔ ملی هندرا بدو گروه تقسیم کـرد. یکدسته که « اعتدالی » نامیده شدند وتمایلات لیبرالی داشتند بااین اصلاحات موافقت داشتند ومعتقد بودند که از همین راه میتوان تدریجاً پیشرفتهائی بدست آورد و در داخـل امپراطوری بریتانیا به خود مختاری رسید. همین دسته‌هستند که در کتاب حاضر بارها ازایشان بنام «اعتدالی‌ها» و «لیبرالها» یادشده است وروش ایشان موردسنجش‌وانتقاد قرار گرفته‌است.

گروه دوم این اصلاحات را برای هندکافی نمیدانستند ورد میکـردند وخواستار خود مختاری واستقلال کامل بودند. این گروه بودند که بنام «افراطیها» معروف گشتند.

حوادث بحرانی سالهای پیش ازجنگ‌جهانی اول وشدت هیجانات هند بریتانیا را ناچارساخت که بالاخره‌تقسیم سال ۱۹۰۵ بنگال راملغی سازد وهمچنین پایتخت‌حکومت هندرا از کلکته که بوسیلهٔ انگلیسیها تشکیل شده بود به دهلی که پایتخت باستانی هند بودمنتقل سازد.

تلاش بخاطر استقلال

درسالهای جنگ جهانی اول مردم هند بامید اینکه پس ازجنگ بتوانند استقلال خودرا بدست آورندبه همکاری بادولت بریتانیا پرداختند وبخاطر برقراری دموکراسی جهانی درجنگ برضد قدرت دیکتاتوری آلمان شرکت جستند. کنگـرهٔ ملی‌هند درسال

۱۹۱۵ درخواست کرد که درهند یك « حکومت مردم برای‌مردم و بوسیلهٔ مردم » بوجود آید واین شعار حتی مسلمانان را باکنگره موافق ساخت .

درسال ۱۹۱٦ خانم آنی بسانت « جامعهٔ خود مختاری هند » (هوم رول لیگ) را تأسیس کرد ودر دسامبر آن سال کنگرهٔ ملی وجامعهٔ مسلمین هردو جلسهٔ سالیانهٔ خود را درشهر لکنهو تشکیل دادند واعلام داشتند که استقلال‌وخود مختاری هندهدف‌مشترك هردو سازمان میباشد . ایـن توافق وهماهنگی میان دو سازمان بزرگ هند یك واقعهٔ پراهمیت وتاریخی بود .

دراوت سال ۱۹۱۷ « مونتاگ » وزیر امورهند درکابینهٔ بریتانیا اعلام داشت که سیاست دولت‌انگلستان آنست که به تدریج دولت‌مسئولی درهند روی‌کارآید ودرهمانسال سفری به‌هندآمد وباهمکاری « لرد چلمسفورد» نایب‌السلطنه هند طرح اصلاحات‌جدیدی را تهیه کرد که درسال ۱۹۱۹ پارلمان انگلستان آن طرح را تصویب کرد وبنابر آن اصلاحات مختصری درهند صورت‌میگرفت اماهند همچنان بصورت مستعمره‌ئی تحت‌تسلط کامل بریتانیا باقی میماند .

تصویب این‌قانون واین جریانات مردم‌هندرابکلی مأیوس ساخت وبرایشان‌روشن ساخت که بریتانیا به بهانهٔ آنکه هند هنوز نمیتواند دولت خود مختاری داشته باشد بااستقلال هند موافقت نخواهد کرد . درهمان موقع قوانین خفقان انگیز وشدیدی بنـام « قوانین رولات» وضع گشت که بدولت مرکزی هنداجازه میداد هرنوع انتقادومخالفتی را باخشونت ازمیان ببرد وخاموش سازد .

دراین موقع حساس بود که گاندی وارد صحنهٔ سیاست هند گردید . گاندی که در نخستین سالهای قرن درافریقای جنوبی بود ودرآنجامبارزهٔ عدم خشونت رابرای احقاق حقوق هندیان‌مقیم آنجاباموفقیت رهبری کرده بود دراوایل جنگ به هند باز گشت ودر سال ۱۹۱۹ موقعی که دولت بریتانیا باآن طرز ناشایسته به آرزوهـای استقلال طلبانهٔ مردم هند پاسخ میگفت بدفاع ازحیثیت هند پرداخت .

درآن موقع هندیك حالت بحرانی را میگذراند . عکس‌العملهای گوناگون‌مردم هنددربرابرروش دولت‌بریتانیا ثمری نمیداد. عدم‌همکاری، تحریم کالاهای‌انگلیسی‌وتولید اشکالات‌اقتصادی بجائی نمیرسید. عملیات‌تروریستی بشدت‌سرکوبی‌وخفه‌میشدوقیام‌مسلحانه هم‌غیرممکن بود.درچنین‌وضعی بود که گاندی‌پیام‌نبوغ‌آمیزخودرابرای‌مبارزهٔ عدم‌خشونت که‌آنرا«ساتیاگراها» وقدرت حقیقت‌می نامیدمنتشرساخت. گاندی دعوت کرد که‌درمقابل نیروی خشن دشمن‌متجاوز باقدرت تحمل رنج وفداکاری درراه حق وباروش عدم‌خشونت مبارزه شود .

باظهور گاندی درروی صحنهٔ سیاسی هند دوران جدیدی از تاریخ ملت هند آغاز گردید که بالاخره باستقلال منتهی گشت.

کتاب حاضر مخصوصاً به بیان حوادث همین دوران حساس وجریانهای عمدهٔ آن اختصاص یافته است و نشیب و فراز مبارزات وسیع وعمیقی را که تحت رهبری مهاتما گاندی درمدت یکربع قرن جریان داشت در برابر خواننده قرار میدهد.

همکاری مسلمانان وهندوان در نخستین سالهای پس ازجنگ جهانی اول، پشتیبانی هندوان از دعاوی مسلمانان در ماجرای خلافت اسلامی، نهضت نافرمانی که بوسیلهٔ عدم پرداخت مالیاتها در «باردولی» و برهبری گاندی آغاز گشت، بازداشت های دسته جمعی، کشتارهای خونین جالیانوالا باغ، و بسیاری ازحوادث دیگر که در تاریخ استقلال هند وقایع پراهمیتی است همه در کتاب بیان شده است.

نخستین نهضت ساتیاگراها نتوانست آزادی هند را تامین کند اما هند را بشکلی قاطع متوجه استقلال ساخت و آنرا هدف نهائی نهضت ملی هند قرار داد. هند در این مبارزات انضباط و فداکاری و بی اعتنائی به زندان و مرگ را آموخت و بدین طریق قدم بزرگی به پیش برداشت.

بدنبال آن ماجراها پنجسال ناآرام توأم با محرومیت ها و ناکامی ها گذشت. در درون کنگره حزبی بنام «حزب سواراج» برهبری «موتی لعل نهرو» پدرجواهرلعل نهرو و «چیتا رانجن داس» تشکیل شد که برنامهٔ آن شرکت درانتخابات مجالس قانونگزاری وشوراهای ایالتی ومبارزه از داخل این شوراها بود.

دولت بریتانیا برای تحکیم بنیان تسلط استعماری خود که متزلزل شده بود و برای ایجاد تفرقه در صفوف متحد مردم هند باز هم بتشویق عناصر مرتجع مذهبی ودامن زدن به آتشهای فروخفتهٔ اختلافات مذهبی پرداخت وسازمانهای مسلمانان را برقابت باهندوان برانگیخت.

در آن زمان مسلمانان دوسازمان داشتند یکی بنام «کنفرانس مسلمین» که تحت رهبری آقا خان قرار داشت وسیاست محافظه کارانه ئی را دنبال میکرد ودیگری جامعهٔ مسلمین (مسلم لیگ) که زیررهبری «جیناه» بود ونظرهای لیبرالی داشت. دولت بریتانیا این هردوسازمان را پیش میکشید وتشویق میکرد. مرتجعین هندو وسیک نیز به همچشمی با سازمانهای مذهبی مسلمانان و بعنوان آنکه بتوانند از منافع خود دفاع کنند به تشکیل سازمانهای متعصب مذهبی پرداختند. بدین ترتیب جبههٔ واحد نهضت ملی ضعیف میشد ودرهم میشکست ودر بسیاری نقاط زد و خوردها وتصادمات تأسف آوری روی میداد.

گاندی برای نزدیك ساختن فرقه های مذهبی بیکدیگر وایجاد مجدد وحدت ملی تلاش میکرد ویکبار هم بیست ویکروز روزه گرفت اما این اقدام او نیز نتوانست اختلافات را مرتفع سازد.

دولت و کنگره بالاخره باین نتیجه رسیدند که باید از راه مذاکرات و موافقت‌های سیاسی مسائل را حل کرد. باین منظور بود که در سال ۱۹۲۸ کمیسیونی بریاست «سرجان سیمون» وعضویت شش نفر عضو دیگر انگلیسی تعیین گشت که اوضاع هند را مطالعه کند و پیشنهاداتی فراهم سازد اما هندیان که در این کمیسیون شرکت نداشتند همکاری با آنرا تحریم کردند و «کمیسیون سیمون» نتوانست موفقیتی بدست آورد. مردم هند علاوه بر اعتراضات شدید نسبت به کمیسیون برای مقابله با آن کنفرانس بزرگی از تمام احزاب تشکیل دادند که ریاست آن بعهدهٔ موتی لعل نهرو واگذار شد و پیشنهادات متقابلی تهیه کرد و چون دولت بریتانیا این پیشنهادات را نپذیرفت بالاخره کنگرهٔ ملی هند «پورناسوراج» (استقلال کامل) را هدف نهائی ملت هند اعلام کرد و روز ۲۶ ژانویه را روز استقلال تعیین نمود و در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۰ بیانیهٔ مشهور استقلال را انتشار داد.

با این بیانیه هدف مبارزات هند مشخص‌تر گردید و بدنبال انتشار آن بود که دوران مبارزات جدید نافرمانی آغاز شد. گاندی در ۲ مارس ۱۹۳۰ به لرد ایروین نایب السلطنهٔ هند خبر داد که نافرمانی را آغاز خواهد کرد. صبح روز ۱۲ مارس گاندی باتفاق ۷۵ نفر از هواداران خود از کانون پیروان خویش «اشرام ساتیا گراها» در «سابارماتی» بسوی دهکدهٔ «دندی» در ساحل دریای عربستان حرکت کرد تا در آنجا برخلاف قانون به تهیهٔ نمك بپردازد. این راه پیمائی ۶۰۰ کیلومتری سراسر هند را بهیجان آورد و بالاخره در ۵ آوریل وقتی که گاندی در دندی تهیهٔ نمك را آغاز کرد مبارزهٔ نافرمانی ملت هند در همه جا آغاز گشت و فصل جدیدی در تاریخ تلاشهای قهرمانی و مسالمت آمیز مردم هند در راه استقلال گشوده شد. دولت بریتانیا با خشونت و شدت بمقابله پرداخت باز هم زندان‌ها و تبعیدها و تضییقات و فشارها در سراسر هند شروع گردید. خود گاندی بازداشت شد و بزندان «یروادا» اعزام گشت و بسیاری از رهبران نهضت ملی هند از جمله جواهر لعل نهرو نیز مجدداً بزندان رفتند.

در این ضمن دولت بریتانیا کوشید که از راه تشکیل کنفرانسهای میز گرد در لندن به‌حل مسئلهٔ هند بپردازد اما این کنفرانسها بشکلی تشکیل میشد که سازمان کنگره در آن شرکت نداشت و عملاً آنرا بصورتی درمیآوردند که در آن تمایلات استعمارطلبانهٔ بریتانیا بکرسی بنشیند و تصمیماتی اتخاذ گردد که با اعطای یك نوع خاص از استقلال و خودمختاری به‌هند نفوذ بریتانیا در آن باقی و برقرار بماند.

در همین دوران بود که گاندی توجه خود را به موضوع برداشتن فاصله‌های طبقاتی هندوان و آمیزش با طبقهٔ «نجس‌ها» که خارج از طبقات مردم حساب میشدند معطوف ساخت و نهضت «هریجن» را برای هواداری از آنها بوجود آورد و دنبال کرد.

طبق مصوبات دولت بریتانیا مقرر شده بود که پیروان مذاهب مختلف، هندوها، مسلمانان،

سیک‌ها و دیگران هریک جداگانه‌در انتخابات شرکت کنند. نجس‌ها نیزمی بایست بطور جداگانه رأی بدهند.

گاندی که با این تقسیم طبقاتی بشدت مخالف بود ومیدانست که این نوع تجزیهٔ مردم فقط بسود حکومت استعماری خارجی‌است. در راه نزدیك ساختن پیروان مذاهب مختلف واز میان برداشتن‌فواصل‌مختلف طبقات مذهبی به تلاش پرداخت ویکبار هم باین منظور اعلام روزه کرد و اعلام داشت که در صورت عدم قبول نظرش حتی اگر بمیرد روزه خود را نخواهد شکست و از این راه احزاب مختلف را مجبور ساخت که‌شرکت طبقهٔ محروم نجس‌ها را هم در انتخابات مشترك بپذیرند.

کنفرانسهای میز گرد که‌آخرین آنها در ۱۹۳۲ تشکیل شد طرحی برای تشکیل یك «دولت هند» تهیه کرد که در سال ۱۹۳۵ بتصویب پارلمان بریتانیا رسید وبنابرآن: ۱ ـ یك اتحادیهٔ هند تشکیل میشد. ۲ ـ ایالات خود مختار بوجود میآمد ۳ ـ قدرت و حاکمیت بتدریج به دولت هند منتقل‌میگشت وضمناًتحت نظارت بریتانیا قرارمیگرفت.

رهبران نهضت‌ملی و کنگرهٔ ملی‌هند هرچند بااین طرح واین قانون موافق‌نبودند وعلناً اعلام داشتند که برای الغای‌آن باآن بمبارزه خواهند پرداخت بمنظور نشان‌دادن قدرت خود در انتخابات عمومی که طبق این قانون صورت میگرفت شرکت کردند و پیروزی عظیمی بدست‌آوردند. ضمناًمعلوم شد که‌جامعهٔ‌مسلمین نیزدراستانهائی که‌اکثریت اهالی‌آن مسلمان هستند نیروی بزرگی‌دارد.

بدنبال این پیروزی‌دولت‌هائی‌در ایالات ازاعضای کنگره تشکیل شد ولی‌متأسفانه کنگره در این موقع مرتکب اشتباهی گشت ووزیران دولتهای ایالتی را بعلت اکثریتی که در انتخابات بدست‌آورده بود منحصراً از اعضای کنگره انتخاب کرد. این امر هر چند با موازین دموکراسیهای غربی تطبیق میکرد اما سبب شدکه جامعهٔ مسلمین نقش مخالفت‌را بعهده بگیرد وبه تبلیغات‌شدیدی بپردازدو کنگرهٔ ملی‌را متهم کندومسلمین را از نتایج حکومت هندوان متوحش سازد واین فکرراکه از مدتها پیش‌با تشویق بریتانیا بوجود آمده بود بپروراند که مسلمانان هند باید دولت مستقل و جداگانه‌ئی برای خود بوجودآورند.

استقلال هند

قانون اساسی‌سال ۱۹۳۵ واصلاحاتی که درآن موقع در وضع اداری هند صورت گرفت علاقمندان به‌آزادی مطلق را راضی‌نمیساخت و نمیتوانست هیجانات مردم هند را تسکین‌دهدو بهمین‌جهت‌تلاشهاومبارزات‌هندو نهضت‌ملی‌هندهمچنان‌ادامه‌داشت. دراین‌ضمن اوضاع جهان هم تحول می‌یافت. حملهٔ موسولینی به حبشه، جنگهای داخلی‌اسپانیا، توسعهٔ

قدرت متجاوز هیتلر و خطر جنگ که در افق نمایان شده بود و بالاخره هم در سال ۱۹۳۹ آتش آن زبانه کشید عواملی بود که در هند تأثیر میگذاشت.

وقتی که جنگ دوم جهانی آغاز گردید دولت بریتانیا هند را هم بجنگ کشانید و میخواست که مردم هند بخاطر پیروزی دموکراسی با مساعی متفقین همکاری کنند اما هند که خود قربانی استعمار خشن خارجی بود در عین حال که هوادار نیات متفقین بود نمیتوانست بدون داشتن تضمین در بارهٔ آزادی خود به همکاری بپردازد. دولت بریتانیا هم از دادن چنین تضمین هائی شانه خالی میکرد.

وقتی که ژاپن نیز در سال ۱۹۴۱ در کنار آلمان هیتلری و ایتالیای فاشیست وارد جنگ شد آتش جنگ تا مرزهای هند هم رسید. دولت بریتانیا باز هم میکوشید که بخیال خود با وعده های اصلاحات و تغییرات آینده مردم هند را راضی سازد. «سر استافورد کریپس» وزیر کابینهٔ بریتانیا بهمین منظور به هند آمد اما طرحهای او هم با شکست مواجه شد.

بدنبال این حوادث بود که گاندی در ۸ اوت سال ۱۹۴۲ نهضت بزرگ دیگری را آغاز کرد و به انگلیسیها گفت «از هند خارج شوید». این نهضت نیز با مقاومت و خفقان دولت مواجه گردید و باز هم گاندی، نهرو، ابوالکلام آزاد و بسیاری از رهبران مردم هند و کنگرهٔ ملی بزندان رفتند.

«سوباس چندرا بوس» یکی از رهبران ملی هند نیز که از آغاز جنگ در خانه اش در کلکته تحت نظر بود در ژانویهٔ ۱۹۴۱ از هند فرار کرده بود و پس از مسافرت پرماجرائی بآلمان وژاپن که با بریتانیا می جنگیدند در برمه که تحت اشغال ژاپن در آمده بود از داوطلبان هندی و اسرای هندی ارتش بریتانیا «ارتش ملی هند» را تشکیل داده و بخاطر استقلال هند بجنگ مسلحانه با بریتانیا مشغول بود.

این حوادث نشان میداد که دیگر نمیتوان به وفاداری و فرمانبرداری ملت هند اعتماد کرد و حتی به همکاری مثبت آنها در زمان جنگ امید داشت.

در سال ۱۹۴۲ جنگ جهانی بحرانی ترین دوران های خود را طی میکرد. ارتشهای پیروزمند هیتلر لنینگراد را محاصره کرده بودند و تا استالینگراد و کوه های قفقاز رسیده بودند. در شمال آفریقا ارتشهای آلمان در مصر بودند و با کانال سوئز فاصلهٔ زیادی نداشتند. خطر بزرگی متفقین را تهدید میکرد و همکاری هند در راه پیروزی نقش بسیار مهمی میداشت باین جهات بود که امریکا وچین دو متفق بزرگ بریتانیا بدولت انگلستان فشار آوردند که صراحتاً قول بدهد که بلافاصله پس از جنگ آزادی هند را برسمیت خواهد شناخت.

با اینهمه باز هم بریتانیا امیدوار بود که بدون همکاری با کنگرهٔ ملی و با استفاده از مسلمانان هند نفوذ و تسلط خود را همچنان محفوظ نگاهدارد. سران کنگره همچنان

در زندانها بودند. در آوریل ١٩٤٤ گاندی بشدت بیمار شد و باین جهت او را آزاد ساختند واو بلافاصله کوشیدازراه تماس با مسلمانان ورسیدن بتوافقی با آنها راه آزادی هندرا هموارسازد. مذاکرات او با «جیناه» هرچند آنها را بیکدیگر نزدیك ساخت اما به نتیجه قاطع نرسید زیرا جامعهٔ مسلمین و رهبران ایشان خواستار دولت مستقل وجداگانهٔ بودند و «جیناه» میگفت مسلمانان هند ملت جداگانهٔ هستند.

بالاخره دراوایل سال ١٩٤٥ جنگ جهانی بپایان رسید. در انگلستان با انتخاباتی که پس از جنگ صورت گرفت حزب کارگر زمامدار شد. سران دولتهای بزرگ طرح دومبارتن اوکس را تهیه کردند و بدنبال آن منشورملل متفق اعلام گشت که حق ملت ها را برای آزادی و تعیین سرنوشتشان تأیید میکرد. ملت هند هم خواهان آن بود که وعدهٔ استقلال هند و خروج بریتانیا از این کشور تحقق پذیرد.

کوشش های ممتدی برای این منظور صورت گرفت امادرخواست جامعهٔ مسلمانان برای تشکیل یك دولت جداگانه همواره مشکلی در این راه ایجاد میکرد. بطوریکه حتی وقتی که یك شورای موقتی تحت ریاست نایب السلطنه و بامشارکت نمایندگان کنگره ومسلمانان تأسیس گردید ودر صدد برآمد که یك مجمع مؤسسان برای تهیهٔ طرح استقلال هند تشکیل دهد باز هم جامعهٔ مسلمین درخواست جدائی از هند و تشکیل یك دولت مستقل را مطرح ساخت.

عاقبت، در ٢٠ فوریهٔ ١٩٤٧ اتلی نخست وزیر بریتانیا اعلام داشت که انگلستان پیش از ژوئن ١٩٤٨ نیرو های خود را از هند خارج خواهد ساخت و مقدرات هند را بدست خود هندیان خواهد سپرد.

«لردلوئی مونت باتن» بعنوان آخرین نایب السلطنهٔ هند به دهلی آمدتا این منظور راعملی سازدوتاریخ ١٥ اوت برای اعطای استقلال به هند تعیین گردید.

روز ١٤ اوت ١٩٤٧ دولت پاکستان از ایالاتی که در آنها مسلمانان اکثریت داشتند بوجود آمد وباین منظور ایالت بزرگ بنگال وایالت پنجاب تقسیم شد. «جیناه» بعنوان فرمانروای کل ولیاقت علیخان بسمت نخست وزیر پاکستان تعیین شدند.

در نیمه شب روز ١٥ اوت ١٩٤٧ نیزمراسم واگذاری حاکمیت بدولت مستقل هند که ازسایر نواحی هند تشکیل گردید وبیش از ٤٠ میلیون نفرمسلمان در آن باقی بود انجام گرفت وبدنبال این امرعنوان امپراطورهند ازعناوین پادشاه انگلستان حذف شد. وزارت امور هند دردولت بریتانیا منحل گشت ونیروهای نظامی بریتانیا خاك باستانی هند را ترك گفتند.

بدینشکل بالاخره مبارزات مداوم وفداکاریها وجانفشانیهای قهرمانی ملت هند به ثمر

رسید و آرزوی ملی بر آورده شد و هند کهن سال استقلال نوین خود را بازیافت. اما این استقلال چنانکه باید قلوب ملت را شادمان نساخت زیرا رؤیاهای طلائی قدیمی برای بوجود آمدن یك هند مستقل و واحد و متحد از کوههای هیمالایا تا دماغهٔ کومرون و از بلوچستان تا برمه از میان رفته بود. پاکستان که قسمتی از هند و ملت هند بود بشکل عجیبی و بصورت کشوری مرکب از دو قسمت مجزا راه جداگانه‌ئی برای خود در پیش گرفت. اما مردم هند که وارث میراث عظیم و درخشان تمدن قدیمی هستند با اعتقادات و فرهنگ باستانی خود هرگز از برادران پاکستانی خود روی بر نخواهند تافت. آشتی و دوستی و سازش وصلح از قدیمی ترین یادگارهای فرهنگ هند میباشد و هند همواره در راه سازش وصلح قدم برداشته است و در آینده هم این راه را دنبال خواهد کرد.

هند از تمدن باستانی خود گنجینه‌های گرانبهائی بارث برده است که اساس آن احترام به ارزش مطلق انسان است. هند روح برابری و برادری را نیز از اسلام آموخته است و از تمدن غربی هم نظریات علمی و منطقی را اقتباس کرده است و با این توشهٔ بزرگ در راه آزادی قدم نهاده است.

هند آزاد فرصت آنرا خواهد داشت که ترکیبی از تمدنهای گوناگون بوجود آورد که بتواند بنیانی برای یك تمدن جدید گردد که در آن همه با یکدیگر متحد شوند و امیدوار است که بتواند این امتیاز وافتخار را برای خود بدست آورد.

☆☆☆
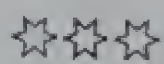
کتاب اتوبیوگرافی جواهر لعل نهرو موقعی در ایران انتشار می‌یابد که با پایان مأموریت سیاسی من در این کشور باستانی و بزرگ مصادف میباشد و من با سپاسگزاری از زحمات صمیمانه و پشتکار مترجم آن که با صفای خاطر واعتقاد راسخ به روابط دوستانهٔ ایران و هند چنین خدمت پر ارزشی را بانجام رسانده است امیدوارم که این روابط روز بروز استوارتر شود و دوستی بزرگ دوملت باستانی و کهن سال بتواند در بوجود آمدن تمدن جدیدی که مایهٔ خوشبختی تمام جهانیان باشد مؤثر واقع گردد و به ملت‌های ما در راه پیشرفت بسوی آینده کمك دهد.

تاراچند

تهران - اوت ۱۹۵۶

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

جواهر لعل نهرو

زندگی من

(اتوبیوگرافی)

کلمهٔ «کماله» که در صفحهٔ مقابل دیده میشود نام همسر جواهر لعل نهروست و با این شکل خود به یک اسم ایرانی و عربی مشتق از کلمهٔ «کمال» شباهت دارد و ممکن است تصور شود مانند بعضی‌اسامی هندی‌اززبان فارسی وعربی اقتباس شده است در صورتیکه این نام یك کلمهٔ هندیست که از زبان سانسکریت گرفته شده است و بمعنی «نیلوفر» میباشد .

شاید مناسب‌تر آن بود که درنوشتن فارسی برای احتراز از اشتباه معنی ، این نام بشکل «کمله» نوشته میشد . اما ازآنجا که در خطوط انگلیسی و فرانسوی بصورت Kamala نوشته میشود که به «کماله» نزدیك‌تراست وخواندن‌این نام با اینصورت مأنوس‌ترومطبوع‌ترمیباشد در این کتاب همه جا با همین شکل‌آورده شده است .

امید است خوانندهٔ گرامی با توجه باین معنی مترجم را بخاطر این سهل انگاری معذور دارد .

م .

به

کماله

که دیگر نیست

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

مؤلف این مقدمه‌را مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته است .

مقدمه

خوشوقتم که اطلاع یافتم اتوبیوگرافی من بجامهٔ فارسی درآمده است . من این کتاب را بیش از بیست سال پیش نوشته‌ام واز آنپس برهند وبرمن حوادث بسیار گذشته است . اگر بخواهم حالااتوبیوگرافی خودرابنویسم محتملا باآنچه درآنوقت نوشته‌ام تفاوت نمایانی خواهد یافت . همچنین شاید نتواند تااین اندازه صادقانه‌معرف روحیات واحتیاجات آن ایام باشد .

چه بسا که این کتاب اکنون ازنظر بسیاری مطالب مربوط به موضوعات‌محلی کمی کهنه باشد بااینهمه تصور میکنم که مزایائی هم در آن هست زیرا نه فقط افکار و فعالیتهای خاص یك فرد بلکه عدهٔ بسیار زیادی را که در مبارزه بخاطر استقلال هند برهبری مهاتما گاندی شرکت جستند منعکس میسازد .

برای من موجب مسرت خاصی است که این کتاب در ایران انتشار می یابد امیدوارم که این امر بایجاد تفاهم بیشتری نسبت به هند درایران کمك خواهد کرد . از وقتیکه امپریالیسم غربی به‌آسیاراه یافت ارتباطهای باستانی‌ما قطع‌شد . اکنون که کشورهای مادوباره‌آزاد هستند طبعاً میکوشیم که‌آن رشته های قدیمی را ازنو برقرار کنیم وخاطره‌های کهن را زنده‌سازیم. من‌امیدوانتظار دارم که ارتباط ودوستی‌همیشگی میان ایران وهند درآینده هرچه نزدیکتر باشد .

اتوبیوگرافی من در واقع سر گذشت شخص من نیست بلکه تاریخ یك نسل از مردم هند است . نسلی که بتدریج ازمیان میرود وجای خودرا به‌نسل دیگری‌میسپارد، آن دوران مبارزهٔ هند بخاطر آزادی نیزاکنون بخشی از تاریخ شده است . ماامروز با مبارزات دیگر وازنوع دیگر مواجه هستیم که باید بخاطر رشد اجتماعی واقتصادی و پایان بخشیدن به بلای فقردراین کشور دنبال شود . این یك وظیفهٔ بزرگ‌است که از پیکار بخاطر استقلال دشوارتر میباشد .

مابا صلح پیوند ابدی بسته‌ایم زیرا پیشوای بزرگ مامهاتما گاندی ماوهند را دراین راه پرورانده است . همچنین‌ما باصلح پیوند ابدی‌بسته‌ایم زیرا فقط درصلح‌است که میتوانیم ساختمان کشور خود را بالاببریم ومسائل اجتماعی واقتصادی خود را حل کنیم . ماهیچگونه جنگی‌را درهیچ‌جا نمیخواهیم جز جنگ برضد فقروتمام عواقب شوم وناگوارش .

شاید این امرتنها به هندمربوط نیست بلکه‌به‌بسیاری از کشورهای دیگرآسیا که درچند قرن پیش تحرك خودرا از دست دادند وبصورتی بیحرکت وتغییر ناپذیر در آمدند نیزمربوط میباشد . باب‌دست‌آمدن‌آزادی دوباره یك نوع تحرك جدید حاصل شده است وضرورت عظیمی پیش‌آمده است که باسرعتی هرچه بیشتر به پیش برویم و کشورهامان را بصورتی نوین بسازیم که درآن ملت های مانه فقط ازنظرسیاسی بلکه ازنظر اقتصادی نیزآزاد باشند . بدیهی است که اگر این وظیفه را انجام ندهیم‌ممکن است دوباره سقوط کنیم وحتی‌آزادی بدست‌آمده راهم از دست بدهیم .

اکنون که این کتاب قدیمی من بزبان زیبای ایران انتشار می‌یابد بوسیلهٔ آن درودها وآرزوهای نیك خودرا برای مردم ایران میفرستم .

جواهر لعل نهرو

دهلی نو

۱۸ آوریل ۱۹۵٦
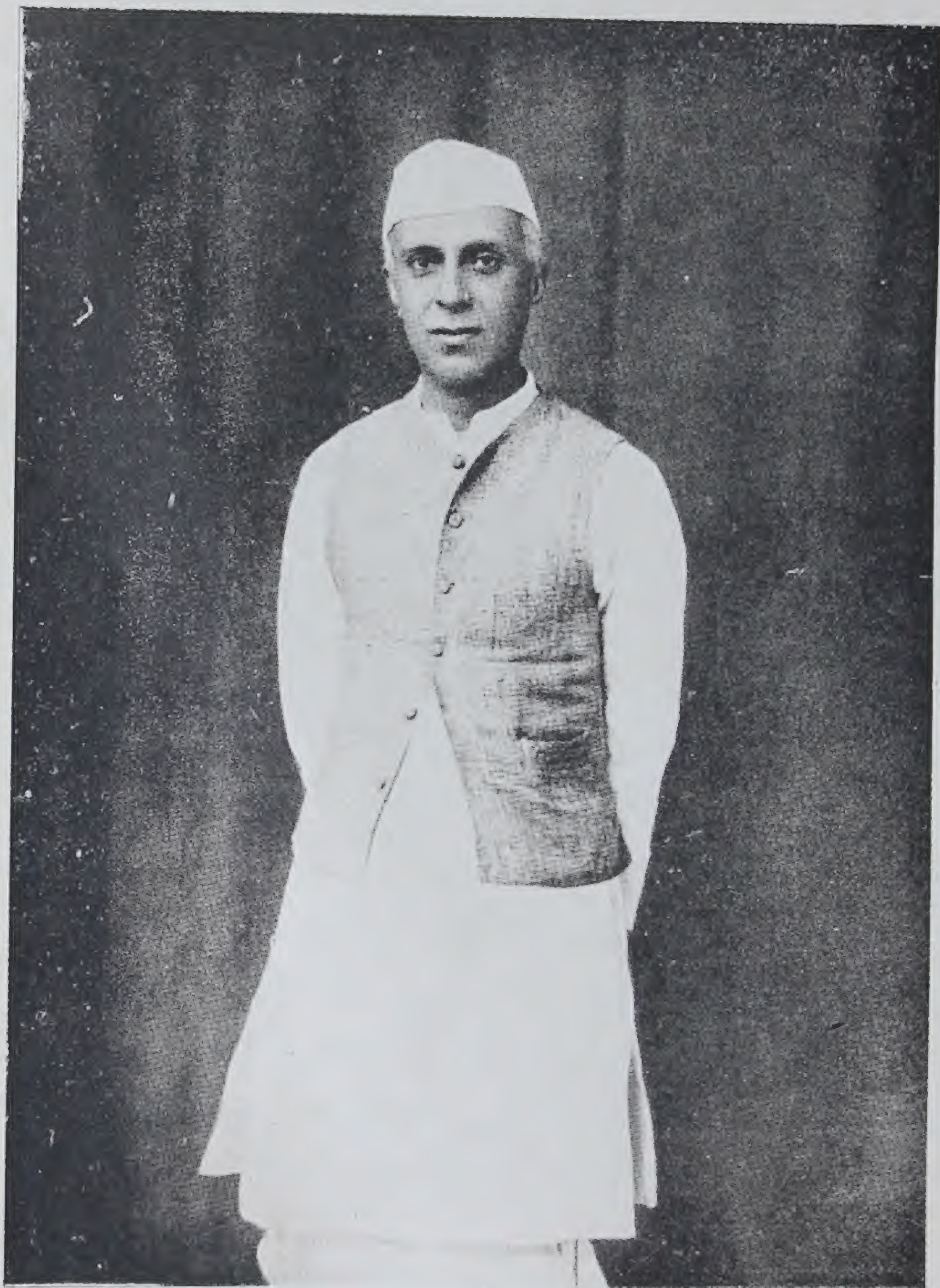
جواهرلعل نهرو درسال ۱۹۳۶
(درسال ۱۹۳۶ نخستین چاپ این کتاب منتشرشد)

پیشگفتار

تمام این کتاب ، جز فصل آخر و بعضی تغییرات و اصلاحات آن از ژوئن سال ۱۹۳۴ تا فوریهٔ سال ۱۹۳۵ در زندان نـوشته شده است . اصولا من آنرا بصورت یك سر گرمی و اشتغال و یك وسیله برای پر کردن روزهای خالی و بیکاری زندان ، آغاز وتهیه کردم . برای ساعات دراز تنهائی واسارت زندان این قبیل اشتغالات ضرورت بسیار دارد . درعین‌حال میخواسته‌ام باین وسیله حوادث سیاسی هندرا که خود درآن شرکت داشته‌ام از نظر بگذرانم و آنها را برای خود حلاجی کنم . در آغازکار این امر برایم صورت یك آزمایش وجدانی ازخویش‌را داشت وبعدهم کار خودرا تا اندازه ئی با همین روح دنبال کردم . من این کتابرا برای خواننده‌ئی ننوشتم اما اگرهم خواننده‌ئی برای آن درنظر داشتم هدفم یکی ازمردان یازنان هموطنم بوده است. اگر میخواستم آنرا برای یك خوانندهٔ خارجی بنویسم‌مسلماً بشکل‌دیگری نوشته میشدیاتغییراتی‌میداشت ، بعضی جنبه‌های توصیفی آن افزایش می‌یافت و بعضی چیزها که با تفصیل بیشتر بدان پرداخته ام مختصرتر میشد . بسیاری از این مسائل اخیر ممکن است برای خوانندهٔ غیرهندی جالب نباشد وممکن‌است درنظراو بدون اهمیت و غیر قابل بحث جلوه کند اما من احساس میکنم که برای هند امروز اهمیت مخصوص دارد . همچنین اشاره بـه تعدادی ازحوادث‌وشخصیت‌های سیاسی‌هم‌ممکن است برای خوانندهٔ غیرهندی اهمیت ناچیزی داشته باشد .

امیدوارم خواننده در نظر بگیرد که تحریر این کتاب با یکی از دشوار تریـن دورانهای زندگی من همزمان بوده است . اثر این خصوصیت در کتاب نمـایان است . اگر این کار را در مقتضیات و موقعیت عادی تر انجـام میدادم کتاب بصورت دیگری در میآمد و چه بسا که دربعضی موارد اعتدال بیشتری پیدا میکرد . تصمیم گرفته‌ام که

آنرا بهمان صورت که بوده‌است باقی گذارم زیرا این کتاب از آنجهت که بیان کنندهٔ احساسات وعواطف آن‌زمان منست میتواند بهمین‌صورت خود جالب باشد .

آنچه درنظر داشته‌ام این بوده است که تا بتوانم تحول فکری و روحی خود را ازنو ترسیم کنم وهدفم این نبوده‌است که تصویری ازتاریخ اخیرهندرا تهیه کرده‌باشم . اگر این سر گذشت شخصی برای خواننده صورت یك بیان تاریخی را پیدا کند او را گمراه خواهدساخت . چه‌بسا برای این جنبهٔ کتاب ارزشی قائل شوند که با واقعیت ساز گار نباشد. بدین جهت است که باید قبلا یاد آور شوم که این کتاب یادداشتهائی است مربوط بشخص من وتصورات شخصی‌من و ازاین روطبعاً درآنها نظری یك طرفه و خصوصی بکار رفته است . بسیاری از حوادث مهم درآن با سکوت بر گذار شده است و بسیاری ازشخصیت‌های ممتاز که در بوجود آوردن حوادث نقش‌های مهمی داشته‌اند به‌ندرت واجمالا طرف اشاره واقع‌شده اند . اگربخواهیم تاریخ مجموعهٔ حوادث اخیر کشورم‌را درنظر آوریم چنین غفلت‌هائی بخشش ناپذیر است . اما دریك بیان شخصی‌و خصوصی حوادث این قبیل سهل انگاری ها پیش می آید . اگر کسی بخواهد تاریخ حوادث دوران اخیر ما را بطرزی شایسته مورد مطالعه قرار دهد باید بمنابع و مآخذ دیگری رجوع کند . با اینهمه چه‌بسا وقتی که این سر گذشت خصوصی هم به منابع دیگر ملحق گردد بتواند بعضی جاهای خالی را پر کند و برای سنجش وقایع دشوار زمینه‌ئی فراهم سازد .

دراین کتاب دربارهٔ همکارانی که توفیق داشته‌ام سالیان دراز با ایشان کار کنم و برای هریك از ایشان احترامی فراوان و علاقه‌ئی بسیاردارم بامنتهای صراحت‌وآزادی سخن گفته‌ام . همچنین بعضی‌جماعات و بعضی افرادرا مورد انتقاد قرارداده‌ام و گاهی این‌امر صورتی جدی وشایدهم تنددارد . این انتقادها مانع احترامی که نسبت بهاکثر ایشان دارم نخواهد بود . من از آنجهت باین انتقاد ها پرداخته‌ام که عقیده داشته‌ام کسانیکه بمسائل عمومی و اجتماعی میپردازند باید نسبت بیکدیگرمنتهای‌صراحت را داشته‌باشند ، همچنانکه وظیفه دارند نسبت بمردمیکه مدعی خدمتگزاری بایشان هستند نیز باصراحت رفتار کنند . ادب وتعارف ظاهری و ملاحظات بیجا موجب‌ایجاد

مسائل دشوار میشود کـه گاهی هـم دردناك میباشد و نمیگذارد میان اشخاص تفاهـم متقابل بوجود آید و مسائل آنچنانکه در واقع هستند مطرح گردد . همکاری واقعی باید براساس رعایت دقیق وکامل موارد اختلاف وموارد اتفاق مشترك و برپایهٔ مواجهه ومقابلهٔ درست وصحیح با واقعیات ، هرچندهم که نا گوار باشند، بنا گردد . درهرصورت امیدوارم هیچ چیز از آنچه نوشته‌ام به خشم و کینه یا به سوء نیت نسبت بکسی تفسیرو تلقی نگردد .

نظرم این بوده‌است که ازمباحثات اجتناب ورزم و فقط به مسائل مهم و حوادث بزرگ سیاسی که درهند مطرح بوده بپردازم آنهم بطور کلی و اجمالی . برای من که در زندان بوده ام مقدور نبوده است جزئیات امور را عمیقاً مورد رسیدگی قـرار دهم همچنانکه‌در چنان وضعی‌نمیتوانسته‌ام خط مشی مشخصی برای خود بر گزینم . پس‌از آزادی هم لازم نبود که در این موارد چیزی بر کتاب بیفزایم زیرا بنظرم میآمد که هماهنگی آنها باآنچه نوشته بودم‌بهم میخورد . بدینقرار این « سر گذشت‌خصوصی » یك گزارش شخصی و ناکامل از گذشته‌است که در آن حوادث و وقایع فقط باختصار و سطحی مرور شده‌است و همواره کوشش بعمل آمده است از تماس دقیق وکامل با آنها اجتناب شود .

جواهر لعل نهرو

بادن وایلر

۲ ژانویه ۱۹۳٦

۱

انتقال از کشمیر

«کاری دشوار وخوشایند است که شخص در نوشته‌اش
دربارهٔ خود سخن گوید : اگراز خویش بدگوئی کند دل خود
را می‌آزارد واگر خود را بستاید گوش خواننده را .»

آبراهام کوولی

وقتی انسان تنها پسر یك خانوادهٔ متمکن باشد این خطر برایش وجود دارد که لوس و بد بار آید مخصوصاً در هند و موقعی که شخص نخستین یازده سال عمرش را تنها فرزند خانواده باشد خیلی کم امید هست که از این خطر بجهد . دوخواهرمن خیلی ازمن جوانتر هستند ومیان هر یك ازما چندین سال فاصله هست . بدینقرار من در دوران کودکی ودر نخستین سالهای زندگی بدون دوست ورفیق همسال وهمسن بوده‌ام . حتی دوست ورفیق همکلاس وهم مدرسه هم نداشتم زیرا مرا به کودکستان یا دبستان نمیفرستادند . تربیت من به‌لله‌ها ومعلمین سرخانه واگذارشده بود .

خانهٔ ما کم جمعیت نبود . طبق رسوم هندی‌عدهٔ زیادی پسرعموها و بستگان نزدیك درآن زندگی میکردند ورفت وآمد داشتند . اما همهٔ خویشان وپسرعموها ازمن‌خیلی بزرگتر بودند ودر کلاس‌های‌دبیرستانی یادردانشکده ها تحصیل میکردند . درنظرآنها من خیلی جوانتر وبچه تر ازآن بودم که لیاقت داشته باشم در کارها ، در مطالعات ودر بازیهای ایشان شرکت کنم . بدینقرار در میان این خانوادهٔ بزرگ ، من تقریباً یکه و تنها بودم وناچارخود را باتخیلات وسرگرمیهای تنهائی خویش مشغول میداشتم .

ما کشمیری‌بودیم. بیش‌ازدویست سال‌پیش، دراوایل‌قرن‌هجدهم، جدبزرگ‌خانوادهٔما دره‌های‌مرتفع‌سرزمین مادری راترك گفته‌بود ودرجستجوی‌شهرت وثروت‌بدشتهای‌جنوبی آمده بود . درآن زمان سلطنت امپراطوری مغولان هند در دوران انحطاط خود بود و پس ازمرگ «اورنگ زیب» سلطنت به پسرش «فرخ سیر» منتقل شده بود . جداعلای

خانوادهٔ ما « راج کال » نام داشت و در کشمیر بعلت معلومات فراوانش در زبانهای سانسکریت وفارسی مشهور بود .

ظاهراً فرخ سیر هنگام مسافرتی به کشمیر با او آشناشده بود وجد بزرگ ما بنا بر پیشنهاد واصرار این پادشاه در حدود سال ۱۷۱٦ با خانوادهٔ خود به دهلی که پایتخت امپراطوری ایشان بود مهاجرت کرد . یك «جاگیر»[۱] ویك منزل که درکنار یك رودخانه قرارداشت به اوهدیه دادند وبعلت اینکه جد ما دراین خانه سکونت داشت کلمهٔ «نهرو» که از کلمهٔ «نهر» بمعنی رودخانه وجوی آب مشتق است برنام خانوادگی اوافزوده شد . بدینشکل لقب «کال» به «کال نهرو» مبدل شد وبعدها کلمهٔ «کال» هم خود بخود حذف گردید ونام خانوادگی ما بصورت سادهٔ «نهرو» باقی‌ماند .

در دورانهای پرماجرای بعدی ثروت مایهٔ فساد خانواده شد و کم کم «جاگیر» تحلیل رفت و عاقبت هم از دست خانواده خارج شد . جدم « لکشمی نارایان نهرو » وکیل اول «سرکار کمپانی» دردربار سلطنتی دهلی بود . پدربزرگم «گنگادر نهرو» پیش از قیام سال ۱۸۵۷ ، چند وقتی «کوتوال»[۲] دهلی بود ودرسال ۱۸٦۱ درجوانی بسن سی وچهارسالگی درگذشت .

قیام و شورش سال ۱۸۵۷ بدوران ارتباط خانوادهٔ ما با دهلی پایان بخشید . در جریان حوادث این قیام تمام بایگانی و تمام اسناد خصوصی خانوادهٔ ما نابود شد . پدر بزرگم که تمام ثروت ودارائی خودرا ازدست داده بود همراه باکسانش که آنها نیز بهمین وضع گرفتارشده بودند به فراریان و مهاجرین فراوانی که شهر قدیمی سلطنتی دهلی را ترك‌میگفتند پیوست وبه شهر «اگره» منتقل شد . در این وقت هنوز پدرم متولد نشده بود اما عموهایم هر دو مردان جوانی بودند ومقداری معلومات انگلیسی داشتند . همین آشنائی بزبان انگلیسی عموی کوچکم و اعضای خانوادهٔ ما را ازیك مرگ حتمی و تحقیرآمیز نجات داد . عمویم همراه‌چند نفرازاعضای‌خانواده‌ازدهلی‌حرکت کرد . خواهر جوانترش که هنوز بچه بود ومانند بعضی‌ازدختران کشمیری روئی‌سفید وزیباوموئی‌طلائی داشت نیز همراهشان بود . آنها در راه خود به یك دسته سرباز انگلیسی برخوردند که

---

۱ ــ جاگیر بمعنی «تیول» وبه‌معنی ملکی است که ازطرف پادشاه یادولت به شخص بخشیده میشد درایران هم تازمان انقلاب مشروطیت این رسم وجود داشت که پادشاه املاك دولتی یا شخصی خود را به اشخاصی که مورد علاقه‌اش بودند می‌بخشید ــ مترجم .

۲ ــ کوتوال ــ بمعنی فرماندار وحاکم است و مانند سایر کلمات فارسی که درهند مرسوم است درآنجا بجای کلمه فرماندار بکارمیرفته‌است . کلمات «نهر» و «وکیل» هم بهمین‌صورت که در زبان فارسی هست در هند رواج دارد ــ مترجم

خیال کردند عمهٔ کوچك وزیبای من یك دختربچهٔ انگلیسی است که بوسیلهٔ عمویم ربوده شده است . درآنروزها یك چنین مسائل وموضوعات‌را درظرف چند دقیقه حل‌میکردندو چنین اتهامی به محاکمه و مجازات فوری منتهی میشد . بدینقرار بسیار ممکن بود که عمویم و چند تن از افراد خانوادهٔ ما فقط بعلت همین اتهام ، چند لحظه بعد بشاخه های درختان آویخته گردند واعدام شوند . خوشبختانه عمویم با آشنائی که بزبان انگلیسی داشت گفتگو با آنها را آنقدر طول داد تا عاقبت یکی از آشنایان خانواده سررسید وتوانست او ودیگران را از مرگی که تقریباً حتمی بود نجات دهد .

خانوادهٔ ما چندسالی در «اگره» زندگی کرد و درهمین شهر بود که درششم ماه مه ۱۷۶۱ پدرم متولد شد [1] . اما اوفرزندی بود که بعداز مرگ پدرمتولدشد زیرا پدر بزرگم سه ماه پیشتردرگذشته بود . دریك تصویر نقاشی کوچك که ازپدربزرگم داریم در حالیکـه لباس درباری مغولان هند را پوشیده و شمشیر محدبی در دست دارد دیده میشود وکسی که این تصویررا به بیند ممکن است تصور کند که‌اویکی ازاشراف ونجبای مغولی هند بوده‌است درحالیکه خطوط چهره وقیافهٔ او بشکل نمایانی کشمیری‌است .

بامرگ زودرس پدربزرگم بارتمام‌خانواده بردوش دوعمویم‌افتاد که خیلی ازپدرم بزرگتر بودند . عموی بزرگترم « بنسی‌درنهرو » بزودی بخدمت قسمت قضائی‌دستگاه انگلیسها واردشد وبعد هم یکرشته مقامات وسمت‌های گوناگون دیگر بدست آورد و کمابیش از بقیهٔ خانواده جدامانده . عموی کوچکترم « نند لعل نهرو » بخدمت یکی از امرای هندی پرداخت ومدت دهسال در حکومت « کتری » درسرزمین « راجپوتانا » صاحبدیوان بود . بعد تحصیلات خود را درحقوق بپایان رساند ودرشهر « اگره » برای خود دفتر وکالتی ترتیب داد . پدرم درخانهٔ او و در سایهٔ توجهات مهرآمیز و پدرانهٔ او زندگی‌میکرد وبزرگ میشد . هردوبرادر باعلاقهٔ شدید ومتقابلی بهم مربوط شده بودند. ارتباط آنها یك نوع اختلاط شگفت انگیزی ازعواطف واحساسات برادری وپدرفرزندی بود . پدرم که آخرین فرزند خانواده بود طبعاً مورد مهروعلاقه شدید مادربزرگم قرار داشت که زنی عجیب بود و با اینکه پیر و سالخورده بود نمیگذاشت هیچکس وجودش را ازخاطر ببرد . اکنون بیش‌از نیم قرن‌ازمرگ اومیگذرد اما هنوزهم کسانیکه او را میشناختند خاطرهٔ اورا درمیان زنان پیر کشمیر بیاد دارند که زنی بسیارمقتدر وتندخو و بااراده‌بودوهر کس جرأت میکردباارادهٔ اومخالفت کندباخشم‌صاعقه واراومواجه‌میگشت.

عمویم در«دادگاه‌عالی» که بتازگی تأسیس‌شده بودسمت‌وکیل‌مدافع‌رابدست آورد

[1] ـ تصادف شگفت انگیزوجالبی است که « رابیندرانات تاگور» شاعربزرگ هم درهمین روزوهمین ماه و همین سال متولد شده‌است . (یادداشت مؤلف)

وموقعیکه مقرداد گاه‌عالی از «اگره» به‌شهر «الله‌آباد» منتقل گشت. عمویم و بهمراه او تمام خانواده به این شهر منتقل‌شد. از آنزمان ببعد شهرالله‌آباد مقرخانوادگی ماشده‌است ودراین شهراست که سالها بعدمن متولدشده‌ام. عمویم بتدریج و کم کم مشتریها وارباب رجوع فراوانی بدست آورد ویکی ازاعضای اصلی ومهم جامعهٔ و کلائی شد که‌حق دفاع در دیوان عالی را داشتند.

در این ضمن پدرم تحصیلاتش را دنبال میکرد و بطور منظم تحصیلات دبستانی، دبیرستانی ودانشگاهی خودرا درکانپور ودرالله‌آباد بپایان میرساند. نخستین تحصیلاتش منحصراً آموختن زبانهای فارسی وعربی بودو بعد در سالهای آغازجوانی آموختن‌زبان انگلیسی را هم شروع کرد. درهمان سن بسیار کم زبان فارسی را خیلی خوب‌یاد گرفت ومعلوماتش در زبان عربی هم خیلی پیش رفته بود و همین شهرت او در دانستن این دو زبان سبب گردید که احترام اشخاص خیلی مسن ترازخودش راهم جلب کند.

با وجود این استعداد پیشرس وضع او در دبیرستان و در دانشگاه خیلی درخشان نبود. بخصوص که اغلب‌از کلاسهاومدرسه غیبت میکردو به تفنن وتخیل جوانی‌می‌پرداخت. پدرم‌درمدرسه ازشاگردان نمونه وعالی نبود وبیش‌از آنکه بمطالعه علاقمند باشد ببازی وآزمایش‌های جدیدعلاقه‌نشان میداد. درمدرسه‌اورا بعنوان یکی ازشاگردان پرحرارت ویکی‌ازعناصر ناراحت ومزاحم‌می‌شناختند. به لباسهای‌اروپائی که‌در آنوقت‌درهندوستان جزدر شهرهای بزرگی مثل کلکته وبمبئی رونق‌ورواج نداشت ودرنظرجامعهٔ مردم هند پسندیده نبود علاقهٔ فوق‌العاده نشان میداد. با اینهمه رفتارش بسیار جالب بود. معلمین انگلیسی‌اورا دوست میداشتند وبه جلومیاوردند. ازحرارت وطبع تند اوخوششان میآمد بعلاوه اوباهوش بود وبا مختصر کار کردن و زحمتی می‌توانست به شکل شرافتمندانه‌ئی درکلاسش موفق‌شود وبکلاس‌بالاتر برود. سالها بعد پدرم‌با علاقه‌وگرمی بسیار برای ما ازیکی ازاین معلمین بنام «مسترهاریسون» صحبت میکرد که مدیر «کالج مرکزی‌میور» درالله‌آباد بوده‌است. وباکمال‌دقت نامهٔ تشویق‌آمیزی را که درهمان‌زمانها به او نوشته بودند نگاهداری میکرد.

دردانشگاه هم بدون اینکه ازدانشجویان فوق‌العاده ونمایان باشد امتحاناتش را باموفقیت میگذراند وعـاقبت بمرحلهٔ لیسانس ادبیات رسید. برای شرکت درامتحانات لیسانس هیچ زحمتی نمی کشید. درموقع امتحان نهائی ازنتیجهٔ نخستین امتحان کتبی‌خود خیلی ناراضی بود و چون دیگر امیدی بموفقیت خود در امتحانات کتبی نداشت باحالت یأس آمیزی تصمیم گرفت کـه دیگر درسایرامتحـانات شرکت نکند. ترجیح داد که به «تاج محل» برود واوقاتش را در آنجا بگذراند (امتحانات در اگره جریان داشت).

اماوقتیکه نتیجهٔ امتحانات معلوم شداستادش اورا احضار کرد و باتندی باو گفت که نتیجهٔ امتحانات اولیه‌اش خیلی بهترازمتوسط بوده است و کاراحمقانه‌ئی خواهد بود که ازادامهٔ امتحانات خود داری کند . بهرجهت که باشد زندگی دانشگاهی پدرم بهمین جا پایان یافت واوهرگز لیسانسیه نشد .

تمام ذهن وحواس پدرم متوجه این بود که زندگی راشروع کند و برای خود شغل مناسبی بدست آورد ودرآن شغل پیشرفت کند وموفق شود . طبعاً پدرم هم متوجه حقوق شد زیرا در آن زمان درهند کارهای حقوقی وشغل وکالت تنها کاری بود که مردم بااستعداد میتوانستند درآن موفق شوند و اگرشهرت و معروفیتی بدست میآوردند درآمد و مزد خوبی‌هم عایدشان‌میساخت . بعلاوه وضع برادرش که بکارهای‌حقوقی‌مشغول بود وموقعیت خوبی داشت بعنوان یك نمونه دربرابرنظرش بود . بااین‌جهت درامتحانات انتخاب وکیل درداد گاه عالی شرکت کرد ودراین‌امتحانات‌نه فقط پذیرفته وقبول‌شدبلکه شاگرد اول گردید وباین مناسبت یك مدال‌طلائی‌هم بدست آورد . باین ترتیب کاری که مطابق میل وذوقش بود پیدا کردیا بهتر بگویم‌پس‌ازاینکه‌راه زندگیش را انتخاب کرد تصمیم گرفت که دراین راه بطور نمایان ودرخشانی پیش برود .

درآغاز کار درداد گاه های بخش «کانپور» کارمیکرد و چون میل شدیدی برای موفقیت داشت و با کمال جدیت زحمت میکشید پیشرفت هم داشت . اما عشق ببازی و تفریحات دیگراورا رها نمیکرد و بازهم مقداری از وقت اورا میگرفت . پدرم مخصوصاً مسابقه های کشتی «دنگل» راخیلی دوست میداشت و کمتر اتفاق‌می‌افتاد که دریك‌مسابقهٔ «دنگل» حضورنیابد . شهر «کانپور» بخصوص درآنزمان برای این مسابقه ها شهرت بسیار داشت .

پس ازاینکه‌سه‌سال دوران کارآموزی خود را درشهر کانپور گذراند به «الله‌آباد» برگشت تامستقیماً درداد گاه عالی بوکالت پردازد . کمی بعد برادرش «پاندیت نند نهرو» که سرپرستی خانوادهٔ مارا عهده داربود بطورناگهانی درگذشت . مرگ عمویم برای پدرم ضربتی غیرمنتظره وهولناك بود زیرا ازیکسو برادری ازدستش‌رفته بود که بسیار عزیز بود وتقریباً جای پدررا داشت ازسوی دیگر رئیس خانواده‌ئی ازدست رفته‌بود که تمام‌افرادخانواده زندگیشان درواقع به‌او بستگی داشت . خانوادهٔ ماهم خیلی وسیع وپر جمعیت بود وازآنپس وظیفهٔ نان آوری‌یکجا بردوش های جوان پدرم افتاد .

پدرم ناچار بکارپرداخت وباارادهٔئی راسخ برای موفقیت ماهها وماهها با کمال جدیت کار کرد . قسمت عمدهٔ پرونده هائی که دردست عمویم بود باو محول شد و بعلت اشتغال ومراجعهٔ زیاد طبعاً موفقیتی که در انتظارش بود بزودی فرا رسید و همراه خود

پول وثروت شایانی هم برایش آورد . ثروتی که باکاروفعالیت زیاد نیزهمراه بود . درهمان آغاز جوانی بزودی موقعیت خود را تثبیت کرد و بعنوان یك قانوندان مشهور شدوموفقیت یافت . اما درمقابل هرروز بیشتر از پیش اسیرو پایبند قانون میگشت که برایش همچون معشوقه‌ئی جدید وحسودشده بود ودیگر برای او وقت وفرصتی نمیگذاشت که بکارها و فعالیت های عمومی یاخصوصی هم بپردازد . حتی روزهای تعطیل ومرخصی و ییلاق و تفریحش رانیز به مطالعهٔقانون و کارهای حقوقی اختصاص میداد . درهمین زمان « کنگرهٔ ملی » توجه طبقات متوسطی راکه بازبان انگلیسی آشناشده بودند بخود جلب میکرد . پدرم چندباردر نخستین جلسات کنگره حضوریافت و با اصول این سازمان موافقت کرداما درآنروزها عملا به‌کارهائی که دراین زمینه انجام می گرفت علاقه‌ئی نشان نداد . شغلش تمام وقتش رابخود مشغول میداشت . بعلاوه احساس میکرد که برای شرکت درسیاست و درکارهای اجتماعی پاهای محکم و استواری ندارد . این نوع مسائل هنوز توجه او را بخودجلب نمیکرد دراین زمینه اطلاعاتش محدود وضعیف بود . هیچ دلش نمیخواست که به نهضت یا سازمانی به‌پیوندد که درآن نقش‌های درجهٔ دوم بعهده او واگذار شود . جنبه‌های جسارت آمیز دوران کودکی وجوانیش هرچند که اکنون از جهات ظاهری رام شده بود اما درواقع بایك نوع جدید ازاحساس اراده وقدرت ترکیب یافته بود . این اراده که درجهت کار وشغلش صرف میشد برایش‌موفقیت‌های غرورآمیزی‌بوجود میآوردو حس‌اطمینان واعتماد بخود را دراو می‌افزود . اومبارزه را بسیاردوست میداشت‌بخصوص مبارزه نامتساوی را . جای شگفتی است که معهذا درآن زمان ازسیاست پرهیزمیکرد . راست است که سازمان « کنگرهٔ ملی » هم که برای استقلال هندمبارزه میکرددرآنوقت ازنظرسیاسی خیلی مبارزنبوداما درهرحال این زمینه یعنی کارهای سیاسی مورد علاقه و توجه پدرم‌قرارنگرفت و کاردشوار وکالت تمام هوش وحواسش رامجذوب خود میساخت. اوکه به نردبان موفقیت نزدیك شده و چسبیده بود پله پله از آن بالا میرفت و در این حرکت صعودی وترقی‌خود هیچ کمك وهیچ عامل مساعدی جز نیروی اراده و جز مغز و فعالیت خود نداشت .

پدرم درعین‌حال که انگلیسیان و طرززندگی ایشان را تحسین میکرد طبعاً یکفرد وطن‌پرست وناسیونالیست - درمعنای مبهم کلمه - نیز بود . اعتقاد داشت که هموطنانش بمراحل بسیارپستی سقوط کرده‌اند وشایستهٔ وضع وسرنوشتی هستند که گرفتارش بودند. حتی در او مختصراحساسی شبیه نفرت نسبت به سیاستمداران پرحرفی که بنظراوکاری‌جز پرگوئی صورت نمیدادند وجود داشت درصورتی که خودش کوچکترین نظری دربارهٔ کار دیگری که درآن‌وضع بتوان انجام داد نداشت . همچنین او بلحاظ غروری که بعلت موفقیت

شخصیش داشت تصور میکرد که قسمت عمدهٔ کسانی که بسیاست میپرداختند (اگر تمامشان نباشد) کسانی هستند که در زندگی شکست خورده‌اند.

افزایش منظم در آمد پدرم در وضع زندگی ما تغییرات عمده‌ئی بوجود میآورد. بهمان نسبت که پول بیشتر بدست میآمد خرج هم بیشتر میشد. در نظر پدرم جمع کردن پول و انباشتن ثروت توهین آور بود. انگار که نسبت به استعداد و لیاقت وقدرت او برای بدست آوردن هر قدر پول که بخواهد وهروقت که بخواهد توهین میشد. در حالیکه سر گرمی وخوشگذرانی را دوست میداشت وبرای زندگی راحت ومرفهی که ازهر لحاظ قرین آسایش وخوشی باشد ضعف خاصی داشت بهیچوجه ازخرج کردن در آمدها وثروتش نگران نمیشد. کم کم شکل زندگی ما تحت تأثیر زندگی غربی واروپائی قرار گرفت.

بطور خلاصه زندگی خانوادگی ما در نخستین روزهای کودکی من بدین صورت بود.

من در ١٤ نوامبر سال ١٨٨٩ میلادی در الله آباد متولد شده بودم که برابر بود با ٧ «مار کشیرش» مادی سال ١٩٤٦ از تقویم هندی «سمت»[1].

١ـ «سمت» یا «سموات» یکنوع تقویم تاریخ هندیست که اساس آن مثل سالهای شمسی ما خورشیدی میباشد وآغاز آنرا نوروز حساب میکنند منتها نوروز درآن تقویم یك ماه زودتر از نوروز ایرانی میباشد. مبدأ تاریخ این تقویم شروع سلطنت پادشاهی نام «ویکرماجیت» میباشد که ٥٧ سال پیش از مبداء تاریخ مسیحی روی داده‌است. مترجم

۲

کودکی

دوران کودکی من بدون هیچگونه اتفاق مهمی گذشته است. اغلب بحرفهای بزرگترها ومخصوصا پسرعموهایم گوش می‌دادم بدون اینکه درست سردر بیاورم وچیزی بفهمم. بیشتر این حرفها درباره رفتار متکبرانه و خشن و توهین آمیز انگلیسها و « اورآسی » ها[۱] نسبت بهندیان بود. همچنین در بارهٔ اینکه وظیفه ماست که قیام کنیم و این وضع ناشایست را نپذیریم صحبت میشد. نمونه های این طرز رفتار خشن که برفتار آقا باغلام شباهت داشت خیلی فراوان بود و همیشه موجب گفتگوها و مباحثات گرم وشدید میشد. همه میدانستند که مثلا اگر یك انگلیسی یك نفر هندی‌را میکشت باید یك‌دادگاه انگلیسی بجرم اورسیدگی میکرد[۲]. درقطارهای راه آهن، اروپائیها اطاقهای مخصوص بخودشان داشتند وهرقدرهم که قطار پر مسافرمیبود — که اغلب وضع چنین بود - وهرچند درهیچ واگون جا وجود نداشت هندیها حق نداشتند درواگن‌ها و دراطاق مخصوص اروپائیان حتی اگر بکلی خالی‌هم میبود سوارشوند. حتی بارها اتفاق میافتاد که یك انگلیسی یك اطاق راه آهن راکه مخصوص بخودشان‌هم نبود اشغال میکرد واجازه نمیداد که‌هموطنان مابآن وارد شوند. همچنین‌در پارکهای عمومی، در باغها و گردشگاهها اروپائیها برای خودشان نیمکت ها و صندلیهای راحتی جداگانه داشتند که هندیها حق نداشتند ازآنها استفاده کنند. من‌نسبت به این‌طرز رفتار اربابان کشورخودم تنفرشدیدی داشتم وهروقت که میان‌یك انگلیسی‌و یك‌هندی دعوائی‌میشد ویك هندی به توهین انگلیسی‌جواب میداد از شدت شادی و خوشوقتی بهیجان میآمدم. اغلب اتفاق میافتاد که یکی‌از پسرعموهایا یکی‌ازدوستانشان شخصا دراین منازعات شرکت میجست‌و با انگلیسها طرف میشد وطبعا

---

۱ - یعنی آسیائی‌هائی که تقلید اروپائیان را در میآوردند و خود را از دیگران ممتاز میشمردند- مترجم

۲ - این همان چیزیست که کاپیتولاسیون نامیده میشود و معمولا خارجیان در مستعمرات عمل میکنند و در ایران هم وجود داشت - مترجم

در چنین وضعی تمام خانواده بخشم‌میآمد و عصیان میکرد مخصوصاً یکی از پسر عموهایم پهلوان این‌دسته ازجوانان‌بودوهمیشه بدنبال دعوا وزدوخورد با انگلیسها میرفت وحتی بیشتر با«اور آسی»ها می جنگید یعنی با آندسته ازهموطنان خودمان که شاید برای نزدیك شدن با انگلیسهاو برای اینکه‌خودرا درشمار نژاد اربابان بیاورند نسبت به‌هموطنان‌خویش با بیشرمی تجاوزوزور گوئی میکردندوحتی تجاوزوخشونتشان‌ازمأمورین‌و بازرگانان انگلیسی هم بیشتر میبود . این منازعات وزد وخوردها بیشتردرقطارهای راه‌آهن اتفاق میافتاد .

معهذا ، باوجودنفرت وانزجاری که بعلت وجود اربابان خارجی در کشورم و بعلت رفتار خشونت آمیزشان در دلم ایجاد میشد ، تا آنجا که بخاطر دارم هیچ احساس تنفر خاصی نسبت به افراد انگلیسی نداشتم . من یك سر پرست و لله انگلیسی داشتم . بسیار اتفاق مـی افتاد که دوستان انگلیسی پدرم را کـه بمنزل مـا می آمدند میدیدم . حتی در اعماق وجودم بیش از آنکه نسبت به‌آنها نفرت داشته باشم ایشان را تحسین‌میکردم .

پدرم معمولا ، شبها عده‌ئی از دوستانش را میپذیرفت و با این میهمانیها و بعد از خستگی طاقت‌فرسای‌کار روزانه استراحت و رفع خستگی میکرد . در این مواقع صدای خندهٔ عجیب‌وبلنداو درتمام خانه منعکس میشد . خنده‌های او خیلی زود درشهر الله‌آباد مشهور ومعروف گردید . گاهی اتفاق می‌افتاد که من با همان تخیلات کودکانهٔ خود پشت پرده‌ئی مخفی میشدم و جریان این‌جلسات شبانه را از نظر میگذراندم وسعی‌میکردم پیش خودحدس بزنم و بفهمم که‌این آدمهای بزرگ با هم چه‌میگویند . بعضی‌وقتها ازحضورمن مطلع میشدند ودراینصورت مرا بزوراز مخفی گاهم بیرون میکشیدند ودرحالیکه مدتی وحشت‌زده بودم میدیدم که پدرم‌مرا روی زانوهایش نشانده‌است و نسبت بمن با مهربانی رفتارمیکند. یکروز دیدم که پدرم شراب‌میخورد. این‌شراب رنگش‌سرخ یامتمایل بسرخی بود. من ویسکی‌را میشناختم‌زیرا پدرم‌اغلب بامیهمانانش‌ویسکی مینوشیداما مشاهدهٔ این مایع‌سرخ وناشناس مرا‌سخت بوحشت انداخت‌بطوری که دوان‌دوان‌خودرا بمادرم رساندم و بآغوشش افکندم و باصدای ناراحت خود برایش گفتم که پدرم خون می آشامد.

پدرم را بسیار تحسین میکردم . او را مظهر قدرت و شهامت و مهارت میدانستم او را از همهٔ مردم دیگری که میشناختم بی‌نهایت برتر و بهتر و مهم تر تصور میکردم و دردل خـود آرزو داشتم که بعد هاهرچه بیشترشبیه او بشوم . اما نه فقط ازاو خوشم میآمد و اورا تحسین وستایش‌میکردم بلکه درضمن از اومیترسیدم . دیده‌بودم که چطور نسبت به‌خدمتکاران یا اشخاص‌دیگرخشمگین میشود . دراین‌مواقع پدرم وحشتناك میشدو طرز رفتار او با نوکران و خدمتکاران طوری بود که من از ترس و گاهی‌هم از نفرت برخود میلرزیدم . در واقع خشم پدرم هولناك بود وحتی بعدها درتمام زندگانیم تصور

نمیکنم چیزی شبیه آن دیده باشم . خوشبختانه پدرم به همین نسبت هم یك تمایل شدید برای شوخی و خوشمزگی و یك ارادهٔ آهنین داشت بطوریکه اغلب میتوانست بر خود مسلط شود و جلوی خشمش را بگیرد . این قدرت تسلط برخویش با افزایش سال های عمرش در او زیاد ترمیشد بطوریکه بعدها خیلی کمتر اتفاق میافتاد که مثل سالهای جوانیش خشمناك شود .

یکی از قدیمی ترین خاطراتم مربوط بیکی از همین خشمهای اوست که خودم قربانی آن بودم . در آنزمان درحدود پنج یا شش سال داشتم یك روز درروی میز کارش دو قلم خودنویس دیدم ومیل شدیدی برای برداشتن یکی از آن ها در خود احساس کردم . باخودم میگفتم که مسلماً پدرم یکباره بدوقلم احتیاج ندارد بنا براین یکی از آنهارا برداشتم کمی بعد دیدم که همهٔ منزل‌را درجستجوی قلم گمشده زیر ورو می کنند و من درحالی که ازکارخود وحشت‌زده شده بودم میخواستم حقیقت رااعتراف کنم . بالاخره براثر تحقیق و جستجو قلم پیداشد و برهمه معلوم‌شد که تقصیرو گناه ازمن بوده است . دراین موقع پدرم سخت خشمناك‌شد و باکتك شدیدی مرا متنبه‌ساخت . درحالیکه ازشدت درد تقریبا کور شده‌بودم وازفرط‌خجالت میمردم بدامان مادرم‌پناه بردم وتا چند روز بدن کوچك ونحیفم را که بسختی ضربت‌دیده‌بود وسراپالرزان بودبا انواع‌روغن‌هاوضمادهامداوامیکردند .

باوجوداین بیاد ندارم که بخاطر این‌تنبیه واین کیفرشدید ازپدرم متنفرشده باشم . ظاهرا من پیش خود احساس کرده بودم که شایستهٔ تنبیه ومجازات هستم‌منتهااین‌تنبیه کمی شدیدتر ازآنچه‌باید باشد انجام شده‌است . نتیجهٔ آن کتك خـوردن این شد که اگر در تحسین ودرمحبت فرزندی نسبت به پدرم تخفیفی حاصل‌نشد ازآن پس یك نوع وحشت و ترس هم به‌این احساسات اضافه گشت .

درمورد مادرم وضع بکلی غیرازاین بود . ازاوهیچ ترس ووحشتی نداشتم . خوب میدانستم که هرکاری هم که بکنم مادرم نادیده خواهد گرفت و بعلت همین محبت فوق ــ العاده و کور کورانه‌اش نسبت به‌من گاهی میخواستم‌اورا اذیت کنم وعذابش بدهم . اورا خیلی بیش‌از پدرم میدیدم . درنظرم او ازپدرم به‌من خیلی نزدیك تر مینمود و چیزهائی را که حتی تصور هم نمیکردم بپدرم بگویم برای مادرم نقل میکردم . مادرم ظریف و لاغر و کوتاه‌قد بود واحساس میکردم که خیلی‌زود همقد او خواهم‌شد و همین امر سبب میشد که خود را با او برابر احساس کنم . زیبائی اورا تحسین میکردم مخصوصا کوچکی عجیب وزیبائی دست‌ها وپاهایش‌را میپرستیدم. اواز یکی‌از خانواده‌های کشمیری بود که باندازه خانواده‌ما قدیمی نبود وفقط ازدو نسل‌پیش سرزمین‌اصلی مادری‌راترك گفته بودند.

درمیان نخستین دوستان محرم من‌یك‌نفر منشی بود بنام « منشی مبارك علی » که

باپدرم دوستی و آشنائی داشت . اوعضو یکی ازخانواده‌های ثروتمندبود که براثر انقلاب سال ۱۸۵۷ ثروت خودرا ازدست داده‌بود . اغلب اعضای آن خانواده بوسیلهٔ انگلیسها کشته ونابود شده‌بودند . این مصیبت و بدبختیها دراو سرچشمهٔ یکنوع احساس رأفت و محبت ودوستی نسبت به‌همهٔ‌مردم ومخصوصاً نسبت ببچه‌ها شده بود . هر وقت که من در زحمت ومرارتی بودم یابه‌غم واندوهی گرفتار میشدم او برایم ملجأ و پناهگاهی بسیار مطمئن بشمار میرفت . با ریش زیبای خاکستریش درنظرم همچون تصویر انسانی کسانی که درقصه‌های عامیانه مظهر دانش و خردمندی بودند جلوه میکرد . عادت داشتم که بر دامن‌او می‌نشستم و باچشمان‌گشاده به قصه های بیشماری که برایم نقل می کرد گوش میدادم . ازقبیل افسانه‌های کهنه وشیرین هزارویکشب وقصه‌های عامیانهٔ هندی‌وخاطرات سالهای‌هولناك ۱۸۵۷ و۱۸۵۸ . سالها بعد وقتی که من ببلوغ رسیده‌بودم این‌مردنازنین که باو « منشی جی » میگفتم درگذشت اما خاطرهٔ او همیشه چون گنجینه ئی محبوب و وگرانبها برایم باقیست .

تنها اونبود که باقصه‌ها وداستانهای خود مرا مفتون وسرگرم می‌داشت . مادرم و خاله‌ام نیزداستانهای زیادی از حماسه‌های ملی‌ماازِ«رامایانا» واز«مهابراتا»[1] برایم‌نقل میکردند.خاله‌ام که همسر بیوهٔ عمویم «پاندیت نندلعل» بود به کتابهای کهنهٔ هند آشنائی فراوانی داشت وهمیشه داستانهای بسیار زیبا و شیرینی از آنها بیرون میکشید و برایم میگفت بطوری که آشنائی‌من باافسانه‌ها وداستانهای تاریخی وعامیانهٔ‌هند خیلی‌زیادشدو بعدها برایم خیلی مفید بود .

برعکس درمورد مذهب اطلاعات من بسیار محدود بود. ظاهراً مذهب و آموزش مذهبی کار زنها بود . پدرم وپسرعموهایم از این موضوعات با شوخی صحبت میکردند و نمیخواستند آنرا جدی تلقی کنند اما زنان خانوادهٔ‌ما گاه‌بگاه درمراسم «پوجا» (نماز وعبادات هندی) شرکت می‌جستند و من‌هم با کمال خوشحالی و مسرت در این مراسم شرکت میکردم در حالیکه سعی داشتم رفتار سبك ولاقیدانهٔ مردان خانواده‌را که ظاهراً اعتقاد زیادی باین تشریفات نداشتند تقلید کنم . گاهی هم همراه مادرم‌یا خاله ام برای غسل‌های مذهبی به‌کنار رود گنگ میرفتم یا باتفاق آنها برای زیارت معابد الله آباد و بنارس وجاهای دیگر میرفتیم . یا میرفتیم تا یك «سن‌یاسی» (تارك دنیا) راکه‌تقدس وپاکی‌او معروف ومشهور بود زیارت کنیم . اما تمام این امور مذهبی در روح من اثر فراوانی نمیگذاشت .

---

۱ ـ این هر دو داستان مثل کتاب شاهنامه در زبان فارسی ، مجموعه‌ئی از داستانها و افسانه های تاریخی و حماسی هندیان است - مترجم

همچنین روزهائی وجود داشت که برایم بسیار جالب بود : عید های « هولی » که بهنگام بهار برپا میشود و بمناسبت فرارسیدن این عید شادی عظیمی درشهر بوجودمیآید وهمه حق‌دارند بروی‌هم آب بپاشند ، «دیوالی» عید نور وروشنائی که در آن تمام‌خانه‌ها باهزاران‌شعله چراغ وشمع که درظرف‌های سفالی خود میلرزند روشن‌میشود ، عید های «جنماشتمی» که درآن مردم‌هند تولد « کریشنا » خدای قدیمی هند را جشن می گیرند و تانیمه‌شب که ساعت تولد است بیدار میمانند (برای‌ما بچه‌ها بسیار دشوار بود که تا آن ساعت دیر بیدار بمانیم) . عیدهای «داسهرا» و «رام‌لیلا» که درآن نمایشات و تآترهای ملی ترتیب داده میشود ، دسته‌ها براه میافتند و افسانهٔ کهنه «راماچندرا» و غلبهٔ اوبر « لانکا » نمایش میدهند و تمام مردم را برای تماشای خـود جلب میکنند. همچنین‌همـه بچه‌ها برای تماشای تعزیه‌ها و شبیه‌های ماه محرم می‌رفتند. زیرا دسته‌های‌شبیه‌وتعزیه‌ها که با « علم » های ابریشمین حرکت میکردند و سرگذشت دردناك « امام حسن » و « امام حسین » قهرمانان مشهور عربستان دوررا نمایش میدادند برایشان جالب بود . «منشی‌جی» در دو روزکه «عید» آنهابود زیبا ترین لباسهایش را میپوشید و به مسجد بزرگ شهر میرفت تا در آنجا مراسم مذهبی را اجرا کند و من بخانهٔ او میرفتم تا از نانهای قندی وشیرینیهای مختلفی که دراین روزها تهیه میکرد بخورم

همچنین عیدهای دیگر کوچکی وجود داشت که برای من بسیار جالب بود . مانند «راکشابندان» و « بهایادج » و نظائر آنها که در تقویم هندی فراوانست . درمیان‌ما و سایر کشمیری‌ها عیدهای‌مخصوص دیگری‌هم‌بود که اغلب‌سایرهندوها آنراجشن‌نمیگرفتند. مهمترین این‌عیدها « نوروز» آغازسال جدید است[1] . برای ما روزنوروز این خصوصیت راداشت که‌همیشه‌لباسهای نومیپوشیدیم‌وهمهٔ بچه‌های‌خانواده‌سکه‌های‌نقره‌عیدی‌میگرفتند.

اما عیدی که ازهمهٔ عیدها برایم بیشترعزیز بودواهمیت‌داشت حادثهٔ سالیانهٔ منظمی بود که همیشه نقش اول آنرامن بعهده داشتم . این حادثه عید روزتولدم بود . برای من این روز ، روزهیجان وشادی فوق‌العاده بود . صبح زود مرا بایك ترازوی بزرگ‌وزن میکردند.مرادریك پلهٔ ترازومیگذاشتند وپلهٔ‌دیگررا باکیسه‌های کوچك گندم وخوراکیهای دیگر می‌انباشتند که بعداً این گندمها و خوراکیها را میان فقیران تقسیم میکردند . بعد ازاین‌تشریفات مقدماتی‌لباسهای نوخود را میپوشیدم و برای دریافت هدایا آماده میشدم . روزتولد بالاخره بایك‌ضیافت بپایان میرسید . درآن موقع خودرا قهرمان روزمیشمردم. تنها اندوه من‌این بود که چرا این روزها کم هستند ودیرفرا می‌رسند . درآنوقت هرگز

---

[1] ـ تقویم سموات یاسمت یك تقویم هندیست که به‌حساب سال‌خورشیدی حساب میشود و اول آن نوروز میباشد . منتها نوروز سال هندی یك ماه زودتر ازسال شمسی ایران است . مترجم

تصور نمیکردم که روزی خواهد آمد که چنین عیدهائی برایم یك تذکراندوهبار ودردناك از گذشت زمان خواهد بود .

گاه اتفاق می افتاد که خانواده یکجا بسفر میرفت تادرعروسی یك پسرعمو ، یایك خویشاوند دورتر ویا حتی یك دوست خانواده شرکت کند . این مسافرتها برای ما بچه‌ها ماجرای بسیار پرهیجانی بود زیرا در دوران جشن‌های عروسی مقررات و نظامات سختی که مجبور بودیم رعایت کنیم چندان عمل نمیشد ومی توانستیم آزادانه هرطور میل داریم رفتار کنیم وشاد باشیم . معمولا خانواده‌های متعددی که برای شرکت در عروسی دعوت شده بودند در «شادی خانه»[1] جمع می‌شدند وطبعاً عدهٔ زیادی بچه‌ها ازهرجنس وهرسن یك‌دیگررا پیدا میکردیم . درچنین مواقع دیگر ازنداشتن رفیق‌شکایت نداشتم . وما از بازی‌ها وشوخی‌های بدی که برایمان ممنوع بودسرمست‌میشدیم بدون اینکه نگران باشیم که بزرگترها گاه‌بگاه اسباب زحمتمان بشوند وعیشمان را برهم بزنند .

در هند عروسی چه برای فقرا و چه برای ثروتمندان موجب یکرشته ولنگاریها و ولخرجیهای فراوانست که همه ناچارند انجام‌دهند ودرواقع بیمورد و بیمصرف است وجای هرنوع انتقادی دارد . صرفنظرازولخرجی هیچ چیز باندازهٔ تماشای لوازم واشیاء بیهوده ومبتذلی که همراه عروس وداماد میکنند ودرآنها حتی یکذره هم ارزش وذوق هنری و زیبائی وجـود ندارد ناراحت کننده نیست . البته طبعاً موارد استثناء هـم وجود دارد . مسئول واقعی این‌وضع ناشایست طبقهٔ متوسط هستند . فقراهم ولو با قرض باشد دست از ولخرجی بیهوده برنمیدارند . اما بسیارنادرست خواهدبود که مثل بعضی اشخاص تصور کنیم که فقرآنها بعلت پیروی جنون‌آمیز ازاین رسوم و بخاطر این ولخرجی‌های مواقع عروسیهاست . اغلب فراموش میکنند که زندگی فقرا بعلت یك نواختی خود بسیارتیره و کسالت‌آور است باین‌جهت وقتی گاه‌بگاه یك‌عروسی برایشان پیش میآید ، با جشنها و با آوازها وبا مراسم سرگرم کننده‌اش در نظرشان همچون واحهٔ نشاط‌انگیزی در میان بیابان‌سوزان زندگی بیروح وخشکشان جلوه می کند . مراسم یك عروسی وشرکت در آن برای فقیران درواقع همچون رهائی موقتی اززندگی بیحاصل وخسته کنندهٔ روزانه و وسیله‌ئی برای فرار ازابتذال زندگی ووجود میباشد بنابراین کدام بیرحم حاضراست این تسلیت موقتی راهم‌ازآنها که اینقدر کم فرصت شاد بودن وخندیدن دارند بگیرد ؟ طبعاً باید جلو گشادبازیها راگرفت وولخرجی‌ها را محدود ساخت . هرچند که درمورد فقیران این کلمه نامناسب است زیراا گرچه خرج آنها به‌تناسب زندگیشان زیاد میشود و موجب قرض و ناداری‌میگردد و میتوان‌آنرا به ولخرجی‌تعبیر کرد، اما درواقع آنهاآنقدرفقیرند

۱- نهرو همین کلمهٔ فارسی را بکاربرده است . مترجم
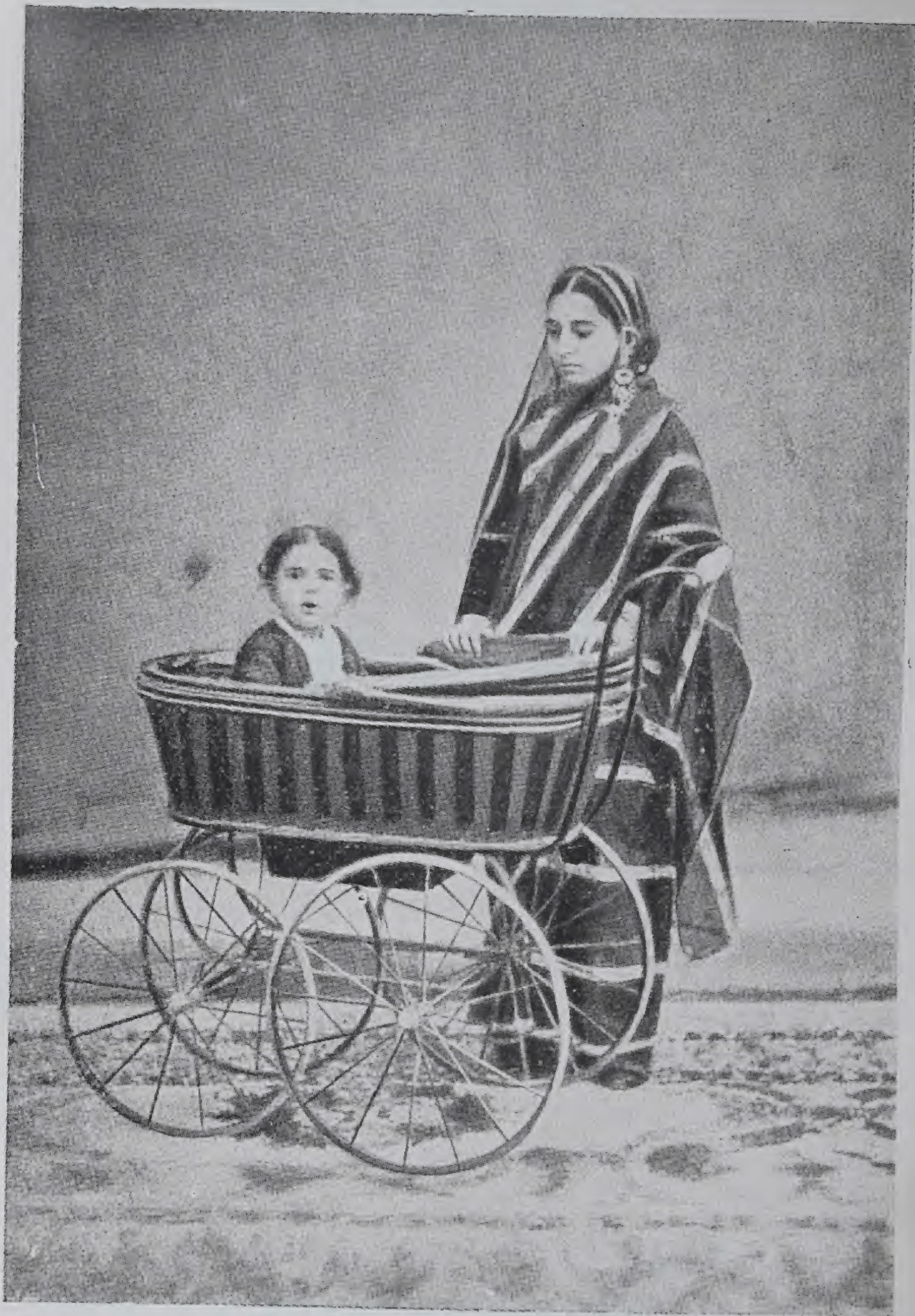
جواهرلعل ومادرش سواروپ رانی
سال ۱۸۹۱
(نهرو کمتراز دوسال دارد)

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

که تمام آنچه ولخرجی مینامیم ازمبلغ بسیارناچیزی تجاوز نمیکند . درعین‌حال نباید کاری کرد که زندگی تیره ودشوار آنها کم‌شادی‌تر وسیاه‌تر از آنچه هست بشود .

همچنین برای طبقات متوسط هم صرفنظرازولخرجی‌ها وزیاده‌رویها این عروسیها بهانه‌ئیست برای تشکیل‌اجتماعات و برای ملاقات های آشنایان ودوستان وخویشاوندان که پس‌ازمدت‌ها می‌توانند یکدیگررا بازیابند ودیداری تازه کنند . هند سرزمین وسیع وپهناوریست و برای دوستان و آشنایان آسان نیست که یکدیگر را ملاقات کنند و البته ملاقات‌کردن عدهٔ زیادی ازدوستان وخویشان خیلی دشوارتر میباشد . باین‌جهت است که جشن‌های عروسی‌وشرکت درآنها مورد توجه و علاقهٔ عمومی‌است . تنها تظاهر عمومی که میتواند باجشن‌های عروسی‌رقابت کندوحتی‌درمواردبسیار کثرت جمعیت وتعدادشرکت کنندگان در آن ازجشن‌های عروسی هم بیشتر بوده است اجتماعات سیاسی و کنگره‌های متعددیست که برای موضوعات گوناگون تشکیل میگردد !

اهالی کشمیرهمیشه نسبت باهالی‌سایرنقاط هند بخصوص درهندوستان شمالی‌مزیت داشته‌اند . درمیان آنها هرگز « پرده »[1] مرسوم نبوده است وزنان را از مردان جدا نمیکرده‌اند . بعدها وقتی که مردم کشمیر با سایر اهالی هند که در روی دشت‌ها زندگی میکردند تماس یافتند این‌رسم راکه درآن‌مناطق رواج داشت بکاربستند امابازهم فقطدر قسمتی از کشمیر « پرده » متداول گردید و آنهم درمورد ارتباطشان با هندیهائی که اهل کشمیرنبودند . درضمن باید دانست در موقعی که من از آن صحبت میکنم درشمال‌هند که بیشترمردم سرزمین‌مادری من درآن سکونت داشتند رسم « پرده » وحجاب‌نشان موقعیت و امتیاز اجتماعی بود . مردم کشمیر درمیان خودشان رسم قدیمی‌مراوده وملاقات آزادانهٔ زنان ومردان رامحفوظ نگاهداشته‌بودند وآزادانه بمنازل‌یکدیگر رفت‌وآمد میکردند. درموقع جشن‌ها وعیدهایا بهنگام‌مراسم‌مختلف‌عمومی‌مردان بازنان‌یکجاشرکت میکردند و با هم در یك اطاق می‌نشستند منتها در این اطاقها زنان اغلب در کنارهم و در یك قسمت اطاق جای میگرفتند . پسران و دختران معمولا بـا هم برابر ویکسان شمرده میشدند امـا طبعاً از آزادیهائی کـه امروزه در دنیای غرب مـرسوم و متداول است بهره‌مند نمیشدند .

بدین‌ترتیب دوران کودکی و نخستین سالهای جوانی من سپری شد . گاه اتفاق می‌افتاد که نزاعها واختلافات خانگی پیش‌می‌آمد وطبعاً درخانواده‌ئی بوسعت و بزرگی خانوادهٔ ماچنین اتفاقاتی اجتناب‌ناپذیر بود . وقتی که این اختلافات توسعه پیدا میکرد و

۱ـ «پرده» بمعنی حجاب زنان و اندرونی خانه است ودرهندهمین کلمهٔ فارسی رواج داشته‌است. نویسنده هم‌آنرا بهمین صورت بکاربرده است ـ مترجم .

بزرگ میشد بگوش پدرم میرسید که ریاست خانواده را عهده‌دار بود واو ازاین‌اتفاقات بخشم می آمد وظاهراً اعتقادداشت که این‌قبیل‌حوادث براثرحماقتهای زنان اتفاق میافتد. اما من بدون اینکه در این موارد درست چیزی بفهمم احساس میکردم که یك چیزی اتفاق‌افتاده است زیرا میدیدم بعضی‌ها باهم صحبت نمیکنند وازهم‌دوری میجویندوهروقت هم که باهم حرف میزنند کلمات زشت و خشن بیکدیگر میگویند . از این اتفاقات خیلی ناراحت‌ومتأسف میشدم . دراین‌قبیل‌مواقع دخالت‌پدرم درکارمثل یك زلزله وحشت‌انگیز بودواما آن‌قدرت را داشت که بالاخره مسئله راحل کند واختلاف را مرتفع‌سازد .

یك‌اتفاق کوچك‌هم درزندگی من‌روی داد که مربوط به‌این زمانست و درخاطره‌ام بشکلی فراموش ناشدنی نقش شده است . درآنموقع من‌هفت یا هشت‌سال داشتم . عادت داشتم هرروز بااسب بهمراه یکنفر «سوار» که متعلق به‌یك واحد سوار نظام مقیم‌الله‌آباد بودبگردش بروم. یکروزعصردرحین گردش ازاسب بزمین افتادم وحیوان‌نجیب‌وتربیت‌شده‌ام که بسیار هم زیبا بود خود را بدون من بمنزل‌رساند . آنروز پدرم چند نفر از دوستانش رابرای بازی تنیس دعوت کرده بود . وقتی که آنها حیوان را دیدند که تنها مراجعت‌میکردهمه بوحشت‌واضطراب‌افتادندوهر کس آنجابود بهمراه پدرم با اتوموبیلها و وسایلی که بدستشان‌میافتاد دسته‌جمعی بجستجوی من راه افتادند . این‌جماعت که‌همچون یکدستهٔ بزرگ حرکت میکردند درمیان راه بمن‌برخوردند ودیدند که من صحیح وسالم برمیگردم. آنهاهم با کمال مسرت وآنطور که شایسته بود ازمن استقبال وپذیرائی کردند ومرا همچون یك قهرمان بخانه برگرداندند .

۳

عرفان الهی

دهساله بودم که خانوادهٔما تغییر منزل‌داد و درخانهٔ جدیدی سکونت گرفتیم . خانهٔ جدیدمان خیلی وسیع‌تر بود و پدرم آنرا « آنند باون » (خانهٔ آرامش) نام‌گذاشت . خانهٔ جدید یك‌منزل وسیع بود که یك باغ بزرگ و یك استخر آب ضمیمهٔ آن بود . من با کنجکاوی زیاد به همه جای خـانه سر میکشیدم و هر روز چیز تازه‌ئی در آن کشف میکردم . پدرم بتدریج قسمتهای جدیدی بخانه اضافه میکرد و بـرای اینکار زمین های تازه‌ئی را هموار میکردند ، جاها و ساختمانهای تازه ئی ایجاد میشد . تماشای کارگران که مشغول کار بودند برایم‌مسرت سکرآوری داشت .

درخانهٔما یك‌استخر بزرگ شنا بود ومن خیلی‌زود درهمان استخر شنا کردن را آموختم . درآب خودرا خیلی راحت وآسوده میدیدم . درروزهای دراز وسوزان‌تابستان درهرساعت و هرفرصت به استخر می‌پریدم وشنا میکردم . عصرها وسرشب‌ها عده‌ئی از دوستان پدرم به استخر می‌آمدند وبرای من این‌موضوع اسباب سرگرمی تازه‌ئی بود . همچنین وقتی که اطراف استخر وسایر قسمتهای منزل‌را باروشنائی برق که بتازگی در منزل‌ما برقرار میشد ودرآنزمان دراله‌آباد تازگی داشت روشن کردند این امر برایم بسیار حیرت‌انگیز و مسرت بخش بود .

جلسات شنادرآب بادوستان پدرم یکی ازمایه‌های شادی و نشاط کودکانهٔ من‌بود . هرگز از ترساندن دوستان پدرم کـه شنا بلد نبودند خسته و سیر نمیشدم.آنهـا را به کنار استخر میکشاندم ودرآب هول میدادم وفریاد وحشت‌آمیز ایشان مایهٔ مسرتم‌میشد. مخصوصا خاطرهٔ یکی‌از آنها را هرگز فراموش نمیکنم . « دکتر تج بهادر سابرو » دوران‌کار آموزش‌را درکانون و کلای دادگستری اله‌آباد میگذراند . اواصلاشنا کردن نمیدانست وبهیچوجه‌هم میل نداشت که این کاررا یاد بگیرد . معمولا درموقعی که دیگران باستخر میرفتند اولخت میشد و روی‌نخستین‌پلهٔ کنار استخر که سی‌سانتیمتر ازآب بلندتر

بود مینشست و اگر میخواستند اورا در آب بکشند فریادهای وحشت آمیز میکشید. خود پدرم‌هم در واقع شناگر خوبی نبود و شنا نمیدانست. اما با نیروی مجاهدت و تمرین و ورزش بالاخره توانست بجائی برسد که از یك‌سر استخر تا سر دیگر آنرا هرطورهست شنا کند.

آنوقت‌ها زمان جنگهای « بوئر » بود ومن حوادث این جنگهارا باعلاقه وذوق و شوق دنبال میکردم و احساسات بسیار دوستانه و درد آمیـزی برای بوئر ها داشتم از همان زمان من روزنامه‌هارا میخواندم تا جریان حوادث و جنگهای بوئرها را دنبال کنم. [1]

باز درهمین اوقات‌بود که یك‌واقعه که درزندگی‌من‌بسیار اهمیت داشت درخانوادهٔ ما روی داد و آن تولد خواهرم بود. مدتها بود از اینکه تنها هستم و برادر یاخواهری ندارم پنهانی رنج میبردم. میدیدم تمام کسانیکـه در اطراف من هستند برای خود برادر یاخواهری دارند. کم کم فکروامید اینکه من‌هم یك‌روز یك‌برادر یایك‌خواهر کوچك برای خود داشته باشم تمام ذهنم را بخود مشغول میداشت و موقعیکه بـالاخره خواهرم متولـد شد برایم موجب مسرت و شادمانی زیادی گـردید. در آن وقت پدرم دراروپا بود. خوب‌بخاطردارم که باچه شوق والتهابی درانتظاراین واقعه بودم که‌درنظرم بسیار عظیم مینمود. یکی از پزشکان مراقب مادرم بسراغم آمـد و خبرتولد خـواهری رابرایم آورد وضمنا، شاید برای شوخی، اضافه کرد که من باید خیلی خوشحال باشم که مولود جدید دختر است نه پسر که در موقع تقسیم ارث مقدار هنگفتی نصیبش شود. همانوقت احساس کردم که‌خشم و تنفر شدیدی از این فکر در وجودم جوشید و از اینکه ممکن است کسانی خیال کنند که من‌چنین تصورات پستی دارم سخت اندوهگین شدم.

سفر پدرم باروپا درجامعهٔ برهمنان کشمیر طوفانی بر انگیخت. وقتیکه پدرم از سفر باز گشت ازاجرای مراسم مذهبی « پرایاشیت » خودداری کرد. این مراسم مذهبی دراین‌قبیل موارد بعنوان تصفیه از آلودگیها اجرامیشد. چند سال پیش از آن یکی از برهمنان کشمیر بنام« پاندیت بیشان نرایان‌در » که بعدهارئیس کنگرهٔ هندهم‌شد بانگلستان رفته بودتادر آنجا بتحصیل‌حقوق بپردازدووکیل دادگستری شود. وقتی که بهند بر گشت متعصبین جامعهٔ برهمنان ازهرنوع ارتباطی با او خودداری کردند و باوجوداینکه باجرای

---

۱ ـ بوئرها قبایل مهاجر هلندی بودند که در آفریقای جنوبی سکونت گزیدند.
در اوایل قرن کنونی انگلیسها با آنها جنگیدند. بوئرها باکمال دلیری و مردانگی دربرابر آنهامقاومت میکردند اما عاقبت شکست خوردند. در آن زمان دنیا برای مقاومت دلیرانهٔ بوئر ها اهمیت زیـادی قایل شد و احساسات تحسین‌آمیزی نشان میداد ـ مترجم.

مراسم «پراياشيت» تن درداد اورا ازجامعه وطبقه خودراندند. اين واقعه درجامعهٔ برهمنان ایجاد تفرقه ودودستگی کرد وآنها بدودسته تقریبا متساوی تقسیم شدند .

ازآنزمان ببعد بسیاری ازجوانان طبقهٔ برهمن کشمیر برای تحصیل باروپا رفتند و طبعاً بدستهٔ مترقی واصلاح‌طلب وآزادیخواه برهمنان پیوستند اما همهٔ آنها در مراجعت ناچار مراسم «تصفیه»را انجام میدادند.این‌مراسم بخودی‌خود چیز مهمی نبود و درنظر آنها جنبهٔ شوخی پیدا کرده‌بود وارزش عمده‌ئی ازلحاظ مذهبی نداشت . اجرای آن فقط نشان ظاهری تابعیت از اراده ومقررات جامعهٔ برهمنان بود . اغلب کسانی که از اروپا برمیگشتند همینکه این‌مراسم‌را بعنوان یك تشریفات ظاهری انجام‌میدادند برخلاف سنن برهمنان همه‌کار میکردند . باغیر برهمنان و غیر هندوان معاشرت ورفت وآمد داشتندو حتی باآنها غذا میخوردند و نشست و برخاست میکردند که هیچ کدام از این کارها برای برهمنان مجاز نبود.

پدرم از همهٔ آنها جلوتر رفت و حاضر نشد که هیچگونه اقدام و عملی را بعنوان «تصفیه» حتی برای‌حفظ ظاهر ورعایت تشریفات‌هم بپذیردوانجام‌دهد . در نتیجه جامعهٔ برهمنان نسبت باو سخت خشمگین گردید واوهم روشی لجوجانه درپیش گرفت . عاقبت عدهٔ زیادی از کشمیریها به پدرم پیوستند و در جامعهٔ برهمنان یك گروه سومی تشکیل دادند . بالاخره بعدازچندسال این انشعاب و تفرقه ئی که درمیان برهمنان ایجادشده‌بود ازمیان رفت و براثر تحول فکری و سقوط موانع وسدهای کهنه تقریبا همه تحول جدید را پذیرفتند وباز جامعهٔ برهمنان وحدت‌خودرا بازیافت . بطوریکه اکنون شمارهٔ‌جوانان برهمن هندی از هردوجنس مرد وزن که برای تحصیل به اروپا وآمریکارفته‌اند ازاندازه بیرونست ودیگر درمواقع مراجعت آنها هیچگونه تشریفات وقیود قدیمی به‌ایشان‌تحمیل نمیشود. اکنون‌دیگر ممنوعیتی که برای‌بسیاری از غذاهـا وجود داشت تقریبا بکلی از میان رفته‌است واین‌قبیل حرفها جز برای یکمشت پیرهای‌کهنه فکر که اکثرشان هم از پیرزنان هستند وجود ندارد . اکنون غذا خوردن با مردم غـیر کشمیری چه هند و چه‌مسلمان وچه غیر هند وامری‌بسیارشایع و متداول است . هیجانات وحرکات‌سیاسی‌سال ۱۹۳۰ وقیامهای ملی برضد انگلیسها آخرین محرمات وممنوعات را هم از میان برد . «پرده» و حجاب از عادات هموطنان کشمیری من بکلی دور شده است و حتی زنان کشمیری در برابر مردان خارج ازجامعهٔ خود نیز بیحجاب وآزادبیرون‌می آیند.هیجانهای سیاسی سال ۱۹۳۰ آخرین ممنوعیت‌هارا دراین‌زمینه ازمیان برداشت.اگرهنوز ازدواج خارج از جامعهٔ برهمنان ظاهرا ممنوع مانده است در عـمـل بسیـاری کسان این کار را کرده‌اند و هرروز هم‌تعدادشان‌بیشترمیشود.هردوخواهرمن باکسانی‌خارج ازطبقه وجامعهٔ

خودمان ازدواج کرده‌اند وحتی یکی ازجوانان خانوادهٔما با یك زن مجارستانی ازدواج کرد . قید ازدواج درداخل جامعه و طبقه در هند یك قید مذهبی نیست بلکه جنبهٔ نژادی دارد . درمیان بسیاری ازهموطنان من میل شدیدی برای حفظ خصوصیات نژادی وجنبه های آریائی ما وجود دارد و بهمین جهت نمیخواهند ببینند که این خصوصیات بر اثر ازدواج با اشخاص خارج از جامعهٔ آریائی خودمان در اقیانوس نژادها و ملل مختلف هندی و غیرهندی غرق ونابود میشود. زیرا درواقع مادرمیان این ملت معدود یك گروه ممتاز معدود ومشخص هستیم[1]

شاید نخستین برهمنی که در روزگار جدید از کشورما بکشورهای غربی رفته‌است « میرزا موهن لعل» ملقب به « کشمیری» بوده است که در حدود یکصد سال پیش بسفر پرداخت . میرزا موهن جوان وزیبا بود ودر کالج میسیون خارجی دردهلی تحصیل میکرد. چون زبان فارسی‌را میدانست اورا بعنوان مترجم‌انتخاب کردند وهمراه یك‌هیئت‌اعزامی انگلیسی بکابل رفت و بعداً از آنجا تمام آسیای میانه وایران‌را دیدن کرد . در هرجای تازه‌ئی که رفت برای خودزنی گرفت ومعمولا بانجیب‌ترین خانواده ها ازدواج میکرد . میرزا موهن لعل کشمیری درایران مسلمان‌شد وزنی ازخاندان سلطنتی گرفت‌وبهمین‌جهت به‌او لقب «میرزا» بخشیدند . برهمن مزبور همچنین به اروپا سفر کرد و بحضور ملکهٔ ویکتوریا پادشاه انگلستان معرفی‌شد . اوخاطرات و شرح‌مسافرت‌خودرادر کتاب‌شیرینی نوشته و بجا گذارده است .

تقریبا یازده‌ساله بودم که یك معلم سرخانهٔ جدید برایم‌انتخاب کردند که درمنزل خودمان‌هم سکونت داشت اسمش «فردیناند بروکس» بود. پدرش‌ایرلندی‌ومادرش نمیدانم فرانسوی‌یا بلژیکی بود.اویکی‌ازپیروان پرحرارت‌عرفان‌الهی بود. وخانم « آنی بسانت»[2]

---

۱ ـ برهمنان که نهرو و خانواده اش ازآنها میباشند یکی از طبقات مشخص وممتاز جامعه هند بوده‌اند و چون جامعه هند ازطبقات مشخص تشکیل میشده که هرطبقه ازطبقه دیگرجدا بوده وبا دیگران آمیزش واختلاطی نداشته است ، طبقه برهمنان نیز مجبور بوده‌اند قیود و سنن مخصوص خود را محترم شمارند .

مطالبی که نهرو در این فصل نوشته قسمتی از قیود را نشان میدهد . فعالیت گاندی و نهضتی که او ایجاد کرد بسیاری از قیود را از میان برداشت و راه آمیزش و اختلاط طبقات مختلف مردم هند را گشود. نهرو هم اشاره کرده است که این تحول فکری بتدریج و با توسعهٔ معلومات و آشنائی بتمدن غربی صورت گرفته است .

در ایران باستان پیش از اسلام هم چنین طبقاتی وجود داشته که بعضی ازآثار آن در ایران بعد از اسلام حتی تا زمان ما هم باقی مانده است ـ مترجم .

۲ ـ خانم آنی بسانت ـ که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نام او در تاریخ هند بنظر میرسد

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

اورا بپدرم توصیه کرده بود . این‌معلم مدتی قریب سه‌سال بامن‌بود و از بسیاری جهات تاثیراو درمن خیلی زیاد بود.درآنزمان تنها معلم دیگری که جزاو داشتم یکنفر پاندیت (برهمن) پیر ومهربان هندی بود که زبانهای هندی وسانسکریت‌را به‌من میآموخت. پس از سالها کوشش وزحمت‌او معلوماتی که ازین آموزش برایم باقی مانده بسیار ناچیز است . اطلاعات ناقص‌من‌در زبان سانسکریت بهمان‌اندازهٔ معلومات ناچیزیست که‌اززبان لاتینی‌دارم که بعدها در «کالج هارو» انگلستان خواندم. درواقع بدون‌هیچ تردید گناه این نقص بعهدهٔ خود من است زیرادر آموختن این زبان‌ها استعدادو شوق بسیاری نشان ندادم . دستور زبان و گرامر برایم خیلی جالب توجه نیست.

«فردیناند بروکس» ذوق خواندن ومطالعه کردن‌را درمن بوجود آورد و مقدار زیادی ازکتب انگلیسی‌راکه برحسب اتفاق بدستم می افتاد خواندم. کتاب های مخصوص

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

يك زن فعال و شجاع و دانشمند انگلیسی است که از ۱۸٤۷ تا ۱۹۳۳ زندگی کرد و در راه نهضت استقلال‌طلبی هند فعالیت زیاد داشت .

خانم بسانت در انگلستان با عقاید فلسفی که وجود خدا را انکار میکرد آشنا شد و ابتدا ازهواداران‌فعال این فرقه بود بعدها بعقاید عرفانی شرق تمایل پیداکرد و مجذوب فلسفهٔ هندی گشت . عاقبت در سال ۱۸۸۹ به مجمع تئوزوفی (عرفان الهی) پیوست این مجمع را يك خانم روسی بنام « هلناپتروونا بلاواتسکی » که از۱۸۳۱ تا ۱۸۹۱ زندگی کرد تأسیس نمود . خانم مزبور درباره امور مربوط بروح شناسی و عالم ارواح شهرتی پیدا کرده بود و پس از مسافرتهای زیاد در سال ۱۸۷۵ با همکاری سرهنگ « اولکوت » در نیویورك يك « مجمع تئوزوفی» تأسیس کرده بود . خانم بلاواتسکی در سال ۱۸۷۹ به هند رفت و با عقاید عرفانی هند هم آشنا شد و از «آدایار» که در نزدیکی شهر « مدرس » است يك مرکز تئوزوفی بوجود آورد .

بعد از مرگ او خانم « آنی بسانت » که زنی بسیار فعال بود کارهای تئوزوفی را درهند سرپرستی میکرد و توسعه داد .

ضمناً خانم بسانت در زمینه‌های سیاسی هم فعال بود و برای تحصیل استقلال هند میکوشید . همین خانم است که «جامعهٔ خود مختاری هند» را تأسیس کرد و در سال ۱۹۱٦ ریاست آنرا عهده‌دار بود . بعلاوه این خانم به سازمان کنگرهٔ ملی هند در که يك سازمان وسیع سیاسی بود و برای کسب استقلال هند میکوشید پیوست و در سال ۱۹۱۷ ریاست این سازمان را بعهده داشت . خانم آنی بسانت مخصوصاً درسالهای ۱۹۱٦ و ۱۹۱۷ برای‌نهضت ملی و استقلال‌طلبی هند خیلی میکوشید و بهمین جهت از طرف دولت انگلستان تحت فشار واقع شد و بازداشت و محبوس گردید در فصل پنجم در متن کتاب اشاراتی به فعالیت‌های او شده است .

نام خانم بسانت در تاریخ استقلال هند و فعالیت آزادیخواهانه زنان هند بصورت يك قهرمان‌ثبت‌شده‌است. از او چند کتاب هم باقیست از جمله « چرا هوادار تئوزوفی شدم » (سال ۱۸۸۹) ، «سرگذشت من» (۱۸۹۳)و « مسئله مذهب در هند » (۱۹۰۲) ـ مترجم .

کودکان و بخصوص کتبی را که برای پسران نوشته شده بود خیلی میخواندم آثار «لویس کارول» و کتابهای «جنگل» و «کیم» را بسیار دوست میداشتم. تصاویر و نقاشی‌هائی که «گوستا ودوره» برای کتاب «دون کیشوت» کشیده بود مرا مسحور و مجذوب میساخت. کتاب «نانسن» که در آن شرح مسافرتش را بقطب شمال نوشته بود میدانهای تصورات وتمایلات جدیدی در برابرم بوجود میآورد. بخاطر دارم که بیشتر رمان‌های «والتر - اسکات» و «دیکنز» و «تاکری» و کتابهای خیالی «ولز» وداستان های «مارك تواین» وهنرنمائیهای «شرلوك هلمس» را خواندم. کتاب «زندانی زاندا» مرا مرتعش میساخت. کتاب «سه مرد دریك قایق» اثر «ژروم - ك - ژروم» منتهای مسرت وشادمانی را برایم بوجودمی آورد. خاطرهٔ دو کتاب دیگر نیز هنوز در ذهنم باقیست یکی «تریلبی» اثر «دوموریه» ودیگری «پترایبتسن». همچنین از همان زمان باشعر آشنا شدم و آنرا دوست‌میداشتم. این ذوق تا اندازهٔ زیادی در میان تمام تحولاتیکه در روحیاتم من روی داده هنوزهم باقی مانده است.

«بروکس» همچنین مرا با اسرار علوم آشنا ساخت. ما باهم و با جمع آوری مشتی اسباب واثاثیه از اینجا و آنجا در خانه یك آزمایشگاه کوچك ترتیب دادیم که ساعات زیادی را باذوق وشوق فراوان در آن میگذراندم وبارها آزمایشهای فیزیکی و شیمیائی‌را تکرار میکردم.

علاوه براین تعلیمات وتحصیلات‌عادی که دنبال میکردم نفوذ «فردیناند بروکس» مرا بزمینه‌های دیگری‌هم کشاند که تامدتی تاثیر عمیقی درمن‌داشت. اومرا باعرفان‌الهی آشناساخت. هرهفته جمعی ازالهیون پیش‌او میآمدند و دورهم جمع میشدند. من درجلسات آنها حضور مییافتم و کم کم حرفها و افکار آنها در من اثر میگذاشت. آنها در بارهٔ مباحث ماوراءالطبیعه و بازگشت مجدد روح درقالبهای جدیدوتناسخ و «اجساد نجومی» وسایر عناصرمافوق‌طبیعت وهیجانات روحی وفلسفهٔ «کارما» که‌یکی ازفلسفه های روحی مذهبی‌هنداست مباحثه‌و گفتگومیکردند واغلب از کتاب ضخیم «مادام بلاواتسکی» وسایر الهیون یا از کتب مقدس‌هند و «داماپادا» کتاب مقدس بودائی و آثار دیگری ازسایر فیلسوفان وعرفا شواهدی میآوردند. من از حرفهای آنها سردر نمیآوردم‌وچیزی نمیفهمیدم اما مجموع مذاکرات آنها برایم مرموز وجذاب بود وچنین بنظرم میآمد که کلیدطلائی اسرار مخفی عالم‌وجود در برابرم میدرخشد. براثر شنیدن این گفتگوها برای نخستین‌بار در بارهٔ مذهب و دربارهٔ وجود عوالم‌دیگر ودنیای بعد ازمرگ بتفکر میپرداختم. مذهب هند ومخصوصا درنظرم اهمیت وعظمت فراوانی پیدا کرد. این‌اهمیت بخاطر ادعیه‌ومراسم مذهبی که بنظرم جالب میآمد نبود بلکه بیشتر بخاطر کتابهای بزرگ و ضخیم مذهبی

«اوپنیشد»[۱] و «بهگود گیتا»[۲] بود که بنظرم مهم جلوه میکرد . طبیعی است که از این کتابها هیچ چیز نمی فهمیدم اما در نظرم همچون عجایب شگفت انگیز بودند . اجساد نجومی را درخواب میدیدم وخودرا درحالی تصور میکردم که در آسمانها بوسیلهٔ نیروهای نامرئی و ناشناس پرواز میکنم و مسافات بی‌پایان‌را از زیر پا میگذرانم . این رؤیاها و این تصورات، بدون‌هدف معینی با تناسب‌های عظیم اغلب تمام وجود مرا درخود میگرفت وگاهی مناظر ودورنماهای آفاق ناشناس و ییلاقات وسیع را در بالای سر خود با تمام جزئیاتش میدیدم در حالیکه همه جز خیال چیزی نبود و نمیدانم تعبیر کنندگان جدید خوابها و کسانی مانند « فروید » ودیگران این رؤیاها و تصورات مرا چگونه تفسیر و توجیه میکنند .

درهمین اوان « خانم آنی بسانت » که باپدرم هم‌دوست بود و فردیناند بروکس را برای معلمی‌من توصیه کرده بود بشهرما الله‌آباد آمد وچندسخنرانی در بارهٔ فلسفهٔ‌الهی ایراد کرد که من‌هم در آنها حضور یافتم . وقتی ازاین جلسات سخنرانی بیرون میآمدم درحال انقلاب حیرت آمیزی بودم . فصاحت سخنان او مرا منقلب میساخت و مطالب او مرا در دنیای مه‌آلود رویاها وتصورات فرو میبرد . باوجود آنکه بیش از سیزده سال نداشتم تصمیم گرفتم در «مجمع تئوزوفی» عضوشوم . وقتی برای اینکار از پدرم اجازه خواستم درحالیکه می‌خندید بمن‌اجازه‌داد.راجع باین‌موضوع‌در کمال‌لاقیدی رفتارمیکرد. نه موافقت ونه‌مخالفتی نشان میداد. این کم توجهی‌او نسبت بموضوعی که در نظرم بسیار مهم جلوه میکرد خیلی مراناراحت ساخت . باوجود کمال تحسین و احترامی که‌از جهات مختلف برای اوقائل بودم بازهم دراین‌مورد فکر میکردم که‌او «ذکاوت‌کافی ندارد» . واقعیت این‌بود که اوخیلی پیش‌از من باین افکار آشنا شده‌بود و حتی کمی پس‌از تشکیل مجمع تئوزوفی ودرهمان وقتی که مادام بلاواتسکی که ازمبلغین ممتاز این‌فلسفه‌بوددرهند اقامت داشت پدرم عضو مجمع‌هم شده‌بود.طبعا او بیشتر بخاطر کنجکاوی خود ونه‌بخاطر اعتقادات مذهبی‌به این‌جمعیت نزدیك‌شده‌بود. بهمین جهت‌هم بزودی‌به آن بیعلاقه گردید. امابعضی ازدوستانش که درهمان وقت‌عضو مجمع شده‌بودند مقاومت کردند و در این راه

---

۱ ـ « اوپنیشد » Upanishads متن های مذهبی هندوست که در آنها عقاید مذهبی « ودی » بیان‌شده است ـ مترجم .

۲ ـ بهگودگیتا ـ Bhagwad Gita ـ بمعنی « آواز خدائی» منظومه نیست مذهبی که شامل قسمتی از حماسه سانسکریتی « مهابهاراتا » میباشد .

مهابهاراتا یك حماسهٔ باستانی هندیست که جنبه‌های فلسفی و مذهبی دارد و از ارکان عمدهٔ مذهب هندو بشمار میرود ـ مترجم .

بمراتب عالی و کمالات روحی هم ارتقاء یافتند .

درهرحال مـن در سیزده سالگی عضو مجمع تئوزوفی شدم وخودخانم آنی بسانت تعلیمات مربوط بآنرا که شامل یکرشته نصایح وآشناشدن با بعضی علامات ورسوم مرموز بود بمن آموخت . این رسوم و علائم بدون شك از فراماسونها به پیروان تئوزوفی ارث رسیده بود . تئوزوفی مرا مجذوب میساخت . در کنگرهٔ بزرگ هواداران این فلسفه که درشهر بنارس تشکیل گردید من هم شرکت کردم ودرآنجا کلنل الکوت[۱] پیررا باریش سفید بلند وزیبایش دیدم .

طبعاً خیلی دشوار است که اکنون پس از سی سال درست بخاطر بیاورم که در آن وقت ودرآن سالها که درآستان بلوغ بودم ازلحاظ حرکات خارجی وحالات روحی ودرونی خود به چه چیز شبیه بوده‌ام اما چنین خیال میکنم که درآن دوران که مجذوب تئوزوفی شده بودم مسلما من هم همان حالات سنگین و کسل کننده را داشته‌ام که از مشخصات اعضای این فرقه چه زن وچه مرد میباشد (یا بوده است) . حتما من هم خیلی بیمزه وخشك بوده‌ام و تصور میکرده‌ام که ازمردمان ممتاز میباشم که بردیگران امتیاز فراوان دارند و بیقین پسران و دختران همسال وهمسن من روبهمرفته نسبت بمن بانگاهی تمسخر آمیز مینگریسته اند و مرا رفیق نامناسب وکسل کننده‌ئی شمرده‌اند .

کمی پس از آنکه معلم خصوصی من « فردیناند بروکس» از پیش ما رفت من هم تماس وارتباطم با تئوزوفی قطع شد ودرمدت خیلی کوتاهی و شاید هم از آن جهت که میخواستم برای ادامهٔ تحصیلات بانگلستان بروم این افکار بطور کلی از زندگی من محو شد . بااینهمه سالهائی که با « بروکس » گذراندم مسلماً درمن اثرات بسیار گذاشت و بسیاری چیزها را باو و به افکار تئوزوفی که درآن زمان با آن در تماس بودم مدیون هستم . این خاطرات خوش مانع آن نشد که بعدها از قدر و منزلت هواداران این فلسفه در نظرم کاسته شود . اینها درواقع بیش از آنکه گروهی از مردم ممتاز باشند ، اشخاص خیلی عادی باافکار محدود وبسته بنظر میآیند که آسایش وامنیت خاطر محدودخودشان را برزندگی پرمخاطره ترجیح میدهند و سهولت زندگی را بر زندگی دشواری که محتملا به شهادت منتهی شود مرجح میشمارند . فقط خانم بسانت همیشه مورد تحسین و احترام گرم وفراوانم بوده است .

تاآنجا که بخاطردارم حادثهٔ دیگری که بعدازآن خیلی درمن تاثیر کرد ماجرای جنگ روسیه و ژاپن بود پیروزیهای درخشان ژاپنی های آسیائی بر روسهای استعماری مرا سرمست میساخت وهرروز با بیقراری درانتظارروزنامه بودم تاخبرهای تازه‌ئی دراینباره

۱ ـ بحاشیه صفحهٔ ٤٧ رجوع کنید ـ مترجم .

بخوانم . مقادیر زیادی کتاب دربارهٔ ژاپن خریدم وسعی میکردم قسمتی ازآنهارابخوانم.
کم کم احساس میکردم که در تاریخ ژاپن مستغرق شده‌ام. با اینهمه افسانه های قهرمانی
« سامورائیها » و ژاپنی های قدیم واشعار مطبوع « لافکاد یوهیرن » مرا مجذوب و
سرمست میساخت .

من ازافکار واحساسات وطن‌پرستانه و ناسیونالیستی لبریز بودم . در رؤیاهای خود
میدیدم که هند و آسیا یوغ اسارت اروپائیان‌را درهم میشکنند . خود را بشکل قهرمانی
بنظر می‌آوردم که شمشیر دردست بخاطر وطنم وبرای آزادی‌وطنم‌مبارزه‌میکنم.

چهارده ساله‌بودم.در منزل‌ما کم کم وضع زندگی عوض شده‌بود . پسرعموهایم که
از من مسن‌تر بودند هر کدام شغلی پیدا کرده‌وازکانون‌مشترك‌خانوادگی جداشده‌بودند
وبرای خودکانون جداگانه‌ئی ترتیب داده بودند . در من علاقه‌های جدیدی بوجودمیآمد.
احساسات مبهم‌وجدیدی درروحم ایجاد میشد. کم کم به جنس مخالف توجه بیشتری نشان
میدادم . هرچندبازهم اجتماعات پسران‌را ترجیح میدادم‌وشأن خودنمیدانستم که بادختران
آمیزش داشته باشم.اما گاه بگاه درضیافتهائی که ازطرف اهالی کشمیر داده میشد و در
آنها اغلب دختران خوشگل وزیبا فراوان بودند یا در فرصتهای دیگری که اجتماعات
مختلفی تشکیل میشد.یك نگاه‌یایك‌تماس کوچك دست،مرا گرم‌میکردو بهیجان می‌آورد.

درماه مه سال۱۹۰۵ که پانزده‌سال‌داشتم‌ما با کشتی بطرف انگلستان‌حرکت کردیم.
پدرم ومادرم وخواهر کوچکم ومن‌همه دراین‌سفر باهم بودیم .

۴

کالج هارو و دانشگاه کمبریج

ماه مه به اواخر خود رسیده بود که ما وارد لندن شدیم. ما در بندر «دوور» پیاده شده بودیم. در قطار راه آهن که ما را از «دوور» به لندن میبرد روزنامه ها را که خبر پیروزی عظیم و درخشان نیروی دریائی ژاپن را بر نیروی دریائی روسیه در «تسوشیما» نوشته بودند خواندم و از این اخبار بسیار خوشحال بودم. فردای روز ورود ما روز مسابقهٔ اسب دوانی معروف «دربی» بود که معروف ترین مسابقهٔ اسب دوانی انگلستان است. ما بتماشای مسابقه رفتیم که برایم بسیار جالب بود.

بخاطر دارم که درهمان اوایل ورود به لندن با «دکتر انصاری»[1] ملاقات کردیم که در آنوقت از بهترین دانشجویان هندی بود و دانشگاه را با موفقیت درخشانی پشت سر گذارده بود. در آنزمان در یکی از بیمارستانهای لندن طبیب داخلی بود.

خوشبختانه بخت داشتم و توانستم در کالج «هارو» که از معروف ترین مدارس انگلستانست و شبانه روزیست پذیرفته شوم و ثبت نام کنم زیرا من پانزده ساله بودم و سنم کمی ازحدی که برای ورود در کالج هارو قبول میکردند گذشته بود. پدرومادرو خواهرم به کشورهای اروپا رفتند و پس ازچند ماه بهند بر گشتند.

نخستین بار بود که خودرا در میان خارجیان تنها میدیدم. در ابتدا احساس عجیبی داشتم. خودرا گم میکردم. دلم تنگ میشد. احساس غربت میکردم. اما همهٔ اینها دوام زیادی نکرد. کم کم توانستم خودم را با بدوخوب زندگی کالج موافق سازم. کار و درس و بازیها مرا بخود مشغول داشت. باوجوداین هرگز چنانکه باید نتوانستم خودرا با زندگی و دنیای جدید منطبق سازم. دائماً در دل خود احساس میکردم که من باین محیط تعلق

۱ ـ دکتر مختار احمد انصاری از شخصیت های ممتاز هند و رجال کنگرهٔ ملی هند است که با گاندی دوستی داشت. معمولا گاندی در دهلی همیشه بخانهٔ او میرفت. دکتر انصاری در نهضت ملی هند نقش نمایانی داشته است ـ مترجم.

ندارم و مسلما دیگران‌هم احساس میکردند که من‌از آنها ومثل آنها نیستم . باین جهت کمی تنهامانده بودم . اما مجموعا باکمال علاقه در تمام بازیها ، ورزشها و مسابقه ها شرکت میکردم . البته درهیچیك از آنها خیلی‌درخشان نبودم اماخیال میکنم‌درهیچکدام هم خیلی ناشایستگی وبیعرضگی نداشتم.

در آغاز کارمرا درکلاسی‌جا دادند که نسبت به‌سنم کم بود و علت آن اطلاع‌ناچیزم در زبان لاتینی بود . اما بزودی بکلاس بالاتری رفتم. در دروس محتملا و مخصوصاً دراطلاعات ومعلومات عمومی ازشاگردان همسن خودم پیش بودم . به چیز های مختلفی اظهار علاقه میکردم که خیلی بیش‌از دیگران بود . روز نامه ها وکتابها را با اشتهای فوق‌العاده وبی‌پایانی میبلعیدم . بخاطرم هست برای پدرم نوشتم که جوانان انگلیسی در نظرم بسیار تهی وبی‌مزه هستند زیرا همینکه صحبت‌ازموضوعات ورزشی تجاوز میکرد دیگر هیچ‌چیز گفتنی نداشتند. باوجود این بعضی‌جوانان استثنائی‌راهم‌مخصوصادر کلاسهای بالاتر پیدا میکردم .

خیال میکنم دراواخر سال ۱۹۰۵ بود که انتخابات عمومی انگلستان‌انجام‌میگرفت ومن باذوق وشوق فراوان آنرا دنبال میکردم . آن‌انتخابات به‌پیروزی‌درخشان‌لیبرالها منتهی گردید . دراول سال ۱۹۰۶ معلم‌ما یکروز ازهمهٔ ما سئوال کرد که در بارهٔ دولت جدید چه میدانیم و بسیار متعجب شد که دید در کلاس ما فقط من بودم که حتی در بارهٔ جزئیات این‌موضوع اطلاعات کاملی داشتم و فهرست کامل اعضای‌کابینهٔ جدید « کامپبل - بانرمن » را میدانستم .

علاوه برسیاست ، نخستین پیشرفت‌های هواپیمائی هم مرا مجذوب‌خود میساخت. آن‌وقت دوران شهرت برادران « رایت » و « سانتوس دومون » بود که بدنبال آنها نوبت « فارمن » و « لانام » و « بلریو » فـرا رسید . بعلت ذوق و شوقی که داشتم برای پدرم نوشتم که بزودی خواهم توانست برای تعطیلات آخر هفته از راه هوا برای دیدن‌او بهند بروم .

درآنوقت جزمن ، چهار یا پنج‌نفر جوان هندی دیگرهم‌درکالج « هارو » بودند. من‌آنهارا خیلی بندرت ودرمحل سکونت خودشان میدیدم . اما در محل سکونت ما که عمارت مرکزی‌بود پسر « گیکوار بارودا » نیز بود که خیلی ازمن بزرگتر بود. بازی کریکت‌را که یك‌بازی ورزشی ملی انگلیسی است خیلی‌خوب بازی میکرد و ازاین‌جهت خیلی معروف ومشهور بود . اوتقریبابعد از ورود من بکالج ازاین مدرسه رفت. کمی‌بعد پسر ارشد « مهاراجه‌کاپورتالا » بمدرسهٔ ما آمد که نامش « پارامجیت سینگ » بود و بعدهابه « تیکوصاحب» مبدل شد . اوهیچوقت نتوانست خود را با محیط مدرسه منطبق

سازد . همیشه ناراحت‌واوقات‌تلخ بود و نمیتوانست بادیگران که اغلب‌خودش‌وطرز رفتارش را مسخره میکردند آمیزش داشته باشد . خیلی عصبانی میشد و بآنها میگفت که اگر گذارشان‌به «کاپورتالا» بیفتد انتقام تمام کارهایشان‌راخواهد گرفت و طبعا این تهدیدها بهیچوجه مفید واقع نمیشد. پیش‌از آمدن بانگلیس چندماه درفرانسه مانده بود و خیلی براحتی به‌زبان‌فرانسه‌حرف‌میزد. اماعجیب این بود که این آشنائی بهیچوجه در کلاس زبان فرانسه بکارش نمیآمد زیرا در واقع روش تعلیم زبانهای زنده در دبیرستانهای بزرگ انگلیس خیلی عجیب وشگفت انگیز بود !

یك ماجرای عجیب‌رابخاطر دارم که متعلق‌به آن‌زمانست. یکشب، نیمه‌شب، سرپرست شبانه‌روزی باطاقهای ما آمد . همه‌جارا جستجو کرد و تمام خانه‌را گشت . همه‌میدانستند که «پارامجیت» یك‌چوب دستی سر طلائی زیبـا را گم کرده است . اما از جستجو و تحقیقات نتیجه‌ئی بدست نیامد . دو سه روز بعـد مسابقهٔ سالیانه و معروف میان دو کالج «ایتون»و«هارو»صورت‌میگرفت. روز بعدازمسابقه‌چوبدستی رادراطاق‌صاحبش‌پیدا کردند. مسلما کسی خواسته بوده‌است که در روز مسابقه ودر زمین معروف به «لردها» آن را نمایش دهد و باآن‌جلوه کند و بعدا آنرا بجای‌خود بر گردانده‌بود.

در عمارت‌ما و در ساختمانهای دیگر چندین‌نفر یهودی نیز بودند . آنها با سایر رفقای‌ما خیلی خوب رفتار میکردند . باوجود این همیشه یك نوع احساسات ضد یهودی درمحیط سکونت‌ما احساس میشد . همیشه به آنها میگفتند «یهودیهای کثیف»و بزودی بطورغیر ارادی من‌هم کم کم فکر میکردم که یك «انسان شریف» بایدهمینطوررفتار کند . درصورتیکه من‌هرگز درزندگی‌خود ضدیهود نبوده‌ام و درمیان یهودیان دوستان بسیارخوب و متعددی داشته‌ام .

کم کم با «هارو» عادت کردم وازآنجا خوشم میآمد ولی بااینهمه احساس‌میکردم که‌این کالج بامن و ذکاوت و معلومـات من متنـاسب نیست . دانشگاه مرا بخود مجذوب میساخت . درسالهای ۱۹۰٦ و ۱۹۰۷ اخباری که ازهند میرسید مراسخت‌بهیجان‌میآورد هرچند جز اخبار مختصری که در روزنامه‌های انگلیسی درج میشد اطلاع دیگری بدست نمیآوردم اما همین‌هاکافی بود که بفهمم در وطنم،در «بنگال» ، در «پنجاب» و در «مهاراشترا»[۱] حوادث‌مهمی جریان‌دارد . ازاسارت «لالا لجپت‌رای»[۲] و «آجیت ـ

۱ ـ هرسه از استانهای معروف هند هستند ـ مترجم .

۱ ـ لالالجپت رای (Lâjpat Ray) یکی از مردان سیاسی و اجتماعی معروف هند است که در سال ۱۸٦٥ متولد شد اصلا از اهالی «لودیانا» بود و درلاهور بوکالت دادگستری اشتغال داشت . در قحطی سالهـای

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

سینگ »[۱] صحبت میشد ومخصوصاً چنین بنظر میرسید که بنگال درحال انقلاب‌است . نام «تیلك»[۲] درمیان اخباری که از «پونه» میرسید بارها بچشم‌میخورد . «سوادشی»[۳] و بایکوت و تحریم ارتباط با انگلیسها خیلی رواج یافته‌بود . تمام این خبر ها مرا عمیقاً بهیجان میآورد اما در «هارو» حتی یکنفرهم پیدا نمیکردم که بااوحرف بزنم و دربارهٔ این موضوعها صحبت کنم.درموقع تعطیلات‌چندنفر ازپسرعموها ودوستان دیگر هندیم را دیدم و توانستم احساساتم‌را کمی تسکین دهم .

ازجملهٔ کتابهائیکه در دوران تحصیل بعنوان جایزه بمن دادند یکی کتابی‌بود بقلم «ك . م . ترولیان» که دربارهٔ «گاریبالدی» مرد انقلابی ومعروف ایتالیا نوشته بود . مطالعهٔ کتاب مرامجذوب خود ساخت وباکمال‌عجله دوجلد دیگر این اثر نفیس‌راخریدم‌و با دقت زیاد غرق مطالعهٔ زندگی این قهرمان تاریخی شدم.پیش خود مجسم میکردم که درهند نیز چنین‌کارهای عالی وچنین مبارزات دلیرانه‌ئی برای آزادی‌بوجود میآمد.درذهنم هند و ایتالیا بشکل عجیبی بهم پیوند شده بود . بتناسب یك چنین رؤیاها و تصوراتی دیگر محیط محدودکالج«هارو» درنظرم‌بیشتر تنگ وفشرده جلوه میکردودلم‌میخواست

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

۱۸۹۶ و ۱۸۹۹ وهنگام زلزله کانگارا درسال ۱۹۰۵ سازمانهای وسیعی‌برای خدمت‌ومعاضدت عمومی بوجودآورد. لجپت رای درکنگرهٔ ملی هند عضویت داشت وبرای فعالیت‌های تبلیغاتی به‌انگلستان و آمریکا سفرکرد . در۱۹۰۷ هنگام اغتشاشات هند که او بوطن برگشت بازداشت شد و بزندان رفت . از ۱۹۱۱ بفعالیت‌های آموزشی‌پرداخت. در همین‌اوان بودکه نهرو اورا در انگلستان دید . درسالهای بعد لجپت رای درنهضت‌ملی نقش‌های نمایان‌تری‌داشت. در سال ۱۹۲۱ بار دیگر بزندان افتاد . بطوریکه در صفحات آینده کتاب خواهیم دید در سال ۱۹۲۸ هنگام تظاهرات عمومی از طرف یك افسر انگلیسی پلیس مضروب شد و ظاهراً براثر همین ماجرا درگذشت . مرگ او در هند هیجانی ایجادکرد . لالالجپت‌رای از طرف مردم با لقب « شیربنگال » نامیده میشد. دراواخر جنگ‌جهانی اول که برای فعالیت تبلیغاتی بنفع نهضت ملی هند به آمریکا رفته بود کتابهای « هند جوان » و « آینده سیاسی هند » را در آنجا نوشت ـ مترجم .

۱ ـ از مردان انقلابی و لیدران ملی هند است که اورا زندانی و تبعید کردند ـ مترجم

۲ ـ بال‌گنگادر تیلك (Tilak) ـ ازپیشوایان نهضت ملی هند در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن‌بیستم است . در ۱۸۵۶ متولدشد ودر ۱۹۲۰ در بمبئی وفات یافت . تیلك در نهضت کنگرهٔ ملی هم شرکت داشت و از سران آن بشمار میرفت . هواداران اورا تا مدتها افراطی مینامیدند .

تیلك مرد مبارزی بود و در راه مبارزه با استعمار انگلستان بارها بزندان افتاد . هندیان معمولا اورا بالقب « لوکامانیا » یعنی « محبوب مردم » مینامیدند . در صفحات آینده کتاب هم اشاراتی دربارهٔ او هست ـ مترجم .

۳ ـ مصرف‌کردن کالای ملی و تحریم اجناس خارجی ـ مترجم .

که هرچه زودتر به‌محیط فراخ ووسیع دانشگاه بروم.این آرزویم‌را برای پدرم نوشتم و موافقت او را جلب کردم وبالاخره پس‌از دوسال اقامت در کالج که برای‌عادت کردن با آن خیلی زیاد نبود«کالج‌هارو»را ترک گفتم.

من کالج «هارو» را باکمال میل خود ترك میگفتم اما خوب بخاطر دارم که در روزوداع چنان‌احساس ناراحتی‌میکردم که چشمانم پر اشك شده بود.ودرهرحال باعزیمت ازآنجا فصلی اززندگی من پایان میبافت . با وجود این اکنون از خود میپرسم که آیا آن اندوه واقعاً طبیعی و عمیق بود یا بر اثر احساس اینکه من «باید» غمگین باشم و سنت های مدرسه و سرود های کالج این امررا بما تعلیم داده بود چنان حالتی داشتم؟ نسبت باین سنت ها خیلی حساس بودم و شاید این احساسم از آنجهت بود که معمولا میخواستم خود را با محیط هماهنگ به بینم وازاینرو اقدامی برخلاف رسوم نمیکردم.

«کمبریج» کالج «ترینیتی» ... ابتدای اکتبر۱۹۰۷هفده یا قریب هیجده‌سال‌داشتم. ازفکرنخستین سال دانشجوئی خود مغرور بودم وازاینکه‌نسبت به«هارو» میتوانستم حالا خیلی آزادانه‌ترو موافق دلخواه خود رفتار کنم خیلی شادمان بودم. از زنجیر نخستین سالهای جوانی آزاد شده بودم وچنین احساس میکردم که حالا میتوانم مثل مردم بالغ و رشید رفتار کنم. با ناشیگری وحجب زیاد درمسابقه‌های دانشگاهی حضورمی‌یافتم. در کوچه‌های باریك شهر کوچك[1] گردش میکردم واز دیدن آشنایانی که‌داشتم‌لذت‌میبردم.

سه سال را در کمبریج گذراندم. سه سال آرام و بدون دغدغه که بکندی همان رودخانهٔ کوچکی که ازشهر کمبریج میگذرد میگذشت. سالهای بسیار مطبوعی که پراز خاطرهٔ دوستیها بود. کمی تحصیل میکردم و کمی بورزش میپرداختم. کم کم افق فکری وروحیم وسیع تر میشد. ابتدا علوم طبیعی را انتخاب کردم. شیمی، زمین شناسی و گیاه شناسی. اما این موضوعها مرا راضی نمیکـرد وخوشایندم‌نبود. بیشتراشخاصی را که در کمبریج میدیدم یا درروزها ودوره‌های‌تعطیل در لندن بایشان بر میخوردم، یا در جاهای مختلف با هم تصادف میکردیم همه از کتابهای ادبیات، تاریخ، سیاست و علوم عالی اقتصادی صحبت میکردند. ابتدا هنگام این قبیل مذاکرات احساس میکردم که در اینگونه مطالب غرق میشوم اما همینکه خودم هم چند کتاب خواندم خیلی زود توانستم برای خود موقعیتی بدست آورم و اقـلا در مذاکرات شرکتی داشته باشم و نسبت بـه این مطالب که همه دربارهٔ آن اظهاراطلاع میکردند،خیلی بیگانگی وبیخبری نشان ندهم. بدین ترتیب بود که از«نیچه» حرف میزدیم (که در آن زمان در کمبریج حرفش بر سر همهٔ زبانها بود) یا ازمقدمه‌هائی که «برناردشاو» بر کتابها مینوشت یا از آخرین کتاب

۱ ـ منظور شهر کمبریج است که یك شهر دانشگاهی کوچك است و در نزدیکی لندن میباشد ـ مترجم.

«لاوزدیکنسن» صحبت میکردیم. ما خود را فیلسوفانی بزرگ می‌انگاشتیم که‌میتوانیم دربارهٔ مسائل جنسی واخلاق گفتگو کنیم‌ودرضمن از گفته‌های «ایوان‌بلوك»و«هاولوك‌الیس» و«کرافت ابینگ» یا «اوتو واینینگر» شواهدی بیاوریم. تمام این‌حرفها رابا حالت کسانی نقل میکردیم که میخواهند چنین وانمود سازند که ازنظریات علمی دربارهٔ امورمختلف هرچند مورد تخصصشان هم نباشد بخوبی مطلعند.

اما درواقع با تمام‌مطالبی که دربارهٔ مسائل جنسی میگفتیم واطلاعاتی که اظهار میکردیم اغلب ما در برابر واقعیات زندگی جنسی بسیار خجول بودیم. لااقل در مورد شخص من چنین بود ودردوران اقامتم در کمبریج معلوماتم در این زمینه کاملا نظری‌وغیر عملی باقی ماند. گفتن دلایل این وضع خیلی دشوار است. بسیاری از ما تمایلات جنسی شدیدی نشان میدادند. تقریباً مطمئن هستم که هیچکدام‌ازما درفکر گناه نبودیم ودرمورد خودم یقین دارم. هرگزاحساسات مذهبی درمن مانع امری نمیشد. ما این موضوع رااز آنجهت‌نیز که موافق‌یامخالف‌اخلاق است مطرح نمیکردیم. اصولا اخلاق‌را دراین‌موارد دخالتی نمیدادیم. با این وصف یك احساس شرم وحجب و پذیرفتن آدابی کـه مرسوم و متداول عمومی بود همواره مرا ازدنبال کردن تمایلات جنسی نگاهمیداشت. در آنموقع من تازه جوانی بسیارمحجوب وخجالتی بودم و شاید این حالت‌روحی من از آنجهت‌بود که دوران کودکیم را تنها گذرانیده بودم.

بطورکلی روش من دربرابرزندگی یکنوع روش ایده‌آلی واحساساتی مبهم بود که ازیکطرف طبعاً نتیجهٔ جوانیم بود وازطرفی‌دیگر براثرنفوذ «اسکاروایلد» و«والتر-پاتر» دو نویسندهٔ معروف انگلیسی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، بوجود آمده بود. خیلی سهل وآسان میبود کـه با پیش کشیدن یك اصطلاح فلسفی‌یونانی[1] خود را بیك زندگی آسان وپرتمتع ومطبوع مشغول سازم. اما درحالات روحی من‌یك چیزدیگر وجود داشت، یك زندگی آسان و بیدردسر هرگز مرا مجذوب نمی‌ساخت. چون هـرگز احساسات مذهبی نداشتم و به دستورات مذهبی اهمیت نمیدادم ناچار میبایست برای خود درجای‌دیگر میزان‌های تازه‌ئی برای ارزش‌ها وبرای نیکی‌ها وبدیها پیدا کنم. درآنوقت هنوزسطحی بودم. بعمق‌مسائل نمیپرداختم. زیبائی‌زندگی‌مرامجذوب‌میساخت. بدون‌اینکه به‌ممنوعات اهمیتی بدهم‌ودرعین‌حال بدون‌آنکه‌خودرا بلذات مبتذل آلوده‌سازم ازز‌ندگی‌بسیار لذت میبردم‌وهرگز آنرا گناهی نمیشمردم. درعین‌حال‌مخاطرات‌وماجراهاهم‌مرابسیارجلب‌میکرد. من هم‌مثل پدرم همیشه کمی قمارباز بودم. منتها درآغازکار برسرپول بازی میکردم‌وبعدها

۱- منظور فلسفهٔ «اپیکوری» یونانیست که پیروان آن هوادار لذت وتمتع اززندگانی بوده‌اند. م.

برسرچیزهای دیگر برسرمسائل بزرگ زندگی واجتماع .

سیاست هند درسالهای ۱۹۰۷ و۱۹۰۸ دستخوش هیجان وانقلابات شدید بود.من هم دلم میخواست که درآن حوادث سهم خود را شجاعانه انجام دهم و طبعاً چنین آرزوئی با دور نمای یك زندگی دشوارو پرماجرا همراه بود . تمام این افکار مختلف در ذهنم زیر ورومیشد ، درهم می آمیخت ، مخلوط میشد و ترکیب زیبائی را تشکیل میداد . اما از این ابهام وازاین احساسات آشفته ودرهم نگران ومضطرب نمیشدم زیرا هنوزوقت وفرصت زیاد داشتم که برای خود تصمیم بگیرم . در این انتظار ، زندگی برای جسم و روحم بسیارمطبوع بود . دائماً افق‌های‌تازه‌ئی‌در برابرم بازمیشد. کارهای بسیار برای‌عمل کردن‌و چیز های فراوان برای دیدن و راههای تازه برای کشف شدن دربرابرم قرار میگرفت ! شبهای دراز زمستان را در حالیکه پای بخاری دیواری پر آتش جمع میشدیم با بحث و گفتگوهای شوق آمیزو بدون‌شتاب میگذرانديم تا وقتی که‌درساعات دیرشب‌فرو کش شعلهٔ آتشی که خاموش میشد ما را به خوابگاههای خود میراند و گاهی در طول این مباحثات صداهای ما درهم می آمیخت . همه باهم حرف میزدیم و صدامان بلند میشد اما عصبانیت ما ظاهری بود . با لحنی نیمه جدی و نیمه شوخی با مهمترین مسائل زندگی‌انسانی بازی میکردیم زیرا این مسائل هنوز بطور واقعی برای خودمان مطرح نشده بود . هنوزدر خارج از مشکلات مسائل جهانی بودیم . دنیای ما دنیای پیش‌ازجنگ واوایل قرن بیستم بود . دنیائی بود که میبایست بنوبهٔ خود بمیرد و جای خود را بدنیای دیگری ، بدنیای کشتار و ویرانی و نابودی جوانان بسپارد . اما حجاب آینده اینها را از نظر ما پنهان میداشت و آنچه ما دراطراف خود میدیدیم درنظرمان یك نظام کامل ، یك ترقی وتکامل مستحکم‌ودرحال حرکت جلوه میکرد. وبرای کسی که‌میتوانست‌از آن‌وضع بهره‌مند شود و استفاده کند زندگی تفنن بسیارمطبوعی بود .

ازحالات روحی وفلسفه‌های مختلفی که آنزمان درمن اثرعمیق داشت ذکری کردم اما اشتباه خواهد بود اگرتصورشود که با نظر روشنی بمسائل مختلف نگاه میکردم یا حتی لازم میدانستم که تمام این مسائل را با روشنی مورد توجه قراردهم. وضع روحی و تصورات آنروزی من درواقع همچون‌رؤیاهاوهوس‌های‌مبهمی بود که‌در سرم موج میزد و اثرات کما بیش‌زنده‌بجا میگذاشت.امااین تصورات و رؤیاهاتمامی‌روح و جان مرامشغول نمیداشت . کار، بازی ، تفنن وسر گرمی‌ها ، زندگی مرا پرمیکرد ومرا مشغول میداشت. تنها چیزی که مرا ناراحت‌میکردو منقلب‌میساخت‌فکر مبارزات‌سیاسی کشورم بود . یکی‌از کتابهائی که در آنزمان ودر کمبریج تأثیری‌عمیق درمن گذاشت کتاب «آسیا واروپا» اثر «مردیت تاون‌سند» بود .

سال ۱۹۰۷ برای هند سال شروع یکرشته هیجانات وحرکات سیاسی بود که چند سال طول کشید . پس ازقیام تاریخی سال ۱۸۵۷ نخستین بار بود که نشانه‌های احساسات مبارزه جویانه و استقلال طلبانه در وطنم مشاهده‌میشد .ملت دیگر نمیخواست که گردن خود را برای تحمل یوغ اسارت خارجی خم کند. خبرهائی کـه از فعالیت ومحکـومیت «تیلك» و نهضت «اروبیندوگش»[1] وشکل شرکت توده‌های‌مردم‌بنگال در «سواندشی» وبایکوت انگلیسها میرسید درما هندیان مقیم‌انگلستان هیجان عمیقی ایجادمیکرد. تقریباً همهٔ ما بدون استثنا بدنبال پرچم «تیلك» قرارمیگرفتیم و از هواداران حزب جدیدی که درآنوقت « افراطی » نامیده میشد بودیم .

دانشجویان هندی که در کمبریج بودیم یك انجمن تشکیل دادیم که آنرا «مجلس» مینامیدیم. درآنجا مسائل‌سیاسی را مورد بحث قرارمیدادیم اما این مباحثات همچنان‌غیر واقعی بود.درواقع بجای‌اینکه به‌عمق موضوعات بپردازیم سعی میکردیم روش پارلمانی وشکل کارانجمن‌بزرگ‌دانشجویان‌راموردتقلیدقراردهیم.من‌دراغلب‌جلسات‌شرکت‌میکردم اما درطول سه سال دانشجوئیم اصلا در آنجا صحبت نکردم . نمیتوانستم بر حجب خود چیره شوم . بخودم اعتماد واطمینان نداشتم . درجلسات انجمن بزرگ کمبریج هم که همه به مباحثه میپرداختند همین مشکلات‌را داشتم. بنا برمقررات این‌انجمن، هرکس که‌درمدت سه ماه لااقل یکبار در مباحثات و سخنرانی‌ها شرکت نمیکرد جریمه میشد . من اغلب ازاین‌جهت‌جریمه‌میپرداختم.

بخاطردارم که دراین جلسات بارها «ادوین مونتاگ» را میدیدم که بعدها درهند یکی ازوزیران دولت شد . اویکی ازشاگردان‌قدیمی«کالج ترینیتی» بود و دراین وقت نمایندگی کمبریج‌رادرپارلمان بعهده‌داشت.من‌معنی‌جدیدمذهب رابرای نخستین‌بارازدهان او شنیدم که عبارتست از :اعتقاد داشتن به چیزی که عقل شما بهیچوجه امکان آنرا قبول نمیکند زیرا اگرعقل‌آنراقبول میداشت دیگرصحبت «اعتقادکورکورانه» درمیان‌نبود . در آنزمان من تحت تأثیر مطالعات علمی دانشگاهیم بودم ودانش قسمتی ازاطمینان و اعتماد خود را بمن میبخشیدزیرا دانش قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برخلاف امروز بخود وبه شناسائی جهـان اطمینان فوق‌العاده داشت .

دانشجویان هندی کمبریج در«مجلس» هم مثل صحبت‌های خصوصیشان‌درحرفهای خودخیلی تندروی میکردند وراجع به‌مسائل سیاسی کشورشان چیزهای مهم وتندمیگفتند حتی ازعملیات واقدامات شدیدی که درتظاهرات بنگال برضد انگلیسها شروع شده‌بود با تحسین و تمجید یاد میکردند . بعدها بیشترهمین اشخاص درهند مقامات ومشاغل‌مهمی

---

۱ ـ از رهبران نهضت ملی هند بود فعالیت او جنبه مذهبی و عرفانی هم داشت ـ مترجم .

را اشغال کردند و بعضی از آنها جزو قضات دادگاه عالی شدند امادر آنزمان آنهامردمانی بسیارملاحظه‌کاراز آب درآمدند که بقوانین موجود خیلی اظهاروفاداری میکردندوهرگز حاضر نبودند هیچگونه حرارتی نشان دهند.فقط عدهٔ بسیارمعدودی ازسخنرانان پرحرارت که درسالن‌های سخنرانی داد سخن میدادند بعداً هم در نهضت های سیاسی کشورشان بشکل مؤثری شرکت کردند.

در آنزمان بعضی ازرجال‌سیاسی هند که بانگلستان‌سفرمیکردند بدانشگاه کمبریج هم می‌آمدند. ما به آنها احترام‌میگذاشتیم اما دررفتارخودمان یك نوع برتری‌ومزیتی برای خود قائل میشدیم. فکرمیکردیم که‌مامطالعات و تحصیلات مهمی داریم‌وبافرهنگی پهناور آشنا شده‌ایم ودربارهٔ مسائل مختلف نظری وسیع‌ترداریم. درمیان این اشخاص من‌سه‌نفررا بخاطردارم‌یکی «بپین‌چندراپال» دیگری «لجپت‌رای»[1] و سومی «گوکله»[2]. ملاقات ما با «بپین‌پال» دریك سالن صورت گرفت. ما ده دوازده نفر بیشتر نبودیم.اما او با چنان لحن وصدائی‌صحبت میکرد که انگاردریك میتینگ ده هزارنفری‌حرف‌میزند. نتیجه‌اش این بود که‌انعکاس صدایش بقدری زیاد بود که‌من بزحمت می‌توانستم حرفهایش رابفهمم. «لجپت» با شکل عاقلانه‌تری‌با مارو بروشد وصحبت اودرمن اثرزیادی گذاشت. درنامه‌ئی که بپدرم نوشتم متذکرشدم که «لجپت» را بر «بپین‌پال» ترجیح میدهم. پدرم هم خیلی خوشحال شده بودزیرا درآنزمان ازسخنگویان پرحرارت که مردم را در بنگال تحریك میکردند خوشش نمی‌آمد. «گوکله» در کمبریج یك‌سخنرانی عمومی کرد که از آن جزیك خاطره چیزی درنظرم نمانده است.یکی ازحضارجلسه بنام «آ. م. خواجه» بعد از سخنرانی طبق مرسوم جلسات سخنرانی انگلیسها سئوالی مطرح کرد که یکرشته مطالب دیگر را هم بدنبال خود کشید و این مطلب بقدری ادامه یافت که تقریباً هیچ کس بخاطرش نمانده بود که اصل سئوال چه بود.

ازمیان دانشجویان‌هندی «هردایال» خیلی شهرت‌داشت و کمی پیش‌ازآنکه من به

۱ــ به حاشیه صفحهٔ ۵۴ رجوع کنید ــ م.

۲ ــ گوپال کریشنا گوکله (Gokhale) ــ از شخصیت‌های سیاسی هند است که از طبقهٔ برهمنان بود در سال ۱۸۶۶ متولد شد. از پیشقدمان نهضت ملی بود و در سال۱۹۰۵ ریاست کنگره ملی هند را داشت. مدتی با تیلك همکاری داشت اما بعدها چون اورا افراطی میشمرد از هم جدا شدند.

گوکله در سال ۱۹۰۵ نهضت «سواسامیتی» یعنی «خدمتگذاران هند» را تأسیس کرد. که یك نوع نهضت شبیه به پیشآهنگی بین‌المللی بود و خدماتی بمردم‌هند انجام میداد. این نهضت بیشتر جنبهٔ اجتماعی‌داشت. گاندی دراوایل‌فعالیت‌خود باگوکله تماس داشت وازکمکهای او بهره‌مندمیشد و تحت تأثیر افکار او قرارمیگرفت. گوکله در فوریه سال ۱۹۱۵ براثر بیماری درگذشت ــ م.

کمبریج بیایم اودر دانشگاه «اوکسفورد» بود. اورا یکی دو بار در دورانی که در کالج «هارو» بودم در لندن دیدم .

در میان هندیانی که در آنوقت با من در کمبریج درس میخواندند عده‌ئی هم بودند که بعداً نقش‌های درخشانی در فعالیتهای سیاسی کنگره اجرا کردند . «ژ . م . سن گوپتا» کمی بعد از ورود من به کمبریج از این دانشگاه رفت. «سیف‌الدین کیچلو» ، «سیدمحمود» و «تصدق احمد شروانی» کما بیش همدوره‌های من بودند. «س . م . سلیمان» نیز که حالا در دادگاه عالی الله‌آباد ریاست دارد در دورهٔ من در «کمبریج» بود . همدوره‌های دیگری نیز بودند که مقامهای وزارت یا عضویت ادارهٔ انگلیسی « خدمات عمومی هند » را بدست آوردند .

در لندن ما از «شیامجی کریشناوارما» و «خانهٔ هندی» او حرفهائی میشنیدیم اما در آنوقت نه با او ملاقاتی کردم و نه هرگز به خانهٔ او رفتم. گاهی مجله‌ئی را که بنام «جامعه‌شناس هندی» منتشر میکرد تصادفاً میدیدم . سالها بعد در سال ۱۹۲۶ در « ژنو » با او آشنا شدم . همیشه جیبهایش از نسخه‌های کهنهٔ نشریه‌اش پر بود و تقریباً بهر هندی که باو نزدیك میشد بچشم یك جاسوس دولت انگلیس نگاه میکرد .

در لندن همچنین «مرکز دانشجویان هندی» وجود داشت که از طرف «ادارهٔ هندوستان» تأسیس شده بود . این اداره یك مؤسسهٔ رسمی انگلیسی بود و بهمین جهت همهٔ ما «مرکز دانشجویان» را وسیله‌ئی برای تحت نظر گرفتن دانشجویان هندی میشمردیم . با وجود این، عده‌ئی از ما مجبور بودیم که خواه ناخواه باین «مرکز دانشجویان» برویم مخصوصاً که عملا برای ما ورود بدانشگاه بدون توصیهٔ این مرکز غیر ممکن بود .

درهند وضع عمومی، پدرم را نیز به سیاست کشانده بود و با فعالیت بیشتری بسیاست می پرداخت با اینکه من با روش سیاسی و نظرهای او موافق نبودم از این امر خیلی خوشحال میشدم . طبعاً او به «اعتدالیها» پیوسته بود که عده‌ئی از آنها را می‌شناخت و جمعی از دوستان و همکارانش هم جزو آنها بودند . حتی ریاست یك کنفرانس ایالتی در ایالت خودش باو واگذار شد و در آن اجتماع با کمال شدت برضد « افراطیهای بنگال » و نهضت استان «مهاراشترا» صحبت کرد . همچنین بمقام ریاست کمیتهٔ ایالتی کنگره در استان «ولایات متحده» [1] انتخاب گردید .

درموقع تشکیل کنگره در «سورات» درسال ۱۹۰۷ نیز حضور داشت که آن کنگره

۱ـ ولایات متحده یکی از استانهای شمالی هند بوده است که شامل ولایات الله‌آباد ، علیگر ، اگره ، لکنهو ، کانپور ، بنارس ، بارلی و غیره میشد ویك دولت محلی داشت . اکنون این استان در "هند جدید بنام « اوتر پرادش » نامیده میشود . رود گنگ از آن میگذرد وقریب ۵۵ میلیون جمعیت دارد . م .

درمیان آشفتگی بپایان رسید و سپس بصورت یك نهضت کاملا اعتدالی در آمد .

کمی بعد از کنگرهٔ سورات «ه. و. نوینسون» بعنوان میهمان پدرم به هند رفت‌و مدتی دراﷲ‌آباد در خانهٔ او بود . بعدها وقتی کتابش را دربارهٔ هند منتشر کرد دربارهٔ پدرم نوشت که «اومردیست‌درهمه چیزمیانه‌رو‌واعتدالی‌جز‌درمهمان نوازی». این قضاوت درست نیست‌زیرا پدرم جزدرسیاست درهیچ کاراعتدالی ومیانه‌رونبود وحتی کم کم‌طبیعتش دراین زمینه هم خودنمائی کرد. اومردی بودبا احساسات تند و شدید که‌هیجانات‌و‌تمایلاتی قوی، غروری‌فراوان واراده‌ئی آهنین داشت و درنتیجه‌هیچ چیزش بآنچه « میانه‌رو » و «اعتدالی» نامیده میشود شبیه نبود . معهذا درسال ۱۹۰۷ و۱۹۰۸ وسالهای بعد از آن بدون تردید یکی ازاعتدالی ترین «اعتدالیها» بود واز افراطی‌ها بشدت نفرت داشت . باوجوداین تصورمیکنم «تیلك» رهبرانقلابی تندرو وافراطی بنگال را تحسین میکرد .

چرا پدرم‌اینطور بود؟ برای‌اوبا پرورش فوق‌العاده‌ئی که درمیان قوانین‌پیدا کرده بود این وضع طبیعی بود . تحصیلات حقوقی ومطالعات فراوانش درقوانین اورا یك مرد علاقمند بقانون بارآورده بود . باندازهٔ‌کافی روشن بینی داشت و میفهمید که عملیات تند وشدید وتندرویهای زبانی وبدگوئی ودشنام تا وقتی که اقدامات و عملیات جدی بدنبال نداشته باشد هرگز بنتیجه نمیرسد . بنظر او« سواندشی » و بایکوت عملیات شدید ضد انگلیسی بجائی‌نمیرسید . بعلاوه دراعماق‌این نهضت یکنوع وطنپرستی‌افراطی ونظرهای کهنهٔ مذهبی وجود داشت که با طبیعت پدرم سازگار نبود. پدرم بگذشته و به‌احیای هند باستانی و کهنه توجهی نداشت . او باین گذشتهٔ باستانی علاقه و شوق و تفاهم زیادی نشان نمیداد ونسبت به بسیاری ازعادات کهنه و سنن قدیمی از قبیل سیستم طبقاتی شدید «کاست» که طبقات مختلف مردم هند را از هم جدا میداشت علناً بیزاری و نفرت نشان میداد . این قبیل سنن باستانی کهنه و بیهوده را ارتجاعی میشمرد . نگاه او متوجه غرب بود . از ترقیات و پیشرفتهائیکه در اروپا روی داده بود خوشش میآمد و تصور میکرد که پیوند دوستانه با انگلستان ممکن است برای پیشرفت وطنش و تجدید حیات ملتش مفید واقع شود .

ازنظر اجتماعی، نهضت ملی وتجدید حیات وناسیونالیسم هند که در ۱۹۰۷ توسعه پذیرفت یك نهضت کاملا ارتجاعی بود . احیای « ناسیونالیسم » در هند ، مانند سایر کشور های شرق بطور اجتناب ناپذیری میبایست مذهبی باشد و همین پیوند یك جنبهٔ ارتجاعی بآن میبخشید . بدینقرار«اعتدالیها» نظرهای مترقی‌تری داشتند اما آنها جزیك اقلیت محدود بیش نبودند که بدون ارتباط با توده‌ها قشرمخصوص وبالائی را در جامعهٔ هندی تشکیل میدادند . آنها ذهنشان بهیچوجه با علم اقتصاد سیاسی آشنائی نداشت .

علم اقتصاد جدید آنها را بعنوان قشرجدیدی ازطبقات متوسط میشناسد که هرچند هم در میان آنها یکدسته از طبقات ممتاز باشند بطور کلی در جستجوی فضای حیاتی جدیدی برای خود میباشند. بهمین جهت «اعتدالیها» از نظر اجتماعی خواهان اصلاحات جزئی ومحدودی بودند که شامل تضعیف اصول طبقاتی «کاست» که طبقات رابکلی از یکدیگر جدا نگاه میداشت و لغو بعضی از عادات ورسوم کهنه که مزاحم پیشرفت و ترقی وتکامل طبقهٔ جدیدایشان بود ، میشد .

پدرم که درصف «اعتدالیها» قرار گرفته بود در روش خودشکل تندو تجاوزآمیزی پیدا کرده بود. «افراطیها» جزچند تن از رهبران‌سیاسی «بنگال» و «پونه» اغلب‌مردانی بسیارجوان بودند وهمین‌امر پدرم‌را تحریك‌میکرد.زیرا میدید که‌این باصطلاح جوجه‌های تازه ازتخم درآمده درفعالیت سیاسی پیش میبردند. ازاین‌رو با بیقراری‌فراوان‌و بخصوص از آنجهت که هرگز نمیتوانست مخالفین خود و کسانی راکه احمق میشمرد تحمل کند درجریان‌سیاسی‌سرش راپائین می‌انداخت وجلومیرفت‌وهروقت که فرصتی بدستش‌میافتاد، بی‌مهابا وشادمانه ضرباتی‌بچپ و راست وارد میساخت‌وراهی برای‌خود میگشود.بخاطرم میآید که مقاله‌ئی بامضای او خواندم که مرا سخت تحریك کرد و ناراحت ساخت . این مقاله وقتی منتشر شده بود که تازه کمبریج‌را تمام‌کرده بودم . باین مناسبت نامه تندی برایش‌فرستادم که درآن بطورخیلی نرم وماهرانه‌نوشتم که دولت انگلیس‌طبعاً باید ازاین اوضاع هند وروش سیاسی او بسیارراضی باشد . این نوشتهٔ من و این طرز تفکر،درست همان چیزی بود که پدرم را سخت بخشم میآورد واوچنان خشمگین وعصبانی شده بود که تقریباً نزدیك بود مرا مجبور کند فوراً از انگلستان بهند برگردم .

دردورانی که دردانشگاه کمبریج بودم مسئلهٔ انتخاب شغل‌آینده برایم مطرح بود چند وقتی دراین فکر بودم که خود را برای گذراندن امتحانات «خدمات اداری هند»[۱] آماده سازم وبکارهای دولتی بپردازم. درآنوقت این نوع کارها هنوز اعتبار و حیثیتی داشت . اما پدرم هم مثل خودم برای این‌کارشوق زیادی نشان نمیداد و بهمین جهت این فکررا رهاکردیم. شاید دلیل عمده‌اش‌این‌بود که‌من هنوزازلحاظ سن واجدشرایط نبودم واگرمیخواستم درامتحانات ورودی‌این مؤسسه شرکت کنم باید بعد ازخروج‌از کمبریج بازهم سه چهارسال‌درانگلستان درانتظار میماندم . وقتی که آخرین‌امتحانات‌دانشگاهیم راگذراندم بیست سال داشتم وحداقل سن برای شرکت درامتحانات ادارهٔ مزبور بیست و

۱- اداره خدمات اداری هند یك ادارهٔ استخدام انگلیسی بود و کسانی که میخواستند مشاغل عمده‌ئی در هند داشته باشند درآن اداره یکرشته امتحانات را میگذراندند وبعد میتوانستند پست ومقام خوبی دردستگاه دولتی هند بدست آوردند - م .

دو تا بیست و چهارسال بود واگر موفق میشدم درهرحال‌می بایست یکسال دیگرهم در انگلستان بمانم درحالیکه خانواده‌ام مدت زیادی ازمن جدا مانده بود ومیخواست که هر چه زودتر بهند بر گردم . یك دلیل دیگرمخالفت پدرم هم این بود که اگروارد خدمت آن اداره میشدم مسلماً مرا مأمورجائی میکردند که ازمحل اقامت آنها وکانون خانوادگیمان دور میبود درحالیکه مادر و پدرم علاقه داشتند که نزد آنها باشم . خلاصه آنکه فکر کار کردن در آن اداره را بکناری گذاشتم و تصمیم گرفتم که من نیزهمان شغل پدرم را پیش گیرم وبتحصیلات حقوق و وکالت دادگستری بپردازم وباین شکل دردانشکدهٔ حقوق لندن ثبت نام کردم .

درواقع عجیب است که با وجود تمایلات سیاسی افراطی و روز افزونی که در من وجود داشت بفکر گذراندن امتحانات «خدمات اداری هند» افتاده بودم‌ودرحقیقت میخواستم بصورت چرخ وپیچی درماشین عظیم اداری انگلستان درهند درآیم . مسلماً چندسال بعد یك چنین فکری برایم تصورناپذیروناراحت کننده میبود .

درسال ۱۹۱۰ دانشگاه کمبریج‌را باچنددیپلم فراغ‌ازتحصیل ترك گفتم. درامتحانات علوم طبیعی با وضع متوسطی قبول شدم وفقط با درجه «خوب» امتحانات را گذراندم . درطول دو سال بعد تقریباً در لندن بدون نقشه و هدفی گردش میکردم . تحصیلات حقوق وقت زیادی ازمن نمیگرفت ومیتوانستم امتحاناتم را پشت‌سرهم ومنظماً بگذرانم. نتایج امتحاناتم نه خیلی افتخارآمیز بود نه شرم آور . بقیهٔ اوقاتم را هم هرطور پیش می آمد میگذراندم وهرچه بدستم می آمد میخواندم . بطور مبهمی مجذوب نهضت « فابین » و سوسیالیزم میشدم وبدینقرارافکارسیاسی روزرا دنبال میکردم . مسئلهٔ«ایرلند»وتمایلات آزادیخواهانهٔ ایرلندیها برای جدائی ازانگلستان وفعالیتهای زنان انگلیس برای‌بدست آوردن حق رأی وشرکت‌درانتخابات مخصوصاً برایم خیلی جالب توجه بود. بخاطردارم که در سفری که در تابستان سال ۱۹۱۰ به ایرلند رفتم مجذوب نهضت « سین فاین ایرلندی »[1] شدم .

درلندن دوستان‌قدیمی کالج «هارو»راباز‌یافتم وبراثرمعاشرت باایشان بولخرجیهای بی معنی عادت کردم . اغلب ازمیزان پولی که پدرم برایم میفرستاد ونسبت بوضع آنوقتم کم هم نبود بیشتر خرج میکردم . پدرم از اینجهت خیلی برایم نگران میشد و میترسید که مبادا فاسدشوم . درواقع درفعالیت آنزمانم هیچ چیزدرخشان ومهمی وجود نداشت.

۱ــ سین‌فاین ــ بزبان ایرلندی بمعنی «ما خودمان» است واین کلمه شعار نهضت استقلال طلبانه ایرلندیها بود که برای جدائی ازانگلستان مبارزه میکردند وعاقبت هم پیروز شدند وقسمتی ازایرلند را بصورت کشور مستقلی جدا از انگلستان درآوردند . م .

من فقط ازرفتارانگلیسهای دارا تقلید میکردم که اغلب سبك مغزوتهی بودند و بجوانان خیابان گرد فرانسه شباهت داشتند . محتاج نیست بگویم که این زندگی خوشگذرانی و بی خیالانه برایم فایدهٔ مهمی نداشت . شور و شوق قدیمیم روز بروز کمتر میشد و فقط خودخواهیم از این زندگی راضی میگشت .

در آن دوران ازتعطیلات خود برای چند مسافرت بکشورهای قارهٔ اروپا استفاده کردم. ازجمله درتابستان سال ۱۹۰۹ برحسب اتفاق پدرم ومن هنگامیکه« کنت زیپلن» باکشتی هوائیخود ازفرودگاه «فردریکسهافن» حرکت کرد وازفرازدریاچهٔ« کنستانس» پرید دربراین بودیم . خیال میکنم این اولین پرواز نسبتاً طولانی او بود واین ماجرا با تظاهرات بسیارعظیم جشن گرفته میشد. حتیخود «قیصر» (پادشاه آلمان) همدرتظاهرات شرکت جست وباو تبریك گفت. جمعیت انبوهی درحدود دوملیون نفردرفرودگاه« تمپلهوف» درنزدیکی برلن جمع شدند وکشتی هوائی که بنام خود کنت«زیپلن» نامیده میشددرست درموعد مقرردر بالای سرما ظاهر گردید. درآنروزهتل« آدلون » بتمام مشتریانش یك عکس« کنت زیپلن» را هدیه داد که من هنوزآنرا دارم .

دوماه بعد درپاریس نخستین هواپیمائی را که ازروی تمام شهرپرواز کرد و بدور برج ایفل چرخید دیدیم . خیال میکنم اسم خلبانش « کنت دولامبر » بود . هیجده سال بعد هم درموقعیکه «لیندبرگ» پس از نخستین عبور ازروی اقیانوس اطلس همچون یك پیکان سیمین پیروزمندانه درآسمان پاریس ظاهر گردید بازدرپاریس بودم .

یکبارهم ضمن یك گردش وسیاحت درنروژ ازخطریك مرگ حتمی و مسلم نجات یافتم . سال ۱۹۱۰ و کمی پس از خروجم از کمبریج بود . برای گردش و سیاحت به کوهستانها رفته بودیم . عاقبت خسته و فرسوده و خیس عرق بمقصد که هتل کوچکی در کوه بود رسیدیم . با داد و فریاد زیاد درخواست حمام کردیم اما در آنجا هرگز چنین چیزی نشنیده بودند وسابقه نداشت . هتل محقر آنجا هم طوری نبود که بتوان درهمانجا حمام وشست وشوئی ترتیب داد. بما گفتند که درهمان نزدیکی رودخانهٔی هست کهمیتوان درآنجا استحمام کرد . خلاصه با استفاده از رومیزی رستوران بجای لنگ و یك حولهٔ دستی برایآب تنی رفتیم.دونفرازما، من ویك جوان انگلیسی، براه افتادیم. یك رودخانه خروشاندرآنجا بود کهازیخچالها فرو میریخت . من واردآب شدم کهخیلی عمیق نبود اما آب فوق العاده سرد بود. کف رودخانه هملیزولغزان بود ناگهان پایم لغزید ودرآب افتادم. آب بقدری سرد بود که فوراً فلج شدم وحساسیتمرا ازدستدادم . دیگر نمیتوانستم برخودمسلط باشم . آب باجریان سریع خود مرا همراه برد. خوشبختانه رفیقم توانست ازآب بیرون بیاید واز کناررودخانه بسراغ من بدود وعاقبت یك پای مراگرفت وازآب بیرون کشیدو

ازمرگ حتمی نجاتم داد . بعداً فهمیدیم که در واقع چه خطری ازسرم گذشته است زیرا رودخانه قریب دویست یا سیصد متر پائین‌تر به یك آبشار بزرگ مبدل میشد که ازارتفاع زیادی‌فرومیریخت‌واین آبشار آنقدر بلند بود که‌یکی‌ازمراکز سیاحت‌سیاحان‌وجهانگردانی را که بنروژ می‌آمدند تشکیل میداد .

درتابستان سال ۱۹۱۲ بعنوان وکیل دادگستری پذیرفته شدم ودر پائیز همانسال پس ازهفت سال اقامت درانگلستان بالاخره به هند بازگشتم . البته دراین هفت سال‌دو باردردوران تعطیلات خود موقتاً به هند برگشته بودم . اما اینبار بطورقطعی برمیگشتم . میترسم وقتی در بمبئی از کشتی پیاده میشدم مبادا حالت تکبرآمیز ومغرورانه ئی بخود گرفته باشم بدون‌اینکه چیز فوق‌العاده‌ئی درقیافه‌ام بوده باشد .

۵

بازگشت به وطن و سیاست هند در دوران جنك[1]

در اواخر سال ۱۹۱۲ اوضاع هند از نظر سیاسی هیچ درخشان و روشن نبود. تیلك رهبر نهضت افراطی مخالفین انگلیس در کلکته و بنگال غربی، درزندان بود و افراطیون که سخت تحت فشار واقع شده بودند، در حالیکه رئیسی نداشتند سکوت را حفظ میکردند. در بنگال پس از غوغائی که برای تجزیهٔ این ایالت از هند آغاز شده بود از نو آرامش بر قرار گردیده بود. اعتدالیها با طرح «مینتو ـ مورلی» برای تشکیل یك شورای دولتی درهند کاملا همراه شده بودند. دربارهٔ هندیهای ماوراء دریاها و خارج ازهند و بخصوص هندیان مقیم آفریقای جنوبی اظهارعلاقه میشد. اما سازمان کنگره در این وقت مجمعی از اعتدالیها بود که هر سال یکبار اجتماعی تشکیل میدادند و قطعنامه های تسکین دهنده‌ئی را تصویب میکردند که توجه زیادی را بخودجلب نمیکرد.

درهنگام نوئل سال۱۹۱۲در کنگره‌ئی که در «بانکیپور» تشکیل شدمن هم بعنوان نماینده،شرکت کردم. این مجمع بشکل خیلی زیادی به مجمع بورژواها شباهت داشت. در آن بزبان انگلیسی صحبت میکردند. همه لباس رسمی ژاکت وشلوار هـای اتو کشیده بتن داشتند و خیلی باین موضوع اهمیت میدادند. این کنگره در واقع بیك نوع ضیافت‌ومیهمانی شباهت داشت که ازهر نوع شوروهیجان سیاسی خالی بود. «گو کله»[2] که بتازگی از آفریقای جنوبی بازگشته بود در این کنگره شرکت داشت و شخصیت او کاملا نمایان بود. او یکی از شرکت کنندگان بسیار نادر کنگره بود که کارهای سیاسی ومسائل عمومی را خیلی جدی و با روح تلقی میکرد وهمواره با احساسات شدید و غیرت و حمیت و نیرو و ارادهٔ فراوانی جلوه داشت. شخصیت و روش او در منهم اثر زیادی گذاشت.

هنگام عزیمتش از «بانکیپور» اتفاقی افتاد که هنوز درخاطرم هست. «گو کله»

۱ـ دراینجا جنك جهانی اول مطرح است. م.

۲ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۶۰ رجوع شود. م.

در آنزمان عضو کمیسیون خدمات عمومی بود و بخاطر این خدماتش حق داشت که در قطارهای راه‌آهن یك اطاق درجهٔ اول برای خودش تنها داشته باشد. اتفاقاً حالش خیلی خوب نبود. جمعیت زیاد و معاشرت اشخاص ناباب و نا مناسب خیلی ناراحتش میکرد. از تنهائی خوشش میآمد. بعداز فعالیت های خسته کننده و کارهای کنگره خیلی خوشحال بود از اینکه خواهد توانست مسافرت آرامی داشته باشد و کمی استراحت کند. موقع عزیمت به اطاق مخصوص خودش رفت. اما سایر قسمت های قطار مملو از نمایندگان کنگره بود که به کلکته بر می گشتند. کمی بعد «بهوپندرانات باسو» که بعدها عضو «شورای هند» گردید بسراغ گوکله آمد وبدون ملاحظه از او خواهش کرد که اجازه بدهد باطاق او بیاید. گوکله با ناراحتی ووحشتزدگی قبول کرد زیرا نمیتوانست موافقت نکند. چون همه میدانستند که «باسو» خیلی بد دهان و تندخو است. چند دقیقه بعد آقای «باسو» پیش اوآمد و گفت آیا مخالفتی خواهد داشت که یکی از دوستانش هم همراه او باین اطاق بیاید. گلوکله باز هم در کمال ادب موافقت کرد. کمی پیش از آنکه قطار حرکت کند «باسو» با کمال بیقیدی گفت که او و رفیقش از خوابیدن در تخت خوابهای بالائی واگون خیلی ناراحت میشوند... و آیا مانعی دارد که آقای گوکله در یکی از تخت‌های بالا بخوابد و دوتخت پائین را به آن دونفر بدهد. وکار بهمین ترتیب انجام شد و بیچاره گوکله که خیال میکرد سفر راحتی خواهد داشت و رفع خستگی خواهد کرد ناچار تمام شب را در تخت خواب بیدار ماند وناراحتی کشید.

به محض مراجعتم بهند نامم را در جزو وکلای مدافع، درددادگاه عالی ثبت کرده بودم. کاری که داشتم تا اندازهٔ زیادی برایم جالب توجه بود. نخستین ماههای پس از مراجعت از اروپا برایم بسیار مطبوع و خوشایند بود. خوشحال بودم که برگشته ام و رشته های پیوند قدیمی را از نو بر قرار میسازم. اما کم کم زندگی من‌هم مثل زندگی بسیاری از مردم دیگر نمك و لطف خود را از دست داد و احساس کردم که بتدریج در یکنواختی آرام وخسته کنندهٔ یك زندگی تهی و بی‌مزه فرو میروم. تصور میکنم که این احساس نارضائی در مقابل اشیاء و اشخاصی که مرا احاطه کرده بودند بعلت تربیت ملایم یا بهتر بگویم تربیت مخلوط من بود. عادات و افکاری که درمدت هفت‌سال اقامت در انگلستان دروجودم ریشه دوانیده بود باآنچه در موقع مراجعت خود میدیدم سازگار نبود. خوشبختانه محیط خانوادگی خیلی مطبوع بود و این خود چیز مثبتی بود هرچند که برایم کفایت نمیکرد. در مورد سایر امور هم کتابخانهٔ کانون وکلا و باشگاه را در اختیار خود داشتم. همان قیافه هائیکه هر روزمیدیدم باآنجا هم می آمدند. هرجا که میرفتم همیشه همان اشخاص هم بودند و در بارهٔ مسائل مشترکی که اغلب از حدود

کار وشغلمان تجاوز نمیکرد مباحثه میکردند. مسلماً این وضع محیط رضایت بخشی برای پیشرفت معنوی و رضایت خاطر روحی نبود و کم کم این احساس در من پیدا میشد که زندگی یك چیز بی معنی وخسته کننده بیش نیست. حتی سرگرمیها ومشغولیت‌هائی هم که در آن پیش می‌آید هیچ لطف و مزه‌ئی ندارد.

آقای «ای. ام. فورستر» کتابی در بارهٔ زندگی «جی. لاوز. دیکینسن» انتشار داده است که در آن درمورد روابط هندیان و انگلیسیان مینویسد: «چرا میان انگلیسها و هندیها سازگاری وجود ندارد؟ فقط برای اینکه هندی، انگلیسی را تا حد مرگ کسل میکند و معاشرت با او رنج آور است. فقط بهمین دلیل و دیگر هیچ.» ممکن‌است که این‌احساس دراغلب انگلیسها وجودداشته‌است که طبعاً تعجب‌آور هم نیست. «فورستر» در کتاب دیگری (که اگر مطالب آنرا باور کنیم) نوشته است تمام انگلیسها در هندوستان خود را مثل عضو یك ارتش اشغال کننده میشمرده اند و چنین موقعیتی برای خود قائل بوده اند. بنا بر این در چنین وضعی ممکن نبوده است که میان این دو نژاد روابط طبیعی و بدون مخالفت و تضاد بوجود آید و توسعه پذیرد. انگلیسی و هندی همیشه هر کدام در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند و بنا بر این کاملا طبیعی است که بطور متقابل اسباب ناراحتی یکدیگر باشند و از هم خوششان نیاید و موقعی که با هم هستند حضورشان برای یکدیگر کسالت انگیز و خسته کننده باشد. اگریك‌طرف‌ازطرف دیگر احساس کسالت میکرده است این‌موضوع‌برای طرف دیگر هم صحیح وصادق است، و هر کدام بسهم خود درحضور یکدیگرجز فکر گریختن ونفس‌کشیدن آزادانه وازنو گرفتن حرکات طبیعی و بدون قید را نداشته اند.

معمولا انگلیسها همیشه با یك گروه معدود از هندیان که مقامات رسمی داشتند در تماس بوده اند. کسانی که با مقامات رسمی سر و کار داشتند کمتر اشخاص جالب توجهی بوده اند و اگر اتفاقاً اشخاص جالب توجهی هم میبودند نمی توانستند واقعیت خود را آنطور که حقیقتاً هستند آزادانه نشان دهند. رژیم حکومتی انگلستان در هند حتی از نظر اجتماعی، طبقهٔ شخصیتها ومقامات رسمی را در درجهٔ اول اهمیت قرار داده بود. این اشخاص چه انگلیسی و چه هندی معمولا طبقه‌ئی را تشکیل میدادند که بشکل عجیبی کسالت آور و خسته کننده بود و مخصوصاً هیچ وسعت نظر نداشت. حتی وقتی که یك جوان با ذکاوت انگلیسی به هند می‌آمد بزودی دچار یك تنبلی و رخوت فکری و فرهنگی میگردید. همینکه کار روزانه‌اش تمام میشد و از میان پرونده‌ها و اوراق و کاغذهائی که هر گز نمیتوانست از چنگ آنها بگریزد و پایانی نداشت، بیرون میآمد کمی به ورزش میپرداخت و بعد به باشگاه میرفت که درآنجا باز همکاران خود را پیدا

میکرد و با آنها ویسکی مینوشید و مجلهٔ کاریکاتوری انگلیسی « پونچ » وسایرمجلات مصور وطنش را ورق میزد و وقت میگذراند. خیلی کم اتفاق میافتاد که به کتابی‌دست بزند و اگر هم بسراغ کتابی میرفت از آثار یکی از نویسندگان قدیمی بود که سابقاً از او خوشش آمده‌بود. البته‌دراین رخوت تدریجی فکری وفرسودگی روحی که بشکل روز افزونی توسعه می‌یافت هند را متهم میساخت ومسئول میشمرد. به آب و هوا لعنت میفرستاد. انواع مردم ناراحت وکسانی راکه بنظر ومسئول ناراحتی زندگی‌او بودند و وضع او را دشوار میساختند نفرین میکرد. درصورتیکه توجه نداشت کـه علت این سقوط و انحطاط فکری و فرهنگی او،زندگی یکنواخت و دور تسلسلی که در آن قرار داشت و سیستم اداری جابر و بورو کرات و زورگوی دولتی انگلیس بودو خود اوهم درایجادچنین وضعی‌سهیم ودخیل بودوجزئی از آن بشمارمیرفت.

اگر وضع کارمندان انگلیسی،با وجود تعطیلات و مرخصی‌هایشان که معمولا بسفر میپرداختند، باین شکل خسته کننده وکسالت آور بود، وضع کارمندان هـندی که با انگلیسها یا زیر دست آنهاکار میکردند طبعاً هیچ بهتر ازآنها نمیبود. زیرا آنها سعی داشتند بشکل بسیار زننده و غلام وار از زندگی انگلیسها تقلید کنند. برای من هیچ چیزی باندازهٔ معاشرت باکارمندان عالیرتبه انگلیسی وهندی دهلی جدید که همچون کعبه امپراطوری شده بود ناراحت کننده وشوم و کسالت انگیز نبود. گفتگوی آنهاصرفنظر از صحبت های مقدماتی دربارهٔ حوادث‌جزئی و بی‌اهمیت معمولا همه‌اش دراطراف‌مرخصی آینده، تغییر شغل و مأموریت آینده و از این قبیل حرفهای مبتذل و بی‌مزه دور میزد.

این محیط زندگی کارمندان رسمی بتدریج در تمام زندگی طبقات متوسط هند هم اثر گذارده بود و یك رنگ عمومی و صفت مخصوص و شگفت انگیز انگلیسی به آن بخشیده بود که در اغلب جاها جز در بعضی موارد و ازجمله درشهرهای کلکته و بمبئی، بچشم میخورد. صاحبان مشاغل آزاد، وکلای دادگستری، پزشکان و دیگران تقریباً همه تحت تأثیر این صفات و عادات قرارگرفته بودند. حتی در زیرطاقهای بلند دانشگاه‌هـای نیم رسمی نیز همین محیط و همین عـادات کسالت انگیز احساس میشد. تمام این اشخاص دردنیائی‌منفرد وجدا ازتوده‌های مردم وحتی جدا ازطبقات متوسط کوچکتر وپائین‌تر، زندگی میکردند. امور سیاسی هم در انحصار طبقات عالی بود.

نهضت ناسیونالیستی که از سال ۱۹۰۶ در « بنگـال » توسعه یـافت اولین تکان مهمی بود که این غبار تیره وکسالت آور را از زندگی هند دور میساخت و درطبقات خورده بورژوازی ولایات و حتی تا اندازه‌ئی در توده‌های مردم روح و زندگی جدیدی

میدهید . این نهضت در سالهای بعدو تحت رهبری « گاندی جی »[۱] توسعهٔ سریعی پیدا کرد . اما ناسیونالیسم شدید هر چند که سرچشمهٔ حرکت و نیرو میباشد درمقابل سبب محدودیت فکر و تنگی نظر هم میگردد و نیروهای فراوانی را مصروف میسازد بدون آنکه برای فعالیتهای دیگر جائی بگذارد .

بنا بر این در نخستین سالهای مراجعتم از انگلستان زندگی برایم رضایت بخش نبود . نسبت بشغلم علاقمند بودم اما علاقه ایکه بتدریج کمتر و ضعیفتر میشد . سیاست که درنظرم مفهومش یك نوع احساسات ملی بود که هرروز بیشتر بمخالفت با تسلط خارجی میپرداخت ، هنوز برایم شوق فراوانی ایجاد نمیکرد . معهذا به نهضت سیاسی کنگره پرداختم و گاه و بیگاه ، در دورانهای انعقاد جلسات آن شرکت می جستم . وقتی که

۱ـ (یادداشت مؤلف) درتمام صفحات کتاب خود ، همواره از « گاندی » یا « مهاتما گاندی » بصورت «گاندی‌جی» یاد کرده‌ام که خود او همیشه برعناوین دیگر وبرلقب «مهاتما» ترجیح میداد . اما ملاحظه کرده‌ام که دراین باره تفسیرهای عجیب وغریبی شده است و کلمهٔ «جی» در کتابها ومقالات نویسندگان انگلیسی موردتعبیرهای گوناگون قرار گرفته است که لازم میدانم دراین‌باره توضیحی داده شود .

بعضی‌ها گمان کرده‌اند که «جی» یك علامت تصغیر تحبیبی است (مثل «ك» درزبان فارسی و در کلماتی از قبیل « مادرك » و « پدرك » و« پسرك » و « دخترك » ـ مترجم) و بدینقرار «گاندی‌جی » بمعنی «گاندی کوچك ومحبوب » ! میشود . این تعبیرکاملا نادرست ونشانهٔ عدم آشنائی‌کاملی با زندگی هند است «جی» یك « پسوند » (حروف و کلماتی که درآخر اسامی اضافه میشوند ومعنی مخصوصی به‌آن میدهند از قبیل همان «ك» که گفتیم یا «چه» در کلمات «باغچه» ، «کمانچه» و کلمهٔ «مند» در کلمات « خردمند » وا زاین قبیل ـم.) بسیار عادی میباشد که درهند بدون هیچ تفاوتی ازلحاظ جنس ونوع اشخاص به‌آخر اسامی مردان ، زنان ، پسران ، دختران و حتی بچه‌های کوچك اضافه میشود . « جی » یك نوع مفهوم احترام را بیان میکند و تقریباً مثل کلمات « مادام » و « مسیو » و « مادموازل » درزبان فرانسه (ومثل کلمات «آقا» و« خانم » درزبان فارسی) میباشد که بنشانهٔ احترام عادی بهرفرد اطلاق میشود .

زبان هندوستانی ازحیث ترکیبات احترامی بسیارغنی است وپسوندها وپیشوندهائی که بنشانهٔ احترام‌باسامی اضافه میشوند درآن فراوانست . «جی» ساده‌ترین شکل وکم اهمیت‌ترین آنهاست ودرعین‌حال هم‌کاملا صحیح ومتین وکامل است . دراینجا مخصوصاً نظرشوهر خواهرم « رانجیت س . پاندیت » را نقل میکنم که درنظر او «جی» یك عنوان بسیار اصیل ازنژاد وتیره‌های قدیمی است .

این کلمه از زبان سانسکریت وازکلمهٔ «آریا» مشتق شده است که معنی آن نجیب و خوش اصل میباشد (باید متذکر بود که این کلمه «آریا» با «آرین» که نازیهای آلمان بکار میبردند هیچ چیز مشترکی ندارد) . در طول زمان کلمه « آریا » به « آجی‌آ » تبدیل شده و بعد هم بتدریج صورت ساده و آسان « جی » را بخود گرفته است .

مسائل فوق‌العاده‌ئی پیش می آمد و موضوعات حادی مطرح میشد-از قبیل هیجاناتی که بر ضد سیستم قرارداد هائی که در مورد کارگران هندی در « فی‌جی » عملی میشد یا مسئله هندیان آفریقای جنوبی و نظایر آنها - من با دل و جان و با تمام نیرویم بکار میپرداختم . اما این فعالیت‌ها یك هیجان موقتی و یك جهش ناگهانی بیش نبود .

گاهی برای سر گرمی به صید و «شکار»[1] میپرداختم اما نه استعدادم و نه تمایلاتم با این نوع ورزش سازگار بود . دنیای خارج از شهر و جنگلها و بیرون رفتن را دوست میداشتم . اما از کشتار خوشم نمی آمد . درنتیجه بنام مردی کم آزار و بیزار از کشتار معروف شدم هرچند که یکبار توانستم براثر حسن تصادف در کشمیر یك خرس را بکشم . یك حادثه سبب شد که همان علاقهٔ مختصر وحرارت ناچیزی هم که برای «شکار» داشتم بکلی پایان پذیرد : یکروز یك غزال کوچك و بیگناه که بسختی زخمی شده بوددر جلوی پایم افتاد و جان داد غزال مزبور درحال‌مرگ باچشمان‌درشت و زیبا ومرطوبش نگاهی بمن انداخت که بعد از آن بارها حالت این نگاه بنظرم آمده است ورنجم داده است .

در آن نخستین سالها گاهی دلم مجذوب سازمان «خدمتکاران‌هند»میشدم که آقای گوکله برای « انجمن هندی » خود بوجود آورده بود . اما هرگز فکر نمیکردم که بآن ملحق شوم زیرا از یك طرف سیاست آن در نظرم بسیار ملایم و اعتدالی بود و از طرف دیگر خیال نداشتم از شغل خود کناره گیری کنم . اما برای اعضای این انجمن احترام وتحسین فراوانی داشتم زیرا آنها صبر وتحمل فراوان خود را برای خدمت به - کشور خویش وقف کرده بودند . بعلاوه فکر میکنم که روشهای آنها جنبهٔ انفرادی و شخصی داشت وادامهٔ چنین راهی نمیتوانست کاملا صحیح بوده باشد .[2]

در همین اوان بود که یکبار آشفتگی و ناراحتی عظیمی ازطرف آقای «سرینیواسا ساستری» در بارهٔ یك موضوع کوچك که با سیاست هم ارتباطی نداشت برایم پیش آمد. یکروز که او برای دانشجویان در شهر « الله آباد » سخنرانی میکرد بآنها توصیه و نصیحت میداد که نسبت بمعلمین و استادان خود مطیع باشند و احترام کامل ایشان را نگاهدارند و از دانشجویان دعوت کرد که مقررات ونظاماتی را که از طرف رؤسای دانشگاه و مدرسه مقرر شده کاملا و دقیقاً رعایت کنند . تمام این بله بله گوئیها برای من چیزی بی‌ارزش و پست بود که به‌رواج تحمل زور گوئی وحکومت مطلقه کمك میکرد.

تصور میکنم این توصیه‌های تملق آمیز بخاطرمحیط نیمه رسمی و خشونت آمیزی بود که آنزمان در هند وجود داشت و این حرفها در همه جا گفته میشد . اما آقای

۱- مؤلف عیناً همین‌کلمهٔ فارسی را بکار برده است . م.

۲- بحاشیهٔ صفحه ۶۰ درباره گوکله رجوع شود . م.

جواهرلعل نهرو پس ازیکی ازمراسم مذهبی

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

« ساستری » نصایح خود را دنبال میکرد و بجوانان میگفت که‌هر کدام بـاید‌خطاها و نافرمانیها و خلافهای دیگران را فوراً بمقامات مربوطه گزارش دهند. بزبان دیگر آنها را وادار میکرد که هر یك نسبت بدیگران خبرچینی وخیانت کنند. آقای ساستری این کلمات تند را بکار نبرد اما مفهوم توصیه‌های او روشن بود و این توصیه‌ها که از دهان رئیس بزرگ و مهمی مثل آقای ساستری بیرون می آمد مرا گیج و متحیر می- ساخت . هنوز خاطرات زندگی و تربیت انگلستان بمن نزدیك بود مخصوصاً درسی که در انگلستان چه در کالج و چه در دانشگاه در من تأثیر زیادی بخشیده بود این بود که هرگز نباید بدوستان و رفقای خود خیانت کرد . در آنجا بما گفته بودند که هیچ گناه و خلافی باندازهٔ جاسوسی کردن وخبرچینی ، واسباب مزاحمت برای یکی‌از دانشجویان فراهم کردن ، بزرگ و زشت نیست . زیر و رو شدن نـاگهانی و کامل این اصل مهم مرا بسختی آشفته میساخت و احساس میکردم که میان درس اخلاقی که آقای ساستری می‌آموزد وآنچه بمن آموخته اندگودال عظیمی فاصله‌است . من این وضع رانمیتوانستم قبول و تحمل کنم .

وقتی که جنگ بزرگ آغاز گردید تمام توجه مـا را بخود معطوف و مجذوب ساخت . جنگ دور از ما جریان داشت ودرآغازکار در زندگی عادی ما تأثیری‌نبخشید. در واقع هند هرگز با وحشت واقعی جنگ آشنا نشد . اما کم کم نتایج آن در هند هم احساس گردید . فعالیتهای سیاسی سرد شد و بتدریج بکلی به هیچ رسید. بنام «مقررات دفاع ازهند » محدودیت ها و سانسور انگلیسیها در سراسر کشور دهانها را می‌بست. با وجود این از دومین سال جنگ اخبار گوناگونی انتشار می‌یافت و بما هم میرسید . شایعاتی در بارهٔ توطئه‌ها ، فشارها و تضییقات خونین وبکار بستن روشهای تجاوزآمیز بمنظور جمع‌آوری سرباز در پنجاب در همه جا پخش میشد .

با وجود اظهار وفاداریهای پرسر و صدائی که نسبت بانگلیسیها انتشار مییافت در واقع کسی بآنها علاقه نداشت . هم اعتدالیها و هم افراطیها از پیروزیهای آلمانیها شادمان میشدند . این امر نه ازآن جهت بود که نسبت بآلمان علاقمند بودند بلکه بخاطر آن بود که تمایل به تحقیر و شکست اربابان هند در مردم غلبه داشت .

این همان فکریست که ضعیفان و ناتوانان را بگرفتن انتقام با دست‌دیگران راضی میسازد . تصور میکنم که درآن زمان بسیاری ازما با احساسات مبهم و درهم آمیخته‌ئی اخبار وحوادث جنگ را دنبال میکردیم . من نسبت بفرانسه بیشتر از تمام مللی که در جنگ شرکت داشتند علاقه نشان میدادم و تصور میکنم‌حق هم داشتم. با اینهمه، تبلیغات شدیدودامنه‌دار بنفع متفقین نیز، هرچند که ما بدان توجهی نمیکردیم، ثمراتی ببار می آورد.

کم کم زندگی سیاسی تکان خورد و بیدار شد . « لوکامانیاتیلك » رهبر نهضت افراطی بنگال اززندان‌خارج‌شد وهمزمان با «خانم بسانت»[1] تشکیل‌اجتماعات ودسته‌هائی بنفع استقلال وخود مختاری هند را از سر گرفت . من در سازمانهای هردو نفر نام‌نویسی کردم و مخصوصاً با نهضت خانم بسانت که اهمیتش در صحنهٔ سیاست هند از همان وقت زیادتر میشد کار میکردم . دورانهای اجلاسیهٔ کنگره پر هیجان‌تر گردید و نهضت«مسلم لیگ» (نهضت مسلمانان‌هند) هم دست بدست این سازمان داد و بحرکت آمد . در فضا جریانهائی شبیه به طوفان و برق احساس میشد و بسیاری از جوانـان نظیرمن ، بآیندهٔ نزدیك امیدوار شدند . توقیف و زندانی شدن « خانم بسانت» برهیجانات فکری‌طبقات روشنفکر افزود و نهضت درخواست خود مختاری را در سراسر کشور توسعه داد . این نهضت نه فقط افراطیهای قدیمی راکه از سال ۱۹۰۷ تقریباً از کنگره جدا وخارج شده بودند مجذوب خود میساخت ، بلکه طبقـات متوسط هم دسته دسته به آن می پیوستند . معهذاهنوزهم درتوده‌های‌مردم اثری نمیگذاشت .

زندانی شدن خانم بسانت حتی نسلهای کهنه را هم به تکان آورد و عده ئی از رؤسای اعتدالیها هم به جنبش آمدند . خوب بخـاطر دارم که کمی پیش از آنکه او را بزندان بیندازند ، وقتیکه نطقهای همان آقای ساستری را ــ که قبلا از او صحبت کردم ــ در روزنامه میخواندیم سخت ما را بهیجان می آورد . امـا کمی پیش یا بعد از محکومیت خانم بسانت ،آقای ساستری هم ناگهان‌خاموش شد . درهنگام اقدام و عمل او ما را کاملا رها کرد و سکوت و خاموشی او در ما یأس و خشم فراوانی ایجاد میکرد . او درست در موقعی کنار میرفت و ساکت میشدکه بیش از هروقت دیگر به‌یك رئیس شایسته احتیاج بود . بعدها عقیدهٔ من در بارهٔ او بیشتر تایید شد . او مرد اقدام‌و عمل نبود و موقعیت های حساس و دشوار با طبع او سازگاری نداشت .

بخاطر دارم که در همان زمان مباحثات و گفتگوهای بی پایانی در بارهٔ « ارتش دفاعی هند » آغاز شد که بتازگی تاسیس شده بود و دولت آنرا با استفاده از طبقات متوسط و با الهام گرفتن از نیروهای اروپائی که بااین‌منظور بوجود آمده‌بود تشکیل‌داد.

در این ارتش مثل ارتشهای اروپائی رفتار نمیشد و بسیاری از ما عقیده داشتیم مادام که تحقیر های انگلیسیها و بعضی تبعیضات وجود دارد باید از ارتش خارج ماند و در آن شرکت نکرد . با وجود این پس از مبـاحثات بسیار تصمیم گرفته شد که با این ارتش همکاری شود زیرا برای جوانان هند لازم بود که از تعلیمات نظامی‌استفاده کنند و حتی اگر با این شرایط هم‌باشد بامعلومات و تدارکات نظامی آشناشوند. خودمن یکی از اوراق سربازگیری را امضاء کردم و یك کمیتهٔ تبلیغات در الله آباد تشکیل شد .در

۱ــ به‌حاشیه صفحه ٤٦ رجوع شود ۰ م .

همین وقت بود که « خانم بسانت » بازداشت و زندانی شد و بر اثر تاثیر وهیجانی که بوجود آمد من توانستم از کمیته که پدرم و عده‌ئی از رؤسای اعتدالیها در آن‌عضویت داشتند موافقت بگیرم که اجتماعی را که قبلا پیش بینی شده بود تشکیل ندهند و بعنوان اعتراض نسبت بروش دولت از هر گونه تبلیغات خود داری شود . بیانیه‌ئی در این باره برای اطلاع عموم انتشار دادیم . تصور میکنم که بعضی از امضا کنندگان این بیانیه بعدها از اینکه در زمان جنگ چنین بیانیهٔ شدیدی برضددولت وانگلیسیها منتشرساختند پشیمان شدند .

زندانی شدن‌خانم بسانت‌این ثمررا ببارآورد که پدرم وعده‌ئی ازرؤسای اعتدالیها نیز به نهضت خود مختاری پیوستند . چند ماه بعد بیشتر این اعتدالیهاازآن‌نهضت‌استعفا دادند ، اما پدرم با سماجت مقاومت کرد و رئیس نهضت در الله آباد گردید .

پدرم مـدتی بود که بتدریج از اعتدالیها دور میشد .طبیعت او نمیتوانست رفتار ایشانرا بپذیرد و آرام بگیرد . او در مقابل پذیرفتن‌آقائی دیگران و اظهار تمایل‌علنی نسبت به قدرتی که با کمال وقاحت و لجاجت وجود مـا را نادیده میگرفت و برای ما هندیان ارزشی قائل نمیشد سازگاری نداشت . اما از رؤسای قدیمی نهضت افراطیها هم‌خوشش نمی آمد.طرز حرف زدن آنها و طرز رفتارشان او را ناراحت میساخت .
معهذا حتی بعد از بازداشت خانم بسانت و حوادثی که بدنبال آن روی داد باز هم تردید داشت که خود را بخطر اندازد و قدمی بجلو گذارد . اغلب میگفت که روش و تاکتیك اعتدالیها بی‌ارزش‌است و اصولا تا وقتی که برای مسئلهٔ روابط «هندوها» و«مسلمانها» راه حلی پیدا نشود هیچ کار مؤثری نمیتوان صورت داد . وعده میداد که اگر چنین راه حلی پیدا شوداو نیزمانندجوان ترین عناصر ، همراه ما بفعالیت سیاسی بپردازد . در سال ۱۹۱۶ وقتی که کنگره درلکنهو برنامهٔ وحدت عمل میان سازمانهای کنگرهٔ (هندوها) و مسلم لیگ (مسلمانها) را تصویب کرد پدرم بسیار خوشوقت شد و حاضر گردید که از آن پس بمبارزه جدی بپردازد و بدینقرار با دوستان و همکاران سابقش که در میان اعتدالیها بودند ارتباط و همکاری را قطع کند . نقشهٔ وحدت عمل مزبور در یك جلسهٔ « کمیتهٔ کنگره » که در منزل ما منعقد گردید تهیه و تدارك شده بود . معهذا تجزیه‌و انشعابات اعتدالیها در واقع بعد از بازدید « ادوین مونتاگ » وزیر انگلستان از هند صورت گرفت و انتشار گزارش« مونتاگ ـ چلمسفورد »[1] باین کار کمك کرد . جدائی

---

۱ ـ لرد چلمسفورد در دوران جنگ جهانی اول تاسال ۱۹۲۱ نایب‌السلطنهٔ هند بود وبعداز لرد هاردینگ باین مقام منصوب شده بود .
چلمسفورد طرحی برای اعطای یك نوع خود مختاری به‌هند تهیه کرد که درکار او «ادوین مونتاگ» وزیر کابینهٔ انگلستان‌هم شرکت داشت. واین طرح بنام طرح «مونتاگ ـ چلمسفورد » مشهور است که بامخالفت عناصر ملی و استقلال طلبان هند مصادف گردید ـ م.

قطعی اعتدالیهای استان ولایات متحده از کنگره در تابستان ۱۹۱۸ هنگام تشکیل مجلس فوق‌العاده‌ئی که در لکنهو بریاست پدرم انعقادیافت صورت پذیرفت. اعتدالیها انتظار داشتند که مجلس فوق العادهٔ مزبور بمقاومت جدی در بارهٔ گزارش نامبرده بپردازد و باین جهت مجلس مزبور را بایکوت کردند و تصمیمات آنرا هم نپذیرفتند سپس آنها تصمیمات دوران اجلاسیهٔ فوق العادهٔ کنگره را نیز بایکوت کردند زیرا در این دوران اجلاسیه پیشنهاداتی که در گزارش مزبور طرح گردیده بود مورد مباحثه واقع میشد. از آن زمان اعتدالیها از «کنگره» که بزرگترین اجتماع سیاسی هندبود بیرون‌ماندند.

اعتدالیها که درمقابل حوادث ممتنع میماندند، خود را از فعالیتهای دوران اجلاسیهٔ کنگره و اجتماعات سیاسی دیگر خارج و جدا نگاه میداشتند، بدون‌اینکه حتی نظری اظهار دارند یا از نظریهٔ مخصوصی دفاع کنندزیرا میدانستند اکثریت، از آنهاطرفداری نمیکنند. این رفتار آنها در نظر من خیلی ناشایست بود و آنرا شایستهٔ کسانی که بفعالیت های سیاسی میپردازند نمیدانستم. تصور میکنم که درهندوستان خیلی‌ها همین عقیده را داشتند و مطمئن هستم که انحلال تقریباً قاطع و کلی اعتدالیها در سیاست هند تا اندازهٔ زیادی بعلت همین روش تردید آمیز و ترس آلودشان بود.

در نخستین سالهای جنگ فعالیت شخصی من درزمینه‌های سیاسی و عمومی ناچیز بود ودر اجتماعات بزرگی که تشکیل میشد کمتر به صحبت میپرداختم. هنوزهم‌مثل سابق بخودم اعتماد نداشتم واجتماعات بزرگ مرا بوحشت میانداخت. همچنین اعتقاد داشتم که دراین قبیل اجتماعات نباید بزبان انگلیسی سخن گفت واطمینان‌هم نداشتم که‌میتوانم آنچه رامیخواهم بگویم بزبان هندوستانی بیان دارم. از نخستین دفعه که یك سخنرانی در مجمع عمومی بمن واگذار گردید ماجرائی را بخاطر دارم. این واقعه در الله آباداتفاق افتاد وهرچند که تاریخ‌ها درذهنم درهم وآشفته شده‌است ونظم‌حوادث ازنظرم‌میگریزد خیال میکنم واقعهٔ مزبور در سال ۱۹۱۵ روی داد. یك میتینگ عمومی برای اعتراض نسبت به قانون جدیدی که‌آزادی مطبوعات را محدود میکرد تشکیل گردید. من در این میتینگ بزبان انگلیسی وخیلی مختصرصحبت کردم. بلافاصله بعداز میتینگ« دکتر تج بهادر ساپرو» درحضور همه پیشانی مرا بوسیدومن خیلی‌خجالت کشیدم. این اظهارشعف وشادمانی ومهربانی او نه بخاطر حرفهائی بود که زده بودم و نه بعلت فصاحت و بلاغت فوق‌العاده‌ام. این شادمانی فقط بعلت آن بود که من در برابر عموم مردم فریاد اعتراض خود را بلند کرده بودم وبدین‌ترتیب علناً به صف انبوه کسانی که از منافع مردم دفاع میکردند پیوسته‌بودم. درآنزمان فعالیت‌ها اساساً بیشتر بصورت ایراد سخنرانیهاصورت میگرفت.

بخاطر دارم که بسیاری از ما جوانان در الله آباد امید مختصری داشتیم که دکتر ساپرو درسیاست موفقیت‌هائی داشته باشد. بنظر می آمد که ازمیان اعتدالیها او بیش از دیگران میتوانست ذوق وشوق وهیجان داشته باشد. پدرم درمقایسهٔ بااو مردی‌خونسردتر و آرام تر بنظر میرسید هر چند که در درونش گرمی وحرارت بیشتری‌داشت. فعالیت ها وتمایلات پدرم دراین زمینه درآن وقت برای ما خیلی امیدبخش نبود و بدین‌جهت ما از دکترساپرو انتظارات بیشتری‌داشتیم. «پاندیت‌مدان موهن‌مالاویا »[1] هم باسوابق فراوان فعالیت‌های اجتماعی خود ما را بخویش جلب میکرد. وماداٸماً با او بحث و گفتگوداشتیم واو را تشویق میکردیم که شجاعانه رهبری امور کشور را عهده‌دار گردد.

درآن سالها درخانهٔ ما هم‌موضوعات سیاسی، اغلب گفتگوها ومباحثات پردامنه‌ئی بوجود می آورد. تصورات هریك ازافراد دربارهٔ موضوعات سیاسیو کنایه‌ها واشاراتی که اغلب دراین باره گفته میشد بزودی طوفانی‌درخانه‌برمی انگیخت. پدرم ازهمان آغاز کار مراقب تمایل روزافزون من نسبت به‌افراطیها بود وازاینکه من بیك سیاست پرهیاهو که فقط‌حرف میزنند متمایل شده‌ام داٸماً مرا سرزنش میکرد. حتی درخواست های اقدام و عمل را که از جانب من طرح میشد نیز مسخره میکرد. چه اقدام و چه عملی؟ موضوع زیاد روشن نبود. گاهی پدرم تصورمیکرد که من هم مانندبعضی جوانان پرحرارت‌بنگال درخواست دارم که باقدامات شدید وعملیات خشن دست برده شود واین امر او را سخت مضطرب میساخت. در واقع این روش موافق طبع من نبود ومرا جلب‌نمیکرد. اما فکر اینکه ما نباید وضع موجود را بسادگی‌بپذیریم وتحمل کنیم‌ودرهرحال‌باید دست‌باقدامی ببریم روز بروز بیشتر درمن تقویت میشد. ایجاد یك فعالیت وحرکت برای اقدام ازنظر ملی کارآسانی نبود اما من فکر میکردم که شرافت‌ملی وفردی ما اقتضا دارد که مبارزهٔ جسورانه‌تر ومثبت‌تر وتجاوزآمیزتری نسبت به تسلط بیگانگان انجام دهیم. خود پدرم هم از روش اعتدالیها ناراضی بود ودردرون خود گرفتار یك مبارزهٔ روحی با خودشده بود. منتها پدرم نمیخواست تا وقتی که بطور مسلم یك موضوع را بعنوان تنها راه حل موجود قبول نکرده ونپذیرفته است روش جدیدی اتخاذ کند. هرقدمی که بجلو برمیداشت

---

۱ ـ پاندیت مدان موهن مالادیا ـ یا مالاویاجی از شخصیت های ممتاز هند است که از طبقه برهمنان بود. درسال ۱۸۶۱ متولد شد و تا ۱۹۴۶ زنده بود. مالاویاجی درزبان سانسکریت تخصص داشت و از مدافعین جدی فرهنگ و تمدن مذهبی هندو بود. ضمناً یکی از بنیان گذاران و مشوقین دانشگاه هندو در بنارس بشمار میرود. درصفحات آینده کتاب مطالب بیشتری درباره او خواهیم دید.

قابل تذکراست که خوانندگان گرامی نباید کلمات «هندی» و «هندو» راباهم اشتباه کنند. زیراهندی بمعنی یك فرد از اهالی هند است و «هندو» نام مذهب مخصوصیست که درهند رواج دارد وبر پیروان‌آن هم‌اطلاق میگردد. بنابراین‌یك‌نفرهندی ممکن‌است، هندو یا مسلمان یا سیك یامسیحی یا بودائی ویهودی وغیره باشد.ـم.

مفهومش این بود که دردرون قلبش مبارزهٔ دشوار وشدیدی صورت پذیرفته است اما وقتی که قدمی را برمیداشت دیگر هرگز بعقب برنمیگشت. وقتی که تصمیمی میگرفت این تصمیم براثر شور وشوق موقتی نبود بلکه بعلت یك اعتقادقطعی ومسلم فکری بود وبدین جهت بعد از آنکه تصمیمی میگرفت غرور ذاتیش باو اجازه نمیداد که دیگر به پشت سر خود نگاه کند.

از زمان بازداشت «خانم بسانت» بود که پدرم علناً وضع سیاسی خود را تغییر داد وازهمان زمان قدم بقدم بجلو رفت وهمکاران اعتدالی سابقش را خیلی پشت سر گذاشت تا اینکه حوادث دردناك سال ۱۹۱۹ در پنجاب روی داد و سبب شد که بطور قطع تمام بندهای ارتباط با زندگی گذشته وحتی با شغلش را بگسلد و با تمام روح خود به نهضت جدیدی که «گاندی‌جی» بوجود آورده بود به پیوندد.

اما در آنموقع هنوزوضع پدرم روشن نشده بود. از ۱۹۱۵ تا۱۹۱۷ در درون خود با فکر وتردید دست بگریبان بود. این موضوع باضافهٔ نگرانی واضطرابی که از جانب من داشت او را وادارمیکرد که دربارهٔ مسائل مهمی که در دستور روزقرارمیگرفت باهستگی وملایمت صحبت کند. بارها وبارها صحبتها و مذاکرات ما بطور ناگهانی و با خشم وعصبانیت فوق‌العادهٔ او پایان می‌یافت وقطع میشد.

نخستین ملاقات من باگاندی‌جی در موقع کنگرهٔ لکنهو درنوئل ۱۹۱۶ روی‌داد. گاندی‌جی بعلت مبارزهٔ دلیرانه‌ئی که در آفریقای جنوبی برای آزادی اقلیت هندی از تبعیضات نژادی دنبال کرده بود مورد تحسین واحترام همهٔ ما بود. اما چنین بنظر میرسید که در بیشتر ما که جوان بودیم بخصوص بجهت سایرخصوصیاتش که جنبهٔ سیاسی نداشت واو را از ما جدا میساخت تأثیر میگذاشت. در آن زمان او ازشرکت درکارهای کنگره وفعالیتهای سیاسی مربوط بهندخودداری میکرد ومنحصراً بمسئلهٔ هندیان آفریقای جنوبی می‌پرداخت معهذا کمی بعد ماجراهای او و پیروزیش در «چمپاران» در مبارزهٔ دهقانان اجاره‌دار برضد صاحبان زمین ذوق‌وشوق ما را برانگیخت. ما میدیدیم که او روشهای مبارزهٔ خود راکه درآفریقای جنوبی بکار میبست درهند نیز بکار می‌برد وبرای ما این امرخود، نویدی ازموفقیتهای آینده بود.

یادم‌هست که پس از کنگرهٔ لکنهو سخنرانیهای بسیار فصیح و بلیغ که از طرف «ساروجینی نایدو»[1] درالله‌آباد ایراد گردید نیز درمن اثرفراوانی گذاشت. این سخنرانیها همه عمیقاً ناسیونالیستی ووطن‌پرستانه بود. اما در آن زمان من خود نیز یك ناسیونالیست

---

۱ – شریماتی ساروجینی نایدو – که گاهی هم اورا بطورساده «شریماتی» یعنی «خانم» مینامند. یکی از مشاهیرزنان هند است که در نهضت ملی و مبارزهٔ استقلال طلبانهٔ ملی ومبارزات زنان هند برای آزادیشان سهم مهمی داشت درسال ۱۸۷۹ در یك خانواده پزشك متولد شد شوهرش نیزیك پزشك مشهور بود. ساروجینی زنی دانشمند

خالص بودم و احساسات سوسیالیستی مبهمی که بهنگام اقامت در انگلستان در من پیدا شده بود بتدریج عقب رفته ومحو شده بود. درقیام ایرلندیها بهنگام عیدپاك سال۱۹۱۶ شکست ایشان‌مرا مفتون‌ومجذوب میساخت و بعدازدرهم‌شکستن‌این‌قیام نطق فوق‌العاده‌ئی که بهنگام محاکمهٔ‌ایشان بوسیلهٔ «راجر کازیمنت» ایراد گردید درمن اثر عمیقی گذاشت. آیا این دلیل شهامت فوق‌العاده وحقیقی نبود که شخص با تبسمی برلب بسوی خطرات و شکست مسلم برودودر برابردنیا اعلام‌دارد که‌نیروهای متجاوزبا تمام خشونت‌خودهرگز قادر نخواهند بود نیروی روحی ومقاومت ناپذیر یك ملت را درهم بشکنند؟

بطور خلاصه، وضع روحی من‌درآن زمان چنین‌بود. با وجوداین،مطالعات جدید وقرائت کتابهای تازه، سوسیالیزم راکه در روح‌من همچون آتشی درزیرخاکستر پنهان بود برمی‌انگیخت وزنده میساخت. ولی هنوز عواطف سوسیالیستی من همچنان بصورت مبهمی باقی بود وبیشتر جنبهٔ انسان دوستی وخیالپروری داشت تا صورت دقیق علمی. یکی ازنویسندگانی‌هم که بخصوص‌درآن‌سالهای‌جنگ‌وسالهای‌بعدازآن‌موردعلاقهٔ‌فراوان من قرار داشت«برتراند راسل» نویسندهٔ فیلسوف انگلیسی بود.

این افکار واین تمایلات در وجودم بیك مبارزهٔ درونی مبدل میشدکه سراپایم را میجوید وروز بروز نسبت به‌شغل وپیشه‌ام بی‌علاقه‌تر میشدم و کمتر ازآن خوشم میآمد. بنا برضرورت‌وازآنجاکه نمیتوانستم‌شغل بهتری بدست بیاورم‌ناچار بشغل‌وکالت‌دادگستری خود ادامه میدادم اما روز بروز بیشتر احساس میکردم که نمیتوان فعالیتهای عمومی و اجتماعی.رامخصوصاً بصورت‌جسورانه و تندآن که مرا مجذوب خویش میساخت با شغل یك مرد قانون سازش ووفق داد. برای من پرداختن بشغل‌وکالت دیگرهیچ جنبهٔ اصولی وعلاقمندی نداشت بلکه فقط میدانی بود که‌درآن.وقت ونیروی خود را صرف‌میکردم. «سرراش بهاری گهوش» وکیل دادگستری مشهور کلکته که نمیدانم به چه جهتی بمن علاقمند شده بود نصایح‌فراوانی بمن‌میداد وراه موفقیت را درشغلی که بعهده‌داشتم نشانم میداد. مخصوصاً مرا تشویق میکردکه در بارهٔ یك موضوع حقوقی و قضائی که مورد علاقهٔ خودم باشد کتابی بنویسم. حتی بمن وعده میداد که‌دراین راه بمن راهنمائی دهد وبعد هم کتابم را به‌بیند و اصلاح کند. اما تمام نصایح مشفقانه و دلسوزیهای او برای‌آنکه وکیل خوبی بشوم بی‌نتیجه وبی‌فایده بود. هیچ چیز برایم بی‌معنی‌ترازآن نبود که وقتم ونیرویم را برای نوشتن یك کتاب حقوقی صرف کنم.

بود زبان انگلیسی را بسیار خوب میدانست ومجموعه‌های، اشعاری بزبان انگلیسی‌منتشر کرد که شهرت یافت ازجملهٔ آنها «آستانهٔ طلائی» و «پرندهٔ زمان»است. بهمین جهات اورا «بلبل بنگال»هم میگفتند. دراواخر جنگ اول به نهضت خود مختاری هند که خانم «آنی‌بسانت» تأسیس کرده بود پیوست وازهمان وقت درمبارزهٔ ملی مساعی فوق العاده بکار برد وبرای احقاق حقوق زنان تلاش فراوان کرد. در سفرهای خود در سراسر هند ودرخارجه مخصوصاً درانگلستان ودرآمریکا فعالیت تبلیغاتی او بسیار زیاد ومؤثربود بخصوص که‌تفکری بلند و زبانی شاعرانه داشت. خانم ساروجینی نایدوراگاهی به لقب «دوی»هم مینامیدند که‌بمعنای «الهه» است. ساروجینی درسال ۱۹٤۹ درگذشت - م.

حالا که صحبت از «سرراش بهاری» بمیان آمده‌است باید بگویم که او بعلت پیری خیلی زود رنج وعصبانی‌شده بود وو کلای جوان اغلب از خشم وغضب اووحشت‌داشتند. با اینهمه من از او خوشم می آمد وخشم و غضبش هم برایم بی‌لطف نبود. یکبار پدرم ومن در «سیملا» میهمان او بودیم. تصور میکنم سال ۱۹۱۸ وزمانی بود که گزارش «مونتاگ ـ چلمسفورد» منتشر شده بود. عده ئی از دوستانش را برای شام دعوت کرد که «کاپاراده» پیرمرد هم‌درمیان ایشان بود. بعدازصرف‌شام میان«سرراش‌بهاری» و«کاپاراده» نزاع و گفتگوی شدیدی درگرفت، زیراآنها ازنظرسیاسی عضو دو دستهٔ رقیب یکدیگر بودنـد. «سرراش بهاری» از اعتدالیهای معتقد بود و «کاپاراده» ظاهراً در آن وقت در رأس نهضت تیلاك (افراطیها) قرار داشت. هر چند که بعدها این آقای کاپاراده هم مانند یك گوسفند بی آزارشد وحتی ازاعتدالیها هم‌معتدل‌تر گردید.

آن شب آقای «کاپاراده» بانتقاد از «گوکله» پرداخت که چند سال پیشترمرده بود واو را متهم ساخت که ازجانب انگلیسیها مأمور جاسوسی درکار هندیان مقیم لندن بوده است. این حرف برای‌صاحبخانه خیلی‌طاقت‌فرسا بود و گفت که‌هرگز مردی‌بخوبی «گوکله» وجود نداشته واو اجازه نخواهدداد درمورد مردی که بهترین‌دوستان او بوده بدگوئی‌شود. آقای کاپاراده موضوع صحبت را تغییر داد وبدگوئی از آقای«ساستری» پرداخت. «سرراش‌بهاری» بازهم اظهار نارضایتی کرداماچون‌ظاهراً ازساستری‌باندازهٔ «گوکله» خوشش نمی‌آمد کمتر ناراحتی نشان داد و گفت «گوکله» تا وقتی که‌زنده بود با نیرو وبا مال خود به «جامعهٔ خدمتکاران هند» کمك میکرد اماوقتی که‌مرد دیگر نمیتوانست دراین سازمان شرکت داشته باشد وبآن کمك دهد.

در این موقع آقای «کاپاراده» برای اینکه شخص متقابلی‌را بمیان کشیده باشد به تحسین از «تیلك» رهبر انقلابی بنگال پرداخت واو را یك مرد بزرگ، یك شخیصت فوق‌العاده ویك «مرد مقدس» نامید. سرراش بهاری باخشم وتندی در جوابش گفت: «یك مرد مقدس! من از مقدسین نفرت دارم و دلم نمیخواهد هرگز باآنها سروکاری داشته باشم.»

٦

ازدواج وحادثهٔ هیمالایا

در سال ۱۹۱٦ ودر روز « بسنت پنچمی » که در هند روز عید حلول بهارمیباشد، در شهر دهلی ازدواج کردم . درتابستان آن سال چندماه را در کشمیر گذراندیم. خانوادهٔ ما در دره ماندو من باتفاق یکی از پسر عموهایم بسوی کوه رفتم و مدت چند هفته از راههای مرتفع «لداخ» در آن کوهها سیاحت کردیم .

نخستین باری بود که باین درهٔ تنگ ودور افتاده که مرتفع ترین درههای دنیاست وبفلات تبت منتهی میشود سفرمیکردم . هم اکنون منظرهٔ شگفت انگیز معبد «زوجی لا» را درنظر دارم که درآنجا از یك طرف در زیر پای ما نشیبهای تند وپر برکت سبز و خرم قرار داشت وازطرف دیگر صخرههای سنگی که بشکل شومی تهی وعریان بودند. ما از راه عمق درهٔ تنگ و بهم فشرده که از هرطرف قلل کوه بر آن مشرف بود بالا میرفتیم . یکی از مناظر مقابل ما از قلههای پوشیده از برف تشکیل میشد که درخشش وتلالو خاصی داشت واز آنجا قسمتهای کوچك یخ ، آهسته آهسته بسوی ما پائین میآمد. باد سرد وگزنده بود اما هنگام روز ودرآفتاب هوا گرم میشد . هوا بقدری صاف وپاك بود که اغلب مسافتها را اشتباه میکردیم واشیاء را خیلی نزدیکتر از آنچه بودندمیدیدیم. انزوا وسکوت و تنهائی دائماً افزایش مییافت . دیگر حتی درختان و گیاهان هم برای همراهی ما نبودند . هیچ چیز جزصخرههای عریان ، برف ، یخ وگاهگاه چند گل کوهی که موجب مسرت میشد وجود نداشت . با اینهمه از این مناظر وحشی و این ماتمزدگی طبیعت یك نوع رضایت وسرخوشی سکرآمیز در خود میدیدم . احساس میکردم که از نیرو وقدرت لبریز هستم وشور وشوق عظیمی وجودم را فرا گرفتهاست .

درجریان این گردش وسیاحت حادثهٔ جالبی هم برایم روی داد. از معبر « زوجی ـ لا » گذشته بودیم ودرمحلی که گمان میکنم اسمش «ماتایان» بود بما گفتند که تاغار « آمانارات» بیش از دوازده کیلو متر راه نداریم . طبعاً راهی که ما را از غار جدا میکرد یك رشته

کوه پوشیده از برف و یخ بود اما برای ما چه اهمیتی داشت ! دوازده کیلومتر در نظرمان راهی نبود و بعلت شور وشوق و بی تجربگی که داشتیم تصمیم گرفتیم که برای تماشای غار برویم . ازمحل چادرهایمان که درارتفاعات حدود ۳۵۰۰ متری واقع بود بهمراهی عده‌ئی باربر بطرف کوه حرکت کردیم و یك نفر چوپان محلی هم بعنوان راهنما همراه داشتیم.

بعد از اینکه با کمك طنابها و سایر وسایل از چندین یخچال طبیعی بالا رفتیم بمشکلات بزرگی برخوردیم.دیگر تنفس برایمان دشوار شده بود . بعضی از باربران با وجود اینکه بارشان خیلی سبك بود خون قی میکردند . بعد برف گرفت و آن یخچالها بصورت سرسره‌های لغزنده‌ئی درآمد . دیگر پیشرفت خیلی مشکل شده بود . هریك قدم را با زحمت بر میداشتیم . ادامهٔ حرکت جنون‌آمیز بود . با وجود این ما باز هم لجوجانه اصرارومقاومت کردیم . ساعت چهار صبح از محل چادرهای خود حرکت کرده بودیم . پس ازدوازده ساعت راه پیمائی تقریباً بلاانقطاع مزد خود را یافتیم و به مناظر پرعظمت ومیدانهای وسیع یخ رسیدیم که قلل پوشیده از برفهای دائمی آنرا بصورت یك نیمتاج درخشان احاطه کرده بود . انگار آمفی تآترپرشکوهی برای خدایان ساخته شده بود. اما بزودی طوفان ابر ومه این منظرهٔ بیمانند را از نظرمان پنهان ساخت . نمیدانم در چه ارتفاعی بودیم اما بدون شك بیش از ۵۰۰۰ مترارتفاع داشتیم زیرا از محل غار « آمانارات » خیلی بالاتررفته بودیم . اکنون می بایست ازیك میدان وسیع یخ یعنی در حدود هشتصد مترمسافت عبور کنیم و بعد ، ازنشیب دیگر کوه بسوی غارفرود آئیم.چون دیگر صعود بپایان رسیده بود خیال میکردیم که مشکل‌ترین قسمت راه طی شده است و باینجهت بود که با مسرت و خوشوقتی فراوان به قسمت دوم راه پیمائی خود پرداختیم . اما یخ فریبنده بود ودرآن ، شکافهای متعدد وهولناکی وجود داشت وبرفی که بتازگی باریده بود اغلب خطرها را ازما پنهان میداشت. همین امر نزدیك بودموجب مرگم‌شود. ضمن حرکت خود ناگهان قشرنازك برف درزیرپایم فرورفت و در یك شکاف وسیع یخ فروافتادم. گودال عظیمی بود و کسی که به ته آن می‌افتاد مطمئناً جنازه‌اش در زیر یخها برای مطالعات زمین شناسان اعصار بعد محفوظ میماند.اما طنابی که بکمرم بسته بود و همهٔ ما را بیکدیگر متصل میساخت بخوبی مقاومت کرد و توانستم بناهمواریهای دیوارهٔ شکاف یخی بچسبم تا دیگران مرا بالا بکشند . این حادثه کمی ما را متزلزل ساخت اما نیروی مقاومت لجوجانهٔ مابیش ازآن بود.با اینهمه چون شکافها دائماً بیشتروعریضتر میشد وما هم وسایل لازم برای عبوراز آنها را نداشتیم عاقبت ناچار شدیم از راهی که آمده بودیم خسته و مأیوس و وامانده باز گردیم بدون اینکه غار « آمانارات » را دیده باشیم .

دره‌های مرتفع و کوهستانهای کشمیردرمن چنان تأثیر کرد و بطوری مرا مجذوب

ساخت که تصمیم گرفتم بزودی بآنجا بر گردم. نقشه‌های گوناگون طرح کردم ومسافرتهای متعددی را درنظر داشتم که مخصوصاً یکی از آنها برایم بسیارجالب بود و حتی تصور آن موجب مسرت وشادمانیم میشد زیرا فکر میکردم که به کنارهٔ دریاچه «ماناساروور» که ازشگفتی‌های تبت است ، تا محل برفهای ابدی کوه «کایلاس» که درهمان نزدیکی است بروم. اکنون هجده سال میگذرد. تمام آن سرخوشیهای مستی آورم فقط بصورت آرزوئی تحقق ناپذیر باقی ماند وبا وجود شوق فراوانی که داشتم حتی دیگر نتوانستم به کشمیرهم باز گردم . زیرا روز بروزخود را بیشتر بجریانات سیاسی وامورعمومی واجتماعی سپردم. غریزهٔ سر گردان من که حرکت و ماجرا را دوست میدارد باید بجای صعود به قله‌ها و عبورازدریاها خود را با انتقال وسفردرزندانها راضی سازد . با اینهمه باز هم از طرح نقشه‌ها برای رفتن به کوهها ودریاها دست برنداشته‌ام . این یك مایهٔ نشاط وشادمانیست که هیچ کس حتی در سلول زندان هم نمیتواند از من بگیرد . بعلاوه وقتی که شخص در زندانست جز نقشه کشیدن وخیال بافتن چه چیز برایش میماند ؟ اکنون رؤیای روزی رادر نظر دارم که باز باستقبال حوادث به هیمالایا بروم و با عبور از گردنه‌ها بدریاچه و بکوههائی که همیشه مورد آرزویم بوده است برسم . دراین انتظار ساعت ریگی زمان تهی میشود . جوانی میگذرد و جای خود را ببلوغ وپختگی سن میسپارد و آنچه بدنبال آن خواهد آمد خیلی بدتر و دردناکتر خواهد بود . گاهی با خود میگویم که پیری فرا خواهد رسید بدون آنکه بتوانم کوه «کایلاس» ودریاچهٔ «ماناساروور» را ببینم . اما سفرهمیشه بزحمتش می‌ارزد حتی اگر پایان آن هم معلوم نباشد .

«آری کوهها در خاطرم سر می‌افرازند
پرتگاهها ازسرخی شامگاه رنگ میگیرند
وروحم در برابر دیدگانم قرار دارد
که درعطش برفهای ابدی قله‌ها می‌تپد» [۱]

۱ـ (یادداشت مؤلف)ـ شعراز والتردولامار Walter de la Mare است.

۷

ورود گاندی جی بروی صحنه، ساتیاگراها و امریتسر

مقارن پایان جنگ بزرگ درهند، یك حالت تحریك وهیجان فوق‌العاده و پنهانی وجود داشت. صنعتی شدن کشور توسعه مییافت. طبقهٔ سرمایه‌دار خیلی ثروتمندتر و نیرومندتر شده بود. این عدهٔ معدود که بالاتر ازهمه قرارداشتند استفاده‌های کلان برده بودند و با حرص وولعی که برای تحصیل قدرت داشتند در کمین آن بودند که فرصتی بدست آورند و از سرمایه‌های خود سود بیشتری حاصل کنند. اما اکثریت عظیم مردم که در ناراحتی وفقرزندگی میکردند با کمال بیصبری انتظار داشتند بار سنگینی که کمر آنهارا درهم میشکست هرقدرممکن است سبك‌ترشود. در میان طبقات متوسط همه جا امیدوار بودند که رژیم موجود هند تحول وتغییراساسی پیدا کند وازطریق طرح دورنماهای توسعه‌هاو پیشرفتهای جدید بخود مختاری سیاسی وبهبود وضع وسرنوشت عمومی‌مردم‌منتهی گردد. از آنجا که تظاهرات وسخنرانیهای سیاسی بشرط آنکه همراه با آرامش باشد قانونی و آزاد بود این قبیل تظاهرات هرروز بیشترمیشد ودر آنها با اطمینان خاطر از اختیارات ملت وآزادی حکومت صحبت میشد. قسمتی ازهیجانات وتمایلات درتوده‌های وسیع‌مردم ومخصوصاً در میان دهقانان هم بنظر میرسید. در مناطق روستائی «پنجاب» روشهای جابرانهٔ سربازگیری‌وفشارهای خشونت‌آمیزعمال انگلستان فراموش نشده‌بود. محاکمات متعدد که بعنوان توطئه برضد دولت‌صورت گرفته بود برخشم عمومی واحساسات نفرت‌آمیز مردم افزوده بود. کسانی که برای سربازی وارد خدمت ارتش هندی انگلیس شده ودر جبهه‌های دوردست جنگیده بودند هنگام بازگشت دیگر آن دهقانان ساده و خدمتگذار سابق نبودند اکنون آنها ازنظرروحی وفکری بالغ شده بودند و عدم رضایت در میان ایشان متورم میشد ورواج مییافت.

مسلمانها ازوضعی که برترکیه تحمیل شده بود خشمگین بودند و برسرمسئله خلافت هیجاناتی بوجود آمده بود هنوز با ترکیه پیمانی بسته نشده بود اما وضع وخیم و تهدید کننده بنظـر میرسید .[1] همه در حـالیکه میجنبیدند و تکان میخوردند در حـال انتظار بسر میبردند .

انتظار، یك انتظار آمیخته با امید که درعین حال رنگی ازترس واضطراب داشت. در آن زمان احساس غالب ومحسوس هندوستان بود. درهمین وقت بود که قانون «رولات»[2] و مقررات شدید و خفقان انگیز آن وضع گردید که بموجب آن ممکن بود بازداشتها و محاکمات ناروائی صورت گیرد. در آن قانون هیچیك ازموازینی که ازلحاظ حقوق انسانی وبشری اهمیت دارد مورد ملاحظه قرار نمیگرفت . درنتیجه یك موج خشم ونفرت سراسر کشوررا فرا گرفت . حتی اعتدالیهاهم باتمام نیروی خود بمخالفت پرداختند و با خشم و نارضائی عمومی همراه شدند . درواقع تمامی هند صرفنظر از اختلافات عقاید ومسالك یکجا برضد اشغالگران خارجی قیام میکرد .

اکنون که این مطالب را مینویسم پس از پانزده سال که از آن زمان میگذرد بخاطر آوردن آن مقررات خشونت آمیز وظالمانه و هیجان و عکس العمل عظیمی که ایجاد کرد برایم بسیار نیرو بخش است . هر چند این مقررات مدت سه سال قدرت قانونی داشت ، تا آنجا که من خبردارم دراین مدت حتی یکبارهم مورد عمل قرار نگرفت و با اینهمه این سه سال که همواره با هیجان همراه بود پر آشوب ترین و آشفته ترین سالهائی بود که از زمان قیام وعصیان سال ۱۸۵۷ درهند پیش آمده بود. درواقع اگر اصرار دولت انگلیس را برای بتصویب رساندن وعمل کردن این مقررات که مردم را بعصیان و آشوب وامیداشت درنظر بگیریم گاهی این فکر بنظر میرسید که گوئی اصولا غرض ومنظور این بود که مردم

---

۱ ـ پس از آنکه ترك های عثمانی درچند صدسال پیش تمام آسیای صغیر یعنی سرزمین ترکیه امروز را متصرف شدند بتدریج امپراطوری خودرا بسط دادند وبا تصرف سرزمینهائی که امروز کشورهای سوریه ولبنان واسرائیل وماورای اردن وعراق ومصر وقسمتی از عربستان را درآسیا تشکیل می‌دهد برقسمت عمدهٔ سرزمینهای مسلمان تسلط یافتند وچون بغداد وقاهره دومرکز خلافت اسلامی راهم بدست آورده بودند وخلافت‌هارا نابود ساختند پادشاهان عثمانی خود را خلیفه مسلمین هم‌شمردند. سلطان ترك عثمانی بزور شمشیر پیشوایان مذهب اسلام و فرماندهان را مجبور کردکه او را بعنوان خلیفه بپذیرند . در طول چند قرن سلطان عثمانی راکه در اسلامبول حکومت میکرد امیرالمؤمنین و خلیفه هم میگفتند و مسلمانان غیرشیعهٔ جهان هم این امررا ناچارپذیرفتند . ازجمله اکثرمسلمانان هندهم این وضع را قبول داشتند . وقتی درجنك جهانی اول دولت عثمانی که درکنار آلمان و اطریش میجنگید شکست خورد وسلطان عثمانی خلع گردید موضوع خلافت‌هم ازمیان رفت . درحالیکه بسیاری ازمسلمانان دنیا باین مسئله اهمیت میدادند .آنچه نهرو دربارهٔ مسلمانان هندوستان وموضوع خلافت نوشته است اشاره باین جریانهاست. درفصول آینده مطالب و اشارات بیشتری راجع بداین موضوع خواهیم دید ـ م .

۲ ـ قانون رولات Rowlatt در ژوئیه ۱۹۱۸ درهند اعلام گردید ـ م .

بعصیان و آشوب برانگیخته شوند.

یك واقعیت جالب توجه دیگر هم اینست که اکنون پس از پانزده سال که از آن زمان میگذرد ما در کتاب قوانین خود یکرشته قوانین و مقررات داریم که خیلی شدیدتر ازقانون رولات است واغلب عمل واجراهم میگردد. درمقایسه با این قوانین که گاهی نشانهٔ سخاوت کریمانهٔ دولت انگلیس هم بشمارمی آید واز آن اظهاررضایت میشود قانون رولات همچون یك « منشور آزادی » بود. البته شایداین فرق وجود داشته باشد که آنوقت ما یك قانون خودمختاری نداشتیم وحالا طبق طرح « مونتاگ ـ چلمسفورد » ما باصطلاح خودمختاری داریم و بازهم طرح پیشرفتهای جدیدی رابرای مافراهم میسازند. ما باصطلاح درحال پیشرفت هستیم!

در آغاز سال ۱۹۱۹ سلامتی گاندی جی بعلت ابتلا ببیماری مالاریا سخت متزلزل گردید. وتقریباً از روی بستر بیماری خود از نایب السلطنه بریتانیا در هند درخواست کرد که با مقررات « قانون رولات » موافقت نکنند. درخواستهای او هم مانند درخواستهای دیگران پذیرفته نشدو باین جهت بود که برخلاف میل خودش دررأس نخستین نهضت انقلابی عظیمی که تمامی ملت راشامل میشدقرار گرفت. او نهضت «ساتیاگراهاسابها»[1] را آغاز کرد. اعضای این نهضت متعهد میشدند که اگر بخواهندقوانین «رولات» راعمل کنند بمقررات آن اطاعت نکنندواز اطاعت بهر نوع مقررات دیگری از این قبیل نیز که محتملا وضع شودنیزخود داری کنند. مفهوم این امر آن بود که علناً و بی پروا باستقبال زندان بروند.

وقتی که اعلان این طرح را درروزنامهها خواندم عکس العملم این بود که تسکین خاطری احساس کردم زیرا بالاخره یك وسیله برای خروج از بن بست و یك روش اقدام وعمل بدون پیچ وخم وصریح وروشن ومحتملا مؤثر پیدا شده بود. در حالیکه از شور و شوق سرمست شده بودم میخواستم فوراً به نهضت « ساتیاگراها » به پیوندم دیگر بهیچوجه به نتایج این عمل خود یعنی غیر قانونی بودن وزندانی شدن ونظایر آن یا اینکه اگر باین کاربپردازم مورد مسخره واقع میشوم اهمیت نمیدادم. اما ناگهان واقعیت بطورخشونت آمیزی سبب سردشدنم شدزیراديدم که این امر بتنهائی وخود بخود نمیتواند صورت پذیرد. پدرم با این فکر جدید مخالفت میکرد. او هرگز خودش را خیلی

---

[1] ـ ساتیاگراهاسابها ـ بمعنی « انجمن مبارزه همراه حق » میباشد. کلمه «ساتیاگراها» ضمن مبارزات هندیان آفریقای جنوبی درتحت رهبری گاندی بوجود آمد. درواقع گاندی آنرا بوجود آورده است. همین کلمه است که اغلب بصورت «مقاومت منفی» ترجمه میشود. اما معنی درست آن مبارزه همراه حق و در راه حق است. گاندی عقیده داشت وقتی که ملتی درراه حقیقت مبارزه میکند وحق هم باالوست احتیاج به اعمال خشونت ندارد و عاقبت با تظاهرات مسالمت آمیز وفداکاری ومقاومت به منظور خود خواهد رسید.

درفصول آینده مطالب بیشتری دراین باره بیان شده است. م.

بآسانی دستخوش جریانهای تازه نمیساخت وهمیشه پیش از آنکه تعهدی بعهده بگیرد با کمال دقت نتایج آنرا پیش‌بینی وحساب میکرد . وهرچه بیشتر به « ساتیاگراها سابها» وبرنامهٔ آن میاندیشید این موضوع اورا بیشتر بیزار وناراحت میساخت . ازخود میپرسید که آیا زندانی شدن عدهٔ زیادی ازافراد چه فایده‌ئی ممکن‌است ببار آورد ؟ چنین امری چه فشاری بردستگاه دولت وارد میساخت ؟ اما علاوه براین ملاحظات عمومی وکلی‌در پشت افکارونظریات خود ودرپشت روشی که اتخاذ میکرد در واقع میخواست از شخص من دفاع کرده باشد وگرفتاری وناراحتی راکه ممکن بود درپیش داشته باشم‌دورسازد. بنظراو خشونت آمیزو بیمورد بودکه من بزندان بروم.حرکت و هجرت عظیم یك ملت بسوی زندانها هنوز یك نقشهٔ آینده و یك اقدام‌احتمالی بود . اما خود فکر بخودی خود هیچ جالب توجه بنظرش نمیرسید . پدرم بفرزنـدانش فوق‌العاده علاقمند بود . هر چند احساساتش را بظاهرنشان نمیداد اما درزیراین خویشتن‌داری، مهربانی و محبت‌فراوانی را پنهان داشت پدرم‌ومن‌درمورد‌پیوستن به‌نهضت‌ساتیاگراها‌اختلاف‌پیدا‌کردیم.

این اختلاف مدت درازی طول کشید و چون هردوی ما باهمیت فوق العادهٔ امری که برایمان مطرح بود توجه داشتیم ومیدانستیم که ممکن است زندگانی هریك ازمارا بکلی زیرورو،ودگرگون‌سازد حتی‌المقدور سعی داشتیم که با یکدیگر بمدارا و سازش رفتار کنیم . میل داشتم که هرچه میتوانم ازرنج وناراحتی که نشان میداد بکاهم ودرعین حال تردیدی نداشتم که دنبال کردن راه « ساتیاگراها » برایم بصورت یك ضرورت ثانوی زندگی درآمده است . برای هر دومان وضع دشوار بود . شبهای دراز را بیدار میماندم و تنها و ناراحت بقدم زدن و فکر کردن میپرداختم و سعی داشتم راه حلی برای خود پیدا کنم . بعدها فهمیدم که پدرم نیزحتی چند بار روی زمین خوابید تا با این تجربه بفهمد که وضع خوابیدن روی زمین چگونه است . زیرا یقین داشت که پسرش در زندان بچنین وضعی گرفتارخواهد شد .

گاندی‌جی دردنبال اقدامات خود و برای درخواست اقدام بالله‌آباد آمد وبا پدرم بمذاکرات مفصلی پرداخت که من درآنها شرکت نمیکردم و حضور نداشتم . بر اثر آن مذاکرات گاندی جی به من توصیه کرد که بهیچ اقدامی نپردازم و هیچ کاری نکنم که پدرم را ناراحت سازد.من باناراحتی ونارضائی باین توصیه‌هاتسلیم شدم‌وآنهاراپذیرفتم. اما هند صحنهٔ وقایع‌وحوادثی شده بود که همه چیزرا عوض میکرد.نهضت«ساتیاگراها» نیزناچارگردید ازاقدام صرفنظر کند وفعالیت خویش را متوقف سازد .

روزساتیاگراها . تعطیل عمومی بازرگانی و خرید و فروش درسراسرهند . . .
تیراندازی‌پلیس وارتش‌در«دهلی»و«امریتسر» و کشته‌هائی که زمین را میپوشاند . . . .

انبوه بهیجان آمده و زنجیر گسسته در امریتسر و احمد آباد . . . کشتار «جالیانوالاباغ» . . وحشت بی پایان و اعمال ننگین و هولناك قانون حکومت نظامی در پنجاب. پنجاب از سایر قسمتهای هند جدا شد و انگار پردهٔ ضخیمی بر آن کشیدند که آنرا از دنیای خارج مخفی سازد بی خبری تقریباً کامل بوجود آمد و مرزها از هر دو سو بسته شد. هیچ کس نمیتوانست بآن سامان برود یا از آنجا بیاید .

گاه بگاه یك شخص منفرد از آن جهنم بشکل معجزه آسائی میگریخت اما چنان وحشتزده بود که نمیشد هیچ نوع خبر جالبی راجع بجزئیات حوادثی که در آنجا روی میداد از او بیرون کشید و ما هم در این سو افسرده و ناتوان با قلبی لبریز از درد و رنج در کمین یك خبر بودیم. بعضی ها آماده بودند که داوطلبانه بپنجاب بروند و با وجود حکومت نظامی باین سر زمین که دستخوش فشار و تضییقات جهنمی شده بود برسند اما جلو آنها را میگرفتند . در این انتظار از طرف « کنگره » سازمانی برای کمك بوجود آمد و اقدام را شروع کرد .

همینکه قانون حکومت نظامی در مناطق اصلی لغو گردید و باشخاص اجازه دادند که از مرز بگذرند عده‌ئی از شخصیتهای ممتاز و از جمله اعضای « کنگره » گروه گروه به آنجا رفتند و کمك و معاضدت خود را تقدیم داشتند و بتحقیق پرداختند . کمکها تحت رهبری « پاندیت مدان موهن مالاویا »[1] و « سوامی شرادانندا » صورت میگرفت . قسمت تحقیق و بازجوئی اصولا بعهدهٔ پدرم و آقای « چیتارانجن داس »[2] واگذار بود . گاندی جی در تمام این اقدامات از نزدیك اظهار علاقه میکرد و دیگران اغلب با او مشورت میکردند . « دیشبندو داس » مخصوصاً بمنطقه «امریتسر» پرداخت و من مأموریت یافتم که در اختیار کامل او قرار گیرم و با او همراهی و همکاری داشته باشم . بسیاری از گواهیهائی که دربارهٔ کشتار «جالیانوالاباغ»[3] بعداً در گزارش تحقیقات کنگره انتشار یافت باحضور

---

۱ ـ به حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود . م .

۲ ـ چیتا رانجن داس ـ از وطن پرستان معروف ورجال سیاسی ممتاز هند است که در ۱۸۷۰ متولد شد. در کلکته وکیل عدلیه بود از سال ۱۹۰٦ بفعالیت های سیاسی ونهضت ملی هند پیوست . بارها درمحاکمات ملی دفاع ازوطن پرستان ومتهمین سیاسی را بعهده گرفت .

درسال ۱۹۱۹ بطوریکه دراین صفحه دیده میشود کار تحقیق دربارهٔ ماجرای شهرامریتسر و کشتارمردم بیدفاع ازطرف نیروهای انگلیسی را بعهده گرفت . بعدها بطوریکه خواهیم دید باپدر نهرو همکاری سیاسی نزدیکی برقرار ساخت ویکی ازنزدیکترین دوستان اوشد وباتفاق او درداخل نهضت کنگره حزب سواراج (استقلال) راتشکیل داد و درسال ۱۹۲۵ درگذشت . چیتارانجن داس را به لقب «دیشبندو» هم مینامیدند که بمعنی «برادرودوست مردم» است ودر کتاب بارها همین لقب بجای نام اصلی او آمده است . م .

۳ ـ در سال ۱۹۱۹ و هنگام نهضت ساتیاگراها دولت از رفتن گاندی جی به دهلی جلوگیری کرد باین علت درشهر امریتسر که ازشهرهای شمالی هندو نزدیك دهلیست هیجاناتی پیش آمد. دولت به آنجا نیروهای نظامی فرستاد وحکومت نظامی اعلام کرد ودر روز ۱۳ آوریل نیروهای انگلیسی بروی مردم غیرمسلح و بیدفاعی که در محل جالیانوالا باغ گردآمده بودند تیراندازی کردند ودرمدت کمتراز ۱۰ دقیقه ۶۰۰ نفر کشته وچندین هزارنفر مجروح شدند. ژنرال میکائیل دایر Dwyer فرمانده نیروهای انگلیسی بود. اطلاعات بیشتری درمتن کتاب داده شده است . م .
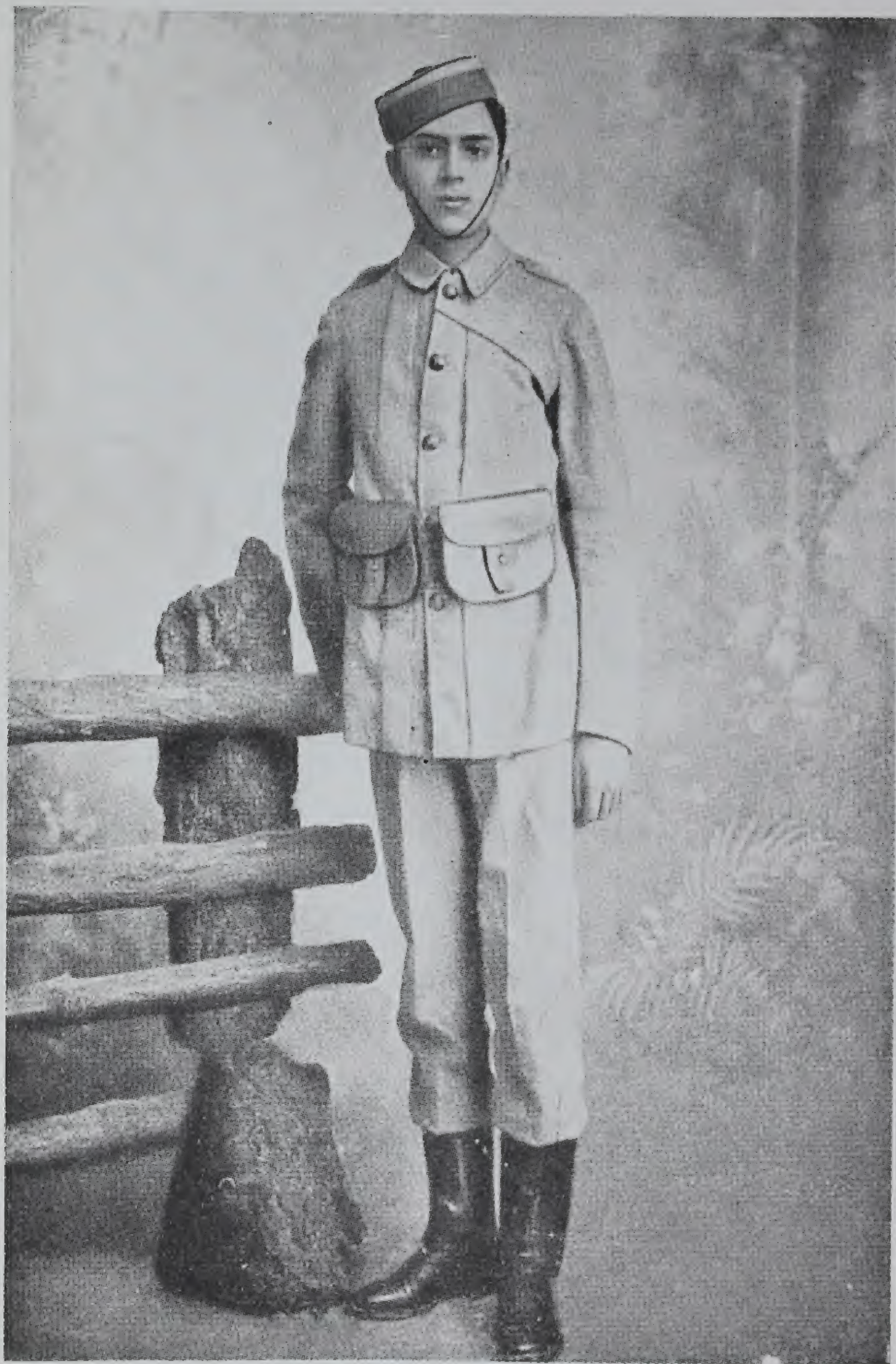
جواهرلعل نهرو در لباس اونیفورم کالج هارو

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

ما جمع آوری شده بود . بارها ما را بمحل حوادث ووقایع بردند تا درمحل بتحقیق و آزمایش دقیق حوادث بپردازیم .

تصور میکنم آقای « ادوارد تامپسون » حکمران محل شایع ساخت که ژنرال «دایر» انگلیسی تصور کرده است که «باغ» یعنی آن محوطه که بشکل هولناکی بسته ومحصوراست ، چندین راه خروج دارد وبداینجهت دستورداده است که مدت درازی تیر- اندازی کنند ، ولی حتی اگراین موضوع هم صحیح باشد - ودر عمل هم باغ مزبور چند راه خروجی دارد - مسئولیت وگناه او بهیچوجه تخفیف نمی‌پذیرد . اما چیزی که خیلی عجیب است اینستکه محتملا چنین چیزی بتصوراو آمده باشد وچنین‌تأثیری دراو پیدا شده باشد زیرا هر کس دیگری که درجای اومیبود ودرمقرسکونت اوقرارمیداشت میتوانست صحنه‌های تیراندازی را ببیند و ببیند که اطراف آن محوطه را عمـارات بلند چند طبقه گرفته است وراه فراری وجود ندارد . فقط دریك قسمت و آنهم در طول حدود سی متر ساختمان دیگری جزیك دیوار کوتاه وجود نداشت که ارتفاع آن درحدود یك مترو نیم بود . در زیرشلیك‌های مرگباری که مردم را درومیکرد هزاران نفر نا امیدانه و بدون آنکه بتوانند راه فراری پیداکنندبسوی این دیوار دویده بودند و سعی کرده بودند از آن بالا بروند . چنین بنظرمیرسید که برای جلوگیری ازفرارمردم دستور صادرشده بود که مخصوصاً باین طرف باغ شلیك شود . هم اظهارات و گواهی مردم و هم جای گلوله‌ها که برروی دیوار باقی بود این‌موضوع را ثابت‌میکرد.موقعی که کاربپایان رسید دردوطرف‌این دیوار اجساد کشته‌ها ومجروحین بالا رفته بود .

تقریباً آخرسال (۱۹۱۹) بود که من با قطارشبانه از« امریتسر» به « دهلی » برگشتم . واگنی که من درآن داخل شدم تقریباً پربود. تمام تختخواب‌های قطارجزیکی از تختهای بالائی ،گرفته شده بود . مسافرین همه خوابیده‌بودنـد. من همان تخت خالی راگرفتم. صبح دیدم که تمام همسفران من افسران انگلیسی ارتش بودند . آنها باصدای بلند با یکدیگرحرف میزدند ومن بخوبی میتوانستم حرفهایشان را بفهمم . یکی از آنها بشکل جسورانه وخشنی که پیدا بود خیلی‌از خودش راضی است حرف میزد . بقراری که بعد فهمیدم این آقا خود ژنرال « دایر » انگلیسی و قهرمان جالیانوالا باغ بود و با آب وتاب فراوان ازحوادث شومی که در« امریتسر» بدستور او روی داده بود تعریف میکرد . مخصوصاً متذکرمیشد که تمام دهلی در تحت اختیارکامل او قرار داده شده بود و اوهم دلش‌میخواسته‌است‌این‌شهرشورشی را بخاکسترمبدل سازد اما رحم و شفقت‌مانع اوشده است؛درآنموقع اواز« لاهور» که برای جواب گوئی بکمیسیون تحقیقات «هانتر» بآنجا رفته بود ، بازمیگشت . حرفهای اومرا بخشم می‌آورد ورفتارش نیز بسیار بی‌ادبانه

وخشن بود مثلادرایستگاه راه آهن دهلی با پیژاما و روبدوشامبر ازقطار بروی سکوی ایستگاه آمد.پیژامه‌اش راهراه بود و خطوط سرخ روشن داشت.[۱]

در دوران تحقیقاتی که در پنجاب بعمل می آمد گاندی‌جی را بسیار میدیدم. اغلب تذکرات او بعلت جسارت وشهامتی که در خود داشت برای کمیتهٔ ما خیلی خوشایندنمی افتاد. اما تقریباً او همیشه نظرش را با نیروی‌حوصله واستدلال بما می‌قبولاند وحوادث بعدی هم خردمندی او وصحت نصایحی راکه بما میداد ثابت میکرد. احساس میکردم که در درونم اعتماد فراوانی نسبت بخردمندی سیاسی او افزایش می‌یابد.

حوادث پنجاب وتحقیقات عمیقی که پدرم شخصاً دراین زمینه انجام‌داد درخوداو نیزاثر فراوانی گذاشت. تمام ارکان‌واساس اعتقاد وایمانی که بحقوق‌قانونی‌وحقوق‌مدنی‌واساسی داشت متزلزل گردید. روحش کم کم تحول میپذیرفت و بصورتی درمی آمد که نتایج آن یکسال بعد معلوم شد. قبلا هم موقعیت اعتدالی او متزلزل شده بود.چون از روز نامه اعتدالی «لیدر» (راهنما) که درالله‌آباد منتشر میشد ناراضی بود.خوداو ازاوایل۱۹۱۹ بانتشار روزنامهٔ دیگری بنام «ایندپاندنت» (مستقل) درالله‌آباد پرداخت. این‌روزنامه با موفقیت فراوان مواجه‌گردید اما ازهمان آغازکار با یکرشته مشکلات و دشواریهای مزاحم روبرو شد. مدیران، سردبیران واداره کنندگان امور اداری همه دراین وضع مسئولیت داشتند. خود من یکی از مدیران آن بودم در حالیکه تجربهٔ شایسته و کافی برای این‌کار نداشتم‌وگرفتاریهای روزنامه برایم صورت کابوس هولناکی را پیدا کرده بود.وقتی که پدرم ومن هردو بخاطر حوادث پنجاب به‌آن سامان رفتیم‌کار روزنامه‌خیلی مغشوش‌تر گردید ومشکلات اقتصادی ومالی زیادی گریبانگیرش شد. روزنامهٔ ما هر چندکه در سالهای۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ تیراژ فراوان و درخشانی داشت هرگز مخارج خود را تأمین نمیکرد. ازوقتیکه ما بزندان افتادیم‌روزنامهٔ مزبور روبزوال رفت وبالاخره

---

۱ ـ معمولا اروپائیان با پیژامه دربرابر دیگران حضور نمی‌یابند. پیژامه جامهٔ خواب است وکسی که با پیژامه در برابردیگران حاضر میشود نشانه‌آنست که یاخیلی بی‌ادب است ویابدیگران بی‌اعتناست واحترام دیگران را رعایت نمیکنند. بدین جهت‌درایران‌هم که رواج یافته است مردم درخانه یاکوچه وبازار وییلاق پیژامه یا بقول بعضی ها «بی‌جامه» و «پیرجامه» ونظایرآن میپوشند درنظرخارجیها و اروپائیها خیلی تعجب آور ومضحك و دور از ادب جلوه‌گرمیشود. ـ

ضمناً بدنیست متذکر شوم که «پیژامه» دراصل کلمهٔ «پای‌جامه» وفارسی است. کلمهٔ «پای جامه» در هند رواج داشت وانگلیسیهاآنرا بصورت «پیژاما» اقتباس کردند ودرزبان خودرایج ساختند وبعدهم اززبان انگلیسی بزبانهای دیگر منتقل شده است وحتی به این صورت فرنگی شده بجای «پای جامه» بوطن خود ایران هم آمده است. م.

در اوایل ۱۹۲۳ تعطیل شد. این تجربه‌مرا ازاداره کردن روزنامه‌وروزنامه‌نگاری ترساند بطوریکه از آنپس هرگونه دعوت برای همکاری درقبول مسئولیت روزنامه‌ئی را رد کرده‌ام. بدیهی است که گرفتاریهای زندانها واشتغالات فراوان خارج از زندان، چنین فرصتی هم برایم نمیگذاشت.

هنگام نوئل سال ۱۹۱۹ پدرم ریاست «کنگره» راکه در امریتسر اجتماع کرد بعهده داشت. درآنموقع پیامی‌خطاب برؤسای اعتدالیون که خودش آنهارا «لیبرالها»[1] مینامید انتشارداد وازآنهادعوت کرد که بعلت وضع‌جدیدی که براثرخشونتها و کشتارهای اخیرپیش آمده است آنها نیزدردوران اجلاسیهٔ «کنگره» شرکت جویند. اودرپیام‌خود گفت وبرای ایشان نوشت که «قلب پنجاب خونین است وشما را بکمك می‌طلبد». اما آنها باز هم خاموش ماندند. آنها در برابر صدای پدرم خود را بکری زدندودعوت شرکت در کنگره را رد کردند. این رد کردن، عواطف پـدرم را جریحه دار ساخت و فاصله‌ئی راکه میان اووآنها پیداشده بود وسیع‌تر کرد.

در این دوران اجلاسیهٔ کنگره درامریتسر شخصیت‌ممتاز گاندی‌جی معلوم میگردید وبر کنگره تسلط می‌یافت. «لوکامانیاتیلك»[2] نیزحضور داشت ودر جریان کارها نقش عمده‌ئی اجرا میکرد. اما بدون کوچکترین تردید، اکثریت نمایندگان و علاوه بر آن اکثریت مردم متوجه گاندی جی شدند و او را بعنوان تنها رهبر خود برگزیدند. شعار «مهاتما گاندی کی جای!» (مهاتما گاندی زنده باد!) درافق‌سیاسی کشورترسیم میشد. برادران «علی»[3] هم که بتازگی اززندان بیرون آمده بودند به «کنگره» پیوستند. نهضت ملی شکل وقدرت جدیدی پیدا میکرد وبراه تازه‌ئی‌متوجه می‌شد.

محمد علی بزودی از جـانب هیئت خلافت، باروپا اعزام گـردید. در هند هم «کمیتهٔ خلافت» روزبروزبیشتر تحت نفوذگاندی جی قرارمیگرفت وبا أفکار او در بارهٔ «عدم همکاری» و«عدم خشونت» که راه وروش او بود آشنائی مییافت. اکنون خاطرهٔ

---

۱ ـ اعتدالیها یا لیبرالها یك گروه معدود از رجال سیاسی هند بودند که گاهی هم بعنوان «حزب‌لیبرال» نامیده میشدند و یك نوع تمایلات ملایم اصلاح طلبانه نشان میدادند. اما همواره در مقامات عمدهٔ دولتی قرار میگرفتندواغلب ازنظرهای‌دولت‌هواداری‌میکردند و با فعالیت‌های دولتی همکاری داشتند و از نهضت کنگره دوری می‌جستند.درفصول‌آینده نهروآنها وسران ایشان را چنانچه باید معرفی کرده است و راه وروش سیاسیشان را مورد تجزیه وتحلیل‌دقیق قرارداده‌است. م.

۲ ـ به حاشیه شماره «۲» صفحه ۵۵ رجوع شود. م.

۳ ـ منظور از «برادران علی» محمد علی وشوکت علی دونفراز مبارزین مسلمان ورهبران مسلمانان هند میباشد که درنهضت ملی هند نقش عمده‌ئی داشتند بعدهم درباره ایشان مفصل ترصحبت خواهدشد. م.

یکی از نخستین اجتماعات رؤسای کمیتهٔ خلافت و «علما»[1] را در دهلی بخاطرمیآورم که در ژانویهٔ ۱۹۲۰ تشکیل گردید . یك هیئت نمایندگی از جانب کمیتهٔ خلافت میخواست بحضور نایب‌السلطنه ، فرمانفرمای انگلیسی هند ، برود وقرار بود که گاندی‌جی هم دراین‌هیئت نمایندگی شرکت کند . رسم چنین بود که متن نامه‌ئی که برای نایب السلطنه در جلسهٔ ملاقات قرائت میشد قبلا برای اطلاع اوفرستاده شود . این کارطبق مرسوم پیش‌ازرسیدن گاندی‌جی بدهلی صورت گرفته بود . وقتی که گاندی‌جی سر رسید ومتن نامه را باو نشان دادند عدم موافقت خود را با آن اظهارداشت وحتی گفت چنانچه متن آن اصلاح نشود و تغییر کلی نپذیرد برای‌اوغیرمقدورخواهد بود که‌درهیئت نمایندگی شرکت جوید. گاندی‌جی ازطرزمبهم وجمله‌پردازیهای متن مزبور ناراضی بود ومیگفت هیچ چیزدقیقی دربارهٔ حد اقل درخواستهای مسلمانان که از آن صرفنظر نخواهند کرد گفته نشده است و این وضع نه برای نایب‌السلطنه و نه برای دولت‌انگلستان و نه برای مردم ونه حتی برای‌خود هیئت نمایندگی صحیح است . وقتی که نمیتوان مطالبات را مطرح ساخت و برای تحقق آنها مبارزه را تا آخر دنبال کرد چه فایده دارد که مطالب کلی گفته شود و حد اکثر مطالبات ودرخواستها مطرح گردد . درواقع چیزی که در آن موقع لازم بود این بود که بطرزروشن وغیرقابل تردیدی حد اقل مطالبات معلوم و روشن گردد و مورد درخواست قرارگیرد وبعد هم برای تحقق وقبول شدن آن تا پای جان ایستادگی واصرارشود.اگر واقعاً میخواستند بمبارزه پردازند وحقوقی بدست آورند درحقیقت‌این تنها روشی بود که هم صحیح وهم شرافتمندانه میبود .

این روش واین نظر برای محافل سیاسی وسایر محافل هند انقلابی بود. ما عادت کرده بودیم که مطالب مبهم واغراق آمیزی را درزیرگلهای جمله‌پردازی وعبارات زیبا بگنجانیم و همیشه دردرون خود فکر یك نوع گفتگو و چانه زدن را پنهان میکردیم . امـا گاندی جی نظر خود را تحمیل کرد و ضمن نامهٔ دیگری که برای منشی مخصوص نایب‌السلطنه نوشت ابهام کلی مُتن اولی را متذکر شد و ضمناً چند درخواست دیگر تهیه کرد و خواست که آنهارا هم بردرخواستهای متن اولی بیفزایند . بنظر او اینها حد اقل درخواستها بود. پاسخ نایب‌السلطنه جالب توجه بود زیرا درخواستهای اضافی گاندی‌جی را رد کرد واظهارداشت که بنظراو همان متن اولی کاملا خوب و کافیست .گاندی‌جی که ملاحظه میکرد این مبادلهٔ نامه‌ها وضع شخص اوو کمیتهٔ خلافت را مشخص وروشن‌ساخته است عاقبت پذیرفت که درهیئت نمایندگی شرکت کند .

پیدا بود که دولت درخواستهای کمیتهٔ‌خلافت را نمیپذیرد وبنا براین مبارزه‌اجتناب

---

[1] ـ سازمان «علما» یك اجتماع از سران و رهبران مسلمانان هند بود که هنوز هم باقیست . م .

ناپذیرمینمود . طبعاً مباحثات و گفتگوهای درازی با « کمیتهٔ خلافت» و« علما» پیش آمد که درجریان آن‌مخصوصاً موضوع«عدم‌خشونت» و«عدم همکاری» که نظریات گاندی‌جی بود مورد بحث‌واقع شد . گاندی‌جی اعلام داشت که حاضراست رهبری مبارزه راعهده‌دار شود بشرط آنکه نظراودربارهٔ عدم خشونت با تمام نتایج احتمالی که ببار آورد بدون اظهارضعف و بدون تلف کردن وقت و بدون تزلزل روحی پذیرفته شود . همکاران‌مسلمان اورهبران مسلمانان نمیتوانستندافکاراورا بدرستی درك کنند با وجود این آنها راقبول می کردند و تذکر میدادند که پذیرفتن این نظریات فقط جنبهٔ سیاسی دارد و نه صورت پذیرفتن یك آئین مذهبی. زیرا درمذهب آنها (مذهب اسلام) اعمال شدت وبکار بردن زوروخشونت بخاطر یك هدف ومنظورصحیح وعادلانه منع‌نشده است وجهاد جزو اصول دین است .

درجریان سال ۱۹۲۰ نهضت سیاسی هم‌بموازات فعالیت ونهضت کمیتهٔ خلافت‌توسعه میپذیرفت وهردو بسوی‌یك‌هدف میرفتندوعاقبت وقتی که« کنگره» برنامهٔ «عدم‌همکاری» و«عدم‌خشونت» راکه‌ازطرف گاندی‌جی پیشنهادشدتصویب کرد وپذیرفت این هردو نهضت دست بدست هم دادند و بهمکاری پرداختند . کمیتهٔ خـلافت نخستین سازمانی بود که این برنامه‌را پذیرفت ودرجنب آن قرار گرفت . روز اول‌ماه اوت برای روز آغاز تبلیغات و فعالیت تعیین گردید .

چند ماه پیش از آن یك شورای مسلمین (که تصورمیکنم شورای«جامعهٔ‌مسلمین»[۱] بود) در الله آباد اجتماعی تشکیل داد تا برنامه و خط مشی خود را روشن سازد . این اجتماع درمنزل«سید رضاعلی» منعقد شد.محمدعلی آنوقت هنوزدراروپا بوداما برادرش شوکت علی حضور داشت . اگر خاطرهٔ این مجمع در ذهنم باقی مانده است از آنجهت است که برای من بسیاریأس آوربود ومرا عمیقاً مأیوس ساخت . از شوکت علی که طبعاً سرشار از شوق‌وحرارت بود چیزی نمیگویم اما دیگران همه حالتی اندوهناك و ناراحت داشتند . آنها شهامت وجرأت نداشتند که‌مخالفت خود را اظهار کنند درعین حال میل‌هم نداشتند که بیك کارروشن وصریح بپردازند.من با خود فکرمیکردم که این قبیل اشخاص چگونه میخواهند مردم را برای یك نهضت انقلابی‌ومبارزه با امپراطوری بریتانیارهبری کنند ؟ گاندی‌جی با آنها بصحبت پرداخت وایشان را باقدام ومبارزه تشویق کردوظاهراً

۱ـ جامعهٔ مسلمین یا « مسلم‌لیك » سازمانی بودکه در سال ۱۹۰۶ برای دفاع از حقوق مسلمان تشکیل گردید ومدتها درمبارزات ملی برای تحصیل استقلال باکنگرهٔ ملی هند همکاری داشت . بعدها بر اثر تحریکات و نفاق افکنی‌های دشمنان بشرحی که درمتن‌های آینده خواهیم دید عده‌ئی ازمسلمانان وجامعهٔ مسلمین ازنهضت ملی جدا شدند و یك کشور جداگانه برای مسلمانان درخواست کردند که اکنون بصورت پاکستان بوجود آمده است . این جدائی بخصوص وقتی که نهضت ملی هند قدرت زیادی پیدا کرد بیشتر درخواست میشد ـ م .

همین امر آنها را بیشتر بوحشت انداخت. گاندی جی با همان لحن مخصوص ودیکتاتور مآبانه خودش صحبت کرد زیرا اودرعین حال که ساده و بی تکلف بودهمچون الماس، تیز ومحکم بود. چشمان اونرم وعمیق بود اما یك قدرت وارادهٔ آهنین از آنها شعله‌میکشید ومیتابید. گاندی‌جی توضیح میداد که مبارزه درازو بیرحمانه ودشوارخواهد بود. حریف هم فوق العاده نیرومند است اگر بنا هست بمبارزه پرداخته شود باید خود را برای از دست دادن همه چیز آماده ساخت و تمام دشواری وسختی مبارزهٔ « عدم خشونت » و انضباط آنرا پذیرفت و تحمل کرد. وقتی جنگ اعلام میگردد قانونهای نظامی مقرارت عادی میشود. درمبارزهٔ عدم خشونت هم اگر خواهان پیروزی هستیم باید مقررات قوانین نظامی وانضباط دیکتاتوری مخصوص به آن را بپذیریم. گاندی‌جی میگفت هر کس حق دارد و میتواند او را اخراج کند، او را محکوم سازد و هر طور دلش میخواهد او را عذاب وشکنجه دهد اما وقتی اورا بعنوان رهبرپذیرفتند باید شرایط او را قبول کنند و به دیکتاتوری ومقررات قوانین‌وحکومت‌نظامی اوتسلیم‌شوند. معهذااین‌نظریات‌مانع‌آن نبود که دیکتاتوری‌اوهمیشه تابع حسن نیت وخیر خواهی عمومی باشد وهمیشه‌همکاری و موافقت عمومی جزو آن قرار گیرد. گاندی جی میگفت « بمحض اینکه دیگر بمن احتیاج نداشتید مرا دوربیندازید ولگد مال سازید. من هیچ شکایت واعتراضی نخواهم‌داشت».

این تصاویر نظامی که‌با حدت وقدرت تند و شدید خودگاندی جی میآمیخت بیشتر شنوندگان را بوحشت می‌انداخت و مو را براندامشان راست میکرد اما شوکت علی هم بود وصف مرددین و مشکوکین را تقویت و نگاهداری میکرد. هنگامی که نوبت اخذ آراء رسید اکثریت عظیمی بنفع اظهارات گاندی‌جی یعنی بنفع جنگ ومبارزه رأی داد اما درواقع این رأی بدون شوروشوق وبصورت گریه آوری داده میشد.

وقتی از این اجتماع بر میگشتیم ازگاندی جی پرسیدم که آیا در واقع راه آغاز این مبارزه عظیم همین است؟ ما بجای ذوق وشوق وهیجان، بجای نطقهای شورانگیز ونگاههای شوق‌آمیز که درانتظار آن بودیم، در مقابل مجمعی بیروح و سرد از مردانی تقریباً چهل ساله قرار گرفته بودیم وبا اینهمه این اشخاص‌عظیم مظهرافکارعمومی بشمار میرفتند وبنفع آغازمبارزه‌رأی داده‌بودند. راست است که ازاعضای این«جامعهٔ مسلمانان» بعداً درمبارزهٔ واقعی عدهٔ کمی شرکت جستند و اغلب آنها ترجیح دادند که یك پست و سمت آرام‌وآسوده وبی دردسردرخدمات دولتی بدست‌آورند. اما سازمان جامعهٔ‌مسلمین نه درآنوقت مظهر کامل و نمایندهٔ واقعی تمام مسلمانان هند بود و نه در سالهای بعد. سازمانی که بیشترمبارزبود وبیشترمظهرعقایدمسلمانان وقدرت مبارزهٔ‌ایشان حساب میشد درواقع کمیته خلافت‌سال ۱۹۲۰ بود واین سازمان بودکه با ذوق وشوق وهیجان‌شایسته

بمبارزه پرداخت .

گاندی‌جی روزاول اوت را برای‌روز آغاز نهضت و مبارزهٔ «عدم‌همکاری» تعیین کرده بود با وجود آنکه «کنگره» هنوزنه این پیشنهاد را پذیرفته بود و نه حتی آن را مورد مطالعه قرار داده بود . در آنروز مرگ « لوکامانیا تیلك » در بمبئی روی داد . درهمان روزصبح گاندی‌جی که ازمسافرت خود در نواحی «سند» باز میگشت باین شهررسید. من همراه اوبودم و با هم در تظاهرات عظیمی که باین مناسبت صورت گرفت شرکت جستیم . چنین بنظرمیرسید که تمامی مردم بمبئی ودرواقع بیش ازیك میلیون نفر برای این تظاهرات و برای ادای احترام نسبت بیك رهبر بزرگ و محبوب انقلابی خود ازخانه‌های خویش خارج شده بودند .

۸

اخراج من و نتایجی که ببار آورد

تا آن زمان خط مشی سیاسی من همان خط مشی طبقه‌ام یعنی «بورژوازی» بود. درواقع سروصدائی که آنوقت درزمینهٔ سیاست بگوش میرسید از میان طبقات متوسط بر میخاست (وهنوزهم تا اندازهٔ زیادی چنین است). «اعتدالیها» و «افراطیها» هردومظهر این طبقه بودندوهر کدام بروش‌مختلفی میخواستند این طبقات را برای بهبودی‌سرنوشت بکار بگیرند. «اعتدالیها» مظهرطبقهٔ متوسط بالا بودند که مجموعاً ازتسلط انگلیس بر هند سود برده بودند و از بیم آنکه موقعیت و منافع کنونیشان از دست برود با تغییرات شدید مخالفت ودشمنی میکردند. آنها با رشته‌های‌مستحکمی با دولت‌انگلیس وطبقهٔ‌مالکین بزرگ پیوند نزدیك داشتند. «افراطیها»هم‌مظهر قشرهای پائین طبقهٔ متوسط بودند. کارگران صنعتی با اینکـه تعدادشان بر اثر جنگ افزایش محسوسی یافته بود جز چند سازمان محلی درچند شهر تشکیلاتی نداشتند وهنوز نفوذ و تأثیرشان زیاد و مؤثر نبود. دهقانان هم یك تودهٔ نابینا وعقب مانده بودند که براثررنج وفقرفلج شده و بسر نوشت ناگواردردناك خود تسلیم بودند وازطرف تمام کسانی که با آنها سروکارداشتند مورد فشارواستثمارواقع میشدند. دولت،مالکین، صرافان، رباخواران، کارمندان کوچك دولت، پلیس، دادگستری ورجال مذهبی همه ازآنها بهره کشی میکردند.

وقتی که انسان روزنامه‌هارا میخواند هرگز تصور نمیکرد که درهند توده‌های‌عظیم دهقانان ومیلیون‌ها کارگرهم کمترین‌اهمیتی داشته باشند. روزنامه‌های «انگلیسی-هندی»[۱] همه دردست انگلیسها بوداخبارمربوط بزندگی اروپائی‌درشهرهای بزرگ یا درمراکز ییلاقی و تابستانی تمام ستون های روزنامه ها را پر میکرد. پذیرائیها، مجالس رقص، نمایش‌های دوستداران تآتروغیره مهمترین اخباربود. در مورد سیاست هند مخصوصاً از

۱ـ منظور روزنامه‌هائیست که بوسیلهٔ انگلیسیها درهند منتشرمیشد ـم.

نظرخود هندیها ، روزنامه‌ها همیشه یا تقریباً همیشه ، بطورمنظم ودقیق سکوت‌میکردند همیشه‌اخبار بسیار کوچکی، آنهم فقط وقتی که دوران های اجلاسیهٔ « کنگره » بپایان میرسید دربارهٔ کنگره مینوشتند مگر وقتی که یکنفرهندی معروف یا غیرمعروف بجهاتی «کنگره» را مورد حمله شدید قرارمیداد . گاه بگاه خبر مختصری دربارهٔ یك اعتصاب منتشرمیشد . دربارهٔ روستاها جزموقعی که قحطی‌های عظیم پیش می‌آمد صحبتی نمیشد.

روزنامه‌های هندی هم باتمام قدرت و نیروی خود روش همکاران«انگلیسی‌هندی» خویش را تقلید میکردند با اینهمه ستونهای بیشتری را برای‌نهضت ملی‌هند میگذاشتند. مطالب دیگری که مورد علاقه وتوجه ایشان واقع میشد عبارت بود از انتصاب یك هندی بیك مقام مهم یا غیرمهم ، تغییرپست یا ارتقاء یك مأموردولتی که اغلب هم با یك ضیافت همراه بود ودرنظرروزنامه‌ها این ضیافتها همیشه با شرکت شوق‌آمیزمأمور مزبور بر-گذارمیشد . هروقت که مقررات جدیدی از طرف دولت در مناطق کشاورزی وضع میشد که درامد تازه ئی برای دولت تشکیل میداد فریاد این روزنامه ها بلند میشد زیرا این امر به کلیهٔ مالکین بزرگ آسیب میرساند . دهقانان فقیر واجاره داران تهیدست در این میان نقشی نداشتند زیرااین روزنامه‌های هندی هم اساساً دردست مالکین بزرگ‌اراضی و سرمایه‌داران بزرگ بود که‌یا مستقیماً مال خودشان بود یاآنها را تحت کنترل ونفوذ خود داشتند . اینها روزنامه‌های باصطلاح «ناسیونالیست» هند بودند .

حتی خود کنگرهٔ ملی‌هم درآغاز کار بیشتر تحت نفوذ مالکین وسرمایه‌داران‌قرار داشت‌بطوریکه یکی‌ازدرخواستهای عمدهٔ کنگره درنخستین‌سالهای تشکیل وپیدایش‌آن این بود که‌مقررات دائمی برای اراضی غیر مسکونی و کشاورزی بوجود آید بطوریکه حقوق مالکین همواره محفوظ بماند . در آنجا هم دهقانان بیزمین واجاره دارو تهیدست اهمیتی نداشتند .

بعدها در طول بیست سال اخیر بعلت رشد نهضت و تمایلات ملی هند وضع تغییر فراوان یافته است بطوریکه حالا حتی روزنامه های انگلیسی هند هم اگر بخواهند خوانندگان هندی داشته باشند ناچارند برای نهضت ملی هند جائی باز کنند . اما آنها این کاررا طبق دلخواه خود وموافق نظرومصلحت خودشان انجام میدهند . روزنامه‌های هندی با وسعت نظر بیشتری بمسائل ملی مینگرند وبا روش خیراندیشانه‌تراز کارگران‌و دهقانان سخن میگویند زیرا این کار اکنون مد و باب شده است و خوانندگان بمسائل مربوط بدهقانان و کارگران علاقهٔ روز افزونی نشان میدهند . اما هنوز هم مثل سابق اساساً درمورد دفاع ازمنافع طبقهٔ مالکین بزرگ وسرمایه‌داران که صاحبان روزنامه‌ها هستند سروصدا راه می‌اندازند . بسیاری ازشاهزادگان هندی هم دراین نوع روزنامه‌ها

سرمایه گذاری کرده‌اند والبته نظردارند که ازسرمایهٔ خود سودی بدست آورند . بعضی ازاین قبیل روزنامه‌ها خودرابنام روزنامه‌های «کنگره» می نامند درحالیکه اغلب اداره‌کنندگان آنهاحتی هرگزعضو کنگره‌هم نبوده‌اند . حقیقت اینست که چون کلمهٔ «کنگره» مورد توجه مردم است ومحبوبیت دارد چه بسیارافراد وجمعیت‌ها که ازاین عنوان وازاین کلمه برای استفاده ومنافع خویش بهره برداری میکنند .روزنامه‌هائی که‌روش‌مترقیانه‌تری دارند البته همیشه درحال‌ترس ازتوقیف بسرمیبرند ودرزیرفشار بارقوانین‌مطبوعاتی وسانسورقراردارند .

درسال ۱۹۲۰ من شخصاً دربارهٔ کارگران کارخانه‌ها و مزارع هیچ نوع اطلاعی نداشتم وسیاست را منحصراً با نظربورژوازی نگاه میکردم ولی البته میدانستم که فقر وتیره روزی بشکل وحشتناکی برتوده‌های هند مسلط است . پیش خود فکر میکردم که اگریك هندوستان مستقل وازنظر سیاسی آزاد بوجود آید باید نخستین هدفش حل‌همین مسئله فقرو تیره روزی عظیم و عمومی باشد . امابنظر من هدف فوری ما تأمین استقلال سیاسی کشورو برقراری اجتناب ناپذیرحکومت طبقات‌متوسط بود . اززمانیکه گاندی‌جی نهضت دهقانان‌را در«چمپاران»دراستان بیهارو«گی‌را»در(استان گجرات) موردتشویق قرارداده بود من هم کمی بیشترمتوجه دهقانان شده بودم . با اینهمه تحولات سیاسی سال ۱۹۲۰ و دور نمای عظیم نهضت « عدم همکاری » تمام توجه مرا کاملا بخود مجذوب و معطوف میداشت تا اینکه بشکل شگفت انگیزی افکارجدیدی دروجودم راه یافت و مرا بخود مشغول داشت که بعدها درزندگیم نقش‌های عمده‌ئی بعهده گرفت و تقریباً برخلاف میل شخصی خودم ، مرا بسوی تماس با دهقانان راند. این کارجریان‌جالبی دارد :

دراوایل سال ۱۹۲۰ مادرم وهمسرم « کماله » بیمارشدند ودراول ماه مه من آنها را به«مسوری»[1] بردم. آنزمان‌جنگ کوتاهی که درسال۱۹۱۹میان‌افغانستان وانگلیسیها درگرفته بودتازه‌پایان‌یافته‌بودوامان‌الله‌خان بسلطنت‌افغانستان‌رسیده‌بود. درآنوقت‌درآن شهر مذاکرات صلح میان نمایندگان افغان و انگلیس جریان داشت . هیئت نمایندگی افغانستان درمهمانخانهٔ «ساووا» منزل داشتند که‌ما هم‌درهمانجا منزل کردیم .نمایندگان افغانستان بدلخواه خودشان بشکل منزوی زندگی میکردند و غذا را هم در اطاقهای خودشان میخوردند و زیاد خود را بساکنین دیگر هتل نشان نمیدادنـد . آنها بهیچوجه جلب‌توجه نمیکردند. درمدت یکماه تمام، من حتی یکنفر از آنها را هم ندیدم یا اگرهم دیدم نشناختم ومتوجه نشدم . ناگهان یکروز عصر رئیس پلیس محلی بسراغ من آمد و

۱ـ «مسوری» شهری کوهستانی‌ویبلاقی درناحیهٔ «دهرادون» ودرشمال‌هند است ونبایدآنرا با«میسور» که نام یك شهر ویك استان درجنوب هند میباشد اشتباه کرد ـ م .

نامه‌ئی ازطرف مقامات محلی ارائه داد که بنابرآن میبایدتعهد کنم که هیچ نوع مذاکره وگفتگو وتماس باهیئت نمایندگی افغان نداشته-باشم. مسلماًرئیس‌پلیس، نمایندگان‌افغان‌را از نزدیك تحت مراقبت خود داشت و بخوبی میدانست که من تقریباً هیچ تماسی با آنها نداشته‌ام. مأمورین‌مخفی پلیس در آن نواحی همه جا پراکنده بودند . من باوگفتم شما که همه چیزرا میدانید خواستن چنین تعهدی ازمن بیجا وبیمورد است ودلیل آن خواهد بود که من تاکنون تماس ومذاکره‌ئی داشته‌ام.او بمن گفت که دراینباره با رئیس دادگاه بخش و رئیس پلیس منطقهٔ « دون » ملاقات کنم . من هم چنین کردم . اما بالاخره چون از سپردن تعهد خود داری کـردم دستور صادرشدکه در ظرف بیست و چهار ساعت از منطقهٔ «دهرادون» خارج شوم ومعنیش این بودکه میبایست درظرف دوتا سه ساعت‌شهر «مسوری» را ترك گویم . من نمیتوانستم همسر ومادر بیمارم را باین ترتیب رها کنم و با اینهمه نمی خواستم نسبت بدستور هم مخالفت شدیدی نشان دهم زیرا هنوز نهضت نافرمانی عمومی ، آغازنشده بود . بنابراین بجمع کردن اسباب و جامه‌دانهایم پرداختم و مسوری راترك گفتم .

پدرم با «سرهارکورت بتلر» که دراین وقت حکمران وفرماندار‌استان « ولایات متحده » بود سابقهٔ آشنائی داشت ، وشرحی دوستانه برایش نوشت ومتذکر شدکه یقین دارد صدوریك چنین دستوربی معنی وشدیدی‌با اطلاع وموافقت اونبوده است .«سرهار- کورت» جواب دادکه موضوع آنقدرها هم مهم نبوده است ومن میتوانسته‌ام‌بدون آنکه شخصیتم جریحه‌دارو مورد توهین واقع شودآنرا بپذیرم. پدرم دوباره نوشت‌که نظرش غیراز اینست واضافه کردکه در هر حال چنانچه وضع سلامتی مادرم و همسرم ایجاب کند بدون آنکه‌خواسته باشم نسبت بقرارمزبورمخالفتی نشان دهم درهرحال ناچارخواهم‌بود چه جلو مرا بگیرند و چه نگیرندبه مسوری بروم . اتفاقاً حال مادرم بدتر شد ومن هم کمی بعد باتفاق پدرم بسوی این شهرحرکت کردم .تصادفاً درست پیش ازلحظه‌عزیمتمان تلگرافی رسید وخبرداد که قراراخراج من از مسوری لغوگردیده است .

فردا صبح ، هنگامیکه به مسوری رسیدیم اولین کسی راکه در باغ هتل دیدم یك نفرافغانی بودکه دخترك کوچك مرا در بغل خودگرفته بود ! بقراری‌که بعداً مطلع‌شدم اویکنفروزیرافغانی وعضوهمان هیئت نمایندگی افغانستان بود . ظاهراً بعد ازاخراج من از «مسوری» هیئت نمایندگی افغانستان این خبررا درروزنامه‌ها خوانده بودند واین‌امر باندازه‌ئی توجه رئیس هیئت نمایندگی مزبوررا جلب کرده بود که‌همه روزه برای‌مادرم یك زنبیل میوه وگل میفرستاد .

بعداً پدرم ومن‌با یکی دونفرازاعضای هیئت نمایندگی افغانستان هم ملاقات کردیم

آنها با کمال صمیمیت ازما دعوت کردند که سفری بافغانستان برویم متأسفانه‌ما نتوانستیم درآنوقت ازاین پیشنهاد دوستانه استفاده کنیم وحالا هم نمیدانم که با اوضاع جدیدی که در آن کشور بوجود آمده است آیا این دعوت هنوز باعتبار خود باقیست یا نه ؟

براثر آن اخراج از مسوری مدت پانزده روزی را درالله آباد گذراندم و در همین دوران بود که با نهضت دهقان ها آشنائی و ارتباط زیادی پیدا کردم . از آن پس هم هر چه سالها میگذشت من بیشتر باین نهضت نزدیك و علاقمند میشدم و اثر آن در تمام فعالیتهای روحی و فکریم نمایان گردید . چه بسا که بدون این حادثهٔ اخراج از مسوری هم دیر یـا زود بیك صورتی بطرف دهقانان متوجه میشدم اما شاید وضع روحی من با آنروزها تفاوت میداشت ونتایج دیگری درمن می بخشید .

اگر حافظه‌ام خطا نکند در نخستین روزهـای ماه ژوئن ۱۹۲۰ بود که در حدود دویست نفر « کیسان » (دهقان) ازقلب منطقهٔ « پرتابگر » بیك راه پیمائی ۷۵ کیلو متری پرداختند وبطرف الله‌آباد آمدند تا توجه شخصیت‌های سیاسی راکه دراین وقت در این شهر بودند بوضع ناگوار ودشوارخود جلب نمایند . همین زمان بود که من براثراخراج از مسوری تصادفاً در الله‌آباد بودم . رئیس این دهقانان مردی بود بنام « راماچندرا » که خودش ازدهقانان آن منطقه نبود . من اطلاع یافتم که دهقانان درساحل رودی که از الله‌آباد میگذرد سکونت گزیده‌اند وباتفاق چند تن ازدوستانم برای دیدنشان رفتم . آنها برای‌ما ازتجاوزات وزور گوئیها ومطالبات اضافی « تعلقه‌دارها »[1] وطرزرفتار غیرانسانی که بدهقانان تحمیل میشد صحبت کردند وخواستار شدند که ما همراه آنها برویم تا هم وضع آنها را ازنزدیك ببینیم ومورد تحقیق قراردهیم و هم از آنها در مورد فشارهای آینده « تعلقه‌دارها » حمایت ودفاع کنیم . زیرامسلماً مالکین بزرگ این گستاخی آنها را که برای شکایت به الله‌آباد آمده‌اند هرگز نخواهند بخشید وبدون انتقام نخواهند گذارد. بآنها وعده کردم که درظرف دو سه روز آینده بدیدنشان بروم .

باتفاق چند تن ازهمکارانم به محل زندگی آنها رفتم ومدت‌سه روزرادرآن‌دهکده‌هائی که ازراه آهن وازراههای عادی هم بدورهستند گذراندیم . این دیدار برای من‌مثل یك کشف جدید بود . ما دیدیم که درروستاهای مزبورهیجانات واحساسات عمیقی وجود دارد وهمه‌درحال‌یك تحریك‌وتهییج فوق‌العاده‌هستند. دریك چشم‌بهم‌زدن جماعات عظیمی از مردم جمع میشدند . خبرها و کلمات دهان بدهان و دهکده بدهکده با سرعت انتقال

۱ـ « تعلقه » ـ که همان کلمهٔ عربیست درهند نیز بمعنی ملك بزرك بودو « تعلقه‌داری » یك‌نوع ازمالکیت بزرك شمرده میشدوبه‌مالك « تعلقه‌دار » میگفتند . وضع « تعلقه‌داری » و « زمین‌داری » درهند یکی از عقب‌مانده‌ترین انواع مالکیت بود که‌پس‌از استقلال‌هند بااصلاح وضع مالکیت ازمیان رفته است ـ م .

میبافت . بزودی تمام دهات ناحیه خالی میشد .مرد وزن و کودك همه بسوی محل اجتماع حرکت میکردند یا اینکه فریاد «سیتارام . سیتارام» [1] «ستیارا . آ . آ . آم» درفضا از هرسو منعکس میگشت و ناگهان ازهمه طرف دهقانان فقیر، زنان و مردان ژنده پوش باتمام قدرت پاهای برهنه‌شان میدویدند . ذوق وشوقشان در روی چهره هایشان نمایان بود . چشمهایشان میدرخشید وچنین بنظر میرسید که همهٔ آنها درانتظار معجزه‌ئی هستند که در ظرف یك روز رنج درازایشان را پایان بخشد .

آنها ما را غرق محبت ومهربانی خود میساختند و با چشمانی لبریز از عشق وامید بمانگاه میکردند. مثل اینکه ما مبشرین اخبار خوش یا راهنمایان آنها بسوی سرزمینهای خوشبختی وسعادت موعود هستیم .

مناظر فقر واین جوشش حقشناسی وسپاسگزاری بی پایان یك نوع احساس شرم و درد فراوان درمن بوجود آورد. شرم ازفکر زندگی خودم که با رفاه وآسایش میگذشت، شرم ازسیاست بافیهای حقیر وخجالت آوریك مشت شهری که بکلی از این انبوه پسران و دختران نیمه‌عریان‌هند بی خبر بودند، ودرد ازاندازهٔ سقوط وپستی زندگی وفقر فوق‌العاده کشورمان. انگار تصویر جدیدی ازهند بصورت یك سرزمین برهنگی و گرسنگی دربرابرم ترسیم میشد . ظلم و محرومیت و فقر توصیف ناپذیر، وآن اعتقاد وایمان کورکورانه‌ئی که دهقانان نسبت بما دیدارکنندگان اتفاقی که ازشهری دوردست پیش آنها رفته بودیم نشان میدادند یك ناراحتی و یك احساس مسئولیت جدید در من بوجود می آورد که مرا نگران میساخت .

بداستانهای بی پایان رنج آنها ، درهم شکستگی آنها و از پا درآمدنشان درزیر باراجاره‌های روزافزون ورسومات غیرقانونی، به‌ماجراهای اخراجشان از روی زمینی که برروی آن رنج میبردند و از کلبه‌های گلی‌شان، وبشرح کتك خوردنهاشان گوش میدادم . میدیدم که‌چگونه‌ازهرسو بوسیله مأمورین‌مالکین ، رباخواران، پلیس وژاندارم که‌همچون لاشخورها برسرایشان فرود می آمدند احاطه شده‌اند . آنها محکوم بودند در تمام عمر خودهرروز رنج بکشند تامحصولی بدست آورند که بخودشان تعلق نداشت وخودآنهاجز کتك ودشنام وشکمی گرسنه ازآن نصیبی نداشتند .

اغلب این دهقانان هیچ زمین دراختیارشان نبود . آنها بوسیله مالکین بزرگ از زمینهایشان بیرون‌رانده شده بودندوحتی یك کلبه هم که‌درزیر آن پناهنده شوند نداشتند. زمین غنی وحاصلخیز بود اماتحمیلات بقدری زیاد ونابود کننده واملاك دهقانان‌باندازه‌ئی

۱ـ «رام» نام خدای باستانی هند است . و« سیتا رام » تقریباً کلمه‌ئی شبیه « یاالله » میشود . دهقانان‌برای خبردادن بیکدیگر وانتشار خبر اجتماعات خود این فریاد را بکارمیبردند ـم .

کوچك وخانواده‌های ایشان در روی هرزمین بقدری پر جمعیت بود که همه در گرسنگی بسرمیبردند . مالکین بزرگ ازاین احتیاج عظیم انسانی سوء استفاده میکردند . وچون درموقع اجاره دادن اراضی بدهقانان قانوناً نمیتوانستند ازیك نسبت معینی بیشتردریافت دارند بطورغیرقانونی مبالغ فوق‌العاده‌ئی را برایشان تحمیل میکردند وبعنوان رسومات اربابی دریافت میداشتند . دهقانان هم که منبع درامدی نداشتند ناچار بودند که برای پرداخت‌رسومات ازرباخواران مبالغی با فرعهای گزاف قرض بگیرند و بر اثر آن چون نمیتوانستندقرضهای خودوحتی اجارهٔزمینهای استیجاری خود راپپردازند طبعاً اززمین‌ـ هایشان اخراج میشدند و تهیدست و بیزمین و دربدر میماندند .

این وضع ازمدتها پیش وبا افزایش روز افزون فقر دهقانان روبتوسعه بود . اما آیا حالا چه اتفاقی افتاده بود که ناگهان مردم روستاها را بیدار کرده بود و وضع را بحال پختگی و رسیدگی در آورده بود ؟ مسلماً وضع ناگوار اقتصادی اهمیت فراوانی داشت . اما وضع‌اقتصادی ظاهراً درتمام مناطق «اوده» اهمیت‌داشت درحالیکه شورشها وانقلابات دهقـانی در آن سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ بدهقانان سه ناحیه « پرتابگر » و «رای‌بارلی» و «فیض‌آباد» محدود بود . دراین سه ناحیه علاوه بر ریشه‌های اقتصادی وجود شخصیت ممتازو جالبی یعنی همان « راماچندرا » اهمیت بسیار داشت . که او را « باباراماچندرا» مینامیدند .

راما چندرا مردی ازاهالی استان «مهاراشترا» درمغرب هند بود وبصورت‌کارگر روز مزد به « فی‌جی » رفته بود . در هنگام بازگشت خود همراه دهقانان سرگردان و بیزمین‌بنواحی«اوده» رسیده بود ودراین منطقه در حالیکه منظومهٔ «رامایانا»[1]را در همه جا میخواندند . بهمه جا میرفت و دهقانان هم دردهـا و رنجهای خود را برای او نقل میکردند . اومرد کم سوادی بود وحتی ازبعضی جهات خودش نیزدهقانان را بنفع منافع شخصیش استثمارمیکرد اما استعداد فوق العاده‌ئی برای سازمان دادن داشت . بدهقانان می‌آموخت که جلسات متعدد «سابها» (اجتماع) تشکیل دهند و مشکلات خودشان را بـا هم در میان بگذارند . باین ترتیب یکنوع احساس همبستگی درآنها بوجود می‌آورد . غیرازاین اجتماعات کوچك گاه‌بگاه میتینگهای وسیع و عظیمی هم تشکیل میگردید که نتیجهٔ آن احساس قدرت در میان دهقانان بود . « سیتارام » یکنوع کلمهٔ قدیمی بود که برای صدا کردن دیگران بکارمیرفت اما او باینکلمه معنی جدیدی بخشیده بود ودهقانان این منطقه هروقت میخواستند یکدیگررا خبر کنند مثلا بهنگام ضرورت یا خطریانظایر

۱ــ رامایانایك‌داستان منظوم هندی است که مردم هند باآن آشنائی فراوان دارند ومثل شاهنامه در میان ایرانیان است ــم .

آن این فریاد را در تمام دهکده‌ها جار میزدند. «فیض آباد» و «پرتابگر» و «رای بارلی» که جزو سرزمین پادشاهی قدیمی وافسانه‌ئی «آجودیا» میباشند ازداستان کهنه و قدیمی «راماچندراوسیتا» پر هستند و کتاب هندی «رامایانا» اثر «تولسیداس» محبوب ترین کتاب اهالی این سامانست واغلب مردم اشعاری از آنرا حفظ دارند. یکی از وسایلی که «راماچندرا» برای جلب مردم بکارمی برد این بود که اشعار«رامایانا» وداستانهای آنرا برای ایشان میخواند، یا قسمتهای حساس ومخصوصی ازآنرا انتخاب میکرد و مثالهائی برای مردم بیرون میکشید. وقتی توانست کمی دهقانـان را سازمان بـدهد و آنها را متشکل سازد ایدآلهای درخشان وپر نوید گوناگونی در برابرشان قرارمیداد. وعده‌هائی مبهم و تیره که در عین حال امید فراوانی در مردم ایجاد میکرد. او هیچ نوع برنامه‌ئی نداشت بطوری که وقتی شدت هیجان عمومی را بمنتها درجه رسانید سعی کرد مسئولیت‌را بدوش دیگران بگذارد وباین ترتیب بود که عده‌ئی ازدهقانان را بسوی الله آباد حرکت داد بامید اینکه مردم را متوجه نهضت آنها سازد.

درطول یکسال بعد او بازهم نقش مهمی درتهییج کشاورزان ودهقانان اجرامیکرد ودوسه بار باین جهت توقیف شد وبزندان افتاد. اما در آخر کار نشان داد که نه فقط در آخرین مراحل هیچ مسئولیتی را بگردن نمیگرفت بلکه حتی شایستهٔ اعتماد هم نبود.

«اوده» منطقه‌ئی بود که مخصوصاً برای تهییج و تحریك دهقانان خیلی مساعد و مناسب بود. این ناحیه سرزمین «تعلقه‌دارها» ومالکین بزرگ بود که خود را«بارون اوده» مینامیدند و روش «زمین‌داری» درآنجا در منتهای شدت و سیاهکاری خود برقرار بود. رسومات مالکانه در آنجا صورت غیر قابل تحملی داشت و تعداد دهقانان‌و کارگران کشاورزی که اززمین‌ها اخراج وبیرون رانده میشدند دائماً افزایش می یافت. در آنجا رویهمرفته جزیك نوع دهقان وجودنداشت ودرنتیجه وضع برای وحدت عمل‌واقدام خیلی آسانتر ومتناسب‌ترمیشد.

شایدبتوان هند را ازنظرمالکیت زمین رویهمرفته بدوقسمت کرد. یکی قسمتهائی که درآن «زمین‌داری» رواج دارد ودر آنجاها زمین در دست مالکین بزرگ است و دیگری قسمتی که زمین در دست دهقانان کوچك وخرده مالکین میباشد. طبعاً درموارد بسیاری هم یك اختلاط ازاین هردونوع مالکیت وجود دارد. ایالات سه گانه «بنگال» و«بیهار» و «ولایات متحده» وآگره واوده مهمترین مناطق زمین داری را تشکیل میدهند. دهقانان صاحب زمین و خرده مالك با وجود اینکه وضعشان سخت ورقت‌انگیز است باز هم نسبت بدهقانان بدون زمین وضع بهتری دارند مثلا بـر روی هم توده‌های دهقانان «پنجاب» و«گجرات» وضعشان خیلی بهترازدهقانان منطقهٔ«زمین‌داری»است.

دراغلب این‌مناطق زمین داری انواع مختلفی ازاجاره داری‌رواج داردمانند‌اجاره‌داران با حق سکونت ، اجاره دارانی که مستأجرین دست دوم وسوم وچهارم هستند وازاین قبیل. منافع این دسته‌های مختلف اغلب با هم تصادم میکرد ومانع آن میشد که به یك‌مبارزهٔ متحد ومتشکل بپردازند . اما درسال ۱۹۲۰ در «اوده» هنوزاجاره داران باحق‌سکونت یا اجاره‌دارانی که‌میتوانستند تمام عمررا درروی زمین‌بگذرانند وجود نداشتند .درآنجا فقط‌دهقانانی بودند که زمین را برای زراعت‌موقتی اجاره میکردند وهمینکه کس‌دیگری زمین را بمبلغ کمی بیشتراجاره میکرد مالکین دهقان اولی را اززمین اخراج میکردند. درمقابل چون درآنجا اصولا بیش ازیکنوع دهقان اجاره داروجود نداشت خیلی‌آسانتر میشد آنها را برای یك اقدام مشترك متشکل ومتحد ساخت .

در«اوده» وضع طوریست که حتی اگراجارهٔ زمین را باقساط طویل‌المدت هم از دهقانان دریافت دارند باز هم در وضع آنها بهبودی حاصل نمیشود . معمولا اربـابها و مالکین دربرابرمبالغی که میگرفتند رسیدنمیدادند وخیلی آسان میتوانستند ادعا کنند که چیزی دریافت نداشته‌اند و باین بهانه دهقـانها را از روی زمین خودشان بیرون کنند . دهقان هرگزوسیلهٔ دفاعی نداشت . علاوه برپرداخت اجارهٔ زمین مزبور ، ناچار بود که مقادیرزیادی تحمیلات غیرقانونی و ظالمانه را هم بپذیرد . بطوریکه برای من گفتند در یك «تعلقه»(ملك) بپنجاه عنوان مختلف از دهقانان پول بیرون می کشیدند . شاید در آنچه برای من گفتند تا اندازه‌ئی اغراق هم وجود داشته باشد ولی این حقیقتی است که تعلقه‌دارهاهمیشه هزینه‌های‌هنگفت‌خود رابردوش دهقانان‌تحمیل میکردند. مثلا هزینهٔ یك ازدواج‌درخانوادهٔ‌ارباب، خرج‌تحصیل‌فرزندش که بخارجه‌اعزام‌میشد، هزینهٔ‌پذیرائی‌های با شکوه که بافتخاریك حاکم انگلیسی یا یك مأمور دولت بر پا میگردید و بالاخره قیمت خرید یك اتومبیل یا یك فیل ، همه را باید دهقانان میپرداختند . این تحمیلات‌ورسومات مالکانه حتی بتناسب موارد مختلف اسامی خاص هم داشت . مثلا پـولی که برای خریدن اتومبیل گرفته میشد «موتورانه» و پولی که برای خرید «فیل» جمع میشد « هاتوانه » نامیده میشد وازاین قبیل اسامی فراوان بود .

بنا براین تعجب‌آور نیست که در منطقهٔ «اوده» یك طغیان و هیجان عظیم دهقانی صورت پذیرد . چیزی که در آن زمان برای من تعجب‌آورمینمود این بود که این عصیان وطغیان دهقانان بطورخود بخودی و بدون هیچ گونه کمکی از جانب شهریها و بدون دخالت سیاست بازان ومشابهین آنها صورت پذیرفت . نهضت دهقانی هیچ قدر مشترکی باکار«کنگره» نداشت . وحتی با نهضت «عدم‌همکاری» هم که دراین زمان شکل گرفته بود مربوط نبود . شاید صحیح‌تر باشد که بگوئیم هردونهضت وسیع و نیرومند ازیکرشته

جواهرلعل نهرو دردانشگاه کمبریج
سال ۱۹۱۰

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

علل اساسی سرچشمه میگرفتند. ضمناً این هم یك واقعیت است که دهقانان در نهضتی که درسال ۱۹۱۹ بنا بدعوت گاندیجی صورت گرفت شرکت جستند واز آن پس حتی فقط نام گاندیجی هم درمیان دهقانان ودهاتیهای هندی اثراعجاز آمیزی ایجاد میکرد.

اما چیزیکه بخصوص مرا متحیرمیساخت این بود که ما شهریها ازوجود این نهضت عظیم کشاورزان ودهقانان بکلی بی خبرو بی اطلاع بودیم. حتی یك روزنامههم دراینباره یك سطر ننوشته بود. باین ترتیب من توانستم بفهمم که تاچه اندازه ازمردم دور ماندهایم و چگونه در دنیای کوچك و محدودی زندگی و کار میکردیم که از مردم بکلی جدا و برای آنها کاملا بیگانه بود.

۹

در میان دهقانان

سه‌روز را در این‌دهات گذراندم و بعد به‌الله‌آباد برگشتم تا فوراً پیش مادرم‌وهمسرم به‌ییلاق بروم. درجریان این‌دیدار کوتاه ما تعداد زیادی ازدهات‌را دیدیم، بادهقانان غذا خوردیم، در کلبه‌های گلی ایشان با آنان زندگی کردیم، ساعتهای دراز با آنها حرف‌زدیم و برای جماعات کوچك و بزرگی از ایشان صحبت کردیم. ما یك‌اتومبیل کوچك در اختیار داشتیم که با آن پیش دهقانها رفته بودیم . اشتیاق و محبت دهقانان برای تماس با ما بقدری‌بود که اغلب روزوشب دسته‌جمعی کارمیکردند تاراهی بسازند که‌اتومبیل ما بتواند بدهات آنها برسد و ما قلب منطقهٔ آنها را از نزدیك ببینیم . اغلب اتومبیل ما در یك دست‌انداز یا یك‌جوی آب گیر میکرد. فوراً دهها دست بکمك میشتافت و اتومبیل را از میان گل‌ولجن بیرون میکشید. بااینهمه‌عاقبت‌هم‌مجبورشدیم که ازاین وسیله صرفنظر کنیم و قسمت عمدهٔ راه را پیاده پیمودیم. همه جا مامورین پلیس و پلیسهای مخفی و یکی از مأمورین دارائی لکنهو همراه ما بودند. آنها مسلماً از بودن باما وراه‌پیمائی همراه ما سخت ناراحت میشدند. اغلب اوقات از خستگی بجان میآمدند و چه بسا که بما وبدهقانها لعنت میفرستادند. مخصوصاً نمایندهٔ دارائی که یك‌جوان ظریف بود وحالات زنانه داشت وبا کفشهای برقی راه افتاده بود بارها از ما خواهش میکرد که کمی آهسته‌تر برویم و عاقبت هم وقتی دید سخت خسته شده و دیگر نمیتواند همراه ما بیاید ، آنطور که یادم هست، یکروز بی‌سروصدا ناپدید شد.

آن‌موقع گرمترین فصول سال یعنی ماه ژوئن (تیرماه) ودرست قبل از باران‌های موسمی معروف هند بود . آفتاب میسوزاند و چشم را کور میکرد . من خودم هیچ عادت نداشتم که در آفتاب راه‌پیمائی کنم و بیرون بروم. از موقع بازگشت از انگلستان همیشه هنگام تابستانها مدتی به‌ییلاق‌و کوهستان میرفتم واکنون در گرمترین‌موقع سال روزهای خودرا براه‌پیمائی در دشتهای گرم وسوزان میگذراندم بدون آنکه حتی یك کلاه آفتابی داشته باشم. فقط یك کلاه پارچه‌ئی کوچك بسر داشتم . آنچه میدیدم بقدری مرا مجذوب

میساخت که گرمای شدیدرا بکلی ازیاد برده بودم. فقط وقتیکه به‌الله‌آباد برگشتم ورنگ سوخته و تیرهٔ خود را دیدم بدرستی متوجه شدم که چه آزمایشی راگذرانیده‌ام. از خودم خیلی راضی بودم که توانسته‌ام گرما را بخوبی و مثل نیرومند ترین دهقانان تحمل کنم و ملاحظه کردم که ترسی که ازاین‌جهت داشتم بیجا بوده است. بعدها متوجه‌شدم که گرمای شدید و سوزان و سرماهای سخت هیچکدام درمن اثر زیادی ندارد و مرا زیاد ناراحت نمیکند. این‌استقامت،هم دردوران‌کار وهم دردورانهای اقامتم‌درزندانها برایم کمك‌مؤثرو مهمی بود. مسلماً این امر باسلامتی جسمانی من که همیشه بطور کلی وضع خوبی داشته است وباتمرینها وورزشهای متعددی که بآنها میپرداختم مربوط بود. این سرمشق را از پدرم آموخته بودم که کمی ورزشکار بود. تقریباً تاآخر عمرش همه‌روزه اندکی بدنش‌را ورزش میداد. موهایش سفید شده بود، چهره‌اش چین برداشته بود و بعلت‌کار فکری فراوان وخسته کننده پیرشده‌بود، اما حتی یکی دوسال پیش‌ازمرگش‌هم بیست‌سال‌جوانتر ازسن واقعیش بنظر میرسید.

مدتها پیش‌ازملاقات ودیداری که درآن‌ماه ژوئن سال۱۹۲۰ ازدهات «پرتابگر» بعمل آوردیم اغلب از دهات عبور کرده بودم و بهنگام عبور بارها توقف‌کرده بودم و بادهقانها حرف زده بودم. اما نمیدانم چرا هرگز متوجه حقایق وواقعیت آنها و مفهوم عظیمی که برای هند داشت نشده بودم. درنظرمن‌هم مانند بسیاری ازما،زندگی‌دهقانها جریان عادی خودرا داشت. اززمان آن‌دیدار ببعد هند درنظر ودرفکر من بشکل‌جدائی ناپذیری بااین توده‌های گرسنه وبرهنه بهم آمیخته است. شاید درآنوقت یك‌نوع جریان مغناطیسی در فضا وجود داشت. شاید من در آنروزها حالت فوق‌العاده حساسی داشته‌ام. در هرحال تصاویری که بنظرم میرسید وتأثیراتی که در من میگذاشت بشکل محو ناشدنی درمغز votروحم باقی ماند.

این‌دهقانان مرا ازشر حالت کمروئی وشرم بیجائی که داشتم آسوده ساختند. پیش آنها بود که حرفزدن برای مردم‌را آموختم. تاآنوقت خیلی بندرت دراجتماعات وانجمنها صحبت میکردم. از فکر حرف زدن در برابر دیگران، مخصوصاً اگر میخواستم بزبان هندوستانی‌حرف بزنم، مرتعش میشدم. اتفاقاً اغلب هم مجبور بودم بااین زبان صحبت کنم. موقعیکه بادهقانها روبرو شدم تمام اصول فصاحت و بلاغت را از یاد بردم و برای اینکه آنچه فکر میکردم ودرقلب خود احساس میکردم بآنها بگویم درکمال سادگی و مثل یك‌انسان باانسانی دیگر حرف میزدم. چه در برابرم ده دوازده نفر میبودند و چه دهها‌هزار نفر همیشه باهمان لحن آرام ودوستانه وانسانی صحبت میکردم. آنرا روش‌و پیشهٔ خود ساختم وملاحظه کردم که باوجود عدم تکامل آن، برایم بهترین وسیلهٔ موفقیت

وبیان منظورهایم بود . خیلی زیاد حرف میزدم. شاید خیلی از شنوندگان تمام حرفهای مرا نمیفهمیدند و زبان من وافکار من برای آنها خیلی ساده وقابل فهم نبود . موقعی که میتینگها خیلی بزرگ میشد مسلماً عدهٔ زیادی هم بودند که اصلا صدا و حرف زدن مرا نمیشنیدند زیرا صدای من خیلی بلند ورسا نبود. اما از لحظهٔی که آنها اعتماد واعتقاد خود را بکسی می بستند دیگر این جزئیات برایشان اهمیت زیادی نداشت .

بزودی به‌مسوری پیش‌مادرم وهمسرم بر گشتم. امافکر کیسان‌ها (دهقانها) دل‌وجان مرا بخود مشغول میداشت وپر کرده بود وبا بیقراری درانتظار مراجعت پیش ایشان‌بودم. خیلی زود سفر و گردش خود را در دهات از سر گرفتم وتوانستم بسهم خود در پیشرفت نهضت دهقانی کمك کنم. دهقانان‌محروم روز بروز اعتماد واطمینان بیشتری پیدامیکردند وسر برمیداشتند. ترس از مأمورین ارباب وازمأمورین پلیس دائماً در آنها کمتر میشد. زمینهائی که دهقانان را از آنها اخراج میکردند بدون کارگر و زارع میماند زیرا سایر دهقانان حاضر نمیشدند که بجای دهقانهای اخراج شده کار کنند واین‌زمینهارا اجاره کنند وباین‌شکل همبستگی خودرا نشان میدادند. تنبیهات‌بدنی وعملیات خشونت‌آمیز مأمورین « زمینداری » و رسومات اربابی غیر قانونی خیلی کمتر شد یااگر پیش میآمد دهقانان بدون ترس‌وبیم فوراً خبرمیدادند ومقامات‌رسمی مجبورمیشدند بمداخله وتحقیق‌بپردازند. این اقدامات سبب یأس مأمورین «زمینداری» وپلیس میشد . «تعلقه‌دارها» و زمینداران بوحشت افتادند وحالت‌دفاعی‌بخود گرفتند. دولت‌ایالتی‌نیز برای‌آرام کردن‌دهقانان وعده داد که مقررات اجاره‌داری را در«اوده» مورد تجدید نظر قراردهد واصلاح کند.

تعلقه‌دارها وزمینداران بزرگ که مالکین عمدهٔ اراضی بودند وخود را « رهبران مردم» میشمردند در واقع برای دولت فرزندانی فاسد ومزاحم بشمار میرفتند رویهمرفته بعلت تربیت مخصوص خود وبخاطر رعایتی که ازطرف‌دولت نسبت بایشان میشد بصورت یك‌طبقه درآمده بودند که دریك‌نوع عقب‌ماندگی فکری بسرمیبردند. آنها برای بهبود وضع دهقانان رنجبری که اجاره‌دار اراضی آنها بودند ودر زمینهای ایشان‌کار میکردند ورنج میبردند هیچ نوع اقدامی ازآن نوع که گاهی در کشورهای دیگر صورت میگرفت نمیکردند وبصورت طفیلی‌های کامل زمین ومردم درآمده‌بودند. فعالیت عمدهٔایشان‌صرف آن میشد که صاحب منصبان و مقامات رسمی محلی را با پذیرائی‌های مفصل هوادار خود سازند زیرا بدون‌کمك آنها نمیتوانستند مدت‌زیادی باقی بمانند ومیخواستند که بوسیلهٔ آنها منافع وامتیازاتشان‌را محفوظ نگاهدارند.

کلمهٔ « زمیندار» کلمهٔ رسائی نیست زیرا زمیندارها درواقع مالکین بزرگ‌بودند اما در ولایات « ریوتواری » کلمهٔ زمیندار بدهقانـان خورده مالك هم گفته میشود . در

سرزمینهائی که رسم واقعی زمینداری وجوددارد درواقع فقط سه چهار نفر زمیندار بزرگ و مالك عمده هستند وصدها هزار زمیندار دیگر وجود دارند که درنهایت فقر وتنگدستی بسرمیبرند ووضعشان ازدهقانان اجاره‌دار و بی‌زمین بهتر نیست . تاآنجاکه بخاطر دارم در ولایات متحده درحدود یك میلیون و نیم نفر زمیندار هست که شاید نود در صد ایشان در ردیف فقیرترین دهقانان میباشند و در حدود نه درصدشان زندگی متوسطی دارند . زمینداران چیزدار مجموعاً بیش‌از پنجهزارنفر نیستند وازاین عده‌هم شاید فقط یکدهم‌را میتوان مالکین بزرگ وتعلقه‌دار عمده بحساب آورد وزمیندار بمعنی واقعی کلمه نامید. در بعضی موارد وضع دهقانان اجاره‌دار از بعضی مالکین متوسط الحال بهتر است. این دودسته مالکین کوچك یعنی زمینداران تهیدست وفقیر وزمینداران میانه حال بطور کلی یك‌طبقه ازمردم‌را تشکیل‌میدهند که بامختصر توجه ومراقبتی میتوانند شایسته‌ترین‌مردان وزنان کشور باشند. آنها سهم عمده وقابل ملاحظه‌ئی در نهضت ملی بعهده دارند و مثل تعلقه‌دارها وزمینداران بزرگ نمیباشند که جز دربعضی موارد استثنائی معمولا درنهضت ملی فعالیت منفی دارند. این مالکین بزرگ حتی شخصیت وشایستگی طبقهٔ اشراف‌راهم ندارند . اینها چه از نظر جسمی وچه از نظر روحی یك طبقهٔ فاسد هستند که دورانشان بسر رسیده است وفقط تاوقتیکه قدرت یك حکومت خارجی مثل دولت بریتانیا در پشت سرشان باشد میتوانند باقی بمانند ومسلماً بمحض‌آنکه حمایت خارجی ازمیان برود طبقهٔ معدود آنهاهم نابود خواهد شد.

من‌درتمام طول سال ۱۹۲۱ ببازدید دهات وروستاها میپرداختم ومیدان فعالیت‌خود را بقدری‌توسعه دادم که تقریباً شامل تمام‌استان «ولایات‌متحده» گردید . تبلیغات دربارهٔ نهضت «عدم همکاری» بخوبی آغاز شده بود وپیامهای مربوط بآن تا دورترین دهات میرسید. درهرمنطقه گروههائی‌ازفعالین‌سازمان کنگره درنواحی‌روستائی‌فعالیت‌میکردند وپیامهای «کنگره» رامیرسانند وبآنها مژده‌های مبهمی میدادند که دوران رنج‌ایشان بپایان خواهد رسید . کلمهٔ «سواراج» (استقلال) که شعاراساسی مابود ودرهمه‌جا شیوع می‌یافت کلمهٔ مبهمی‌بود که تمام آرزوها و امیدها را دربرمیگرفت . با وجود این نهضت سیاسی «عدم همکاری» با «نهضت دهقانی» هرچند درایالات ما بهم‌آمیخته شده بود و هریك دردیگری اثرفراوان میگذاشت بکلی ازهم جدامانده بودند .

نفوذ«کنگره» دردهقانان عملیات مسالمت‌آمیزرا تشویق میکرد . فعالین کنگره بهرجاکه میرفتند مخصوصاً برروی آئین «عدم خشونت» تکیه میکردند . ممکن است که آنها ارزش واقعی این‌آئین جدید را بدرستی درك نکرده باشند یا مورد قبولشان نباشد امـا این یك واقعیت است کـه نفوذ این آئین دهقانان را از تـوسل بـه اقدامـات

خشونت آمیز بازمیداشت .

این امر یك نتیجهٔ کوچك و ناچیز نیست . زیرا معمولا قیامهای دهقانی همیشه بسیار شدید و خشونت آمیز است و اغلب بکشتارهای هولناك منتهی میشود . و در آن زمان هم در بعضی نواحی «اوده» دهقانان بمنتهای ناامیدی رسیده بودند و یك جرقه ممکن بود ناگهان آنجا را همچون انبار باروت منفجر سازد ، با این همه آنها بشکل شگفت انگیزی آرام ماندند. تا آنجا که بخاطر دارم تنها مورد عملیات شدید جسمانی که نسبت بیك تعلقه‌دار پیش آمد از طرف یك دهقان بود که باوجود اطرافیان فراوان مالك خودرا به او رساند و بعنوان اینکه نسبت بهمسرش رفتاری ناشایسته و خلاف اخلاق مرتکب شده است کشیده ئی بصورت او نواخت .

بعدها بعضی اعمال خشونت آمیز از نوع دیگر نیز وجود داشت که به برخورد با دولت منتهی میشد . اما این تصادفات بعدی بآن علت روی میداد که دولت نمیتوانست وجود یك نیروی مؤثر از دهقانان متحد و متشکل را تحمل کند . دهقانها بتدریج شروع کردند که بتعداد زیاد و بدون بلیط باقطارهای راه آهن سفر کنند . مخصوصاً درموقعیکه اجتماعات و میتینگ‌های بزرگ شصت هفتادهزار نفری از دهقانان تشکیل میشد این کار زیاد اتفاق می افتاد. دراین موارد بهیچ قیمتی نمیشد آنهارا ازقطارها خارج کرد و علناً به مامورین راه آهن میگفتند که دیگر دوران سابق گذشته است . ما نمیدانیم که این نوع اقدامات بتحریك چه کسانی صورت میگرفت وفقط خبر آنرا میشنیدیم . بعدها ادارات کنترل راه آهن ازاین اقدامات هم جلوگیری کردند و توانستند جلو دهقانان رادراین قبیل موارد بگیرند .

درپائیز سال ۱۹۲۰ ، درآنوقت که من برای شرکت دردوران اجلاسیهٔ فوق العاده کنگره در کلکته بودم ، چند نفر از رهبران دهقانان را بعلت یك تخلف ناچیز که من نمیدانم چه بود بازداشت کردند وقرار بود که آنها را درشهر «پرتابگر» محاکمه کنند . درروز محاکمه انبوه عظیمی ازدهقانان محل دادگاه را محاصره کردند ودرسرراه زندان که متهمین را از آنجا بمحل دادگاه میبردند دیواری تشکیل دادند . قاضی دادگاه بوحشت افتاد ومحاکمه را بروز بعدموکول کرد . اما انبوه جمعیت درروز بعد باز هم بیشتر شد و بجائی رسید که تقریباً زندان رامحاصره کردند ودرهمانجا ماندند. دهقانان ما بآسانی میتوانند بایك مشت نخود که برای خوراك خود برمیدارند چند روز گذران کنند. درآنروزهاهم باهمین وسایل مقاومت میکردند. بالاخره متهمین راآنطور که بنظرم میآید بدنبال یك محاکمه ظاهری که در همان داخل زندان انجام دادند تبرئه کردند و آزاد ساختند .

جریان این واقعه درست درخاطرم نیست اما درهرصورت برای دهقانان این موضوع

یك پیروزی بزرگ بود و آنها تازه باین‌فکرافتادند که بوسیلهٔ اجتماع و بهم‌پیوستن‌سادهٔ خودشان میتوانند هرچه میخواهند بدست‌آورند . امااین وضع برای دولت تحمل‌ناپذیر بود و بزودی دریك موردمشابه اینحقیقت معلوم گردید . دراین‌بارحوادث صورت دیگری پیدا کرد .

اول ژانویه سال ۱۹۲۱ بود . کنگره‌ئی که درناگپور تشکیل شده بودپایان‌یافته بود و من‌تازه به‌الله‌آباد برگشته بودم که یك تلگراف از« رای بارلی » رسید . از من خواسته بودند که بعلت اغتشاشاتی که احتمال آن میرفت فوراً باقطار راه‌آهن حرکت کنم . فردای همان روزحرکت کردم . وقتی که رسیدم‌دیدم که چندی‌پیش عده‌ئی ازسران دهقانان را بازداشت کرده‌اند و در زندان شهرمحبوس ساخته‌اند . دهقانان کـه خاطرهٔ پیروزی «پرتابگر» را دریاد داشتند با استفاده ازتاکتیکهائی که بعدازآن نیز آموخته بودند بطرف شهر « رای بارلی » حرکت کرده بودند تا درآنجا تظاهرات ونمایشات عمومی ووسیعی ترتیب دهند . اما این‌دفعه دولت برنیروی پلیس افزوده بود و عده‌ئی از نیروهای نظامی را هم احضار کرده بود تا دهقانان را بازداشت کند . در روز تظاهرات قسمت عمده‌ئی از تظاهر کنندگان بیك صف نیرومند مقاومت پلیس برخورد کردند و از سوی دیگر هم یك رودخانه مانع حرکت آنها بود . با وجود این عدهٔ دیگری بدنبال آن‌ها فرا میرسیدند وجمعیت آنها دائماً افزایش مییافت . همین که وارد‌ایستگاه‌راه‌آهن شهرشدم و از اوضاع اطلاع یافتم بلافاصله به کنار رودخانه رفتم که میگفتند در آنجا دهقانان دربرابرنیروهای نظامی قرار گرفته‌اند . درطول راه یادداشتی ازطرف قاضی محل که باکمال عجله نوشته بود برایم آوردند که از من دعوت میکرد براه خود ادامه ندهم وباز گردم . من در پشت همان‌کاغذ نوشتم که طبقِ چه قانون و کدام ماده از قانون چنین چیزی از من خواسته اند و اضافه کردم که تا وصول پاسخ روشن تر و کافی مصمم هستم که راه خود را همچنان دنبال کنم . وقتی که بساحل‌رودخانه رسیدم میتوانستم صدای تیراندازی‌راکه در آنطرف ساحل جریان داشت بشنوم . در کنار پل رودخانه چند نفر سرباز مرا متوقف ساختند ودرهمان حال که من‌درآنجا انتظار میکشیدم ناگهان‌احساس کردم که انبوهی ازدهقانان وحشت‌زده که درمزارع اینطرف رودخانه پنهان شده بودند بدور من‌جمع شده‌اند . ناچار من‌هم بیك میتینگ موضعی در همان محل پرداختم . قریب دوهزار نفر از کیسان‌ها جمع شدند ومن سعی کردم که ترس و وحشت و حالت تحریك و هیجان فوق‌العادهٔ ایشان را زایل سازم . وضع دشوار وعجیبی بود زیرا در همان موقع نیروهای نظامی در فاصله چندصد متری از محل اجتماع ما بر روی اجتماع مشابهی از دهقانان تیراندازی میکردند . با اینهمه من توفیق یـافتم که مقداری از ترس و وحشت

ایشانرا نابود سازم . دراین موقع قاضی محلی ازخط آتش بر گشت ومرا باخود بمنزل برد وبه بهانه‌های مختلف بیش ازدوساعت نگاه‌داشت . ظاهراً میخواست باین‌وسیله مانع‌شود که من بادهقانان یا با دوستانم درآن شهرارتباط وتماسی برقرار سازم .

بعداً اطلاع یافتم که متأسفانه براثر تیراندازیهاعدهٔ زیادی کشته شده‌اند . دهقانان‌از پراکنده‌شدن ومراجعت بخانه‌هایشان خودداری کرده‌بودند امارویش آنها درعین‌حال کاملا صلح آمیز بوده‌است . یقین‌قطعی دارم که اگرمن‌درآنجامیبودم‌یا بجای‌من کس‌دیگری‌میبود که‌دهقانان به‌او اعتماد میداشتندواز آنهامیخواستیم که‌پراکنده شوندمسلماًاطاعت‌میکردند. اما آنهادستوراشخاصی‌راکه ازآنها نفرت داشتندوبانها اعتمادی نداشتندقبول نمیکردند. نمیدانم چه کسی به‌قاضی گفته بود که بگذارد من‌این کاررا انجام دهم اما درهرصورت او نمیخواست این‌موضوع راپبذیرد . اونمیتوانست تحمل کند که درجائی که خود اوومقامات دولتی شکست خورده‌اند یك « آژیتاتور » (مبلغ انقلابی) توفیق حاصل کند . برای حکومت خارجی که تمام سیاستش براساس حفظ آبرو وحیثیت مأمورینش قرار داشت‌این امر تحمل‌ناپذیروقبول ناکردنی بود .

درآن زمان درناحیهٔ «رای‌بارلی» دوبار از این‌نوع تیراندازیها بوقوع پیوست و بعدهم یك‌وضع شدیدتر و یك دوران وحشت وترور نسبت بدهقانان مبارز آغـاز گشت . حکومت‌تصمیم جدی گرفته بود که نهضت دهقانی رابکلی‌سر کوب ونابود کندو به‌کارهای عجیب می‌پرداخت مثلا دهقانان طبق تعلیمات کنگره به‌بافندگی باچرخهای دستی‌پرداخته بودند . اما دراین دوران فشاروترور «چرخه» (چرخ ریسندگی) در نظر مقامات دولتی مظهرعصیان وشورش شده‌بود وهر کس یك چرخ ریسندگی یا یك دستگاه بافندگی در خانهٔ خود میداشت زحمت و مرارت فراوانی برایش ایجادمیشد واغلب خود دستگاهها را هم ازدهقانان میگرفتند ومیسوزاندند . تنها بهمین‌جهت وباین‌ترتیب صدهانفر بازداشت شدند . دولت میخواست‌باین فشارهاهم‌هیجانات دهقانی‌وهم‌فعالیت‌های‌مبارزین سازمان کنگره رادرمنطقهٔ«رای‌بارلی» و« پرتابگر» بکلی‌نابودسازد . اغلب فعالین ومبارزینی که دررأس آندونهضت قرارداشتند هردورا مشترکا اداره و رهبری میکردند .

کمی بعد درجریان‌سال ۱۹۲۱ نوبت‌ناحیهٔ «فیض‌آباد» هم‌فرارسید که نصیب‌خودرااز تضییقات وفشارها دریافت دارد. دراین منطقه اغتشاشات وهیجانات بشکل‌شگفت‌انگیزی آغاز گردید . اهالی‌چند قریه جمع شدند تا اموال و دارائی یکی‌از تعلقه‌دارها را غارت کنند . بعدها معلوم شد که‌کارگزاران وعمال یکی‌دیگراز «زمیندارها» که نسبت بمالك مزبور کینه ودشمنی‌داشته است‌دهقانان نامبرده‌رابرای اینکار تحریك کرده‌اند . دهقانان درکمال سادگی نقل کرده بودند که‌آنها بااقدام باین عمل ودست بردن بغارت و چپاول

منظورهای «گاندی‌جی» را عملی میسازند ودرهنگام عمل‌هم بافریاد « زنده‌باد مهاتما گاندی» اقدام میکردند .

این‌خبرمرا سخت خشمگین ساخت در کمتر ازچهل وهشت ساعت بعداز واقعه خود را به محل‌واقعه رساندم‌آنجا درنزدیکی «اکبرپور»[1] بود . هنوز ازراه نرسیده بودم که اطلاع‌دادم‌همان روزاجتماعی ترتیب‌خواهیم داد . چندساعت بعدپنج‌شش‌هزار نفرازدهاتی‌ها که در یك منطقهٔ پانزده کیلومتری آن اطراف بودند جمع شدند . من با کمال شدت و خشونت با ایشان حرف زدم و متذکرشدم که عمل ناشایست آنها نه تنها اسباب بدنامی خودشان شده است بلکه هدف پاك ما راهم آلوده میسازد و اعلام داشتم که گناهکاران باید خودشان در برابر عموم اعتراف کنند (درآن زمان من خودرا مظهر روح ساتیا ـ گراهای گاندی‌جی‌میدانستم) از کسانی که درغارت‌وچپاول شرکت کرده بودندخواستم که دستهایشان را بلند کنند وعجیب‌آن بود که قریب بیست وچندنفر اطاعت کردند وابن امر باوجود تعداد زیادی مامورین علنی ومخفی‌پلیس که حضور داشتند صورت گرفت ومفهوم آن برای دهقانان بدهان‌خطر رفتن وزندانی‌شدن بود .

کمی‌بعد وقتی که بطورخصوصی باآنها صحبت کردم وآنها برایم در کمال‌سادگی وبیگناهی نقل کردند که چگونه تحریك و گمراه شده‌اند من‌بحال ایشان رحمت آوردم و متاسف شدم که چرابیهوده ایشانرابآن‌ترتیب درمعرض شناسائی‌پلیس قراردادم که بخاطر سادگی وپاکی روح‌خودگرفتار زندانهای طویل‌المدت شوند. اما مقامات دولتی‌هم تنها ببازداشت بیست یاسی‌نفرقناعت نکردند. ازآنجا که‌آنها در کمین فرصتی بودند موقع‌را مناسب شمردند تابابن بهانه نهضت دهقانی‌را دراین‌منطقه نابود وریشه کن سازند . بیش ازچندهزارنفرتوقیف وبازداشت شدند. زندان‌مرکزی اززندانی‌لبریزشده بود. محاکماتی که برسراین‌موضوع شروع شد یکسال‌تمام طول کشید. عده‌ئی ازمتهمین درزندان‌مردند وچندی بعد وقتی که خودمن بزندان افتادم بعضی‌از محکومین این‌واقعه را درزندان‌دیدم چه بسیارجوانان نورس و مردان جوان که جوانی‌شان درزندان واسارت سپری میشد !

دهقانان‌هند استقامت کمی‌دارند . قدرت مقاومت آنها زود بپایان میرسد. گرسنگی وامراض مسری‌آنها را مانند مگس وبتعداد میلیون میلیون نابودمیسازد چیزی که بسیار شگفت‌انگیز بود این‌بود که‌آنها توانسته بودند باوجود تمام این‌مشکلات یکسال تمام‌در مقابل فشارمضاعفی که هم‌ازطرف دولت وهم ازطرف مالکین‌بزرگ برایشان واردمیشد مقاومت وایستادگی کنند . بااینهمه بزودی علائم فرسودگی درایشان ظاهرگشت وهجوم

---

[1] ـ پور در آخر کلمات هندی علامت محل ومکان است ومثل آباد در زبان فارسی میباشد. مثلا میتوان تصور کرد که اکبرپور تقریباً بمعنی «اکبرآباد» است ـ م

مصممانهٔ دولت برضد نهضت دهقانی آنرا برای مدتی موقتاً خاموش ساخت . اماهیجانات وتحریکات پنهانی بصورت آرام ادامه داشت . نباید فراموش کرد که تمام این وقایع پیش از مبارزهٔ بزرگ عدم همکاری وهجرت بزرگ وعمومی بسوی زندانها صورت گرفت که کنگره دراواخر سال ۱۹۲۱ شعار آنرا اعلام داشت . دهقانها با وجود تمام صدماتی که در طول سال قبل کشیده بودند دراین نهضت جدیدهم بشکل موثری شرکت جستند .

دولت که ازوسعت وعظمت نهضت دهقانی بوحشت افتاده بود با کمال عجله بفکر اصلاح قوانین زمین‌داری افتاد . اماوقتی دید که نهضت دهقانی بزودی خاموش شد این عجله و شتاب هم آرام گرفت و تمام نصیب وبهره‌ئی که دهقانان «اوده» ازاصلاح قوانین بدست آوردند این بود که توانستند یك زمین را برای تمام عمر خود اجاره کنند و برروی آن زمین بمانند . دهقانان درابتداخیال میکردند که این نتیجه، موفقیت بزرگیست امابعداً دیدند که بهبود عمده‌ئی دروضع ایشان حاصل نشد .

شورشهای دهقانی از آنپس هم درناحیهٔ «اوده» ادامه یافت امابا مقیاسهای کوچکتر ومحدودتر . ولی چندسال بعد موقعیکه درسال ۱۹۲۹ بحران اقتصادی جهانی شروع شد و قیمت محصولات کشاورزی در همه جای دنیاسقوط کرد تنزل قیمت‌ها در هند نیز یکرشته هیجانهای مهم دهقانی بوجود آورد که عکس‌العمل‌های شدیدی هم ایجاد کرد .

۱۰

عدم همکاری

اگردربارهٔ آشوب دهقانی «اوده» کمی زیادترصحبت کردم بدانجهت است که این موضوع پرده‌ئی راکه دربرابرم برروی یکی ازاساسی ترین مسائل هند وجود داشت از میان برداشت . ناسیونالیستهای هند هرگز باین مسئله توجه نکرده بودند . آشوبها و هیجانات دهقانی درهند درهمه جا فراوان است ونشانه‌ئی ازنارضائی عمیق دهقانان میباشد. شورش‌های دهقانی درمنطقهٔ «اوده» که درسالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ روی دادفقط یك نمونه بود که درنوع خود حقایق را بشکل نمایانی نشان میداد . اما این مسئله اصولا با سیاست و سیاستمداران ارتباطی نداشت ودرتمام دوران قیام دهقانی نفوذهای خارجی درآن ناچیز بود . ازنظرملی این مسئله یك موضوع محلی باقی ماند وتقریباً هرگزتوجه کاملی به‌آن نشد . حتی روزنامه های محلی « ولایات متحده » هم آنراکاملا نادیده گرفتند . برای مدیران این روزنامه‌هاوبرای خوانندگان شهرنشین‌ایشان ، هیجانات گروهی‌دهقانان فقیر وسروپا برهنه هیچ نوع ارزش سیاسی یا اهمیت دیگری نداشت .

مسائل پنجاب و موضوع خلافت تمام حواسها را بخود مشغول میداشت و در تمام مذاکرات وگفتگو ها همه‌از«عدم‌همکاری» که بمنظور هواداری ازنظریات مسلمانان در موضوع خلافت مطرح شده بود صحبت میکردند . هنوز مسئلهٔ وسیع تر استقلال ملی یا «سواراج» چنانکه باید مورد توجه نبود . گاندی جی ازبرنامه‌های خیلی بزرگ ومبهم بدش می‌آمد وهمیشه ترجیح میداد که حواسش را برروی یك موضوع مخصوص و معین وکاملا روشن وقاطع متمرکز سازد . با اینهمه مسئلهٔ «سواراج» در فضا و در روح همه کس محسوس بود واغلب در کنفرانسها و اجتماعات متعدد وفراوان بآن اشاره میشد .

در پائیز ۱۹۲۰ یك دوران اجلاسیهٔ « کنگره» در کلکته تشکیل شد تا در بارهٔ مسائلی که‌مطرح بود تصمیم گرفته‌شود وبخصوص دربارهٔ «عدم‌همکاری» بادولت که‌مطرح شده بود تصمیم قاطع اتخاذ گردد «لالالجپت رای»[1] که بتازگی ازایالات متحدهٔ آمریکا

---

۱ ـ به حاشیه ۲ صفحه ٥٤ رجوع شود.

بازگشته بود ریاست آن دوران را بعهده داشت . موضوع عدم همکاری در نظر او کاملا بی ارزش بود و با آن مخالفت میکرد . معمولا اورا یکی ازعناصرافراطی میشمردند اما درواقع نظریات عمومی او کاملا اعتدالی وسازشکارانه بود . درحقیقت اودرسالهای آغاز قرن بملاحظهٔ موقعیت زمان و نه بعلت اعتقاد وانتخاب واقعی با « تیلك » وسایر افراطیها همراه شده بود . با وجود این بعلت اقـامت ممتد در خـارجه در بارهٔ مسائل اقتصادی و اجتماعی هم اظهارنظرمیکرد و در این موارد نظریاتی خیلی وسیع تر از اغلب رهبران هندی داشت .

«ویلفرید اسکاون بلنت» درضمن خاطرات خود ملاقاتی‌را که درحدود سال ۱۹۰۹ با « گوکله» و با «لالاجی» داشته شرح داده است . او نسبت به هر دوی آنها قضاوت شدیدی کرده و آنها را اشخاصی ترسودانسته است که ازمقابله با واقعیات اجتناب‌داشتند. در واقع لالاجی بیش از تمام رهبران هند با این واقعیات مواجه شده است . با اینهمه تأثیراتی که در « بلنت» بوجود آمده نشان میدهد که سطح فعالیت سیاست و رهبران ما درآنزمان تاچه‌اندازه پائین بوده‌است ودریك‌خارجی‌شایسته‌ومجرب چه تأثیری میگذاشته است . اما در مدت دهسال این‌وضع تغییر عمده‌ئی یافته بود .

« لالالجپت رای » در مخالفت با برنامهٔ عدم همکاری گاندی جی تنها نبود بلکه موافقین و رفقای مؤثری هم با خود داشت ، در حقیقت تقریباً تمام طبقهٔ قدیمی اعضای کنگره با طرح گاندی دربارهٔ عدم همکاری مخالفت میکردند . « چیتا رانجن داس » [1] مخالفین را رهبری میکرد و مخالفت او از این جهت نبود که با روح مبارزه که درپشت این طرح قرارداشت مخالف بود زیرا اوحاضربود که درمبارزه خیلی تندتر وشدیدترهم اقدام کند ، بلکه ازاینجهت مخالفت میکرد که این طرح مخالف شرکت اعضای کنگره در مجمع قانونگزاری جدید بود و بنابرآن درهیچ جا و هیچ کاررسمی نباید باانگلیسیها همکاری کرد ازجمله نباید درشوراهای دولتی وایالتی ومجمع قانونگزاری شرکت‌جست.

از رهبران قدیمی و معروف کنگره تنها پدرم بود که از آن زمان در کنار گاندی‌جی قرارگرفت وازنظراوهوا داری میکرد واین‌کاربرایش بدون اشکال ومزاحمت‌نبود . ملاحظات وانتقاداتی که ازطرف‌اغلب دوستان سابقش که‌حالا درصف مخالفین قرارگرفته بودندصورت میگرفت دراوتأثیر فراوان می‌بخشیدواورامتأثرمیساخت . اوهم مثل‌دیگران برای برداشتن این‌قدم‌انقلابی بسوی‌یك میدان‌ناشناس که‌درآنجا باید خودرا تسلیم‌حوادث نامعلوم ساخت مردد ومشکوك میشد . با اینهمه اوضرورت یك نوع اقدام و عمل مثبت و مؤثررا احساس میکرد وپیشنهاد گاندی جی برای «عدم همکاری» درنظراوچنین اقدامی

---

۱ ـ به حاشیه ۲ صفحه ۸۸ رجوع شود.

بود وهرچند هم که اصول آن با افکارعادی او بیگانه وناآشنا بود آنرا می‌پذیرفت و با آن همراه‌میشد. بدین‌جهت پدرم‌مذاکرات‌و گفتگوی مفصلی با گاندی‌جی و با «چیتارانجن» رئیس مخالفین بعمل آورد. آقای «داس» وپدرم ازهمانوقت که بسیاست پرداختند خیلی بهم نزدیك شدند وگرچه دربعضی موارد در مقابل هم قرار گرفتند دراغلب مسائل آنها یك نظرداشتند ویك نوع نتیجه گیری میکردند. بطور کلی میتوان گفت که اغلب نظرشان تقریباً یکسان بود با وجود این آنها در آن دوران فوق العادهٔ کنگره نظرشان با هم تفاوت داشت اما سه ماه بعد در کنگرهٔ ناگپوردوباره بایکدیگر ملاقات کردند و از آن زمان دائماً به یکدیگر نزدیك ونزدیك ترشدند تا بهمکاری فوق‌العاده نزدیکی پرداختند که کم نظیر بود.

من در دوران پیش از تشکیل این دوران اجلاسیهٔ کنگره پدرم را خیلی کم دیده بودم. اما هردفعه که اورا میدیدم ملاحظه میکردم که تا چه اندازه یك مبارزهٔ درونی‌در بارهٔ این مسئله در وجود او بشدت جریـان دارد. این مسئله صرفنظر از جنبهٔ مهم ملی عواقب شخصی وخصوصی هم برای پدرم ببارمی‌آورد. « عدم همکاری » برای پدرم به معنای صرفنظر کردن ازشغلش میبود یعنی میبایست باگذشته‌اش بطورکامل قطع‌ارتباط کند وخود را با یك زندگی جدید سازش دهد و این موضوع هم برای کسی که بزودی بشصت سالگی میرسید کارساده وآسانی نبود. پدرم ناچارمیشد که ازتمام دوستان‌سیاسی سابقش، اززندگی مرفه خصوصی که باآن‌عادت کرده بود، وازگشاده رویها وآسایش-هائی که جزوزندگی اوشده بود دست بشوید، زیرا جنبهٔ مالی مسئله هم اهمیت فراوانی داشت و نمیشد آنرا نادیده گرفت. وقتیکه درامد شغل او کم میشد طبعاً می بایست زندگیش را بطورمحسوس محدودترسازد.

اما منطق و احساسات تند، شایستگی شخصی، وغروراو همه کم کم او را بسوی نهضت جدید میکشاند. خشمی که براثروقایع‌مختلف دراومتراکم شده بود، فاجعهٔ پنجاب وعواقب آن، درروحش اثرمیگذاشت.مظاهرخشن بیعدالتی وزور گوئی وتلخی تحقیرملی خواه ناخواه میبایست اورا بفعالیت جدی ومؤثری بکشاند منتها او بطور ناگهانی و در یك هیجان شوق‌آمیزاحساساتی باین‌کارنپرداخت. فقط وقتی که عقل ومنطق خود راکاملا بکاربرد و با روح قانون دانی و قضاوت خود که در او قوی شده بود جنبه های موافق و مخالف قضیه را بدرستی ودرمدت زیاد مورد سنجش قرارداد تصمیم نهائی خودراگرفت ودرمبارزه‌ئی که گاندی‌جی آغازمیکرد باوملحق شد.

گاندی‌جی با شخصیت فوق‌العاده خود پدرم‌را مجذوب خویش میساخت وبدون هیچ تردید این امرخود یك‌عامل مهم در اتخاذ تصمیم او بود. زیرا وی مسلماً به هیچ قیمتی

حاضر نمیشد با کسی که مورد پسندش نمیبود صمیمانه همراه شود . او در دوستی خود هم مثل دشمنی‌هایش همیشه افراطی بود . اماچه اتحاد شگفت‌انگیزی ! ازیك سو ، یك مرد مسن ، سخت گیرومذهبی که درزندگی ازهرچیز که مایهٔ آسایش حواس وجسم مادی‌میشد صرفنظر کرده بود وازسوی دیگرمردی که زندگیش را با نازونعمت وبا تنعم وآسایش اپیکوری گذرانده بود وزندگی را با تمام لذات و نعماتش استقبال کرده بود و آینده و دنیای پس ازمرگ را تمسخرمیکرد با هم متحد میشدند. بطورخلاصه وباصطلاح پسیك آنالیزاین اتحاد برخورد کامل دوتیپ کاملا متضاد «انترووِرتی» و«اکستروورتی» بود [۱] با وجود این درمیان این دو نفررشته‌های مشترك ومنافع یکسانی وجود داشت که نه فقط آنها را با یکدیگر متحد مساخت بلکه یك نوع دوستی کامل میان آنها بوجود آورد که حتی اختلاف نظر های سیاسی بعدی هم درآن تغییری نداد .

«والترپاتر» دریکی از کتابهای خود بیان میکند که چگونه گاندی مقدس با پدر خوشگذاران‌من هریك ازقطب مخالفی‌حرکت کردندوازراههای مختلفی بسوی‌هم‌میرفتند. درحالی که یکی نظری مذهبی داشت ودیگری مخالف مذهب بود هردو با نظریاتی که با یکدیگرتضاد نمایان داشت بشکل حیرت‌انگیزی بهم نزدیك شدند و بهتر از هر کس همدیگر را درك کردند و شناختند بطوریکه گاهی هر دو یکسان عمل میکردند و کاملا بهم می‌پیوستند .

با این دوران اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ کلکته‌دوران نفوذ گاندی در کنگره آغاز گردید ودرواقع از آن پس‌همواره‌نفوذ فراوان اودر کنگره کاملا محسوس بود وهمیشه اودررأس امورقرار داشت جز در دوران کوتاهی در سالهای بعد از ۱۹۲۱ که نفوذ حزب سواراج (استقلال) درتحت رهبری‌پدرم و«دیشبندوداس» در کنگره افزایش‌یافت و گاندی‌درعقب صحنه قرار گرفت .

از آن دوره‌ببعد کنگره روش کاملا جدیدی‌پیدا کرد. لباسهای اروپائی‌ناپدید شد و جای خود را بلباسهای « خادی » داد که با دست بافته میشد . یك نوع نمایندگان جدید به کنگره راه یافتند که از میان طبقات متوسط بیرون آمده بودند . زبان مورد استعمال در کنگره بجای انگلیسی بتدریج وبا سرعت هندوستانی شد ، یاگاهی زبان ایـالتی که کنگره درآنجا تشکیل میشد بکارمیرفت . این امر بیشترازآنجهت بود که دیگر اکثریت نمایندگانی که در کنگره شرکت میکردند زبان انگلیسی را نمیدانستند . همچنین افکار نامساعدی نسبت به استعمال یك زبان خـارجی در مورد یك کوشش و اقدام ملی بوجود

---

۱ ـ یعنی یکی نوعی بود که همهٔ خوشیها را در درون خود میپروراند ودیگری نوعی که تمام تنعمات را در زندگی خارجی جستجو میکرد. ـ م.

آمده بود . بالاخره اجتماع کنگره با یك روح جدید و احساسات جدید و شوق و غیرت جدید جان گرفت .

بعد از پایان کنگره گاندی بملاقات « سیت موتی لال گش » مدیر مبارز روزنامهٔ « آمریت بازارپاتریکا» رفت که در بستر مرگ خود بود . من نیزهمراه او بودم « موتی لال بابو » [1] گاندی‌جی‌وجنبش اوراستایش کرد و اضافه کرد که برای‌خودش بسیارخوشوقت است زیرا اکنون که میمیرد بجای دور دستی خواهد رفت که دیگر امپراطوری بریتانیا وجود نخواهد داشت . وبالاخره ازدسترس امپراطوری بدورخواهد بود !

درمراجعت از دوران اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ کنگره در کلکته باتفاق گاندی جی برای دیدن«رابیندرانات‌تاگور»وبرادر بزرگتر بسیارمحبوبش« بورودادا» به« شانتی‌نیکیتان»[2] رفتیم چند روزی درآنجا ماندیم وبخاطردارم که «س.ف. آندریوز»[3] کتابهائی بمن‌داد که درمن تأثیرزیاد بخشیدوبرایم بسیارجالب بود.این کتابها مربوط به جنبه‌های‌اقتصادی استعماردرآفریقا بود . یکی ازآنها هم کتاب « بار طاقت فرسای سیاه پوستان » اثر : «مورل» بود که مرا سخت بهیجان آورد .

درهمین زمان یاکمی دیرتر « آندریوز » جزوه‌ئی در بارهٔ دفاع از استقلال هند انتشارداد که تصورمیکنم عنوان‌آن چنین بود « استقلال ـ احتیاج فوری » . این کتابچه مطالعهٔ بسیاردرخشانی بود که براساس نوشته‌های «سیلی» دربارهٔ هند تنظیم شده بود . درنظرمن آن کتابچه نه فقط مسئلهٔ غیر قابل بحث استقلال هند را مطرح میساخت بلکه آئینهٔ تمایلات قلبی ما بود .

آنچه‌مارابحرکت می‌آورد، وتمایلات شکل‌ناگرفتهٔ مابا زبان‌گرم وسادهٔ او شکل میگرفت . درنوشتهٔ او هیچ نوع زمینهٔ اقتصادی‌با سوسیالیستی وجود نداشت . درآن یك ناسیونالیسم خالص و ساده بیان شده بود . احساس حقارت هند و آرزوی شدید برای خلاصی ازآن و میل به‌پایان بخشیدن انحطاط مداوم هند بخوبی منعکس‌بود. خیلی‌عجیب بود که « آندریوز» که یك خارجی ویك نفرازافرادنژاد مسلط وحاکم بر هند بود فریاد

---

۱ ـ بابو ـ درزبان بنگالی بمعنی پدراست وبعنوان احترام ومحبت باشخاص اطلاق میشود- م

۲ ـ شانتی نیکیتان ـ درزبان هندی بمعنی «کانون صلح» یا«قرارگاه صلح» است ونام یك‌مؤسسه فرهنگی خاصی است که از طرف شاعر بزرگ و فیلسوف معروف هندی رابیند رانات تاگور در نزدیکی کلکته تأسیس شد. خود او وعده‌ئی از رجال متفکر هندی و غیرهندی در این‌کانون فرهنگی که نوعی دانشگاه بود تدریس میکردند. این‌مؤسسه اکنون‌هم باقیست ویکی ازمراکز عمدهٔ مطالعات عالی درفلسفه وتمدن هندی بشمار میرود- م.

۳ ـ س. ف ـ آندریوز Andrews یکی ازنویسندگان ومتفکرین انگلیسی است که مدتها درهند بود وازاستادان‌کانون فرهنگی «شانتی‌نیکیتان» برد ونسبت بهند وتمدن‌هندعلاقه شدید وفراوانی داشت-م.

ما را منعکس‌میساخت. نهضت « عدم همکاری » ما که کنگره آنرا پذیرفته بود در واقع همانطور که«سیلی»مدتها قبل گفته بودبیان این‌حقیقت‌بود که « برای‌هندی کمك‌وهمکاری باخارجی درراه‌ادامهٔ تسلطش برهند شرم‌آوراست.»

« آندریوز» نیز دراین باره نوشته بود که « تنها راه صحیح بدست آوردن خود مختاری و آزادی هند وجود یك نهضت زنده از داخل کشوراست. نیروی فعال و منفجر کنندهٔ قیام برای چنین نهضتی باید ازدرون روح خود هند بوجود آید. آزادی را نمیتوان بصورت عطیه ، وام ، بخشش و اعلامیه‌های بدون مفهوم بدست آورد . این منظور باید با کوشش ازداخل حاصل گردد . . . بدین جهت برای من‌مایهٔ یك شادمانی بزرگ‌روحی ویك آسایش عمیق ازفشار یك بار سنگین فکری بود که میدیدم چنین نیروئی در داخل هند وبا آن خصوصیت که لازمهٔ آن بود بوجود می‌آمد این نیروعملا وقتی ظهور کرد که مهاتما گاندی خطاب بقلب ملت هند گفت :«مانتارام!» (آزاد باش ! غلام واسیر نباش !) قلب ملت هم باین خطاب پاسخ گفت و بدین ترتیب با یك حرکت ناگهانی زنجیر های اسارت هند از هم گسست و راه آزادی باز شد . »

در ظرف نخستین سه ماه بعد از تشکیل این دوران اجلاسیه امواج وسیع نهضت عدم همکاری سراسر کشور را در خود گرفت دعوت بایکوت و عدم شرکت در انتخابات دوران جدید قانونگذاری موفقیت درخشانی بدست آورد . بدیهی است که این دعوت مانع آن نشد که نامزدهائی برای شرکت در انتخابات پیدا شوند و کرسیها را اشغال کنند . طبعاً چنین چیزی غیرممکن بود . برای جریان دادن انتخابات ازطرف دولت یك مشت رأی دهنده کافی بود .غیبت مخالفین وعدم شرکت آنها مانع جریان انتخابات‌نمیشد اما اکثریت عظیم رأی دهندگان از شرکت در انتخابات امتناع کردند و تمام کسانی که باحساسات عمومی مردم اهمیت میدادند خود را نامزد نمایندگی نکردند . تصادفاً « سر والانتین‌چیرول» انگلیسی درروزانتخابات درالله‌آباد بود وبحوزه‌های اخذ رأی سرزده بود وحیرت کرده بود که چگونه دعوت تحریم وبایکوت انتخابات بگرمی مورد استقبال قرار گرفته بود . دریکی ازمناطق روستائی دراطراف الله‌آباد که درحدود بیست یا بیست وپنج کیلومتر با این شهر فاصله دارد حتی یکنفر رأی دهنده هم برای دادن رأی حضور نیافت . «سروالانتین چیرول» آنچه را شخصاً دیده بود در کتابی که دربارهٔ هند نوشته است نقل میکند .

دردوران اجلاسیهٔ کلکته موفقیت این بایکوت وعدم شرکت در انتخابات از طرف «چیتا رانجن داس» مورد تردید واقع شده بود با این همه مرددها هم با تصمیم کنگره همراه شده بودند وبنفع آن رأی دادند . بعد ازانتخابات ، این‌مورد اختلاف هم از میان
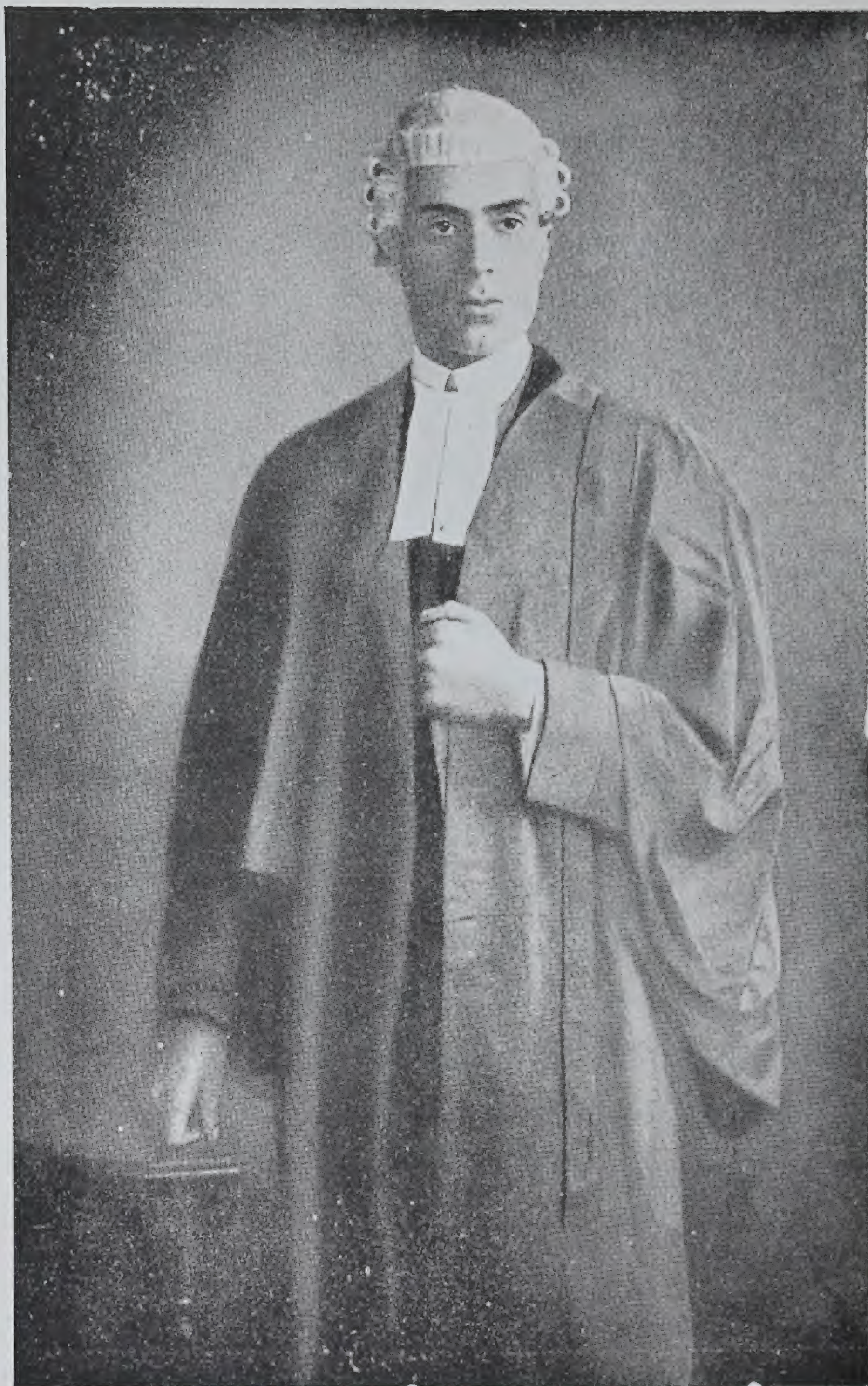
جواهر لعل نهرو پس از پایان تحصیلاتش در لباس وکالت دادگستری
سال ۱۹۱۲

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

رفت و در دوران اجلاسیهٔ عمومی که بعداً درماه دسامبر ۱۹۲۰ در«ناگپور» تشکیل شد بسیاری ازرؤسای قدیمی کنگره دراطراف نهضت «عدم همکاری» گرد آمدند و با آن همراه شدند . موفقیت نهضت، خود برای پیروزی برشك‌ها وتردیدها مؤثربود .

بعضی ازرهبران قدیمی کنگره بعد ازاجلاس کلکته از کنگره خارج شدند ازجمله آنها آقای محمدعلی جناح بود که یکی از محبوبترین سران مشهور آن بشمار میرفت و «ساروجینی نایدو» اورا «سفیرمأموروحدت واتفاق هندو ومسلمان» مینامید ودر سابق برای نزدیك ساختن «جامعهٔ مسلمین» بکنگره فعالیت زیادی کرده بود . اما توسعهٔجدید کنگره یعنی پذیرفته شدن «عدم‌همکاری» واساسنامهٔ جدیدی که کنگره را بیشتر بصورت یك سازمان عمومی توده‌ها درمی آوردموافق طبع او نبود . راست‌است که ازنظرسیاسی او باکنگره موافقت نداشت اما اختلاف اساسی او بعلت مسائل سیاسی نبود . در کنگره کسان زیادی بودند که ازنظرسیاسی باندازهٔ اوتکامل نیافته بودند اما اوبا محیط جدید کنگره‌سازگارنبود . اقدام بترویج لباس‌دست باف«خادی»وبرگزیدن زبان‌هندوستانی را خارج ازصلاحیت کنگره‌میدانست. اشتیاق عمومی مردم درخارج از کنگره در نظر او بصورت طغیان وجنون توده‌ها جلوه میکرد. میان اووتوده‌های مردم هند همانقدراختلاف وجود داشت که میان کاخهای اشرافی محله‌های عالی بـا کلبه‌های فقیرانهٔ محلات عمومی فاصله هست.حتی یکبار بطورخصوصی پیشنهاد کرد که فقط اعضای رسمی کنگره باید در کنگره شرکت کنند . من نمیدانم که اودر این پیشنهاد عجیب تا چه اندازه جدی بود اما درهرحال این نظربا نظریات کلی اومتناسب بود . بدینقراراواز کنگره جدا شد وازآن پس تقریباً بصورت یك شخصیت منفـرد درسیاست هندوستان در آمد. متأسفانه این‌سفیر سابق وحدت مسلمان وهندو بعدها با مرتجع ترین عناصر فرقهٔ مسلمین که در راه جدائی مردم هند میکوشیدند همراه شد .

طبعاً اعتدالیها یالیبرالها درکار کنگره شرکت نداشتند. آنها نه‌فقط خود را از سازمان‌های نهضت جدا نگاه میداشتند بلکه با کمال صمیمیت با دستگاه دولت همراه میشدند . پست های وزارت و مقامات عالی را بدست می آوردند و به دستگاه‌حکومت، در مبارزه با نهضت عدم‌همکاری و کنگره ،کمك میدادند . برای آنها تمام یا تقریباً تمام هدفها حاصل‌شده بود . آنهااعتقاد داشتند که یکرشته اصلاحات انجام گرفته است ومیگیرد دیگر لازم نیست که هیجان وحرکتی بوجودآید . اعتدالیها درموقعیکه سراسر کشوردر حال‌تحول بود وروزبروز بیشترصورت انقلابی بخودمیگرفت به‌عوامل ضدانقلاب میپیوستند ووارد دستگاه دولتی‌میشدند . آنها بکلی ازمردم‌جدا بودند وعادت کردند که تمام‌مسائل را اززاویهٔ «رسمی» نگاه کنند واین عادت را همچنان نگاه‌داشتند.آنها دیگر صورت

يك‌حزب بمعنای واقعی کلمه راهم ازدست دادند و کم کم شکل يك‌اقليت معدود افراد را پیدا کردند که اینجاو آنجادرچندشهر بزرگ پرا کنده بودند. «آقای‌سرینیوازا ساستری» باعنوان«نمایندهٔ امپراطوری» بنا بدعوت دولت انگلستان برای بازدید دومینیونهای بریتانیا بمسافرت پرداخت وبه ایالات متحدهٔ امریکا رفت و دراین مسافرت به‌انتقادشدید از کنگره‌وهم‌وطنان خودش که برضد دولت انگلیس‌مبارزه میکردندپرداخت.

بااینهمه لیبرالها هم راضی وخشنود نبودند. وضع خوش ومطبوعی نیست که‌انسان ازمردم وطن‌خودش جداشود، همواره نفرت‌آنها را احساس کند ومجبورباشد که کرولال و کوربماند. نهضت توده‌های مردم برای این‌قبیل عناصرجدا ازمردم‌هرگز مطبوع نبود. اگرچه اعلامیه‌ها واظهارات مکرر گاندی‌جی دربارهٔ نهضت عدم همکاری آن را بصورت کاملا معتدلی‌درآورده بود که برای مخالفان هیچ‌نوع خطری نداشت ونمیتوانست هم جز این‌باشد، انگار درفضا چیزی بوجود آمده بود واحساس میشد که آنرا برای مخالفین نهضت غیرقابل تنفس و ناراحت‌کننده میساخت. در صورتیکه برعکس برای هواداران نهضت وجد آور ونیروبخش وتقویت‌کننده بود. جریان‌های بزرگی ازاین‌قبیل، مانند نهضت‌های انقلابی‌واقعی همیشه دونوع نتیجه‌می‌بخشند: ازیکسو شخصیت کسانی‌را که از میان مردم وتوده‌ها بیرون می‌آیند یاهمراه‌آنها میشوند بالامیبرند وبآنهانیرومی‌بخشند وازسوی‌دیگر کسانی‌راکه ازاین قبیل نهضت‌ها جدا میشوند ودور می‌مانند روحاً درهم میشکنند و خورد میکنند.

ازاین‌روست که بعضی‌ها نهضت‌عدم همکاری را بتحمل‌نکردن دیگران متهم‌میسازند وعلاوه میکنند که‌هدف آن این بوده است که افکار واعمال عمومی‌را بشکل فوق‌العاده‌ئی یکسان ویکنواخت سازد. دراین‌امر يك‌مقدار واقعیت وجوددارد اما واقعیت ازاین نظر که نهضت عدم همکاری يك‌نهضت عمومی توده‌ها بود ودررأس آن مردی قرار داشت که شخصیت فوق‌العادهٔ او آنرا بهمه کس تحمیل‌میکرد. میلیونها ومیلیونها هندی نسبت باو اعتقاد داشتند تأثیر این اعتقاد و ایمان به نظریهٔ عدم خشونت هم در مردم فراوان بود. این‌نظریه یکنوع احساس تسکین وسبکی بایشان می‌بخشید. احساس میکردند که بارسنگین‌وتحمل‌ناپذیری‌رابدور می‌افکنند واحساس میکردند آزادی را کشف میکنند. ترسی که آنها رادرفشارمیگذاشت ازایشان‌دورمیگشت. کمرها وسرهاازنوراست میشد. حتی‌دربازارهای دورافتاده‌ترین دهات هند ساده‌ترین مردم از«کنگره» واز«سواراج» (استقلال) حرف میزدند (زیرا در کنگره‌ئی که درناگپور تشکیل‌شد بالاخره «سواراج» یعنی استقلال‌هند را بعنوان هدف نهائی اعلام کردیم) یادربارهٔ حوادث پنجاب وموضوع خلافت گفتگو میکردند. اما کلمهٔ «خلافت» برای این‌مردم سادهٔ دهات وروستاها معنای

خاص وعجیبی پیدا کرده بود . مردم عادی وعامی که ازموضوع خلافت اسلامی وزوال آن در ترکیه ودرخواست احیای آن اطلاعی نداشتند تصور میکردند که « خلافت » از کلمهٔ « خلاف » که عربیست و در زبان اردو هم بکارمیرود مشتق شده است وتصور میکردند نهضت «خلافت» یك نهضت مخالفت بادولت است وازاین روازآن بیشترهواداری میکردند. میتینگ‌ها و سفرهای متعدد برای ایراد سخنرانیها بمنظور تکمیل و بالا بردن معلومات سیاسی مردم هم افزایش فراوان یافت .

سال ۱۹۲۱ برای بسیاری ازما فعالین « کنگره » سال سرمستی وشوق فراوان بود. خوش بینی ، اشتیاق ، جذبه وهیجان درما میجوشید . ما مثل صلیبیون بودیم که باایمان و اخلاص بسوی حوادث وماجراهای بزرگ میرفتند. هیچ احساس شك و تردید نمیکردیم . در برابر ماراه درست کاملا ترسیم شده بود. درحالیکه خودما ازغیرت و شهامت برانگیخته میشدیم غیرت وشهامت رادردیگران هم برمی انگیختیم و به پیش میرفتیم . خیلی کارمیکردیم، خیلی زیادتر و جدی‌تر از همیشه، زیرا میدانستیم که تصادم با دولت بزودی عکس‌العملی خواهد بخشید ومیل داشتیم این تصادم هرچه زودتر و پیش ازآنکه مقداری از نیروها از صحنه خارج شوند صورت پذیرد.

مخصوصاً احساس آزادی وغرور آزاد بودن مارا درخود گرفته بود. احساس کهنه وقدیمی فشار ومحرومیت بکلی ناپدید شده بود. دیگر پچ‌پچ‌ها وحرف‌زدنهای آهسته و درگوشیها پایان یافته بود و دیگر مجبور نبودیم که از ترس مزاحمت مقامات دولتی نظریات وصحبتهای خود را باکلمات زیبا وبظاهر قانونی مخفی سازیم . هر کس هرچه احساس میکرد میگفت و آنرا برسر بام و بازار فریاد میکرد . عواقب ناگوار امر را بمسخره میگرفتیم. زندان اهمیت نداشت. همه کس بابیقراری در انتظار زندان بود زیرا تصورمیکرد هدف ومنظور ما باین وسیله بپیروزی میرسید. جاسوسان و مأمورین پلیس مخفی که همه جا ما را مثل انبوه مگسها دنبال میکردند ترحم ما را بر می انگیختند . ما دیگر چیزی مخفی از ایشان نداشتیم! ما بادستهای باز و باکارتهائی که علناً بروی میز نهاده بودیم بازی میکردیم.

ما ازاین کار سیاسی که براثر آن هند حتی در دیدگان خود ما تغییر قیافه میداد و تصور میکردیم درپایان آن استقلال کشوررا که همچون خورشیدی میدرخشد خواهیم دید نه‌فقط رضایت وشادمانی بدست میآوردیم بلکه اعتقاد پیدامیکردیم که هم ازلحاظ هدف و منظور و هم از لحاظ وسایل برحریف خود مزیت و برتری روحی داریم. ما از وجود رهبرخود وتاکتیك نبوغ آمیزی که او ابداع کرده بود مغروربودیم واغلب حالت پرهیز-گارانی‌را داشتیم که بعلت اعتقاد بحقیقتی که در راه آن فداکاری میکنند همهٔ رنج‌ها را

میپذیرند. در بحبوحهٔ مبارزه ودر زیر ضربات حریف که همچون باران برسر و روی ما میبارید و خود ما آنرا برانگیخته بودیم ما باآرامش خودمظهر صفای خاطر و آسایش روحی و صلح باطنی بودیم.

هرچه روحیهٔما قوی‌تر وعالی‌تر میشد روحیهٔ مقامات دولتی بیشتر درهم‌میشکست. دستگاه دولت و مقـامات رسمی از آنچه جریان می‌یافت هیچ سر در نمیآورد و چیزی نمی‌فهمید. آنها میدیدند تصویر قدیمی که ازهند در نظر داشتند در هم میریزد و نابود میشود وبجای آن یك‌روح جدید تجاوز واعتماد وشهامت جلوه‌میکند درصورتیکه نیروی عظیم تسلط انگلیس یعنی «حیثیت واعتبار» بتدریج وعلناً درهم‌میشکند.

اعمال فشارهائی کـه نشانهٔ دستپاچگی و حقارت عاملین آن بود اثری جز تقویت نهضت نداشت ودولت تامدتها برای سر کوبی مستقیم نهضت دچار تردید بود واز عواقب آن بیم داشت. آیا دولت میتوانست بارتش‌هند اعتماد داشته‌باشد؟ آیا پلیس اوامردولت را اجرا خواهد کرد؟ درواقع همانطور که «لرد ریدینگ» نایب‌السلطنهٔ هند دردسامبر ۱۹۲۱ گفته‌بود دولت درآنوقت «دست‌وپای خود راگم کرده و گیج شده بود».

درتابستان آن‌سال دولت ایالتی‌ولایات متحده برای چندنفر ازرؤسای ناحیهٔ خود یك بخشنامهٔ مخفی ارسال داشت که بسیار جالب توجه است. متن این بخشنامه که بعدها درمطبوعات‌هم‌انتشاریافت حاکی ازآن بود که «دشمن» همواره«ابتکار عملیات» را در دست دارد (منظور از«دشمن» سازمان کنگره بود) واین موضوع وضعی بسیار ناگوار وتأسف‌انگیز برای دولت بوجود آورده‌است. دربخشنامه روشهای متعددی پیشنهاد شده بود که دوباره زمام از دست رفتهٔ امور بدست مقامات دولتی بر گردد همچنین توصیه‌میشد ازسازمان خشن ومتجاوز چاقو کشان وغارتگرانی که بنام«آمان‌سابها»وباکمك مقامات دولتی تشکیل‌شده‌بود و فکر تشکیل آنرا بوزیران‌لیبرال نسبت میدادند، برای مبارزه‌با کنگره استفاده‌شود.

باد تند ترس‌ووحشت برمأمورین‌وکارمندان انگلیسی که اعصابشان موردآزمایش شدیدی واقع شده‌بود میوزید. درسراسر کشور روزبروز مخالفت توسعه مییافت. درافق هند ابرهای سیاه بدگمانی عمومی مردم بصورت طلیعهٔ یك‌طوفان بالامیآمد ودرعین حال نهضت بعلت روش مسالمت آمیزش هیچ نوع برخوردی بوجود نمیآورد و هیچ بهـانه‌ئی برای اعمال قوهٔ قهریه بدست نمیداد. انگلیسی متوسط بجنبهٔ عدم‌خشونت نهضت اطمینان نداشت و تصور میکرد که درزیر این ظواهر آرام چیزی پنهانست. خیال میکرد که در زیراین‌روپوش‌زیبایك نقشهٔ عظیم ومرموز مخفی‌است که یکروز بیك‌انفجارهولناك وخشن منتهی خواهدشد. فکراینکه شرق سرزمین رموز است ودردل بازارهای سرپوشیده ودر

میان کوچه‌های پر پیچ و خم آن دائماً توطئه‌هائی تهیه میشود از کودکی در فکر فرد انگلیسی رسوخ کرده بود و کمتر میتوانست در میان این رمز خیالی واقعیات را بدرستی ببیند ودرك کند. هرگز نمیخواست وعلاقمند نبود که واقعاً این موجودی را که هیچ مرموز نیست وحتی برعکس کاملا گشاده وباز است و باصطلاح بنام «شرقی» معروف شده است بشناسد. او همیشه از «شرقی» جدا میماند وخودرا دور نگاهمیداشت وافکار خود را از میان افسانه‌های مملو از جاسوسان و انجمنهای مخفی، بیرون میکشید و خود را بدست تصورات جنون آمیز خویش میسپرد . همین‌امر بود که حوادث سال ۱۹۱۹ را در پنجاب بوجود آورد. مقامات دولتی و بطور کلی انگلیسیها ناگهان بوحشت افتادند و هیولای خطر همه‌جا بچشمشان میخورد. یك تمرد وسیع دهقانی، وبعد یك عصیان خونین، ودر نتیجه، آنها که بشکلی طبیعی و غریزی بفکر دفاع از خود افتاده بودند کورکورانه ابتکار کشتار خونین‌را بدست گرفتند. حادثهٔ هولناك «جالیان‌والاباغ» و حوادث امریتسر مظهر همین‌ترس ایشان بشمارمیرود.

سال ۱۹۲۱ درهند سال هیجانات عظیم بود و برای مقامات رسمی ودولتی حوادث تحریك کننده ووحشت‌انگیزفراوان داشت. آنچه اتفاق می‌افتاد برای مأمورین‌وکارمندان انگلیسی بسیار بدبود اما آنچه آنها تصورمیکردند از آنچه درواقع جریان داشت خیلی هول‌انگیزتر بنظرشان میرسید. موردی را بخاطر دارم که نمونهٔ این تصورات وخیالات سرسام انگیز را خوب نشان میدهد . روز ۱۰ مه ۱۹۲۱ برای روز عروسی خواهرم «سواروپ» تعیین شده بود. بنابرتقویم ملی ومحلی سموات این‌روز یکروز بسیار مناسب ومبارکی است وبدین‌جهت بنابرسنن قدیمی این روزرا انتخاب کرده بودند . در میان مدعوین جشن ازدواج گاندی‌جی وچندنفر ازرؤسای کنگره‌هم بودند. برای‌اینکه درضمن ازحضور آنها درالله‌آباد استفاده‌شود «کمیتهٔ عاملهٔ کنگره»هم تصمیم گرفت که درهمان موقع جلسه‌ئی در الله‌آباد ترتیب دهد. فعالین محلی وابسته بکنگره‌هم که میخواستند از حضور رهبران کنگره استفاده کنند یك اجتماع بزرگ وعمومی از مردم محل را دعوت کردند. بطوری که عدهٔ زیادی از توده های دهقانان آن نواحی بتوانند در آن شرکت جویند.این دورنمای تظاهرات سیاسی شهر را منقلب ساخته بود و همه کس را به‌هیجان آورده بود. درنتیجه دربعضی محلات شهر ناراحتی عظیمی ایجاد شده بود. مثلا یك‌روز اطلاع یافتم که عده‌ئی ازانگلیسیها سخت بوحشت افتاده بودند وانتظار آنرا داشتند که به‌بینند یکباره شهر دستخوش انقلاب وشورش میشود. انگلیسیها چون دیگر بخدمتکاران هندی خود اعتماد نداشتند وبآنها بدبین بودند دائماً مسلح حرکت میکردند وهمیشه یك رولور در جیب خود داشتند. حتی گفته میشد که ارگ الله‌آباد ومرکز نیروی نظامی شهر

خود را آماده میساخت که در هنگام ضرورت و برای آخرین علاج درهای خود را بروی انگلیسی‌های مقیم شهر و خانواده‌شان بگشاید و آنها را پناه دهد. من که از این اخبار متعجب شده بودم نمیتوانستم بفهمم که چطور ممکن است فعالیت آرام و صلح آمیز شهر بخواب‌رفتهٔ‌ما، چنین تصورات هولناکی ایجاد کرده باشد بخصوص که‌خود پیامبر «عدم‌خشونت» (گاندی جی) نیز شخصاً در میان ما میبود. بمن میگفتند که روز ۱۰ مه (روز ازدواج خواهرم) روز سال «قیام میروت» درسال ۱۸۵۷ میباشد وانگلیسی‌ها از آن میترسند که مردم بخواهند آن خاطره را تجلیل و تجدید کنند!

براثر اهمیت فراوانی که نهضت هواداری از «خلافت» در سال ۱۹۲۱ پیدا کرد عدهٔ‌زیادی ازسران مذهبی مسلمانان بمبارزات‌سیاسی پیوستند. باین‌جهت هیجانات رنگ مذهبی هم پیدا کرد و نفوذ فراوان آن در محافل مسلمانان بسیارمحسوس گردید. جمعی ازمسلمانان که‌کاملا متجدد واروپائی شده‌بودند وتااین‌زمان نسبت بآداب ومراسم مذهبی باسهل‌انگاری رفتار میکردند از نو، ریش گذاشتند و باجرای آداب مذهبی پرداختند. نفوذ وحیثیت «مولوی»ها[1] که بتدریج بعلت رواج افکار جدید وتمایلات‌تازه نسبت بتمدن غربی رو بضعف نهاده‌بود ازنو جان‌گرفت ودرجامعهٔ مسلمانان تسلط یافت. برادران‌علی (محمدعلی و شوکت‌علی) نیز که اعتقاد مذهبی استواری داشتند به‌پیشرفت این جریانات کمك‌میکردند. خودگاندی‌جی‌هم بااحترام‌فراوانی که نسبت به«مولوی»ها و«مولانا»ها قائل‌میشد دراین جریان مؤثر بود.

درواقع گاندی‌جی دائماً برروی جنبهٔ مذهبی وروحی نهضت تکیه میکرد. درمذهب شخص او «دگماتیسم» و پیروی از دستورات قالبی و غیرقابل تغییر مذهبی بهیچوجه راه نداشت اما عقاید مذهبیش در جهان بینی او و در نظریات عمومیش تأثیر میگذاشت. درنتیجه مجموع نهضت‌هم تحت این‌تأثیر قرار میگرفت وبخصوص درآنچه مربوط بتوده‌های مردم بود، نهضت ملی صورت یك‌رنسانس واحیای مذهبی‌را پیدا کرده‌بود. اکثریت عظیم فعالین کنگره‌هم طبعاً ازسرمشق پیشوا ورهبرخود پیروی داشتند وحتی درحرف‌زدن وصحبت کردن خود ازاو تقلید میکردند. باوجوداین همکاران اصلی گاندی‌جی در«کمیتهٔ عامله» یعنی پدرم، دیشبندوداس، لالا لجپت‌رای ودیگران، اشخاص مذهبی بمعنای عادی کلمه نبودند ومسائل سیاسی را درهمان زمینهٔ اصلی که بنظرشان میرسید قرار میدادند. آنها درمحافل عمومی ودربرابر مردم بندرت ازموضوعهای مذهبی صحبت میکردند. اما درواقع اثر حرفها وصحبتهایشان خیلی کمتر از وجود خودشان وفعالیتهاشان بود.

---

۱ ـ «مولوی» و «مولانا» القاب مذهبی برای پیشوایان مسلمانان هند است «مولانا» کلمه‌ئی تقریباً برابر کلمه «حضرت آیة الله» در زبان ما میباشد و «مولوی» را میتوان معادل «حجة الاسلام» شمرد - م.

مگر نه این بود که همه آنها اززندگی وتنعمات آن درراه منظور بزرگ وملی خویش صرفنظر کرده بودند ویك زندگی بسیار ساده‌را پذیرفته بودند؛ درنظر مردم خود این اقدام یك عمل مذهبی ویك نوع پرهیزوتقوا بشمارمیرفت. ومحیط احیاورنسانس مذهبی که بوجود آمده بود حتی ازاین اقدامات‌هم نیرومیگرفت.

اغلب این رنگ مذهبی که بطور روزافزون درنهضت ما جلوه‌میکرد ونفوذمییافت چه مذهب هندو و چه اسلام، مرا ، نگران میساخت . من بهیچوجه از چنین وضعی خوشم نمیآمد. نظریاتی که سخنرانان مذهبی هردسته دربارهٔ تاریخ وعلم الاجتماع واقتصاد در برابر مردم اظهار میداشتند درنظر من کاملا نادرست مینمود واین امر که عقاید نادرست بمردم تحمیل‌میشود بعقیدهٔ‌من برای روشن‌بینی عمومی ضررداشت. حتی بعضی ازفورمولها و نظریات گاندی‌جی هم مرا ناراحت میکرد مثلا او بارها بعصر «راماراج» که یکی از دورانهای باستانی تمدن هنداست اشاره‌میکرد وآنرا درنظر مردم همچون یك عصرطلائی جلوه‌گر میساخت که دوباره آنرا باز خواهند یافت. اما چه میتوانستم کرد ؟ من خود را بااین‌فکر تسلی میدادم که گاندی‌جی این مطالب‌را ازآن نظر مورد استفاده قرار میدهد وبکار میبرد که توده‌های مردم باآنها آشناهستند وآنهارا بخوبی میفهمند. او این نبوغ را داشت که میتوانست مستقیماً دردل‌وجان مردم راه یابد.

این نگرانیها برای من گـذران بود . چنان سرگرم‌کار خود و پیشرفتهای نهضت بودم که برای اندیشیدن بااین‌قبیل چیزها که آنروزهادرنظرم بی‌اهمیت بود فرصت نداشتم. یك‌جریان وسیع وعظیم همه‌نوع مردم را بدنبال خود میکشاند. تاوقتی که خط مشی کلی وعمومی مستقیم وصحیح و درست بود، خطر کوچکی که بموازات آن ایجاد میشد اهمیتی نمیداشت. اما در مورد خود گاندی‌جی باید گفت شناختن او فوق‌العاده دشوار بود. گاهی زبان او برای آدمهای عادی ومتوسط زمان‌ما بسیارپیچیده وتاریك بود اما ما تصور میکردیم که باندازهٔ کافی اورا میشناسیم و میتوانستیم اطمینان داشته باشیم که او یك‌مرد بزرگ، یك‌نابغهٔ فوق‌العاده ویك رئیس پرافتخار بود. ما که اعتماد واعتقاد خود را بدو بسته بودیم لااقل در آنوقت باو اختیار مطلق وتام داده بودیم که هرچه میخواهد بکند. اغلب ما درمیان خودمان دربارهٔ کارهای عجیب واعمال مخصوص بخودش صحبت‌میکردیم وخنده‌زنان باخود میگفتیم که وقتی هند آزادی خودرا بدست آورد نباید دیگر این‌قبیل اعمال‌واین‌افکارراتشویق کرد.

بااینوصف عدهٔ کسانی که کاملا تحت نفوذ سیاسی وغیرسیاسی‌او قرارداشتند فراوان بود وطبعاً نمیتوانستند اززیر نفوذ مذهبی‌او بگریزند. اغلب در مواردی که نفوذ مستقیم وعلنی درجائی تأثیرندارد بطور غیرمستقیم وملایم میتواند مؤثر واقع شود. اما درشخص

من نفوذهای مذهبی تأثیری نداشت و مخصوصاً از استثمار و بهره کشی اشخاص باصطلاح «مذهبی» از توده‌های مردم نفرت داشتم. باوجوداین در آنوقت من نیز خودرا هماهنگ جریان روز میساختم . از زمان کودکیم هرگز باندازهٔ آن سال ۱۹۲۱ بـا روح مذهب نزدیك نشده بودم وبااینهمه دراین راه خیلی پیش نرفتم.

آنچه بخصوص در نهضت ما و در ساتیا گراها تحسین مرا برمی‌انگیخت جنبه‌های اخلاقی عالی آن بود. پیروی ومتابعت من از نظریهٔ عدم خشونت بطور مطلق نبود. من برای آن یك ارزش همیشگی و ابدی قائل نبودم اما این نظریه روز بروز مرا بیشتر مجذوب میساخت و بیش از پیش اعتقاد پیدا میکردم که باملاحظهٔ میدان طبیعی ما، سوابق ما، سنت‌های ما و باملاحظهٔ مجموع عوامل هند، این نوع مبارزه واین سیاست برای ما مناسب وصحیح است. روحانی ساختن سیاست و اسپریتوالیزه کردن آن بشرط آنکه در تنگنای افکار مذهبی گرفتار نشود بنظرمن فکری بسیارعالی بود. یك هدف عالی و شریف وسایل عالی وشریف هم لازم داشت. «عدم خشونت» نه‌فقط ازنظر اخلاقی وروحی پرارزش بود بلکه از نظر سیاسی هم ارزش فراوان داشت . زیرا وقتی وسایل خوب وشایسته نباشند بهدف هم ضرر میرسانند و باپیش آوردن مسائل جدید ضربات مهلکی برآن واردمیسازند و موانع غیر منتظره‌ئی در راه تحقق آن ایجاد میکنند . بعلاوه تـوسل بوسایل پست و ناشایست وعبور ازلجن‌زارهای کثیف، باشرف فردی وملی ماهم سازگاری نداشت. آیا میشد ازچنین ورطه‌هائی بدون آلوده‌شدن بیرون آمد؟ وقتی که شخص سینه‌خیز میرود و خود را بخاك میکشاند نمیتواند باسرعت و باسربلندی بپیش برود و پاکیزه بماند.

افکارمن درآن‌زمان بدینقرار بود ونهضت عدم‌همکاری برای‌من چیزی که میخواستم آورده‌بود زیرا هم یك «هدف» یعنی تأمین استقلال‌ملی و پایان‌یافتن استثمار فقیران،وهم یك تاکتیك وراه تعیین کرده بود که باملاحظات اخلاقی شخصی واحساسات‌من برای آزادی فردی سازش داشت ورضایت‌بخش بود. خوشبختی وشادمانی من در برابر تمام این امور بقدری عمیق بود که حتی تصور یك شکست‌هم برایم چیز دشواروسنگین و غیرقابل تحمل نمیبود. در نظر من یك شکست‌هم نمیتوانست جز امری موقتی و گذران باشد.

من از متن های مذهبی کتاب مقدس « بهگودگیتا » چیزی نمی‌فهمیدم اما من هم قطعاتی راکـه هواداران مؤمن گـاندی‌جی هر روزعصرهابدستور او میخواندند دوست میداشتم واغلب میخواندم زیرا دراین قطعات ایدآلهای عالی‌و بزرگی برای انسان تعیین شده است وباو میگوید که باید نقشه‌های خودرا باآرامش‌خاطر وبدون دغدغه وتشویش دنبال کرد. وظیفه‌را باید با کمال درستی وبدون نگرانی ازعواقب آن انجام داد. تصور میکنم ازآنجا که من شخصاً خیلی آرام و بی‌تشویش نبودم این‌ایدآلها بیشتر مرامجذوب میساخت ودردلم می نشست.

۱۱

۱۹۲۱ ونخستین زندان

سال ۱۹۲۱ برای مایك سال فوق‌العاده بود که در آن ناسیونالیسم، سیاست، مذهب، تصوف و تعصب همه بشکل شگفت انگیزی باهم مخلوط شده بود. و در پشت سر همهٔ اینها آشوبها وعصیانهای دهقانی وجود داشت و در شهرهای بزرگ هم نهضت کارگری توسعه مییافت. ناسیونالیسم، همراه با یك نوع ایدآلیسم درهم ومبهم اما پراز شور وشوق که سراسر کشوررا دربرمیگرفت، میکوشید که تمام نارضائی های مختلف وگاهی متضاد را با یکدیگر سازش دهد وتااندازهٔ قابل توجهی هم باین کارتوفیق یافت وبااینهمه خود آن، نیروئی مختلطی بود که ازیك ناسیونالیسم هندو که جنبه مذهبی داشت ویك ناسیونالیسم مسلمان که قسمتی ازفعالیت وهدفهایش متوجه ماورای مرزهای هند وموضوع خلافت بود وبخصوص یك ناسیونالیسم هندی که باروح تازهٔ زمان موافقت داشت ترکیب یافته بود. این هرسه نهضت درآنوقت موقتاً هماهنگ یکدیگر ودر کنار هم حرکت میکردند. درهمه جا جزیك فریاد شنیده نمیشد که: «هندو- مسلمان کی جای!» (هندومسلمان زنده باد!) موضوع فوق‌العاده این بود که بنظرمیرسید گاندی جی تمام این طبقاب وتمام این گروههای انسانی را مسحور خود ساخته و بهم آمیخته بود و در راه یك آینده واحدورنگارنگ همراه خود درطریق مبارزهٔ واحدی میکشاند. محققاً او (همانطور که دربارهٔ یکی از رهبران بزرگ گفته شده است) «مظهر تمایلات درهم تمامی یك ملت بود.»

موضوع شگفت انگیزتروفوق‌العاده تراین واقعیت بود که این تمایلات واین هیجانات با وجودآنکه برضد تسلط خارجی عمل میکرد هیچگونه نفرت و کینه ئی نسبت بخارجی در خودنداشت. ناسیونالیسم معمولا «ضد» چیزیست واز کینه وخشمی که برضدسایر گروههای ملی و بخصوص برضد اربابان خارجی یك ملت اسیر بر می انگیزد جان میگیرد. مسلماً درسال ۱۹۲۱ این کینه واین خشم نسبت به انگلیسی‌ها وجود داشت اما در مقایسه باسایر کشورهائیکه دروضع مشابهی قرار داشتند بحداقل و بسیار ناچیز بود. بدون هیچ تردید این وضع نتیجهٔ اصرار وتأکید گاندی جی برای بیان صحیح ودقیق نظریهٔ «عدم

خشونت» بود . همچنین نتیجهٔ احساس آزادی و قدرتی بود که درسراسر کشور در آغاز نهضت بنظر میرسید و نتیجهٔ این تصور تقریباً عمومی بود که موفقیت و پیروزی بزودی فرا خواهد رسید . وقتی که همه چیز بتوفیق ما کمك میکند و تمام عوامل از پیروزی ما خبرمیدهد چه لازمست که خودرا بکینه وخشم بسپاریم ؟ ما احساس میکردیم که میتوانیم بادشمنان خود جوانمردانه وبدون خشم و نفرت رفتار کنیم .

اماهرچندهم کهدراعمال واقدامات ظاهری خودنشان نمیدادیم دراعماق قلب خودمان نسبت به آن یك‌مشت هموطنانی که درجهت مقابل‌ما قرارمیگرفتند و بانهضت ملی‌مخالفت میورزیدند خیلی کمتر احساس گذشت سخاوتمندانه داشتیم . معهذا نسبت بآنهاهم کینه وخشمی نداشتیم . آنها درنظرما بی‌اهمیت بودند و میتوانستیم بااظهار نفرت عادی خود حسابشان را برسیم . درواقع ما ازآنها بعلت ضعفشان وبعلت اپورتونیسم و خود خواهی شان که آنهارا بهطریق خیانت‌بشرف‌ملی‌و به‌غرورشخصی‌می کشاندنددردل‌خودمخفیانه نفرت شدید وعمیقی داشتیم .

بدینقرار ما پیش میرفتیم و خود را بلذت فعالیت و نشاط اقدام میسپردیم . اما هنوز در افکار ما هدف و مقصود صورت مبهمی داشت . اکنون برایمان بسیار تعجب انگیزاست که درآنموقع چگونه توانسته بودیم تاآن اندازه جنبه‌های تئوری(نظری) و فلسفی نهضت وبالاخره هدف نهائی‌آنرا بطورکامل مورد غفلت قراردهیم . بدیهی است کههروقت صحبت از «سواراج»(استقلال) میشد ما کلمات وعبارات زیبائی بکار میبردیم اما خیلی‌محتمل وممکن‌است کههریك‌ازما معنای دیگری برای این کلمهدرنظرمی‌آوردیم. برای بسیاری ازجوانان معنی این کلمه استقلال سیاسی یاچیزی شبیه بهآن بود.تعبیری که مادرنطقهای خودمان میکردیم یك نوع‌سازمان دولتی بایك شکل‌مبهم دموکراتیك بود. بسیاری اشخاص هم تصور میکردند که « سواراج» بطور اجتناب‌ناپذیری‌ازبارطاقت‌ـ فرسائی که بردوش دهقانان وکارگران فشارمی‌آورد خواهدکاست . اماعلنا برای‌بسیاری از رؤسای مامفهوم «سواراج» هرگزتا تأمین استقلال واقعی نمیرسید . گاندی‌جی‌بشکل مطبوعی در این زمینه درابهام باقی‌میماند وهیچکس را تشویق نمیکرد که با روشن‌بینی ودقت دراین بارهفکر کند . نمیشد اورامتهم ساخت که درخواستهای طبقات فقیرومحروم را مطرح‌نمیسازد زیرادرواقع ولوبصورتهای غیرمشخص وغیردقیق هم کهبود بااین‌مسائل می‌پرداخت واین خودبرای بسیاری ازما مایهٔ دلگرمی بود . ضمناً بموازات‌آن توصیه‌هم میکرد کهبه ثروتمندان ومالکین نیزتأمین‌داده شود . گاندی جی‌هرگز برروی جنبهٔ‌فکری یك مسئله ایستادگی نمیکردبلکه بر روی جنبهٔ اخلاقی و تقوی و پرهیزگاری آن تکیه میزد . او بدون تردید و بصورت شگفت انگیزی توانست به ملت هند از راه پرورش و

احیای صفات عالی و انسانیش نیروی استقامت و مقاومت وشخصیت بدهد . با وجود این بسیاری اشخاص هم بودند که همچنان متزلزل ومردد وبی شخصیت وبی‌استقامت ماندند وتصور میکردند که باتقلید تصنعی ازحرکات وگفتارونگاه های پرهیزگارانه‌میتوان خود را متقی و پرهیزگارجازد وهمینکه شخص بظاهرشبیه ایشان شد اورا شایسته و درستکار خواهند شناخت .

اماتوده‌های مردم به‌میزان شگفت‌انگیزی بیدار میشدند وبخود می آمدند و همین امربه ما اعتماد و اطمینان می بخشید. یك ملت عقب مانده ، درهم شکسته و خودباخته ناگهان قدراست میکرد ودریك اقدام باانضباط ومتحد ومشترك که سراسر کشوررا دربر میگرفت شرکت می جست . ما فکرمیکردیم که خوداین اقدام می بایست بتوده‌ها قدرت مقاومت ناپذیری ببخشد . مادیدگان خودرا می بستیم و نمی‌دیدیم که هراقدام و عمل باید یك‌فکراساسی هم همراه داشته باشد . مافراموش میکردیم که نیرو و اشتیاق توده‌های مردم بدون یك ایدئولوژی روشن ومتین وبدون یك هدف کاملا مشخص ومعین عاقبت‌تباه خواهد شد وقسمت عمده‌ئی ازآن دود ونابود میشود .

جنبهٔ رنسانس و احیای مذهبی نهضت تااندازه‌ئی ما را مجذوب خویش میساخت . «عدم‌خشونت» درنظرما سرچشمهٔ نیروبخش نهضت سیاسی واقتصادی شده بود وبصورت نیروئی درآمده بودکه افکارعمومی ملت را برای جبران‌خسارات گذشته تجهیز میکرد . احساس اینکه این‌نظریهٔ «عدم‌خشونت» پیام‌بیسابقه‌ایست که‌ملت ما دربرابرجهانیان‌عرضه میدارد مارا مسحورمیساخت . ما تصورمیکردیم که تقدیروسرنوشت این‌وظیفه را بعهدهٔما وملت‌ماگذارده‌است . ماهم قربانی‌این‌تصورعجیب‌میشدیم که‌درمیان‌تمام مردم وتمام‌ملت‌ها مشترك است وهرقوم تصور میکندکه اوقوم ونژاد برگزیده و ممتاز جهان میباشد . در حقیقت نهضت عدم‌خشونت معادل‌روحی‌یك جنگ‌واقعی‌باتمام اشکال خشونت‌آمیزآن بود . این‌مشابهت وجایگزینی تنها درزمینهٔ روحی واخلاقی محدود نمی‌ماند و در موارد مادی هم مؤثر واقع‌میشد .

تصورمیکنم درمیان ماعدهٔ معدودی بودندکه نظریات متروك گاندی جی در بارهٔ ماشینیسم وتمدن‌جدیدرا نیزقبول‌داشتند.ماگمان‌میکردیم که‌خوداوهم‌این‌نظریات رایکنوع خیالبافی و تصوراتی میشناسدکه با مقتضیات زندگی کنونی کاملا سازش ناپذیر میباشد . مسلماً اکثریت‌ما هرچندهم که‌شاید‌بعضی‌ها عقیده‌داشتیم که ناچارباید تمدن جدید باوضع خاص هند تطبیق داده شود نمیتوانستیم موفقیت‌های تمدن جدیدرا نفی وانکار کنیم . من شخصاً همیشه مجذوب کشش نیرومند مکانیك و سرعت بوده‌ام . با وجود این ، غیرقابل انکاراست‌که نظریه وایدئولوژی گاندی‌جی دربسیاری‌ازمردم تأثیربخشید وآنهارا بانتقاد

ازماشینیسم و عواقب آن کشانید . بدین‌قرار درنهضت ما درحالیکه عده‌ئی بسوی آینده مینگریستند عدهٔ دیگری بعقب نگاه میکردند و میخواستند بقهقرا برگردند . و بسیار شگفت‌انگیز بود که هردودسته تصورمیکردند که اقدام مشترك ایشان مفید و باارزش‌است و خود این امر بود که فداکاریها وازخودگذشتگی‌ها را تسهیل‌میکرد .

من‌هم‌مانند عده‌زیاد دیگری، خودرا بنهضت واگذارده بودم‌ودرآن غوطه‌میخوردم ازتمام اجتماعات وانجمن‌های دیگر وازتمام ارتباطات خود صرفنظر کردم . روابط خود را با دوستان قدیم وباکتابهایم بریدم . دیگر روزنامه‌ها را جز تاآن اندازه که مربوط بنهضت و کار ما بود نمیخواندم . با وجود رشته های نیرومندی که مرا بخانواده‌ام پیوند میداد بجائی رسیدم که همسروفرزندم را تقریباً فراموش کردم . مدت‌ها بعدتوانستم بفهم که چه بارسنگینی برای‌آنها شده بودم وآنها چه‌آزمایش بزرگی راگذرانیده بودند و همسرم چگونه یکدنیا تحمل وبردباری نسبت بمن مبذول داشته بود . عمرم را در دفاتر کار،دراجتماعات کمیته‌ها ودرمیان‌انبوه مردمان‌میگذراندم. شعارما این بود که« بدهکده‌ها بروید !» وما فرسنگها و فرسنگها ازمیان مزارع عبورمیکردیم تا خودرا بیك دهکدهٔ دورافتاده برسانیم ودرآنجامیتینگ دهقانی برپا سازیم . درآن دوران بود که بالرزش شوق‌آمیزی که تماس باتوده‌ها درانسان تولید میکند وقدرتی که شخص ازبراه بردن و هدایت آنها احساس میکندآشنا شدم . تازه‌روانشناسی توده‌ها وانبوه مردم را میفهمیدم وتفاوتی راکه میان توده‌های مردم شهری باتوده‌های دهقانان وجوددارد درك‌میکردم. درمیان گردوخاك وغبار ، درمیان ناراحتی‌ها ، درمیان ازدحام‌ها وفشارهای انبوه مردم درموقع تشکیل اجتماعات بزرگ با وجودآنکه اغلب نبودن نظم وانضباط مرا تحریك میکرد وبخشم‌میآورد انگارخودرا درمنزل‌خود ودرمیان کسان خود می‌یافتم . بارها برایم پیش می‌آمد که باانبوهی‌عصبانی‌وخشمگین روبرو میشدم که کمترین جرقه‌ئی برای‌انفجار ایشان‌کافی بوده است. بعدهادانستم که نخستین تجاربی که ازاین‌برخوردهاحاصل‌میکردم‌و اعتماد واطمینانی که ازاین‌راه بدست میآوردم خدمات گرانبهائی بمن کرد . من برای‌خود قانون‌و قاعده‌ئی پیدا کرده بودم . و آن این بود که مستقیماً بسوی انبوه مردم میرفتم و وبایشان‌اعتماد میکردم وتا کنون همیشه عکس‌العمل وپاسخ آنها حتی‌درمواردی که‌باهم توافق‌نظر نمیداشتیم باادب و احترام همراه بوده است اما انبوه‌مردم تغییر پذیر است و چه‌بسا که درآینده حوادثی پیش‌آید که برایم غیرمنتظره‌باشد .

همانطورکه‌آنها بمن عادت میکردندومجذوب من‌میشدندمن‌هم ازانبوه توده‌های مردم خوشم میآمد . معهذا من‌هرگزدرمیان آنها غرق نشدم وهمیشه خودرا جدا احساس کرده‌ام . ازاین فاصله همچون کسی که بریك منبرروحی قرارگرفته باشد همیشه‌آنها را

بانظری انتقادآمیز نگریسته‌ام . وهمیشه ازخود پرسیده‌ام که چگونه من ، منی که از هر لحاظ بااین‌هزاران نفوسی که مرا احاطه میکرده‌اند تفاوت دارم ، منی که درعادات ، در تمایلات ، درطرز تفکرودرزندگی روحی باآنها متفاوت بودم ،آری چگونه من توانسته‌ام حسن توجه واعتماد ایشان را تااین‌اندازه جلب کنم! آیا این‌امرازآن جهت است که‌آنها مرا بصورتی غیرازآنچه هستم تصورمیکنند ! آیا اگر آنها مرا بهترو بیشترمیشناختند باز هم وجود مرا باین صورت که هستم تحمل‌میکردند ؟ همیشه سعی میکردم درمقابل انبوه مردم صریح، مستقیم وشرافتمند باشم‌حتی گاهی هم باتندی وشدت باایشان صحبت‌میکردم. بسیاری‌ازعادات‌ومعتقداتشان راکه درنظرشان عزیزمیبود مورد انتقاد شدید قرار میدادم وبا اینهمه آنها مرا تحمل‌میکردند . درعین‌حال نمیتوانستم این‌فکررا از خود جدا سازم که‌آنها نسبت بمن‌آنطور که در واقع هستم علاقمند نمیباشند بلکه بیك صورت مبهم و تصویرخیالی که مولود تصورات خودشان است و بامن‌شباهت دارد مهرمیورزند . آیااین تصویرخیالی چقدرمقاومت ودوام میداشت ؟ آیامن چه‌حقی داشتم که بدوام‌آن کمك‌دهم؟ وبالاخره آیا روزی که این‌صورت خیالی ازمیان برخیزد واین اشخاص حقیقت عریان را دریابند چه‌خواهد شد وچه‌روی خواهد نمود ؟

من‌هم برای‌خود غرورها وخودخواهیهای کوچکی دارم ، اما دربرابر این‌اشخاص ساده جای تفاخر وخودفروشی نبود . برخلاف‌آنچه اغلب‌درمیان ما بورژواهای بزرگ یا کوچك اتفاق می‌افتد که خودرا بالاتروعالیقدرتر ازایشان میشماریم درآنها هیچ‌تصنع وهیچ ظاهرسازی وهیچ‌ابتذالی وجود ندارد. آنها بطورفردی هیچ‌نوع جذبه وخصوصیت واحساسی‌را برنمی‌انگیختند اما وقتی بصورت انبوه وتوده‌ئی درمی‌آمدندیك‌احساس‌غلبه ناپذیر ترحم را بوجود می آوردند . انسان احساس میکرد که‌آنها دریك محیط دردناك ابدی غوطه میزنند .

کنفرانسهائی که‌ما نمایندگان‌منتخب کنگره وازجمله‌خودمن،ترتیب میدادیم باآنها تفاوت نمایانی‌داشت . مامثل هنرپیشگانی بودیم که برروی صحنه نمایش میدادیم . مسلماً درخطابه‌های آتشین ماتصنع وابتذال کم نبود . تصورمیکنم بسیار نادر بودند کسانی که چنین نمیبودند.اما محتمل است که بعضی ازرؤسای درجهٔ دوم نهضت خلافت ازاین‌حیث بر ما برتری داشتند وبیشتر بمردم نزدیك بودند . خیلی‌آسان نیست که انسان درروی صحنهٔ سخنرانی ودربرابر شنوندگان متعدد حالت طبیعی و عادی داشته باشد . مسلماً عدهٔ کمی ازما قبلاهم تاآن اندازه بامردم روبرو شده بودند و توجه ایشان را جلب کرده بودند .

باین‌جهت‌معمولا ما سعی‌داشتیم که بنظر خودمان و آنطور که میتوانیم حالت یك رهبر و رئیس را بخود بگیریم، قیافهٔ متفکر و پرمعنی برای خود بسازیم‌ونشان‌بدهیم که

کوچکترین نشانهٔ سبکی و ترس در ما وجود ندارد. درحالیکه راه میرفتیم ، حرف میزدیم و تبسم میکردیم ، همواره حساب این را داشتیم که هزاران چشم بما دوخته شده است ودرنتیجه عکس‌العملی ازخود نشان میدادیم که در حالات ما منعکس می‌شد. اغلب نطق‌های ما بسیارفصیح بود واغلب نیز بهمین اندازه تهی و بدون مطلب. خیلی مشکل است که‌انسان خودش‌راآنطور که بنظردیگران‌می‌آید ببیند. و ازین‌روچون نمیتوانستم خودم را بدرستی‌مورد انتقاد قراردهم عاقبت راه‌حلی که پیدا کردم‌این‌بود که حال ووضع همکاران خودرا دقیقاً مورد مطالعه قرار دهم. این‌کار برایم فوق‌العاده سرگرم کننده و خنده‌آوربود. بعد ناگهان وحشتی مرا فراگرفت که مبادا منهم درنظرشنوندگان خود باندازهٔ‌دیگران‌مضحك‌وناهنجارجلوه کنم.

درتمام‌سال۱۹۲۱فعالین‌ومبارزین کنگره‌را یکی‌یکی‌ومنفرداً بازداشت‌میکردنداما توقیف‌های دسته‌جمعی‌صورت نگرفت. برادران علی‌باتهام تحریك ارتش‌هندی بنافرمانی به‌حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند. اظهاراتی که آنهابخاطر آن بزندان رفتندهمان حرفهائی‌بود که هزاران‌نفردیگردرصدها سخنرانی‌دیگرهم تکرار کرده‌بودندومیکردند. درمدت تابستان وبدنبال نطق‌های متعددی که درموارد مختلف ایراد کرده بودم مرا هم تهدید میکردندکه بعنوان اخلالگر وشورشی تعقیبم خواهند کرد. اماکار از همان مرحلهٔ تهدید تجاوزنکرد ولی دراواخر سال وضع ناگهان خراب ودگرگون شد. قراربود که «پرنس آف‌ولز» (ولیعهد انگلستان) به‌هند بیاید. کنگره اعلام کرده بود که هرنوع تظاهر موافقی بمناسبت این بازدید وبرای تجلیل ازاو مورد بایکوت قرارگیرد وازآن اجتناب شود. دراواخرماه نوامبرسازمان «داوطلبان کنگره دربنگال» غیرقانونی‌اعلام گردید. بزودی تصمیمات مشابهی‌هم درولایات متحده اتخاذ شد. «دیشبندوداس» پیام گرمی برای بنگال فرستاد که درآن میگفت:«فشاردستبندهای شما رابردستهای خود و سنگینی زنجیرهای آهنین شما را بر بدن خود احساس میکنم. این رنج ، رنج مشترك بندگی واسارت است. سراسرهند بصورت یك‌زندان‌بزرگ‌درآمده است. کارو فعالیت کنگره باید ادامه یابد. اهمیتی نخواهد داشت که من‌درآن شرکت داشته‌باشم یا نداشته باشم. چه اهمیت دارد که من‌بمیرم یا زنده باشم؟ درهرحال کنگره باید ادامه یابد».

در«ولایات متحده» ما بمقابله شدید پرداختیم بدین‌ترتیب که نه‌فقط اعلام داشتیم که کارو مبارزه خودرا ادامه خواهیم داد بلکه فهرست اسامی «داوطلبان» را هم درروزنامه‌های روزانه منتشرساختیم. دررأس نخستین فهرست نام پدرم قرارداشت. اوتاآن زمان‌جزو داوطلبان کنگره نبود ولی‌فقط بخاطرشدت دادن مبارزه ومقابله با تصمیم دولت نام خود را درردیف داوطلبان ثبت کرد. دراول دسامبر ، چندروزپیش‌از ورود «پرنس‌آف‌واز»

بازداشتهای دسته‌جمعی آغاز گردید .

بالاخره امر اجتناب ناپذیر فرا رسید ، تصادم و نزاع میان « کنگره » و دولت آغاز گردید. من هنوز از زندان هیچ نمیدانستم و فکر بزندان افتادن از هرجهت برایم تازگی داشت. یك‌شب، درحالیکه تاساعات دیر شب، دردفتر سازمان کنگره در الله‌آباد مشغول کار بودم یکی از مستخدمین باتأثر فراوان بمن اطلاع داد که پلیس در حالی که دستور رسمی بازجوئی دارد عمارت ما را محاصره کرده است . باید اعتراف کنم که این خبر دلم را بتپش انداخت . برای من این نخستین آزمایش از این نوع بود اما روحیه‌ام قوی بود وتوانستم کاملا خونسرد ومسلط برخود جلوه کنم ودربرابر رفت وآمد مأمورین پلیس لاقید وبی‌اعتنا بمانم. بدین‌قرار یکی ازمنشی‌هارا مأمورساختم که باافسر پلیس درکار بازجوئی‌هایش همراهی کند ودستوردادم که سایر کارمندان‌هم انگار که هیچ خبری نیست واتفاقی روی نداده است بکار خود ادامه دهند. کمی بعد یکی از همکاران و دوستانم که اورا دربرابر محل‌کار ما بازداشت کرده بودند همراه یك‌مأمور پلیس برای خداحافظی پیش من آمد. بااعتقاد باینکه باید چنین تظاهر کنم که این‌امر ناگوار واقعهٔ کوچك وناقابلی است که هرروز ممکن است اتفاق بیفتدباهمکارم‌و بامأمور پلیس بشکل خیلی‌عالیجنابانه رفتار کردم وازاو ومأمورپلیس خواهش کردم اندکی صبر کنند تانامه‌ئی راکه در دست دارم بپایان رسانم . کمی بعد خبر رسید که بازداشتهای دیگری در شهر صورت‌گرفته است. عاقبت تصمیم گرفتم که بخانه بازگردم. طبعاً درآنجاهم پلیس‌را دیدم که بجستجوی قسمتی از خانهٔ بسیار بزرگ ما سرگرم بود واطلاع یافتم که پلیس آمده است تا هم پدرم و هم مرا بازداشت کند.

اگر مقامات دولتی میخواستند بما بپیوندند و بکار بایکوت کردن مراسم استقبال پرنس انگلیسی کمك کنند مسلماً نمی‌توانستند بهترازاین اقدامی کرده باشند. زیرا براثر اقدامات دولت پرنس‌رابهرجا که‌میبردندباخیابانهای تهی و خالی از مردم روبرو میشد . وقتی‌که او باالله‌آباد آمد شهر بیك گورستان خاموش شباهت داشت. چند روز بعدهم در کلکته مثل این بود که شهرجادوشده باشد. ناگهان موقتاً تمام فعالیتهای‌این شهر بزرگ تعطیل گردید برای پرنس وضع دشواری پیش آمده بود ، ما از او هیچ گله و شکایتی نداشتیم وهیچ نوع کینه واحساس‌نفرتی باونشان نمیدادیم. اما دولت هند (دولت‌انگلیسی هند) خواسته بود که از مسافرت وبازدید او واعتبار و شخصیت او برای افزایش اعتبار وشخصیت خود که احساس میکرد متزلزل شده است استفاده کند و ما هم به مقابلهٔ منفی‌و مبارزه پرداختیم .

بازداشت ها و محکومیت ها بخصوص در بنگال و در ناحیهٔ « ولایات متحده » به حد افراط رسید . تمام سران کنگره و تمام مبارزین و فعالین معروف و اصلی در این ایالات بازداشت شدند وصفوف کسانیکه بزندان ها میرفتند با هزارها نفر شماره میشد. بخصوص شهریها بیشترمورد هجوم واقع‌شدند .انگار افواج کسانیکه‌حاضر بودند بزندانها بروند هرگز پایان نداشت . کمیتهٔ ایالتی کنگره در«ولایات متحده» دسته جمعی ،پنجاه وپنج نفر باهم،هنگام تشکیل یك جلسه بازداشت شدند . بسیاری اشخاص که تا آن‌زمان از فعالیت سیاسی یا از نهضت کنگره دور وجدا مانده بودند در تحت تأثیر شوق انگیز وهیجانی که همه را در برگرفته بود قرار گرفتند وبزندانها کشیده شدند . از جمله دیده میشد که کارمندان دولت هند ، هنگام مراجعت از ادارات خود براثر کشش جریان بزندان کشیده میشدند وخانواده‌های خود را از یاد می بردند . بسیاری جوانان وحتی جوانان نورس داوطلبانه بکامیونهای پلیس‌سوارمیشدند که بزندان بروند وحاضرنمیشدند ازآنها پائین بیایند . هرشب ما میتوانستیم‌ازداخل‌زندان خودصفوف کامیونها راکه‌فرامیرسیدند ببینیم که با فریادها وشعارهای ما مورد استقبال واقع میشدند .گاهی کامیونها مأموریت می‌یافتند که فلان مقدار زندانی دستگیر کنند وبیاورند بدون اینکه فهرستی وجودداشته باشد یا بتوانند فهرستی بدهند که چه کسانی باید بازداشت شوند . جالب توجه این بود که دیده میشدکامیونهای پلیس همیشه‌عده‌ئی خیلی بیشتراز آنچه مأموریت داشتند ، اسیر می‌آوردند. مأمورین ومقامات دولتی که ازاین وضع بی‌سابقه گیج شده بودند نمیدانستند چه چاره بیندیشند و در برابر وضعی که در کتاب«دستور برای یك رئیس زندان» چیزی دربارهٔ آن نوشته وپیش بینی نشده چه بکنند .

کم کم دولت از سیاست بازداشت وتوقیف اتفاقی وهر که پیش آید دست‌برداشت . دیگر جز مبارزین وفعالین‌معروف کسی رابرای بازداشت کردن‌انتخاب‌نمیکردند بتدریج تب عمومی هم در میان مردم فرونشست . دیگرآن رهبران وسرانی که موردااعتماد مردم بودند وجود نداشتند . تردید واحساس ناتوانی در صفوف مردم راه یافت یا لااقل‌بطور سطحی چنین مینمود . در واقع فضا بصورت بحرانی باقی بود . در هوا انگار یك‌جریان مغناطیسی وجود داشت که از احتمالات انقلابی خبر میداد .

بقراریکه معلوم گردید در طی دو ماه دسامبر۱۹۲۱ وژانویه ۱۹۲۲ در حدودسی هزار رأی محکومیت بزندان برای شرکت کنندگان در نهضت « عدم همکاری » صادر گردید. اما هرچند که اغلب‌سران ومبارزان فعال درزندانها بودند رهبرعالی ما ،مهاتما گاندی بیرون بود و هر روز پیامها و دستورات خود را انتشار میداد ، به مردم الهام می بخشید ، وراه بسیاری ازفعالیتهای ناگوار را مسدود میساخت . دولت هنوز از ترس

عکس‌العمل‌های احتمالی ارتش و پلیس هندی جرأت نمیکرد که باو هم تجاوز کند .

در اول فوریه سال ۱۹۲۲ ناگهان اتفاق غیر منتظره ئی روی داد . ما، درزندان خود با شگفتی وتعجب زدگی اطلاع یافتیم که گاندی جی مقاومت عمومی را لغو کرده است و بدین ترتیب مبارزه را از سلاح برنده ودرعین‌حال مسالمت‌آمیزش محروم ساخته است . مطبوعات‌اعلام‌داشتند که این تصمیم او بعلت اتفاقی که درنزدیکی دهکدهٔ «چوری چورا » روی داده اتخاذ شده است . گویا در آنجا دهقانان خشمگین در مقابل پلیس عکس‌العملی نشان داده بودند و برای تولید وحشت ،مرکز ادارهٔ پلیس محل راآتش‌زده بودند ودر آن ماجرا پنج شش‌نفر پلیس‌نیز طعمهٔ آتش شده وزنده زنده سوخته بودند .

دستور توقف‌مبارزه،درلحظه‌ئی که بنظر میرسید ما مواضع خود را تحکیم کرده‌ایم ودر تمام جبهه‌ها پیشرفتهائی بدست آورده‌ایم، مارا خشمگین میساخت. اما در وضعی که مابودیم یأس وخشم اثر زیادی نداشت . مقاومت عمومی مردم قطع گردید نهضت«عدم همکاری» کم کم‌جهش وقدرت خود را ازدست داد . دولت پس‌از ماهها نگرانی‌واضطراب دوباره براحتی نفسی کشید و برای اولین‌بار توانست ابتکار را دوباره بدست آورد .چند هفته بعددولت، گاندی‌جی را نیز بازداشت کرد و به حبس طویل‌المدتی محکوم ساخت .

۱۲

عدم خشونت و نظریهٔ شمشیر

متوقف‌شدن ناگهانی نهضت ما طبعاً در تمام سران اصلی و عمدهٔ کنگره، غیر از خود گاندی‌جی تأثیر فراوانی گذاشت. پدرم که در زندان بود سخت منقلب شد. بدیهی است که ناراحتی روحی در میان جوانان خیلی شدیدتر و بیشتر بود. چیزی که ما را ناراحت میکرد فقط در هم شکستن امید، در گرما گرم مبارزهٔ امید بخش، نبود بلکه مخصوصاً دلیل این توقف و نتایجی که ممکن بود از آن حاصل شود بیشتر اسباب تأثر میشد. راست است که ماجرای خشونت آمیز « چوری چورا » واقعهٔ تأسف آوری بود که باروح «عدم خشونت» کاملا تناقض داشت. اما آیا میبایست اقدام یك‌دسته دهقانان تحریك شده در یك دهکدهٔ دور دست بمبارزهٔ تمامی یك ملت در راه تحصیل آزادی و استقلالش، ولو برای مدتی کوتاه‌هم که باشد، پایان‌دهد؟ اگر این‌امر نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر یك اقدام خشونت‌آمیز منفرد بود بنابراین میشد تصور کرد که در فلسفه و در تاکتیك «عدم خشونت» ضعف و نقصی وجود دارد زیرا برای ما غیرممکن بود که تضمین کنیم که درآینده چنین اتفاقاتی روی ندهد. آیا ما میتوانستیم سیصد وچندین‌ده میلیون‌نفر مردم هند را یکباره بانظریهٔ عدم خشونت و باعمل آن موافق سازیم و از آن اطمینان داشته باشیم؟ آیا میتوانستیم تعهد کنیم که در مقابل تحریکات پلیس و فتنه انگیزیهای دولت آرام بمانیم؟ حتی اگر ما موفق میشدیم که آرام‌وبی‌آزار بمانیم آیا نمیبایست اقدامات عمال پرووکاتور وفتنه‌انگیز و از این قبیل راکه محتملا بصفوف نهضت راه می‌یافتند و مردم را بچنین اقدامات خشونت آمیزی بر می‌انگیختند بحساب آورد؟ درچنین‌صورتی آیاتاکتیك‌مقاومت‌منفی‌وعدم خشونت طبعاً محکوم بشکست همیشگی ودائمی‌نمیشد؟

این تاکتیك را ما قبول کرده بودیم. کنگره نیز بااعتقاد به‌مؤثربودن آن آنرا تصویب کرده بود. گاندی‌جی این وسیله را نه‌فقط بعنوان یك‌روش صحیح ودرست بلکه بعنوان مؤثر ترین سلاح مبارزه در راه هدفهایمان، بکشور پیشنهاد کرده بود. این

تاکتیك برعکس عنوان منفی وآرام خود بسیار دینامیك وپرحرکت وفعال ومؤثر بود.
این روش درست مخالف روش تسلیم دست‌وپا بسته واطاعت گوسفندوار باارادهٔ جباران
زورگو بود. این تاکتیك یك گریزگاه برای فرار ناجوانمردانه وپست از اقدام و عمل
نبود بلکه درواقع مبارزهٔ جسورانهٔ مردمی غیرتمند وباشهامت بود که اسارت خفت‌آمیز
وسرشکستگی وحقارت یك‌ملت را نفی میکردند. اما وقتیکه چندنفر ـ ومحتملا دشمنانی
که بلباس دوستان درمیآیند ـ میتوانستند بـااقدامات بی‌رویهٔ خود نهضت را از جریان
خود خارج سازند یاسبب تباهی ونابودی‌آن شوند باشهامت‌ترین دلیران ونیرومندترین
پهلوانان هم نمیتوانستندکاری کنند.

گاندی‌جی هنگام طرح وپیشنهاد روش «عدم خشونت» و«عدم همکاری» مسالمت
آمیز تمام قدرت فصاحت وبلاغت خود را بکاربرد وبااطمینان واعتماد فراوان ثمربخش
بودن آنرا تضمین‌می کرد. زبان‌او ساده وبدون تکلف، وصدا وقیافه‌اش سرد وروشن
وبی‌دغدغه بنظر میرسید. اما درپشت آن قیافهٔ سرد ویخ زده یك‌قلب آتشین وپرهیجان
وجودداشت. و راههائی که او بما نشان میداد دل ما را راضی میساخت و در ما امید و
نیروی فراوانی برمی‌انگیخت. راهی که او ترسیم کرده بود دشوار وسخت اما شهامت‌ـ
آمیز و امیدبخش بود و بنظر میرسید که بسرزمین موعود آزادی منتهی خواهد شد. و
بدین‌جهت بود که ما اعتقاد وایمان خود را بدو بخشیده باا‌و به‌پیش رفته بودیم.

گاندی‌جی در سال ۱۹۲۰ درمقالهٔ‌مشهوری‌تحت عنوان «نظریهٔ شمشیر» نوشته بود:

«اگر بناباشد میان پستی جبن‌آمیزوخشونت، یکی‌راانتخاب کنم‌بدون‌تردید دومی
را برمیگزینم.... ترجیح میدهم که هند را برای دفاع از شرافتش بسوی مسلح شدن
سوق بدهم تااینکه صورتی ضعیف وزبون داشته باشد وقربانی ضعف و بیغیرتی خویش
گردد. اما همانقدر که اعتقاد دارم عفو دلیرانه تر از انتقام است همانقدر هم معتقدم که
«عدم خشونت» هم از خشونت عالی‌تر است ... عفو برای یك سرباز جنگجو و نیرومند
زینت‌بخش است. ولی عفوی عظمت دارد که باقدرت انتقام گرفتن همراه‌باشد اماوقتیکه
عفو از جانب یك‌موجود ضعیف باشد بی‌معنی خواهد بود. وقتی که گربه‌ئی آنقدرضعیف
است که موش اورا ازهم میدرد، چشم‌پوشی اواز موش نمیتواند عفو باعظمتی باشد....
من عقیده ندارم که هند ضعیف است و خود را هم ضعیف نمیدانم وبنابراین موقعی که از
عفو صحبت میکنم بخاطر ضعف نیست.... قدرت واقعی درنیروی جسمانی ومادی نیست
بلکه‌درغلبه برتمایلات وشهوات خویش است....»

«من یك خیالباف نیستم. حتی تصور میکنم که من یك ایدآلیست مجرب وعملی
هستم. مسلك عدم خشونت‌فقط برای مقدسان وپرهیزگاران‌نیست بلکه برای همهٔ مردم‌و

تمامی یك ملت‌هم هست. همانطور که خشونت‌قانون‌مردم خام و ناپخته است‌عدم‌خشونت هم قانون ملت و نژاد ماست. درمیان مردم ناپخته وپرورش‌نایافته است که تمام قوانین روحی بکنار میرود و آنها هستند که جز زور و نیروی مادی و جسمانی هیچ چیز را نمیشناسند. شایستگی انسان اقتضادارد که ازقوانین عالی وقدرت‌روحی پیروی کند.»

« من قانون قدیمی قربانی کردن نفس را در برابر هند قرارداده‌ام زیرا «ساتیا- گراها» وآنچه از آن ناشی‌میشود یعنی عدم همکاری و نافرمانی عمومی ومسالمت‌آمیز، چیزی جز بیان جدیدی ازقانون تحمل رنج نیست ... «ریشی‌ها» (مقدسین باستانی هند) که قانون عدم خشونت را در بحبوحهٔ خشونت کشف کردند نوابغی بزرگتر از «نیوتن» و جنگجویانی نیرومندتر از «ولینگتن» بوده‌اند. آنها در حالیکه بکاربردن اسلحه را بخوبی میدانستند آنرا بکار نبردند وبدنیا آموختند که سلامتی روح ورستگاری واقعی در اعمال خشونت نیست بلکه درعدم خشونت است. »

« عدم خشونت در حالت متحرك ودینامیك خود بمعنای رنجی است که با روشن بینی پذیرفته میشود. منظور آن گردن نهادن بارادهٔ آتش افروزان بدی وزشتی نیست بلکه هدف آن تجهیز کلی وکامل روح برضد ارادهٔ جباران و ستمکاران است. منطبق ساختن این قانون باستانی ما باعمل و بکار بستن آن،بهر کس امکان خواهد بخشید که باتمام نیروهای خشن یك‌تسلط ناروا مبارزه کند وازاین‌راه شرف ومذهب خودرا نجات دهد و سقوط یاتغییر وضعی در روش امپراطوری‌غاصب بوجود آورد.»

« بنابراین من از هند نمیخواهم که عدم خشونت را بعلت ضعف آن بپذیرد بلکه‌میخواهم باتوجه کامل به‌نیرو و قدرت‌آن، آنرابکار بندد. میخواهم هند درك کند که نیروی روحی پایان ناپذیری دارد که میتواند قیام کند وپیروزمندانه از هرضعف جسمی بالاتر قرار گیرد وبادنیائی ازنیروهای مادی‌هم بمقابله پردازد .... »

« من این نوع مبارزهٔ عدم همکاری را از مبارزهٔ « سین فاینی » [۱] جدا میشمارم زیرا مسلم است که این دو روش نمیتوانند درکنار هم قرارگیرند. من حتی طرفداران قدرت‌را هم دعوت‌میکنم که این‌نوع مبارزهٔ مسالمت‌آمیز «عدم همکاری»را نیز آزمایش وقضاوت کنند. دراین آزمایش اگر عدم همکاری بشکست منتهی گردد بعلت ضعف ذاتی آن نیست بلکه مسلماً بدان جهت است که چنانچه باید بآن عمل نمیشود و در اینصورت است که خطرات واقعی فرصت خودنمائی خواهند یافت. اغلب،مردان بلندهمتی که قادر نیستند حقارت ملی خویش را تحمل کنند آتش خشم خویش را برمی‌افروزند و به‌اعمال

۱ - مبارزهٔ تروریستی وخشونت‌آمیز که ایرلندیها برای استقلال خود بکار می‌بردند - به‌حاشیه صفحه ٦٤ رجوع شود - م.

خشونت و اقدامات شدید میپردازند اما تا آنجا که میدانم آنها در عمل نابود شده‌اند بدون اینکه توانسته باشند خود و کشورشان را از وضع ناگواری که دارند نجات‌دهند. اگر هند به « نظریهٔ شمشیر » بپیوندد ممکن است موقتاً پیروز شود امـا این پیروزی موجب مسرت وغرور قلب وخاطرمن نخواهد بود. من زندگی خودرا باحیات‌هند پیوند داده‌ام . زیرا همه چیز خود را باو مدیون هستم . من اعتقاد مطلق دارم کـه هند حامل مأموریت و پیام خاصی برای خدمت بتمام‌جهانیان میباشد...»

این استدلالات گاندی‌جی درما مؤثر واقع شده بود، اما برای ما و برای مجموع کنگره، عدم خشونت یك مذهب، یك مایهٔ اعتقاد و یك اصل و دستور غیر قابل تعویض مذهبی نبود و نمیتوانست باشد، این‌امر برای ما جز یك سیاست وتاکتیك که باید نتایج خاصی راببارآورد نبود وعاقبت‌هم همین نتایج میبایست وسیلهٔ قضاوت دربارهٔ آن گردد.

ماجرای «چوری‌چورا» وعواقب آن سبب شد که نتیجه گیریهائی که دربارهٔ «عدم خشونت» بعنوان یك تـاکتیك مؤثر ، بعمل میآمد برای ما مورد آزمایش قرار گیرد . سؤالات متعددی در برابر ما مطرح میشد . ما چنین حساب میکردیم کـه اگر استدلال گاندی‌جی برای قطع مبارزهٔ منفی ومقاومت عمومی صحیح ودرست بوده‌است حریفان‌و دشمنان ما همیشه وسیله دارند کـه چنین وضعی ایجاد کنند که خود بخود ترك مبارزه را از طرف ما بدنبال خواهد کشید و بنا براین در این روش نقصی وجود دارد. آیا این نقص ازخود نظریهٔ «عدم خشونت » است یاتوجیهی که گاندی‌جی از آن میکند نادرست است؟ در هرحال او پدر ومبتکر این فکر بوده است و چه کسی ممکن است بهتر از او دربارهٔ معنای دقیق آن قضاوت کند؟ بعلاوه نهضت‌ما بدون او چه‌سرنوشتی پیدا میکرد؟

چند سال بعد،درست پیش از آغاز نهضت عظیم نافرمانی عمومی در سال ۱۹۳۰ گاندی‌جی این موضوع را موافق دلخواه ما تشریح کرد وروشن ساخت واعلام داشت که نباید ازنهضت ببهانهٔ بعضی اتفاقات کوچك که در بعضی موارد باقدامات خشونت آمیز منفرد منتهی میشود صرفنظر کرد . اگـر تاکتیك مبارزهٔ عدم خشونت میبایست بعلت حوادثی ازاین قبیل که تقریباً اجتناب ناپذیر است دچار شکست گردد و کنار گذارده‌شود طبعاً مفهوم آن چنین خواهد بود که این نظریه باتمام احتیاجات ومقتضیات زمان موافق نیست. اواین توجیه را نمیپذیرفت . بنظر گاندی جی این تاکتیك درست و صحیح بود و میبایست باهرموقعیتی منطبق گردد و همیشه باارزش باقی بماند و جز در موارد بسیار محدود، حتی در اوضاع نامساعد هم بنتیجه برسد . من نمیتوانم بگویم که آیا این بیان بعدی که میدان عمل نظریهٔ عدم خشونت‌را بسیار توسعه میداد، نشانهٔ یك‌تحول درافکار او بود یا ازهمان آغاز کار بدان‌توجه‌داشت ؟

در واقع ترك مقاومت عمومی در فوریهٔ ۱۹۲۲ برخلاف آنچه بسیاری از مردم تصور میکردند تنها نتیجهٔ ماجرای «چوری چورا» نبود. حوادث آنجا همچون قطره‌ئی بود که از یك لیوان لبالب، که دیگر در آن جائی حتی برای یك قطره هم وجود ندارد، سرازیر میشود.

گاندی جی اغلب با استفاده از غرائز یا تقریباً باغرائز خود اقدام میکرد. بنظر میرسید که او براثر ارتباط و تماس ممتد و نزدیك با توده‌ها، همانطور که اغلب در رهبران بزرگ ملت ها دیده میشود، یك نوع «حس ششم» پیدا کرده بود. او توده‌های مردم را «احساس میکرد» وروحیات آنها، وامکانات اقداماتشان را حدس میزد. بااستفاده ازاین غریزه و باملاحظهٔ عواقب کار تصمیمی میگرفت ودراقدامات ودستورات خود تغییراتی میداد وتعدیلهائی بوجود میآورد وبعد سعی میکرد براین اقدامات خود در برابر همکارانش که از این تغییرات گیج وخشمگین میشدند یك جامهٔ منطقی بپوشاند. ولی همانطور که چندی بعد، درماجرای «چوری چورا» معلوم گردید این جامهٔ منطق و استدلال که او براقدامات خود میپوشاند اغلب نامناسب ونارسا جلوه میکرد. نهضت ما در آن موقع برخلاف جهش وقدرت ظاهریش و برخلاف ذوق وشوق وهیجانی که برآن حکمفرما بود، ازهم پاشیده و قطعه قطعه شده بود. سازمان وانضباط آن باکمال سرعت متلاشی میشد. بیشتر مردان باارزش ما درزندان بودند. توده‌ها هنوز آنقدر پرورش نیافته بودند که بتوانند شخصاً خودرا رهبری کنند. هر کس ازراه میرسید میتوانست در رأس یکی از کمیته‌های کنگره قرار گیرد. در عمل عدهٔ زیادی از اشخاص نامناسب واز جمله عمال فتنه‌انگیز دشمن در مقامهای حساس درجهٔ اول قرار گرفتند وحتی توانستند هم در نهضت خلافت وهم در نهضت کنگره زمام بعضی ازسازمانهای محلی‌را نیز بدست آورند. وغیرممکن بود که ازچنین وضعی جلوگیری شود.

البته این قبیل حوادث در هرمبارزه ممکن است بوجود آید و اجتناب ناپذیر است اما رهبران وقتی کـه بزندان هم میروند باید بتوانند بوسیلهٔ انتقال منظم کار بدیگران نهضت‌را رهبری کنند. مسئلهٔ مهم اینست که بتوان توده ها را بدرستی هدایت کرد و بخصوص از چنین فعالیتهای ناروائی بـازداشت. چندسال بعد در سال ۱۹۳۰ ما دیگر مدتی را در راه پرورش توده‌ها برای فعالیتها واقدامات ساده و بخصوص برای امتناع ازشرکت در بعضی فعالیتها، صرف کرده بودیم. نهضت نافرمانی عمومی در آن سال مثل نهضت بعدی سال ۱۹۳۲ کاملا سازمان یافته ومتشکل بود. درحالیکه در سالهای ۱۹۲۱ و۱۹۲۲ هنوز چنین سازمان نیرومندی وجودنداشت وبهیچ وسیله نمیشد هیجانات شوق آمیز وتب آلود مردم‌را محفوظ نگاهداشت. تقریباً مسلم‌است که اگر درآنموقع نهضت

ادامه می‌یافت عملیات خشونت‌آمیز منفرد تکرار میشد وافزایش پیدا میکرد. دولت هم عکس‌العمل خونینی نشان میداد و با برقراری یك حکومت وحشت و ترور، روحیهٔ مردم بکلی درهم‌میشکست.

ظاهراً چنین دلایلی بنظر وفکر گاندی‌جی رسیده بود. اگر برهان واستدلال او را میپذیرفتیم و اگر میخواستیم که تاکتیك عدم خشونت‌را دنبال کنیم باید گفت که او تصمیمی اتخاذکرده است که ناچار در آن‌موقع اجتناب‌ناپذیر بود. در واقع در کشت‌ما بذر اول پوسیده وفاسد شده‌بود وناچار میبایست از نو بذر افشاند. اغلب یك شکست وعقب‌نشینی موقتی سبب روشن‌شدن مسائل میشود وراه حل‌های مبهم‌را جان می‌بخشد و قوی میکند. آنچه در نهضتی اهمیت دارد، شکست یاضعف موقتی آن نیست بلکه اصول وایدآلهای آنست. اگر توده‌ها بتوانند اصول وایده‌هارا دست نخورده درخود محفوظ نگاهدارنـد دراین صورت تجدید قیام بسرعت انجام میگیرد. اما در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ ما چه اصول و هدفهائی داشتیم؟ یکنوع «سواراج» (استدلال) مبهم، بدون یك ایدئولوژی روشن وصریح که بتواند آنرا جان بدهد و نیرو ببخشد و بدون یك درك مشخص از مبارزهٔ عدم خشونت. تاکتیك آن روز ما در مقـابل توسعهٔ موارد اقدامات خشونت‌آمیز ومنفرد استقامتی نداشت. از نظر ایدآل نیزوضع آنزمان‌ما بسیارضعیف‌بود. ایدآل ما یك حصار مستحکم و نیرومند نبود که بتواند پناهگاه پرمقاومتی برای مردم باشد! مجموعاً هنوز مردم قدرت‌کافی نداشتند که بتوانند مبارزه را تا مرحلهٔ دور تری دنبال کنند. حتی انبوه مردمی که بامیل خود بزندانها رفتند، تحت تـأثیر جریان قوی آن زمان واقع شده بودند و همه تصور میکردند که همه‌چیز بزودی و بـاخوبی پایان خواهد یافت.

بنابرین هرچند که طرز عمل گاندی‌جی و اقدام او در سال ۱۹۲۲ برای خیلی‌ها ناپسندبود ودرعده‌ئی یکنوع یأس وناامیدی را برانگیخت اما میتوان گفت که تصمیم‌او صحیح ودرست بوده است. درعین حال‌هم میتوان گفت که خفقان شدید وخشنی که دریك نهضت وسیع براثر این‌واقعه روی‌داد دربعضی تحولات تأسف‌آور موقعیت ملی ما نقش مؤثری داشت. انحراف نهضت بسوی توسل باقدامات خشونت آمیز و بیفـایده،درست بموقع قطع گردید. اما این‌خشونت درهم فشرده وفروخفته ناچار راههای بروز وظهور دیگری جستجو میکرد وشایدهم این‌احساس تسکین نایافته سبب شدت مسائل فرقه‌های مذهبی ووخامت بیشتر اوضاع در سالهای بعدگردید و بتحریکات و هیجانات مختلف و آشوبهای مذهبی منتهی شد.

عناصر ارتجاعی که هوادار افتراق و جدائی فرقه‌های‌مذهبی بودند و بعلت‌استقبال

مردم از نهضت «عدم‌همکاری» و «نافرمانی عمومی» بعقب‌رفته و پنهان شده بودند اکنون از پناهگاههای خود بیرون میآمدند. عوامل پلیس مخفی و کسانیکه در جستجوی آن بودند که باخوشخدمتی توجه مقامات دشمن را بخود جلب کنند نیز بادامن زدن به‌آتش اختلافات فرقه های مذهبی بآن مرتجعین می پیوستند. قیام « موپلاه »[1] و اعمال فشار بیرحمانه‌وفوق‌العاده‌ئی که باین‌مناسبت صورت گرفت برای کسانی که به‌اختلافات فرقه‌ها دامن میزدند دستاویزی شد. در واقع کشتار زندانیان «موپلاه» در واگن‌های در بستهٔ قطار راه‌آهن فوق‌العاده هولناك بود. احتمال دارد که اگر مقاومت عمومی نهضت ما متوقف نشده‌بود و نهضت بافشار دولت در هم نمی‌شکست چنین اتفاقاتی روی نمیداد و مردم باین نوع اختلافات ومبارزات فرقوی ومذهبی کشیده نمیشدند.

پیش‌از متوقف‌شدن نهضت عدم همکاری یك‌واقعهٔ دیگرهم روی داد که ممکن بود نتایج مختلفی ببارآورد. اولین امواج مقاومت‌عمومی دولت را سخت متوحش ساخته‌بود. درآنموقع بود که لرد ایروین نایب‌السلطنه هند در یك‌مجمع رسمی اضطراب ونگرانی خودرا علناً بیان‌داشت. درآنوقت «پرنس آف‌ولز» ولیعهد انگلیس درهند بود وحضور او مسئولیت دولت هند را بشدت می‌افزود. در ماه دسامبر ۱۹۲۱ بلافاصله بعد از بازداشتهای دسته‌جمعی که دراوایل ماه صورت گرفته‌بود دولت کوشش کرد که باکنگره سازش کند. این امر مخصوصاً بخاطر آن بود که بنا بود ولیعهد از کلکته دیدن کند. یکرشته مذاکرات رسمی میان نمایندگان دولت در بنگال با «دیشبند و داس» که درآن زمان در زندان بود آغاز گردید. بنظر میرسید که پیشنهاداتی صورت گرفته بود وبرای تشکیل یك‌کنفرانس میز گرد میان نمایندگان دولت‌و کنگره توافقی‌هم حاصل شده‌بود. این مذاکرات بجائی نرسید چون گاندی جی اصرار میورزید که باید مولانا محمد علی نیز که آنوقت درزندان‌بود نیز درمذاکرات شرکت‌جوید ودولت‌این‌حرف‌را نمیپذیرفت.

آقای داس دراین‌مورد نظر گاندی‌جی را تأیید نمیکرد و بعدها وقتیکه اززندان بیرون آمد علناً این نظر او را انتقاد میکرد و میگفت که او در این باره اشتباه فاحشی مرتکب شده است. بیشترما که آنوقت در زندان بودیم نمیدانستیم که پس از آن چه حوادثی اتفاق افتاد و بدون اطلاع از واقعیات هم قضاوت کردن‌کاری دشوار است. اما بنظرمیرسید که درآنوضع ازچنان کنفرانسی نتایج مهمی بدست نمی‌آمد. درواقع دولت

---

۱ ـ موپلاه ـ ناحیه‌ئی درجنوب هندوستانست. پس‌از توقف مبارزات عدم خشونت عده‌ئی از اهالی درآنجا برضد مقامات انگلیسی قیام‌کردند. انگلیسهاهم باخشونت فراوان عدهٔ زیادی از ایشانرا کشتند وحتی عده‌ئی‌راهم در موقعیکه باقطار راه‌آهن باسارت میبردند درداخل قطارها کشتند واین ماجرا درتاریخ مبارزات‌ملت‌هند برای استقلال یکی ازحوادث دردناك است ـ م.

فقط میخواست که باین‌وسیله در بودن ولیعهد اوضاع را آرامتر نگاهدارد وطبعاً مسائل اساسی که دربرابر ما قرارداشت بازهم بهمان‌صورت باقی میماند. بطوریکه بعدهادیدیم نه‌سال بعد، هنگامیکه ملت و کنگره خیلی قویترهم شده بودند، چنین کنفرانسی تشکیل‌شد و نتایج درخشانی هم نداد . اما صرفنظر از اساس موضوع من تصور میکنم که اصرار گاندی جی برای حضور وشرکت محمد علی بسیار عاقلانه بود زیرا او نه فقط یکی از رهبران کنگره بود بلکه درعین‌حال رهبر نهضت خلافت اسلامی‌هم بود وموضوع خلافت درآنزمان یکی از مهمترین مسائل مورد توجه کنگره بود و بدینقرار حضور او اهمیت اساسی میداشت. در واقع هیچ سیاست و هیچ اقدام سیاسی وقتیکه مورد تأیید همکاران قرار نگیرد نمیتواند صحیح باشد. خود این‌واقعیت که دولت حاضر نبود محمدعلی را از زندان آزاد سازد نشانه ئی بود که هیچگونه احتمال برای بدست آمدن نتیجه از چنان کنفرانسی وجود نداشت.

پدرم ومن هردو به‌ششماه زندان محکوم شدیم. اتهام ما ودادگاههای ما متفاوت بود . در هر دو مورد محاکمه‌و دادرسی صورتی مسخره داشت و ما از دفاع در آن خودداری کردیم. بدیهی‌است که درفعالیتهای‌ما بآسانی میشد دلایلی برای محکوم‌ساختن ما پیداکرد اما بهانه هائی که آنها پیدا کرده بودند واقعاً مسخره بود. پدرم متهم شده بود که در یك سازمان غیر مجاز یعنی سازمان داوطلبان کنگره شرکت جسته است . دادگاه بعنوان‌سند، یك برگ عضویت رامدرك قرارداد که بخط هندی امضاء شده بود. در اینکه امضاء واقعاً مال پدرم بود حرفی نبود اما جالب توجه این بود که پدرم تاآن زمان خیلی بندرت بخط هندی امضاء میکرد در نتیجه عدهٔ خیلی کمی میتوانستند شهادت بدهند که او واقعاً با دست خود چنین امضائی کرده است . بدین جهت یکنفر ژنده پوش فقیر را برای شهادت بدادگاه آوردند و او سوگند یادکرد که خط و امضای پدرم را میشناسد وصحت آنرا گواهی میکند. اما این‌مرد کاملا بیسواد بود وخواندن ونوشتن را اصلا نمیدانست زیرا در تمام مدتی که برگ محتوی امضای پدرم را برای معاینهٔ او بدستش داده بودند وبآن نگاه میکرد آنرا سرازیر نگاهداشته بود! درجریان محاکمه پدرم خاموش نشسته‌بود ودختر مرا دربغل داشت: دخترم در آنموقع چهارسال داشت و اولین باری بود که بیك دادگاه میرفت .

اما اتهام من این بود که سه ورقهٔ بیانیه که مردم را بشورش و اعتصاب وتعطیل « هارتال »[1] تحریك میکرده‌است پخش کرده‌ام. درآنموقع این‌امر غیرقانونی نبود و

---

۱ ـ هارتال یعنی اعتصاب وتعطیل عمومی برای ابراز مخالفت سیاسی و کاری است که گاندی در هند رایج ساخت ـ م .

در این زمینه بعداً قانونی وضع شد. باوجود این مرا محکوم کردند.

سه‌ماه بعد درحالیکه باپدرم و دیگران در زندان بودم‌یکروزخبردادند که‌نمیدانم کدام‌یك از مقامات با رسیدگی بعدی‌معلوم داشته است که محکومیت من نادرست و غیر قانونی بوده است و بزودی مرا آزاد خواهند ساخت. این خبر برایم غیر منتظره بود زیرا هیچکس برای نجات من اقدامی نکرده بود. ظاهراً متوقف‌شدن مقاومت‌ونافرمانی عمومی سبب‌نرمی دادرسانی‌شده‌بود که مأموررسیدگی‌وتجدیدنظردراحکام‌محکومیت‌ها بودند. وقتی از زندان آزاد میشدم بسیار ناراحت و متأثر بودم زیرا پدرم هنوز پشت سرم‌درزندان میماند.

تقریباً بلافاصله تصمیم گرفتم که نزد گاندی‌جی به‌احمدآباد بروم. اما وقتی که من رسیدم اورا توقیف کرده‌بودند وملاقات ما درزندان «سابارماتی» صورت گرفت. هنگام محاکمهٔ او منهم حضورداشتم. روزی فراموش‌ناشدنی بود! کسانیکه مانند من درآنروز حضور داشتند مسلماً آنرا از یاد نخواهند برد! قاضی که یکنفر انگلیسی بود رفتاری شایسته و مؤدب داشت. اظهارات گاندی‌جی هیجان انگیز بود. وقتی ما از جلسهٔ دادگاه بیرون آمدیم عمیقاً تکان خورده بودیم و روحمان از تعالیم و تصاویر جذابی لبریز شده بود. هیچکس جزاو نمیتوانست چنین اثری درما بگذارد.

من بالله‌آباد برگشتم. وقتی فکر میکردم که آنهمه دوستانم وهمکارانم درپشت میله‌ها ودیوارهای زندان مانده‌اند خودراکاملا تنها وناراحت احساس میکردم. سازمان کنگره سخت درزحمت افتاده بود.سعی کردم بآن بپردازم. مخصوصاً تحریم و بایکوت منسوجات انگلیسی مورد توجه و علاقه‌ام بود. باوجود متوقف شدن نافرمانی و مقاومت عمومی، این‌قسمت از برنامهٔ ما همچنان بقوت خود باقی بود. تقریباً تمام پارچه فروشان الله‌آباد هم‌پیمان وهم‌سوگند شده بودندکه منسوجات خارجی‌را وارد نکنند و نخرند و برای این منظور انجمنی درست کرده بودند. بنابرمقررات این‌انجمن هرکس که از این دستور پیروی نمیکرد جریمه میشد. من ملاحظه کردم که عده‌ئی از بازرگانان بزرگ بقول و عهد خود وفا نکرده بودند واین امر نسبت بکسانیکه وفادار مانده بودند طبعاً ظالمانه و نادرست میبود. تذکرات ما بآنها نتیجهٔ مهمی نبخشید.چنین بنظر میرسید که انجمن ناتوان است. بنابرین تصمیم گرفتیم که مقابل مغازهٔ هر کدام از این عهد شکنان چندنفر از داوطلبان کنگره بگذاریم که مانع خرید مردم شوند. وجود همین داوطلبان که مظهر اقدام بود کفایت کرد. جریمه‌ها پرداخت شد وتعهدات ازنو محترم شمرده شد. مبالغی که بعنوان جریمه پرداخت شد بصندوق انجمن پارچه فروشان رفت.

دوسه‌روز بعد مرا باچندتن از همکارانم که دراین کار شرکت جسته بودند توقیف

کردند. ما را بارعاب مردم واخاذی کردن بوسیلهٔ اقدامات جنایت آمیز متهم ساختند و درمورد شخص من جرم اخلالگری‌راهم بر آن افزودند. من ازخودم دفاع نکردم اما در دادگاه مطالب بسیاری گفتم . دادگاه مرا بخاطر لااقل سه جرم و از جمله ارعاب و اخاذی محکوم ساخت اما جرم اخلالگری را پس گرفتند ولابد حساب کردند که من از این بابت زندانم‌را کشیده‌ام. اگر درست بخاطرم باشد سه‌محکومیت برایم تعیین‌شد دوتا هرکدام بمدت هیجده ماه که باهم جمع نمیشد ویکی بمدت سه ماه و بدینقرار مجموعاً به‌بیست ویکماه یعنی یکسال ونه ماه محکوم شدم. این دومین محکومیت و دومین دورهٔ زندانم بود و باین شکل تقریباً شش هفته پس از آنکه از زندان بیرون آمده بودم دوباره بزندان برگشتم .

۱۳

زندان لکنهو

درهند زندان سیاسی چیزی نبود که درسال۱۹۲۱ بوجود آمده باشد وازاین‌جهت تازگی نداشت. ازسالهاقبل گروه عظیمی ازمحکومین راه زندانها را پیش گرفته بودند وهر کدام مدتهای کمابیش دراز را در آنجا گذراندند. حتی زندانیانی بودند که بدون هیچگونه محاکمه و محکومیت بزندان رفته بودند. بزرگترین رهبر سیاسی آن زمان «لوکامانیا تیلك» درآخر عمرخود مدت شش‌سال محکوم بزندان شده‌بود. جنگ‌جهانی بزندانی شدن اشخاص توسعه وسرعت بخشیده بود. در آندوره محاکمات باتهام توطئه برضد امنیت کشور افزایش یافت و معمولا بصدور احکام اعدام یا حبس ابد منتهی میگردید. برادران علی ومولانا ابوالکلام آزاد دردوران جنگ درزندان بسرمیبردند. کمی بعداز جنگ قانون حکومت نظامی درپنجاب محاکمات بیشتری‌ازاین‌قبیل‌را بوجود آورد وبهمین‌نسبت فهرست قربانیان زندان‌هم طولانی‌تر گردید. بدینقرار زندان‌سیاسی درکشور ما چیز تازه وفوق‌العاده‌ئی نبود اما تاسال۱۹۲۱ مردم بامیل واراده خودشان بسوی زندانها نمیرفتند. البته سابقه‌ئی‌هم برای اینکار وجود داشت. در آفریقای جنوبی گاندی‌جی و هزاران نفر از هوادارانش در دوران مبارزات ساتیاگراها و نهضت عدم خشونت ومقاومت منفی خود سرمشقی از آن داده بودند.

با وجوداین سوابق، درسال ۱۹۲۱ عدهٔ کمی ازما، زندان را میشناختند وبدرستی میدانستند که وقتی درهای آهنی سنگین وشوم زندان بروی ایشان بسته میشود چه‌وضعی در انتظارشان است. وقتی صحبت اززندان میشد ما بطور مبهم انبوهی از دزدان و جنایتکاران خطرناك‌را مجسم میکردیم. زندان درنظرمان فکر انزوا وتحقیر و رنج را بیدارمیکرد ومخصوصاً یك‌هالهٔ شوم ازیك‌ترس ناشناس آنرا درخود گرفته‌بود. باوجود این از سال ۱۹۲۰ آنقدر دربارهٔ آن صحبت میشد و آنقدر رفقای ما بزندان رفتند که کم‌کم همهٔ ما بااین‌فکر آشنا شده‌بودیم وتصوری ازآن در خاطر خود داشتیم و اولین احساس تنفر و بیزاری که تقریباً بطور غیرارادی در هرکس تولید میشد در ما خیلی

ضعیف شده بود. اما هرقدرهم فکر انسان بااین‌تصورات انس وعادت گرفته باشد دراصل امر تغییر عمده‌ئی حاصل نمیشود. روزیکه برای نخستین‌بار ازدرهای آهنین زندان عبور میکردیم اعصاب تحریك‌شدهٔ ما درمعرض تأثرات بسیارشدید قرار میگرفت. اکنون که این صفحات‌را مینویسم وسیزده سال از آنزمان میگذرد اقلا سیصد هزار نفر ازمردان و زنان کشورما بااین‌وضع آشنائی پیدا کرده‌اند. هزارها از آنها اززندان بیرون‌آمده‌اند و دوباره بآنجا بازگشته‌اند وعاقبت بخوبی دریافته‌اند که در داخل زندان چه‌وضعی در انتظار ایشانست و سعی کرده‌اند تا آنجاکه میتوانند خود را باآن زندگی غیرعادی، باآن رنج و اندوه آرام و باآن یکنواختی کشنده منطبق سازند و عادت دهند. انسان باهمه چیز عادت میکند و با وجوداین وقتی‌بار دوم یاسوم هم از درهای آهنین عبور میکردیم وبزندان میرفتیم بازهم کمی‌از نخستین هیجانات‌ونخستین وحشت‌هارا باز میبافتیم ونمیتوانستیم ازتپش شدیدتر قلب‌خویش خودداری کنیم. چشمها بی‌اختیار بعقب برمیگردد تایك‌آخرین یادگار از منظرهٔ سبز وفضای آزاد بیرون، از مردمی که بآزادی حرکت میکنند و ازقیافه‌های آشنا ومأنوسی که ممکن است دیگر تامدتها نتوان آنها را دید، درخود ذخیره سازد.

نخستین دوران زندان من که پس از سه ماه بطورناگهانی بپایان رسید درزمانی بود که زندانبانهای‌ماهم مثل خودمان فرصت‌نفس‌کشیدن نداشتند و نمیدانستند درمقابل امواج زندانیان نوع جدیدی که همچون جزرومد دریا فرا میرسیدند چه بکنند.هرروز موج تازه رسیده ها بیشتروبیشتر میشد وحالت یك طغیان مقاومت ناپذیر شط عظیمی را بخودمیگرفت که تمام تجربیات گذشته زندانبانها رانابودمیساخت.نوع زندانیان‌جدید تازگی‌بسیارداشت وغیر عادی بود. هر چند که در میان آنها طبقات متوسط اکثریت داشتند، ولی از تمام طبقات در میان آنها فراوان بودندوصفت مشترك تمام ایشان این بود که بامحکومین عادی تفاوت بسیار داشتند و نمیشد با آنهاموافق رسوم وسنت‌های معمولی‌وگذشتهٔ زندانهارفتار کرد. مقامات دولتی این موضوع‌رابخوبی‌احساس‌میکردند اما بجای رسوم‌قدیمی‌چه میتوانستند گذارد؟ وضع بیسابقه‌ئی‌پیش‌آمده بود. این مبارزین جدید که بزندان افکنده میشدند دیگر آنطور که دلخواه مقامات دولتی بود همچون گوسفندی‌مطیع‌وآرام‌نبودندوحتی درداخل دیوار های زندان نیز احساسی که از کثرت عدیشان‌بوجود میآمد، برقدرت روحیشان می‌افزود. هیجانات بیرون از زندان و علاقهٔ شوق‌آمیزو جدید مردم نسبت بزندانیان و بآنچه در زندان ها میگذشت‌بافزایش قدرت زندانیان کمك میداد. معهذا ما درعین استقامت، رویهمرفته یك‌سیاست‌همکاری‌بامقامات زندان‌را دنبال میکردیم. میتوان تصور کرد که بدون کمك خودماچه وضع دشواری

بوجود میآمد ! اغلب. زندانبان های‌ما بسراغ‌مامی آمدندواز ماخواهش‌میکردند که به بند های رفقای زندانی خود برویم و با آن‌ها مذاکره کنیم و موافقت آن ها را برای اجرای فلان قسمت از مقررات جلب سازیم .

مابمیل‌خود بزندان‌آمده بودیم . حتی‌بسیاری‌ازداوطلبان‌ما باصطلاح‌بزور خودشان وبدون‌اینکه ازایشان خواسته شده باشد ومجبور باشند بزندان آمده بودند . بنا برین هیچکس درصدد فراراززندان نبود و این مسئله مطلقاً مطرح نمیشد . برای هر کسیکه میخواست‌اززندان‌آزاد شودکافی‌بود که ازاقدامات گذشتهٔ‌خود اظهار‌تأسف کند ویامتعهد شود که درآینده باقدامات مشابه‌آن نپردازد. ما درفکر فرار نبودیم زیرا درصدد فرار برآمدن مفهومش این بود که شخص خود را به افتضاح وبدنامی بسپارد وخود بخود از این نوع فعالیت‌سیاسی‌ونافرمانی‌غیرمسلحانه‌ورفتن‌داوطلبانه‌بزندان کناره‌بگیرد . رئیس زندان لکنهواین موضوع را بخوبی میدانست وبهمین جهت بزندانبان های ما گفته بود که اگربتوانند دویاسه نفرازمبارزین کنگره را فراردهند درمقابل‌این اقدام حتی‌پاداش ومدال‌هم دریافت خواهند داشت .

بیشتر رفقای زندانی مادربندهای اصلی وبزرگ که درمحوطهٔ داخلی زندان‌قرار داشت نگاهداری میشدند . هیجده نفرازما که تصورمیکنم درنظربود وضع نسبی‌بهتری برایشان فراهم‌گردد در محل یك‌کارگاه قدیمی بافندگی محبوس بودیم که در اطراف آن محوطه های وسیع و گشاده‌ئی وجود داشت . پدرم ، دو نفر از پسر عموهایم ومن در یك اطاق جداگانه تنها بودیم که در حدود شش مترطول و پنج متر عرض داشت ماتقریباً میتوانستیم آزادانه ازبندی به‌بند دیگر برویم . بما بیشتراجازهٔ ملاقات باکسان وبستگانمان‌داده میشد . روزنامه‌های خارج برای ما میرسید و دریافت اخبار روزانه از بازداشتهای جدیدوپیشرفت‌نهضت،محیط‌پرهیجان و شوق‌آمیزی‌برایمان‌بوجود می‌آورد . مباحثه ها وگفتگوها تقریباً تمام وقت مارا پرمیکرد . تقریباً هیچ وقت برایم نمی ماند که به‌کتاب خواندن یا بیك‌کار دیگر بپردازم . پیش ازظهر هایم را بانظافت زندانمان که‌آن‌را باآب‌تمیزمی‌کردم وباشستن‌لباسهای پدرم وخودم‌وباکار کردن باچرخ‌ریسندگی وبافندگی میگذراندم . آنوقت فصل زمستان بود که درهندوستان شمالی بهترین فصول سالست . درهفته‌های اول بما اجازه دادند که برای داوطلبان کنگره مان بخصوص‌برای بیسوادها کلاسها ودروسی ترتیب دهیم وزبانهای اردو وهندی وسایر مواد را بایشان بیاموزیم بعدازظهرها والیبال بازی میکردیم [1]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در آنزمان افسانهٔ خنده‌آوری در روزنامه‌ها انتشار یافت که نظایر آنهم گاه بگاه منتشر میشد. بنابرآنچه این روزنامه‌ها نوشتند « سرهار کورت بتلر» استاندار «ولایات متحده» برای پدرم مشروبات

کم کم مقررات شدید تر وخشن تر شد . دیگر بما اجازه نمیدادند که از زندان خودمان خارج شویم وپیش داوطلبان خودمان برویم . طبعاً دروس هم ممنوع گردید . دراین اوان یعنی در اول ماه مارس (۱۰ اسفند) بود که من آزاد شدم . شش یاهفت‌هفته بعد درماه آوریل(اواخر فروردین) که‌دو باره بزندان‌افتادم‌وضع بکلی عوض‌شده بود. پدرم را بزندان «ننی‌تال» منتقل کرده بودند و کمی بعد ازرفتن اومقررات جدیدی را باجرا گذارده بودند . دراین وقت تمام زندانیان کارگاه بافندگی ــ که محل زندان سابق ما بود ــ درمحوطهٔ آخر زندان و دربندهائی که ازاطاقهای کوچك ومجزا تشکیل میشد بسرمیبردند وهر نوع ارتباط میان آنها شدیداً ممنوع شده بود . طبق مقررات جدید هرزندانی درهرماه فقط اجازهٔ یك بارمکاتبه و یك بار ملاقات باکسان خود راداشت . وضع غذا،هرچندهم که مقداری غذا های اضافی ازخارج‌میرسید ، خیلی بدترشده‌بود .

در بندی که مرا محبوس ساختند ما درحدود پنجاه‌نفربودیم که تقریباً برروی هم انباشته شده بودیم وفاصلهٔ هردوتخت‌زندانی کمترازیکمتربود.خوشبختانه‌من‌تقریباًهمه‌را میشناختم ودرمیان آنهاعده‌ئی‌ازدوستانم بودند.امانبودن‌کامل‌زندگی‌خصوصی‌وشب‌وروزرا دائماً درمیان دیگران بسر بردن خیلی‌زود تحمل‌ناپذیرشد . صرف‌نظرازاین ناراحتی‌ها، حقارت‌ها وتحریکهای دائمی،تمام زندگی‌ما دائماً زیرچشم و گوش همه قرار داشت و حتی امکان یك‌لحظه استراحت دریك گوشهٔ آرام ومطمئن وجود نداشت . مستراح و روشوئی ولباسشوئی دسته‌جمعی‌وعمومی بود.راه‌پیمائیهای سریع وتند برای حفظ‌سلامتی که گرداگرد بندصورت‌میگرفت،گفتگوها و مباحثه‌ها که‌گاهی باندازه‌ئی خسته‌کننده میشدکه دیگرهیچکس نمی‌توانست یك موضوع قابل‌توجه را مطرح سازد ، همه خسته‌کننده میشد . درواقع‌این‌یك نوع زندگی‌خانوادگی بود که دربدترین وضعی‌جریان داشت وصدبرابر بزرگترشده‌بودبدون‌آنکه‌لطف‌های‌زندگی خانواده هم درآن باشد . تمام این‌ها درمیان مردمی ازهمه نوع وبا همه‌گونه سلیقه میگذشت . این وضع برای هریك‌ازما یك‌حالت تحریك عصبی شدید ایجاد میکرد . چه‌بارها که عطشی شدید برای یك‌لحظه تنهائی احساس میکردم وبرایم میسر نمیشد.بعدها ، درطول سالهای زندانهای انفرادی، دیگر نه‌تنهائی ونه زندگی مجزاوخصوصی راکم‌داشتم زیرا درزندانهای بعد بارها برایم اتفاق افتادکه ماهها گذشت وهیچکس‌را، جز گاه‌بگاه یك‌زندانبان‌باماموز زندان‌را، ندیدم وچقدر آن وضع برای آزمایش اعصاب دشوار وطاقت فرساست . در

و شامپانی بزندان فرستاده بود. در حالیکه نه «سرهار کورت» چیزی برای پدرم فرستاد و نه‌کس دیگری برای او شامپانی یامشروب الکلی دیگری آورد . حتی پدرم از چندی پیش ، یعنی بعد از آنکه کنگره «عدم همکاری» را تصویب کرد ومبارزهٔ جدی آغازشد اصولا مشروبات الکلی‌را ترك گفت وهرگز چنین مشروباتی نمینوشید.

این دوران‌ها برای بودن بایکنفر دیگرعطش داشتم . بارها برایم اتفاق میافتاد که با حسرت واندوه روزگار زندگی ناراحت سال۱۹۲۲ درزندان لکنهو راآرزو میکردم. درعین حال بخوبی میدانستم که ازاین‌دو نوع زندگی نوع دوم وتنهای آن برایم مرجح است منتها بشرط آنکه لااقل اجازهٔ خواندن ونوشتن بمن‌داده میشد .

بااین همه باید بگویم که دردوران دومین زندانم همزندانها خود را فوق العاده شایسته ومطبوع نشان دادند . ما همه باهم تفاهم‌کامل داشتیم . منتها گاه‌بگاه از آنهمه باهم‌بودن‌خسته میشدیم . تنها مورد آسایش معنوی وتنهائیم که میتوانستم ازآن استفاده کنم مواقعی بود که ازبند بیرون می‌رفتم ودرحیاط محوطهٔ زندان مینشستم . ایـن کار معمولا شدنی‌بود . زیرا فصل باران‌های موسمی‌فرا رسیده بود واغلب آسمان ابرداشت. ومن باتحمل هوای گرم وباران‌های ریزهرچه ممکن بود دربیرون میماندم .

درفضای‌آزاد برروی‌زمین درازمیکشیدم وآسمان‌وابرهارا نگاه میکردم . هرگز تاآن زمان زیبائی سحرآمیزآنها ، رنگهای‌آنها وحرکات وتغییرشکل‌یافتن‌آنها را تا آن اندازه درك نکرده بودم .

« آه که نگریستن تغییرات ابرها ،
که ازصورتی‌بصورتی‌درمی آیندچه‌زیباست .
« وچه خوش‌است که‌انسان‌بیاساید
وجمال‌پرشکوه زمان را نظاره کند .

امابرای‌ما،زمان زیبا وپرشکوه نبود بلکه برعکس صورت باری طاقت فرسا را داشت . بااینهمه ، آن ساعات انزوائی که درفصل باران‌ها بتماشای مناظرمتغییر آسمان وتماشای ابرها میگذراندم برایم ازخوشی ونشاط وتسکین لبریزبود . درخود لذت یك اکتشاف جدید یاچیزی شبیه‌آنرا احساس میکردم و چنین بنظرم میرسید که از زندان خود ببیرون میگریزم وآزاد میشوم . نمیدانم چرا ، اماآن فصل بـاران‌های مـوسمی ، تأثیرفوق‌العاده‌ئی درمن گذاشت‌بطوریکه هرگز نه‌پیش ازآن چنین تأثیری ازآن‌داشتم ونه بعدازآن . بارها طلوع خورشید را برروی کوهستان‌ها یا دردل دریاها دیده بودم وازآن‌لذت برده بودم . بارهادرآن زیبائی‌های پرعظمت غوطه خورده‌بودم وازاحساس آن لحظات پرشکوه وجلال منقلب شده بودم . بارها درآن مواقع به تفکرات گوناگون پرداخته بودم‌واحساسات وهیجانات‌لطیف مرا درخود گرفته بود . اما درزندان نه‌طلوع آفتاب برایمان وجود داشت‌ونه غروب . افق بروی مابسته بود . صبح وقتی پرتوهای سوزان آفتاب دیوارهای زندان ما را داغ میکرد دیگرخیلی دیـربود . چشم بیهوده میکوشید اندکی رنگ درصحنهٔ آسمان جستجو کند ولی عاقبت دربرابر منظرهٔ نفرت‌ـ
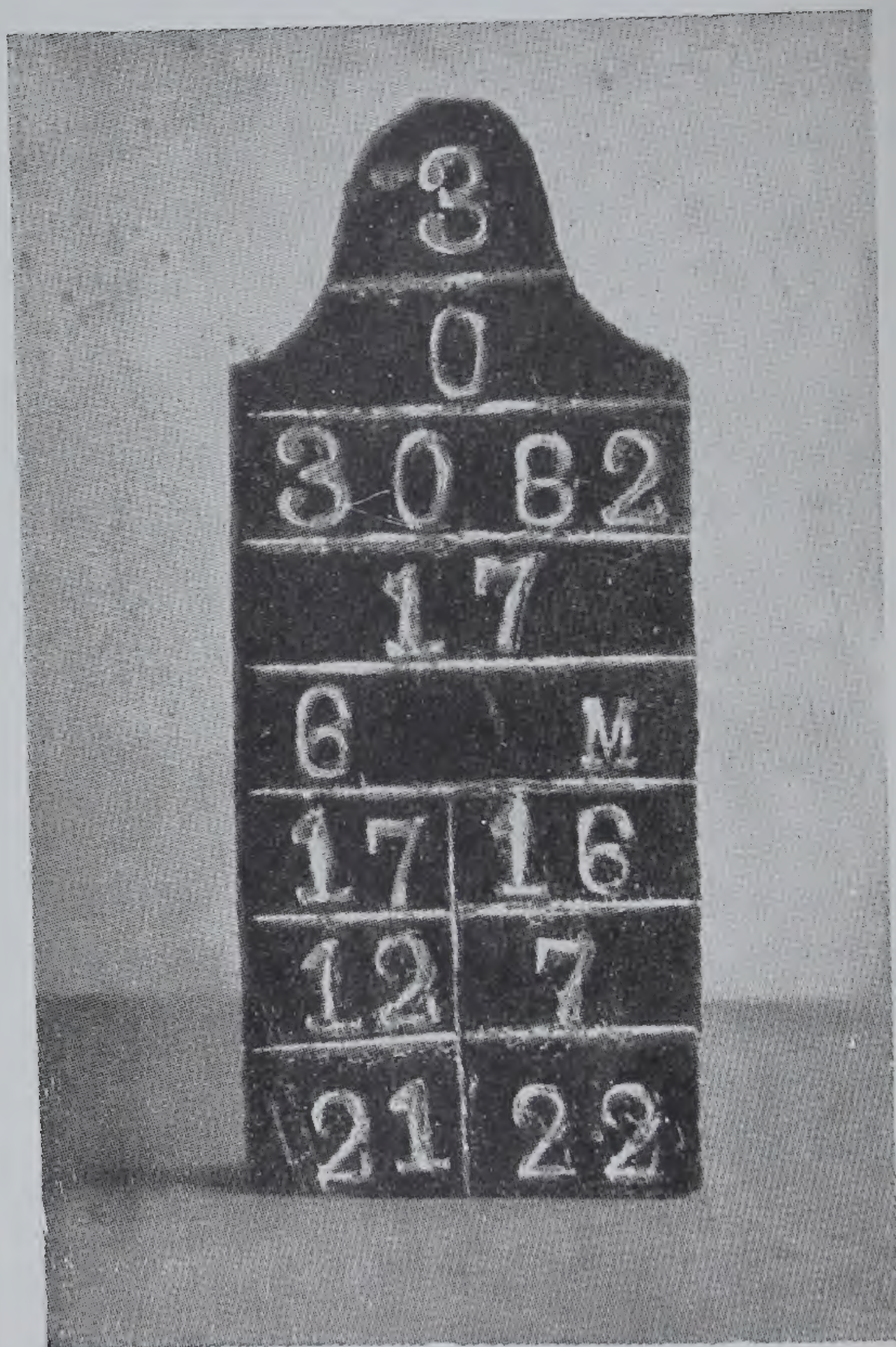
شمارهٔ زندانی

این شماره که‌بر روی چوب حك شده شمارهٔ زندانی نهرو در نخستین دوران زندان‌اوست

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

انگیز ودائمی دیوارهای کثیف وبندهای زندان خودرا بیك لاقیدی آرام و کسل کننده میسپرد ولی عطش درونی برای روشنائی ورنگ آرام نمیگرفت بطوریکه در برابر منظرهٔ نشاطانگیز در هم‌آمیختن ابرها که در آسمان بارانی برروی هم می‌غلطیدند، و در برابر ازهم بازشدن آن‌ها واشکال شگفت‌انگیز وخیالپروری که پیدا میکردند و دربرابر آن تغییررنگها وحالت‌ها ازشگفتی وخوشی مبهوت میماندم وساعت‌ها با جذبه وشوق وهیجان آنها را تماشا میکردم. گاهی ابرها ازهم میدریدند وازپنجره‌ئی که میان آن‌ها بوجودمی آمدحالت‌فوق‌العاده‌زیبائی که مخصوص این‌فصل است بنظرمیرسید. یك گستردگی لاجوردی‌وبی‌انتها با عمقی خیال‌انگیز، همچون یك پرتو گریزان برروی یك دورنمای بی‌پایان جلوه میکرد.

کم کم رژیم جدی‌ترومقررات سخت‌تر وشدیدتر میشد. دولت که به‌حدت واهمیت نهضت ما پی‌برده بود میخواست درمقابل گستاخی وبیباکی‌مبارزهٔ ما تمام قدرت وشدت مقاومت خودرا نشان دهد. برقراری مقررات جدید وطرز اجرای‌آن‌ها تصادماتی میان مقامات زندان وزندانیان سیاسی بوجود میآورد. درمدت چندماه‌تمام‌ما زندانیان‌سیاسی بعنوان اعتراض، ازهرنوع ملاقات خودداری کردیم وتنها درزندان‌ما صدها نفرزندانی سیاسی بود. مقامات زندان درمیان ما بجستجوی محرکین این‌اعتراض پرداختند وهفت نفر ازما را بانتهای زندان وبجائی که ازبندهای دیگردور بود منتقل کردند.

درمیان کسانی که از دیگران جدا ساختند اشخاص زیر بودند: پرشوتام داس ـ تاندون، مها دودسای، جرج جوزف، بالکریشنا شارما، دواداس گاندی، وخودمن.

مارا بیك‌بند خیلی کوچکتر بردند که طبعاً ناراحتی‌های بیشتری داشت. امامن‌از این‌تغییرمجموعاً ناراضی نبودم‌زیرا دیگرمثل سابق بر‌روی هم انباشته نبودیم وآرامش بیشتری داشتیم. دراینجا، تنها ماندن ممکن بود وما برای خواندن وکار کردن فرصت پیدا میکردیم. امادیگر رابطهٔ ما باخارج وبارفقای داخل زندان که در بندهای دیگر بودند قطع گردید. «سیاسی‌ها» ازآنپس‌دیگراجازهٔ دریافت وخواندن روزنامه‌نداشتند.

روزنامه‌ها دیگربمانمیرسید اما این‌وضع مانع آن نمیشد که اخبار همانطور که‌در زندانها مرسومست بطرق مرموز بماهم برسد. ملاقاتها ونامه‌های ماهیانه اطلاعات مختصری بما میرساند وما بخوبی میدیدیم که در بیرون نهضت در حال قهقرا ست، دوران معجزنمائیها گذشته بود و چنین بنظر میرسید که پیروزی برای مدت نامعلومی عقب نشسته است. کنگره منشعب شده بود. دو گروه مخالف بوجودآمده بود که یکی هوادار تغییربرنامهٔ‌کار کنگره بود ودیگری باتغییرات جدید مخالف بود. گروه اولی زیررهبری «دیشبندوداس» و پدرم خواستار آن بود که کنگره در انتخابات شوراهای

مرکزی وایالتی شرکت جوید و حتی‌المقدور در این مجامع اکثریت را بدست آورد.
گروه دوم تحت رهبری «راجاکو پالاچاری»[1] هوادار آن بود که برنامهٔ سابق عدم همکاری مداومت یابد. گاندی‌جی درآنوقت در زندان بسرمیبرد. تمام آرمانهای عالی و هدف‌های بزرگی که مارا گرم کرده و همچون موج عظیمی بحرکت آورده بود بخاطر جدالها و کشمکشهای حقیر و ناچیز و بخاطر رقابت ومبارزه در راه کسب قدرت، تیره و تباه میشد. همهٔ ما میفهمیدیم که اقدامات تهور آمیز و گستاخانه موقتی، که تحت تأثیر شوق وهیجانات مبارزهٔ موفقیت‌آمیز صورت میگیرد، درمقابل دنبال کردن اقدامات عادی روزانه درموقعی که نخستین تب‌های گرم پیروزیها میگذرند بطور نسبی آسانتر وساده‌تر هستند. اخباری که ازخارج میرسید بطور محسوسی شهامت مارا تضعیف میکرد و این وضع که برروحیهٔ متلون ومتزلزلی که ازاقامت ممتد درزندان پیدا میشود علاوه میگشت زندگی مارا دشوارترمیساخت، بااین همه ما از این فکر که بدون ترس وبیم ازعواقب کار، وظیفهٔ خودرا مردانه‌انجام داده‌ایم وشرف وشایستگی خودرامحفوظ نگاه داشته‌ایم درقلب خود احساس رضایت میکردیم. درنظرما آینده درمیان ابرهای تیره پنهان‌شده بود اما میدانستیم که درهرصورت وبهرشکل که باشد سرنوشتی که ظاهراً دربرابر بیشتر ما قرارداشت آن بود که بهترین و روشن‌ترین سالهای عمرمان در زندان بگذرد. ما زندانیان اغلب دربارهٔ این‌موضوعها باهم‌صحبت میکردیم. مخصوصا بخاطردارم که وقتی با «جرج جوزف» حرف میزدیم باین‌قبیل نتیجه گیریها میرسیدیم. از آنـزمان بـه بعد «جوزف» دیگرخیلی‌ازمادورشده است واغلب بانتقاد ازاعمال وفعالیت‌های ماميپردازد. نمیدانم آیا اکنون آنحرفها راکه درآن شب پـائیزی در زندان لکنهو با هم میگفتیم بخاطر دارد؟

بعدازچند وقت بالاخره کار، ورزش، وتمرین بدنی هم، دیگر برایمان‌صورت يك‌امر یکنواخت وخسته کننده وتحمیلی‌را پیدا کرد. برای اینکه بدنمان ازشکل نیفتد وحرکتی کرده‌باشیم، عادت کردیم که هرروز مقداری دراطراف محوطهٔ زندان بدویم. یااینکه دوبدو، مثل گاوهائی که درزیریوغ بگاوآهن می‌بندند خودرا به‌طناب به‌بندیم وباسطل بزرگ مسی ازچاه آب بکشیم. باین‌ترتیب میتوانستیم يك باغچهٔ کوچك سبزیکاری را که در محوطهٔ زندان خود بوجود آورده بودیم آبیاری کنیم.

همچنین بیشترما هرروز باچرخ ریسندگی کارمیکردیم. باوجود این درجریان آن روزهای‌زمستان وشبهای دراز وبی‌پایانش سرگرمی اساسی من مطالعه بود. هربار که

---

[1] ـ راجاکوپالا چاری ـ از رهبران معروف کنگره است که درسال ۱۸۷۹ متولد شد. بعلت فعالیت‌هایش اورا «گاندی جنوب» مینامیدند درسال ۱۹٤۷ که هند استقلال یافت مقام فرمانروای کل هند را بدست آورد ـ م.

رئیس زندان برای بازدید می‌آمد کتابی دردستم میدید. ظاهراً این علاقهٔ من به کتاب، اعصاب اورا ناراحت میساخت وعاقبت هم یکروز دراین‌باره بمن تذکرداد و اضافه کرد که خوداو کتاب وآموزش‌راسالها پیش، یعنی‌ازسن‌دوازده‌سالگی رها کرده بود ! بدون تردید این تـرك مطالعه وبیسوادی برایش بسیارمفید واقع شده بود و او را از زحمت فهمیدن ورنج بردن مصون وراحت نگاه میداشت. اویك سرهنگ محترم انگلیسی بود! شاید هم کاملا بهمین جهت بود که باو ترفیع ودرجه داده‌بودند و بمقام بازرس کل زندانهای «ولایات متحده» ارتقاء یافته بود !

شبهای دراز زمستان وپاکی آسمان هندما را برآن میداشت که دیدگان خود را بسوی ستارگان بلند کنیم وباکمك نقشه‌های نجومی، ستارگان ومجموعه‌های آسمانی را بشناسیم. شبها و شبها درکمین طلوع فلان ستاره میماندیم و موقعی که ظاهر میشد احساس مسرت‌بخش و نشاط‌انگیزی در خود می‌یافتیم. انگار که یك آشنای قدیمی را باز می‌یابیم.

بدین‌ترتیب زمان میگذشت، روزها بهفته‌ها وهفته‌ها بماهها تبدیل‌میشد وعاقبت با یکنواختی کسالت‌آمیز این‌زندگی تهی وبیفایده عادت میکردیم. امادرخارج تمام بار وفشار بردوش خانواده‌های ما و بخصوص زنان یعنی مادران، همسران و خواهران ما می‌افتاد. برای‌آنها دوران انتظار، درازو طولانی بود.حتی‌آنها ازآزادی خودناراضی بودند زیرا فکراینکه موجودات عزیزی درپشت‌میله‌های زندان دارند آزادیشان راتلخ وناگوار میساخت.

کمی بعداز نخستین بازداشت مادردسامبر ۱۹۲۱ پلیس دیگرعادت کرد که مرتباً به «آنندبهاوان» منزل‌مسکونی‌ما درالله‌آبادسری بزند. پدرم و من هرکدام‌بجریمه‌های متعدد محکوم شده بودیم وسیاست کنگره این‌بود که همهٔ مردم راوادارسازد که دراین قبیل‌مواردازپرداخت جرائم خودداری کنند وجریمه‌ئی راناپذیرند ونپردازند ولو بزندان بروند. بدین‌قرار پلیس هـرروز می‌آمد ویکی از اثـاثیه را بدنبال دیگری میبرد. «ایندیرا» دخترك کوچکم که چهارساله بود مخصوصاً ازاین غارت دائمی پلیس سخت عصبانی میشد وباکمال نفرت خود نسبت به‌پلیسها اعتراض میکرد. خیلی نگرانم کـه مبادا این تأثیرات زودرس در و نسبت به‌هرنوع پلیس احساسات شدید و تنفر آمیزی بوجود آورده باشد.

در زندان با تمام قوا میکوشیدند تا ما را از زندانیان عادی جدا نگاهدارند. «سیاسی‌ها» معمولا در بندهای مخصوصی از زندان محبوس میشدند. اما درعمل، جدا نگاهداشتن کامل سیاسی ها از زندانیان عادی غیرمقدور بود. ما اغلب با ایندسته از

زندانیان وارد تماس میشدیم وعلاوه برآنچه خودمان می‌فهمیدیم از آنها دربارهٔ وضع زندان‌ها اطلاعاتی بدست‌می‌آوردیم. تمام گفتگوها، داستانهائی ازخشونت‌های تجاوزآمیز، رشوه‌خواری وفساد مأمورین زندان بود. وضع غذا بشکل هول‌انگیزی بدبود. باتمام کوششی که برای خوردن آن‌بکار میبردم نمیتوانستم بآن دست بزنم. کارمندان زندان رویهمرفته هیچ صلاحیتی برای اینکار نداشتند وحقوقشان بسیار ناچیز بود اما در مقابل میتوانستند بعناوین مختلف جیبهای زندانیان یا خانواده‌هایشان را خالی کنند و از این راه بردرامد خود بیفزایند. تکالیف ومسئولیت های مدیر ومعاونین و نگهبانان زندان طبق «مقررات رسمی» بقدری مختلف وزیاد بود که هیچکس نمیتوانست ازروی وجدان وصلاحیت تمام آنها را بانجام رساند. در« ولایات متحده » ومحتملا در تمام ایالات، روشی که ادارات زندان دنبال میکردند بهیچوجه برای اصلاح اخلاقی وروحی زندانیان یاآموزش پیشه وحرفه‌ئی بایشان‌نبود. کاردرکارگاههای زندان هیچ هدف دیگری‌جز فرسودن وخسته کردن زندانیان نداشت وبطوری صورت میگرفت که در آنها ترس و وحشت ایجاد کند وایشانرا باطاعت کورکورانه وادار سازد.[۱] هدف نهائی این بود که وقتی‌زندانی اززندان بیرون می‌آید چنان ترس ووحشتی از زندان داشته باشد که دیگر بجرم وجنایتی نپردازدونخواهد دوباره بزندان برگردد. اگر بعدها وضع کمی بهترشد و اگرغذا، لباس، وسایرچیزها کمی بهبودی یافت تا اندازهٔزیادی مربوط بفعالیت‌هائیست که زندانیان سیاسی بعداز رهائی از زندان درخارج بعمل می‌آوردند. همچنین بر اثر فعالیت‌آنها حقوق‌نگهبانان زندان‌افزایش یافت و کوشش‌مختصری بعمل‌آمد که‌بکودکان وبجوانان زندانی‌خواندن‌ونوشتن آموخته شود. این تغییرات جالب‌توجه بوداما‌مشکلات

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ ماده ۹۸۷ از مقررات زندان در « ولایات متحده » کـه اکنون از چاپ جدید مقررات زندان حذف گردیده میگفت: «کار درزندان باید پیش‌از هرچیز هدفش تنبیه ومجازات زندانی باشد نه‌فقط کار کردن. منظور بهیچوجه این نیست که اینکار جنبهٔ آموزشی واصلاح کننده داشته باشد بلکه هدف‌کار در زندان آنست که صورتی خسته‌کننده و طاقت فرسا داشته باشد و موجب بیزاری او از زندگی زنـدان و اعمال ناشایست آینده بشود.»

این‌ماده واین نوع مقررات را میتوان بامواد قانون جنائی جمهوری فدرانیو روسیه شوروی مقایسه کرد که چنین است :

ماده ۹ ـ « مقرراتی که برای دفاع اجتماعی صورت میگیرد هدفش این نیست که هیچ نوع رنج جسمانی یاتوهینی نسبت بشخصیت وارزش انسانی متهمین واردسازد وبهیچوجه نباید معنی انتقام و کیفررا داشته باشد.»

ماده ۲٦ ـ « محاکمه کـه بمنظور حمایت از منافع اجتماعی صورت میگیرد باید بدون هرنوع شکنجه انجام پذیرد ونباید عکس‌العملهای جنائی ایجاد کند ویاموجب رنج بیش‌از اندازه گردد.»

اساسی و عیوب کلی را رفع نمیکرد و باز هم همان روحیهٔ قدیمی در مأمورین زندان باقی ماند .

اکثریت عظیم «سیاسی‌ها» هم می باید همان‌مقررات را که به‌زندانیان‌جنائی‌وعادی تحمیل میشد تحمل کنند و با آنها نیز بهمان ترتیب رفتار میشد . اگر به آنها حقوق و امتیازات خاص داده میشد از اینجهت بود که ایشان خیلی هوشیارتر و سرسخت‌تر از دیگران بودند. خیلی کمتر اجازه میدادند که مورد استفاده واستثمار مقامات زندان‌قرار گیرند وبآسانی نمیگذاشتند که‌پلیس و زندانبان‌ها پولهایشان را غارت کنند . طبعاً آنها درارتباط بامأمورین‌زندان نظم وانضباط‌رارعایت‌میکردند و نمیگذاشتند که به‌بهانهٔ عدم رعایت نظم و انضباط مورد تجاوز و بهره‌برداری واقع شوند . یکبار بخاطر یکی از همین خطاهای انضباطی یك پسرجوان پانزده شانزده‌ساله بنام «آزاد» به شلاق‌خوردن محکوم شد . اورا برهنه به چوب شکنجه بستند وهر بار که ضربات شلاق برروی گوشت بدن اوفرومی آمد صدای‌او بخوبی شنیده میشد که فریاد میزد . «مهاتما گاندی کی‌جای!» (حضرت گاندی زنده‌باد !) واین فریادهای اوتاوقتی که ازحال رفت وبیهوش شدبگوش میرسید . بعدها این پسربچهٔ آنروز یکی از رؤسای نهضت تروریستی در ایالت شمالی هند گردید .

۱٤

آزادی دوباره

درزندان انسان محرومیتهای بسیاردارد اما چیزیکه بیرحمانه‌تر از همه او را رنج میدهد نبودن صدای زنانه و خنده‌های کودکانه است. معمولا گوش در چنین جاها حال خوشی ندارد. صداها همه خشن وتهدید کننده هستند. کلمات، خشونت آمیز و مخصوصاً با فحش ودشنام آمیخته است. بخاطردارم که یك روزمیل عجیب وشدیدی درخوداحساس کردم: درزندان لکنهوبودم و ناگهان بنظرم آمد و حساب کردم که هفت یا هشت ماه میشود که صدای پارس کردن یك سگ را نشنیده‌ام!

روز۳۱ ژانویه ۱۹۲۳ تمام «سیاسی‌ها»ی زندان لکنهورا آزاد-کردند. ماقریب دویست نفربودیم که جزواینددسته حساب میشدیم. تمام کسانیکه دردسامبر۱۹۲۱ یااوائل ژانویه ۱۹۲۲ بیکسال یا کمترمحکوم شده بودند تا اینوقت دوران زندانشان بپایان رسیده بود. فقط زندانیانی که محکومیتهای بیشترداشتند یا دوباره بزندان برگشته بودند هنوز باقی بودند. این آزادی ناگهانی اسباب تعجب فوق‌العادهٔ ما گردید زیرا تا آنوقت موضوع عفوعمومی سابقه نداشت. راست است که شورای ایالتی قطعنامه‌ئی در این باره‌تصویب کرده بود اما مقامات اجرائی دولت باین چنین قطعنامه‌ها کمتر توجه و اعتنا میکردند. حقیقت اینست که لحظه و موقع مناسبی برای دولت فرا رسیده بود. «کنگره» که سرگرم جدالها و کشمکشهای داخلی شده بود دیگر دولت را مضطرب نمیساخت. ازرؤسا ومبارزین مشهورعدهٔ خیلی کمی درآنوقت درزندان بودند. بنابرین چنین اقدامی برای ایشان اهمیت زیادی نداشت وحتی تظاهر دوستانه و ملاطفت آمیز و بدون خطری هم بشمارمیرفت.

وقتیکه انسان‌ازدرزندان بیرون‌میآید وزندان‌پشت‌سرباقی می‌ماند یك نوع‌احساس سبکی وشادی وسیعی روح را پرمیکند. درموقع تماس با دنیای خارج، نخستین‌عکس‌العملها به‌یك‌نوع‌هیجانات جنون‌آمیزشبیه و نزدیك میشود. اما برای ما این شادی عظیم

دورانش بسیار کوتاه بود. وضع سیاسی دردرون کنگره خیلی تشویق کننده و امید - بخش نبود. ما بجای آرمان‌ها وایدآلها با تحریکات ودسته بندیها روبرومیشدیم. دسته‌های مختلفی که در داخل کنگره ایجاد شده بود سعی داشتند با همان مانورها و تحریکات و کارهائی که سیاست را بصورت کلمه‌ئی نفرت‌انگیز در آورده است در داخل کنگره هم عمل کنند.

من شخصاً اعتقاد نداشتم که کنگره در انتخابات شوراهـا شرکت کند و بنظـرم میرسید که این اقدام بطوراجتناب ناپذیربیك سیاست و تاکتیك سازشکارانه و انحراف ازهدفها منتهی خواهد شد. اما درعمل هم هیچ نوع برنامهٔ سیاسی دیگری که متناسب با آن وضع کشورباشد بنظرنمیرسید.

کسانی که‌هوادار مداومت روش‌سابق وعدم تغییر برنامه وعدم شرکت‌درانتخابات بودند برروی یك «برنامهٔ مثبت» تکیه میکردند و عقیده داشتند که بـاید با توده‌هـای مردم تماس گرفت وافکارایشانرا برای فعالیتهای مجددواصلاحات اجتماعی آماده ساخت اما کسانی که بشرکت توده های مردم در امور اهمیتی نمیدادند و تصور میکردند که بـا فعالیتهای سیاسی هم میتوان بهبودی در اوضاع بوجود آورد میگفتند اکنون که یکدورهٔ فعالیت واقدام وسیع وتوده‌ئی بلااثر بپایان‌رسیده است باید به‌یك دوران فعالیت‌پارلمانی وسیاسی پرداخت وازاین وسیله استفاده کرد وباین جهت عقیده داشتند که باید روش را تغییرداد ودرانتخابات شرکت کرد و به مجمع قانونگزاری و شوراهای دولتی راه یافت ودرآنجاها بمبارزه پرداخت.رؤسای این دسته یعنی «دیشبندوداس» وپدرم اعتقادداشتند که این روش جدید برای سازش و همکاری با دولت نخواهد بود بلکه برای آنست که فرصتی بدست‌آیدوازدرون‌این مجامع‌دولتی بوسیلهٔابستروکسیون‌ومخالفت، بمبارزه با دولت ادامه داده شود.

آقای داس همیشه‌عقیده داشت که باید درمجامع قانونگزاری ودرشوراهای‌دولتی شرکت کرد ودر داخل آنها بمبارزه با دولت‌پرداخت. پدرم هم کما بیش چنین نظـری داشت. اگردرسال ۱۹۲۰ تحریم شرکت درانتخابات ودرمجالس را پذیرفت از آن‌جهت بود که میخواست نظر گاندی‌جی را پذیرفته باشد وبر نظرشخصی خویش مقدم بدارد. او میل داشت که با تمام قدرت خود بمبارزه پردازد و تنها راهی که در آنوقت بنظرش میرسید این‌بود که نظر گاندی جی‌را بپذیرد. درآن زمان‌عدهٔ زیادی ازمبارزین جوان‌ما سرمشق‌روشهای‌مبارزهٔ‌نهضت«سین‌فاین»ایرلندی‌را بنظرمی‌آوردند که‌پس‌از بدست‌آوردن اکثریت کرسی‌های‌پارلمان ازشرکت‌درمجلس‌خودداری کردند. بخاطردارم که‌من‌خوددر تابستان‌سال ۱۹۲۰ اتخاذاین روش جدید بایکوت‌وتحریم‌وعدم‌همکاری‌را بگاندی‌جی پیشنهاد

میکردم اما او تزلزل ناپذیر باقی ماندو این روش را نپذیرفت. «محمدعلی» هم که از سفر اروپا همراه هیئت نمایندگی برای مسئلهٔ خلافت برگشته بود روش مبارزهٔ نهضت «سین فاین» را ترجیح می‌داد. اما در آنزمان این قبیل نظریات فردی که پیشنهاد میشد اهمیت زیادی پیدا نمیکرد و عاقبت نظریات گاندی‌جی در آخرین مرحله مورد تصویب عمومی قرار گرفت. او پدرورهبر نهضت بود و همه عقیده داشتند که باید دست او را برای هر اقدام باز گذاشت. مهمترین انتقاد او بروش مبارزهٔ «سین فاین» صرفنظر از اینجهت که ممکن بود بعملیات خشونت آمیزمنتهی شود این بود که توده‌ها چگونگی این مبارزه را خیلی دیرتر و مشکل‌تر از دعوت بایکوت و تحریم کامل و عدم شرکت در انتخابات می‌فهمیدند و درك میکردند. این موضوع که اشخاصی انتخاب بشوند برای اینکه بعداً در شوراها شرکت نجویند دراذهان عمومی حالت ابهام و گیجی بوجودمی آورد. بعلاوه در کشورما وقتی کسانی بنمایندگی انتخاب شدند اغلب مجذوب جذبات مجامع رسمی میشوند وخیلی بزحمت میتوانند ازشرکت در آن‌ها صرفنظروخودداری کنند. نهضت ما نه انضباط و نه قدرت لازم را داشت که بتواند مدت درازی مانع آن گردد که نمایندگان منتخب در جلسات شوراها ومجالس شرکت کنند. ضعف‌روحیه‌ها، بصورت تجزیهٔ کامل نیروهای ما درجهات‌مختلف، جلوه گرمیشد. دولت با هزاران وسیلهٔ مستقیم یا غیر مستقیم میتوانست ازطریق شوراها بنفع خود استفاده ببرد!

این استدلالها پرارزش بود. درعمل هم وقتی که درسال‌های بعد «حزب‌سواراج» درشوراها شرکت کرد تجربه‌صحت‌این استدلال‌هارا تأیید کرد. با اینهمه میتوان‌تصور کرد که اگر کنگره درانتخابات سال ۱۹۲۰ بفکربدست آوردن اکثریت کرسیهامیافتاد وضع مستحکمی بدست میآورد زیرا مسلماً با هواداری‌کاملی که نهضت خلافت نسبت بکنگره نشان میداد میتوانست تقریباً تمام کرسیها را در «مجلس مرکزی» ودر «شوراهای ایالتی» بدست آورد. امروز که این سطوررا در زندان مینویسم (اوت ۱۹۳٤) یکباردیگرصحبت شرکت درانتخابات و تعیین نامزدهائی ازطرف کنگره برای شرکت درشوراها ودر پارلمان مطرح است. اما از سال ۱۹۲۰ تاکنون حوادث فراوانی روی داده است ودراوضاع سیاسی و اجتماعی ما شکافهای عمیقی ایجاد شده است و در نتیجه موفقیتی که کنگره بدست خواهد آورد مسلماً هرگز بپای موفقیتی که در سال ۱۹۲۰ میتوانست داشته باشد نخواهد رسید.

وقتی که اززندان بیرون آمدم بهمراهی عدهٔ دیگری ازدوستان‌تمام نیروهای خود را برای نزدیکتر ساختن دو گروه رقیب که در داخل کنگره بوجود آمده بود اختصاص دادم اما بیهوده. ماجرای تغییریا عدم تغییر برنامه وضع تأثر انگیزی پیدا کرده بود که

برایم رنج‌آور بود. بعنوان دبیر کمیتهٔ ایالتی کنگره در«ولایات متحده» بسازمان دادن نهضت پرداختم بعد ازحوادث وتکان‌های سال قبل اکنون کار خیلی زیاد بود. خیلی کار میکردم اما بدرستی نمیدانستم چه میخواهم بکنم و بکجا میروم. در روح و فکرم یك حالت تردید وتزلزل عظیم راه یافته بود. با وجود این بزودی یك میدان عمل جدیددر برابرم گسترده شد. چند هفته بعد ازآزادی اززندان ملاحظه کردم که دررأس شهرداری الله‌آباد قرار گرفته‌ام. انتخاب من برای این مقام بقدری سریع وغیرمنتظره بود که‌حتی سه چهار ساعت پیش از اینواقعه هیچکس اسم مرا نبرده بود و شاید تصور هم نمیکرد که من برای این مقام نامزد شوم. درآخرین دقایق سازمان کنگره ملاحظه کرد که در داخل‌نهضت، من تنها نامزدی هستم که کما بیش شانس انتخاب شدن دارم.[1]

اتفاقاً آنسال درسراسر کشورشخصیتهای نمایان و ممتازی که عضو نهضت کنگره بودند در رأس شهرداری ها قرار گرفتند: «چیتا رانجن داس» شهردار اول کلکته، «ویتالبهای پاتل» رئیس سازمان شهرداری بمبئی،«سرداروالابهای پاتل»در احمدآباد. در ولایات متحده هم اغلب شهرهای بزرگ سر نوشتشان در دست اعضای کنگره قرار گرفت.

بزودی ادارات شهرداری با سازمانهای گوناگون ومختلفش علاقه وتوجه مرا به خود جلب کرد وهرروزوقتم را بیش ازپیش بآن اختصاص میدادم بعضی مسائل که برای شهرداری مطرح بود اشتیاق مرا برمی انگیخت بعد از مطالعهٔ این مسائل نقشه‌های وسیع و مفصلی برای اصلاحات طرح کردم. بعد ها متوجه شدم که شهرداریهای هند هم با سازمان آنروزیشان برای انجام نقشه‌ها و طرح های وسیع‌و برای پیشرفتهای مادی میدان بسیار محدودی بود و امکانهای زیادی برای این قبیل اقدامات وجود نداشت. با وجود این پاکیزه نگاه داشتن شهروتسریع حرکت چرخ‌های ماشین اداری مقدوربود و با منتهای نیروی خود باین کار پرداختم. درهمان زمان کارهاومسؤلیتهای من درداخل کنگره هم سنگین‌ترو دشوارترشد. علاوه برسمت دبیر کمیتهٔ ایالتی، سمت دبیرکل نهضت کنگره برای تمام هند هم بمن واگذار شد. مجموع این‌کارها مرا ناچار میساخت که هر روز پانزده ساعت کار بکنم و موقعی که شب فرا میرسید کاملا خسته و فرسوده بودم.

در اینجا باید چند کلمه هم دربارهٔ نخستین نامه‌ئی که پس از آزادی از زندان و

---

۱ ـ در هندوستان حتی در موقع تسلط انگلیسهاهم مثل عموم کشورهای دموکرات شهرداریها سازمان‌های ملی بود. شهردارها از طرف دولت باین مقام منصوب نمیشدند بلکه بوسیلهٔ مردم و از راه انتخابات عمومی تعیین میگشتند ـ م

مراجعت بخانه‌ام بنظرم رسید نقل کنم . این نامه از طرف «سر گریموود میرس» نوشته شده بود که مقام ریاست «دادگاه عالی» را در الله آباد بعهده داشت . نامه را پیش‌از آزادی‌من وظاهراً درحالی که‌مطلع شده‌بود که‌بزودی آزادخواهم‌شدنوشته بود. ازلحن صمیمانهٔ اووازاینکه در نامه‌اش از من دعوت کرده بود که بیشتر بملاقاتش بروم متعجب شدم . من اورا خیلی کم‌میشناختم. اودر سال ۱۹۱۸ یعنی درست درموقعی که من از کار وکالت دست کشیدم به الله‌آباد آمد . خیال میکنم من فقط یك محاکمه را در برابر او مطرح ساختم و آن هم آخرین کارم در دادگاه عالی بود . نمیدانم بچه جهت و بدون اینکه چیز زیادی در باره‌ام بداند ، بشخص من علاقمند شده بود . بقراری که بعدها خودش بمن گفت اوتصورمیکرد که من درمبارزهٔ خود خیلی تند خواهم رفت ومیخواسته است که با اعمال نفوذ مناسبی درمن ، مرا بتحسین نظریات شایستهٔ انگلستان دربارهٔ هند وادار سازد . تاکتیك و روش او ناگهانی و بدون مقدمه بود . او عقیده داشت که سیاستمداران افراطی هند بطورکلی بعلت رفتار خشن وتکبرآمیز انگلیسها در مجامع ودر سالن‌ها و هنگام برخورد با هندیها بصورتی در آمده‌اند که خشم و کینه ، آنها را بصورت ضد انگلیسی ودشمن انگلیس درآورده است . درواقع بسیاری ازانگلیسها تا مدت زیادی اینطورفکرمیکردند . مثلا افسانه‌ئی شایع شده بود که حتی اشخاص جدی هم آنرا قبول کرده بودند . بنابرین افسانه ، پدرمن بعلت اینکه یکباردرخواست کرده بود که بعضویت یك کلوپ انگلیسی پذیرفته شود و این درخواست قبول نشده بود . از «افراطیها» وضد انگلیسی‌هاشده بود !درحالیکه این افسانه سراپادروغ‌وبی اساس‌بود . درنظربسیاری از انگلیسها فقط مواردی از این قبیل ــ راست یا دروغ ــ بهانه و سبب ایجاد نهضت ملی هند بوده است. درصورتیکه درواقع پدرم ومن هیچ شکایت ونارضائی خصوصی ازاین قبیل نداشتیم.ازنظرفردی ما معمولا جزادب واحترام چیزی از انگلیسها ندیده بودیم . ما با آنها تفاهم‌کاملی داشتیم وبا اینهمه این روابط بدون هیچ تردید مانع آن نمیشد که ما تابعیت وزیردست بودن ملی خود را نسبت بآنها احساس کنیم‌واز این جهت دراعماق قلب خود بغض ونفرتی نسبت به ایشان داشته باشیم . باید اعتراف کنم که روابط من با انگلیسها معمولا خوب بوده است مگربا آن کارمندان انگلیسی که میخواسته‌اند حالت حامی وبزرگتری بخود بگیرند . حتی دراین موارد هم روابط ما همیشه خالی از لطف خلق و سازش نبود و محتمل است که با وجود عدم همکاری من با ایشان ، ارتباط من با آنها ازلیبرالها وسایر کسانی که همکاری سیاسی با اربابهای ما را میپذیرفتند، نزدیکتروبیشترهم بود .

«سر گریموود» بخیال خود می‌خواست ریشهٔ بیماری راعلاج کند وبوسیلهٔ برقراری

روابطی براساس صراحت وادب واحترام آنچه را که بنظر او درما سبب بغض و عداوت شده بود ازمیان بردارد . مثلا به بهانهٔ مذاکره دربارهٔ یکی از عوارض شهرداری به ملاقات من می آمد و بگفتگو دربارهٔ موضوعهای دیگر می پرداخت. یکروز حتی از حد معمولی هم قدم فراتر نهاد و دربارهٔ لیبرالهای ما بسخن پرداخت . و آنها را عناصری همچون گوسفندمطیع ، خودخواه و خودپرست ، باروحیات وشخصیتهای ضعیف شمرد و حتی کلمات وعبارات خیلی شدیدتری بکار برد . و بعدهم بعنوان نتیجه گفت : « آیا تصور میکنید که ما برای آنها کوچکترین احترامی قائل هستیم ؟ » من از خود می پرسیدم که منظور اوازاین حرفها چیست و شاید میخواهد باین ترتیب مرا راضی و خشنود سازد . بالاخره سخن را بشورای دولتی جدید ومقامهای وزارت وفرصتی که این مقامها برای خدمت به کشور بدست میدهد کشانید . و گفت مثلا تعلیمات و آموزش عمومی یکی از مسائل مهمی است که درهند مطرح می باشد . آیا یك وزیر آموزش عمومی که در کارخود کاملا آزاد ومختار باشد امکان آنرا نخواهد داشت که سرنوشت میلیون ها نفر ازهموطنانش را تغییر بدهد ؟ ودردنبال حرفهای خود اضافه کرد که اگرفرضاً شخصی چون من که دارای ذکاوت واراده است وآرمانهای بزرگ وایده آل ونیروی اقدام هم دارد این مقام را درایالت قبول کند امکان چه اقدامات عظیم وگوناگون که در برابرش نخواهد بود؟[۱]

اومرا مطمئن میساخت که درصورت قبول این مقام ، من اختیارکامل برای اتخاذ سیاستی که موردپسند خودم باشد خواهم داشت ومیگفت که اوخود اخیراً باحاکم انگلیسی دراین باره مذاکره کرده است . سپس گفته های خود را تعدیل کرد و گفت که طبعاً تمام این صحبت ها بهیچوجه جنبهٔ رسمی ندارد وفقط تصورات ونظریات شخصی او میباشد .

آنهمه پیچ وخم وآنهمه سیاستمداری برای این بود که چنین پیشنهادی بمن بشود ! این وضع اظهار مطلب خیلی اسباب تفریح وسرگرمی من میشد . امافکرهمکاری کردن بادولت ووزیرشدن دردستگاه دولتی انگلیسی نه فقط برایم قابل قبول نبود بلکه تصورناپذیر ونفرت انگیزهم بود . بااین همه باید بگویم که همیشه یکی از هدفهای زندگی من این بوده است که بموقعیتی برسم که بتوانم یك کار اساسی ، مثبت و سازنده، بعهده بگیرم وانجام دهم . عمل منفی وخراب کننده ، تحریك کردن وعدم همکاری مثبت ، برای کسی که برای خود ارزش و احترامی قائل است ، بهیچوجه فعالیتهای عادی و طبیعی

---

۱ ـ هندوستان در دوران تسلط انگلیسها از ایالات و دولتهای متعدد تشکیل میشد که در بعضی از آنها مجالس وشوراها وحتی کابینه های وزارت باوزیران هندی برای اموروداخلی وجود داشت وازجمله در «ولایات متحده» که شامل قسمت عمده ئی از نواحی شمالی واز جمله الهآباد میگردید دولتی وجود داشت ودراینجا صحبت پیشنهاد غیرمستقیم وزارت فرهنگ وتعلیمات عمومی دراین استان به نهرو درمیانست ـ م.

نیست . باوجود این سر نوشت ما چنین است که برای رسیدن بسرزمین موعود ، و ساختمان مثبت میبایست اول از بیابانهای سنگلاخ و بی حاصل مبارزه وخرابی و کار بظاهر منفی عبور کرد . وشاید اغلب ما بهترین و پرارزش ترین سالهای عمر وفعالیت خودرا با مبارزه و تلاش در میان این ریگزارهای متحرك بگذرانند . شاید فقط فرزندان یا نوادگان ما موفق شوند که بکار مثبت وسازنده بپردازند .

بدیهی است سمت وزارت در آنروزها درولایات متحده بسیار ارزان و ناچیز شده بود. دو نفر ازوزیران لیبرال که دردوران عدم همکاری کنگره برسر کار بودند بر کنارشده بودند. هنگامیکه نهضت کنگره برای وضع موجوددولت شکل تهدید کننده تر پیدا کرده بود ، دولت سعی کرد برای مبارزه با کنگره ازوزیران لیبرال استفاده کند . این قبیل عناصر درآنوقت مورد احترام دولت قرار گرفتند زیرا در آنروزهای خطرناك یاور و مددکار دولت بودند . ظاهراً آنها تصور کردند که این احترام دولت بایشان بعلت شایستگی خودشانست ودرك نمیکردند که این امر بخاطر عکس العمل دولت درمقابل حملهٔ عمومی کنگره میباشد . وقتی که آن حملات کنگره قطع گردید واوضاع آرام شد این وزیران لیبرال هم ناگهان درنظردولت بی اعتبار شدند وحتی ازکار بر کنار گشتند . وزیران لیبرال از بی اعتنائی دولت آزرده بودند اما دولت به رنجش آنها اهمیت نمیداد و بزودی آنها را مجبور باستعفا ساخت . سپس دولت به جستجوی وزیران جدیدی پرداخت و در این کارهم خیلی زود توفیق نیافت زیرا عده ئی از لیبرالها که درشوراهای ایالتی شرکت داشتند خودرا برای اظهار همدردی نسبت بدوستان اخراج شده شان دور نگاهمیداشتند. جمعی دیگر ازاعضای شورامخصوصاً اززمین داران ومالکین بزرگ بودند ودرمیان آنها عدهٔ خیلی کمی بودند که مختصر معلوماتی داشتند و اغلبشان چیزی نمیدانستند و بدرد وزارت نمیخوردند . ازآنجا که کنگره شرکت درانتخابات ودرشوراها و پارلمان ودولت را تحریم کرده بودشورای دولتی ایالتی هم شکل عجیبی داشت. هیچ کس ازاعضای کنگره در آن نبود وعناصر بافهم و باسواد وشایسته درآن بسیار کم بودند .

داستانی بخاطرم هست ازیکنفر که درهمین اوقات یا کمی دیرتر در «ولایات متحده» نامزد وزارت شده بود . وقتی این مقام را به او پیشنهاد کرده بودند گفته بود که او آنقدر ها ابله نیست که ارزش خود را نشناسد . راست است که او مرد بسیار دانشمندی نیست اما خود را باندازهٔ کافی عاقل میداند و امیدوار است که مردم هم او را همینطور بشناسند . بنابرین چگونه دولت میخواهد که او مقام وزارت را بپذیرد و خود را در نظرعمومی مردی ابله و بیشعور معرفی کند ؟

این اعتراض تا اندازهٔ زیادی صحیح بود، زیرا وزیران لیبرال اغلب بسیار کوتاه

فکر بودند واطلاعات فراوانی درامور اجتماعی وسیاسی نداشتند واین امرهم نتیجهٔ هدف‌های محدود و کوتاه ایشان بود. با وجود این آنها درشغل کارمندی دولت لیاقت داشتند وبخوبی میتوانستند کارهای بی معنی وجریان اداری را بخوبی بگردانند. در صورتیکه بعضی ازاشخاصی که بجای آنها درادارات بروی کار آمدند ازطبقهٔ مالکین وزمینداران بودند که سواد ومعلومات واطلاعاتشان بسیارمحدود بود. تصورمیکنم که آنها فقط آن آنقدرسواد داشتند که میتوانستند بخوانند وبنویسند ونه بیشتر. ظاهراً دولت مخصوصاً چنین آقایانی را انتخاب میکرد وبکارمیگماشت تا بی لیاقتی هندیها را بدنیا اعلام دارد. درواقع دربارهٔ آنها میتوان این شعر «ریچارد گارنت» را صادق دانست که میگوید:

«شانس وخوشبختی که نصیبت شده است علناً اعلام میدارد

که برای اوهیچ چیز و هیچ کار غیر ممکن نیست.»

درهرحال این قبیل وزیران چه باسواد وچه بیسواد، آراء زمینداران ومالکین بزرگ را برای خود ذخیره داشتند ومیتوانستند ضیافتهای عظیمی برای مقامات رسمی انگلیسی بر پا سازند. آیا برای پولی که ازرعایا ودهقانان اجاره‌دار وفقیری که درحال نیمه مرگ بسر میبردند بازور گرفته میشد مصرفی بهتر ازاین هم وجود داشت؟...

۱۵

تردیدها و کشمکشهای درونی

خود را درفعالیتهای گوناگون غرق کرده بودم و میخواستم باینوسیله از چنگ مسائل بزرگی که درفکروروحم تزلزل وتردید بوجود میآورد بگریزم . اما چنین‌چیزی چگونه ممکن میشد ؟ برخلاف میل واراده‌ام دائماً سؤالاتی در برابرم مطرح میگشت که هرگز نمیتوانستم جواب قانع کننده‌ئی برای آنها بیابم .کاروعمل برایم یك‌راه گریزشده بود ودیگرمثل سالهای ۱۹۲۰ و۱۹۲۱ یك‌نوع بیان حال واحتیاج روحی نبود که‌وجودم یکجا ودربست خود رابدان سپرده باشد. ازصدف سابق خود بیرون آمده بودم و نگاه خود را بهرسومی‌افکندم. چه‌درهند وچه‌دردنیای‌خارج هزاران تغییروتحول کشف‌میکردم که تا آنزمان بنظرم نمیرسید،هزاران فکر نوین و هزاران کشمکش و اختلاف. بجای وضوح وروشن دیدن همه چیزدرذهن وتصورم صورتی درهم وآشفته پیدا میکرد. هرچند اعتمادم بهدایت ورهبری گاندی جی استوارمانده بود اما بتدریج بعضی نکات برنامهٔ او بنظرم قابل انتقاد جلوه میکرد . درعین حال اودرزندان ودورازدسترس ما بودوامکانی برای بحث وگفتگو با اووجود نداشت . ازدو گروه که درداخل کنگره بوجود آمده بود وبا هم کشمکش ورقابت داشتند یعنی هواداران شرکت در شوراها و دستهٔ وفاداران ببرنامهٔ سابق و عدم همکاری،هیچکدام مرا جذب و جلب نمیکردند . راه گروه اول به رفورمیسم واصلاح طلبی درخدود قانون‌اساسی موجود منتهی میشد یعنی بنظرمیرسید که مستقیماً به‌بن‌بست خواهد رسید . دستهٔ دیگرهم چنین مینمود که ازهواداران‌متعصب‌مهاتما تشکیل شده است وهمانطور که اغلب برای پیروان مردان بزرگ اتفاق می‌افتد بیشتر به الفاظ وظواهر نظریهٔ او اهمیت میدادند تا بروح و حقیقت آن . در آنها هیچ جنبهٔ فعال وجود نداشت و درعمل تقریباًتمام‌اعضای‌این گروه مردمان بی خطری بودند که صورت اصلاح طلبان مقدسی را داشتند . با وجود این درکار آنها یك امتیازوجود داشت. آنها تماس خود رابا توده‌های دهقانان حفظ کرده بودند درصورتیکه«سواراجی»ها که‌موافق

شرکت درشوراها بودند جز بتاکتیکهای پارلمانی فکر نمیکردند .

کمی پس ازخروج من اززندان «دیشبندوداس» سعی کرد که مرا هم با نظریات «سواراجی»هاموافق سازد . من در مقابل او مقاومت میکردم بدون آنکه بدانم که خط‌مشی خودم چه خواهد بود . نکتهٔ بسیار جالب توجه و کم نظیراین بود که پدرم با اینکه خود یکی ازهواداران جدی نظریات سواراجی بود بهیچوجه سعی نکرد که نفوذ خویش را برای کشانیدن من باین گروه بکار بندد. با وجوداینکه علاقمند بود ببیند که‌درمبارزاتش من درکنار او قرار دارم ، با احترام فوق العاده‌ئی نسبت بعقاید من ، در این زمینه‌مرا کاملا آزاد گذاشت .

دراین دوران دوستی ورفاقت میان پدرم ودیشبندوداس رشد وافزایش یافت . این دوستی چیزی بیش ازرفاقت ودوستی سیاسی بود . درآن یك حرارت وصمیمیت خاص وجود داشت که‌مرا متحیر میساخت‌زیرا معمولادرکسانی که بآن سن رسیده‌اند دیگر این قبیل رفاقتها بندرت بوجود میآید.پدرم ازقدیم یك گروه دوست ورفیق داشت که با تمام آنها با مهربانی وخوشروئی رفتارمیکرد امادرسالهای اخیر دردوستیهایش خیلی‌امساك واحتیاط میکرد وحتی اغلب نسبت‌به‌بسیاری ازدوستیها مشکوك بود . باوجوداین‌میان‌او و دیشبندوداس یك دوستی عمیق قلبی بوجود آمد . پدرم نه سال از«داس» مسن‌تر بود اما ازنظرجسمی قویترو نیرومندتر بنظر میآمد . هر دوی آنها در کار وکالت دادگستری سوابقی‌درخشان ویکسان داشتند اما دربسیاری جهات هم با هم متفاوت بودند . آقای داس با اینکه مردی حقوقدان بود احساسات وعواطف شاعرانه داشت وتصور میکنم که اشعارزیبائی هم بزبان بنگالی ساخته بود . اوسخنرانی بلیغ بود وتمایلات مذهبی‌داشت اما پدرم مردی عملی وظاهراً خشك‌تر بود . مدیروسازمان دهنده بود وبمذهب‌هم‌توجهی نداشت . همیشه مبارزی جنگجو بود که برای ضربت زدن و ضربت خوردن آماده بود. باکسانی که بنظرش ابله وبیشعور بودند سازش نداشت و با خوشوقتی روبرو نمیشد . هیچ مخالفتی را تحمل نمیکرد. مخالفت درنظرش صورت‌یك مبارزه‌را داشت که‌میبایست تمام قوا را درآن بکاربرد . پدرم ودیشبندوداس درحالیکه ازبعضی جهات با هم مختلف بودند مجموعاً برای رهبری یك حزب یك ترکیب عالی را بوجود میآوردند و هر یك دیگری را تکمیل میکرد وهریك کمبودیها ونقائص دیگری را جبران مینمود . در میان آنها اعتماد وتفاهم‌کامل وجود داشت بطوری که هریك بدیگری اجازه داده بود که هر وقت وهر جا بخواهد حتی بدون اطلاع ومشاورهٔ قبلی نام اورا بکاربرد ومورد استفاده قراردهد ودربیانیه‌ها یا اعلامیه‌ها بگذارد .

این عوامل شخصی وخصوصی درتأسیس حزب « سواراج » (استقلال) هم تأثیر

فراوان داشت و بآن درسراسر کشور حیثیت و اعتبار بخشید. منتها ازهمان نخستین‌روزهای حزب تمایلات انحرافی نیزدر آن راه یافت زیرا بسیاری ازعناصر فرصت‌طلب ومقام‌پرست وخودخواه در آن راه یافتند. حزب مزبورمیخواست درشوراها هواداران بیشتری‌داشته باشد وباین جهت چنین عناصری در آن راه می‌یافتند. همچنین عده‌ئی از عناصر اعتدالی دراین حزب بودند که ازهمکاری بیشتر با دولت هواداری میکردند. پس ازپایان‌انتخابات وپیروزی حزب،همینکه این تمایلات نمایان گردید رهبری حزب بمبارزه با آنها‌پرداخت. پدرم اعلام داشت که اواز «بریدن اعضای فاسد» ومنزه ساختن حزب باکی نخواهدداشت وبآنچه هم گفته بود عمل کرد.

سال ۱۲۹۳ ازنظردیگری هم برای من آغازدوران جدیدی بود. ازآنسال ببعد بود که اززندگی خانوادگی خود با وجود آنکه وقت کمی را صرف آن میکردم تسلی عظیم وخوشبختی فراوانی بدست میآوردم. ازآنپس دردوران‌های ضعف وخستگی‌روحی وهنگام مشکلات همواره ازکانون خانوادگی که برایم یك سرچشمهٔ تسکین واعتماد بود نیروی جدیدی کسب کرده‌ام. آنوقت بود که با شرمساری وخجلت درونی متوجه شدم که بخاطر رفتارعالی وبزرگوارانهٔ همسرم درسالهای قبلی،وبعد از ۱۹۲۰ چقدر به‌اومدیون هستم. اوبا تمام غرورشایسته وحساسیت فوق‌العاده‌اش نه فقط بدون یك کلمه‌اعتراض‌تمام خیال پرستی‌های مرا تحمل کرده بودبلکه هروقت هم که لازم‌بودمساعدت‌وتقویت معنوی خود را نسبت بمن مبذول میداشت.

ازسال ۱۹۲۰ باپرداختن به فعالیتهای جدی سیاسی،جریان زندگی ما تااندازه‌ئی تغییر یافته بود. زندگیمان فوق‌العاده ساده شده بود. مستخدمین و خدمتگزاران خیلی کمتر بودند. اما هنوزهم آنچه لازمهٔ اساس آسایش بود برایمان مانده بود. صرفنظر ازآنچه پلیس ضبط کرده وبرده بود بسیاری چیزها مانند اسبها،کالسکه‌ها، ومبل‌هارا که دیگر تناسبی با زندگی جدیدما نداشتند یابرای محدود کردن بیشترزندگی وآسوده شدن ازمزاحمت آنها ویا بخاطر مخارج عادی و روزانه فروخته بودیم. بعلت این تهی بودن خانه وزندگی‌ونداشتن‌باغبان، منزل ما دیگرآن منظرهٔ پاکیزه ومرتب همیشه‌را نداشت. باغ خانه بصورت آشفته‌ئی درآمده بود. سه سال تمام بود که بآن توجهی‌نشده بود همچنانکه ازخانه هم مراقبتی نکرده بودند.پدرم که همیشه عادت کرده بود زندگی وسیع وآسوده‌ئی داشته باشد و بدون حساب و ملاحظه خرج کند اکنون ناچار برعایت صرفه جوئی شده‌بود. بدین قرارمجبورشد که درمواقع فراغت بکارمشورت قضائی‌بپردازد تا ازاین راه پولی برای زندگی بدست آورد. ساعات فراغت وبیکاری او کم و محدود بود با وجود این میتوانست درآمدی شرافتمندانه وکافی برای خود بدست آورد.

من ازاینکه وابسته وسربارپدرم بودم احساس ناراحتی میکردم. ازوقتیکه از شغل خود کناره گرفته بودم دیگر تقریباً هیچ درامدشخصی جز درامدمحدودی از مقدار مختصری سهام نداشتم. زنم ومن هردو خیلی کم‌خرج میکردیم. درواقع کم خرجی زندگی ماخودم‌را هم متعجب میساخت. این‌موضوع که درسال ۱۹۲۱ آن راکشف کردم خیلی موجب رضایت ومسرتم شد. لباس ساده و کرباسی «خادی» ومسافرت با واگنهای درجه سوم پول کمی لازم داشت. راست است که من آنوقت با پدرم زندگی میکردم و مخارج عمدهٔ مسکن وخوراك‌وغیره که بارسنگین‌زندگی یك‌خانواده‌راتشکیل‌میدهدبحساب نمیآوردم. ازطرفی این موضوعها برایم اهمیتی نداشت. همیشه فکرپول یا ترس از بی پولی کمترمرا بخود مشغول داشته است و همیشه فکر کرده‌ام که بهنگام ضرورت میتوانم بکاری بپردازم که احتیاجات مختصر زندگی ساده‌ام راتأمین سازد.

ما برای پدرم بارسنگینی نبودیم ویقین داشتم که کوچکترین اشاره باینکه ما اسباب خرج وسربارا‌وهستیم‌اورا بسختی متأثر وناراحت میسازد. با وجود این از وضع خود بدانصورت هم راضی نبودم. در طول سه سال بعد بارها وبارها این مسئله را با خود مطرح ساختم وهرگز پاسخی برای آن پیدا نمیکردم. من میتوانستم بآسانی برای خود درامدی بدست آورم و بکاری بپردازم اما درصورت قبول یك شغل موظف خود را محکوم میساختم که ازتمام یا قسمتی ازفعالیتهای اجتماعی وعمومی خود کناره بگیرم. تا آنوقت تمام وقت خود را یا بکار های کنگره ویا بشهرداری که بدون حقوق بوده است اختصاص داده‌بودم. فکر اینکه این مسؤلیتها را رها کنم و بدنبال شغل پردرامدی بروم برایم ناگوار بود. بنابرین تمام پیشنهادات متعددی راکه از طرف چندین شرکت و کمپانی صنعتی بمن شد و از نظر مالی برایم بسیار پراستفاده بود رد کردم. بخصوص که بنظرم میرسید آنها بیشتر میخواستند از نام من بهره‌برداری کنند تا ازکارم. برای من تحمل ناپذیربود که بدین شکل با صاحبان صنایع بزرگ‌شریك شوم. موضوع‌افتتاح مجدد دفتر وکالت و کارهای حقوقی هم برایم مطرح نبود. من ازاین شغل بیش ازپیش ناراضی بودم.

درکنگرهٔ‌سال۱۹۲٤ پیشنهاد شد که‌مقام‌های دبیر کلی کنگره‌حقوق‌داشته‌باشد. من آن وقت سمت یکی از دبیر کل‌های کنگره را داشتم وازاین پیشنهاد با مسرت استقبال کردم. بنظر من‌کاملا نادرست است که‌ازکسی توقع داشته باشیم تمام وقتش رابکاری پردازد بدون اینکه حقوق ودستمزدی دریافت دارد. زیرا در اینصورت برای چنین کارها میبایست‌کسانی انتخاب شوندکه درامد های خصوصی و شخصی داشته باشند اما چنین کسانی متأسفانه اغلب رشد سیاسی کافی ندارندو نمیتوان مسئولیتهای سیاسی را

بایشان سپرد. البته کنگره هم بعلت ضعف مالی نمیتوانست به کار کنان خود پول کافی بپردازد. پولی هم که در موارد مختلف پرداخت میشد بسیار کم و ناچیز بود .

در هند یك نوع تصوری هست که در کشورهای دیگر نیست و کاملا هم نا درست است. تصور میشود که شایسته نیست از صندوقهای خدمات عمومی (غیر از صندوقهای دولتی) حقوق دریافت شود . پدرم هم جداً مخالف بود که من برای کار خود در دوائر کنگره حقوق بگیرم . دبیر دیگر کنگره هم باوجود احتیاج شدیدی که به پول داشت درست نمیدانست که از پول کنگره حقوق دریافت دارد. بنا برین من هم که تعارف وملاحظه را بکناری گذاشته بودم و بعلت احتیاج آماده پذیرفتن حقوق بودم ناچار تسلیم شدم و پیشنهاد دریافت حقوق را رد کردم .

یکبار جرأت کردم بپدرم بگویم که چقدر تابعیت مالی من و سربار بودن ما بر بودجهٔ او برایم ناگوار است. البته سعی کردم با نرمترین کلمات و با کمال سیاستمداری بطوریکه بخیال خودم احساسات او را مجروح نسازم حرفم را بگویم . پدرم درجواب گفت که فکر احمقانه‌ئی خواهد بود که من بهترین دوران عمرم را بجای پرداختن بـه فعالیت‌های اجتماعی وعمومی برای بدست آوردن مبلغی پول مصروف سازم ، درصورتیکه او میتواند در کمال آسانی با کار چند روز خود پولی که برای مصرف یك سال زنم و من کفاف دهد تهیه کند. این استدلال او برایم منطقی وصحیح بود . اما مرا کاملا راضی نمیساخت . در هر صورت ناچار بازهم بهمان زندگی سابق ادامه دادیم .

مسائل خانوادگی ونگرانیهای پولی از اول سال ۱۹۲۳ تا آخر ۱۹۲۵ بما مهلت وراحتی نمیداد . در این ضمن وضع سیاسی هم تحول یافته بود تقریباً بر خلاف میـل خودم به‌دسته بندیهای مختلف و به قبول مسئولیت‌های مهمی در کار کنگره برای سراسر هند کشیده شده بودم . واقعاً در سال ۱۹۲۳ وضع عجیبی بود ! آقای داس که ریاست کنگرهٔ قبلی را در «گایا» عهده‌دار بود سمت ریاست کمیتهٔ کل کنگره را برای این سال بعهده داشت. اما بسیاری از اعضای این کمیته با شخص او و با نظریات سواراجی او مخالف بودند . در کمیتهٔ مزبور میان‌هواداران هردو گروه تقریباً تعادلی وجود داشت. در اول تابستان ۱۹۲۳ کمیتهٔ کل کنگره در بمبئی تشکیل جلسه داد . کار اختلافات بالا گرفت و آقای «داس» استعفا داد . دراین موقع یك گروه کوچك مرکزی درداخل کمیته تشکیل شد و کمیتهٔ عاملهٔ جدید از اعضای آن انتخاب شد . اما این گروه جدید بهیچوجه در کمیتهٔ کل کنگره اکثریت نداشت وتمـام تصمیماتش به موافقت این دسته یا آن دسته بستگی پیدا میکرد. هواداری هردسته ازاین گروه‌جدید سبب بوجود آمدن اکثریت کامل و پیروزی‌میشد . بهرصورت بجای آقای‌داس دکتر انصاری بعنوان‌رئیس جدید انتخاب گردید

وباز هم سمت یکی از دو نفر دبیر کل بمن واگذار شد.[۱]

بزودی ناراحتی و مزاحمت از هر دو طرف بر سرما فرو بارید. «گجرات» که تکیه گاه بزرگ هواداران عدم تغییر برنامه بود از قبول واجرای قسمتی از مصوبات کمیتهٔ کنگره خودداری کرد. در اواخر تابستان همان سال کمیتهٔ کل کنگره یك دوران اجلاسیهٔ دیگر ترتیب داد که این دفعه در «ناگپور» تشکیل شد. کمیتهٔ عاملهٔ ما که متأسفانه تمام اعضای آن از گروه مرکزی تشکیل شده بود ناچار پس از یك دوران کوتاه و کم موفقیت ازکار کناره گرفت و استعفا داد. کار دیگری هم نمیتوانست کرد. در واقع هیچ نیروئی پشت سرخود نداشت وناچار بود که خوب یا بد دست خود را بسوی کسانی که قدرت واقعی را در سازمانهای کنگره دردست داشتند دراز کند. استعفای ما بدنبال رد شدن یك طرح کنترل در بارهٔ عمل خلاف انضباط «گجرات» صورت گرفت. بخاطر دارم که در موقع امضای استعفای خود چه شادی و چه سبکی فراوانی احساس میکردم برای من همینقدر تجربه ازمانور وتحریك ودسته بندی کردن درراهروها وخارج از جلسات علنی، هرچند که دورانش بسیار کوتاه بود، کاملا کفایت میکرد. سیاست پیچیده وپرپیچ وخم بعضی از اعضای ممتاز ومشهور کنگره درنظرمن بسیار ناپسند بود و آنرا یك سیاست جنجالی واقعی میشمردم.

در این دوران اجلاسیه، آقای داس مرا یك نفرخونسرد و کم جوش نامید.ظاهراً او حق داشت. اما در اینجا این مسئله مطرح است که هر کس بچه چیز اهمیت میدهد. در مقایسه با بسیاری از همکاران و دوستانم مسلماً من کم جوش و خونسرد هستم. با اینهمه یکی از ترسهای همیشگی زندگی من این بوده که مبادا دستخوش امواج احساسات یا هیجانات خود شوم. سالها سعی کرده‌ام تا خود را باصطلاح خونسرد و کم‌جوش بار آورم اما نگرانم که در این زمینه جز توفیق مختصر وسطحی بدست نیاورده باشم.

---

۱ ـ کنگرهٔ ملی هند که دراواخر قرن نوزدهم تشکیل شد یکنوع سازمان بسیار وسیع بود که در اوایل قرن بیستم صورت متشکل‌تر ومبارزتری بخود گرفت.

کنگره معمولا دراواخر سال میلادی درموقع تعطیلات عیدنوئل هرسال در یك‌شهر جلسات عمومی خودرا تشکیل میداد که در آن گاهی بیش‌از دوهزار نماینده از سراسر کشور شرکت میکردند. گاهی هم جلسات عمومی فوق‌العاده تشکیل میشد.

این مجمع عمومی یك کمیته بنام کمیتهٔ کنگره سراسر هند یا کمیتهٔ کل کنگره انتخاب میکرد که شاید بتوان آنرا کمیتهٔ مرکزی‌هم نامید ودرآن ۳۵۰ تا۴۰۰ نفر عضو بودند وهرسال چندبار تشکیل جلسه میداد. این کمیته یك رئیس‌هم برای مدت یکسال انتخاب میکرد که رئیس کنگره درآنسال شمرده میشد.

ضمناً کمیتهٔ کل کنگره از میان خود یکعده ۳۰ تا ۴۰ نفری را بعنوان کمیتهٔ عامله یا کمیتهٔ اجرائیه تعیین میکرد که رهبری عملی کارهای کنگره‌را بعهده داشت. دبیر کل‌های کنگره ورئیس کنگره ومسئولین سازمان‌های ایالات دراین کمیته شرکت‌میکردند. وخود نهرو نیز از۱۹۲۰ببعد تقریباً همیشه‌درآن عضویت داشته‌است ـم

۱۶

پیشامدی در نابها [1]

کشمکش ومبارزه میان « سواراجی » ها وطرفداران «عدم تغییر» ادامه وتوسعه یافت وسواراجی‌ها کما بیش پیروزمیشدند. یك پیشرفت دیگرسواراجی‌ها در یك دوران اجلاسیهٔ فوق‌العاده کنگره که در پائیز۱۹۲۳ در دهلی انعقاد یافت‌نمایان گردید. درست بعد از این دوران اجلاسیه بود که من با ماجرای خطرناك وغیر منتظره‌ئی مواجه شدم.

در پنجاب سیك‌ها ومخصوصاً « آکالی» ها [2] به مبـارزات سختی با دولت پرداخته بودند. درمیان ایشان نهضت شدید ووسیعی بوجود آمده بود که هدفش تصفیهٔ« گورد- وارا »[3] های خودشان واخراج « ماهانت »[4] های فاسد وتصرف اماکن‌مقدس وموقوفات آنها بود . دولت در این کار مداخله کرد و کار مبارزه بسیار بالا گرفت . در واقع آن نهضت تصفیهٔ « گوردوارا » تا اندازه‌ئی براثر بیداری‌عمومی، که بعلت‌نهضت‌عدم‌همکاری حاصل شده بود ، بوجود آمد و روشهای آکالی ها از روش مبـارزهٔ عدم خشونت و ساتیاگراها تقلید شده بود. حوادث فراوانی دراین ماجراها روی داد اما مهمترین‌آنها واقعهٔ مشهور « گوروکاباغ»[5] بود که در آن گروههای زیادی از سیکها حتی کسانی که سابقاً سرباز بودند بدون‌اینکه دست خود را بلند کنند یا ازمأموریت‌خویش روی‌بتابند مورد شدیدترین وخشونت‌آمیزترین حملات پلیس واقع‌شدند . سراسر هند ازاین جرئت وشهامت دلیرانه بهیجان آمد. کمیتهٔ « گوردوارا » ازطرف دولت غیرقانونی‌اعلام گردید

---

۱ ـ نابها ـ یکی ازمناطق سیك‌نشین در نزدیکی دهلی است که یك راجه‌نشین بود ـ م

۲ ـ آکالی ـ یك‌سازمان مذهبی وسیاسی سیك‌ها بود که درراه تحصیل آزادی مبارزه میکرد ـ م

۳ ـ گوردوارا ـ نام معابد مذهبی سیك‌ها و سازمان مربوطه آنست ـ م

٤ ـ ماهانت ـ مثل «آخوند» و «کشیش» نام روحانیون سیك است ـ م

٥ ـ گوردکاباغ ـ نام باغهای وسیعی در شهر امریتسر است کـه سیك‌ها آنجا را مقدس میشمارند و چون انگلیسها میخواستند آنرا تحت تصرف خود نگاهدارند و در آنها تغییراتی بدهند سیك ها تصمیم گرفتند بوسیله مبارزهٔ ساتیاگراها و عدم خشونت آنرا بتصرف خود درآورند . در این مبارزه پلیس انگلیسی بابیرحمی و خشونت فراوان عده‌زیادی از سیکها را از پا درآورد ـ م

اما مبارزهٔ سیك‌ها سالها ادامه یافت وبالاخره هم به پیروزی ایشان منتهی شد . طبعاً کنگره هم نسبت باین جریان احساسات دوستانه ومساعدی داشت ومدتی هم یك مأمور ارتباط مخصوص برای برقراری تماس نزدیك تر با نهضت « آکالی » در « امریتسر » کار میکرد .

حادثه‌ئی که اکنون بدان‌خواهم پرداخت با نهضت‌عمومی‌سیك‌ها ارتباط مختصری دارد اما بدون تردید بعلت قیام سیك‌ها پیش‌آمد . سران دوولایت سیك نشین درپنجاب یعنی « پاتیالا » و «نابها» بعلت عزل مهاراجهٔ « نابها » از طرف دولت‌هند، میان خود اختلافات و کشمکشهای خصوصی داشتند. بجای مهاراجهٔ نابها برای حکومت این ناحیه یك حاکم انگلیسی تعیین شده بود . این تغییر وضع با اعتراض ومخالفت سیکها مواجه گردید که چه در نابها و چه در خارج از این ناحیه بفعالیت و مخالفت پرداختند . در جریان این تحریکات یکی از تشریفات مذهبی هم که باید در محلی بنام « جایتو »[1] در ایالت نابها برگزار شود ازطرف حاکم‌جدید ممنوع گردید . برای اعتراض نسبت باین امر وبرای ادامهٔ مراسم مذهبی که ممنوع شده بودسیکها دسته‌های « جاتا » های[2] خود را به « جایتو » اعزام‌داشتند . افراد این « جاتا » ها از طرف پلیس متوقف گشتند و کتك خوردند وزندانی‌شدند . بعضی‌ها را هم پلیس به مراکز دور ازآبادی‌ها وشهرها بمیان جنگلها می‌برد ودرآنجا رها میکرد . من اخبارمربوط باین حوادث وجریان‌آنها را درروزنامه‌ها میخواندم‌ومرتبا دنبال‌میکردم تااینکه پس‌ازدوران اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ کنگره در دهلی بمن خبر رسید که یکبار دیگر یك « جاتا » ترتیب داده خواهد شد و مرا هم دعوت کردند که برای ملاحظهٔ آنچه روی خواهد داد بروم. من‌این دعوت را با کمال مسرت‌پذیرفتم. قبول این دعوت بیش‌ازیکروز وقت مرا نمی گرفت زیرا «جایتو» به دهلی نزدیك بود . دو نفر از همکاران کنگره‌ئی من ، « آ . ت . گیدوانی » و«ك. سانتانوم » از اهالی مدرس هم همراه من آمدند . « جاتا » قسمت عمـده‌ئی از راه را طی کرده بود . قرار ما این بود که ما بنزدیك‌ترین ایستگاه راه آهن برویم وبعد سعی کنیم از راه جـاده برای موقعی که « جاتا » بنزدیکی « جایتو » میرسد خود را بآنجا برسانیم وبا آنها همراه شویم. ما با استفاده ازیك‌گاری دهاتی‌خود را بموقع‌رساندیم ودستهٔ « جاتا »را، درحالی که خود را از آنها دور نگاهمیداشتیم، دنبال کردیم .

همینکه « جاتا » به «جایتو»رسیدازطرف پلیس‌متوقف گردید وبلافاصله دستوری

---

۱ ـ جایتو ـ یکی ازمراکز مقدس سیك‌ها درناحیهٔ نابهاست ـ م

۲ ـ جاتا ـ بمعنی دسته است .گروههای مختلف مردم که برای تظاهرات سیاسی یامذهبی وغیره حرکت میکنند یك جاتا نامیده میشوند ـ م

بامضای فرماندار انگلیسی بمن دادند که بنا بر آن حق نداشتم بسرزمین « نابها » وارد شوم واگر هم وارد شده‌ام میبایست فوراً از آنجا خارج شوم . دستورهای مشابهی هم به « گیدوانی » و « سانتانوم » ابلاغ گردید اما بدون نام زیرا ظاهراً مقامات « نابها» اسامی ایشان را نمیدانستند . ما بافسر پلیس توضیح دادیم که جزو دستهٔ « جاتا » نیستیم بلکه بعنوان تماشاگر وناظر بآنجا آمده‌ایم و بهیچوجه هم قصدنداریم برخلاف مقررات وقوانین نابها رفتار کنیم . بعلاوه در هر صورت ما در سرزمین نابها بودیم وبنا براین موضوع عدم ورود ما بآنجا مطرح نبود واکنون نمیتوانستیم برای خروج ازآنجا بهوا پرواز کنیم . محتملا قطار بعدی راه آهن چند ساعت بعد از « جایتو » حرکت میکرد وبدینقرار بافسر پلیس گفتیم که ناچار فعلا تا موقع رسیدن قطار در اینجا خواهیم ماند اما بلافاصله ما را بازداشت کردند وبه‌بازداشتگاه بردند وبعد از بردن‌ما با دستهٔ«جاتا» طبق معمول با خشونت و شدت رفتار کردند و آنها را مورد حملات و ضربات شدید قرار دادند .

تمام روز را در بازداشتگاه بسر بردیم وعصرما را بایستگاه بردند . «سانتانوم» ومن با یك‌دستبند بهم بسته شده بودیم. دست‌چپ او بمچ راست من‌متصل بود وزنجیری هم بدستبندوصل بود که سر آن دردست پلیس بود وبوسیلهٔ‌آن‌ما را بدنبال خودمیکشید. « گیدوانی» نیز با دستبند وزنجیر ازعقب ما کشیده میشد. این حرکت ما، درخیابان‌های شهر «جایتو» طبعاً مرابیاد سگهائی می‌انداخت که بزنجیر بسته‌اند و درخیابانها کشیده میشوند . ابتدا کمی خشمگین‌وناراحت شدیم ولی بزودی‌مسخرگی وضع ما را هم متوجه خود ساخت وهمهٔ ما از این ماجرا و آزمایش جدیدی که برایمان پیش آمده بود خیلی تفریح میکردیم . اما شب آن روز برایمان هیچ خوشایند نبود زیرا قسمتی از آنرا با همان وضع در یك اطاق درجهٔ سه در یك قطار کندرو و کثیف گذراندیم که‌تصور میکنم در نیمه شب هم آنرا عوض کردیم وقسمت دیگر شب را در بازداشتگاه نابهابودیم. تمام آن شب وپیش از ظهر روز بعد را که ما بزندان نابها تحویل شدیم با همان دستبند ها وزنجیرها گذراندیم . هیچکدام ما نمیتوانستیم برای کوچکترین احتیاجی بدون همکاری دیگری تکان بخوریم . هیچ میل ندارم که بار دیگری هم این تجربه تکرار شود و تمام شب وقسمتی از روز را با دستبند بگذرانم وبدیگری بسته باشم .

در زندان نابها هر سه نفر ما را با هم بیك سلول تنگ و کثیف انداختند که در آن هیچ هوا وسلامتی وجود نداشت . سقف آن بقدری کوتاه بود که دست ما بآسانی بآن میرسید . شب روی زمین خوابیدیم . یکبار با وحشت از خواب پریدم زیرا موشی برروی صورتم دویده بود.

دو سه روز بعد ما را برای محاکمه بدادگاه شهر بردند که درآنجا هر روزغیر عادی‌ترین وعجیب‌ترین محاکمات جریان می‌یافت. بنظر میرسید که رئیس دادگاه کاملا بیسواد بود. او بازبان انگلیسی که هیچ آشنائی نداشت سهل‌است‌حتی تردید دارم که حتی نوشتن بزبان«اردو»راهم که‌زبان رسمی دادگاه‌بود، میدانست.ما مدت یك‌هفته‌تمام‌مراقب او بودیم ودراین‌مدت‌هرگز ندیدیم که حتی‌یك سطرچیز بنویسد. هروقت‌میخواست چیزی بنویسدبمنشی‌دادگاه‌دیکته میکرد واو برایش مینوشت. ما بارها درخواستهای کوچکی مینوشتیم‌وبه اومیدادیم ولی اوآنهارا باخود میبرد وروز بعددرحالیکه شخص‌دیگری که جز خود او بود در حاشیهٔ آنها دستورات را نوشته بود بما رد میکرد. ما طبق معمول همیشگی خودمان بطور رسمی از خود دفاع نکردیم. در دوران «عدم‌همکاری» عادت کرده بودیم که هرگز در دادگاهها بدفاع نپردازیم. این‌کارآنقدر برایمان عادی شده بود که‌بعدها هم که عدم همکاری موقوف‌گردید فکر دفاع در این قبیل دادگاهها، حتی وقتی که ظاهراً دیگرمانعی هم‌وجود نداشت، بنظرم تقریباً غیرعادی وناپسندمی‌آمد. در آن دادگاه من بدفاع نپرداختم اما دربارهٔ بسیاری از واقعیات وعقاید خودم و دربارهٔ وقایع «نابها» وبخصوص آنچه دردوران حکومت وادارهٔ انگلیسیها روی میداد بتفصیل صحبت کردم.

محاکمهٔ ما دائماً امروز بفردا میشد درصورتیکه یك موضوع‌کاملا ساده بیش‌نبود. ناگهان وضع عوض شد. یکروز بعد ازظهردرحالیکه جلسهٔ‌آنروزی‌دادگاه تمام شده بود وما هنوزدرآن عمارت درحال انتظاربودیم درساعات دیرعصریعنی درحدود ساعت هفت بعد ازظهر، ما را باطاق دیگری بردند که درآنجا یکنفردرپشت میزی نشسته بود وچند نفرهم اورا احاطه‌کرده بودند. مرد دیگری هم آنجا بود واوهمان افسر پلیسی‌بود که ما را در«جایتو»توقیف کرده‌بود. وقتیکه ما وارد شدیم ازجای خود برخاست وشروع‌به صحبت‌کرد. سئوال کردم که اینجا کجاست وچه‌اتفاق تازه‌ئی روی داده است. بمن‌اطلاع دادند که ما دریك‌جلسهٔ دادگاه‌جدیدهستیم وباتهام توطئه برضددولت تحت محاکمه قرار خواهیم‌گرفت.

این موضوع با محاکمهٔ دیگر که درجریان‌آن بودیم وباتهام ورود بسرزمین‌نابها وعدم خروج ازآن جریان داشت‌بکلی متفاوت بود وما را متحیرساخت. گویا محکومیت اتهام اولی حد اکثربیش ازشش ماه زندان نمیشد در صورتیکه مقامات دولتی برای ما تنبیه شدیدتری را لازم میشمردند. ضمناً گویا برای محاکمه‌باتهام‌توطئه، سه نفر هم‌کافی نبود ودر این موارد باید اقلا چهارنفر متهم باشند. بدین جهت یك مرد چهارمی را هم که بهیچوجه با ما ارتباطی نداشت توقیف کرده بودند وبا ما محاکمه میکردند. این

مرد بدبخت یك نفر سیك بود که ما اورا هیچ نمیشناختیم وشاید او را درموقع آمدن به «جایتو» در راه و درمیان مردم دیده بودیم .

دادرسی بهیچوجه طبق مقرراتی که‌درمورد یك‌محاکمهٔ متهمین باتهام توطئه‌وجود دارد شروع نشد . این داد رسی بکلی جنبهٔ مسخره داشت و فقط برای ظاهر سازی اسم محاکمه را بروی آن گذارده بودند . بقاضی متذکرشدم که تاکنون هیچ نوع اعلام‌جرم ومورد اتهام وهیچ قراری برای این محاکمه ما صورت‌نپذیرفته است تا ما بتوانیم‌بدفاع ازخود بپردازیم اما این تذکرات وعدم رعایت قوانین بهیچوجه مورد توجه واقع نشد . این وضع در«نابها» مرسوم بود. اگرمیخواستیم‌برای دفاع ازخودمان وکیل تعیین کنیم میبایست ازاهالی نابها باشد. وقتیکه من گفتم ممکنست وکیلی ازسایر نواحی برای خود انتخاب کنم تذکردادند که قوانین نابها این کاررامجاز نمیشمارند. بعدها اطلاعات بیشتری ازوضع محاکمات ومقررات نابها حاصل کردیم . وقتی وضع را چنین دیدیم بقاضی گفتیم که هرچه میل دارد بکند درهرصورت ما بهیچوجه درکارداد گاه شرکت نمیکنیم‌وبدفاع نخواهیم پرداخت وساکت خواهیم ماند . با این همه نتوانستم کاملا ایـن تصمیم را عمل کنم . درواقع بسیاردشوار بود که ناشایسته‌ترین ودروغترین حرفها واتهامات را دربارهٔ خود بشنویم وبازهم سکوت را حفظ کنیم. بدینقرار گاه‌بگاه بنابراقتضا دربارهٔ‌بیقانونیها باکمال اختصار تذکری میدادیم آنهم فقط بصورت کتبی، زیرا طبق تصمیمی که گرفته بودیم هیچ حرف نمیزدیم . همچنین ضمن لایحه‌ئی چگونگی واقعیات را بـرای دادگاه نوشتیم . این قاضی دوم که موضوع توطئه را رسیدگی میکرد از قاضی دادگاه دیگر با سوادتروباهوشتر بود .

هردومحاکمهٔ ما بموازات یکدیگرجریان داشت ودرهرروز ما را بهر دو دادگاه میبردند وما از اینوضع خوشحال بودیم زیرا بدینطریق مدت بیشتری از سلول کثیف و طاقت فرسای زنـدان بیرون میماندیم . در این میان یکروز ما را بوسیلهٔ رئیس زندان پیش فرماندار انگلیسی بردند که بما گفت هرگاه دربارهٔرفتارخود اظهار تأسف کنیم و متعهد شویم که فوراً از نابها خارج شویم محاکمهٔ ما متوقف خواهد گشت و مسکوت خواهد ماند . ما پاسخ دادیم که هیچ موضوعی وجود ندارد که دربارهٔ آن اظهار تأسف کنیم بلکه درواقع مقامات دولتی باید ازما معذرت بخواهند . همچنین ما بهیچوجه‌حاضر نیستیم هیچگونه تعهدی بسپاریم .

بالاخره‌قریب دوهفته بعد ازبازداشت ما هردو محاکمه پایان یافت . تمام این‌مدت محاکمه صرف قرائت ادعانامه‌ها واظهارات مقامات دولتی شد زیرا ما هیچ ازخوددفاع

نکردیم . قسمت عمدهٔ وقت برای انتظار های طولانی صرف میشد زیرا قاضی دادگاه اغلب پیش کسی که ظاهراً در پشت اطاق دادگاه حضور داشت ومحتملا خود فرماندار انگلیسی بود میرفت وبا اومشورت میکرد. در آخرین روز موقعیکه باصطلاح محاکمه پایان مییافت ما اظهارات کتبی خود را بدادگاه تسلیم کردیم. درداد گاه اولی اظهارات ما راپذیرفتند ودر کمال تعجب ملاحظه کردیم که بعدعین آنرا بامتن رأی صادره که بخط «اردو» نوشته شده بود بما باز گرداندند. این کار بقدری سریع انجام گرفت که حتی فرصت برای نوشتن همان رأی هم کافی نمیبود وخوب پیدا بود که رأی صادره را حتی پیش ازقبول اظهارات کتبی ما آماده کرده بودند . متن رأی صادره قرائت نگردید فقط باطلاع ما رساندند که ما بعلت عدم اطاعت بدستورخروج ازمنطقهٔ نابها بحد اکثرمحکومیت و بمدت شش ماه زندان محکوم شده‌ایم .

درمورد اتهام به توطئه نیزرأی دادگاه درهمان روزو بمدت هیجده ما یا دو سال زندان صادر گردید که اکنون مدت درست آن بخاطرم نیست . این مدت هم میبایست بر مدت محکومیت دادگاه اول اضافه‌شود و بدینقرارهریك ازما مجموعاً بدوسال یادوسال ونیم زندان محکوم شدیم .

در جریان این داد رسی حوادث متعدد و جالبی روی میداد که بعضی از واقعیات اقدامات دولت هند یا بهتربگوئیم دولت انگلیس درهند را نشان میداد. تمام محاکمات یك نوع مسخره بازی و ظاهر سازی عجیب بود . تصور میکنم بهمین جهت هیچ شخص خارجی و هیچ‌روزنامه نگار را بجلسات دادگاه راه نمی دادند . پلیس هرکار که دلش میخواست‌میکرد واغلب‌حتی وجودقاضی‌ودادگاه‌راهم ازیادمیبرد وبرخلاف دستوردادگاه اقدام میکرد . قاضی بیچاره باکمال‌حقارت باین وضع تن درمیداد اما ما بهیچوجه‌دلیلی نمیدیدیم که بچنین وضعی تسلیم شویم . در چندین مورد من بمقاومت پرداختم و اصرار ورزیدم که پلیس دستورات‌قاضی رااطاعت کند . گاهی‌اوقات پلیس یادداشتهای ناشایستی برای قاضی میفرستاد و قاضی که قادر نبود اقدامی بکند یا نظم را در دادگاه بر قرار سازد بیچاره میشد و اغلب ما بکمك او برمیخاستیم ! قاضی بیچاره در وضع ناگواری گرفتارشده بود . هم از پلیس میترسید وهم ظاهراً ازما بیم داشت . زیرا بازداشت ما درروزنامه‌ها سروصدائی راه انداخته بود . وقتیکه دولت با ما که کما بیش‌سیاستمداران معروف و مجربی بودیم چنین رفتار میکرد میتوان تصور کرد که با مردم گمنام و عادی چه رفتاری داشت !

پدرم دربارهٔ اوضاع دولتهای محلی هند کما بیش اطلاعاتی داشت وبهمین‌جهت از بازداشت غیرمنتظرهٔ من درنابها سخت نگران شده بود . درمورد ما فقط خبر بازداشت

منتشر شد و دیگرهیچ نوع خبر دیگری در اینباره نمیتوانست انتشار یابد . پدرم بعلت ناراحتی شدید حتی بنایب السلطنه تلگراف کرد تا خبری ازمن بدست آورد . برای ملاقات او با من در نابها مشکلات زیادی فراهم کردند . اما بالاخره در زندان نابها بدیدنم آمد . چون من بهیچوجه درصدد دفاع ازخود نبودم طبعاً نمیتوانست هیچ نوع کمکی بمن بدهد و بهمین جهت ازاوخواهش کردم به الله آباد باز گردد و بیجهت زیادی ناراحت نشود . او هم باز گشت اما یك وکیل جوان ازهمکارانمان رابنام «کاپیلدومالاویا» در نابها گذاشت که مراقب جریان دادرسی باشد . تصورمیکنم که اطلاعات «کاپیلدو» دربارهٔ محاکمات وطرز اجرای قوانین درهند ، براثر تجاربی که ازدادگاههای نابها بدست آورد، بمیزان زیادی افزایش یافت. درجلسات دادگاه پلیس، حتی اورا ازداشتن کاغذها ومدارك و استفاده از اسنادش محروم ساخت .

بسیاری ازدولتهای محلی هند بخاطر عقب ماندگی وحالت نیمه فئودالیشان معروف هستند . اغلب آنها بصورت حکومتهای مستبده‌ئی هستند که هیچگونه صلاحیت یا حسن‌نیت درایشان وجود ندارد . دراین حکومتها حوادث ووقایع مهمی اتفاق میافتد که هرگز هیچ کسی ازآن با خبر نمیشود . با وجود این گاهی بعلت عدم لیاقت خود بعضی مقررات خویش را بدرستی اجرا نمیکنند وازاین راه تا اندازه‌ئی ازبارطاقت فرسائی که بردوش مردم بدبخت دارندکاسته میشود . دستگاه اجرائی ضعیف آنها ظلم و بیعدالتی ایشانرا کم اثرمیسازد . البته این وضع مانع اجحافات وظلمها و بیعدالتیها نمیشود اما اثر آنرا تا اندازه‌ئی ضعیف‌تر وتعداد آنها را تا حدودی کمترمیکند . کنترل مستقیمی که از طرف انگلستان درحکومت هند وجود دارد دربهم خوردن این وضع تأثیرعجیبی داشته است . وضع حکومت نیمه فئودالی همچنان بجا مانده است . حکومت استبدادی برقرار است . قوانین قدیمی محاکمات هنوزمجری ومعمول هستند . انواع محدودیتها نسبت بآزادی‌های فردی واجتماعی ونسبت ببیان آزادانهٔ عقاید (هرنوع عقیده‌ئی) ادامه دارد . اما یك تغییربوجود آمده است که وضع را عوض کرده است وآن اینست که دستگاههای اجرائی تقویت شده است وتا اندازه‌ئی مؤثرتر گشته است ودر نتیجه زنجیرهای حکومتهای نیمه فئودال ومستبد مستحکم‌تر گردیده است وفشارآن بیشترمحسوس می‌شود . البته حکومت انگلیس بتدریج وباگذشت زمان درمقررات ورسوم کهنه ومندرس هم تغییراتی داده است اما این تغییرات تا آن اندازه است که با منافع بازرگانی واقتصادی ایشان توافق داشته باشد . نخستین اقدام ایشان آن بوده است که مردمرا بیشتر بزنجیربکشند و آرام نگاهدارند وباین جهت نه فقط فئودالیسم و دستگاههای استبدادی را حفظ کرده‌اند بلکه آنها را با دستگاههای اجرائی مؤثرومقتدری تقویت هم کرده‌اند .

دراین مورد درنابها چیزهای جالبی دیدم. دولت محلی تحت ادارهٔ یك فرماندار انگلیسی قرار داشت که عضو «ادارهٔ خدمات عمومی هند»[1] بود . این فرماندار انگلیسی تمام قدرت یك حاکم مستبد را برای خود داشت وفقط مطیع دولت انگلیسی هند بود و با اینهمه ما مجبور بودیم که در هر مورد به قوانین نابها رجوع کنیم و برای برقراری ابتدائی‌ترین حقوق بکوشیم. درواقع ما دربرابر اختلاطی از دستگاه فئودالیسم قدیمی با دستگاه اداری جدیدقرار گرفته بودیم که‌درآن مجموع‌عیوب هردودستگاه جمع شده بود ومحاسن وامتیازات‌هیچکدام وجود نداشت .

بدین ترتیب محاکمهٔ ما پایان یافت . ما نمیدانستیم که متن رأی صادره چیست و در آن چه نوشته‌اند اما این واقعیت تلخ در برابر ما قرار داشت که ناچار بودیم نتایج محکومیت را تحمل کنیم . درخواست کردیم که رونوشتی ازمتن رأی صادره را دراختیار ما بگذارند و بما گفتند که باید کتباً دراین‌باره درخواست بدهیم .

آنشب‌درزندان‌مدیرزندان‌مارا احضار کردویك دستور فرماندارانگلیسی‌را بمانشان داد که با استفاده ازمقررات محاکمات جزائی رأی صادره دربارهٔ ما را معلق ساخته‌بود دراین دستورهیچ نوع قید و شرطی اضافه نشده بود و نتیجهٔ عملی آن این بود که حکم صادره دربارهٔ ما بلااجرا میماند . سپس مدیرزندان یك دستور دیگر که آنرا « دستور اجرائی» مینامید و ازطرف همان فرماندار صادر شده بود نشان ما داد که طبق آن باید فوراً از«نابها» خارج میشدیم و هرگزهم حق نداشتیم بدون داشتن یك اجازهٔ مخصوص بآنجا بازگردیم . درخواست کردم که از این دو دستور رونوشتی بما داده شود اما این درخواست هم قبول نشد . بعد ما را بایستگاه راه‌آهن بردند ودرآنجاآزادمان کردند. درنابها ما هیچکس را نمیشناختیم واصولا چنین بنظرمیرسید که آنشب دروازه‌های‌شهر بروی ما بسته بود . بزودی قطار بسوی «امبالا» حرکت میکرد ما با همان قطارحرکت کردیم واز«امبالا» بدهلی وازآنجا به الله‌آباد برگشتیم.

ازالله‌آباد نامه‌ئی بفرماندارانگلیسی نابها نوشتم ودرخواست کردم که رونوشتهای دستوراتی را که دربادهٔ ما صادر کرده بود وهمچنین رونوشت آراء صادره دربارهٔ مارا برایم بفرستند تا بتوانم بفهمم چه بوده است. مخصوصاً متذکرشدم که ممکن است‌بخواهم بدادگاه تجدید نظررجوع کنم اما بهیچوجه با این درخواست‌ها موافقت نشد ورونوشتی برایم نفرستادند . با وجود کوششهای مکرر هرگز نتوانستم متن این احکامی که من ودونفرازهمکارانم را به دو یا دوسال ونیم حبس محکوم میساخت ببینم . گاهی فکر

---

[1] ـ ادارهٔ خدمات عمومی هند اداره‌ئی بود که در واقع تمام ادارات دولتی غیر نظامی هند را زیر نظر داشت وبرای مقامات مختلف وپست‌های‌عالی اداری، مأمورین‌انگلیسی‌یاهندی‌را استخدام‌وعزل‌ونصب میکرد ـ م

میکنم که اجرای آن احکام موقتاً موقوف‌مانده بود تا هروقت که مقامات نابها یا دولت انگلیس بخواهند آنها را برضدما باجرا بگذارند .

ما سه نفربوسیلهٔ این «تعلیق» وموقوف‌الاجرا ماندن حکم آزاد شدیم اماهرگز نتوانستم بفهمم که آن متهم چهارمی موضوع توطئه ، یعنی آن سیك بدبختی که اورادر دادرسی دادگاه دوم ما شرکت‌داده بودند چه شدوچه برسرش‌آمد. احتمال میدهم که او آزادنشدزیرا اودوستان‌صاحب‌نفوذی نداشت‌وشخصاًهم‌مورد توجه‌عمومی‌نبود که بوضعش کمك شود . چه بسا اونیزمانند بسیاری مردم بیگناه دیگر در تیرگی یکی از زندانهای دولتی گم شد . ما هرگزاورا فراموش نکردیم . ما هرچه ازدستمان برمی‌آمد کردیم‌اما مجموعاً ومتأسفانه‌کارمهمی نبود . تصورمیکنم کمیتهٔ «گاردوارا» هم شخصاً باینموضوع اظهارعلاقه میکرد . بعداً اطلاع یافتیم که اویکی ازاعضای قدیمی « کوماگاتامارو »[۱] بوده‌است وپس ازیکدوران درازتحمل زندان‌بتازگی آزاد شده‌بود. پلیس‌هیچ میل‌ندارد که‌چنین اشخاصی آزاد باشند وبدین‌جهت‌اورا نیزدوباره‌بازداشت کرد وورموقعیکه برضد ما اقدام میکرد اورا هم محکوم ساخت .

« گیدوانی » ، «سانتانوم» ومن ، هر سه از زندان نابها ارمغان بسیار ناپسندی با خود آوردیم . این ارمغان میکروب بیماری‌تیفوس بودوبعلاوه هرسه نفرما مورد هجوم بیماری تیفوئید هم واقع شدیم . بیماری من بسیارشدید وخطرناك بود اما نسبت‌برفقای دیگروضعم بهتروسبکتر بود. من‌بیش ازسه چهارهفته بستری نماندم اما آنها مدت‌خیلی درازتری بستری بودند .

ماجرای نابها دنبالهٔ دیگری هم پیدا کرد . در حدود شش ماه‌یا بیشترپس از آن ماجرا ، « گیدوانی » بعنوان نمایندهٔ کنگره در«امریتسر» کار میکرد و مأمور ارتباط با کمیتهٔ گاردوارای سیك‌ها بود . کمیتهٔ مزبوریك «جاتا»ی دیگرمرکب ازپانصد نفررا به «جایتو» فرستاد و« گیدوانی» تصمیم گرفت بعنوان ناظرهمراه آنها تا مرزنابها برود . بهیچوجه درنظرنداشت که به‌منطقهٔ نابهاهم داخل گردد . درنزدیکی مرزپلیس به«جاتا»

---

۱ ــ کوماگاتا مارو ــ نام یك کشتی ژاپنی است. دراواخر قرن نوزدهم که از همه‌جا مردم بکانادا مهاجرت میکردند عده‌ئی از سیکها هم خواستند بآنجا بروند اما دولت انگلستان مخالفت داشت و آنها را باکشتی‌های خود نمیبرد. چندتن از سیکها بژاپن رفتند وکشتی مزبور را اجاره کردند وعده‌ئی از سیکها را باآن بردند . اما دولت بریتانیا تمام سواحل کانادا و سایر کشورها را بروی ایشان بست و آنها را ناچار ساخت بهند بازگردند . در موقع مراجعت‌هم سرنشینان کشتی مورد هجوم واقع شدند وجمعی ازایشان کشته شدند وفقط عدهٔ معدودی توانستند نجات یابند و باقی بمانند . شخصی که در متن نام او آمده است نیز یکی از کسانی بوده که باآن کشتی تاریخی مسافرت کرده بود ــ م

شلیك کرد و تصور میکنم عده‌ئی کشته وزخمی شدند . «گیدوانی» هم بکمك مجـروحین شتافت . ناگهان پلیسی بسراغش آمد واورا با خود برد . اورا بدون هیچگونه‌محاکمه بزندان بردند وقریب یکسال درزندان بود وفقط وقتیکه حالش خیلی سخت شد وبشدت بیمار گردید آزادش کردند.

بازداشت «گیدوانی» وزندانی ساختن اودرنظرمن یکی ازبزرگترین بیعدالتیهاو ظلمهای دستگاههای اجرائی دولت بود. دراینباره بفرماندار آنجا که هنوزهم همان‌مرد انگلیسی عضوادارهٔ خدمات‌عمومی هندبود نامه‌ئی نوشتم وسئوال کردم که چرا«گیدوانی» باین شکل توقیف شده است. درجواب اظهارداشت که چون «گیدوانی» برخلاف‌دستور مربوط بعدم‌ورود بدون اجازه به‌نابها رفتارکرده‌زندانی شده است.من بمبارزه پرداختم وبقانونی بودن این عمل اعتراض کردم ومتذکرشدم که بهیچوجه‌حق نداشته‌اندمردی‌را که فقط‌مشغول کمك بمجروحین بوده‌است دستگیر کنند وازفرماندارمزبورخواستم که‌رونوشت دستور مورد استناد خود رابرایم بفرستد یا انتشاردهداما او بازهم این‌کاررا نکرد .

احساس میکردم که مایلم شخصاً به نابها بروم تا فرماندارراوادارسازم لااقل با من هم مثل « گیدوانی » رفتار کند و مرا نیز بزندان ببرد . بنظرم میرسید که وفاداری نسبت بیك همکارصدیق‌چنین اقتضائی دارد . اما بسیاری ازدوستان مرا نصیحت کردند و مانع چنین اقدامی شدند وبیهوده بودن آنرا متذکر گشتند . من هم در پشت این‌نصایح دوستان پنهان شدم و آنرا بهانه‌ئی برای استتار ضعف خود قرار دادم . زیرا در واقع ضعف روحی‌وعدم تمایل بزندانی شدن‌مجدد درنابها بود که‌مرا ازاین‌اقدام‌بازداشت.همیشه دردل‌خود بمناسبت این‌طرز رفتارنسبت بیکی از همکارانم احساس شرم میکنم . حقیقت اینست که اغلب‌ما بهنگام‌عمل، حزم‌واحتیاط رابراقدام‌شایسته‌وشهامت‌آمیز ترجیح‌میدهیم.

۱۷

کنگره کوکونادا و مولانا محمدعلی[1]

دردسامبر ۱۹۲۳ دورهٔ اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره در جنوب ، در شهر « کوکونادا» منعقد شد وریاست آن با «مولانا محمد علی» بود که برطبق عادتش در موقع افتتاح يك نطق بسیارمفصل ایراد کرد ولی نطقش خالی ازمطالب جالب توجه نبود . دراظهارات خویش تحول ورشد احساسات سیاسی و اجتماعی را در میان مسلمانان تشریح میکرد و نشان میداد که چگونه هیئت نمایندگی معروف مسلمانان در سال ۱۹۰۸ که از طـرف نایب‌السلطنه هم پذیرفته شد و تحت رهبری آقاخان بود جزيك بازی کمدی ساختگی و يك مسخرگی که بوسیلهٔ خود دولت ساخته وپرداخته شده بود چیزی نبود .

محمدعلی بمن اصرار میکرد که سمت دبیرکلی کنگره را برای سالی که ریاست با او بود قبول کنم؛ من بهیچوجه میل نداشتم درموقعیکه هیچ سیاست روشن وقاطعی برای آینده بنظرم نمیرسید يك مسئولیت اجرائی را بپذیرم . اما نمیتوانستم اصرار محمدعلی را همرد کنم. هردوی ما احساس میکردیم که شاید کس دیگری جـز من نتوانـد چنانچه شاید وباید با توفق کاملی با اوهمکاری کند . او دربارهٔ اشخاص عقاید فوق‌العاده تند و قاطعی داشت اما نسبت به من بسیارمهربان بود وما با علاقه واحترام متقابلی بیکدیگر مربوط بودیم . او برعکس من يك مرد بسیار، وحتی بیش از آنچه باید، مذهبی بود .

---

۱ ـ مولانا محمد علی که نام او تاکنون چند بار در متن کتاب آمده است یکی از رهبران دلیر و مبارز مسلمانان هند بود که برضد تسلط بریتانیا مبارزه میکرد وباتفاق برادرش شوکت‌علی در میان مسلمانان و مبارزان هند مقام مهمی داشت . ضمناً همانطور که از کلمهٔ «مولانا» پیداست مقام پیشوائی مذهبی هم داشت. محمد علی و برادرش مدتها در زندانهای دولت انگلیسی هند بسر بردند و مبارزاتشان که دوشا دوش مبارزین ملی هندی صورت میگرفت بسیار مؤثر بود. مولانا محمدعلی از۱۸۷۳ تا ۱۹۳۱ زندگی کرد . مردم عادی هند که بانگلیسها بدبین هستند عقیده دارند انگلیسها درموقع بیماری او در لندن او را کشتند.

درهرحال مولانا محمدعلی را نباید با «محمد علی جناح» که در جامعهٔ مسلم لیگ فعالیت داشت و هوادار جدائی مسلمانان ازهندوان بود و «محمدعلی» های دیگری که بعدها ازرجال دولت پاکستان شدند اشتباه کرد ـ م.

حرارت و نیروی فراوان کاروذکاوت و هوشیاریش مرا جلب میکرد . فوق‌العاده زیرك و باهوش بود، با وجود این اتفاق می‌افتاد که‌شوخ طبعی او که گاهی‌هم زننده بود، برایش گران تمام میشد واحساسات دوستانش را جریحه‌دارمیساخت و آنها را میرنجاند . بهیچ‌وجه نمیتوانست از گفتن کلمات و بیان‌تذکراتی که‌محتملا عواقب ناگواری ایجاد میکرد خود داری کند .

بـا وجود اختلافاتیکه در بسیاری موارد جزئی با هم‌پیدا میکردیم در تمام جریان سال تفاهم کاملی داشتیم . من درکار های کنگره این رسم را بر قرار کردم که در موقع خطاب باشخاص ، تمام عناوین والقابی راکه معمولا پیش یا بعد از اسم ایشان میآمد و درهند انواع آن فراوان بود حذف کنم . مهاتما ، مولانا ، پاندیت ، شیخ ، سید، منشی، مولوی که هرکدام عنوان و القابی برای دستهٔ خاصی است و نظایر آن بسیار بود . عناوین ، سریوت، شری، مستر، اسکیوروامثال آنها هم بعدها اضافه ومرسوم شده‌بود[1] این عناوین و القاب‌خیلی‌زیاد بود و اغلب بـدون جهت استعمال میشد و بهمین دلیل من خواستم با حذف کردن آنها سرمشق مفید و خوبی برای همهٔ مردم بوجود آورم . امـا این کار بآسانی صورت نمیگرفت . « محمدعلی » یك تلگراف خشم آمیز برایم فرستاد و بعنوان «رئیس» دستورداد که همان رسم قدیمی را اجرا کنم و بخصوص برای گاندی‌جی هرگزجز«مهاتما» عنوان دیگری بکار نبرم.

موضوع‌دیگری که همیشه موردبحث و گفتگوی میان‌ما بود «خداوند قادرمطلق» بود. محمد علی بطور فوق‌العاده‌ئی در هرموضوع و هرکار حتی در قطعنامه‌ه ی کنگره اشاره‌ئی بخدا میکرد که یابصورت یك ستایش بود یابصورت یك‌دعا . هربار من راجع باین موضوع اعتراض میکردم و هر دفعه هم او مرا یك لامذهب معرفی میکرد . معهذا بسیار عجیب و جالب توجه بود کـه او همیشه میگفت که باوجود تظاهرات علنی وانکار مذهبی‌من، او مرا مردی‌کاملا مذهبی وبااعتقاد میداند ومیشمارد. اغلب ازخود پرسیده‌ام که دراین حرف او چه‌مقدار حقیقت وجود دارد. شاید این‌امر تااندازهٔ زیادی بمفهومی که برای «مذهب» قائل شویم بستگی داشته باشد .

من همیشه از بحث بااو دراین زمینه‌ها اجتناب میکردم زیرا میدانستم که این‌قبیل مباحثات بجائی نمیرسید و سبب تحریك متقابل هردوی ما میشد و میترسیدم کـه مبـادا اسباب رنجش او شوم. درزمینه‌های اعتقادی ومذهبی ـ اعتقاد بهرچیز که باشد ـ همواره

---

۱ ـ مهاتما یعنی روح بزرگ ولقبی است که بروحانیون بزرگ هند داده میشد واز جمله در مورد گاندی بکار میرفت . مولانا تقریباً همردیف حضرت آیة‌الله در زبان ماست . پاندیت، عنوان مخصوص طبقه ممتاز برهمنان بود. مولوی برای علمای مذهبی مسلمان بکارمیرفت وازاین قبیل ـ م.

بسیار دشوار ومشکل است که با کسانیکه عقیده‌ئی راسخ و قاطع پیدا کرده‌اند گفتگو و مباحثه‌ئی بعمل آید ومحتملا بحث کردن بامسلمانان بطور کلی خیلی دشوارتر و مشکلتر از بحث کردن بادیگران است. زیرا درمذهب ایشان بطور رسمی هیچ وسعت عمل و نظر وجود ندارد. راههای مسلکی ایشان محدود وتنگ است و به‌پیروان خود اجازهٔ انحراف وسرپیچی نمیدهد. هندوها تااندازه‌ئی ازاین حیث فرق دارند والبته نه‌همیشه! آنها عملا میتوانند فوق‌العاده مؤمن وبااعتماد باشند، میتوانند ازمتروك‌ترین، ارتجاعی‌ترین وحتیٰ ازمضرترین عادات‌وآداب مذهبی خود پیروی کنند ودرعین‌حال حاضر میشوند که دربارهٔ انقلابی‌ترین افکار درزمینهٔ مذهب نیز بگفتگو وبحث پردازند. تصور میکنم که هندوان متعصبی که هواداران فرقهٔ جدید «آریاساماجی» هستند این‌خاصیت وسعت‌نظرو سعهٔ‌صدر را ندارند. آنهاهم مثل مسلمانان همان خط مشی و مسلك محدود مذهبی خود را دنبال میکنند. درمیان هندوهای باذکاوت بعضی سنتهای فلسفی وجوددارد که بدون‌آنکه مانع اجرا و انجام مراسم مذهبی میگردد ، در ایشان نرمشی بوجود میآورد که اجازه میدهد بمذاهب و نظریات دیگرهم بپردازند. تصور میکنم که این‌امر تااندازه‌ئی بعلت اختلاف عظیم عقاید و عاداتیست که در درون مذهب هندو جمع شده‌است وحتی گاهی بایکدیگر تضادهای زیادی‌هم دارد. در واقع بارها اظهارنظر شده است که مذهب هندو بهیچوجه یك «مذهب» درمعنی ومفهوم عادی کلمه نیست وباوجوداین‌جالب‌توجه وحیرت‌انگیز است که چه نرمش‌فوق‌العاده وچه‌ارادهٔ عظیم برای‌زندگی‌در آن وجود دارد ! انسان درمذهب هندو ممکن است که حتی بمرحله‌ئی برسد که مثل «چارواکا» فیلسوف قدیمی هند منکر وجود خدا ومذهب گردد وباوجود این نمیتوان گفت که چنین کسی دیگر هندو نیست.

آئین‌هندو بفرزندان خود حتی علیرغم خودشان میآویزد. مثلا من «برهمن»متولد شده‌ام و تصور میکنم هرچه هم که دربارهٔ مذهب یاعادات اجتماعی که جزوی از مذهب شمرده میشود بگویم وبکنم بازهم برهمن خواهم ماند. برای دنیای هند، من همیشه یك «پاندیت» هستم . چه بخواهم چه نخواهم این‌عنوان باسم من ضمیمه‌است. بخاطر دارم که یکبار اتفاق جالب‌توجهی برایم روی داد. روزی قرار بود که درسویس بایك‌فقیه وعالم مذهبی ترك ملاقات کنم. قبلا معرفی نامه‌ئی دربارهٔ خود برای‌او فرستاده بودم که در آن مرا باعنوان «پاندیت جواهرلعل نهرو» خطاب کرده‌بودند. وقتیکه مرا دید سخت‌متعجب و تااندازه‌ئی هم ناراحت شد. خود او برایم گفت که از لقب و عنوان «پاندیت» که یك عنوان احترام و امتیاز مذهبی است تصور میکرده است که باید درانتظار مردی‌سالمند وموقر ومذهبی وروحانی بوده باشد. درحالیکه من شخصی بسیارجوان بودم که بامذهب هم زیاد سر وکار نداشتم.

بدینقرار محمدعلی ومن ازمباحثات مذهبی اجتناب میکردیم. اما سکوت در میان خصال او وجودنداشت ویکی‌دوسال بعد، تصور میکنم درسال ۱۹۲۵ یا۱۹۲۶، یکروز که برای دیدنش بمنزل محل‌اقامتش دردهلی رفته‌بودم دیگر طاقت‌نیاورد وبابرآشفتگی بمن گفت بهرقیمت که باشد میخواهد دربارهٔ این موضوع بامن بمباحثه پردازد. من سعی میکردم که اورا از این فکر منصرف سازم و متذکر میشدم که نظریات ما دو نفر باهم بکلی متفاوت است و در دو قطب مخالف یکدیگر قرار دارد و هیچیك از ما نخواهیم توانست دیگری را متقاعد سازیم. باوجوداین او بالجاجت میخواست موضوع را دنبال کند ومیگفت : ما باید بالاخره این موضوع را میان خودمان روشن کنیم . ممکن است شما تصور کنید که من (محمد علی) یکنفر متعصب افراطی هستم در صورتیکه من خلاف آنرا بشما ثابت خواهم کرد. سپس برایم نقل کرد که او دربارهٔ مذهب بمطالعات وسیع وفراوان پرداخته‌است وطبقه‌های کتابخانهٔ خودرا نشانم‌داد که باکتابهائی دربارهٔ‌مذاهب مختلف (بخصوص اسلام و مسیحیت) پر شده بود ، در میان آنها بعضی کتب جدید مانند کتاب «خدا ، پادشاه نـامرئی» اثر «ه. ج. ولز» نیز وجود داشت. محمد علی در طول سالهای‌دراز زندان خود بارها وبارها قرآن‌را خوانده بود وبتمام تفاسیر قرآن رجوع کرده بود. بقراریکه میگفت براثر این‌مطالعات باین نتیجه رسیده بود که درحدود ۹۷ درصد محتویات قرآن کاملا منطقی واستدلالی است وحتی اگر این مطالب دراین کتاب مقدس‌هم نمیبود قابل استدلال و قبول میبود اما در مورد بقیه یعنی درحدود ۳ درصد هم هرچند دراولین نظر تصور میشود که ازنظر منطق واستدلال در آنها جای بحث هست اما آیا نمیتوان تصور کرد که قرآن که نود وهفت درصد آن کاملا صحیح و درست است درمورد آن‌قسمت ناچیز سه درصدهم درست وصحیح باشد ؟ آیا منطقی‌تر نیست که این مورد جزئی‌راهم بحساب ضعف فهم ودریافت بشری بگذاریم؟ بدین‌ترتیب نتیجه‌میگرفت که قرآن تقریباً درهیچ موردی اشتباه نکرده است وباید آنرا صددرصد درست‌وصحیح دانست و پذیرفت.

خود این‌منطق البته قابل بحث است اما من بهیچوجه میل نداشتم بمباحثه پردازم و معهذا شگفتی و تعجبم کم نبود . محمد علی اضافه میکرد که بنظر او هرکس قرآن را باذهن باز وآمادگی و پذیرش بخواند مسلماً نخواهد توانست که حقایق آنرا باور نکند و نپذیرد . مخصوصاً متذکر گردید که میداند «باپو» (منظورش گاندی‌جی بود) آنرا دقیقاً مطالعه کرده است و قاعدتاً باید بحقیقت اسلام آشنا شده باشد . محمد علی تصورمیکرد که فقط غرورمانع اعتراف کردن این‌موضوع ازطرف گاندی‌جی شده‌است.
بعد از آن یکسال که محمدعلی ریاست کنگره را عهده دار بود کم کم از کنگره

جدائی گرفت، یا بطوریکه خودش میگفت کنگره ازاو جداشد. این‌ماجرا خیلی بآهستگی ودرطول چندین سال صورت پذیرفت ودر چند سال بعد او بازهم در فعالیت‌های کنگره شرکت بسیار مؤثری داشت منتها در تمام طول این مدت شکافی که بوجود آمده بـود دائماً وسیعتر میشد. البته این موضوع تأسف‌آوری بود که بسیاری ازمارا متأثرمیساخت زیرا هرچند که در بارهٔ مسائل اجتمـاعی اختلافاتی میان ما وجود داشت در بارهٔ راه حل سیاسی آنها تقریباً وحدت نظر کاملی داشتیم. محمدعلی بموضوع استقلال‌هند باعلاقمندی و فداکاری بسیار توجه داشت و بخاطر همین خصوصیت سیاسیش ، همیشه میشد بااو به‌توافقی رسید که از نظر مذهبی‌هم مورد قبول هردو دسته (مسلمان وهندو) باشد. او از نظر سیاسی بهیچوجه بامرتجعینی که خود را قهرمانان جـامعهٔ اسلامی معرفی میکردند شباهت و ارتباطی نداشت.

عزیمت او باروپا دربهار سال ۱۹۲۸ برای هند یك واقعهٔ تأسف‌آور بود درآن زمان کوشش عظیمی برای حل مسئلهٔ فرقه های مختلف هندو و مسلمان بعمل می آمد و نزدیك بود که این‌مساعی بنتیجه برسد. اگر محمدعلی درهند میبود خیلی احتمال داشت که جریانها صورت دیگری پیدا کند و نتایج بهتری بدست آید. اما وقتی که او به‌هند برگشت دیگر خیلی دیر شده بود: شکاف بزرگی میان مسلمانان وهندوان بوجود آمده بود واو بناچار در طرف مقابل ما قرار گرفت.

دو سال بعد ، در سال ۱۹۳۰ ، در موقعیکه بسیاری از مـا در زندان بودیم و نهضت «نافرمانی عمومی» دراوج خود جریان‌داشت، محمدعلی برخلاف تصمیمات کنگره رفتار کرد و در «کنفرانس میز گرد» کـه در لندن برای حل مسئلهٔ استقلال هند تشکیل گردید شرکت جست. من ازاین موضوع بسیار ناراحت شدم و رنج میبردم. اعتقاد دارم که خود اوهم قلباً ازاین موضوع رنج میبرد. چگونگی فعالیت او درلندن این حقیقت‌را نشان میداد . او بخوبی احساس میکرد کـه جای او در هند ، و در میان مبارزین واقعی استقلال هند است ونه در میان اعضای پرحرف یك کنفرانس لندنی . اگر برگشته بود، یقین دارم که همراه ودوشادوش ما مبارزه را ازسر میگرفت. اما متأسفانه از چند سال باینطرف بیمار ورنجور بود وبیماری اورا درفشار گذارده بود. درلندن علاقهٔ مفرط او باینکه کار را بجائی برساند وبهرقیمتی هست نتیجهٔ باارزشی بدست آورد، مرگ او را تسریع کرد زیرا او در آنموقع باستراحت ومراقبت جدی احتیاج داشت. خبر مرگ او وقتی بمن رسید که در زندان «ننی» محبوس بودم وبرای من یك‌ضربت شدید ویك خبر فوق‌العاده تأثیرانگیز بود.

آخرین ملاقات من بااو در کنگرهٔ لاهور دردسامبر ۱۹۲۹ صورت گرفت. در آن

دوران اجلاسیه من رئیس بودم وقسمتی از نطق افتتاحیهٔ من موردپسند او واقع نشد. او بانتقاد شدیدی پرداخت وبخوبی میدید که کنگره به‌پیش میرود واز نظر سیاسی صورت جسورتر ومهاجم تری پیدا کرده است. اوهم از این صورت مهاجم وجسارت آمیز بدش نمی‌آمد اما دلش نمیخواست که به‌بیند درصفوف عقبی قرار گرفته است ونخستین مقامها بدیگران واگذار گردیده است. علناً بمن اعلام خطر کرد و گفت: «جواهر! من از هم اکنون برایتان‌پیش گوئی میکنم که همکاران کنونی، شما را رها خواهند کرد ودر موقع حساس خواهند گریخت. دوستان خودتان در کنگره شما را بپای دار خواهند فرستاد.» چه پیشگوئی شومی!

آن دوران اجلاسیه کنگره در کو کو نادا، دردسامبر ۱۹۲۳ که زیر ریاست محمد علی قرار داشت، مخصوصاً برایم بسیار جالب بود زیرا در آن دوران بود که سازمان داوطلبان کنگره را در سراسر هند بنیان نهادیم که بنام «هندوستانی سوا دال» نامیده میشود. تاآنزمان‌سازمانهای‌مشابهی‌چه‌درموقع‌فعالیتهاواقدام‌وچه درهنگام‌رفتن بزندانها بوجود آمده بود. اما آن سازمانها انضباط و استحکام لازم را کم داشت. این فکر از دکتر«ن.س. هاردیکر» بود، که سازمانی درتحت رهبری‌کلی کنگره بوجودآید وبرای فعالیت درسراسر هند مورد استفاده واقع شود. او ازمن خواهش کرد که دراین‌راه بااو همکاری کنم. خواهشی لازم نبود زیرا خود من ازاین‌فکر بسیار خوشم میآمد. این طرح را درد‌وران اجلاسیهٔ «کو کو نادا» مطرح ساختیم. بعدها باتعجب غیرمنتظره‌ئی ملاحظه کردیم که این‌فکر درمیان بعضی ازرؤسای کنگره مخالفت فراوانی بوجودآورد. بعضیها چنین اظهارعقیده میکردند که اینکار مقدمهٔ خطرناکی برای واردساختن عوامل نظامی درنهضت مسالمت‌آمیز ما خواهدشد که ممکن‌است یکروز مقامات دولتی‌را بعکس‌العمل شدید برانگیزد. عدهٔ دیگری میگفتند که تنها انضباط ودیسیپلین لازم برای‌ما اینست که «داوطلبان» ازفرمانهای مافوقهاشان اطاعت کنند اما دیگر هیچ لازم نیست که تعلیمات دیگری، حتی‌راه‌رفتن‌دسته‌جمعی، بایشان آموخته‌شود. بعضی‌هم دراعماق قلب خود تصور میکردند که فکر تشکیل یك سازمان بـا انضباط داوطلبان که تعلیمات نظامی منظم و شایسته‌ئی‌هم دریافت دارد بااصول «عدم خشونت» سازگار نیست. بااینهمه «هاردیکر» باتمام علاقه‌وهمت خود باین‌کار پرداخت وبنیروی حوصله‌وکار، درطول سالهای‌بعد مدلل ساخت که یك سازمان «داوطلبان» که باتعلیمات شایسته پرورش یافته باشد تاچه‌اندازه ممکن‌است مؤثر ومفید باشد وحتی اصول «عدم خشونت»را هم بهتر وجدی‌تر بکاربندد.

کمی بعداز بازگشتم از«کو کو نادا» درژانویه ۱۹۲٤ درالله‌آباد جریان جدیدی پیش‌آمد که آزمایش وتجربهٔ تازه‌ئی برایم بود. این موضوع‌را فقط باکمك حافظهٔ‌خود

مینویسم وبسیار محتمل‌است که تاریخهارا مخلوط کنم. اما خوب‌میدانم که سال« کومبه» یا « آرد ـ کومبه » بود که معمولا سیل عظیم انبوه زائرین بسوی الله آباد و سواحل « گنگ» میآید. اغلب زائرین دراین مواقع درمحل اتصال رود «جمنا» به‌رود «گنگ» که آنرا «تری‌ونی»مینامند و بنابراعتقاد عمومی رودنامرئی «ساراواستی»هم درهمانجا آبهای افسانه‌ئی خود را باآب دورود دیگر درهم می‌آمیزد غسل میکنند[1]

درآنجا شط گنگ پهناوراست وعرض‌آب بحدود یکهزار وششصدمتر میرسد. در موقع زمستان آب کم میشود ویك‌قسمت زمین شنی از زیر آب رودخانه بیرون میآید که برای چادرزدن واقامت زائرین بسیار مناسب میشود. اماگنگ رودی بسیار شوخ طبع وهوسباز است وحتی درهمین مواقع هم اغلب اتفاق میافتد که بستر خودرا تغییر میدهد. در سال ۱۹۲٤ جریـان آب بقدری شدید بود که بدون هیچ تردید برای انبوه زائرین غسل کردن در «تری‌ونی» خطر نـاك مینمود . البته بوسیلهٔ بعضی مراقبت‌ها و از جمله بازرسی کردن دقیق تعداد افرادی که یکباره باهم غسل میکنند میشد تااندازهٔ زیادی‌از خطرات کم کرد .

من شخصاً هیچ باین موضوع علاقه‌ئی نداشتم و بهیچوجه نمیخواستم که با غسل کردن در این شط ودرروز و موقع معین برای خود «اجر وثواب» بدست آورم. امـا میدیدم که درروزنامه‌ها میان «پاندیت موهن‌مالاویا»[2] ودولت ایالتی که غسل کردن در شط را ممنوع ساخته بود، گفتگو و اختلافی بوجود آمده است . «مالاویاجی» اعتراض میکرد که غسل کردن اگر برطبق سنن گذشته درهمان مکان وموعد معین صورت نگیرد ارزش و فایدهٔ مذهبی ندارد. ازطرفی دولت‌هم حق داشت زیرا میخواست بدینوسیله از اتفاقات نـاگوار و تلفات انسانی جلوگیری کرده باشد اما مثل همیشه اینکار را بدون هیچگونه ملایمت ونرمش و باوسایل بسیار تحریك کننده انجام میداد.

در روز بزرگ « کومبه»من‌نیزصبح بدون آنکه قصد غسل کردن هم داشته باشم بکنار شط رفتم تا در مراسم عمومی شرکت کنم . وقتی بآنجا رسیدم اطلاع یافتم کـه

---

۱ ـ تری‌ونی یا تری‌بنی ـ بمحل التقای رود «جمنا» با رود بزرگ «گنگ» گفته میشود که در آنجا آب سه شاخه بنظر میرسد . بنابرعقاید مذهبی هندوان رودخانهٔ مقدس و ناپیدای «ساراواستی» هم در همین محل آب خودرا باآب آن دو رود می‌آمیزد. «ونی» دراصل بمعنی گیسوی بافته است و «تری‌ونی» بمعنی «سه شاخه» یا «سه رشته» میشود. هندوان درسالهای مخصوصی دراین‌محل غسل میکنند که مثل حج مسلمانان مواقع معین ومخصوصی دارد. این سالها را «کومبه» مینامند که هر ۱۲سال یکبار فرا میرسد. گاهی هم، در بعضی سالها غسلهای فوق‌العاده انجام میگیرد. این غسل‌ها جزو مراسم مذهبی مهم هندو است که در نزدیکی الله‌آباد انجام میگیرد ـ م.

۲ ـ به‌حاشیه صفحه ۷۷ رجوع‌شود . م

« مالاویاجی » یکنوع اتمام حجت واولتیماتوم مؤدبی برای قاضی آن بخش فرستاده و برای خود اجازه غسل کردن در «تری ونی» را درخواست کرده است . «مالاویـاجی» فوق‌العاده تحریك‌شده وخشمگین بنظر میرسید. درفضا یکنوع جریان مغناطیسی وحالت قابل انفجار احساس میشد . اجازهٔ غسل داده نشد و «مالاویاجی» تصمیم گرفت که به ـ «ساتیا گراها» و مقاومت مسالمت آمیز متوسل شود . باتفاق عده‌ئی قریب دویست نفر بطرف محل غسل ، راه افتاد . من‌هم که کنجکاویم برای دیدن پایان‌کار تحریك شده بود درتحت تأثیر محیط همراه ستون مردم رفتم. در سر راه یك دیوار چوب‌بست مرتفع در محل آزاد و قابل عبور ساخته بودند که مانع رفتن مردم بسمت‌آب بشود . وقتی‌بمقابل این‌دیوارچوبی رسیدیم بایك‌صف پلیس برخورد کردیم. آنها نردبانهائی‌راکه ما برای بالا رفتن از دیوار چوبی بـاخود آورده بودیم بازور از ما گرفتند . طبق اصول «عدم خشونت» و ساتیا گراها همانجا در پای چوب بست برروی شنها برزمین نشستیم و تمام پیش‌ازظهر وقسمتی از بعدازظهر را بهمان‌حال ماندیم. ساعتها میگذشت. آفتاب سوزان میشد. ما همه از گرسنگی بجان آمده بودیم . پلیسهای پیاده وسوار ما را احاطه‌کرده بودند. تصورمیکنم که حتی ازنیروهای سوار ارتش‌هم عده‌ئی بودند. کم کم بیحوصلگی درعده‌ئی ازما راه یافت واز گوشه‌وکنار صداهائی برخاست که درخواست تدبیرواقدامی میکردند. مقامات پلیس‌هم بنوبهٔ خود خسته شده‌بودند وتصمیم گرفته‌بودندکاررا یکسره کنند. فرمانی بسوارها داده‌شد وهمه باسبهای خود سوارشدند. ناگهان نمیدانم باجهت یابیجهت این فکر در نظرم آمد که اکنون بما حمله‌ور خواهند شد وبدین ترتیب ما را پراکنده خواهند ساخت . بهرصورت من از آن شکل نشستن روی زمین و بیکار ماندن خسته شده‌بودم وازاینرو بکسانیکه دراطراف‌من نشسته‌بودند پیشنهاد کردم ازهمانجائی که نشسته بودیم از روی دیوار عبور کنیم وخودم هم برای سرمشق بالای دیوار رفتم . بلافاصله دیگران‌هم دسته دسته از من تقلید کردند . حتی قسمتی از تخته‌های چوب بست دیوار را شکستند وراه عبوری درآن بوجود آوردند. یکنفر پرچمی بمن‌داد ومن آنرا دربالای دیوار چوب‌بست ودرجائیکه خودم هنوز برآن نشسته بودم نصب کردم. احساس میکردم که یك‌حالت تحریك وهیجان شدید در من بوجود آمده است واز آن وضعی که پیش آمده‌بود وازاینکه میدیدم اشخاص ازچوب بست دیوار بالا میروند و یااز سوراخ آن عبور میکنند و سوارها بیهوده وباعدم موفقیت سعی دارند از آنها جلو گیری کنند، لذت فراوانی میبردم. باید بگویم که سوارها هم در آنجا بدون شدت وخشونت بـانجام وظیفه میپرداختند آنها چوبها و شلاقهای خود را در هوا تکان میدادند وسعی میکردند بدان‌وسیله ازحرکت‌مردم جلو گیری کنند اما درواقع هیچکس را نمیزدند. بیاد دارم که

درآنموقع تصاویر زد و خوردهای تاریخی وانقلابی را که درکنار سنگرهای خیابان‌ها صورت گرفته است بخاطر میآوردم.

عاقبت، من خود نیز بآنطرف دیوار پریدم. بدیهی است که بعداز آنهمه آفتاب ـ خوردن وفعالیت بدنی فوق‌العاده گرمم شده‌بود و تصمیم گرفتم که من نیز در «گنگ» آب‌تنی کنم. درموقع بازگشت باکمال تعجب دیدم که «مالاویاجی» وعده‌ئی‌دیگر هنوز در آنطرف دیوار نشسته‌اند وسواران ارتش و نیروی پلیس بازهم دوش بدوش هم در میان دیوار و ساتیاگراهیها قرار گرفته‌اند. باوجود این من توانستم صف آنها را دور بزنم وبکنار«مالاویاجی» بیایم وپهلوی‌او بنشینم. بازهم مدتی بدین‌صورت باقی‌ماندیم. خوب میتوانستم به‌بینم که «مالاویاجی» سخت برآشفته‌است وکوشش فوق‌العاده‌ئی بکار میبرد تا برخود مسلط بماند. ناگهان ، بدون اینکه کلمه‌ئی حرف بزند از جـای خود برخاست وبشکلی عجیب مستقیماً بطرف پلیسها رفت، یك‌چنین حرکتی ازطرف هرکس دیگرکه بود شگفت انگیز میبود اما بخصوص از طرف او که مردی سالخورده وجسماً ضعیف بود واقعاً حیرت انگیز مینمود.

بهرصورت بدنبال او، همه حرکت کردند وپلیس وسواران‌هم پس‌ازاینکه کمابیش کوشیدند مارا بعقب برانند عاقبت دست ازمقاومت برداشتند وکمی بعد طبق فرمانی که بایشان داده شد آنجا را ترك گفتند.

ما انتظارداشتیم که دولت باعمل‌خشونت‌آمیزی دراین موردهم بخواهد زهرچشمی از مردم بگیرد اما هیچ اتفاقی نیفتاد . احتمال دارد که شخصیت « مالاویاجی » مانع از آن گردید که مقامات دولتی دست باقدامی ببرند وبدین ترتیب مالاویاجی و همراهانش برخلاف‌میل ودستور دولت درآب مقدس غسل کردند ودر واقع برای دولت‌ماهی از دام گریخت .

۱۸

پدرم و گاندی جی

دراول سال ۱۹۲٤ ناگهان خبری انتشاریافت که گاندی‌جی درزندان بشدت بیمار شده‌است واورا ابتدا به‌بیمارستان منتقل کرده‌اند، بعدهم مورد عمل‌جراحی قرارداده‌اند. يك پردهٔ اندوه برسراسر هند فرو افتاد. کشور باحالی آشفته وبانگرانی واضطراب در انتظار بسر میبرد. بعد دورهٔ بحران گذشت و از چهار سو سیل ملاقات کنندگان بسوی «پونه» محل زندان گاندی راه افتاد. گاندی جی هنوز در بیمارستان بود وبصورت يك زندانی تحت‌نظر نگاهداری میشد اما بیك‌عدهٔ معدود از دوستانش اجازه دادند که بااو ملاقات کنند. پدرم و من از کسانی بودیم که این امتیاز را بدست آوردیم و او را در بیمارستان دیدیم.

دیگر اورا بزندان برنگرداندند، دردورهٔ نقاهتش دولت از بقیهٔ دوران‌زندانش صرفنظر کرد واو را آزاد ساخت. او تاآنوقت دوسال از مدت شش‌سال زندانی را که محکومش کرده‌بودند گذرانیده بود. پس‌از آزادی به «جوهو» در کنار دریا ونزدیکی «بمبئی» رفت تا درآنجا استراحت کند و بهبود یابد.

خانوادهٔ ماهم تقریباً همگی بآنجا منتقل گردید ودر يك‌ویلای کوچك نزديك‌دریا مستقر شد. ما چندین هفته‌را درآنجا گذراندیم که برای‌من صورت تعطیل و ییلاق حسابی داشت که هم بآن علاقمند بودم و هم مدتها بود چنین احتیاجی داشتم. در این فرصت توانستم چندوقتی‌را بشنا واستراحت واسب‌سواری در کنار ساحل بگذرانم. اما ما برای گردش و ییلاق و استراحت بآنجا نرفته بودیم، بلکه مخصوصاً برای آن رفته بودیم که باگاندی جی ملاقات و مذاکره کنیم. پدرم میخواست نظر «سواراجی» ها را برایش تشریح کند وتوضیح دهد، تاموافقت وتوجه فعال ومثبت او یالااقل موافقت ضمنی وغیر-فعال اورا جلب سازد. من نیز بسیار مشتاق بودم به‌بینم مسائلی که مرا روحاً رنج میداد روشن میشود و بدانم که برنامهٔ اقدام وعمل آینده چه خواهد بود.

مذاکرات «جوهو» بهیچوجه نتوانست گاندی‌جی را با نظریهٔ سواراجی‌ها موافق

و همراه سازد و حتی کوچکترین تأثیری هم در او نبخشید. در پشت کلمات و مذاکرات دوستانه ودر پشت تعارفات ورفتار مؤدبانه یك حقیقت همچنان باقی ماند وآن عدم امکان هر نوع سازش ازجانب او بود. پدرم و گاندی‌جی موافقت کردند که رسیدگی باین‌مسئله ببعد موکول گردد واعلامیه‌ئی بهمین مضمون برای انتشار درمطبوعات تهیه شد.

من نیز از «جوهو» مأیوس بر گشتم. گاندی جی بار هیچیك از تردیدهای روحی مرا سبك نکرده بود. همانطور که عادتش بود او حاضر نبود که بآیندهٔ دورتر فکر کند وبنیانی برای یك برنامهٔ طویل المدت بگذارد. ظاهراً ما میبایست فعلا با حوصله بـه «خدمتگذاری» مردم درراه انجام برنامه‌های اصلاحی کنگره ادامه دهیم ومنتظر فرصت مناسبی باشیم که بعملیات مثبت تر بپردازیم. اما مسئلهٔ حقیقی همین بود کـه اگر فرضاً چنین فرصت مناسبی هم فرا میرسید ممکن بود درست در همان موقع حـادثه‌ئی از نوع واقعهٔ «چوری‌چورا» روی‌دهد وتمام حسابهای مارا بهم زند وعملیات مارا متوقف‌سازد. گاندی‌جی باین‌مسئله هیچ پاسخی نمیداد. همچنین هیچ توضیح روشن کننده دربارهٔهدف نهائی نهضت مـا بیان نمیکرد. بسیاری از ما میل داشتیم باروشنی و وضوح بدانیم که بکجا میرویم ولو آنکه کنگره فعلا لازم نشمارد که دراین‌باره اعلامیهٔدقیقی منتشرسازد. آیا ما بخاطر «استقلال» کامل و یك برنامهٔ مشخص اصلاحات اجتماعی بمبارزه خواهیم پرداخت؟ یااینکه رهبران ما بدون آنکه بخواهند تاآن‌مرحله عالی برسند برای یکنوع سازش آماده بودند؟ چند ماه پیش‌از آن هنگام ایراد نطق افتتاحیه در دوران اجلاسیهٔ کنگرهٔ ایالتی خودمـان در ولایات متحده من بر روی موضوع مبارزه در راه استقلال تکیه کرده بودم. آنوقت پائیز ۱۹۲۳ و کمی بعد از واقعه‌ئی بود که برای من به قیمت مدتی زندانی شدن در زندان «نابها» تمام شد. از آن زنـدان، بیمار بیرون آمدم و نمیتوانستم شخصاً درآن دوران اجلاسیه شرکت کنم. اما خطابهٔ افتتاحیه‌ئی‌را که درحال تب و در بستر بیماری نوشتم در موقع افتتاح قرائت کردند.

درآنوقت بعضی از ما میخواستیم صریحاً مسئلهٔ استقلال را در برابر کنگره قرار دهیم وهدف نهائی خود اعلام کنیم. اما دوستان لیبرال ماکم کم باندازه‌ئی از ما جدا شدند ــ وشاید هم این جدائی کار خود ما بود ــ که علناً وباکمال صراحت اعلام داشتند که وابستگی بامپراطوری بریتانیارا برای خود افتخار میدانند ومرجح میشمارند. حتی اگر جامعهٔامپراطوری هموطنان مارا باارزش کمتری موردتوجه قراردهد ودومینیونها[1] نیز درایشان بچشم غلام بنگرند وحاضر نشوند که آنهارا باخود مساوی‌الحقوق وبرابر

---

۱ ـ دومینیون‌ها کشورهای آزاد عضو امپراطوری انگلیس بودند کـه در عین آزادی بتاج و تخت بریتانیا بستگی داشتند وعبارت بودند ازکانادا، اتحادیه آفریقای جنوبی، استرالیا و زلاند جدید ـ م.

بشمارند، بازهم وابستگی بامپراطوری‌را موجب مباهات‌خود میشمارند. آقای«ساستری» نمایندهٔ امپراطوری شده بود و «سر تج بهادر ساپرو» در کنفرانس امپراطوری که در ۱۹۲۳ درلندن تشکیل‌شد باغرور بسیار اعلام‌داشت که «میتوانم باافتخارفراوان بگویم که کشورمن است که اساس امپراطوری بریتانیارا تشکیل میدهد.»

شکاف بزرگی میان ما وسران لیبرال بوجود آمده بود. درواقع ما در دودنیای مختلف ومتفاوت زندگی میکردیم، ما بایک‌زبان حرف نمیزدیم، تصورات و آرمانهای ما ــ بافرض اینکه آنهاهم برای‌خود تصورات وآرمانهائی داشتند ــ هیچ وجه‌مشترکی نداشت. آیا همین امر خود دلیل دیگری نبود که ما هدف خود راکاملا روشن ومشخص سازیم ؟

با اینهمه ما فقط عدهٔ معدودی بودیم که چنین افکاری داشتیم. عدهٔ کمی از مردم هستند که خواهان چیزی قطعی وروشن باشند مخصوصاً در یک‌نهضت ملی وسیع که طبعاً تااندازه‌ئی جنبه روحانی و معنوی هم داشته باشد.

درنخستین ماههای سال ۱۹۲٤ توجه مردم بیشتر به «سواراجی»ها معطوف بود که در «مجمع قانونگذاری» ودر «شوراهای ایالتی» مستقر شده بودند. آیا آنها چه کاری خـواهند کرد؟ آنها که باکمال غرور آنهمه از «مخالفت ومبارزه از داخل» واز خنثی کردن‌کار شوراها صحبت‌میکردند چه هنری نشان خواهند داد؟ در عمل چند اقدام پرسروصدا وتظاهرآمیز صورت گرفت. مجمع قانونگذاری بودجهٔ دولت برای سال ۱۹۲٤رارد کرد. یک‌قطعنامه را بتصویب رساند که بنابرآن‌درخواست‌میشد یک کنفرانس میزگرد برای موضوع استقلال تشکیل گردد[1] اما هم درمجمع وهم در شوراهای دولتی و ایالتی نایب السلطنه و حکمرانان ایالتی طرح بودجه را امضا کردند و بآن صورت قانونی دادند و تصمیم مجمع بی‌اثر شد. همچنین نطقها و مباحثات پرحرارتی بمخالفت بادولت انجام میگرفت. یک احساس پیروزی موقتی درصفوف سواراجی‌ها بنظرمیرسید. چند عنوان برجسته باحروف درشت درروزنامه‌ها چاپ‌شد و بعد دیگر هیچ. همیشه نمیشد این‌روش وتاکتیک را ادامه‌داد. موج احساسات موقتی درهم میشکست وفروکش‌میکرد. تب هیجانات پائین میافتاد وعامهٔ مردم عادت میکردند که ببینند مقامات عالی بودجه‌ها را بدون تصویب مجمع قـانونگذاری تحمیل میکنند. ناچار اقدامات و مبارزات آینده میبایست ازحدود تنگ ومحدود مجمع وشوراها تجاوز کند وصورت فعال‌تر ومؤثرتری داشته باشد.

---

۱ ـ کنفرانسهای میزگرد کنفرانسهائی بودکـه برای تبادل نظر درباره آیندهٔ هند در لندن بـا اشتراك نمایندگان دولت بریتانیا و نمایندگان هند تشکیل میشد ـ م.

درحدود اواسط سال ۱۹۲٤ «کمیتهٔ کنگره سراسر هند» دراحمدآباد انعقادیافت ودر آنجا ناگهان یك کشمکش شدید وتأسف انگیز میان گاندی‌جی و سواراجی‌ها در-گرفت. گاندی‌جی ابتکار امررا دردست گرفت وپیشنهاد کرد دراساسنامهٔ کنگره تغییرات واصلاحات اساسی صورت گیرد و مخصوصاً مواد مربوط به‌پیوستن اعضا بکنگره مورد تجدیدنظر قرار گیرد. تاآنزمان هرکس که مادهٔ اول اساسنامهٔ کنگره مبنی بر بدست-آوردن «سواراج» (استقلال) از طرق مسالمت‌آمیز را میپذیرفت و حق عضویت راکه چهار «آنه» بود میپرداخت میتوانست عضو نهضت کنگره شود. گاندی‌جی میخواست که این حق عضویت راکه بصورت نقدی پرداخت میشد بتحویل دادن چند دوك نخ کـه از طرف درخواست کننده ریسیده شده‌باشد تبدیل نماید. یك‌چنین تغییر وتجدید نظری از حدود صلاحیت کار کمیتهٔ کنگره خارج بود و طبق اساسنامهٔ کنگره قاعدتاً باید در جلسه عمومی کنگره دربارهٔ آن تصمیم گرفته‌میشد. اما گاندی‌جی کسی نبود که وقتی اساسنامه یامقرراتی را نمی‌پسندید بمتن آنها اعتنا داشته‌باشد. من ازاین‌وضع سخت بحیرت‌افتادم و چون تصویب یك‌چنین طرحی بنظر من تجاوز و بی‌اعتنائی بمقررات سازمانی شمرده میشد استعفای خود را از سمت دبیرکلی بکمیتهٔ عامله تسلیم کردم . اما اوضاع بصورتی تحول یافت که عاقبت استعفای خود را پس گرفتم .

در کمیتهٔ کنگره این طرح بامخالفت شدید گروه سواراجی‌ها که ازطرف پدرم و دیشبندوداس رهبری میشدند مواجه گردید و آنها عاقبت برای نشان دادن عدم موافقت خود، درموقع اخذ رأی جلسه را ترك گفتند و عده‌ئی از دوستانشان هم از ایشان تبعیت کردند . طرح گاندی جی باا کثریت بسیار ضعیفی تصویب گردید اما بعداً خود او آنرا پس گرفت زیرا رفتن دسته‌جمعی سواراجی‌ها وروش قاطع پدرم‌ودیشبندوداس در گاندی جی تأثیر بسیار عمیقی بخشیده بود. این تأثیر باندازه‌ئی بود که بعلت تحریك و هیجـان شدید اعصابش دیگر نتوانست برخود مسلط بماند ویك‌تذکر که ازطرف یکی ازاعضاء داده‌شد اورا ازجادر کرد ودرحالیکه ظاهراً احساساتش سخت جریحه‌دار شده‌بود نطق بسیار تأثرانگیزی ایراد کرد که تمام گروههای کنگره‌را تقریباً بگریه آورد. منظره‌ئی فوق‌العاده ومنقلب کننده بود.[1]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ جریان فوق در زندان و با کمك حافظه نوشته شده است . اکنون میفهمم که حافظه‌ام در این زمینه زیاد قابل اعتماد نبوده و یکی از جنبه‌های مهم مذاکرات کمیتهٔ کنگره را مورد توجه قرار نداده‌ام و در نتیجه تأثیری نادرست از آنچه روی داده ایجاد شده است. آنچه گاندی‌جی را در آن دوران اجلاسیهٔ کمیتهٔ کنگره بهیجان آورده بود طرحی دربارهٔ یك تروریست جوان «گوپینات ساها» بود که درآن دوران اجلاسیه مطرح گردید ولی بعداً فراموش شد. تاآنجاکه بخاطر دارم این طرح اقدام اورا تقبیح میکرد اما نسبت به‌دلایل و

من هرگز نتوانستم دلیل اصرار لجوجانه او را برای هواداری از این طرح و تحویل نخ ریسیده بجای حق عضویت بدرستی بفهمم. او قاعدتاً میبایست مخالفت شدیدی را که چنین طرحی برمیانگیخت درنظر گرفته باشد. احتمال دارد که او میخواست کنگره منحصراً از هواداران جدی برنامهٔ او وطرفداران پارچه‌های دست بافت تشکیل شده باشد وحتی حاضر شده بودکاری کندکه دیگران یاتسلیم او شوند ویا کنار بروند. اما وقتیکه اکثریت از او حمایت کرد در تصمیم خود ضعیف شد و در جستجوی سازش برآمد. در طول سه چهار ماه بعد چندبار دربارهٔ این‌موضوع تغییر رأی داد و این امر اسباب تعجب فوق‌العادهٔ من گردید. چنین بنظر میرسید که بکلی خودرا گم کرده است و دیگر نمیداند بکجا میرود؟ این حالت او باتصوری کـه من از او در ذهن خود داشتم باندازه‌ئی ناسازگار بود که طبعاً تعجب‌وشگفتی فوق‌العادهٔ مرا برمیانگیخت. مخصوصاً که این‌موضوع واین‌طرح بهیچوجه جنبهٔ حساس وحیاتی نداشت.

عاقبت پیش خود باین نتیجه رسیدم که اگر گاندی‌جی باین شکل بموانع ومقاومت برخورد ازآنجهت بود که او درزمینه‌ئی که برایش بیگانه‌ونا آشنا بود حرکت میکرد.

جهاتی که او را بچنین اقدامی برانگیخته بود اظهار همدردی میشد. مذاکراتی که دربارهٔ این طرح صورت گرفت بیش‌از خود طرح گاندی‌جی را ناراحت میساخت و او احساس میکرد که بسیاری ازاعضای کنگره بطورجدی بنظریهٔ «عدم خشونت» که او مطرح ساخته بود اعتقاد ندارند. بزودی پس از آن جلسه گاندی‌جی در روزنامهٔ «هند جوان» دربارهٔ آن دوران اجلاسیهٔ کمیتهٔ کنگره چنین نوشت: «من همیشه درمورد قطعنامه‌های مطروحه اکثریت داشته‌ام. اما درواقع میبایست این اکثریت را بصورت یك اقلیت دیده باشم. قطعنامهٔ مربوط به «گوپینات‌ساها» این‌موضوع را روشن ساخت. نطقها، نتیجه گیریها و صحنه‌هائی که باین‌مناسبت دیدم‌کافی بود که دیدگان مراکاملا باز کند... پس از قطعنامهٔ «گوپینات ساها» اعتبار من درکمیتهٔ کنگره نـابود شد. در برابر چنین انجمنی میبایست آخرین قطعنامه خود را مطرح سازم. بنظر میرسید که هرچه جریان تحول میپذیرفت من نیز سخت‌تر و جدی‌تر میشدم. مثل این بود که میخواستم ازآن محیط نامناسب بگریزم. دیگر نمیتوانستم طرحی ازجانب خود پیشنهاد سازم... نمیدانم آیا توانستم روشن کنم که هیچیك از سخنرانان آن کمیته نظر سوئی نداشتند. آنچه مرا مشوش و ناراحت میساخت واقعیت عدم توجه وعدم احساس مسئولیت دربارهٔ سیاست «عدم خشونت» بود... این حقیقت که هفتاد نفر از اعضای کمیتهٔ کنگره از این طرح هواداری کردند خود بسیار بیان کننده و گویا بود.» این واقعه و تفسیری که گاندی جی از آن بعمل میآورد بسیار پرمعنی بود زیرا نشان میداد که گاندی جی چه اهمیت مفرطی برای نظریه «عدم خشونت» خود قائل است وچگونه هرنوع تجاوزی نسبت باین نظریه حتی اگر ازروی عدم توجه وغیرمستقیم هم میبود او را ناراحت میساخت. احتمال دارد که بسیاری از اقداماتی هم که بعد ها بعمل آورد اصولا بعلت همین عکس‌العملها بوده است. «عدم خشونت» همیشه تکیه‌گاه اساسی و مبنای اصلی سیاست و فعالیت های گاندی جی بوده و هست.

او در کار «ساتیاگراها» واقدام مستقیم که مخصوص خودش بود عالی و بیمانند بود واز روی غریزه مستقیماً بطرف راه‌حل صحیح میرفت. همچنین وقتیکه خوداو برای یك اقدام درزمینهٔ اصلاحات اجتماعی بکار باتوده‌ها میپرداخت یادیگران‌را بدین‌منظور بکارمیبرد طرز کارش عالی و بی‌نظیر بود. او یك‌وجود مطلق و یك‌جهتی بود که میتوانست یاجنگ مطلق باشد یاصلح مطلق اما نمیتوانست یك‌شکل متوسطی میان این دوحالت را مورد توجه قراردهد و درك کند و از این جهت میانه‌رو باشد. یك جهت اختلاف دیگر او هم برنامهٔ‌کار سواراجی‌ها بود. برنامهٔ‌سواراجی‌ها برای مبارزه ومخالفت درداخل شوراها از نظر او بی‌ارزش وفایده بود، بنظر او داشتن یك کرسی در یك مجمع یا یك‌شورا جز همکاری بامقامات دولتی برای بهبود و اصلاح قوانین و از این قبیل نتایج ناچیز هیچ فایده‌ئی نمیتوانست داشته‌باشد وبرای مخالفت ومبارزه مفید نخواهد بود و چون در نظر او وضع چنین بود ماندن در خارج از شوراها را بهتر و شایسته‌تر میدانست. اما سواراجی‌ها میخواستند یك‌روش مرکب‌ومختلط را اجرا کنند وطبعاً میان‌ایشان‌و گاندی جی برخوردی حاصل میشد.

بااینهمه عاقبت در مورد پرداخت حق عضویت او باسایر اعضای کنگره سازش کرد وقرارشدکه هردو نوع پرداخت مجاز باشد وهر کس بانتخاب خود و بیکی از دو صورت حق عضویت خویش‌را بپردازد. بعلاوه عمل سواراجی‌ها درشوراها را نیز بطور ضمنی تقریباً تأیید کرد اما خودش شدیداً از آن‌کار اجتناب میورزید. بهمین جهت درهمه جا گفته میشدکه او ازسیاست کناره گرفته است. دولت بریتانیا وعمالش تصور کردند که ازمیزان محبوبیت عمومی او کاسته شده ودیگر نقش‌او بپایان رسیده است. میگفتند که «داس» و«نهرو»[1] رهبران سواراجی‌ها دردرون کنگره اورا بعقب رانده‌اند. چنین‌بنظر میرسید که دیگر اینهاهستند که درصحنهٔ سیاسی مسلط میباشند. همیشه این‌قبیل‌ملاحظات واظهار نظرها ــ که ظاهراً اغلب درهند رواج داشته است! ــ فقط نشانهٔ جهل و بیخبری مطلق‌انگلیسیها دربرابر افکارعمومی هند بود. ازموقعیکه گاندی‌جی وارد صحنهٔ‌سیاسی کشورما گردید حتی یك‌لحظه‌هم محبوبیتش درمیان توده‌ها ضعیف‌نشد. برعکس درتمام دوران حیاتش دائماً این محبوبیت رو بافزایش میرفت. حتی اگرهم توده‌های کشور ما همیشه آرزوهای اورا برنمیآوردند وچنانچه باید استجابت نمیکردند بعلت ضعف‌طبیعت انسانی آنها بوده‌است ودرهرحال دلهایشان همیشه از احساسات دوستانه وخیرخواهانه نسبت باو لبریز بوده است. هرموقع که شرایط مساعد، پیش میآمد موج این احساسات برمیخاست وطغیان میکرد، وگرنه همواره بصورت آرام وخاموش درانتظار فرصتهای

---

۱ ــ منظور پاندیت موتی لعل نهرو ، پدر جواهر لعل نهرو است ــ م.

مناسب باقی میماند . این امرهم کاملا طبیعی است . یك رهبر هر گز نمیتواند یکباره و بایك اشارهٔ سحر آمیز دست یك نهضت وسیع توده‌ئی را بوجود آورد. او از هروضع و هر فرصت مناسبی که پیش آید استفاده میکند. میتواند خودرا ودیگران را برای بوجود آوردن چنین فرصتهائی آمـاده سازد ، اما هر گز نمیتواند چیزی را یـکباره از عدم بوجود آورد .

معهذا این حرف صحیح است که محبوبیت گاندی‌جی درمیان طبقات روشنتر قوسهای صعود و نزولی داشت. در هنگام بالا گرفتن آتش اشتیاقها و جهش جذبات شوق آمیز، بدنبال او میرفتند و موقعیکه عکس العملهـا ظاهر میگشت از او انتقاد میکردند . ولی اکثریت عظیم مردم همیشه نسبت باو وفادارومطیع بودند. این امر تااندازه‌ئی هم از آن جهت بود که هیچ برنامهٔ واقعی دیگری در کشورما وجود نداشته است. لیبرالها ودسته‌های دیگر مشابه آنها بحساب نمیآمدند . هواداران عملیات خشن و تروریسم در دنیای جدید مقبولیت عمومی پیدا نمیکنند زیرا بنظر میرسد که تروریسم یك وسیله ویك بازی کهنه و غیرمؤثری شده است . اما برنامه‌هائی که الهامات سوسیالیستی داشته باشد نیز هنوز در کنگره راه نیافته‌بود ونمایندگان طبقات بالارا خیلی مجذوب نمیساخت. بـاین جهت گاندی جی باروش مخصوص خود محبوبیت می‌یافت.

بعداز یکدوران کوتاه جدال سیاسی میان پدرم و گاندی‌جی دراواسط سال ۱۹۲٤ روابط دوستی قدیم آنها حتی باصمیمیت بیشتری از نو برقرار گردید . هرقدر هم کـه میانشان اختلافاتی وجود داشت هر دو نسبت بیکدیگر احترام عمیق و ستایش فراوانی داشتند. آیا آنها بچه‌جهت تا این اندازه بهم احترام میگذاشتند؟

پدرم برای کتاب کوچکی بنام «عقاید منتشر میشود» که محتوی منتخبی از نوشته‌های گاندی‌جی است مقدمه‌ئی نوشته است که ضمن آن نظر خود را دربارهٔ او بما نشان میدهد. در این مقدمه پدرم مینویسد :

« دربارهٔ مقدسین و موجودات فوق بشر ، مطالبی شنیده‌ام امـا من خود هر گز توفیق دیدن آنها را نداشته‌ام و باید اعتراف کنم که احساس میکنم حتی نسبت به‌وجود آنها هم تردید دارم . من بانسان و آنچه انسانیست اعتقـاد دارم . کتاب «عقاید منتشر میشود» وآنچه درآن نقل شده‌است اثر یك‌انسان ومحتوی چیزهای انسانی است. آنچه درآن نقل‌شده منعکس کننده دوخاصیت‌بزرگ‌طبیعت‌انسان‌یعنی ایمان‌وقدرت‌میباشد...»

« کسانیکه درخود نه‌ایمان دارند ونه قدرت میپرسند که : آیا این‌چیزها چه‌فایده دارد وبکجا منتهی میشود؟ برای چنین کسانی پاسخ « یامرگ یاپیروزی» وجودندارد... دراین میان انسانی ساده و بزرگوار برپای خودایستاده است .:. با ایمانی‌تزلزل‌ناپذیر

وقدرتی شکست ناپذیر ، و برای هموطنانش پیام میفرستد که بخاطر مادر وطن فداکاری کنند ورنج را برخود هموار سازند . این پیام در میلیونها قلب طنین افکنده و منعکس شده است ...»

وبالاخره پدرم مقدمهٔ خود را با این شعر «سوین بورن»[۱] بپایان میرساند که :

«آیا ما با خود مردانی شاهوار نداریم
مردانی حاکم برمقدرات ؟ ...»

پدرم گاندی‌جی را ازجهت تقدسش واز جهت « مهاتما » بودنش نمی‌ستود بلکه او را ازجهت انسان بودنش ستایش میکرد . پدرم خود شخصیتی نیرومند وانعطاف ناپذیر داشت وبهمین جهت قدرت فکری وروحی گاندی‌جی توجه واحترام اورا جلب میکرد .زیرا روشن بود که این مرد ضعیف الجثه و کوچك اندام درپشت اندام نحیف ولاغرخود روحی پولادین داشت که همچون صخره‌ئی استوار بود ودرزیرهیچ فشارناروائی خم نمیشد . با وجود قیافه‌اش که تأثیرزیادی درشخص نمی‌بخشید وبا وجود جامهٔ ساده‌اش وبرهنگیش ، دراویك چیز با عظمت و شاهانه وجود داشت که همه کس را وادار میساخت با کمال میل ازاوتبعیت واطاعت کند . با وجود کمال ملایمت ارادی ومنتهای سادگی عمدی که داشت قدرت واقتدارفراوانی در نهادش بود که خودش هم بآن وقوف داشت و گاهی با منتهای عظمت واقتداردستوراتی صادرمیکرد که «باید» اجرا میشد . چشمان آرام و پر حالتش شخص را درزیر نگاه خود قرارمیداد ودرون روحش را میکاوید . صدای روشن وپاك او تا اعماق قلب نفوذ می‌یافت وانسان را منقلب میساخت . چه طرف خطاب اویکنفر میبود وچه هزاران نفر، سحرمغناطیسی کلام اواثرخود را می‌بخشید وهر کس احساس میکرد که با سخنران یك پیوند وارتباط مخصوص ومستقیم دارد. این یك احساس شگفت‌انگیز بود که هوش وذکاوت درآن راه واثری نداشت . او از جذب و جلب ذکاوت و هوشیاری اشخاص هم غافل نمیماند اما دربرابر اومغزو منطق انسان نقش ثانوی را پیدا میکرد . این «جادوگری» اواثر بلاغت وفصاحت خیره کننده یا تأثیرات هیپنو تیزمی هم نبود. بیان اوهمیشه ساده ، فوق‌العاده عریان،ومستقیماً مربوط باصل موضوع بود . صمیمیت مطلق‌و خصوصیت فردی خود او بود که بکلام جان مخصوص می‌بخشید . چنان حالتی داشت که انگارذخایرعظیمی از نیروهای درونی وناپیدا دراختیاراوست . شاید هم صورت افسانه‌آمیزی که باوبخشیده بودند وافسانه‌هائی که درباره‌اش رواج یافته بود این تأثیر را در شنونده بوجود میآورد . درهرصورت یك بیگانه و کسی که با این افسانه‌ها وبا محیط‌او ارتباط معنوی نمیداشت تأثیرسحرانگیزاو را تا این اندازه احساس نمیکرد . با اینهمه یکی ازخصوصیات قابل ملاحظه گاندجی قدرتی بود که در متقاعد ساختن یا لااقل خلع

---

۱ ـ Swin Bouren

سلاح کردن استدلالی حریفان خود داشت .

هرچند که گاندی جی زیبائیهائی طبیعت را میستود و از آنها لذت میبرد اما برای درك ولذت بردن اززیبائی و هنرو آنچه مخلوق وساختهٔ نبوغ آدمی بود ذوق متوسط و ضعیفی داشت «تاج محل»[1] درنظراوفقط مظهراعمال شاقهٔ کارگران بود . بوها وعطرها در او تأثیری نمی‌بخشید . با وجود این برای خود یك هنر زندگی خاصی بوجود آورده بود وزندگانیش خود یك شاهکارواقعی هنری شده بود . هریك ازحرکاتش پراز معنی و لطف بود بدون آنکه کوچکترین عدم‌تناسبی درآنهاوجود داشته باشد . درتمام‌وجودش هیچ چیززننده وخشن وچیزی از آن‌ابتذال‌عمومی که متأسفانه‌در کشورما درطبقات‌متوسط زیاد بچشم میخورد و جود نداشت . آرامش درونی را برای خـود بدست آورده بود و همین آرامش عمیق ازوجود او منعکس میگشت او همواره با قدمهائی استوار و تزلزل ناپذیردرراههای پرپیچ وخم زندگی پیش میرفت .

چه تفاوت عظیمی با پدرم داشت ! پدرم نیزاز نیروو‌شخصیت تهی نبود . در او نیز یك چیزپرعظمت و شاهانه وجود داشت . آن شعر « سوین بورن » در مورد خود او هم صادق بود. بمحض اینکه درمجمع وجمعیتی حضورمی‌یافت فوراً درمرکزآن قرارمیگرفت هما نطور که یکی ازقضات‌معتبرومشهورانگلیسی گفته‌بود،درسرمیزهرجائی که‌پدرم مینشست بزودی به مهمترین و بالاترین قسمت میزمبدل میگشت و بهترین مقام را بـدست‌میآورد. او نه نرم بود و نه ساده . با وجود این او هم مثل گاندی جی از حریف خـود صرف نظر نمیکرد اوهم که‌کاملا بقدرت خود واقف بود در مقابله با حریف با رعایت منتهای اصول ادب وتمام قوانین ، بمخالفت شدید می‌پرداخت . در مقابل او نمیشد بیطرف ماند: یا باید اورا دوست داشت یا ازاومتنفر بود . با پیشانی گشاده وپهن ، لبهای نازك وچانهٔ قوی و استوارخود شخص را بیاد مجسمه‌های امپراطوران‌روم که زینت‌بخش موزه‌های‌ایتالیاست می‌انداخت.مخصوصاً دراواخرعمرش ازوجود او واز قیافهٔ اودرزیرموهای نقره‌ئی‌رنگش ـزیرا اگرمن کم‌موهستم‌وموهایم‌ریخته‌است او تا آخر عمر موهایش را حفظ کرد ـ یك حالت پرشکوه و یك عظمت درخشان ساطع بود که متأسفانه امروز جایش در دنیای ما خالیست . تصورمیکنم که دربارهٔ اوجانبداری کرده باشم اما احساس میکنم که برای من دردنیائی که پراز حقارتها و ضعفهاست‌جای وجود نجیب او بسیار خالیست . بیهوده سعی میکنم که دراطراف خود مردی با آن رفتارنجیبانه و آن قدرت پر شکوه بیابم زیـرا

---

۱ ـ تاج محل ـ درشهر «اگره» مقبرهٔ «شاه‌جهان» پادشاه‌هند وهمسرش «ممتازمحل» میباشد که باشرکت هنرمندان ایرانی ساخته شده است. ساختمان تاج محل که درسال ۱۶۵۳ میلادی پایان یافت یکی از معروف‌ترین شاهکارهای معماری و اززیباترین بناهای جهانست که معروفست ۲۰هزار نفر مدت ۲۰سال برای‌آن‌کار کرده‌اند ـ م.

هیچ کس نمیتواند برای من جای خالی اورا پر کند.

بخاطردارم که درسال ۱۹۲٤ ودر جریان اختلافات با سواراجی‌ها، یکبار عکسی ازپدرم را بگاندی‌جی نشان دادم. گاندی‌جی پدرم را همیشه با سبیل قشنگی دیده بودو در آن عکس پدرم صورت و سبیل تراشیده داشت. بعلت نبودن سبیل قدرت‌وحالت‌دهان و چانه‌اش بهتروبیشتر نمایان میشد ـ گاندی جی درموقع دیدن عکس تقریباًازجای‌خود جست ومدتی بآن خیره ماند ـ وبعد همراه باتبسم پرمعنائی گفت‌حالا میفهمد که با چه‌حریفی سروکار داردبا اینهمه، نگاه اووچین‌هائی که براثر کثرت‌خنده درصورتش‌پیدا شده بود، قدرت‌وخشونت قیافهٔ او را نرم میکرد. اما گاهی‌هم چشمهایش درخشش زنندهٔ فولاد را بخود میگرفت.

پدرم در جلسات قانون گزاری خیلی زود موقعیت خود را احساس کرد. او حقوق اساسی را خیلی خوب میدانست و با بازیهای آن‌کاملا آشنا بود. در حزب خود انضباط آهنینی برقرارساخت و حتی بعضی شخصیتها و بعضی گروهها را هم موافق ساخت که از اوهواداری کنند. اما بزودی با مشکلات فراوانی برخورد. حزب سواراج، در ابتدای تشکیل خود درداخل کنگره هدف حملات هواداران «عُدم تغییر» قرار گرفته بود و ناچار گردید که برای افزایش تعدادافراد هوادارخود با عده‌ئی اشخاص نامناسب‌نزدیك شود. بعد نوبت انتخابات فرا رسید وبپول احتیاج بود، پول هم دردست پولداران بود. وبدین جهت برای کنار آمدن با ایشان لازم میشد نامزدهائی هم برای نمایندگی از میان آنها تعیین گردد. بقراریکه « سر استافورد کریپس » نقل میکنند یك سوسیالیست آمریکائی گفته است «سیاست عبارتستازهنرمطبوع تهیهٔ مخارج انتخاباتی ازپول ثروتمندان‌برای بدست آوردن‌آراء فقیران، ازراه وعده دادن حفظ منافعشان بهریك از آنها».این‌عناصر ازهمان آغازکارحزب اورا ضعیف کردند. کاردرمجمع قانون گزاری ودر شوراها مستلزم آن بود که هرروز با اعتدالیها سازش جدیدی بعمل آید. روح مبارزه و اصول مخالفت با دولت با چنین وضعی سازگار نبود. بدین ترتیب انضباط کم کم در هم شکست. اپورتونیست‌هاوملاحظه‌کاران کم‌جرأت ازقبول‌انضباط حزبی میگریختند.حزب«سواراج» اعلام کرده بود که مصمم است‌با دشمن دردرون دستگاههای او بمخالفت‌پردازد واکثریت را هم در مجمع ودرشوراها بدست آورده بود اما در عمل وضع بکلی دگرگون شد. دولت تصمیم گرفت که ازراه وعدووعیدها به عناصرضعیف، مخالفت وانشعاب وتجزیه‌را درصفوف سواراجی‌ها برانگیزد. وسایل این‌کار هم کم نبود: اشخاص ضعیف میدیدند که مقامهای عمده‌ئی بایشان پیشنهاد واعطامیگرددودراین قبیل مواردعناصرضعیف‌فراوانند.

پاندیت موتی لعل نهرو
(پدرنهرو)

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

وضع سواراجی ها ضعیف میشد و نمایندگان وابسته بآن یکایك از صفوف سواراجی ها میگریختند. پدرم همچون صاعقه‌ئی بخروش آمده بود واز «بریدن اعضای فاسدوقانقاریائی» صحبت میکرد . اما وقتی که یك چنین عضوی خود در آرزوی جدا شدن باشد این قبیل تهدیدها اثری نمی بخشد . بعضی ازسواراجیها وزیر شدند . بعضی دیگر عضو شوراهای اجرائی ایالتی گشتند . یك گروه با عنوان «رسپونزیویستها» (پاسخ دهندگان) ازحزب سواراج انشعاب کردند . این نام را « لوکامانیاتیلك » با مفهوم کاملا مبارزه جویانه‌ئی بوجود آورده بود اما حالا این آقایان ظاهراً از آن چنین می‌فهمیدند که هروقت پست و مقامی بایشان عرضه شد فوراً آنرا قبول کنند و دو دستی بآن بچسبند و باکلمهٔ «حاضرم» پاسخ بگویند . حزب «سواراج» رو به تجزیه و نابودی میرفت و جریان حوادث پدرم و «دیشبندوداس» راسخت رنج‌میداد. آنها از بیحاصلی اقداماتشان دردرون مجمع‌ها و شوراها خسته شدند . براین وضع ناگواراختلافات میان هندوان ومسلمانان درشمال کشورنیز که گاه بگاه بشورشها وتصادماتی منجر میگشت ، افزوده میشد .

بعضی ازرؤسای کنگره که در۱۹۲۱ و۱۹۲۲ با ما زندانی شده بودند حالا وزیر بودند . در۱۹۲۱ برای ما این دلخوشی وجود داشت که ازجانب دولتی غیرقانونی اعلام شده‌ایم وبزندان افتاده‌ایم که لیبرال‌ها- هرچند آنهاهم ازرؤسای سابق و اسبق نهضت کنگره بودند- در میان اعضای آن بودند . اما از آن ببعد ما از طرف دولتهای جدیدی مورد اتهام واقع میشدیم و آزادی هایمان سلب میگردید که اعضای آن همکاران قدیمی و مستقیم خودمان بودند . این وزیران جدید در کار خود شدت و حرارتی خیلی بیش از وزیران لیبرال سابق نشان میدادند. اینها ما و نقاط ضعف ما رابخوبی میشناختندو بخوبی میتوانستند این شناسائی خود را مورد بهره برداری قراردهند. تاکتیکهای ما برای آنها آشنا بود . آنها تجارب وآزمایش‌هائی ازکار با مردم وحساسیت توده‌ها داشتند . اینها هم مثل نازیها بجای انقلاب واصلاحات اساسی باروشهای انقلابی لاس‌میزدند واین تظاهر باقدامات انقلابی بآنها اجازه‌میداد که رفقای سابق کنگره‌ئی خودراخیلی مؤثرتردرهم بشکنند ونابود سازند ، خیلی مؤثرتراز آنچه دستگاه رسمی وطبقاتی وزیران لیبرال که از جائی وچیزی خبر نداشت ، اقدام میکرد .

دردسامبر۱۹۲٤ کنگره دوران اجلاسیهٔ سالیانه خود رادر « بلگوم » وتحت ریاست گاندی‌جی تشکیل‌داد. برای گاندی قبول ریاست تقریباً یك نوع تنزل مقام بود زیرا از مدتها پیش او یك نوع مقام مافوق ریاست دائمی داشت . از نطق افتتاحیش خوشم نیامد زیرا بنظرمن حرارت و گرمی درآن کم بود .درآخردوران اجلاسیه بنابرپیشنهادواصرار اومن دوباره بسمت دبیر کل کمیته کنگره برای سالی که در پیش بود انتخاب شدم .

ترتیب برخلاف میل خودم کم کم تقریباً سمت دبیر کل دائمی کنگره را پیدا کردم .

در تابستان سال ۱۹۲۵ سلامتی پدرم متزلزل گردید . از تنگی نفس رنج فراوان میکشید . پدرم با بقیهٔ اعضای خانواده به «دالهوزی» در کوهستان «هیمالایا» رفت من هم کمی بعد بآنها ملحق شدم . در دوران این اقـامت کوتاه یك تلگراف خبر در گذشت «چیتارانجن‌داس»را بما رساند. پدرم‌درزیرفشاراندوه‌ورنج مدت‌درازی‌خاموش ماندبدون اینکه بتواند یك کلمه هم حرف بزند . برای او این خبریك ضربت کشنده وتحمل ناپذیر بود. کمتردیده بودم که اوازخبری یا چیزی‌تا این‌اندازه متأثرشود. مردی که‌نزدیك‌ترین وعزیزترین‌رفیق وهمکاراو بود ناگهان ازدستش‌رفته بود و بار تمام کارهارا تنها بردوش او نهاده بود . باری که اوو«دیشبندوداس» هردو، بعلت ضعف‌ها وحقارتهای همکارانشان ازحمل آن فرسوده شده بودند . حتی آخرین نطق «دیشبندو» در کنفرانس «فریدپور» لحنی‌خستگی آمیزداشت وپیدا بود که‌آن نطق ازدهان مردی‌ایراد میشود که کمی‌فرسوده شده است.

صبح روز بعدما«چامبا»را ترك گفتیم. کوههاراپشت‌سرخود نهادیم‌وبه«دالهوزی» آمدیم واز آنجا با اتوموبیل خود را به راه‌آهن رساندیم وبعد به الله آباد بازگشتیم و به کلکته[1] رفتیم .

---

۱ ــ چیتارانجن داس ازاهالی بنگال بود معمولا درکلکته مرکز بنگال زندگی میکرد. بحاشیه۲ صفحه ۸۸ رجوع شود . م.

۱۹

آتش تعصبات مذهبی افروخته میشود

در پائیز ۱۹۲۳ ، هنگام مراجعت از زندان نابها بیمار شدم. میکروب بیماری تیفوس را از آنجا با خود آورده بودم . این بیماری برایم تازگی داشت و تجربهٔ جدیدی در زندگیم بود . معمولا با بیماری عادت نداشتم و کمتر در بستر میافتادم . هرگز احساس ضعف جسمی نکرده بودم . از سلامتی کامل خود بسیار مغرور و راضی بودم و با این نوع زندگی آمیخته با بیماری و ناتندرستی که در هند رواج فراوان دارد مخالف بودم. بعلت جوانی و نیرومندی جسمانی از چنگ آن بیماری نجات یافتم اما ناچار بودم که در بستر بمانم و بقدری ضعیف شدم که دوران نقاهتم طولانی شد . در آن زمان نسبت بهمه‌چیز و همه کس و نسبت بکار عادی روزانه‌ام یك نوع جدائی عجیبی در خود احساس میکردم. انگار همه‌چیز را از دور میدیدم و همه چیز برایم بیك دنیای دیگر تعلق داشت. مثل این بود که از میان یك جنگل انبوه بیرون آمده باشم و اکنون مجموع جنگل از دور بنظرم می آمد و خود را از آن خارج و جدا میدیدم. همچنین مثل این بود که هوش و حواسم خیلی روشن‌تر و افکارم آرامتر شده باشد. خیال میکنم که هر کس یك دوران بیماری شدید و سخت را بگذارند چنین حالاتی پیدا میکند . اما برای من این حالت صورت یك انقلاب روحی را پیدا کرد- این کلمه را بکلی دور از معنی و مفهوم تنگ و محدود مذهبیش بکار میبرم- و این امر در من تأثیر فراوانی گذاشت چنین احساس میکردم که انگار از محیط آلوده و بیمار کنندهٔ سیاست بیرون کشیده شده‌ام. اکنون هدفها و نیروهای محرکه‌ئی که مرا باقدام وادار کرده بود روشن‌تر بنظرم میرسید. این جلوه های روشن با سؤالات جدیدی همراه بود که برای خود مطرح میساختم و نمیتوانستم جوابهای قانع کننده برایشان پیدا کنم . معهذا هر روز بیش از پیش زندگی وسیاست را با یك نظر غیرمذهبی مینگریستم و از تصورات مذهبی دور میشدم. بسیار مشکل

است که بتوانم جزئیات این امر را نقل کنم : این وضع یك نوع حالت احساسی ، یا یك چیزدیگری بود که بیان آن دشواراست . اکنون از آن حالت جزیك تأثیرمبهم چیزی در من نمانده است. اما کاملا بخاطردارم که در آن زمان اخلاق وطرز تفکرمن تحت تأثیرآن حالت روحی واقع شده بود ودرمدت یکی دو سال پس از آن نیزهمین حالت بیعلاقگی و بیزاری نسبت بهمه چیزوحتی نسبت به‌کارهایم درمن باقی مانده بود .

بدون هیچ تردید این‌امرتا اندازه‌ئی بحوادثی مربوط بود که بکلی ازحدود ارادهٔ من خارج بود و من نمیتوانستم خود را با آنها سازش دهم. قبلا ببعضی تغییرات سیاسی که درآن زمان پیش آمده بود اشاره کردم. مهمترازهمهٔ آنها اختلافات روزافزونی بود که در روابط میان هندوان ومسلمانان بخصوص درشمال کشور پیدا شده بود . شهرهای بزرگ عرصهٔ کشمکشها و شورشهائی بود که در جریان آنها اقدامات خشونت آمیز و بیرحمانه فوق العاده صورت میگرفت . محیط بدبینی و عدم اعتماد و کینه، اختلافات و جدائی‌هائی را که تا آن زمان در سایه و مخفی مانده بود نمایان‌تر میساخت . یکی از مهمترین موضوعهای اختلاف‌مسئلهٔ قربانی کردن گاو در «عید بکر»[۱] ازطرف مسلمانان بود که برای هندوان خشم‌انگیزمیبود زیرا گاوبرای آنها حیوان مقدسی است . همچنین گاهی پیش می آمد که‌عیدهای‌یك فرقه‌با سوگواریهای یك فرقهٔ دیگر تصادف میکرد و همزمان‌میشد ودرنتیجه‌تظاهراتی دردوجهت مخالف صورت میگرفت. مثلا «محرم» با «رام لیلا» مصادف میشد . محرم برای مسلمانان شیعه خاطرهٔ یك فاجعهٔ قدیمی را در میان سوگواریها واشکها تجدید میکرد . درحالیکه «رام لیلا» جشن پر نشاط و شادی بخش هندوان بافتخارپیروزی نیکی بربدی است . خوشبختانه تصادف این دومراسم تقریباً در حدود هرسی سال یکبارمیشود . زیرا «رام‌لیلا» برطبق تقویم خورشیدی ودرموقع معین سال جشن گرفته میشود در صورتیکه محرم با حساب تقویم قمری محسوب میگردد و در فصول مختلف تغییرمیکند.[۲]

اما حالا بهانه‌های اختلاف موضوعات دائمی وازجمله موضوع نواختن موسیقی‌در برابر مساجد بود . مسلمانها نسبت بهرنوع موسیقی و هرنوع صدائی که نمازشان را آشفته میساخت اعتراض داشتند . درهرشهرهم مساجد متعددی هست که مسلمانان هرروز

---

۱ - بکر - در زبان هندی بمعنی گوسفند است و «عید بکر» عید قربان یعنی دهم ماه ذیحجه میباشد . درادبیات زبان فارسی‌هم این عید را اغلب بجای عیدقربان عید «گوسپند» یاعید «گوسپند کشان» میناميدند. دراین روز نه‌فقط گوسفند قربانی میشود بلکه بسیاری از ثروتمندان گاو یاشتر نیز قربانی میکنند - م.

۲ - هماطورکه درکشور ما عید نوروز که باتقویم خورشیدی حساب میشود هرسی‌سال یکبار باماه محرم که باتقویم قمری محاسبه میگردد مصادف میشود - م.

پنج بار در آنجاها نمازمیخوانند . هندوها هم مراسم فراوانی درمواقع عروسی یاتدفین دارند که بصورتی پرهیاهو وهمراه باصفوف مشایعین انجام میشود . بدین‌ترتیب هرروز بهانه‌ئی برای برخوردو تصادم وجود داشت . مسلمانها مخصوصاً نسبت بتظاهرات پرسرو صدائی که درموقع انجام نمازعصرانهٔ ایشان صورت میگرفت اعتراض میکردند . واین موقع درست همزمان باساعت ادعیهٔ شامگاهی‌هندو است که معابد هندو ناقوس‌ها وزنگها وسنجهای خودرا با منتهای قدرت بصدا می آورند . این مراسم هندو «آرتی» نامیده میشود وموضوع برخورد «آرتی» هندوها با «نماز» مسلمانها اکنون صورت غامض و وخیمی پیدا کرده بود .

این امر بسیار شگفت‌انگیز بنظرمیرسد که مسئله‌ئی ازاین‌نوع که بامختصرحسن‌نیتی ازطرفین میشد آنرا حل کرد وبرای آن ترتیبی قائل‌شد بعلت رقابت متقابل واحساسات مخالف هردودسته‌سبب‌پیش آمدهای تأسف‌آور وخشونت آمیزمیگردید.زیرا متأسفانه در احساسات‌مذهبی برای حسن‌نیت‌واحترام متقابل‌جائی نمیماند . بخصوص‌وقتی که یك‌طرف سومی[1] هم درکمین قرار بگیرد واختلافات را دامن بزندهیچ‌کارآسانتر از برانگیختن این‌قبیل آتشها وتحریك دسته‌ئی برضد دستهٔ دیگر نیست .

چنین بنظرمیرسید که درتوسعه دامنهٔ شورشهائی که دراین چندشهرشمالی بوقوع پیوست مبالغه میشد و تعمدی در کار بود زیرا درتمام روستاهای هند و در بسیاری از ازشهرهای بزرگ‌یا کوچك که مسلمانان وهندوان باهم‌زندگی میکردند زندگی‌جریان عادی خودرا طی‌میکرد بدون اینکه این‌قبیل حوادث در آن اثر ناگواری بگذارد . اما هربار که چنین‌اتفاقی درجائی‌روی‌میدادحتی‌هرقدرهم که ناچیز وبی‌اهمیت‌میبودمطبوعات آنرا بزرگ میکردند. بدیهی است که احساسات تعصب‌آور مذهبی‌نیزدر میان توده‌های متعلق بدو فرقهٔ مذهبی وبخصوص درمیان توده‌های شهرنشین‌گرم وتحریك شده بود زیرا رؤسای مذهبی هردودسته بااین‌آتشها دامن میزدند واین‌تعصبات دربوجودآوردن‌و نیروبخشیدن یك‌سیاست انتقامجویانه درمیان فرقه‌های مذهبی‌اثرمیگذاشت . ارتجاعیون مسلمان که درطی سالهای گذشته و در دوران توسعهٔ نهضت عدم همکاری با دولت بعقب رانده‌شده بودند اکنون بتحریك‌دولت بریتانیا از نو بجلو آمدند . هرروز برتعدادعناصر انتقامجو افزوده میشد که هدف نهائیشان شکست دروحدت ملی وتهدید آزادی هندبود. درصف هندوها هم عناصر ارتجاعی درمیان رهبران جامعهٔ مذهبی وجود داشتند و آنها هم ببهانهٔ حفظ منافع آئین هندو آلت‌اجرای‌منظورهای دولت بریتانیا میشدند . همهٔ آنها

---

۱ ـ منظور سیاست استعماری دولت بریتانیاست که دسته‌های مختلف مذهبی را در هند برضد یکدیگر تحریك میکرد ـ م.

هیچ موفقیتی درراه بدست‌آوردن در خواستهای خود نداشتند و نمیتوانستند هم داشته باشند . اما فقط میتوانستند که هریك بسهم خود احساسات مردم را بیهوده تحریك کنند.

سازمان کنگره نیزدریك بن‌بست قرار گرفته بود . از آنجا که کنگره مظهری از تمام احساسات ملی بوداین‌اختلافات گوناگون مذهبی‌هم بصورت حساس ومؤثری درآن منعکس میشد . کنگره ناچاربود تمام عواقب این‌حوادث ناگواررا که برُپیکر خود او ضربات ضعیف کننده‌ئی وارد میساخت تحمل کند . بسیاری ازرؤسای کنگره اختلافات و احساسات مذهبی‌خودرادرجامهٔ عواطف ملی‌جلوه گر میساختند ودرزیر عنوان موضوعات ملی،رقابت‌های‌مذهبی‌را پیش‌میکشیدند . اما رویهمرفته اکثریت سران کنگره تحت‌تأثیر این جریانات نامطلوب واقع نشدند وهدف ملی‌خودرا هوشیارانه تعقیب میکردند و در کشاکش اختلافات دوفرقهٔ متعصب وافراطی‌هندوومسلمان ازهیچ‌یك جانبداری‌نمیکردند. درواقع باید گفت‌سه فرقه، زیرا براثر این رقابت‌ها ، سیك‌هاهم سروصدایشان بلند شده بود وبرای خود درخواستهای خاصی‌داشتند . بدینقرار ازنظرفرقه‌های مذهبی از هرسو سروصدای زیادی بلند بود وعناصر متعصب وافراطی درهمه‌جا به هیاهو میپرداختند .

گاندی‌جی ازمدتها پیش،ازآغاز نهضت‌عدم‌همکاری بادولت،وحتی پیش‌ازآن،راه‌حل‌مسئلهٔ فرقه‌های‌مذهبی را پیشنهاد کرده‌بود. بنظراواین راه‌حل منحصراً باحسن‌نیت وجوانمردی اکثریت‌بستگی داشت . بعبارت دیگراو حاضربوددرتمام زمینه‌ها بدرخواستهای‌مسلمانان تسلیم شود ، اونمیخواست که باایشان چانه بزند و کلاه سرشان بگذارد بلکه میخواست واقعاً آنهارا همراه وموافق‌سازد . اوباخردمندی وتیزهوشی ، وباتوجه واقعی به‌ارزش هرچیز وبا ملاحظه و سنجش واقعیات برای رسیدن بتوافق میکوشید ، اما دیگران که تصورمیکردند بارزش واقعی و بازار همه‌چیزآشنا هستند و در واقع ارزش هیچ چیز را نمیدانستند بانظراو مخالفت میکردند ومیخواستند روشهای کهنه دلالان بازاری رابکار بندند وچانه بزنند ودربرابر پیشنهادات خود امتیازات بیشتری بدست‌آورند.آنها بخوبی میدیدند که چه‌بهای تأسف‌آور ودردناکی بایددراین معامله پرداخت اما قادرنبودند که اهمیت حقیقی‌این‌نوع معامله وخسارت ناشی‌ازآنرا بدرستی ارزیابی ودرك کنند .

دشنام‌دادن وعیب‌جوئی کردن ازدیگران کارآسانیست . دراین ماجرا هم ما دولت ورؤسای فرقه‌های مذهبی رامتهم میکردیم آنها هم کنگره را متهم میساختند . بدیهی است که دولت انگلستان سیاست خود را درموردهند همواره براساس تجزیهٔ داخلی بنا نهاده‌است . «تجزیه کن وحکومت کن» قانون ابدی وهمیشگی‌امپراطوریها ودولت‌های استعماری‌است وباتوسل‌باین‌سیاست وتوفیق درآن،توفق وبرتری خود راهم برخ‌مردمی که مورد استثمار قرارمیدهند میکشند . اما‌ما حق نداریم‌ازآنها شکایت داشته‌باشیم و

فقط آنهارا مسئول بدانیم. این سیاست راندیدن وخودرا برای مقابله با آن آماده نکردن، خود یك خطای بزرگ وپرمسئولیت است.

اما آیا چگونه باید بمقابله با آن پرداخت؟ مسلماً برای مقابله ومجهز شدن برضد آن، گفتگو کردن بیحاصل و چانه‌زدن وبطورکلی سیاست معامله‌گری و بازاری وسیلهٔ مناسبی نبود زیرادراین صورت ماهرقیمتی راکه می‌پذیرفتیم همیشه یك حریف ناقلای دیگر هم درکمین بودکه برقیمت پیشنهادشدهٔ ما چیزی بیفزاید ونه‌فقط باحرف بلکه با عمل هم میتوانست وعده‌های خودرا تحقق بخشد. وقتی که درمیان‌ما یك نظر مشترك ملی و اجتماعی وجود نداشته باشد مسلماً یك اقدام مشترك برضدحریف اصلی‌هم بعمل نخواهد آمد. اگرما فقط درفکر محفوظ نگاهداشتن رژیم‌اقتصادی موجودهستیم وفقط‌میخواهیم بااقداماتی از نوع بعضی اصلاحات ظاهری یا باصطلاح «هندی کردن» کارها از روبرو شدن باواقعیات وضروریات زمان بگریزیم طبعاً امکان یك‌اقدام مؤثر واحد ومشترك از دست خواهد رفت وماخود شکست‌خواهیم خوردودرمعامله میان خود ضرر خواهیم کرد. دراین موارد نفرسومی که وارد بازار میشود و کنترل وتفوق راهم دردست خود دارد خواهد توانست اولویت را بدست‌آورد وسودحاصله راهم به عاملین ودلالان خود تسلیم کند. فقط اگر ما بتوانیم طرزتفکر سیاسی خودرا تغییردهلیم و ازچهار چوب تصورات ثابت وقدیمی خودخارج شویم وبخصوص مسائل را با توجه به‌جنبه‌های اجتماعی آن‌مورد توجه قراردهیم خواهیم توانست زمینهٔ استواری برای یك‌اقدام متشکل و مشترك فراهم سازیم. درواقع فکراساسی که درپشت درخواست استقلال‌ملی‌ماوجود داشت این بود که مردم راآماده سازیم تایك سازمان سیاسی کاملا جدید ومستقلی را بخواهند و بوجود آورند نه‌اینکه وضع موجود را با تغییرات ظاهری بپذیرند بطوری که هند صورت یك «دومینیون» راپیدا کند وقدرت ظاهراً دردست هندیها باشد اما درپشت صحنه باز هم امپراطوری بریتانیا زمام امور را دردست داشته باشد. من شخصاً در آن زمان‌ها فکر میکردم که استقلال‌سیاسی بمعنی آنست که فقط آزادی سیاسی برای توده‌های مردم وجود داشته باشد ومفهومش این‌نیست که اوضاع اقتصادی هم تغییرپذیرد وزنجیرهای مالی و اقتصادی که مارا به سرمایه‌داری انگلستان بسته‌است گسسته شود. تصورمیکردم پس از استقلال‌سیاسی آسانترخواهیم توانست دروضع اجتماعی نیز تغییراتی بدهیم. اما باید بگویم که اکنون دیگرآنطور فکر نمیکنم واعتقاد دارم که آزادی سیاسی واقعی خودبخود بدست نمی‌آید. استقلال واقعی سیاسی فقط وقتی تحقق می‌پذیرد که با موازین استقلال‌اجتماعی واقتصادی هم همراه باشد.

درآنزمان‌تقریباً تمام رهبران ما درحدود همان‌قالب‌تنگ وخشك ساختمان‌سیاسی

واجتماعی موجود فکرمیکردند. آنها تمام مسائل‌را، چه درمورد سازمان‌های اجتماعی وچه درموردفرقه‌های مذهبی، باهمین نظرحفظ اوضاع موجود مطرح میساختند وبطور اجتناب‌ناپذیری آلت اجرای نقشه‌های دولت انگلیس میکشتند که بر تمام این سازمانها تسلط کامل داشت. آنها نمیتوانستند کاردیگری بکنند زیرا نظریات آنها یك نوع نظر اصلاح‌طلبی بود وهرچند که درچند مورد بعملیات واقدامات مستقیم هم‌پرداختند. اصولا فکرانقلابی نداشتند امادیگروقت آن گذشته بود که بتوان‌باچند اقدام‌اصلاحی کاری‌انجام داد. حتی کوچکترین مسائل هند درزمینه‌های سیاسی یا اقتصادی یا در مورد فرقه های مذهبی را هم‌نمیشد جزازطرق انقلابی‌حل کرد. اکنون دیگروضع طوری بود که ایجاب میکردمسائل‌عمیقأموردتوجه‌قرار گیردو نه بطورسطحی. ومیبایست‌برای آنهاراه حل‌های انقلابی درنظر گرفته شود. تأسف در این بود که یك رهبر و رئیس شایسته که بتواند چنین‌کاری را انجام دهد وچنین روش را درپیش گیرد وجود نداشت.

بدون‌هیچ‌تردید نبودن‌افکار روشن‌وهدفهای‌صریح ومعین درمبارزهٔ استقلال‌طلبانه و در نهضت ملی‌ما بتوسعهٔ احساسات و هیجانات فرقه‌های مذهبی کمك میکرد. توده‌ها نمیتوانستند رنج روزانه‌شان را بامبارزه بخاطر«سواراج» ارتباط دهند ومربوط‌سازند. آنها گاهی بعلت جهشها و تمایلات غریزی، خود را به میدان مبارزه میانداختند، اما غریزه سلاحی است که خیلی زود کند میشود و حتی بآسانی ممکنست برای منظورهای دیگر بکاررود. درپشت آن جهش‌های هیجان‌آمیز برای مبارزه هیچ هدف روشنی وجود نداشت. بدینقرار هنگامی که عکس العملها بطور عادی فرا میرسید مرتجعین مذهبی بدون هیچ زحمتی میتوانستند احساس خستگی عمومی را مورد استفاده قرار دهند و در زیر سرپوش مذهبی‌از آن‌برای منظورهای ضدملی‌خود بهره‌برداری کنند. روشن‌ومسلم بود که طبقه بورژوا، چه هندو وچه مسلمان، نمیتوانست مذهب راپیش بکشدوازاین‌راه درمیان توده‌ها هوادار پیدا کند وبرای برنامه‌های استقلال‌طلبی خویش که بهیچوجه با احتیاجات پرولتاریا وطبقات زحمتکش وحتی طبقات متوسط خرده پا، مستقیماً ارتباطی پیدا نمیکرد مساعدت و کمك ایشانرا جلب سازد.

از این‌جهت بود که مرتجعین سیاسی، با نقابهای دفاع از منافع فرقه‌های مذهبی بصحنهٔ سیاست‌باز گشتند وتوده‌های‌عقب‌مانده راتحریك میکردند ومخصوصاً هدفشان‌این بود که راه نهضت مترقیانهٔ سیاسی را مسدود سازند. این‌مخالفت ما را متعجب و متحیر نمی‌ساخت معهذا درجریان‌وضعی که بخودی خود تأسف‌آور ونفرت‌انگیز بود هیچ چیز به این اندازه کسالت‌آور وخسته کننده نبود که‌ملاحظه شود این مخالفتها ورقابت‌ها ممکن است تا کجاها کشیده شود!

رؤسای مذهبی مسلمان عجیب‌ترین مسائل رامطرح میکردند وچنین بنظر میرسید که بکلی مسئلهٔ ملی‌هند ، واستقلال هند را تمسخر میکنند . اما رهبران فرقهٔ هندو هم هرچند درنطق‌های خود به‌ناسیونالیزم وتمایلات ملی اشاره میکردند اما در عمل بکلی ازاین افکار ملی دور بودند وچون قادرنبودندکه هیچ عمل‌واقعی انجام دهند فقط باین فکر بودندکه در برابر حکومت تعظیم کنند وازاین راه منافع خود را درمقابل رقیبان مسلمان‌محفوظ نگاهدارندآنهم بیهوده!هردو دسته دراین‌امراتفاق داشتند که نهضت‌هائی راکه تمایلات سوسیالیستی یا بقول خودشان « تخریبی ! » داشت محکوم‌سازند . واقعاً اتفاق نظرواتحاد ایشان درمقابله باهرپیشنهادی که کوچکترین لطمه‌ئی بمنافع موجود طبقاتیشان میزد تعجب‌آور بود . رؤسای مذهبی مسلمان بسیارچیزها گفتند و کردند که برای استقلال اقتصادی وسیاسی کشور مضربود معهذا طرز رفتار آنها در برابر دولت چه‌فردی وچه دسته جمعی تااندازه‌ئی باشایستگی همراه بود . درصورتیکه این حرف را درباره رهبران هندو نمیتوان گفت وطرز رفتارآنها خیلی پست‌تربود .

عدهٔ زیادی ازمسلمانان درکنگره شرکت‌داشتند که بسیاری ازشخصیت‌های صالح وسرشناس‌ترین ومحبوبترین رهبران سیاسی‌مسلمانان هند درمیان آنها بودند . اکثریت آنها گروهی تشکیل دادند و « حزب ملی مسلمان » را بوجود آوردندکه با مرتجعین مذهبی به مبارزه پرداخت این نهضت دراوایل‌کار موفقیت‌هائی هم بدست آورد وعده‌ئی ازروشنفکران‌مسلمان‌راهمراه‌ساخت. امااین‌حزب‌مخصوصاً ازعناصری که‌متعلق به‌قشرهای بالائی بورژوازی متوسط بودند تشکیل میشد وشخصیت‌های بانفوذ وفعال ودینامیك‌در میان ایشان کم بود . کسب‌وکار بازرگانی برای این‌عناصر بیش‌ازهرچیز اهمیت داشت‌و مهمتر از همه چیز بود . بدین‌جهت بزودی ارتباطشان با توده‌های مردم قطع گردید . تاکتیك وروش‌های آنها ازحدود فعالیتهائی که در تالارها صورت میگیرد و از صورت بندوبست‌ها وسازش‌ها تجاوز نمیکرد ودرچنین بازیهائی رقبای ایشان یعنی مرتجعین و تحریك‌کنندگان مذهبی نیرومندتر بودند . اعضای این حزب بتدریج درتمام موارد، از تمام اصولی که مدافع آن بودند دست‌کشیدند ویکی‌یکی آنها را رها کردند وهمواره درجستجوی یك سیاست « کم‌ضررتر » بودند وبیش‌ازپیش عقب‌نشینی‌میکردند زیرا برای هروضع ، همیشه ودرهرحال میتوان بازهم یك‌صورت « کم‌ضررتر » و کم‌خطرتری پیدا کرد. عاقبت‌موقعی‌فرارسید که دیگرهیچ‌چیزی برایشان نماند وهیچ اصل واعتقاداساسی نبودکه برروی‌آن‌بایستند جزیك‌چیز وآن اینکه مجموعاً باهم‌ازنظر انتخاباتی یك‌وزنه کم‌ارزشی‌راتشکیل میدادند.اما بازهم همان سیاست‌اتخاذ روش کم‌ضررتر آخرین‌ارزش ایشان راهم گرفت وهمین وزن مختصررا هم ازدست دادند . بدینقرار امروز دیگرعملا

هیچ اصل‌وارزش واعتباری وجود ندارد که بتواند گروه ایشان را متشکل سازد ودیگر از آن‌عنوان‌غرور آمیزی که بخود می بخشیدند هیچ‌چیزجز نام باقی نمانده است . انحلال وزوال این حزب بعنوان یك گروه سیاسی داستانی تأسف‌آور بود . افرادآنها البته‌باز هم درداخل کنگره بفعالیت خود ادامه دادند امـا دیگر صورت متشکل حزبی خـود را بتدریج ازدست داده بودند . وآخرین قسمت این‌کار درسال ۱۹۳٤ صورت پذیرفت . در سال۱۹۲۳وسالهای بعدازآن، آنهایك گروه نیرومندبودندو نسبت به‌تجزیه‌طلبان‌واختلاف‌افکنان مسلمان روش جدی ومخالفت‌آمیزی داشتند . بطوریکه درچند مورد درحالیکه حتی گاندی‌جی هم باپیشنهادات این‌قبیل سران تجزیه‌طلب مسلمان موافقت میکرد و برای رسیدن براه حلی حرفهای آنها را می‌پذیرفت « حزب ملی مسلمان » این پیشنهادات را نمی‌پذیرفت وباآنهامخالفت میکرد. واین‌روش‌مترقیانهٔ آنها درآنموقع جالب‌توجه‌بود.

در سالهای حدود ۱۹۲۵ چندین‌بار کوششهای جدی بعمل آمد که مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی ازراه مذاکرات ومباحثات با نمایندگان هریك از فرقه‌های مختلف حل شود . مهمترین این ملاقاتها که بنام « کنفرانس‌های وحدت » صورت میگرفت کنفرانسی بود که بنا بدعوت محمدعلی که درآنموقع ریاست کنگره را عهده‌دار بود تشکیل شد این کنفرانس دردهلی ودرسال۱۹۲٤ صورت گرفت و بهمین مناسبت بود که گاندی‌جی روزه معروف بیست ویکروزهٔ خود را اجرا کرد . دراین اجتماعات تعدادی ازافراد باحرارت‌و باکمال حسن نیت شرکت میکردندکـه هرکدام از جانب خود منتهای کوشش‌را برای رسیدن به توافقی مبذول میداشتند . چندین‌بـار اخذ رأی بعمل آمد. قطعنامه های بسیار جالب توجه وخوب بتصویب رسید اما مسئلهٔ اساسی همچنان‌لاینحل باقی ماند.زیرابرای حل آن فقط داشتن آراءکافی نبود بلکه میبایست توافق‌کامل و اتفاق آرا بدست آید و همیشه عناصرافراطی در هر دسته بودند که هیچ راه حلی جز تسلیم‌بلاشرط وکامل طرف مقابل را به نظریات خودشان نمی‌پذیرفتند. درواقع گاهی انسان به‌شك می‌افتاد وازخود میپرسید که آیا این قبیل عناصرواقعاً میخواهند راه حلی پیدا شود ونتیجه وتوافقی‌بدست آید یا نه؟اکثرآنها مرتجعین سیاسی بودند که‌میخواستند وضع موجود بحال قدیمی خود باقی بماند وبهیچوجه زمینهٔ تفاهمی‌میان ایشان‌باهواداران‌تغییرات اساسی درزمینهٔ‌سیاست وجود نداشت.

اما مشکلات واقعی‌خیلی عمیقترازاینها بودوبا نظریات خصوصی و،زیربار نرفتهای فردی هم ارتباطی نداشت . «سیك‌ها» هیاهوئی عظیم دربارهٔ درخواست‌های فرقهٔ‌مذهبی خود برپاکرده بودند وبدین ترتیب مثلثی ازنیروهای فوق‌العاده درهم هندو ومسلمان و سیك در پنجاب بوجـود آمده بود . پنجاب بصورت نقطهٔ بر خورد و تلاقی تمام تمایلات

فرقه‌ها ومرکز تضادها درآمده بود هر دسته در دل خود از دو دستهٔ دیگر احساس ترس میکرد. این احساس ترس متقابل شعلهٔ آتش هیجانات و خرافات را تیز تر میساخت . در بعضی ازولایات اغتشاشات دهقانی درزیرسرپوش اختلافات مذهبی آغاز گردید ، مثلا در بنگال که مالکین بزرگ از هندوان و دهقانان از مسلمانان بودند این قبیل حوادث اتفاق افتاد. در «پنجاب» و «سند» هم معمولا بانکداران و ثروتمندان هندو بودند و بدهکاران و کشاورزان ودهقانان مسلمان، ودرنتیجه کینه‌ئی که این قبیل مردم نسبت بخشونت و بدرفتاری آن عناصر داشتند بر شدت امواج تعصبات مذهبی در بنگال و پنجاب میافزود . باین دلیل رؤسای فرقهٔ مسلمان بتدریج ازجهتی بصورت نمایندهٔ قسمتی از توده‌های مردم درآمدند و اقدامات ایشان درمیان مردم هوادارانی پیدا میکرد . درصورتیکه دراین قبیل موارد وضع برای رهبران هندو که نمایندگان بانکداران و ثروتمندان بشمارمیرفتند چنین نبود وهم مذهبان ایشان اگر هم از ایشان هواداری میکردند و تا اندازه‌ئی بایشان توجه نشان میدادند تعدادشان بسیار کم میبود .

بدین قرار یك نوع اختلاط ودرهمی میان مسائل مذهبی و مسائل اقتصادی بوجود آمده بود و شاید متأسفانه باین جهت هم بود که حل آن دشوار تر میشد . شاید روزی برسد که مبارزات میان طبقات مختلفی که از نظر اقتصادی تضاد دارند توسعه پذیرد و مبارزات مذهبی ضعیف‌تر شود اما فعلا رهبران فرقه‌ها که به مبارزات مذهبی میپردازند از تمام گروهها جلوترهستند و تصور نمیرود که اختلافات مذهبی خود را کنار بگذارند و نیروی خود را برضد دشمنان طبقاتی خویش متحد سازند . با وجود این حتی دراین وضع و این شرایط هم پیدا کردن یك راه حل سیاسی میان خودمان دشوار نیست البته بشرط آنکه طرف سومی مثل امپراطوری بریتانیا وجود نداشته باشد ، اما متأسفانه این «اگر» خیلی بزرگ است .

هنوز کنفرانس وحدتی که در سال ۱۹۲٤ دردهلی تشکیل شد تازه بپایان رسیده بود که درالله‌آباد اغتشاشات وزدوخوردهائی میان هندوان ومسلمانان در گرفت. اغتشاشاتی که درمقایسه با اغتشاشات دیگر واز نظر تلفات وقربانیان کمترمهم بود اما درهر صورت برای من ازآنجهت که درشهرمادریم صورت میگرفت تأسف‌انگیزتر ورنج آورتر بود . من فوراً باتفاق عده‌ئی ازهمکارانم ازدهلی بازگشتم. وقتیکه ما رسیدیم اغتشاشات پایان یافته بود اماعکس‌العملهای آن ، چه بصورت افکارانتقامجویانه که درهردسته بیدارشده بود وچه بشکل تعقیب‌ها ومحاکمات جنائی تا مدت درازی محسوس بود . درهمان‌سال یا شاید هم کمی دیرتریکبار دیگر بمناسبت فرا رسیدن عیدهای «رام لیلا» درالله‌آباد اغتشاشاتی ظهور کرد . ظاهراً بعلت محدودیتی که بر تظاهرات دسته‌های موسیقی در برابر مساجد

تحمیل شده است ، این عیدها که بمناسبت آن دسته های بزرگ راه می‌افتد و تظاهرات وسیع صورت میگیرد ازهشت‌سال پیش تاامروز که این سطوررا مینویسم(سال ۱۹۳٤) ممنوع شده است . این جشنهای پرنشاط وشادی بخش دیگر برای صدها هزار نفر که در منطقهٔ الله آباد در آن ها شرکت‌میجستند با خاطره‌ئی‌تلخ همراه شده‌است . هم اکنون منظرهٔ آن‌جشن‌هارا آنطور که‌در زمان کودکی بنظرم میرسید در برابر دیدگانم مجسم میبینم . برای من چه ذوق و شوق و چه شادمانی عظیمی در برداشت. همهٔ مردم شهر برای شرکت درآن جشنها جمع میشدند و نه فقط ازدهات اطراف وهمسایه بلکه حتی‌از شهرهای دیگرهم‌می آمدند. هرچند آن عیدهایك جشن هندوبود اما مسلمانان هم درآن شرکت می‌جستند وصفوف عظیم دسته‌های نمایش دهندگان راکه درفضای آزاد حرکت میکردند بزرگتر وپرشکوه ترمی ساختند . در همه جا جز شادی وشادمانی چیزی نبود وبازرگانی ودادوستد نیزرونق میگرفت !

سالها بعد وقتیکه ببلوغ رسیده بودم ودوباره بوطن برگشتم وآن مراسم رادیدم دیگر آن شادی ونشاط درمن بوجود نمیآمد و دسته‌های مردم با لباسهای رنگارنگشان برایم‌خسته کننده بنظرمیرسیدند، دیگرهنروسرگرمی برایم مفهومی عالیترپیدا کرده بود. اما توده‌های مردم عوض نشده بودند وبازهم این تظاهرات را دوست میداشتند و ازآن حظ ولذت فراوان میبردند. برای آنها این نمایشات صورت یك نوع کارناوال‌ودسته‌های شادی‌بخش عمومی را داشت . واینك از هشت یا نه سال پیش باینطرف دیگر نمیتوانند ازاین جشنها که زندگی یکنواخت وبیرنگ وخسته کنندهٔ ایشان را با پرتوی ازنشاط و شادمانی روشن میساخت بهره‌مند شوند ولذت ببرند . و آنهم فقط بعلت منازعات ناچیز واختلافات‌حقیر. آیااین مسؤلیت عظیمی برای مذهب و روح مذهبی نیست که بدین شکل شادمانی راکشته است ، ونشاط را ازمردم سلب کرده است !

۲۰

کارشهرداری

دوسال من مسئول شهرداری الله‌آباد بودم و در این مدت دائماً از اینکار بیزارتر میشدم . اصولا من برای مدت سه سال بسمت شهردارانتخاب شده بودم اما ازهمان‌آغاز سال دوم درجستجوی وسیله‌ئی بودم که خود را ازاین بارآسوده سازم . با اینهمه ازآن کارخوشم میآمد . قسمت عمده‌ئی از وقت وافکارم را بدان اختصاص داده بودم . کارم هم خالی ازموفقیتهائی نبود و تمام همکارانم باکمال لطف ، منتهای همکاری را نسبت بمن مبذول میداشتند.حتی دولت ایالتی هم نفرت وبدبینی سیاسی راکه نسبت بمن داشت کنار گذارد تا بجائیکه چند باراقدامات مرا ستایش کرد. معهذا فعالیت من با محدودیت‌های مختلف برخورد میکرد و گاهی با مخالفتهائی مواجه میشد کـه بکلی مانع‌ازآن بودکه کاربا ارزشی صورت گیرد .

این مخالفتها اغلب بصورت مشخص وروشنی نبودکه ازطرف شخص‌یامقام خاصی صورت پذیرد . درواقع من ازحسن نیتی که همه جا با آن مواجه میشدم متعجب بودم اما میبایست ازیکطرف دستگاه دولتی وازطرف دیگر تنفری راکه مردم وهمکارانم نسبت بدولت داشتند بحساب آورد. برای تغییر دادن طرز اخذ عوارض و مالیات یا تسریع در اصلاحات اجتماعی میبایست موافقت دولت جلب شود واین موافقت‌ها معمولا مدتها طول میکشید . هیچ چیز برای من تا آن اندازه تعجب آورنبود که میدیدم هر وقت که موضوع یك کار مثبت و مفید در زمینهٔ فعالیتهای اجتماعی یا ملی مطرح میشد دستگاه دولتی با یك کندی خسته کننده وناتوانی عجیب دست بکارمیشد وبرعکس هروقت که موضوع‌تحقیر یا تعقیب یك مخالف سیاسی‌مطرح میگشت‌همان دستگاه با سرعت شگفت‌انگیزومؤثری عمل واقدام میکرد . این تضاد فوق‌العاده نمایان بود .

در دولت ایالتی وزارتی که امور مربوط باقدامات محلی اهالی و از جمله امور شهرداریها را زیرنظرداشت تحت ریاست یك وزیر بود. معمولا این‌جناب وزیر از امور

شهرداری وطبعاً ازهرگونه امور اجتماعی و عمومی بکلی بی اطلاع بود . در واقع این بی‌اطلاعی تااندازه‌ئی‌هم‌ازآنجهت‌بود که اعضای وزارت‌خانه‌اش به‌اوهیچ اهمیتی‌نمیدادند واورا بحساب نمیآوردند . این اعضا که اغلب بوسیلهٔ ادارهٔ انگلیسی خدمات عمومی‌هند انتخاب میشدند معمولا تحت تأثیراین‌فکری که تقریباً درتمام مأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی وجود داشت‌قرارداشتند که وظیفهٔ دولت ومأمورین دولت پیش ازهرچیز آنست که‌وظایف پلیسی را درنظرداشته باشند وانجام‌دهند. یك نوع تصور نظارت مستبدانه برکارها ، در طرز تفکر آنها رنگ خاصی بوجود می‌آورد که مانع پیشرفت‌کارمیشد . آنها معمولا به مسائل احتیاجات اجتماعی وتغییرات عمومی واصلاحات وسیع کمترفکرمیکردند و هرگز توجهی نداشتند .

دولت همیشه ازشهرداریها طلبکاراست وازنظردولت همیشه همین جنبهٔ طلبکاری‌و اعتبارات مالی است که اهمیت زیاد دارد دولت همیشه در فکر آنست که آیا شهرداریها پرداخت‌های دولتی خود را منظماً انجام میدهند ؟ آیا میتوانند مرتباً پولهای لازم را به دولت بپردازند وآیا وجوه‌کافی برای این منظوردراختیارخود دارند ؟ دولت به این‌قبیل مسائل در بارهٔ شهرداریها اهمیت زیاد میداد وبرای آن ضرورت و فوریت قائل بود اما کمترتوجه داشت که شهرداری‌کارهای مثبتی هم دارد که باید انجام دهد . باید بآموزش و پرورش و به بهداشت عمومی و نظایر این امور بپردازد . فکر نمیکرد که شهرداری دستگاهی نیست که فقط پول وصول کند وآنرا دراقساط ومواقع معین‌بدولت تسلیم‌دارد. خدمات عمومی واجتماعی که بعهدهٔ شهرداریهای‌هند گذارده شده‌است بسیارمحدودمیباشد وتازه همین خدمات محدودهم اغلب‌بخاطراعتبارات ومسائل مالی محدودترمیشود.معمولا هروقت بودجه کم می‌آید و محدود میشود اعتبارات آموزش وپرورش قربانی میگردد . طبقات حاکمه بهیچوجه‌بمدارس شهرداری که عمومی‌ومجانی هستندعلاقه‌ندارند.فرزندان آنها بمدارس گران قیمت وپرخرج خصوصی میروند که اغلب هم ازطرف دولت به آنها کمك خرجی پرداخته میشود و بهمین جهت است کـه در مواقع تضییقات اعتبارات مالی مدارس عمومی متعلق بشهرداری‌ها را که مورداستفادهٔ‌طبقات فقیراست قربانی میسازند.

اغلب شهرهای بزرگ هند را میشود بدو قسمت کرد : یکی شهر اصلی با جمعیت انبوه وفراوان ودیگری قسمت‌آرام‌وخلوتیکه درآن ویلاها وساختمانهای مرفه وبزرگی درفضاهای وسیع ودرمیان باغها وگل‌کاریهای خوش منظر ساخته شده است و درآنها کارمندان انگلیسی دولت وهموطنان بازرگان ایشان و بورژوازهـای بزرگ هندکـه شخصیت‌های ممتازرسمی یا اقتصادی‌بشمارمیروند سکونت دارند. درامد شهرداری‌بطور

کلی از قسمت اصلی شهر بدست می آید اما قسمت اعظم آن برای منطقهٔ دوم مصرف میشود که بعلت وسعت فضای آن بیك شبکه خیابانهای مهم احتیاج دارد و برای مراقبت و نظافت و روشنائی و آبیاری هزینه های زیادتری مصرف میکند و طبعاً ازحیث شبکهٔ لوله کشی وفاضل آب و بطور کلی امور بهداری نیز بسیارجلوتراست. درنتیجه قسمت اصلی شهر کاملا مورد بی اعتنائی قرار میگیرد و بامحله‌های فقیران‌چنان‌رفتار میکنند که انگار در واقع وجود ندارند. اهالی بیچارهٔ این محلات با کمال حوصله این وضع ناگوار را تحمل‌میکنند و ندرتاً شکایت دارند. «معترضین» و ناراضیان نسبت به وضع شهر تقریباًهمه درمحله‌های خوب وآسوده سکونت دارند.

بمنظور بوجود آوردن بهبودی در طرز تقسیم عوارض مالیاتها و اختصاص دادن مبالغی برای اصلاحات ضروری خواستم یك‌مالیات مخصوص برای‌صاحبان اراضی‌بزرگ برقرارشود. اما هنوزاین فکررا اظهارنکرده بودم که یکی ازکارمندان دولتی که اگر حافظه‌ام یاری کند قاضی بخش بود اعتراض کردو گفت چنین تصمیمی مخالف بااختیارات قانونی است که موردعمل میباشد. مخالفت‌اواز آنجهت بود که‌این‌مالیات‌وعوارض‌مخصوصاً ازمالکین قسمت خوب شهردریافت میشد. بدینقرار با این قبیل عوارض ومالیاتهای مستقیم مخالفت میشد اما معمولا دولت عوارض ومالیاتهای غیرمستقیم مانند عوارض کالاهائی که بشهروارد میشد و نظایر آنها راتصویب میکرد ودرنتیجه قیمت فروش اجناس ومخصوصاً مواد غذائی بالا میرفت که بیشتر بارسنگین آن بردوش فقیران می‌افتاد. این بارسنگین و غیر عادلانه رایج ترین وسایل درامد های شهرداریهای هند است که تصور میکنم در شهرهای بزرگ باکندی فراوان بتدریج ازمیان میرود. من که‌مسئولیت امورشهرداری را بعهده داشتم از یك طرف با دستگاه مستبد غیر مسئول و غیر شخصی دولت مواجه بودم که به میل خود وخودسرانه روشهای قدیمی را دنبال میکرد و بهیچوجه حاضرنبود کمی سریعتریا درجهت تازه‌تری حرکت کند وازطرف دیگر با همکارانم، یعنی بااعضای اداری شهرداری سروکارداشتم که اغلب ایشان مثل اعضای ادارات دولتی اسیر مقررات بیهوده بودند. در میان آنها بعضی ایدآلیست‌ها هم وجود داشتند که با ذوق و شوق فراوان بکارمی‌پرداختند اما رویهمرفته قادرنبودند که دربارهٔ تغییرات وترقیات وسیع‌تر فکر کنند واغلب نظر محدودی داشتند. در نظر آنها وضع موجود باندازهٔ کافی خوب بود و پرداختن بآزمایشهائی که بناکامی منتهی میشد فایده نداشت. حتی ایدآلیستها وعناصری که ذوق و شوقی برای‌کار نشان میدادند عاقبت بهمان مقررات بیهوده و کسل کننده و بیهوده تسلیم میشدند. همیشه فقط یك موضوع آنها را برسر شوق می‌آورد و مورد توجهشان قرارمیگرفت وآن موضوع، امتیازات واضافه حقوق و این قبیل چیزها

بود . حتی این محرك هم هرگز درجهت وادار کردن ایشان بیك کار ثمر بخش اثر نمیکرد و آنها را بکارمثبتی وانمیداشت .

درطول سالیان‌درازدر بیانیه‌های دولت‌واظهارات مقامات رسمی و نوشته‌های بعضی روزنامه‌ها، ازشهرداریهاوانجمنهای محلی‌انتقاد شده است وهم‌واره موارد قصوروضعف ایشان را نشان میدهند و چنین نتیجه میگیرند که سازمانها و مؤسسات دموکراتیك که در دست خود مردم باشد برای هند مناسب نیست . بدیهی است که این قبیل موارد نقص کاملا مشهود است اما معمولا عللی کـه باین وضع منتهی میشود و این نقیصه‌ها را ایجاد میکنند مورد توجه واقع نمیشود و دربارهٔ کادر و محیط جریان کار ها گفتگوئی بعمل نمی‌آید . در واقع طرزکار در شهرداریها نه‌دموکراتیك است و نه مستبدانه بلکه وضع آشفته‌ئیست درمیان این دو که معایب هردورا در بر دارد بدون آنکه منافع آنها را هم داشته باشد . ممکن است قبول کرد که دولت مرکزی درامورشهرداریها نظارت داشته باشد و آنها را مورد کنترول قرار دهد . اما درصورتی این‌کار را میتوان قبول کرد که دولت مرکزی هم‌خوددموکراتیك باشد وخودرا در برابر احتیاجات‌عمومی‌مسئول بشمارد. وقتیکه وضع چنین نیست طبعاً یامیان شهرداریهاودولت تضادی بوجود می‌آید که‌بتصادم منتهی میشود ویا شهرداریها باید بدون چون‌وچرا باارادهٔ دولت که درعین حال هیچ نوع مسئولیتی را هم بعهده نمیگیرد تسلیم گردند . طبعاً چنین وضعی رضایت‌بخش نیست واز نظارت و کنترول عمومی مردم هم دور میماند . بدینجهت است که اعضای شهرداری هم بیش ازآنکه به‌مردم واحتیاجات عمومی‌وانجمن شهر توجه داشته باشند بدستورات‌مقامات دولتی گوش میدهند و انجمن شهر را فراموش میکنند . انجمن‌های شهرهم نمیتوانند به هیچ نوع فعالیت اجتماعی بپردازند ومهمترین فعالیتشان صرف این میشود که عوارض و مالیاتهارا جمع‌آوری کنند و بدولت تحویل‌دهندوخود این امرسبب میشود که ازمحبوبیت واعتبارشان درنظرمردم‌کاسته شود .

امکان شرکت عناصر محلی درانجمنهای شهر بسیارمحدود است و باید بسیارتوسعه یابد . حتی تصور میکنم که انتخابات یك سازمان شهرداری بزرگ مثل بمبئی نیز در میان یکعده محدود اعضای انجمن شهرصورت میگیرد ، چندی پیش قطعنامه‌ئی که برای توسعهٔ انتخابات‌شهرداری تهیه شده بود درچند انجمن شهرردشد مسلم است که‌اکثریت اعضای انجمن شهرمزبور که همه از طبقات متمتع وثروتمند هستند ازوضع وموقعیت‌خود راضی وخشنودمیباشندوضرورتی برای تغییر وضع بنظرشان نمیرسد . زیرا میترسند که محتملا موقعیت خودشان بخطرافتد .

دلایل هرچه میخواهد باشد ، درهرحال واقعیت‌اینست که‌درمقایسه با شهرداریهای

کشور های دموکراتیك اغلب اعضای شهرداریهای ما نمونه های درخشان و شایسته‌ئی نیستند . البته آنها فاسد دازدورشوه‌خوار نمیباشند اما معمولا اشخاصی نالایق هستند که گرفتاررفیق بازی وحمایت‌ازخویشان و بستگان میباشند ودرمسائل‌عمومی هم‌نظردرستی ندارند . بدیهی است که این وضع هم کاملا طبیعی است زیرا برای اینکه یك دستگاه دموکراسی مؤثروموفق باشد باید برافکار عمومی تکیه کند واحساس مسئولیت داشته باشد . درصورتیکه درکشورما مردم بمحیط یکنوع حکومت استبدادی و اعمال قدرت مرکزی عادت کرده‌اند و باین‌ترتیب بتدریج علاقه و توجه بجنبه‌های دموکراتیك کارها ضعیف‌شده و ازمیان رفته است .

درکشورما سیستم‌آموزش وسیع توده‌ها وجود ندارد ، هیچ کوششی بکار نمیرود که افکار عمومی مردم براساس دانش و اطلاع متکی باشد . بدینجهت است که توجه عمومی بشکل اجتناب ناپذیری بقدرتهای شخصی وفردی ، بعناصر صاحب نفوذ و مسائل فرقه‌های مذهبی وبسایرچیزهای کوچك وحقیرمعطوف میگردد .

مهمترین موضوع مورد توجه دولت درشهرداریها اینست که آنهارا از «سیاست» دورنگاهدارد. هرنوع‌تصمیم واقدامی که درآن مختصرهواداری نسبت‌به‌نهضت‌ملی وجود داشته باشد باترشروئی مقامات عالیرتبهٔ دولتی مواجه میگردد . تدریس کتابهائی که‌در آن کوچکترین توجهی باحساسات ملی شده باشد حتی اگرعکسی ازهیچیك از رهبران وقهرمانان ملی هم درآن وجود نداشته باشد درمدارس عمومی متعلق بشهرداری‌ممنوع است . پرچمهای ملی که برفرازشهرداریها باهتزازدرمی‌آید بدستور دولت پائین کشیده میشود. اخیراً در بسیاری‌ازدولتهای‌ایالتی کوشش‌هماهنگی بعمل آمده‌است که‌اعضای‌سازمان کنگره وکسانی راکه درنهضت ملی شرکت داشته‌اند از عضویت درشهرداریها ، و در ادارات‌وکارهای مختلف اخراج کنند. معمولااعمال فشارهای عادی‌کافیست که شهرداریها را درمضیقه بگذارد ومثلا باحذف وکسر اعتبارات آموزش وپرورش ونظایراین چیزها آنهارا باطاعت وادار کندبااینهمه در بعضی مواردازجمله درشهرداری کلکته رسماً وعلناً قانونی‌وضع کرده‌اند که بنابرآن‌تمام کسانی که بخاطرشرکت در مبارزات ملی و نهضت نافرمانی عمومی یابه جهات سیاسی دیگر بزندان‌رفته‌اند از کارها اخراج گردند. دراین موارد فقط نظرهای سیاسی درمیان است وموضوع صلاحیت وشایستگی در کار بهیچوجه درنظر گرفته نمیشود .

همین نمونه‌های کوچك بخوبی نشان‌میدهد که شهرداریهای‌مادراقدامات‌خودهیچگونه آزادی ندارند وازموازین دموکراسی بکلی بدورمیباشند باوجوداین‌فشارها باید گفت که کوشش برای‌اخراج‌مخالفین سیاسی‌دردستگاههای‌شهرداری وسازمانهای‌محلی کمترمورد

توجه وعمل واقع شده است درصورتیکه در دستگاههای خدمات مستقیم دولتی دراین مورد خیلی جدی تر رفتار می شود .

درطی چهارده سال اخیر (تا۱۹۳٤) تقریباً در حدود سیصدهزار نفر برای مدتهای کما بیش دراز بزندان رفته اند وبدون تردید صرفنظر از سیاست ، این سیصدهزار نفر شامل عده ئی از فعالترین ایدآلیستها و شایسته ترین عناصر اجتماعی وفداکارترین مردم هند میشود . اغلب آنها از نیروی کار ومیل بفداکاری در راه هدف عالی وخدمت بهند سرشار بوده اند آنها از بهترین عناصری بودند که ادارات دولتی یا دستگاههای خدمات عمومی میتوانند از فعالیتشان بهره مند شوند . با وجود این دولت تمام کوشش خودرا بکار بسته و حتی قوانینی وضع کرده که آنهارا از کار بر کنار سازدو بدینطریق ایشان وهوادارانشان راتنبیه کند و کیفردهد . دولت ترجیح میدهد که نمك پرورده ها وریزه خوارهای سفرهٔ خودرا بکارها بگمارد و آنوقت از بی لیاقتی و ناشایستگی اعضای سازمانهای محلی شکایت هم میکند.

هرچند گفته میشود که «سیاست» باید از ادارات ومؤسسات عمومی دور بماند اما خود دولت برخلاف این حرف عمل میکند وسیاستهائی را که موافق خود تشخیص میدهد ترویج وتشویق هم میکند مثلا معلمین مدارس شهرداری را باخراج از کار تهدید میکند و آنها رامجبور میسازد که برای تبلیغات بنفع دولت بدهات وروستاها بروند .

درطی پانزده سال اخیر مبارزین و فعالین کنگره بااوضاع بسیار دشواری مواجه شده اند وبارمسئولیتهای سنگینی را بدوش کشیده اند وبااینهمه بازهم راه مبارزه با دولت نیرومند وستمگررا ادامه داده اند ومبارزاتشان خالی ازموفقیت هم نبوده است . این راه دشوار مبارزه بآنها اعتماد بنفس ولیاقت وقدرت مقاومت بخشیده است. آنها باین ترتیب صفات عالی وشایسته ئی را که تسلط طولانی و ممتد یك دولت مستبد سعی داشته است در ملت هند نابود سازد از نوزنده ساخته اند . بدیهی است که نهضت کنگره هم مانند هر نهضت وسیع توده ئی بسیاری عناصر ناپسند ، ابله ، نالایق وحتی بدتر از آنها هم داشته است ودارد اما تردید ندارم که هر فرد عضو کنگره درهرحال ازاشخاص مشابه خود درخارج از کنگره خیلی فعالتر، شایسته تر، نیکتر ومؤثرتر بوده است .

این موضوع یکی از چیزهائیست که دولت و بستگانش بآن توجه ندارند . کوشش برای اخراج اعضای کنگره ازکارها وبستن راههای مشاغل دولتی و امور عمومی بروی ایشان مورد استقبال انقلابیون واقعی ماقرار میگیرد . معمولا یك عضو عادی و متوسط کنگره عنصری انقلابی نیست وبعد ازیکدوران فعالیت نیمه انقلابی مسیرزندگی وفعالیت خودرا تغییرمیدهد، احساس میکند که در کسب وکاریادرشغل خود یا درسیاست محلی خود بتنگنا افتاده است ودچارمشکلات شده است و دراین موقع ایدآلهای درخشان و افکار

عالی ازمغز اودورمیشود وحرارت انقلابیش فرومی نشیند . عضلاتش را پیه میگیرد ودلش بهوس یك زندگی آسوده و بی دردسرمی افتد. بعلت همین تمایلات اجتناب ناپذیر عناصر متوسط کنگره است که ، عناصرمترقی وانقلابی آن مجبورهستند دائماً مراقب رفقای خود باشند و آنهارا از پرداختن بکارهای دولتی وشرکت درمجالس قانونگذاری وانجمنهای محلی که تمام وقت وفعالیت ایشانرا بخود معطوف میدارد محفوظ نگاهدارند . اکنون دولت باتصمیم باخراج کسانی که سوابق فعالیتهای سیاسی دارند خود تااندازه‌ئی بکمك عناصر انقلابی کنگره آمده است زیرا راه ورود بادارات را بروی اعضای کنگره می بندد وبدین ترتیب آتش تمایلات انقلابی درایشان زنده و بیدارمیماند وحتی تیز ترهم میشود .

خلاصه پس ازیکسال یا کمی بیشتر کار درشهرداری الله آباد ، احساس کردم که قسمتی از نیروهای خودرا بهدرداده‌ام. بعلاوه نمیتوانستم همه کس را دائماً برای کار کردن تحریك کنم ، بکاروادارم ، ولیاقت وشایستگی رابزوردرایشان تزریق کنم وبوجودآورم میخواستم استعفا بدهم اما تمام همکارانم ازمن خواهش میکردند که استقامت داشته باشم وبکارادامه دهم. همه آنقدرمهربانی وادب نشان میدادند که نمتیوانستم بآسانی مقام خودرا رها کنم بااینهمه درپایان سال دوم عاقبت استعفانامه خودرا امضا کردم .

سال ۱۹۲۵ بود ، درتابستان همانسال همسرم شدیداً بیمارشد بطوریکه چندین ماه دربیمارستان لکنهو بستری بود . درهمانسال نیز کنگره در« کانپور » برپا گردید و من ناچار بانگرانی وناراحتی فوق العاده دائماً میان کانپوروالله آباد ولکنهودر رفت و آمد بودم زیرا همچنان سمت دبیر کلی کنگره را نیز بعهده داشتم .

براثراین بیماری پزشکان بهمسرم توصیه کردند که برای گذراندن دوران نقاهت وتجدید قوایش بسویس برود . من خود این فکررا تقریباً باخوشوقتی استقبال کردم و درجستجوی بهانه‌ئی بودم که ازهند بیرون بروم . زیرا درمیان یك ابهام و تیرگی گیر کرده بودم . درمغزم تمام راهها درهم میآمیخت ومخلوط میشد . باخود فکرمیکردم که شاید براثردوری ازهند بتوانم حوادث را بهتردرك کنم وتیرگی فکری خسته کننده‌ئی. که‌درآن باافکارخود دست بگریبان بودم برایم روشن‌ترشود .

دراول مارس ۱۹۲٦ همسرم ، دخترم ومن در بمبئی بکشتی نشستیم وبقصد «ونیز» حرکت کردیم ، خواهرم وشوهرخواهرم «رانجیب . س . پاندیت» نیز که مدتها پیش‌از آنکه موضوع سفرما مطرح شده باشد قصد مسافرت اروپارا داشتند همراه مابودند .

۲۱

دراروپا

پس از بیش ازسیزده‌سال‌دوباره باروپا برمیگشتم. سیزده‌سالی که جنگ وانقلاب وتغیرات عظیم را بخود دیده بود . دنیای کهنه‌ئی که من شناخته بودم در میان خون و وحشت «جنگ بزرگ» مرده بود ودنیای تازه‌ئی درانتظارم بود . من حساب کرده‌بودم که شش یاهفت ماه دراروپا بمانم وحد اکثرسفر خود را تا آخرسال[1] هم تمدید کنم . اما عملا مایکسال ونه‌ماه دراروپاماندیم .

برای من این دوره دوران استراحت جسمی وروحی بود . مابیشترآنرا درسویس درشهرژنو دریك آسایشگاه کوهستانی در « مونتانا » گذراندیم . « کریشنا » خواهر کوچکترم هم دراوایل تابستان ۱۹۲۶ ازهند پیش ماآمد وبماملحق شد وتا آخر مدت اقامتمان باهم‌بودیم . برایم غیرممکن‌بود که همسرم را تنها بگذارم بطوریکه نتوانستم جزچند سفر کوچك بجاهای دیگر بروم . بعداًوقتی حال‌او بهبودی یافت کمی بسفرپرداختیم وبفرانسه وانگلستان وآلمان رفتیم .

درقلهٔ کوهستان ودر کنار برفهای ابدی ، احساس میکردم که ازهند وحتی‌ازدنیای اروپائی هم جدا شده‌ام . اما بخصوص چنین بنظرم میرسید که هند وحوادثی که درآنجا جریان می‌یافت در گذشته‌های دوری گم شده است . همچون ناظری که از دور بحوادث بنگرد کتاب میخواندم ، بمشاهده و مطالعه میپرداختم ، حرکت تاریخ را دنبال‌میکردم دراخباراروپا وتحولات سیاسی واقتصادی‌آن دقیق میشدم ودرآزادی بیشترو بزرگتری که در روابط انسانی برقرارمیگردید تعمق میکردم . دردوران اقامتمان در ژنو ، طبعاً فعالیتهای «جامعهٔ ملل »[2] و« دفتر بین‌المللی کار »[3] هم علاقه وتوجه مرا بخود مشغول

---

۱ ـ منظور آخر سال میلادی ۱۹۲۶ است ـ م.

۲ ـ سازمان بین‌المللی که پس‌از جنگ جهانی اول بوجود آمد ومقر آن درژنو بود ودرواقع پدر سازمان ملل متفق که پس‌از جنگ جهانی دوم بوجود آمده است میباشد — م.

۳ ـ سازمان بین‌المللی که برای بالابردن سطح زندگی‌کارگران وسازش‌دادن کارگر وکارفرما بوجود آمده است ومقرش درژنو میباشد — م.

میداشت .

اما با فرارسیدن زمستان دوباره ورزش تمام توجه مرا بخود جلب کرد و چندماه بورزش پرداختم . با « پاتیناژ » [۱] قبلا آشنائی داشتم اما اسکی برایم تازگی داشت ونمیتوانستم در برابر جذبهٔ آن مقاومت کنم . باوجودآنکه آغاز کار برایم دشوار بود با لجاجت شهامت آمیزی آنرا دنبال کردم و نگذاشتم زمین خوردنهای بیشمار مرا مأیوس سازد وعاقبت توانستم ازنشاط وشادی این ورزش زیبا بهره‌مند شوم ولذت بر گیرم .

رویهمرفته زندگی من بدون ماجرای مهمی جریـان داشت . روز ها میگذشت . همسرم کم کم سلامتی خودرا بازمی‌یافت ازهموطنان خود عده بسیار کمی را میدیدیم و درواقع اصولا غیرازجماعت کوچکی که درآن گوشهٔ کوهستان بسرمیبردند کمتر باکسانی مواجه میشدیم . بااینهمه غیرممکن بود که درمدت بیست ویکماه کسی از تبعیدشدگان‌یا انقلابیون سابق کشورم‌راکه ازدوران جوانی بااسامیشان‌آشنا شده بودم ودرآنوقت در اروپا بودند نه‌بینم .

هم‌اکنون خاطرهٔ « شیاماجی کریشناوارما » را در نظرمی آورم که همراه همسرش که سخت بیمار بود درآخرین‌طبقهٔ یك‌عمارت درشهرژنو، بدون مستخدم دریك‌آپارتمان خفه‌کننده زندگی میکرد . منزل‌آنها بوی رطوبت و پوسیدگی میداد و در زیـر قشر ضخیمی از گرد و خاك پنهان شده بود . « شیاماجی » پولدار بود اما دوست نداشت که پولهایش را خرج کند بطوری که برای صرفه‌جوئی کردن چندشاهی حتی‌حاضر نمیشد به تراموای‌سوارشود ومعمولاپیاده حرکت میکرد . ازهرملاقات کننده‌ئی پرهیزداشت ودر نظر اوهمه یا جاسوس و مأمور انگلیسها بودند ویا بثروت و پولهای او چشم داشتند . همیشه نسخه‌های روزنامه‌ئی راکه سابقاً بنام «جامعه شناس هندی » انتشار داده بود در جیبهایش داشت و با وضعی زننده بمقالاتی که در حدود دوازده سال پیش نوشته بـود اشاره میکرد وآنها را برخ اشخاص میکشید .

صحبتش‌همیشه دربارهٔروزهای گذشته‌بود . از «خانهٔ هندی» که‌سابقاً در«همپستید» درانگلستان‌تأسیس کرده بود حرف میزد. اغلب ازاینکه چگونه دولت انگلیس اشخاص مختلفی را برای جاسوسی کردن دربارهٔ اومأمور میساخته و او با زرنگی ایشانرا فریب میداده و ازین قبیل چیزها صحبت میکرد . در دیوارهای اطاقش طبقه‌هائی بودکه از کتابهای کهنه پرشده‌بود. این کتابها درهم و برهم‌درزیرقشری ازگرد وغبار پنهان‌بودند و با حالتی دردناك بتازه‌وارد نگاه میکردند . کف اطاق نیز در زیر کتابها وکاغذهای پراکنده پنهان شده بود . بنظر میرسید که آنها ازروزها وهفته‌ها پیش بهمین‌حال مانده

---

۱ ــ سرخوردن روی یخ باکفش‌های مخصوص که یکی از بهترین ورزشهای زمستانیست ـ م .

بودند وحتی ماهها هم بر آنها گذشته بود . یك محیط تیره ویك فضای تباهی و پوسیدگی و کپك زدگی درهمه جا احساس میشد . مثل این بود که زندگی در آنجا راه نداشت. وقتی که انسان ازمیان راهروهای ساکت وتاریك آن منزل عبورمیکرد انگار انتظار داشت که درهر گوشه باسایهٔ مرگ برخورد کند وهمینکه از آنجا بیرون میآمد بااشتیاق فراوان هوای تازه وجان بخش فضای آزاد خارج را می بلعید .

«شیاماجی» دلش میخواست که برای دارائیش ترتیبی بدهد و یك انجمن سرپرستی بوجود آورد که درراه خدمات عمومی کار کند . توضیح میداد که این انجمن باید برای آموزش وپرورش هندیان در کشورهای خارج کوشش کند. پیشنهاد میکرد که من هم یکی از اعضای آن انجمن باشم اما من برای قبول چنین مسئولیتی شوقی نشان ندادم . دلم نمیخواست که در کارهای پولی ومالی اوشرکت داشته باشم . بعلاوه احساس میکردم که اگر باین موضوع اظهار علاقه کنم ممکن است فوراً تصور کند که من به پولهایش چشم دوخته ام. هیچ کس نمیدانست که اوچقدر پول دارد . گفته میشد که درموقع بحران اقتصادی آلمان و بی ارزش شدن پول آن کشور مبالغ عمده ئی از دست داده است .

گاهی برحسب اتفاق بعضی شخصیت های ممتاز هندی از «ژنو» عبور میکردند . کسانی که برای شرکت درجلسات «جامعهٔ ملل» می آمدند اغلب صاحبان مقامات رسمی بودند و « شیاماجی » بهیچوجه میل نداشت بآنها نزدیك شود . اما گاهی بعضی اشخاص غیررسمی و بعضی شخصیت های عضو کنگره برای کارهای «دفتر بین المللی کار» می آمدندو «شیاماجی» سعی میکرد باآنها ملاقات کند . عکس العملهائی که آنها نسبت به او نشان میدادند بسیارجالب توجه بود. تقریباً همه ازملاقات با اواحساس ناراحتی میکردند، سعی داشتند که با او درانظارعمومی دیده نشوند وحتی المقدور ازملاقاتهای خصوصی بااو هم عذر میخواستند . اورا چنان شخص سالم وشایسته ئی نمی دانستند که بتوانند با اودرانظار عمومی دیده شوند .

بدینقرار «شیاماجی» با همسرش یك زندگی منزوی وتنها را میگذراند. نه فرزند داشت ونه خویشاوند ، نه یك دوست ونه تقریباً هیچ نوع ارتباط انسانی . او مثل یکی از آثار پربها و متروك قدیمی ویك یادگار کهنهٔ باستانی در زمان حال زندگی میکرد. زمان حال که از برابر پنجره های اومیگذشت وجریان مییافت بدون آنکه به اوو نظایراو که متعلق به گذشته بودند توجهی داشته باشد . با اینهمه هنوز هم بقایای آتش تمایلات ملی قدیمی در چشمانش شعله میکشید و با اینکه تقریباً هیچ چیز مشترك میان ما وجود نداشت نمیتوانستم نسبت به اوعلاقه واحترام نداشته باشم .

اخیراً روزنامه‌ها خبر مرگ اورا منتشر ساختند که بزودی بعد ازمرگ همسر پیر و محترم گجراتیش اتفاق افتاده است. همسرش در تمام عمر برای اورفیقی همراه و همقدم بود ودر دوران تبعید ودربدری در کشورهای خارجی بااو بسرمی‌برد. اعلام شده است که خانم مزبور مقادیر هنگفتی ازدارائی خود را برای پیشرفت نهضت ها و انجمن‌های زنان هند اختصاص داده است.

شخصیت مشهور دیگری که نامش‌را بسیار شنیده بودم واورا نخستین‌بار درسویس دیدم «راجا مهندرا پراتاپ» بود. اومظهر کامل خوشبینی وخوش اعتقادی دلپذیری بود وتصورمیکنم هنوزهم هست. همواره درآسمانهای خیال‌پرواز میکردوهرگز نمیخواست واقعیات زندگی را بحساب آورد. درهمان نخستین ملاقاتی که میان ما بعمل آمد مرا مبهوت ساخت. بشکلی فوق‌العاده عجیب وغیرعادی لباس پوشیده بود که باآب وهوای شدید روی فلاتهای مرتفع «تبت» یا دشتهای سیبری بیشتر مناسب بود وبا آب و هوای شهر «مونترو» درکناردریاچهٔ ژنوو آن‌فصل تابستان هیچ نوع تناسبی نداشت. لباس‌اویك نوع لباس نیمه‌نظامی بودباچکمه‌های بلندروسی. مخصوصاً تعدادزیادیٔ جیبهای‌فراخ داشت که از روزنامه‌ها واسناد گوناگون وعکسهای مختلف واین‌قبیل‌چیزها پربود. درمیان آنها نامه‌ئی از«بتمان‌هولوك» صدراعظم آلمان ویك‌عکس امضاشده‌ازقیصر آلمان، یك طومار نفیس‌از«دالائی‌لاما» پیشوای‌مذهبی‌تبت وتصاویر واسناد بیشماردیگری وجودداشت. واقعاً تعجب‌آوربود که جیب‌های اوچگونه این‌همه چیزها را درخود جا داده است. دراین‌باره برایمان گفت که یکبار درچین یك‌جامه‌دان کوچك محتوی نامه‌ها و اسناد گرانبهائی را گم کرده‌است وازآنپس‌ترجیح میدهد که تمام پرونده‌ها ونامه‌ها واسنادخودرا در لباس خویش نگاهداری کند. بهمین مناسبت هم لباسش آنهمه جیب داشت.

«مهندراپراتاپ» داستانهای فراوانی ازمسافرتهای گوناگون خود به‌ژاپن، چین، تبت وافغانستان بخاطر داشت. مجموعاً زندگی پرتنوعی گذرانده بود وآخرین‌کارشوق آمیزی که اورا بخود مشغول داشته بود تشکیل یك «انجمن خوشبختی» بوده است که خود اومؤسس آن بود وشعارآنرا «خوشبخت باشید!» قرارداده‌بود. ظاهراً این‌انجمن در «لاتوی» (یا در «لیتوانی»[1]) ازهمه‌جا بیشتر موفقیت وهوادار پیدا کرده بود.

عقیده داشت که برای‌تبلیغات خود بایدکارتهای پستی فراوانی تهیه کندکه برروی آنهاپیامهایش‌چاپ‌شده‌باشد وآنهارابطورمنظم وبمقدار زیاد برای اعضای کنفرانسهای مختلفی که درژنو یا سایر نقاط منعقد میشود ارسال دارد. این‌پیامها را خود او امضاء میکرد امانامی که برای امضای خود بکارمیبرد یك‌اسم‌عجیب‌وغریب درازومفصل بود. اسم

---

۱ ـ از کشورهای ساحل دریای بالتیك که امروز جزو جمهوریهای شوروی هستند — م.

اصلی «مهندرا پراتاپ»را فقط بصورت حروف اول آنها «م . پ. » مینوشت اما اسامی متعدد دیگری بآن می افزود که هر اسم ظاهراً نمایندهٔ چیزی در یکی از کشور هائی که بآنجاها رفته بود میبود .

میخواست باین‌وسیله جنبهٔ بین‌المللی وجهان وطنی‌خود را نمایان سازد و بالاخره در آخر هم نام عجیب « خادم‌بشریت » را می افزود . « مهندرا پراتاپ » رانمیشد یك شخص‌عادی‌وجدی تلقی کرد. بنظرمیرسید که‌اویکی از شخصیت‌های‌قرون‌وسطائی‌ویك‌نوع «دون کیشوت»[۱] است که در قرن بیستم افتاده‌است. با اینهمه اوشخصی بسیارساده دل و بسیارخوش باور بود .

درپاریس«مادام‌کاما»ی پیررا دیدیم که بشکل خشن و هول‌انگیزی به‌ملاقات کننده نزدیك میشد وصورتش را جلومیآورد وبچهرهٔ اوخیره میگشت تاخوب اورا تشخیص‌دهد وبعد درحالیکه بصورت‌تهدید کننده‌ئی باانگشت به‌اواشاره میکرد میپرسید که‌او کیست ؟

پاسخ شخص برای اوهیچ اهمیتی‌نداشت . احتمال‌دارد که اوپاسخ را اصلانمی‌شنید زیرا گوشش‌سنگین‌شده بود ! دربارهٔ هر کس یك‌عقیدهٔ مشخص وثابت داشت که‌بهیچوجه حاضرنبود آنرا تغییردهد وحتی اگربادلایل روشن وقانع کننده‌ئی هم‌خلاف آنرا برایش ثابت میکردند نظرخود را تعدیل نمیکرد .

هندی معروف دیگری که دیدیم «مولوی عبیدالله » بود که اورا مدت کوتاهی در ایتالیا ملاقات کردم . بنظرمیرسید که اومرد باهوش وزرنگی است ، اما زرنگی‌وذکاوت درمفهوم کهنه وقدیمی‌سیاست که بمعنای پشت‌هم‌اندازی ودسیسه‌بازیهای سیاسی میباشد . بهیچوجه باافکار و مفاهیم جدید آشنا نبود . طرحی برای تشکیل یك «دولتهای متحدهٔ هند» یا «جمهوریهای متحدهٔ هند» تهیه کرده بود که از نظر حل مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی بی‌ارزش‌نبود . دربارهٔ فعالیتهای گذشته‌اش‌دراستانبول که گاهی‌هم آنرا « کنستانتینوپل» مینامید برایم مطالبی گفت که‌چون هیچ‌بنظرم مهم نمی آمد همه‌را بکلی‌فراموش کرده‌ام. چندماه بعد با « لالالجپت‌رای » ملاقات کرد و گویا تمام آن داستان‌ها را برای او هم نقل وتکرار کرده بود . «لالاجی» ظاهراً تحت تأثیر شدید او وداستانهای اوواقع‌شده بودوبا استنباطهای نادرست واستنتاج‌های حیرت‌انگیز درانتخابات شوراهای هند درآن سال نقش مهمی بازی کرد . «مولوی عبیدالله» بعدبحجاز رفت وازآنپس دیگرتا سالها خبری ازاو نشنیدم .

---

۲ - دون کیشوت نام قهرمان افسانه‌ئی کتابیست از «سروانتس» نویسنده مشهور قرن شانزدهم اسپانیا ، او مظهر افراد خیالبافی است که میخواهند بابدیهای روی زمین مبارزه کنند - م .

یك مولوی دیگر اما ازیکنوع کاملا متفاوت «برکت‌الله» بود که اورا اولین‌بار در برلین دیدم. او یك پیرمرد بسیار پرحرارت و بسیار دوست داشتنی بنظر میرسید. مردی ساده‌دل بود، خیلی باهوش نبود اما سعی‌میکرد که با افکار تازه‌آشنا شود واوضاع جدید دنیای امروز را درك کند. درسال ۱۹۲۸ درموقعیکه مادرسویس بودیم او در«سانفرانسیسکو» در گذشت ومن ازخبرمرگ او بسیار متأسف شدم.

در برلین عدهٔ زیادی ازهندیها زندگی میکردند که در دوران جنگ دور هم جمع شده بودند وسازمانی بوجود آورده بودند. اما سازمان ایشان مدتها بود متلاشی شده بود. اعضای این‌سازمان درمیان خود بنزاعهای شدیدی می‌پرداختند و متقابلا یکدیگر را بخیانت متهم میساختند. ظاهراً سرنوشت تمام تبعیدیان سیاسی و کسانیکه دور ازوطن خود زندگی میکنند چنین است بسیاری ازاین هندیان مقیم برلین باآرامش زندگی و اشتغالات طبقات متوسط - هرچند که درآلمان بعدازجنگ زیاد نبود - خو گرفته بودند وفعالیت‌های انقلابی‌را کنار گذاشته بودند. آنها حتی بکلی از سیاست دوری می‌جستند.

ماجرای این گروه کوچك بسیارجالب‌توجه میباشد. بیشتر این هندیان درتابستان شوم سال ۱۹۱٤ که جنگ شروع شد در دانشگاههای مختلف آلمان دانشجو بودند. آنها با دوستان ورفقای آلمانیشان زندگی‌مشترکی داشتند، همان آوازها رامیخواندند، همان سرگرمیها را داشتند همان آبجورا مینوشیدند و با آن فرهنگ خارجی با علاقه و احترام تماس میگرفتند و میجوشیدند. وقتیکه جنگ شروع شد مستقیماً باآنها ارتباطی پیدا نمیکرد. اماامواج جنون ناسیونالیسم و تعصبات ملی که درسراسر آلمان بحرکت آمده بود تااندازه‌ئی درآنها هم اثربخشید. آنها بیشتر ضد انگلیس بودند تا هوادار آلمان. احساسات ملی وهندی ایشان به‌آنهاجنبهٔ‌ضدانگلیسی می‌بخشید. کمی‌پس ازاعلان جنگ، بعضی‌عناصرانقلابی‌هم ازمرزسویس گذشتند وبایشان ملحق‌شدند. آنها کمیته‌ئی تشکیل دادند و بدنبال «هردایال» فرستادند که درآن زمان درساحل‌غربی آمریکا بود. «هردایال» چندماه بعدآمد وتاآنوقت کمیتهٔ مزبور اعتباری کسب کرده بود. این‌اهمیت و اعتبار از طرف دولت آلمان بآن‌کمیته اعطا گردید زیرا دولت آلمان میخواست ازاسم آن سازمان برای‌منظورهای ضدانگلیسی خود درجنگ بهره برداری کند. هندیها هم بسهم خود میخواستند ازموقعیت بین‌المللی بنفع منظورهای ملی‌خود استفاده کنند و بهیچوجه نمیگذاشتند که فقط برای منظورهای آلمان مورد بهره‌برداری واقع شوند. آنها باتوجه باهمیتی که آلمانیها برایشان قائل میشدند و امکاناتی که ازاین جهت برای چانه‌زدن پیدا میکردند اصرارمیورزیدند که‌تضميناتی دربارهٔ استقلال هند بدست‌آورند. ظاهراً وزارت خارجهٔ آلمان با آنها پیمانی دراین بارهٔ منعقد ساخت و متعهد گردید که

درصورت پیروزی آلمان استقلال هند را برسمیت بشناسد کمیتهٔ مزبور هم در مقابل این وعده وشرایط دیگری وعده داد که دردوران جنگ باآلمان کمك وهمراهی کند و ازین جهت مورد احترام وافتخارات فراوان قرار گرفت وبانمایندگان آن تقریباً مانندسفرای یك دولت خارجی رفتار میشد .

این اهمیت ناگهانی که به‌این گروه کوچك مرکب ازجوانان بی‌تجربه داده میشد بعضی ازآنها را سرمست ساخت . آنها تصور کردندکه اجرای یك نقش بزرگ و مهم بایشان واگذار شده است که برای همیشه در تاریخ ثبت خواهد شد . بسیاری از آنها ماجراهای هیجان‌انگیزی داشتند وموقعیت‌های حساسی گذراندند . در آخرین دوره‌های جنگ اهمیت آنها بطور محسوسی کم شد و بتدریج کمیتهٔ مزبور بکلی ازخاطرهارفت . «هردایال» که ازآمریکاآمده بود تا مدتها مطرود بود . درکمیتهٔ مزبور توجه‌فراوانی به‌او نشان نمیدادند . هم کمیته وهم‌دولت آلمان اورا شخصی‌غیرقابل اعتماد تلقی میکردند و کم کم اورا کنار گذاشتند . مدتها بعد ازجنگ یعنی درهمان سالهای ۱۹۲۶ و۱۹۲۷ که من در اروپا بودم ملاحظه کردم که هندیان قدیمی مقیم اروپا باچه خشم و نفرتی از «هردایال» یاد میکنند . اودرآنوقت درسوئد زندگی میکرد ومن نتوانستم اورا ببینم .

وقتی که جنگ پایان یافت «کمیتهٔ هند» هم کارش بپایان رسید . بعداز زوال آنهمه امیدها دیگر زندگی درنظر اعضای آن کمیته یك ماجرای غم‌انگیزرا پیدا کرده بود . ازسر گرفتن‌زندگی عادی‌وخسته کنندهٔ روزانه‌برای کسانیکه‌درماجراهای بزرگ‌شرکت داشته‌اند و بخیال خود دردوران جنگ شخصیتی بشمار میرفتند بسیار دشوار بود. بعلاوه زندگی هم سخت شده بود و حتی کسانی که باگذران عادی قناعت میکردندنمیتوانستند برای یك زندگی آرام وآسوده وسیله‌ئی بدست‌آورند . بازگشت به‌هند برای‌آنها غیر- مقدور بود . آلمان شکست خورده هم جای آسایش و آرامش نبود . دولت انگلستان بعده‌ئی ازایشان اجازه داد که بوطن خود بازگردند امابسیاری ازآنها درآلمان ماندند وبسرنوشت دشوار خود تسلیم شدند . آنها نه‌تابعیت روشنی‌داشتند ونه گذرنامهٔ منظمی وبدین‌ترتیب نه‌فقط مسافرت بخارج ازمرزهای‌آلمان شکست‌خورده برای ایشان دشوار بود بلکه در داخل کشور هم وضعشان بلطف پلیس محلی بستگی داشت . زندگی آنها روزبروز بدترمیشد واغلب‌بانگرانی وغم گذران زندگی روزانه‌میگذشت .

چند سال بعد ، روی‌کار آمدن رژیم نازی از سال۱۹۳۳درآلمان نیز بربار ایشان می افزود مگر اینکه کاملا باعقاید ونظریات هیتلری همراه میشدند . درنظر نازیها که فقط نژادهای شمالی اروپا را عالی میشمردند . هندیان غیرشمالی مخصوصاً که آسیائی هم بودند خیلی ارزش نداشتند ومورد استقبال واقع نمیشدند . آلمانیها وجود آنها را

فقط تا موقعیکه در آلمان میماندند تحمل‌میکردند. هیتلر بارها بنفع امپریالیسم بریتانیا درهند اظهاراتی کرد و بدون شك میخواست باین‌وسیله نظرموافق انگلستان را بنفع خود جلب کند.

یکی‌ازهندیان تبعیدی ودورازوطن را که دربرلین دیدیم و از اعضای ممتاز گروه قدیمی زمان‌جنگ بشمارمیرفت «چمپا کرامان‌پیلای» بود. اومردی خودنما بود که‌ظاهری آراسته داشت‌ودانشجویان هندی مقیم برلین‌باولقب زشتی داده بودند. اوفقط‌میتوانست هرموضوع راازنظر ناسیونالیسم مورد توجه قرار دهد و بهیچوجه نمیتوانست جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی مسائل را هم در نظر بگیرد. او با ناسیونالیست‌های‌افراطی آلمان و میلیتاریست‌های «کلاه پولادین»[1] کاملا سازگار بود. اویکی‌ازهندیان معدودی بود که در آلمان مانده‌بودند و با نازیهاسازگاری داشتند، چند ماه‌پیش خبرمرگ اورا دربرلین، درزندان خود شنیدم.

یك‌شخص دیگر که از نوعی‌کاملا متفاوت بشمارمیرفت «ویرندرانات‌چاتوپادهیایا» عضویکی‌ازخانواده‌های‌هندبود. اورامعمولا «چاتو» مینامیدند. مردی بسیارشایسته‌وپرنشاط ولی‌بسیار سهل‌انگار وشلخته بود. همیشه لباسهایش آشفته ونامنظم‌بود واغلب نمیدانست که چگونه ودرکجا غذابخورد. اما هرگز خوش‌خلقی ونشاط خود را از دست نمیداد. درموقعی که من درانگلستان تحصیل میکردم‌چندسال ازمن جلوتربود. وقتیکه من بکالج «هارو» داخل میشدم اودر دانشگاه اوکسفورد تحصیل میکرد. ازهمانزمان هرگز بهند برنگشته بود. گاهی اوقات وقتیکه صحبت ازهند بمیان می‌آمد دلش بیاد وطن می‌افتاد واظهار دلتنگی‌میکرد ومیخواست بوطن‌برگردد. اما وضع وطن هم برای اوخوشایند نبود وتقریباً یقین است که اگربهند برمیگشت بزودی احساس خستگی میکرد. درطول زمان، گذشت‌سالها وانتظارهای دراز، یادوطن دلش‌را بخود میکشید وتحریك میکرد. همانطور که «مازینی» نویسندهٔ ایتالیائی گفته است هیچ دورازوطنی نمیتواند از چنگ این بیماری بگریزد وآنرا ازروح خود دورسازد.

باید بگویم که بطورکلی اغلب تبعیدی‌های سیاسی و هندیانی را کـه در خارجه میدیدم با وجود تحسین فراوانی که نسبت بروح فداکاری ایشان داشتم و با وجود تمام علاقه واحترامی که نسبت برنج ایشان و مشکلات زندگی ایشان پیدا میکردم اثرزیادی در من ایجاد نمیکردند. البته من همهٔ ایشان را ندیدم زیرا تعداد آنها زیاد است و در سراسردنیاهم پراکنده هستند فقط عدهٔ‌معدودی ازآنها معروف هستند ودرمیان ماشهرت

۱ـ منظور میلیتاریست‌های آلمان نازیست – م.

دارند . دیگران درواقع از دنیای هند خارج شده اند و هموطنان آنها را بکلی از یاد برده اند. ازچند نفری که من ملاقاتشان کردم تنها کسانی که درمن تأثیر زیاد گذاشتند یکی « چاتو پادهیایا » بود و دیگری « م . ن . رای »[1] . «رای» را در یك ملاقات کوتاه که درحدود نیمساعت طول کشید درمسکو دیدم . درآنوقت او یکی ازرهبران کمونیست بود امابعدها خطمشی او از خطمشی کمونیستهای پیرو « کمینترن » جدا شد. تصور میکنم که «چاتو» یك کمونیست رسمی و باانضباط نبود ولی تمایلات کمونیستی داشت . «رای» اکنون (در سال ۱۹۳٤) سه‌سالست که دریکی اززندانهای هند محبوس است .

غیرازاینها تقریباً درهمه‌جای اروپا شخص باعده‌ئی ازهندیها برخورد میکرد که با کلمات و جملات انقلابی سخن میگفتند و صفت مشخص ایشان بی پروائی در اظهارات و اصرار وابرام در کنجکاوی بود . چنین بنظر میرسید که آنها نشان «انتلیجنت سرویس» را همراه داشتند و برای دولت انگلستان درمیان هندیان جاسوسی میکردند .

بدیهی است که ما دردوران اقامتمان دراروپا با عده‌ئی ازاروپائیان وآمریکائیان هم ملاقات کردیم . ازژنو چندین بار برای دیدار ویلای «اولگا» در «ویلنوو» رفتیم تا «رومن رولان» را ملاقات کنیم . باراول که پیش او رفتیم یك نامه از گاندی جی همراه داشتم که مرا به او معرفی کرده بـود . خاطرهٔ دیگری کـه برایم عزیز مانده است ملاقات با «ارنست تولر» نویسنده ودرام نویس جوان آلمانی بود که نازیسم اورا ازوطنش رانده بود. همچنین خاطرهٔ «روژه بالدوین» عضو «اتحادیهٔ آزادیهای مردم» در نیویورك نیز برایم گرامیست . درژنو با «دهان گوپال موکرجی» نویسندهٔ هندی هم دوست شدیم که بآمریکا مهاجرت کرده است .

پیش ازاین سفر اروپا من درهند با « فرانك بوخمان » عضو « نهضت گروه آکسفورد »[2] آشنا شده بودم . بایك نوع شگفتی و تعجب قسمتی از جزوه‌هائی راکه بمن داده بـود خوانده بودم . این تغییر حالتها ، این اعترافات ناگهانی و بطورکلی آن محیط احیا و تجدید حیات مذهبی که در افکار اودیده میشد بنظرمن با روشنفکری سازگاری نداشت نمیتوانستم بفهمم که چگونه اشخاصی که ظاهراً باهوش وزیرك بنظر می آمدند میتوانستند دراین زمینه‌های عجیب دستخوش تأثیر قرارگیرند وخودرا تا این اندازه در معرض این قبیل آزمایشها قراردهند .

براثر تحریك حس کنجکاریم دوباره درژنو بدیدن « فرانك بوخمان » رفتم . او مرا به‌یکی ازکنگره‌های بین‌المللی خود که تصور میکنم قراربود جائی دررومانی تشکیل

---

۱ ـ Roy ـ این هردو نفر تمایلات چپ و مارکسیستی داشتند ـ م.

۲ ـ این نهضت یك نوع نهضت فلسفی و عرفانی بود که بنظر نهرو با روشنفکران تناسبی نداشت ـ م .

شود دعوت کرد . متأسفانه من نتوانستم به‌آنجا بروم واز نزدیك آن هیجان وتأثیرپذیری دسته‌جمعی را ببینم . بدینقرار کنجکاوی من دراین مورد اقناع نگردید ، وموقعی که بعدها درروزنامه‌هااخبارمربوط به‌توسعهٔ «نهضت گروه اکسفورد» را میخواندم حیرت وتعجبم افزوده میشد .

۲۲

اختلافات و تصادمات در هند

کمی بعد ازورود ما بسویس در انگلستان اعتصاب عمومی معروف آغاز گردید . این امرمرا سخت برسرشوق آورد . طبعاً علاقه وهواداری من متوجه اعتصاب کنندگان میشد . شکست قطعی این نهضت که پس از چند روز فرا رسید مرا متأثر ساخت و برایم صورت یك ماتم وعزای خصوصی داشت . چند ماه بعد که سفر کوتاهی بانگلستان رفتم . کارگران معادن هنوزمبارزهٔ خودرا ادامه میدادند ولندن شبها دریك حالت نیمه‌تاریکی بسر میبرد .

درجریان یك دیدارسریع و کوتاه‌دریك منطقهٔ معدنی ـ که گمان‌میکنم «دربشایر» بود ـ فرصت پیدا کردم که چهره‌های فرسوده وبیرنگ ولاغرمردان وزنان و کودکان را ازنزدیك ببینم . برایم بسیارمهم وجالب توجه بود که توانستم در بعضی محاکمات حضور یابم و ببینم چگونه اعتصاب کنندگان وخانواده‌های آنهارا بدادگاههای محلی یادادگاههای اختصاصی میکشاندند .

دادرسان این دادگاهها خود مالکین یا مدیران معادن بودند و باستناد یك قانون استثنائی وبخاطرهیچ ، کارگران را محاکمه و محکوم میکردند . یکی از محاکمات را بخاطردارم که مخصوصاً مرا سخت متأثرو ناراحت ساخت . در این محاکمه سه چهار زن شوهر دار که بچه‌هایشان‌را در بغل داشتند به محاکمه کشیده‌شده بودند باتهام اینکه به «کارگران هوادارارباب» دشنام داده‌اند. فقرو کم غذائی ازقیافهٔ مادران و کودکان کاملا نمایان بود . مبارزهٔ طولانی ومداوم آنها را بسیار ضعیف ساخته بود وطبعاً آنها را بر ضد کسانی که نان را از دهانشان میدزدیدند برمی‌انگیخت .

دربارهٔ روش ظالمانه وغیرقانونی مبارزات طبقاتی مطالب زیادی خوانده بودم . درهند هم ازاین قبیل محاکمات طبقاتی کم وغیرعادی نبود . اما انتظار نداشتم که چنین نمونه‌های آشکاروهویدائی‌را درانگلستان هم به بینم و بهمین جهت ازاین ماجراها سخت بر آشفته شدم .

چیز دیگری که خیلی در من اثر بخشید و مرا بتعجب آورد محیط آمیخته بترس و وحشتی بود که براعتصاب کنندگان فشارمی‌آورد . آنها از قدرت پلیس و مقامات دولتی بوحشت افتاده بودند و بنظرمن دربرابرروش تحقیرآمیزورفتارناشایست مقامات مختلف عکس‌العمل شایسته‌ئی نشان نمیدادند. راست است که کاری ازایشان ساخته نبود ، مبارزهٔ ایشان خیلی طول کشیده بود وچیزی نمانده بود که تمام نیرویشان درهم بشکند ورفقای ایشان‌درسایراتحادیه‌هاوسندیکاها خیلی زود آنها را تنها گذارده بودند. با این همه‌میان ایشان ومیان‌کارگران تیره روزهندی یك دنیا فاصله بود.کارگران معادن انگلیس برای خود اتحادیه‌ئی نیرومند داشتند ، قسمت عمده‌ئی ازملت بایشان توجه و علاقه نشان میداد وحتی یك‌نهضت بین‌المللی نسبت بایشان اظهارهمدردی‌میکرد بعلاوه سندیکای‌های‌دیگر وهیاهوی‌تبلیغاتی‌هم‌دراطراف‌ایشان وبنفع‌ایشان‌عمل‌میکردند،منابع درامد گوناگونی هم دراختیارداشتند.درصورتیکه پرولتاریا وکارگران هند هیچ یك ازاین وسایل را نداشتند وبا اینهمه دراعماق نگاه کارگران انگلیسی هم همان وحشت و اضطرابی راکه در هند بچشم میخورد میدیدم وکارگران‌هردو کشورازاین لحاظ کاملا بهم شباهت داشتند .

دراین سال ، درهند انتخابات مجمع قانونگزاری وشوراهای ایالتی که هرسه‌سال یکبارصورت میگیرد انجام گرفت . من باین امرهیچ علاقه‌ئی نداشتم اما انعکاسات‌بعضی منازعات و کشمکشهای شدیدکه در این مورد پیش آمده بود تا سویس هم بمن رسید . بدین ترتیب بود که ازتشکیل یك حزب جدید از طرف « پاندیت مدان موهن مالاویا »[۱] و«لالالجپت رای»[۲] بمخالفت با «حزب سواراج» مطلع شدم . این حزب جدید را «حزب سوسیالیست» مینامیدند . من حتـی امروز هم نفهمیده‌ام میان این گروه جدید با احزاب سابق چه تفاوت اساسی وجود داشت . مسلم است کـه احزاب کنونی هند هر چند هم که اسامی مختلف داشته باشند تقریباً یکسان هستند و با هم تفاوت زیادی ندارند . « حزب سواراج»درآغازکارخود عناصرجدیدی را بشوراها وارد ساخت و روشی تندتر وجدی‌تر ازدیگران‌داشت‌اما درواقع تفاوت این احزاب باهم در اندازهٔ درجات تمایلاتشان بود و نه در انواع تمایلات وآرمانها .

حزب جدید ناسیونـالیست مظهر تمایلات معتدل‌تری بود و نسبت بحزب سواراج «راست‌تر» شمرده میشد.این حزب هم منحصراً ازعناصر«هندو» تشکیل میشد وباسازمان ملی ومذهبی «مهاسابها» که سازمانی متعصب وارتجاعی بود همکاری نزدیك داشت.

خیلی طبیعی بود کـه پاندیت « مالاویا » در رأس آن قرار بگیرد . وضع او به

---

۱ ـ به‌حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود ـ م.

۲ ـ به‌حاشیه ۲ صفحه‌٥٤ رجوع شود ـ م.

آسانی قابل درك بود زیرا حزب جدید باموقعیت مخصوص او تطبیق میکرد. «مالاویاجی» بخاطر وفاداری برشته‌های قدیمی ارتباط و دوستی همچنان عضو کنگره هم باقی بود اما درواقع بیشتر یك «لیبرال» و یك « اعتدالی » بشمار میرفت تا یك هوادار جدی کنگره . نهضت «عدم‌همکاری» کنگره‌وتحولات کنگره بصورتی فعال‌تر ومثبت‌تر برای او بی‌ارزش بود . بهیچوجه با نظر جدیدی که برای سیاست کنگره در نظر گرفته شده بود موافقت نداشت . هرچند در کنگره مورد احترام‌فراوان بود وهمیشه با استقبال گرم مواجه میشد درواقع در وضع جدید آن یك عضو جدی بشمار نمی‌رفت . حتی عضوهیئت کوچك اجرائیه که بنام « کمیتهٔ عامله» نامیده میشدند نیز نبود . با نظرهای کنگره مخصوصاً درمورد انتخابات مجالس قانون گذاری هم موافقت نداشت . او یکی ازمحبوبترین و معروفترین رهبران «مهاسابهای هندو» بود وازاین جهت هم نظرو رفتاراو با نظر کنگره دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی اختلاف داشت . نسبت بکنگره روشی احساساتی داشت و آنرا سازمانی میدانست که خوداو ازاوان کاردرآن شرکت داشته است ودر رهبری آن سهیم بوده است ومیدانست که کنگره تنهاسازمانیست که درراه تحصیل آزادی کارمؤثری انجام میدهد. قلب اوهمیشه ومخصوصاً دردورانهای مبارزه با کنگره بود اما سرش بجای‌دیگر بند بود. بدینجهت اینوضع برای او بیك کشمکش درونی با خودش منتهی میشد و گاهی اورا بفعالیت‌های متضاد بایکدیگر میکشاند. درنتیجه‌مردم‌هم‌دچارابهام‌میشدند. ناسیونالسیم تقریباً همیشه در طبیعت خود چنین حالات تضاد و ابهام و پیچیدگی را همراه دارد و «مالاویاجی» هم فقط یك « ناسیونالیست» بود. هیچ موضوع اجتماعی یا اقتصادی‌توجه وعلاقهٔ اورا جلب نمیکرد . او خود یکی از ارکان اعتقادات کهنه و قدیمی دربارهٔ وضع اقتصادی واجتماعی وفرهنگی جامعه براساس آئین «هندو» بشمار میرود وهمیشه هوادار وضع موجود اجتماعی بوده و میباشد . شاهزادگان ، تعلقه داران ، زمین داران بزرگ همه بحق او را برای خود یك دوست خیر اندیش میپندارند . تنها تغییری که مورد علاقه اوست وبا اشتیاق زیاد بآن فکر میکند اینست که نفوذ و تسلط خارجی درهند بکلی‌از میان برود . افکارجوانی ودوران تحصیلیش هنوز هم درذهنش باقیست و باین دنیای پر جوش وخروش وانقلابی بعد ازجنگ وقرن بیستم ازورای عینك آرام قرن نوزدهم‌نگاه میکند. اوهمواره‌دنیای‌فیلسوفان‌و نویسندگانی نظیر «ت.ه. گرین» و«جان‌استوارت‌مایل» و «گلادستون» و«مورلی» را برروی زمینه‌ئی ازسه چهارهزارسال فرهنگ و سنن هندو درنظردارد. اوبا ترکیب‌عجیبی‌ازتضادهای گوناگون روبروست‌امااعتماد حیرت‌انگیزی بخود دارد وتصور میکند که میتواند تمام تضادها را حل کند. خدمات طولانی او به‌مردم درزمینه‌های گوناگون که ازاوان جوانیش شروع شده‌است، موفقیت اودرایجاد وتأسیس

مؤسسه بزرگی نظیر «دانشگاه هندو» در بنارس، صداقت وصمیمیت شخصی و نمایان او، قدرت سخنرانی وفصاحت او و بالاخره شخصیت ممتاز و پیروز او در جامعهٔ هند و، موقعیت خاصی باو بخشیده است وجامعهٔ هندو اورا بسیارعزیز میدارد بطوریکه هرچند بسیاری از اشخاص با عقاید او توافقی ندارند واز نظر سیاسی ازاو پیروی نمیکنند، با علاقهٔ فراوان باو احترام میگذارند. او، هم ازجهت سن وهم ازجهت خدمات فراوان و گوناگونی که به جامعه هندو کرده است «نسطور»[1] سیاست هند شده است. اما یك «نسطور» که کمی کهنه شده ودورانش بسر رسیده است ودوران جدید، دیگر اورا نمی پسندد. صدای او و آهنگ کلامش توجه واحترام را برمی انگیزد اما علاقه واعتقاد کسی را جلب نمیکند وعدهٔ زیادی را به پیروی خود نمیکشاند.

بدینقرار خیلی طبیعی بود که «مالاویاجی» بحزب سواراج ملحق نشود زیرا این حزب ازنظر سیاسی نسبت به او خیلی مترقی تر بود واز اعضای خود میخواست که از سیاست کنگره پیروی کنند درحالیکه او میخواست حقوق وامتیازات بیشتری برای خود داشته باشد وچه ازنظر سیاسی وچه ازنظر مذهبی موقعیت ممتازتری باو اختصاص بدهند. این خصوصیات را دریك حزب جدید بدست می آورد که خود او مؤسس ورهبر آن باشد.

اما الحاق «لالالجپت رای» بحزب جدید هرچند که او هم تا اندازه ئی بتمایلات دست راستی وتعصبات مذهبی علاقه نشان میداد کمتر قابل درك بود. درتابستان آن سال او را درژنو دیده بودم ودرملاقات با او احساس نمیکردم که در نظر داشته باشد نسبت بکنگره روشی تجاوزآمیز اتخاذ کند. هنوزهم نمیدانم که چه شد او چنین روشی اتخاذ کرد. اما دردوران انتخابات، فعالیت هائی داشت که طرز فکر جدید اورا نشان میداد. او رهبران کنگره را را به توطئه سازی ودسته بندی با عناصر خارج ازهند متهم میساخت. بعداً نیز بمناسبت ایجاد شعبهٔ کنگره درکابل چنین اتهاماتی را تکرار میکرد. تصور نمیکنم که او هرگز بتواند دلایلی واقعی برای اتهامات خود ذکر کند وبا وجود درخواستهای مکرر مادر بارهٔ اتهامات خود توضیحاتی بدهد.

بخاطردارم وقتی که درسویس درمطبوعاتی هندی اتهامات «لالاجی» را خواندم متحیرشدم. ازآنجا که دبیر کل کنگره بودم ازهمه چیزسازمان خودمان اطلاع داشتم، هرچند ابتکار تأسیس وپذیرش «کمیتهٔ کابل»[2] در کنگره با «دیشبندوداس» بود اما من بعلت موقعیت خود کار آنرا زیر نظرداشتم و باین جهت هرگز نمیدانستم (و هنوزهم نمیدانم)

---

۱ ـ نسطور Nestor ـ پادشاه باستانی ناحیهٔ پیروس در یونان قدیم بود که از همهٔ مردم همزمان خود مسن تر بود ودرزمان خود مظهر کمال عقل و کیاست وتجربه بشمار میرفت ـ م.

۲ ـ منظور شعبهٔ کنگره است که در کابل پایتخت افغانستان تشکیل شده بود ـ م.

که جزئیات اتهامات لالاجی‌راجع به چه چیز بوده است. اما بطورکلی تا آنجاکه‌مربوط بکنگره است می‌توانم بگویم که این اتهامات بکلی بی اساس بوده است . نمیدانم «لالاجی» دراین مورد چگونه باشتباه افتاده‌و گمراه شده است . ممکن است که‌اوتحت تأثیر شایعات مختلف قرار گرفته باشد . هم چنین ممکن است حرفهائی که در اروپا از «مولوی عبیدالله» شنیده بود دراواثر گذارده‌باشداما من هم با «عبیدالله» ملاقات کرده بودم ودرحرفهای او چیز فوق العاده‌ئی بنظرم نمی آمد . حقیقت اینست که انتخابات یك عنصرعجیبی است که در جریان آن خصوصیات روحی و اخلاقی اشخاص بخوبی نمایان میگردد ومعیارها ومقیاسهای عادی دگرگون میشود . هرچه بیشتربا جریانهای آن آشنا میشوم وشاهد آن هستم بیشتر بحیرت می‌افتم و احساس میکنم که یك نفرت فوق العاده نسبت بآن دروجودم‌افزایش‌می‌یابد که درواقع باروح یك نفردموکرات هم‌ساز گار نیست.

درهرحال صرفنظرازاشخاص اصولا بعلت‌اختلافات شدید وخشونت‌آمیزروزافزونی که در میان فرقه‌های مذهبی پیش آمده بود پیدایش یك «حزب ناسیونالیست هندو» یا دسته بندیهائی از این قبیل اجتناب ناپذیر شده بود . زیرا از طرفی مسلمانان از وجود اکثریت عظیم هندوها وحشت داشتند واز طرف دیگرهندوها ازمسلمانها بدشان می آمد زیرا ملاحظه میکردند که آنها یك روش ناجوانمردانه اتخاذ میکنند و بشکلی نمایان سعی دارند دائماً برای خود امتیازات جدیدی بدست آورند و تهدید میکنند که اگر این امتیازات ازایشان مضایقه شود به صف مخالف خواهند پیوست وبا دشمن مشترك همراه خواهند شد . براثراین وضع محیط ناپسندی بوجود آمده بود . «مهاسابهای هندو» با نقاب ناسیونالیست مذهبی‌خود هرروزاهمیت بیشتری پیدا میکردوتجاوزات‌خشونت‌آمیز آن تعصبات مسلمانان‌را هم بیشتر برمی‌انگیخت. بدینقرارهریك متقابلا دیگری راتحریك میکرد و بدین شکل در سراسر کشور محیط خطرناك وپرهیجانی بوجود می آمد . این منازعات و کشمکش‌ها بسیار تأسف‌آور بودزیرا در داخل کشوریك گروه‌اکثریت«هندو» را درمقابل یك اقلیت نیرومند ومهم «مسلمان» قرار میداد اما موضوع مهم این بود که دربعضی مناطق وضع برعکس بود.مثلا در«پنجاب» و«سند» هندوها وسیك‌ها دراقلیت بودند ومسلمانان اکثریت داشتند . دراین مناطق هندوها دائماً ازترورا کثریت مسلمان میترسیدند .همانطور که مجموعاً مسلمانان در سراسر کشور از هندوها وحشت داشتند . حقیقت اینست که‌درهریك‌ازاین موارد قشرهای کهنه وعقب ماندهٔ بورژوازی درهرگروه میترسیدند که ازطرف حریفان ورقیبان گروه مخالف خود رانده شوند وتا اندازه‌ئی‌هم کسانی که ازوضع موجود استفاده میبردند میترسیدند که‌براثر یك رشته تغییرات اساسی امتیازات ومنافع ایشان بخطرافتد ومورد تهدید قرارگیرد .

عکس‌العمل این تحریك وافزایش تب تعصبات بضرر حزب سوراج تمام میشدزیرا نتیجهٔ آن سیاست تعصب آمیز این شد که حزب سواراج بعضی ازاعضای مسلمان خودرا از دست داد و آنها بصف نهضتهای فرقه‌ئی ومذهبی پیوستند . بعضی از اعضای هندوی آن نیز بسوی « حزب ناسیونالیست » هندو لغزیدند . در نظر انتخاب کنندهٔ هندو «مالاویاجی» و «لالالجپت‌رای» نمایندگان ومظاهر اتحاد نیرومند و مقتدری بودند و «لالاجی» درپنجاب که مرکز عمدهٔ طوفانهای تعصبات وهیجانات مذهبی بود محبوبیت وشهرت فراوان داشت .

در «حزب‌سواراج» ودر کنگره اکنون که « چیتارانجن داس» درگذشته‌بود تمام بار مبارزهٔ انتخاباتی بردوش پدرم میافتاد . اوبا کمال نشاط ونیرو باین مبارزه داخل شد وهرگز ازآن نگریخت . قدرت روز افزون مخالفین جز اینکه نیروی عظیم او را تحریك کندو بکار اندازد اثری در او نمی‌بخشید.همچنانکه او از هیچ کس غفلت نمیکرد هیچ کس هم از او غافل نبود ومبارزهٔ بی‌امان‌ازهر دوطرف، دنبال میشد. این‌انتخابات درخاطره‌ها یك‌اثر تلخ وناگوار باقی گذاشت.

« حزب ناسیونالیست» پیروزی مهمی بدست‌آورد اما نتیجه‌اش این‌بود که تاثیر و ارزش سیاسی مجمع قانونگزاری را پائین آورد . مرکز ثقل مجلس مزبور بسمت «راست» متمایل گردید . حزب سواراج خود مظهر جناح راست کنگره بود و به امید افزایش افراد وتقویت صفوف خود دست خود را بسوی عناصر و شخصیت های مشکوك دراز کرده بود واز ارزش خودکاسته بود . حزب ناسیونالیست‌هم همین راه‌رادنبال کرد وبمرحلهٔ پست‌تری سقوط کرد . اوصفوف خود را بروی گروه رنگا رنگی از اشخاص صاحب عناوین‌بزرگ، مالکین عمدهٔ اراضی ، صاحبان صنایع و ازاین‌قبیل که با سیاست سروکار و ارتباطی نداشتند و ازآن سردرنمی‌آوردند گشود .

یك ماجرای دردناك پایان آن‌سال ۱۹۲٦را تیره‌وتارساخت که تمام‌هندازوحشت آن بلرزه افتاد . آن‌ماجرا نشان‌داد که وقتی هیجانات مذهبی تحریك میشود ممکن‌است ملت‌وکشورمارا تاچه پرتگاههای تیره ومخوفی بکشاند . «سوامی شرادانند»درموقعی که‌دربسترخود خفته‌بود بدست یکی‌از متعصبین مذهبی کشته‌شد. چنین مرگی برای‌مردی که سینهٔ‌خودرا دربرابر سرنیزه‌های «گورخه‌ها» و سربازان ارتش هندی انگلیس سپر ساخته‌بود و ازگلوله‌های آنها نترسیده‌بود بسیار تاسف‌آور بود!

درحدود هشت سال پیش یکروز در مسجد جامع دهلی بر منبر رفت واو که یکی ازرؤسای یك‌گروه مذهبی هندوبنام«آریاساماج» بود ــ دریك اجتماع بزرگ‌مسلمانان وهندوان بموعظه دربارهٔ وحدت بخاطر استقلال‌هند پرداخت وآن جمعیت انبوه و عظیم

همه با کف‌زدن‌های شدید و بافریادهای « هندو ـ مسلمان ـ کی‌جای ! » (هندو ومسلمان زنده باد) از او استقبال کردند و موقعی‌هم که از آنجا خارج شدند دربارهٔ این شعار در خیابانها بایکدیگر پیمان‌خون بستند. اکنون‌همان مرد با دست یك‌هموطن خود کشته‌شده بود که بدون‌هیچ‌تردید تصور میکرده‌است‌یك کارخیرو بزرگ‌انجام میدهد که بپاداش‌آن بهشت‌خداوند نصیبش خواهدشد.

من همواره تحمل رنج جسمانی وشکنجه‌های بدنی‌را که گاهی تا سرحد مرگ‌هم میرسد در راه یك هدف بزرگ تحسین کرده ام . تصور میکنم که اغلب‌ما آنرا تحسین میکنند . «سوامی‌شرادانند» هم یکی‌از بی‌باك ترین وجسورترین افراد بود که شهامت او همه‌رامتحیر میساخت‌وبتحسین وامیداشت .قدبلند و باوقاراو که باوجود گذشت زمان درجامهٔ روحانیش کاملا راست‌وکشیده بنظر می‌آمد، برقی که دردیدگانش میدرخشید و سایهٔ خشم و هیجانی که از ملاحظهٔ ضعف دیگران در صورتش ظاهر و پیدا میشد همیشه درخاطرم هست و بارهادرنظرم زنده میشود وجلوه میکند !

۲۳

کنگرهٔ ملل استعمار زده در بروکسل

در اواخر سال ۱۹۲۶ من در برلین بودم و در آنجا اطلاع یافتم که بزودی در «بروکسل» کنگرهٔ نمایندگان ملتهای استعمار زده و اسیر افتتاح خواهد شد من که مجذوب این فکر شده بودم نامه‌ئی بهند نوشتم و پیشنهاد کردم که کنگرهٔ ملی هند هم بطور رسمی درجلسات این کنگره شرکت جوید این پیشنهاد تصویب شد وخودمرا مامور ساختند که بعنوان نماینده در آن حضور یابم.

درنخستین روزهای فوریه سال ۱۹۲۷ کنگرهٔ مزبور افتتاح یافت. درست نمیدانم چه کسی این فکررا مطرح ساخته بود واین کار از کجا آب میخورد، در آنزمان برلین هرروز بیشتر تبعیدیان وعناصر انقلابی خارجی‌را بخود جلب میکرد و از این حیث خیلی زود مقام پاریس‌را که پناهگاه عناصر انقلابی جهان بود بدست آورد واز آن شهرهم پیش افتاد، درآنوقت عناصر کمونیست درپایتخت آلمان بسیار نیرومند بودند فکر یك نوع عمل واقدام مشترك درمیان ملل اسیر و محروم با پشتیبانی احزاب چپ پرولتاریائی در فضا موج میزد. درهمه جا بطور روزافزون احساس میشد که هر نوع مبارزهٔ ملی در راه استقلال، طبعاً به یك نبرد مشترك برضد امپریالیسم واستعمار تبدیل میگشت و بهمین جهت برقراری وحدت وهماهنگ ساختن برنامه‌های مبارزات ملی واقدامات وتلاشهای ملتهای مختلف بیش از پیش ضرورت می‌یافت.

دولتهای استعماری ـ انگلستان، فرانسه، ایتالیا وغیره ـ طبعاً با هر نوع کوششی در این زمینه مخالف بودند. اما آلمان اززمان پایان جنگ دیگر یك دولت استعماری نبود زیرا متفقین پیروز، مستعمرات آفریقائیش راگرفتند ومیان خود تقسیم کردند. باینجهت آلمان دراین موضوع یك حالت بیطرفی داشت وحتی امکان تشنجات وهیجانات استقلال طلبانه را در مستعمرات و کشورهای متعلق بدیگران با خوشوقتی تلقی میکرد. و بنفع خود میشمرد این امریکی ازدلایلی بود که برلین را بصورت کانونی برای جلب آن همه

عناصر خارجی مترقی و تبعیدی در آورده بود .

در میان این عناصر چینی‌هائی که متعلق بجناح چپ حزب «کومین تانگ» بودند فعالیت زیادی داشتند و کوشش ایشان کاملا نمایان بود . در آنوقت کومین تانگ درچین بشکل مقاومت ناپذیری پیش میرفت وچنین بنظرمیرسید که تمام بقایای فئودالیته را مثل غباری جارو خواهد کرد و بدورخواهد ریخت . حتی دولتهای امپریالیست در مقابل این پیشرفت فوق العاده ، دست از تجاوزات تهدید آمیز خود برداشته بودند . چنین بنظر میرسید که دیگرمیان مسئلهٔ وحدت ومسئلهٔ استقلال چین اختلافی‌وجود ندارد وهر دومسئله کاملا بهم آمیخته شده است . «کومین تانگ» هم که از موفقیت‌های خود گرم شده بود ازمشکلاتی که در کمینش بود غفلت نداشت‌وسعی میکردازراه تبلیغات بین‌المللی‌موقعیت خود را مستحکم سازد . بدون تردید عناصر جناح چپ این حزب با توافق کمونیست‌های چین وهواداران کمونیست‌ها درخارج ازچین درموضوع ضرورت تبلیغات درخارجه‌اصراز میورزیدند ومی‌خواستند ازاین راه ، هم موقعیت ملی چین را محکم‌تر کنند وهم درداخل حزب کومین تانگ موقعیت گروه خویش‌رااستوارترسازند.حزب کومین تانگ‌درآنموقع هنوزصورت یك جبههٔ واحدرا داشت‌وصورتی را که چندی‌بعد پیدا کرد و بشکل گروه‌های رقیب ومتخاصم‌درآمدنداشت ودرنظر هر ناظرخارجی بصورت یك جبههٔ متحدجلوه‌میکرد.

نمایندگان کومین تانگ دراروپا ازاین فکراستقبال‌زیاد میکردند و ممکن است خود آنها با موافقت اشخاص دیگرفکرتشکیل کنگرهٔ بروکسل را بوجود آورده‌بودند درهرصورت این فکر بزودی‌مورد استقبال‌فراوان قرار گرفت.اگر بعضی‌عناصر کمونیست یا نزدیك بکمونیست هم درپشت این نقشه قرارداشتند خود را کاملا مخفی و پنهان نگاه میداشتند . ممالك آمریکای لاتین یعنی کشورهای آمریکای مرکزی وجنوبی نیز که در آنزمان درمقابل امپریالیسم واستعماراقتصادی ایالات متحدهٔ آمریکا سرکشی میکردند ازاین موضوع با حرارت زیاد هواداری نمودند.مخصوصاً مکزیك که یك رئیس‌جمهوری انقلابی پیدا کرده بود در فکر آن بود که در رأس گروهی از کشورهای آمریکای لاتین قرار گیرد و با ایالات متحدهٔ آمریکابمقابله پردازد . چون مکزیك نمیتوانست بطوررسمی درکارهای کنگره شرکت جوید یکی از عالیترین مأمورین سیاسی خود را بعنوان ناظر وباکمال حسن نیت برای شرکت درکنگره مأمورساخت.

دراین کنگرهٔ بروکسل همچنین نمایندگانی از نهضت‌های ملی جاوه[1] ، هندوچین ، فلسطین ، سوریه ، مصر ، اعراب افریقای شمالی و سیاه‌های افریقائی شرکت داشتند . عده‌ئی ازسازمانهای کارگری دست چپ نیز به این کنگره نمایندگانی فرستاده بودند .

---

۱ ـ امروز قسمتی ازسرزمین کشور مستقل اندونزی است ـ م.

بالاخره عده‌ئی از شخصیت‌هائی که درطول حیات نسل اخیردر نهضت‌های پرولتاریائی به‌خاطر مبارزات کارگری خود مشهورشده‌بودند وهمچنین بعضی کمونیست ها نیز در کنگره شرکت جستند که درزیر نقاب نمایندگی سندیکا ها یا سازمانهای مشابه آنها در مباحثات کنگره نقش عمده‌ئی رااجرامیکردند .

کنگره «جرج‌لانسبری» یکی از لیدرهای حزب کارگرانگلیس رابرای ریاست‌خود برگزیدکه نطق فصیحی هم ایراد کرد . خود این امر نشان میدادکه اکثریت کنگره از عناصر تندوافراطی تشکیل نشده است وکاملا زیرنفوذ عناصر کمونیست قرار ندارد . اما تردیدی نیست که زمام واقعی رهبری دردست کمونیست‌ها بود واگر با دیگران همکاری میکردند در زمینه‌هائی بودکه میتوانستند فعالیت مشترك داشته باشند .

«لانسبری» قبول کردکه ریاست یك سازمان دائمی «جامعهٔ ضدامپریالیسم» راهم که تأسیس آن مورد تصویب واقع شد عهده‌دار گردد. با وجود این بزودی ناچار گردید که ازاین گناه گستاخانهٔ خود توبه کند یا شاید همکارانش درحزب کارگر انگلیس روش اورا تأیید نکردند حزب کارگرکه آنوقت نقش «مخالف با دولت اعلیحضرت پادشاه» را داشت بزودی به «دولت اعلیحضرت پادشاه» مبدل میگشت وکسانی که میخواستنددر آینده بوزارت برسند حق نداشتندکه ببازیهای انقلابی بپردازند. بدینقرار « مستر لانسبری» هم به بهانهٔ اینکه گرفتاری بسیاردارد نه فقط ازریاست جامعهٔ ضد امپریالیسم استعفا داد بلکه استعفای خودرا ازعضویت جامعهٔ مزبورهم ارسال داشت یك چنین تغییر روش و قیافه ازجانب مردی که دو سه ماه پیشترفصاحت بیان او تحسین مرا برانگیخته بود مرا سخت آشفته ومتأثر ساخت .

با وجود این جامعهٔ مزبور هواداری و سرپرستی عده‌ئی از شخصیت‌های ممتاز را برای خود بدست آورد که «آینشتاین» یکی از آنها بود همچنین «مادام سن یاتسن» و تصورمیکنم « رومن رولان » هم جزء آنها بودند . چند ماه بعد «آینشتاین» بعلت عدم توافق با سیاست هواداری از اعراب که جامعهٔمزبور درمورد اختلافات‌اعراب ویهود در فلسطین اتخاذکرده بوداستعفا داد. کنگرهٔ بروکسل‌مثل اجتماعات بعدی کمیتهٔ جامعهٔ ضد امپریالیسم برای‌درك وفهم‌بعضی‌مسائل که‌در کشورهای مستعمره وتحت قیمومیت دولتهای دیگر مطرح میباشد بمن‌کمك کرد . همچنین‌درآنجا بودکه توانستم مبارزه‌ئی راکه در درون‌دنیای‌کارگری غرب بوجودآمده بود وآنرا ازهم میدرید بهترواز نزدیکتر ملاحظه کنم . من با این مبارزات بیگانه نبودم . کتابها و مطبوعات در آن باره اطلاعاتی بمن داده بودند اما هنوز واقعیت آنرا بدرستی درك نکرده بودم زیرا تماسهای مستقیم و شخصی برایم حاصل نشده بود . اما از آن پس دیگروضعم تغییر کرد و بهتر توانستم با

مسائلی که این قبیل کشمکشهای درونی در آن منعکس میشد مواجه گردم .

مثلا درمبارزه‌ئی که «بین‌الملل دوم» را در برابر «بین‌الملل سوم»[۱] قرار میداد من بیشتر علاقه‌ام متوجه دستهٔ اخیر میشد . از زمان جنگ تمـام اقدامات بین‌الملل دوم مورد تنفر من بود . ما خود در هند از روشهـای یکی از اعضای ممتاز ، بین الملل دوم یعنی حـزب کارگـر انگلیس باندازهٔ کافی و مستقیماً رنج کشیده بودیم . بدینقرار من بشکلی اجتناب ناپذیر و با منتهای حسن نیت خود بسوی کمونیسم متوجه‌میشدم زیرا هر چه خطا واشتباه هم درآن میبود اقلا تزویر وریا نداشت وبهیچوجه هم جنبهٔ استعماری وامپریالیستی درآن نبود . این هواداری و علاقمندی من بهیچوجه جنبهٔ پیروی از اصول کمونیسم را نداشت . در آن موقع من هنوز اطلاعات زیادی دربارهٔ کمونیسم نداشتم و فقط باخطوط کلی آن آشنا شده بودم. این کلیات مرا مجذوب میساخت همچنانکه‌حوادث وتغییرات‌شگرفی که روسیه رازیرورو کرده‌بود مرا بخود جلب میکرد . اما کمونیست‌ها اغلب با رفتار دیکتاتورمآبانهٔ‌خود و باروشهای تجاوزآمیزخود که اغلب صورتی‌مبتذل داشت و با اصراری که داشتند هرکس‌راکه موافق ایشان نیست بلجن بکشند مرا بخشم می‌آوردند . بدون تردید این‌عکس‌العمل درمن ، همانطور که خودشان هم میگفتندنتیجهٔ زندگی وتربیت «بورژوائی» من‌بود .

شگفت‌انگیز بود که معمولا درموقع اجتماعات کمیته‌های جامعهٔ ضداستعمارمیدیدم که هردفعه مباحثات به‌حقارت‌ها و کوته نظریهامیکشید من‌در کنار نمایندگان‌انگلیسی و آمریکائی قرار میگیرم و اغلب نظرما دربارهٔ روشهائی که میبایست دنبال کرد یکسان بود . من‌هم مثل آنها باقطعنامه‌هائی که درآنها جمله‌پردازی وظرافتکاری میشد وشکل یك «بیانیه» راپیدا میکرد مخالف بودم . ماترجیح میدادیم که متن‌های روشن وساده‌ئی تهیه شود . اماسنتی که در اروپا رواج یافته بود آن نوع قطعنامه ها را بهتر میشمرد . اغلب میان کمونیست‌هاوماغیر کمونیست‌هااختلاف نظرهائی پیدامیشد ومعمولا عاقبت‌باهم سازش پیدا میکردیم . کم کم بعظی از نمایندگان بکشورهای خود بازگشتند و دیگر نتوانستند دراجتماعات کمیتهٔ جامعهٔ‌ضدامپریالسیم شرکت جویند .

این کنگرهٔ‌بروکسل‌دروزارتخانه‌های‌امورخارجه‌ووزارت‌های‌امورمستعمرات کشور

---

۱ – بین‌الملل دوم یك سازمان همکاری بین المللی احزاب کارگر بود که پیش از جنگ جهانی اول وجود داشت و در موقع جنگ بعلت سوء رفتار سیاسی و انحرافات بعضی از احزاب‌کارگری از میان رفت . بعضی احزاب سوسیالیست امروزی از بقایای آن هستند . بین‌الملل سوم سازمان جدیدی بود که پس از آن جنگ بوجود آمد و جنبهٔ انقلابی‌تر ومترقی‌تری داشت – م.

های امپریالیستی یك نوع عدم رضایت وناراحتی بوجود آورد «آنگر»[۱] نویسندهٔ مشهور و سر شناس وزارت امور خارجهٔ انگلستان در یکی از کتابهای خود نمونه‌های هیجان انگیز و بیان کننده‌ئی از این قبیل عکس العملهارا بیان کرده است. منجمله درخود کنگره و کمیتهٔ آن نیز جاسوسهای بین المللی فراوان بودند وعده‌ئی از نمایندگان از جانب سازمانهای مختلف پلیس مخفی اعزام شده بودند. در این زمینه ما یك نمونهٔ عجیب را خودمان دیدیم. یکی از دوستان آمریکائی من که در کنگرهٔ بروکسل شرکت وفعالیت داشت موقعی که در پاریس بود ملاقات بایك فرانسوی راقبول کرد که درخدمت سازمان پلیس مخفی کشورش بود. این ملاقات بصورت کاملا دوستانه برگذارشد ودر پایان کاروقتی که شخص فرانسوی هرچه دلش خواسته بود ازاو پرسیده بود ازدوست من سئوال کرد که آیا او را نمی‌شناسد و قبلا هم یکدیگر راندیده‌اند؟ دوست آمریکائی من مدتی باوخیره شد واورا ورانداز کرد وعاقبت جواب منفی داد وتأئید کرد که اورا نمی‌شناسد وقبلاهم درجائی ندیده است. آنوقت خود مأمور پلیس مخفی فرانسوی گفت که آنها، در کنگرهٔ بروکسل باهم ملاقات کرده بودند و او بعنوان نمایندهٔ سیاهان آفریقا در آن کنگره شرکت کرده است. منتها در آنجا دست‌ها وصورت خودرا کاملا بشکل سیاهان افریقائی درآورده بود!

یکی ازجلسات کمیتهٔ جامعهٔ ضدامپریالیسم درشهر «کلنی» درآلمان تشکیل شد که من هم درآن شرکت کردم. بعد از پایان کار کمیته ازما دعوت شد که برای ملاقات با «ساکووان‌زتی» به‌شهر «دوسلدورف» که به‌آنجا نزدیك بود برویم. وقتیکه ازاین ملاقات برمیگشتیم از ما خواستند که گذرنامه‌های خود را به‌پلیس نشان بدهیم. اغلب اشخاص گذرنامه را همراه داشتند امامن گذرنامه‌ام رادر شهر کلنی گذاشته بودم زیرا فقط برای چندساعت به دوسلدورف آمده بودیم. بـاین مناسبت مرا به کلانتری پلیس بـردند. خوشبختانه‌من تنها نبودم. یك نفر انگلیسی‌وهمسرش نیز بامن بودند که آنها نیز گذرنامه‌شان در «کلنی» مانده بود. بالاخره پس از قریب یکساعت انتظار که در این مدت دربارهٔ هویت ما با تلفن تحقیق کافی کردند رئیس پلیس با مهربانی بما اجازه عزیمت‌داد.

درسالهای بعدجامعهٔ ضدامپریالیسم بتدریج بطرف کمونیسم متمایل‌شد بدون آنکه، تا آنجا که من‌خبردارم، هرگزخصوصیت وشخصیت خود را ازدست بدهد. من هم دیگر نتوانستم جزازراه دورباآن تماس داشته باشم وفقط بوسیلهٔ مکاتبه بـاهم مربوط بودیم. درسال ۱۹۳۱ بعلت سهمی که من در انعقاد پیمان «متارکهٔ دهلی»[۲] میان نهضت کنگره ودولت هند داشتم جامعهٔ ضدامپریالیسم برضد من برآشفت ومرا با هیاهوی بسیار ازخود

---

۱ ـ Angur

۲ ـ درفصل ۳٤ باین‌پیمان اشاره شده است ـ م

راند و بوسیلهٔ تصویب قطعنامه‌ئی رسماً اخراج مرا اعلام داشت . من اعتراف می کنم که آنها حق داشتند چنین خشمگین و عصبانی شوند اما شاید هم میتوانستند بمن اجازه بدهند که لااقل کمی وضع وموقعیت خود را برایشان توضیح دهم .

در تابستان سال ۱۹۲۷ پدرم نیز به اروپا آمد . من اورا در «ونیز» باز یافتم و در طی ماههای بعداغلب باهم بودیم. درماه نوامبر آنسال و درموقع جشن دهمین سال انقلاب شوروی همهٔ ما باهم ـ پدرم ، همسرم ، خواهرجوانم ومن ـ سفر کوتاهی بمسکورفتیم ما بیش ازسه‌چهارروز درآنجا نماندیم ودرآخرین فرصت برای این سفر تصمیم گرفتیم. اما در هرحال بسیار خوشوقت بودیم. زیراهرچند که آن سفر بسیار کوتاه بود اما بزحمتش می‌ارزید و چیز هائی در بارهٔ روسیهٔ جدید بما می آموخت .ما وقت مشاهدهٔ کافی وزیاد نداشتیم اماتوانستیم برای مطالعات خود دربارهٔ این کشور زمینه‌ئی فراهم سازیم .

برای پدرم همه‌چیز وهراطلاعی دربارهٔ «شورویها» وافکار اشتراکی ودسته‌جمعی آن کشور بکلی تازگی داشت . پرورش حقوقی وقضائی اودر روحش یك نوع استحکام وخشکی خاص بوجود آورده بود . باوجود این آنچه در مسکو میدید فوق‌العاده در او اثر بخشید .

ما درمسکو بودیم که اعلامیه‌ئی دربارهٔ «کمیسیون سیمون» راجع بهند درلندن انتشار یافت . مانخستین بار این‌موضوع را در روزنامه‌های مسکو خواندیم . چند روز بعد پدرم در لندن برای یك محاکمه مربوط به یك مرافعه درهند که بمرحلهٔ تجدیدنظر رسیده بود دربرابر «شورای خصوصی» حضور می‌یافت واتفاقاً همکارش دراین موضوع «سرجان سیمون» بود . این محاکمه ومرافعه مربوط به‌یك پروندهٔ قدیمی راجع به‌یك موضوع مالکیت وزمینداری بود که من‌نیز درمراحل ابتدائی آن بعنوان وکیل شرکت داشتم اما پس از مدتی نسبت به آن بی علاقه شدم و آنرا رها کردم و دیگر در این پرونده دخالتی نداشتم. اما «سرجان سیمون» اصرار داشت که من‌هم‌همراه پدرم یکروز بدفتر کاراو بروم تا دربارهٔ آن موضوع مشورت کنیم.

سال ۱۹۲۷ بپایان میرسید . اقامت ماهم دراروپا بیش‌ازاندازه طولانی شده‌بود. شاید اگر پدرم باروپا نیامده بود ماخیلی زودتر برگشته بودیم . ابتدا تصمیم داشتیم که ازراه اروپای جنوب شرقی مراجعت کنیم وضمناً به‌ترکیه و مصرهم برویم اما دیگر هیچ فرصت نداشتیم‌من‌میخواستم که برای انعقاددوران اجلاسیهٔ کنگره درهند که قراربود هنگام نوئل آنسال در«مدرس» تشکیل شود حتماً حضور داشته باشم .

روز اول دسامبر همسرم ، خواهرم دخترم ومن‌دربندر «مارسی» درجنوب فرانسه بکشتی نشستیم وبقصد «کلمبو»حرکت کردیم . پدرم سه ماه دیگر هم در اروپا ماند .

۲۴

بازگشت به‌هند وغوطه‌زدن دوباره درسیاست

درمنتهای سلامتی جسمی و روحی به‌هند بازگشتم . همسرم هم هرچند حالش کاملا خوب نشده بود اما خیلی بهتر بود وازجانب اودیگر هیچ نگرانی نداشتم . خود را از نیرو و زندگی سرشاراحساس‌میکردم . حالات کشمکش درونی و ناراحتی‌های روحی که سابقاً اغلب رنجم میداد ومزاحمم‌میشد درآن وقت بکلی‌ازمیان رفته‌بود . افق دیدم هم‌وسیع‌تر شده بود . دیگر تنها ناسیونالیسم در نظرم هدفی بسیارتنگ و محدود و غیرکافی بود . آزادی سیاسی واستقلال بدون‌هیچ تردید یك‌هدف‌اساسی بود اماآنها خود فقط مراحلی ازراه مقصود بود . بدون آزادیهای اجتماعی که شکل‌سوسیالیستی‌داشته باشد، نه‌کشور میتوانست پیشرفتی داشته باشد نه مردم‌کشور .

احساس میکردم‌که دربارهٔ مسائل جهانی نظر روشن‌تری پیدا کرده‌ام و اوضاع دنیای جدید را هرچند که دائماً بطور ناگهانی درتغییر و تحول بود بهتر درك میکنم . مطالعات خودرا نه‌فقطدربارهٔ مسائل‌جاری وسیاسی توسعه دادم بلکه دربارهٔ موضوعات فرهنگی وعلمی نیز مطالب زیادی میخواندم . تغییرات عظیم وزیرورو شدنهای بزرگ سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی‌که در اروپا و آمریکا در حال جریان بود مرا مسحور و مجذوب میساخت . روسیهٔ شوروی با وجود بعضی جهات ناپسندش فوق‌العاده مرا جلب میکرد وبنظرمیرسید که پیام امیدی برای تمام دنیا همراه میآورد . اروپـای سالهای حدود ۱۹۲۵ ظاهراً درجستجوی یك‌نوع‌تعادل وانتظام بود . هنوز بحران عظیم‌اقتصادی آغازنشده بود . اما موقعیکه من‌ازاروپا بازگشتم چنین احساس میکردم که این‌تعادل‌یك آرامش ظاهری‌وموقتی بیش نیست وبنظرمیرسید که انفجارهای عظیم و حتی انقلابات و زیروروشدنهای‌دیگری در کمین‌هستند که درآیندهٔ نزدیکی‌اروپاوسراسردنیاراد گرگون خواهند ساخت .

بنظر من‌آماده‌کردن کشور خودمان برای مواجهه با این تغیرات وظیفهٔ فوری ما

بود . این تدارك مخصوصاً میبایست در زمینهٔ فکری وایدئولوژیك صورت پذیرد. پیش از هرچیز لازم بود که دربارهٔ هدف نهائی ملت ما یعنی استقلال سیاسی هیچ تردیدی نماند. این هدف جدید با مذاکرات مبهم دربارهٔ « اساسنامهٔ یك دومینیون» برای هندوستان که منشاء بسیاری از تیرگیهای فکری بود وجه مشترکی نداشت.[۱] ضمناً باید هدفهای اجتماعی را هم مورد توجه قرار میدادیم . بخوبی متوجه بودم که یك چنین پیشنهاد ودرخواستی از کنگره بمنظور اینکه درچنین جهتی کار کند در آنوقت زیاد بود . زیرا کنگره در فعالیت خود کاملا جنبهٔ سیاسی وناسیونالیستی داشت ونمیتوانست به جنبه‌های اجتماعی واقتصادی هم بپردازد وخط‌مشی فکری خود را تغییردهد . امادرخارج از کنگره درمیان کارگران و جوانان ممکن بود این افکاررا انتشار ورواج داد. بدین جهت میل داشتم خودرا از هرنوع کارادارى کنگره آزاد سازم و حتی درصدد آن بودم که چندماهی بدهات و روستاها بروم واز نزدیك وضع زندگی دهقانان رامطالعه کنم . متأسفانه بر اثر حوادثی که روی نمود تندباد سیاست مرا باخود برد وبازهم مرا درقلب کارهای کنگره قرارداد .

به محض ورودم به «مدرس» بدرون طوفان افتادم . طرح چندین قطعنامه دربارهٔ استقلال ، خطرجنگ، پیوند با « جامعهٔ ضدامپریالیسم » و نظایر آن را به کمیتهٔ عاملهٔ کنگره پیشنهاد کردم که تقریباً همه تصویب شدوحتی کمیته آنهارا درردیف قطعنامه‌های خود گذاشت . کمیته مرا مأمور ساخت که در مجمع عمومی کنگره هم از این طرحها دفاع کنم وباکمال تعجب ملاحظه کردم که درآنجا نیز تقریباً همهٔ آنها باتفاق آراء تصویب شد وحتی «خانم آنی بسانت»[۲] خود بهواداری ازطرح قطعنامهٔ استقلال برداخت. تمام این هواداری‌ها برایم مسرت انگیز بود اما دردل خود یکنوع ناراحتی و نارضایتی داشتم و احساس میکردم که همه به مفهوم واقعی این قطعنامه‌ها توجه ندارند و چه بسا این مفهوم در نظرشان روشن نیست وبصورت دیگری جلوه میکند . این حقیقت بزودی و کمی بعد از پایان دوران اجلاسیه نمایان شد وموقعی که خواستند قطعنامهٔ مربوط باستقلال را معنی و تفسیر کنند اختلافات شدیدی ظهور کرد .

قطعنامه‌هائی که من پیشنهاد کرده بودم باقطعنامه‌هائی که معمولا بآسانی در کنگره

---

۱ ـ بعضی ازمستعمرات انگلیس بتدریج یکنوع استقلال وخودمختاری پیدا کردند ودومینیون نامیده شدند. درهندهم صحبت ازآن بود که یك دومینیون بدان شکل بوجودآید وطرح «کمیسیون سیمون» هم مبنی برهمین نظر بود. بطوریکه ملاحظه میشود نهرو وجناح مترقی کنگره این شکل را نمی‌پسندیدند ودر صدد کسب استقلال تام و تمام سیاسی بودند. کمااینکه امروز هند بصورت یك جمهوری کاملا مستقل و آزاد درآمده است و ارتباطش با کشور- های مشترك المنافع بریتانیا صورت دومینیون را ندارد ـ م.

۲ ـ به حاشیه ۲ صفحه ٤٤ رجوع شود ـ م.

بتصویب میرسید تفاوت فراوان داشت . در آنها نظریات جدیدی منعکس بود . یقین دارم که بسیاری از اعضای کنگره این‌طرحها را قبول داشتند . عده‌ئی هم بطورمبهمی با آن مخالف بودند اما تعدادشان آنقدرها زیاد نبود که با تصویب آن مخالفت کنند . بدون تردید این دستهٔ اخیر تصورمیکردند که این طرح‌ها فقط جنبهٔ نظری دارد وبهترین وسیله برای آنکه از آنها حرفی‌زده نشود آنست که هرچه زودتر تصویب گردد و بعد به مسائل مهمتر پرداخته شود . بدین‌جهت بود که قطعنامهٔ مربوط باستقلال درآن زمان‌در کنگره‌فقط مظهر تمایل‌روزافزونی باین‌امر بشمار میرفت ودرواقع یکی‌دوسال بعد بود که نهضت ما ضرورت حیاتی وغیرقابل انکارآنرا بدرستی درك کرد وپذیرفت ودرراه آن به‌تلاش مستقیم پرداخت .

گاندی‌جی هم‌در«مدرس» بود ودرجلسات‌عمومی کنگره شرکت میکرداماهیچوقت درکار طرح یك‌نقشه وبرنامهٔ سیاسی شرکت نمی‌جست. درکمیتهٔ عامله عضوبود امادرآن حضور نمی‌یافت. ازوقتی که‌حزب سواراج‌در کنگره تفوق یافته بودسیاست‌کلی اوباین‌شکل درآمده بود . باوجود این برای هر کار بااو مشورت میشد وکمتر اتفاق می‌افتاد که‌بدون نظر او‌تصمیمات مهمی‌اتخاذ گردد . نمیدانم طرحهائی که پیشنهاد کردم تاچه اندازه مورد تأیید اوقرارمیگرفت. تصورمیکنم که اواز آن طرح‌هاخوشش نیامد واین‌خوش‌نیامدنش ازجهت متن قطعنامه‌ها نبود بلکه بخاطر تمایلات ونظریاتی بود که درآنها منعکس‌شده بود ! با وجود این در هیچ مورد از این طرحها انتقادی نکرد . درآنوقت پدرم هنوز دراروپا بود .

عدم درك صحیح قطعنامهٔ مربوط به‌استقلال حتی درهمان دوران اجلاسیهٔ مدرس و درموقعی که قطعنامه مربوط بمحکوم ساختن «کمیسیون سیمون» ودعوت عمومی بتحریم تصمیمات آن‌بکنگره عرضه گردید ظاهرشد . درجلسه بعنوان ذیل وتبصره برای‌قطعنامهٔ استقلال پیشنهاد کردند که کنفرانسی ازتمام‌احزاب تشکیل گردد وطرحی‌برای یك قانون اساسی جدید در هند بوجود آورد . در حالی که روشن و مسلم بود که اگر از گروه اعتدالیها هم برای همکاری دعوت میشد آنها هرگز باستقلال کامل هند فکر نمیکردند ومنتهای نظرشان این‌بود که طرح یك‌نوع اساسنامهٔ دومینیونی‌برای هند تهیه شود .

من دوباره جای خود را درمقام دبیرکلی کنگره گرفتم واین امریکی بخاطر درخواست دکترمختاراحمد انصاری بودکه یکی ازعزیزترین دوستان قدیمم بود وآن‌سال ریاست‌کنگره را بعهده داشت ودیگر بخاطروظیفه . زیرا در واقع خود من باید جریان تحقق پذیرفتن قطعنامه های متعددی راکه پیشنهادکرده و بتصویب رسانده بودم دنبال می‌کردم. مخصوصاً من ازآنجهت سمت دبیرکلی‌را قبول کردم که مبادا کنگره آلت‌دست

«کنفرانس تمام احزاب» بشود وراه اعتدالیها وطریق سازش را پیش گیرد. زیرا بنظر میرسید کنگره درحال تردید وتزلزل است و از جهتی بجهت دیگر متمایل می‌شود. من می‌خواستم حتی‌المقدور کنگره را از بازگشت به عقب حفظ کنم و آنرا در طریق هدف استقلال کامل نگاهدارم.

دوران اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره همیشه در اطراف خود تشکیلات متعدد دیگری را که صورت وابسته‌بآنرا پیدا میکنندهمراه دارد و بدینطریق بود که درآنسال نیز درحاشیهٔ دوران اجلاسیهٔ مدرس یك «اجتماع جمهوریخواه» برای نخستین و آخرین بار تشکیل گردید. ازمن هم خواسته شد که ریاست آنرا بپذیرم. درواقع از این فکرخیلی‌خوشم می‌آمد زیرا قلباًخود را جمهوریخواه‌میدانستم. اما ابتدادچار تردید شده بودم‌ونمیخواستم بیك نهضت آنی که معلوم نبود ناگهان از کجا پیدا شده است به پیوندم. با اینهمه عاقبت ریاست آنراقبول‌کردم اما بعدپشیمان‌گشتم زیرا این اجتماع هم مانند بسیاری جمعیت‌ها وسازمانهای مشابه دیگردرهمان بدوتولد مرده بود. در طول ماههای متمادی کوشیدم که متن قطعنامه‌هائی راکه درآن جمعیت بتصویب رسیده بود بدست آورم و عاقبت هم موفق‌نشدم. درمیان ملت‌ما یك نوع‌جنون تعجب‌آوروجوددارد که‌همه‌میخواهندیك‌سازمان جدید بوجود آورند و در رأس آن قرارگیرند و بعد هم پس از نخستین قدم دیگر هیچ بفکرآن نیستند وآنرا رها میکنند. چقدرحق دارندکسانی که ما را به نداشتن‌استقامت متهم میسازند!

پس‌ازپایان‌کار کنگره‌وپیش ازآنکه ازمدرس پراکنده شویم، خبرمرگ «حکیم اجمل‌خان» دردهلی بما رسید. اویکی از رؤسای سابق کنگره و یکی از سیاستمداران بزرگ آن بشمارمیرفت. درواقع اومقامی بیش ازاین داشت ودر رهبری کنگره مرتبه منحصربفردی بدست آورده بود. حکیم اجمل‌خان درمحیط محافظه کار قدیمی و بدون هیچگونه تماس با افکارجدید بزرگ شده بود. با فرهنگ دوران امپراطوری مغولان هند دردهلی پرورش یافته بود. ملاحظهٔ ادب وتواضع‌فوق‌العادهٔ اووشنیدن صدای آرام ومطمئن او که شوخی‌های خشکی میکرد بسیار جالب وجذاب بود. او در زندگی خود مظهر یکی از آریستوکراتها و اشراف دوران قدیم بشمار میرفت که نظر و رفتارش بشاهزادگان شباهت داشت. حتی قیافهٔ او هم به مینیاتورهای پادشاهان مغول هند شبیه بود. یك چنین شخصی قاعدتاً میل نداشت که به غوغا وهیاهوی سیاست‌ها کشیده شود.

انگلیسی‌های هند ازموقعی که با نسل جدیدی ازعناصر ناراحت وانقلابی سر وکار پیدا کرده بودند بارها آرزومی کردند که‌اشخاصی از نوع اووطبقات قدیمی‌را پیدا کنند. «حکیم صاحب» در اوان جوانی خود با سیاست سروکاری نداشت. او در رأس

یك خانوادهٔ بزرگ از پزشکان قرارداشت و باکارهای پزشکی خود سرگرم بود . امادر آخرین دوره‌های جنگ نفوذ دوست وهمکارقدیمش ، دکترمختاراحمد انصاری ، اورا به کنگره کشاند وحوادث بعدی مانند حکومت نظامی درپنجاب ومسئلهٔ خلافت در او تأثیر عمیقی بخشید و با روشهای جدید مبارزهٔ گاندی و نهضت « عدم همکاری » موافق شد . پیوستن او بکنگره کیفیتی مخصوص به آن بخشید وارمغانهائی به آن آورد. او همچون حلقهٔ ارتباطی میان اعضای قدیم وجدید کنگره شد.بدین ترتیب بود که یکنوع هماهنگی میان این دو گروه برقرارشد و به پیشقراولان وجناح مترقی نهضت استحکام بخشید .

حکیم اجمل هندوها ومسلمانها را به یکدیگر نزدیکتر ساخت زیرا هردودسته باو احترام می گذاشتند و تحت تأثیر و نفوذ او قرارمیگرفتند . برای گاندی جی دوستی وفادار ومورد اعتماد بود. نظراو برای گاندی‌جی درمورد مسئلهٔ هندوها ومسلمانها قاطع بشمار میرفت . پدرم نیز با «حکیم جی» آشنائی روزافزونی پیدا کرد و بیکدیگر نزدیك میشدند.

سال گذشته بعضی از رهبران « مهاسابهای هندو » مرا بخاطر نقص معلوماتم در فرهنگ فارسی ، بعدم توجه به «احساسات هندو» متهم میساختند.این موضوع که‌من با چه فرهنگی آشناهستم و آیا اصولا فرهنگی دارم یا نه چیزیست که گفتنش برایم کمی دشوار است. متأسفانه من زبان فارسی را نمیدانم. اما این یك واقعیت است که پدرم درمحیط فرهنگ «هندی - ایرانی» پرورش یافته بود که درشمال هند ودر دربار قدیمی دهلی باقی مانده بود وحتی دراین روزهای انحطاط هم «دهلی» و «لکنهو» دومرکزعمده برای آن بشمار میروند . برهمنان کشمیر قابلیت انطباق فوق‌العاده‌ئی داشتند و موقعی که از فلات کشمیر بدشتهای هند پائین آمدند و ملاحظه کردند که فرهنگ « هندی - ایرانی » در آنزمان رواج دارد بدان پرداختند و زبانهای «فارسی» و« اردو » را باکمال مهارت آموختند بعداً آنها با همان سرعت با وضع جدیدی که پیش آمده بود منطبق گشتند که در آن آموختن زبان انگلیسی واطلاع ازمبادی فرهنگ اروپائی ضرورت داشت . اما حتی‌هنوز هم کشمیریهای هند ازجملهٔ بهترین فارسی دانان و طلاب فرهنگ ایرانی میباشند که در میان آنها مخصوصاً باید از«سرتیج بهادرساپرو» و «راجانارندرانات» نام برد .

« حکیم صاحب » وپدرم بیکدیگر بسیار نزدیك گشتند و حتی در میان خود یك خویشاوندی خانوادگی قدیمی هم کشف کردند. آنها با هم دوست صمیمی شدندویکدیگر را «بهای صاحب» (برادر) خطاب میکردند اما در سیاست کمترازهر زمینهٔ دیگر با هم مربوط بودند .

«حکیم جی» درعادات معمولی وزندگی خود فوق‌العاده محافظه‌کار بود. اویاشاید خانواده‌اش ، نمیتوانست‌ازعادات قدیمی دست بردارد . درهیچ جای دیگر باندازهٔ خانوادهٔ

اورسم «پرده» واندرون و جدائی زنان از مردان را بآن شکل حیرت انگیز ندیده‌ام. و تازه «حکیم‌جی» جداً اعتقادهم داشت که تا وقتی‌زنان کشور آزادی‌خودرا بدست نیاورند ترقی ملت مقدور نخواهد بود. این موضوع را بمن متذکرمیشد واغلب میگفت که تا چه اندازه شرکت زنان ترکیه‌را درمبارزات‌ملی ستایش‌میکند ویادآوری‌میکرد که «کمال پاشا» تا اندازهٔ زیادی بعلت فعالیت زنان ترکیه موفق شد.

مرگ «حکیم اجمل خان» برای کنگره ضایعهٔ بزرگی بود ودرواقع مثل این‌بود که یکی از استوار ترین ارکان خود را از دست داده باشد. از آن پس همهٔ ما بهنگام دیدارازدهلی احساس‌میکنیم که چیزی راگم کرده‌ایم زیرا برای ما دهلی با «حکیم‌جی» وخانهٔ اودر«بیلی ماران» بنحوفوق‌العاده‌ئی پیوند یافته بود.

سال ۱۹۲۸ از نظر سیاسی در سراسر کشور یك سال پر فعالیت بود. گوئی یك نیروی محرك جدید و یك تمایل تازه برای تغییر وضع در تمام گروه‌های مختلف که حتی وضع وشکل‌های کاملا متفاوت داشتند پیدا شده بود که مردم را به پیش میراند.این تحول کم‌کم ودر دوران غیبت من ازهند انجام پذیرفته بود. درهر صورت من هنگام مراجعت خود، ازقدرت وعمق این تحول بزرگ درشگفت ماندم. در اوایل سال ۱۹۲۶ من یك هند خواب‌آلود ومخمور وغیر فعال راکه شاید هنوز تحت عواقب تلاشهای سالهای پر-ماجرای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ باقی بود، پشت سر گذاشته بودم. درسال ۱۹۲۸ هندراتازه، فعال، وپراز نیروباز می‌یافتم. درهمه جا نشانه‌های این تحول هویدا بود. چه در میان پرولتاریا وکارگران صنایع، چه درمیان دهقانان، وچه در میان جوانان طبقات متوسط وبطورکلی روشنفکران نشانه‌های آن نمایان بود وبچشم میخورد.

نهضت سندیکائی کارگران توسعهٔ فراوان و قابل ملاحظه‌ئی یافته بود. «کنگرهٔ سندیکاهای سراسرهند» که هفت یا هشت سال پیشترتأسیس شده بود اکنون صورت یك سازمان مقتدرو بسیارنمایانی را داشت. این سازمان نه فقط ازنظرتعداد نفرات و شکل سازمانی رشد یافته بودبلکه ازلحاظ فکری وایدئولوژی‌هم اکنون صورت خیلی‌مترقی-ترومبارزتری داشت. اعتصابات بزرگ بدنبال هم روی میداد وروح طبقاتی بیش‌ازپیش بیدارمیشد. بهترین و نیرومندترین سازمانهای کارگری در سندیکاهای صنایع بافندگی بمبئی و راه‌آهن بوجود آمده بود. طبعاً با توسعهٔ اختلافات میان سندیکاهای کارگران درغرب ودراروپا این مبارزات داخلی وعدم توافق‌های کارگران دنیای غرب در نهضت کارگری هندهم منعکس میگشت.هنوزاین سازمان بدرستی موقعیت خود را تثبیت‌نکرده بود که خطر تقسیم آن بدو گروه رقیب و خصم یکدیگر،درآن جلوه کرد. بعضی رهبران آن هوادار«بین‌الملل دوم» بودند و دستهٔ دیگرهوادار«بین‌الملل سوم». دستهٔ اول فقط

اصلاح طلبان میانه‌رو ودستهٔ دوم ازانقلابیون رادیکال وتندرو بودند که اصلاحات وتغییرات اساسی را درخواست داشتند . درمیان این دو گروه دسته‌های کوچکتر با تمایلات مختلف ودرجات مختلف عقیده وحتی با خودخواهی واپورتونیسم نیز وجود داشت که متأسفانه در تمام سازمانهائی که ازتوده‌های مردم تشکیل میشود چنین مواردی پیش میآید .

دهقانان نیز بجنبش آمده بودند. این جنبش مخصوصاً درولایات متحده وبخصوص در «اوده» بخوبی نمایان بود و در آنجا دهقانان اجاره‌دار بصورت دسته جمعی اقدام و اعتراض میکردند زیرا قانون جدید اجاره داری اراضی از طرف دهقانان، هرچند بآنها حق میداد که تمام عمر خود را درزمین استیجاری خود بمانند ، در وضع دشوار اقتصادی ایشان بهبودی بوجود نمیآورد . در«گجرات» نیز اختلافات شدیدی میان دهقانان ودولت که میخواست برمیزان مالیاتها بیفزاید درگرفته بود . این اختلافات که صورت «ساتیا ـ گراهای باردولی» رابخود گرفت مبارزهٔ دامنه داری شد که «سرداروالب بهای پاتل» آنرا رهبری میکردو تحسین مردم سراسر هندرا برانگیخت. مبارزهٔ دهقانان منطقهٔ باردولی که در کمال هوشیاری ودلیری ادامه یافت پیروزی درخشانی بدست آورد هرچند که این پیروزی بیشتر جنبهٔ معنوی داشت . برای توده‌های دهقانان سراسر هند «باردولی» مظهر امید و نیروو پیروزی گردید .

یکی دیگرازمظاهر پیشرفت سیاسی قابل ملاحظه درهند سال ۱۹۲۸ توسعهٔ «نهضت جوانان» بود . در همه جا جامعه‌های جوانان تشکیل شده بود و کنگره‌های جوانان برپا میشد . این کنفرانسها و اجتماعات جنبه های بسیار متنوع ومختلف داشت که در بعضی‌ها ریشه‌های نیمه مذهبی دیده میشد و بعضی دیگر تحت تأثیرمرامها وروشهای انقلابی قرار داشت . درهمهٔ آنها مباحثات دامنه‌داری دربارهٔ مهمترین مسائل اقتصادی واجتماعی روز صورت میگرفت ومعمولا اغلب آنها ازیکرشته تغییرات واصلاحات عمیق واساسی هواداری میکردند .

ازنظرجریانات مستقیم سیاسی سال ۱۹۲۸ در تاریخ هند بعنوان سال بایکوت و تحریم «کمیسیون سیمون» وسال کنفرانس تمام احزاب (که نتیجهٔ مثبت بایکوت نامیده‌میشود) بود. درآنسال گروههای اعتدالی هم باکنگره متفق شدند و همکاری کردند و بایکوت مزبور پیروزی بزرگی بدست آورد . کمیسیون مزبور بهرجا میرفت با توده‌های پرخاشگر و با فریاد های « سیمون گم شو! » مواجه میگشت . بدین ترتیب توده های وسیع هندی نه فقط با نام « سرجان سیمون » مبتکر فکر تشکیل کمیسیون سیمون آشنائی می‌یافتند بلکه دوکلمهٔ پرمعنی زبان انگلیسی یعنی کلمات « گو، بك!» (گم‌شو)را نیزمی آموختند که تنها کلمات انگلیسی بود که میدانستند. این دوکلمه برای اعضای کمیسیون مزبور بصورت

یك کابوس مخوف وهولناك در آمد . گفته میشد که یکشب در موقعیکه اعضای کمیسیون مزبور به «وسترن هتل» دردهلی‌جدید واردشدند چنین بنظرشان آمد که صدای یکنواخت این کلمات‌ازمیان تیرگی شب بگوششان‌میرسد وبدینترتیب ازاینکه حتی درموقع‌استراحت شب هم آسوده نمیماندند سخت عصبانی بودند اما درحقیقت در آنشب کسی برای ایشان فریادی نمی کشید بلکه تصورات وهم‌آمیز و ترس آلود ایشان سبب شده بود که صدای شغالانی که درزمین‌های اطراف پایتخت امپراطوری در تاخت وتاز بودند باین شکل در گوششان طنین داشته باشد .

«کنفرانس تمام احزاب» طرحهای عمدهٔ قانون اساسی را که مبنی بر اصول یك دموکراسی پارلمانی بود بدون اشکالی تصویب کرد اما مشکل واقعی و در حقیقت تنها مشکل همان مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی واقلیت‌ها بود. چون‌نمایندگان تمام گروههای افراطی مذهبی هم در کنفرانس شرکت داشتند حصول توافق نظر بسیار دشوارو مشکل میشد در واقع یکباردیگر کوششهای بی‌ثمر کنفرانسهای‌سابق که‌درراه برقراری‌وحدت‌میکوشیدند تکرار شد .

پدرم که درآن سال از اروپا بازگشت بجریان این کنفرانس علاقهٔ فراوانی نشان میداد . در آخرین مرحلهٔ کار کنفرانس تصمیم گرفته شد که یك کمیتهٔ محدودتر برای این منظورتشکیل گردد وپدرم بریاست این کمیته انتخاب گردید و باو مأموریت داده شد که طرحی در بارهٔ قانون اساسی جدید و گزارش کاملی دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی تهیه کند. این کمیته بعدها بنام «کمیتهٔ نهرو» شهرت یافت وگزارشی هم که عاقبت پدرم‌تهیه کرد نیز بنام «گزارش نهرو» معروف گردید . «سرتج بهادرِساپرو» هم در این کمیته شرکت داشت ومسئولیت تهیهٔ گزارش را عهده‌دار بود .

من دراین کمیته عضونبودم اما چون سمت دبیرکل کنگره را داشتم ناچار باآن سر وکارپیدا میکردم . دروضع مشکل وناراحت کننده‌ئی قرار گرفته بودم. بنظرمن درموقعی که مسئلهٔ واقعی برای ما بدست‌آوردن استقلال وتشکیل یك دولت‌آزاد وخودمختار بود طرح جزئیات یك قانون اساسی احتمالی بیمورد مینمود . همچنین اشکال دیگر برای من این بود که کمیتهٔ مختلط‌مزبورهدف‌خودرا برای‌آیندهٔ‌هندناگزیر بچیزی محدودمیساخت که «اساسنامهٔ دومینیونی» نامیده میشد و هند را ظاهراً بصورت دومینیون در میآورد و درواقع‌وضعی کمتر‌ازدومینیون به‌آن‌میداد. برای‌من‌اهمیت واقعی این کمیته‌فقط ازاین‌جهت بود که شاید بتواند برای خروج از بن بستی که در مسئلهٔ فرقه های مذهبی پیدا شده بود راهی پیدا کند . هیچ انتظارنداشتم که فعلا دراین‌باره یك راه حل قطعی ونهائی‌بصورت انعقاد یك پیمان یا یك موافقت نامه پیدا شود زیرا یك چنین راه حلی فقط در موقعیکه

اختلافات اقتصادی واجتماعی نیز بدرستی مطرح گردد بوجود میآید.من فقط فکرمیکردم که درمورد اختلافات مذهبی اگر پیمانی با موافقت یك عدهٔکافی ازاشخاص وعقایدمختلف تهیه شودخواهد توانست موقتاً کشمکش‌ها را تخفیف دهد و فرصتی پیش‌خواهد آورد تا سایرمسائل که اهمیت بیشتری داردمورد توجه واقع گردد. بدینقرار بهیچوجه نمیتوانستم درکار کمیتهٔ مزبورمزاحمتی ایجاد کنم‌وباتمام قدرت خود برای موفقیت آن کمك‌میکردم.

ظاهراً موفقیت درپیش بود . جزدر دو سه موضوع چیزی لاینحل باقی نمانده بود که اتفاقاً یکی ازمهمترین آنهامسئلهٔ پنجاب وموضوع رقابت سه‌گروه هندوان، سیك‌ها ومسلمانان با یکدیگر بود. کمیتهٔمزبوردر گزارش خود این مسئله را با نظرجدیدی‌مورد مطالعه ورسیدگی قرارداده بود وتوصیه‌های‌خود را براساس آماری دربارهٔ نسبت‌تقسیم جمعیت مذاهب تهیه‌کرده بود . اما همهٔ این کوشش‌ها بیهوده بود ! زیرا ترس و نفرت همه را ازهم جدا نگاهمیداشت وبالاخره هم آخرین قدمی که برای رسیدن به یك‌توافق باقی مانده بود هرگز برداشته نشد .

«کنفرانس تمام احزاب» مجدداً درلکنهو تشکیل گردید تاگزارش کمیته را مورد مطالعه و سنجش قرار دهد . برای بعضی از ما که میخواستیم در راه حل مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی درصورتیکه توافقی مقدورباشد هیچ نوع مزاحمتی ایجاد نکنیم ، و در عین حال بهیچوجه هم حاضر نبودیم ازموضوع استقلال که در طرح گنجانده شده بود دست بر - داریم وضع جدیدی پیش آمد . ما اصرارداشتیم که کنفرانس، موضوع‌استقلال را مطرح نسازد و هر دسته را در عمل خود آزاد بگذارد تا هواداران کنگره همچنان استقلال را هدف نهائی خود بشمارند واعتدالیها هم بدنبال «اساسنامهٔ دومینیونی» بروند . اماپدرم که باتمام جان‌ودل‌خود بتهیهٔ طرح خودپرداخته‌بود حاضر نبود که ازیك قسمت آن چشم بپوشد وشایدهم بملاحظهٔ مقتضیات زمان نمیتوانست که ازهیچ قسمت آن صرفنظر کند . درنتیجه گروه‌هواداران استقلال که عدهٔخیلی‌زیادی بودند ازمن خواستند که در کنفرانس مزبورعلناً اعلام وتصریح کنم که ما ازهر برنامه‌ئی که هدفش کمتراز استقلال باشد جدا خواهیم‌ماند. درعین حال ازهرنوع اوبستروکسیون و مخالفت هم خودداری خواهیم کرد تا مانع بحث دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی نشویم .

درمورد موضوع مهم استقلال این روش یك تاکتیك مؤثر نبود و بعلاوه اقدامی منفی بود بهمین جهت برای اینکه بمنظوروروش خود جنبهٔ مثبت‌تری داده باشیم‌درهمان روز«جامعهٔهواداران‌استقلال هند» راتأسیس کردیم .

«کنفرانس تمام احزاب» از جهت دیگری نیز مایهٔ ناراحتی من گردید زیرا در «اعلامیهٔ حقوق اساسی» که در مقدمهٔ طرح «قانون اساسی» قرار داشت . جملاتی اضافه

شده بود که منافع موجود تعلقه‌داران و مالکین بزرگ «اوده» را در املاك و تعلقه‌هایشان تضمین میکرد و این جملات بر اثر اصرار خود مالکین ذینفع اضافه شده بود . بدیهی است که اصولا تمام طرح قانون اساسی بر اساس احترام مالکیت خصوصی تهیه شده بود اما بنظر من ناراحت کننده و خشم‌آور بود که احترام به این مالکیت‌های بزرگ و نیمه فئودالی هم در ردیف حقوق اساسی گنجانیده و ثبت گردد . این امر نشان میداد که سران کنگره و سران سایر احزاب جدا از کنگره که در کنفرانس تمام احزاب شرکت کرده بودند علناً ترجیح میدهند با مالکین بزرگ اراضی همکاری کنند و در یك صف باشند تا با گروه‌های مترقی که هوادار تغییرات و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی میباشند. بخوبی نمایان بود که گودال عمیقی میان ما و بیشتر این قبیل سران کنگره بوجود آمده است و در چنین وضعی دیگر ادامهٔ سمت دبیر کلی برایم کاملا بی معنی بود . بدینجهت استعفای خود را تقدیم داشتم و تأسیس «جامعهٔ هواداران استقلال» را بهانهٔ این کار قرار دادم. اما «کمیتهٔ عامله» این استعفا را نپذیرفت و به من (همچنین به «سوباس بوس»[۱] که او نیز بهمین عنوان استعفای خود را تقدیم داشته بود) اظهار داشت که کار جامعهٔ هوادار استقلال با کار کردن در کنگره تضادی ندارد مخصوصاً که کنگره نیز تحصیل استقلال هند را بعنوان هدف نهائی خود پذیرفته است . بدینقرار این بار هم باز از تصمیم خود منصرف شدم . واقعاً بسیار تعجب‌آور بود که با چه سهولتی مرا قانع میساختند که استعفای خود را پس بگیرم . این امر در چندین مورد پیش آمد و چون هیچ طرف میل نداشتیم که کار بجدائی کامل برسد سعی میکردیم که بهر بهانه هست برای اجتناب از جدائی میانه را اصلاح کنیم .

گاندی‌جی بهیچوجه در کار « کنفرانس تمام احزاب » شرکت نکرد وحتی در کنفرانس لکنهو هم حضور نیافت .

دراین ضمن « کمیسیون سیمون » هم بمسافرت خود در نقاط مختلف هند ادامه‌داد و درهمه‌جا مردم با پرچمهای سیاه که نشانهٔ ماتم و نفرت بود و با فریادهای خصمانهٔ « گم‌شو! » از آن استقبال کردند . گاهگاه تصادماتی هم میان مردم و پلیس روی میداد بدون آنکه خسارت عمده‌ئی ببار آورد .

اما در «لاهور» وضع دگرگون شد وحوادث آنجا سراسر کشور را از نفرت وعدم رضایت مرتعش ساخت . در آنجا «لالا لجپت‌رای»[۲] در رأس تظاهرات بزرگ ضد کمیسیون

---

۱ - سوباس بوس . از مبارزین معروف ودلیر آزادی هند واز سران فعال وجسور کنگره بود . دردوران جنگ جهانی اخیر هم او یك ارتش داوطلب ملی هند ترتیب داد که با استفاده از کمك ژاپنی ها در برمه و سایر نواحی بر ضد بریتانیا میجنگید ومیخواست از این راه استقلال هند را تأمین کند — م

۲ - به‌حاشیه ۲ صفحه ۵۷ رجوع شود — م.

قرار گرفته بود و درموقعیکه در نخستین صف تظاهر کنندگان حرکت میکرد ، یك افسر جوان پلیس انگلیسی خودرا بروی اوافکند وبا ضربات چوب‌دستی خود شدیداً بسینهٔ او حمله کرد. انبوه مردم و خود « لالاجی » تا آنوقت هیچ نوع عمل خشونت آمیزی نکرده بودند بلکه برعکس، تمایل خودرا برای تظاهرات مسالمت آمیز کاملا نشان داده بودند . باوجوداین خود اووعدهٔ زیادی از اطرافیانش مورد حمله واقع شدند. هر کس که در تظاهرات خیابانها شرکت میکرد میدانست که همواره خطر مواجهه با پلیس وهجوم پلیس وجوددارد و بهمین‌جهت تظاهرات ما همیشه کاملا مسالمت آمیز بود . لالاجی هم باین خطر توجه داشت و مسلماً مراقب کار بود وهیچ عملی که بهانه‌ئی برای پلیس شود نکرده بود . باین‌جهت حملهٔ پلیس و عمل خشونت آمیز او درافکار عمومی مردم سراسر هندهیجان وخشم شدیدی ایجاد کرد .

در آنزمان ما هنوز باضربات چماقهای پلیس و«لاتی»[1] مأنوس نشده بودیم ومردم هم با تکرار هجومهای وحشیانه و عملیات خشونت آمیز پلیس عـادت نکرده بـودند و حساسیتشان ضعیف نشده بود .

وقتی همه دیدند که حتی بزرگترین رهبران ما ومحترمترین و محبوبترین مرد پنجاب باین‌شکل مورد تجاوز و خشونت واقع میشود خشم و کینه ونفرت سراسر کشورو مخصوصاً شمال هند را فراگرفت . آیاما تاآن اندازه ذلیل وحقیر بودیم که نمیتوانستیم ازحیثیت وشرف رهبران ممتاز خود هم دفاع کنیم !

این حمله به «لالاجی» و اقدام خشن نسبت باو اثر شدیدی داشت زیرا لالاجی از مدتها پیش بیمار بود وازناراحتی قلب خود رنج میبرد . شایداگر بجای اوشخص جوان‌و سالمی میبود میتوانست ضربات « لاتی » پلیس را تحمل کند اما لالاجی دیگر نه جوان بود ونه نیرومند و چند هفته بعد درگذشت . ممکن است که اوواقعاً براثرضربات‌مستقیم «لاتی» نمرده باشد اما پزشکان اعلام داشتند وعقیده‌شان این‌بود که مرگ او براثر آن واقعه پیش آمده‌است. من‌هم شخصاً عقیده‌دارم که تأثیر روحی آن‌واقعه زیاد بود وبمرگ او کمك کرده است زیرا لالاجی از این ماجرا بسیار خشمگین شد وبتلخی رنج میبرد . این‌هجوم را نه‌فقط توهینی نسبت بخودتلقی میکرد بلکه آنرا توهینی نسبت بتمام ملت میشمرد. درواقع هندهم این واقعه را بصورت یك توهین و تحقیر ملی تلقی کرد و مرگ «لالاجی» که درنظر مردم بشکل اجتناب ناپذیری بااین‌ماجرا مربوط میشد بیش‌ازآنکه آنهارا ماتمزده وسوگوارسازدایشانرا تحریك میکردوخشم‌و کینه‌شان رابرمیانگیخت .

---

[1] ـ لاتی یکنوع چماق بلندیست که دوسر آنهم آهن دارد وپلیس هند درزمان تسلط وحکومت‌انگلیسها آنرا برای زدن مردم وپراکنده ساختن اجتماعات عمومی بکار میبرد ـ م.

این موضوعیست که باید ارزش واقعی آنرا بدرستی دریافت تا بتوان حوادث بعدی و ماجرای « بهاگات‌سینگ[1] » راهم که بطور ناگهانی درشمال هندشهرت ومحبوبیت‌فوق‌العاده بدست آورد درك کرد .

خیلی آسانست که اشخاص واعمال مختلف را محکوم سازیم بدون‌آنکه ریشه و علل وسرچشمه‌های اقداماتشان را کشف کنیم . اما این‌نوع قضاوت ومحکوم ساختن‌طبعاً عجولانه و نادرست‌خواهد بود. درمورد «بهاگات‌سینگ» هم‌باید درنظرداشت که‌او پیش ازاین واقعه شهرت نداشت .شهرت ومحبوبیت بعدی او نیزفقط بعلت عملیات تروریستی‌و خشونت‌آمیزش‌نبود . ازقریب‌سی‌سال پیش باینطرف اغلب به‌تناسب‌موقعیت‌های مختلف، تروریسم در هند رواج پیدا میکرده است اما هرگز هیچ کس از عاملین ومجریان‌آن جز در نخستین سالهای تـروریسم در بنگال ، باین اندازهٔ شهرت نـرسید و محبوبیت « بهاگات سینگ » را بدست نیاورد . ایـن یك واقعیت غیرقابل انکار است کـه باید مورد توجه واقع شود .

یك‌موضوع مسلم دیگر اینست که تروریسم باوجود دورانهای طغیان ورواجی که درهندداشته است درآنزمان دیگرجذبه واعتبار خود را در میان جوانان هندی از دست داده‌بود . پانزده‌سال تبلیغ منظم در بارهٔ عدم‌خشونت ، زمینهٔ فکری جوانان ما را تغییر داده بود . بطوریکه دیگر نسبت بتروریسم علاقه وشوقی نشان نمیدادند و حتی با آن مخالف بودند و آنرا وسیلهٔ درستی برای فعالیت‌های سیاسی نمیشمردند . حتی‌درطبقات پائین بورژوازی و روشنفکران پرورش نیافته هم که معمولا هوادار تروریسم میشوند تبلیغات کنگره برای عدم توسل بعملیات خشونت‌آمیز اثر گذاشته بود . عناصر فعال و بیحوصله‌ئی کـه افکار انقلابی داشتند وبه فعالیت‌های تروریستی فکرمیکردنـد اکنون می فهمیدند که انقلاب بوسیلهٔ تروریسم صورت نمیگیرد بلکه تروریسم وسیلهٔ نامناسبی است که حتی‌راه انقلاب واقعی راهم مسدود میسازد .

تروریسم درهند ودرهمه‌جا یك روش منسوخ و بیفایده است زیرا نه‌فقط فشارهای دولتی را افزایش میدهد و دولت‌ها میتوانند آنرا درهم بشکنند بلکه اصولا حوادث جهانی هم بی‌ارزش بودن‌آنرا ثابت کرده است . تروریسم معمولا مظهر دوران کندی‌و ناپختگی نهضت‌های انقلابی در یك کشور است . اما این دوران همیشه موقتی و گذران است وهمراه‌آن تمایلات‌تروریستی هم‌ازمیان میرود . البته‌باید توجه‌داشت که ممکن‌است بخاطر بعضی علل‌محلی یا حالات‌روحی انفرادی اقدامات منفرد تروریستی بازهم ادامه

---

۱ ـ بهاگات سینگ ـ یك‌جوان پرشور واحساساتی پنجابی بود که برای انتقام ازتوهینی که به «لالاجپت رای» شده‌بود بعملیات تروریستی دست برد وشهرت ومحبوبیت فراوان بدست آورد ـ م.

یابدامابطور کلی دیگردرهیچ‌جا تروریسم‌را بعنوان‌یك روش‌درست مبارزه نمی‌پذیرند .

بدون تردید هندهم این‌دوران ناپختگی خود را گذرانده است و حتی اقدامات تروریستی اتفاقی‌هم بتدریج ازمیان خواهد رفت . بدیهی است که مفهوم این‌امر آن‌نیست که تمام مردم هند بکلی ازفکر توسل بزور و به‌عملیات خشن ومسلحانه صرف‌نظر کرده باشند . راست‌است که عدهٔ بسیارزیادی، دیگر بترورفردی عقیده ندارند اما شك نیست که اکنون‌درهند عدهٔ زیادی‌هم‌هستند که فکر میکنند ممکن است زمانی برسد که لازم باشد برای آزاد ساختن کشور یکرشته عملیات و اقدامات متشکل وسازمان یافتهٔ مسلحانه و انقلابی بکاررود همانطور که در کشورهای دیگر نیز ازاین وسیله استفاده شده است . این‌مطلب اکنون یك‌نوع جنبهٔ علمی‌و آکادمیك پیدا کرده است که مورد بحث‌و گفتگوست وفقط زمان میتواند آنرا نفی کند اما البته این‌طرز تفکر انقلابی بهیچوجه با تروریسم وعملیات تروریستی انفرادی ارتباطی ندارد .

بدینقرار «بهاگات سینگ» نه‌بخاطر عملیات تروریستی خود بلکه از آنجهت که بنظر میرسید از توهینی که نسبت به لالاجی و بوسیلهٔ او نسبت بشرف ملی بعمل آمده است انتقام گرفت شهرت و محبوبیت پیدا کرد . او مظهر انتقام ملی‌شده بود . در واقع اصل عمل اوفراموش شد وفقط‌نام او بصورت یك مظهر انتقام در خاطرها باقی ماند . درمدت چند ماه در تمام شهرها ودهکده‌های پنجاب و تا اندازهٔ کمتری در سایر نواحی شمالی‌هند نام‌او با افتخار طنین‌انداز بود . درهمه‌جا سرودهای بسیار بنام اووبافتخار او ساختند . بطوریکه حتی همین محبوبیت وشهرت فوق‌العادهٔ او نیز امری شگفت‌انگیز و تعجب‌آور شده بود .

« لالالجپت‌رای » کمی بعداز مضروب‌شدن خود در آن‌ماجرا ، درجلسهٔ کمیتهٔ کل کنگره که در دهلی‌تشکیل گردید شرکت جست . هنوز آثار زخمها و کوفتگی در بدنش باقی‌بود. وهنوزازعواقب آن ضربات رنج‌میبرد. این‌جلسه پس‌از « کنفرانس تمام‌احزاب» که در لکنهو تشکیل شده بود منعقد میشد . ودرآن مسئلهٔ استقلال بصورت‌های مختلف مطرح میگشت .

اکنون جزئیات موردبحث رافراموش کرده‌ام اما بخاطر دارم که درآن‌جلسه یك سخنرانی مفصلی ایراد کردم وضمن‌آن‌متذکرشدم که وقت‌آن فرا رسیده است که کنگره میان یك‌راه‌حل انقلابی که بتواندوضع سیاسی وروابط اجتماعی‌ما تغییراتی پیش‌آورد یا یك روش و هدف ملایم و اصلاح‌طلبانه یکی‌را برگزیند . خوداین سخنرانی اهمیت زیادی نداشت واگرلالاجی در کمیتهٔ مزبور بآن جواب نگفته بود وازآن انتقادنمیکرد

مسلماً آنرا فراموش کرده بودم . یکی از تذکرات وانتقادات اواین بود که نباید ازحزب کارگر انگلستان که زمام حکومت برتیانیا را بدست آورده بود هیچ انتظاری داشته باشیم . تا آنجا که مربوط بمن بود این تذکر هیچ ضرورتی نداشت زیرا من بهیچوجه هوادار رهبری حزب‌کارگر بریتانیا نبودم و امیدی به‌آن نداشتم. حتی برایم تعجب‌آور خواهد بود که حزب‌کارگر انگلیس ازمبارزات هند درراه آزادیش هواداری کند یایك اقدام مؤثرضد امپریالیستی بعمل آوردیادست باقدامی بزند که به‌سوسیالیسم‌منتهی گردد.

هنگام بازگشت به‌لاهور «لالاجی» بازهم موضوع سخنرانی من در جلسهٔ کمیتهٔ کنگره را دنبال کرد و در روزنامهٔ هفتگی خود بنام « پیپل» (مردم) نوشتن یك سلسله مقاله را دراین‌باره آغاز کرد ، اما فقط نخستین مقاله‌اش انتشاریافت و پیش از انتشار دومین مقاله که بایددرهفتهٔ بعد منتشر میشد متأسفانه درگذشت . آن‌نخستین مقالهٔ ناتمام او که شاید آخرین نوشتهٔ منتشرشدهٔ لالاجی بود برایم هم جالب بود و هم با احساسات تأسف‌آمیز ودردآلودی آمیخته شد.

۲۵

چشیدن ضربات لاتی[1]

تجاوز نسبت به « لالاجی » ومرگ اوسبب شد که تظاهرات برضد « کمیسیون سیمون » توسعه یابد . قرار بود که کمیسیون سیمون به « لکنهو » بیاید و کمیتهٔ محلی کنگره خودرا برای «پذیرائی» شایسته‌ئی! آماده‌میکرد . از چندین روزپیش چه برای تبلیغات وچه برای تمرین‌عمومی ، دسته های‌بزرگ مردم‌حرکت میکردند ومیتینگ‌های وسیع وپرجمعیت تشکیل میشد . درآنوقت من‌هم به‌لکنهورفتم ودربعضی ازتظاهرات که همه در منتهای نظم وآرامش برگذار میشدشرکت جستم . ظاهراً موفقیت وانتظام این تظاهرات مقامات دولتی را بخشم می‌آورد و بزودی دستورهای پشت‌سرهم برای جلو-گیری از تظاهرات دربعضی ازقسمتهای شهرصادرگردید وهرگونه تظاهری ممنوع‌شد. باین مناسبت بود که من‌تجربهٔ جدیدی‌آموختم و بدنم باضربات چماقهای‌پلیس که«لاتی» نامیده میشود آشنائی پیدا کرد .

ظاهراً بهانهٔ منع تظاهرات این بود که پلیس مدعی‌میشد حرکت دسته‌های تظاهر کنندگان مانع حرکت وسایط نقلیه میشود . برای رفع این بهانه، ما تصمیم گرفتیم که دسته ها ازخیابانهائی که رفت وآمد کمتردارند حرکت کنند و درگروههای کوچك که تصورمیکنم بیش ازشانزده نفر نمی‌شد بروند . بدیهی است که این عمل بازهم مخالف دستور پلیس میبود : زیرا شانزده نفرکه یك پرچم ملی را هم همراه داشتند یکدستهٔ تظاهرکننده حساب میشدندکه‌حرکت‌آن ممنوع شده‌بود. یکروز خودم درراس یکی از این گروههای شانزده نفری قرار گرفتم . یك گروه دیگرهم‌زیررهبری یکی‌ازهمکارانم بنام «گووبند بالب پانت» بافاصلهٔ زیادی بدنبال‌مامی آمد. گروه‌ماقریب‌دویست‌مترطی کرده بود . خیابان کاملاآزاد وخالی بود . ناگهان صدای پای اسب هائی راکه چهار نعل از ازعقب ما می‌تاختند شنیدیم . وقتی بعقب نگاه کردیم دیدیم بیست‌سی‌نفرپلیس های‌سوار

---

۱ - به حاشیهٔ صفحهٔ۲۵۳رجوع شود . م

با کمال سرعت بسمت ما می‌تازند . دریك‌چشم بهم‌زدن آنها بالای سرما رسیدند و براثر هجوم خشونت آمیز اسبهاشان دستهٔ کوچك شانزده نفری ما پراکنده شد . در این موقع سواران با ضربات چوب و شلاق و باتون بزدن داوطلبان ما پرداختند . افرادما بطور غریزی به پیاده روها و به مغازه‌های کنار خیابان پناه بردند . سوارها درحالی که آنها را میزدند وزیردست وپای اسبهای خودلگدکوب می کردند ایشانرا تامغازه‌ها همدنبال کردند . من‌هم وقتی که دیدم اسبها بسوی ما حمله میبرند . ابتدا ازروی غریزه‌خواستم خودرا به پناهگاهی برسانم‌زیرامنظرهٔ یأس‌انگیزی بود اما یك‌نوع‌احساس غریزی‌دیگر مرا تحریك کرد که درجای خود بمانم . در مقابل نخستین ضربات هجوم مقاومت کردم زیرا داوطلبانی که پشت سرمن بودند ازشدت آن‌کاسته بودند . ناگهان خودرا دروسط خیابان تنها دیدم. چندین متر دورترازمن پلیس ها درجهت مخالف حرکت‌ما، داوطلبان ما را میزدند . من‌هم خودبخود مستقیماً وباقدمهای آهسته بطرف پیاده رومیرفتم و سعی می کردم که هرچه بشود خود راکمتر درمعرض کتك قرار بدهم . اما ناگهان بجای خود ایستادم و بخود گفتم که گریختن شرم‌آوراست .

تمام این جریانات بیش از چند ثانیه طول نکشید اما بخوبی تمام این کشمکش درونی خود واین حالت هیجان خویش را که میخواستم فردی بیعرضه و بی‌غیرت معرفی نشوم بخاطر می‌آورم.مرزی که شهامت را از بی‌غیرتی‌جدامیسازد بهنگام‌آزمایش بخوبی مقاومت کرد و گرنه خیلی ممکن بود که از آن بگذرم و به پرتگاه بی‌غیرتی‌سقوط کنم. هنوز بدرستی تصمیم‌خود رانگرفته‌بودم که دیدم یك پلیس سوارمستقیماً بطرف من‌می آید و«لاتی» بلند خودرا درهواتکان میدهد . باو گفتم : «پی کارتان بروید !» وبنابرغریزهٔ طبیعی دفاع صورتم را بر گرداندم ناگهان دوضربت شدید درپشت خود احساس کردم . حس کردم که براثر شدت ضربات سرم گیج رفت و بدنم با تمام عضلاتش متأثر گردید . اما باکمال تعجب ورضایت دیدم که همچنان برسرپا ایستاده‌ام . کمی بعد پلیس ها جمع شدند تا راه‌حرکت مارا درخیابان مسدود سازند . داوطلبان ماهم بنوبهٔ خود جمع‌شدند عده‌ئی ازآنها سرشان شکافته بود وخون سررویشان را پوشانیده بود . دستهٔ عقبی «پانت» هم درحالی که‌آنهانیز مثل ماوضع رقت انگیزی داشتند بما ملحق گردید ماهمه باهم طبق اصول‌ساتیاگراها ومقاومت مسالمت‌آمیزدربرابر پلیس درخیابان بروی زمین نشستیم. قریب‌یکساعت درهمین حال ماندیم . شب فرارسید . درطرف مقابل‌ما عده‌ئی از مقامات عالیرتبهٔ پلیس با عجله جمع شده بودند ، در طرف ما هم دائماً بر تعداد جمعیت مردم‌که خبرتجاوزپلیس راشنیده بودندافزوده‌میشد . عاقبت‌تصمیم گرفته شد که‌بگذارند راهی راکه درپیش گرفته بودیم دنبال کنیم . ما بحرکت‌خود ادامه دادیم درحالیکه‌پلیس

های سوار نیز که مارا کتك زده بودند حالا بصورت یك نوع گارداحترام و پیشقراولان ما درپیشاپیش ماحرکت میکردند .

این ماجرا واقعهٔ کوچکی بود . اگراز آن بتفصیل و باجزئیات صحبت میکنم بخاطر تاثیریست که‌درمن داشت . درد بدنی من بزودی ازمیان رفت وجای خود را بیك شادمانی عظیم بخشید . فکراینکه من آنقدر قدرت داشتم که دررأس دستهٔ خودمان بمانم وضربات «لاتی» را تحمل کنم بمن شادی و نشاط فراوانی می‌بخشید . چیزیکه بیشتراسباب تعجبم میشد این بود که درتمام مدت حواسم جمع مانده بود و همچنان احساسات‌خود را تجزیه و تحلیل میکردم . این تمرین برایم بسیار مفید واقع شد زیرا روز بعدآزمایش‌دشواری درانتظارمان بود . درواقع آنروز بود که باید «کمیسیون سیمون» به لکنهو واردمیشد و باید تظاهر و نمایش اعتراضی ما هم انجام میگرفت .

پدرم آنوقت درالله‌آباد بود و نگران بودم که مبادا انتشار خبر کتك خوردن من‌در روزنامه ها تأثیر ناگواری دراوایجاد کند . باین‌جهت همان شب باوتلفن کردم تا او را ازسلامتی خود مطمئن سازم و باو بگویم که جای نگرانی نیست . اما کوشش من بیفایده بود . پدرم بقدری ناراحت شد که نتوانست بخوابد و نیمه شب تصمیم گرفت به لکنهو بیاید وچون دیگرقطارراه‌آهن درآنساعت نبود بایك اتومبیل حرکت کرد . درراه یك بار اتوموبیلش پنچرشده بود و ساعت پنج صبح که پس‌ازطی قریب دویست و بیست کیلو متر راه به لکنهورسید ازفرط ناراحتی بکلی فرسوده شده بود .

درآن ساعت ماخود راآماده میکردیم که صفوف خود رابسوی ایستگاه راه‌آهن حرکت دهیم . حوادث روزقبل خیلی بیش از تبلیغات ما شهرلکنهورا بهیجان‌آورده و تکان داده‌بود . هنوزخورشید طلوع نکرده بود که سیل انبوه مردم ازهمه طرف بسوی راه‌آهن‌حرکت کرد . درهمه جادسته‌های کوچك و بیشمار بچشم‌میخورد. قسمت‌اصلی تظاهر کنندگان که چندین هزارنفربودند باصفوف چهار نفری از محل دفاتر و مراکز کنگره حرکت کرده‌بودند . من‌هم بااین دسته همراه بودم . درنزدیکی ایستگاه راه‌آهن پلیس مارا متوقف‌ساخت. درمقابل ایستگاه یك میدان وسیع و باز بود که شکل مربع بزرگی راداشت که هرضلعش تقریباً هشتصد مترباشد . حالا که چندسالی ازآنزمان میگذردآن فضا درزیر ساختمان های ایستگاه جدید راه آهن گم شده است . دستهٔ ما دریك طرف میدان صف کشیده بود ودرهمانجا ماند حتی‌صفها سعی نداشتند برای خود راهی‌بجلو باز کنند وپیشتربروند . پلیس پیاده وسوار وعده‌ئی از نیروهای نظامی هم باتجهیزات‌کامل درآنجا جمع شده بودند . دراین ضمن انبوه مردمی که هواداران سادهٔ ما بودند بیشتر میشد وعدهٔ زیادی ازایشان ، دردسته های دونفری وسه نفری بفضای وسط میدان نفوذ

کردند ناگهان ملاحظه کردیم که از دور حرکت وهیاهوئی پدید گردید . دوسه صف سوار چهار نعل بسوی‌ما میتاختند ودرحالی که باشلاق و باچوبدستی‌های خود بگروههای کوچك مردمی که در آن فضای وسیع پراکنده بودند حمله میبردند میخواستند میدان‌را پاك وخالی کنند . اگر فکر رنج مردم سادهٔ بیچاره و بی‌دفاعی که بشکلی دردناك در زیردست و پای اسبها می غلطیدند نمی بود منظرهٔ تاخت وتاز سواران بسیار عالی و پرشکوه وتماشائی بود. پشت‌سر سواران عدهٔ بیشماری بخاك‌افتاده بودند که بعضی‌ها حتی نمیتوانستند ازجای خود برخیزند و بعضی دیگر از شدت درد بخود می پیچیدند . میدان روی هم بصورت یك صحنهٔ جنگ در آمده بود . اما برای ما هیچ فرصت تماشا کردن یافکر کردن نبود زیراسوارها بالای سرمارسیده بودند وتقریباً بهمان صورت چهار نعل برروی نخستین‌صف‌های دستهٔ‌عظیم ما تاختند . مابخوبی مقاومت‌کردیم ودرمقابل انبوه جمعیتی که‌تکان نمیخورد وعقب نمی نشست اسب‌ها درآخرین لحظه درحالی که دست های خود را بهوا بلند میکردند وبالای سرما تکان میدادند متوقف شدند . بلافاصله ضربات چوب‌دستی وباتون و«لاتی» باریدن گرفت. پلیس پیاده وسوار متحداًحمله میبرد. رگبار وحشتناکی بود که همچون تگرگ برسروروی ما می بارید . این‌بار هوشیاری وروشن بینی که شب قبل کاملا برایم محفوظ مانده بودنیزمرا رهاکرد. فقط میدانستم که وظیفه‌ام اینست که ازجای خود تکان نخورم ، سرم راخم نکنم وقدمی بعقب نروم . براثر ضربات پلیس تقریباً نیمه کورشده بودم . خشم فوق‌العاده‌ئی‌وجودم را فراگرفت ودلم میخواست که من‌هم حمله ببرم ودشمن بی‌شرم را درهم بکوبم

بخاطردارم که پیش خودحساب می کردم که پائین کشیدن افسر پلیس ازاسبش که در دو قدمی‌من ایستاده بود وبراسب‌او سوارشدن کاری بسیار ساده وآسان است . اماتربیت مداوم برای عدم خشونت وساتیاگراها ونیروی انضباط درمن غلبه کرد ودست هایم جز برای دفاع ازصورتم بالانرفت . ازطرفی بخوبی میدانستم که کوچك ترین تجاوز وعمل خشونت‌آمیز ازطرف مابیك فاجعهٔ هولناك یعنی بشلیك پلیس وکشتاردسته جمعی‌دوستان ورفقای ما منتهی میشد .

بعدازچند دقیقه که بنظرما باندازهٔ چندقرن طول کشید جبههٔ مقاومت مسالمت‌آمیز ما آهسته وقدم بقدم بدون اینکه درهم بشکنند عقب نشینی کرد . این عقب‌نشینی سبب شد که من‌تقریباً تنها ماندم وبیش‌ازپیش درمعرض حمله قرار گرفتم . ضربات از نو باریدن گرفت وبعد ناگهان احساس کردم که پاهایم را ازپشت سربغل گرفتند ومرا اززمین‌بلند کردند وبرخلاف میل‌خودم بعقب کشیدند. چندتن از دوستان وهمکاران جوانم که متوجه شده بودند پلیس مخصوصاً مرا هدف حملات خود قرار داده و ممکنست زنده نگذارد

تصمیم گرفتند که با آن‌ترتیب عجیب بکمك‌من بیایندومرا ازمهلکه نجات دهند .

دستهٔ ما صفوف خودرا دو باره‌درفاصلهٔ سی‌مترعقب‌تر ازموضع اولیمان ترتیب‌داد. نیروهای پلیس هم‌دورترازما صف کشیدند. ما دراین‌حال بودیم که خبررسید علت‌اصلی تمام‌این گرفتاریهاورنجها یعنی‌اعضای« کمیسیون‌سیمون» ازترس مردم‌قریب یك کیلومتر دورتر ازایستگاه راه‌آهن ، ازقطار پیاده شده و مخفیانه بشهر رفته اند . باوجود این بازهم ازاظهار نفرت وخشم مردم مصون نماندند ودرخیابانها همه‌جا مردم با پرچمهای سیاه که نشانهٔ نفرت بود وبا فریادهای تنفرآمیز ازایشان استقبال کردند . کمی‌بعددستهٔ نمایش دهندگان ما نیز به دفاتر ومراکز کنگره بازگشت و بعد هم پراکنده شد . من بدیدن پدرم رفتم که درکمال اضطراب درانتظارمان بود .

وقتی تب پرهیجان وقایع گذشت احساس کردم که ازدردبی‌تاب شده‌ام وفوق‌العاده خسته وفرسوده هستم . همه‌جای تنم ازلکه‌های سیاه و کبود وآثار کوفتگی پوشیده‌شده بود وتمام بدنم درد میکرد . خوشبختانه ضربت مؤثر وخطرناکی بمن وارد نشده بود . بسیاری از رفقایم شانس خیلی کمتری آورده بودند. « گوویندبالب‌پانت» که درکنار من ایستاده بودوقدش درحدود یك‌مترونود سانتیمتر است هدف مناسبتری برای ضربات شد و آنروز چنان مجروح گردید که از شدت دردهای شدید بسختی رنج میبرد و تا مدتها نمی‌توانست برسرپا بایستد وبه زندگی‌فعال خود بپردازد . ازاین‌ماجرا با غروربیشتری خارج شدم وفکراینکه مقاومت جسمانیم زیاد است مرا از خودم بسیار راضی میساخت . اما خاطره‌ئی که درتمام زندگیم باقی‌خواهد ماند وخیلی بیشتر ازضرباتی که تحمل کردم درمن اثر گذاشت قیافهٔ مخوف وغضبناك وغیرانسانی پلیسها و مخصوصاً افسرانی بود که بما حمله میکردند . بیشتر گروهبانهای انگلیسی بودند که با درندگی وخشونت بما که آرام ایستاده وحتی ازخود دفاع نمیکردیم حمله میبردند . زیردستان هندی‌آنها خود را خیلی‌معتدل‌تر نشان میدادند . هم‌اکنون چهره‌های‌پر کینه ، تشنه بخون‌وتقریباً جنون‌آمیز ایشان راکه کوچکترین‌نشانه‌ئی ازشفقت‌وانسانیت درآنهاوجود نداشت درنظرمیآورم!.. ممکن است که کینه ونفرت درصورتهای ماهم منعکس بوده است . زیرا مقاومت منفی و مسالمت‌آمیزما مسلماًمفهومش این‌نبود که دلهامان‌ازعشق وعلاقه نسبت بدشمنان بیرحم و شفقتمان لبریز است‌ومسلماً قیافه‌های ماهم احساسات مهرآمیزی نسبت بآنها را منعکس نمیساخت !

بااینهمه درواقع‌ما باهم اختلافی نداشتیم. هیچ شکایت و نزاع خصوصی‌یا یك ذره سوءنیت‌متقابل‌درمیان‌ما وجود نداشت. ما درآنوقت‌مظهر نیروهای‌شگرفی بودیم که مارا باین‌سو وآنسومیکشاند وبرروح وقلب ما چیره میشد و تمایلات وآرزوها را درمابیدار

میساخت وما را بصورت غلامان چشم بسته بکار میبرد . ما کور کورانه مبارزه میکردیم بدون آنکه بدانیم واقعاً کجا میرویم . آتش اقدام و میل بفعالیت درما زبانه میکشید و مارا درخود میگرفت اما همینکه عمل‌واقدام بپایان میرسید فوراً این سـؤال پیش میآمد که آیا این‌کارها برای چه‌منظور ودرراه چه هدفی است ؟آری ، درراه‌چه هدفی ؟

۲۶

کنگره سندیکاها

در آن سال ۱۹۲۸ توجه سیاسی کشور بکار «کمیسیون سیمون» و «کنفرانس تمام احزاب» معطوف بود، اما علاقه و فعالیت‌های شخص من در جهت دیگری متمرکز شده بود. با سمت دبیر کلی کنگره که بعهده‌ام بود میخواستم سازمان و تشکیلات کنگره را تقویت کنم ومخصوصاًعلاقمند بودم که توجه‌عمومی را بضرورت تغییرات اجتماعی‌واقتصادی متوجه سازم.

همچنین میخواستم موفقیتی را که دردوران اجلاسیهٔ کنگره در «مدرس» در مورد مسئلهٔ استقلال بدست آمده بود تثبیت کنم. مخصوصاً که تمایلات «کنفرانس تمام‌احزاب» میخواست ما را بعقب بکشاند. با این منظورها بمسافرت‌های زیاد پرداختم. درهمه جا سخنرانیهای مهمی ترتیب میدادم وبا همه حرف میزدم. درسال ۱۹۲۸ درچهار کنفرانس ایالتی درپنجاب، مالابار در جنوب هند، دهلی و ولایات متحده و همچنین دربسیاری از کنگره‌ها و کنفرانسهای جامعه‌های جوانان ودانشجویان از بنگال تا بمبئی ریاست بمن واگذارشد. بعلاوه بازدیدهای موقتی واتفاقی هم ازمناطق روستائی ومراکزصنعتی بعمل میآوردم. زمینهٔ کلی صحبت‌های من درهمه جا یکسان بود و بتناسب موقعیت‌های محلی و نوع مردمیکه طرف خطابم واقع میشدند کما بیش درآنها تغییراتی میدادم.

درهمه‌جا موضوع‌استقلال سیاسی‌وآزادی‌های اجتماعی‌را مطرح میساختم ومتذکر میشدم که بوسیلهٔ اولی میتوان دومی را هم بدست آورد. نظرم این بود که افکار و ایدئولوژی سوسیالیستی را بخصوص درمیان هواداران واعضای کنگره وطبقات تحصیل کرده انتشاردهم. زیرا این عناصر که در واقع ستون فقرات نهضت ملی ما بودند هنوز افکارشان پرورش زیاد نیافته بود وازحدود تمایلات‌محدود ناسیونالیستی‌تجاوز نمیکرد. آنها اغلب دربارهٔ دورانهای پرافتخار گذشته‌صحبت میکردند. بنظرآنها عقب ماندگی شرم‌آورمادی ومعنوی کشورفقط بعلت تسلط‌خارجی بوجود آمده بودورنجهاو ناملایمات

زندگی مردم، توهین وشرم تسلط خارجی برما و بالاخره غرور و شرف ملی ما ایجاب میکرد که آزاد ومستقل باشیم. لازم بود که درراه مادروطن فداکاری کنیم وقربانی بدهیم اینها موضوعاتی بود که در قلب هر هندی طنین میافکند. تمایلات ناسیونالیستی من هم، هرچند که هرگز کورکورانه روزگاران قدیم هند یاجاهای دیگر را ستایش نکرده ام، با این حرفها همآوازمیشد و بهیجان میآمد اما این قبیل سخنان هر قدر هم که ارزش واقعیشان باقی بماند بتدریج سائیده ومبتذل میشدند و تکرار دائمی آنها مانع آن میشد که سایر جهات حیاتی مبارزهٔ ما مورد توجه واقع گردد. این قبیل اظهارات فقط برای برانگیختن هیجانات مفید بود اما بتوسعه و رشد افکار کمك نمیکرد.

من از پیشآهنگان و پیشروان سوسیالیسم درهند نبوده ام بلکه من یکی از دنباله‌روان آن میباشم ودرجائیکه دیگران راههای روشنی بوجود آورده بودند من بادشواری وقدم بقدم پیش میرفتم. نهضت سندیکائی هند از نظر ایدئولوژیك، سوسیالیستی بود. اکثر جامعه‌های جوانان هند نیزچنین بوده اند.

وقتیکه در دسامبر سال ۱۹۲۷ من از اروپا بهند برگشتم یك نوع تمایلات مبهم سوسیالیستی درمحیط هندوستان بوجود آمده بود واحساس میشد. حتی پیش از آن هم یك عده سوسیالیست‌های منفرد وجود داشتند. بسیاری از آنان روش تخیلی داشتند اما نظریات وتئوریهای مارکسیستی بطورروزافزونی درآنها نفوذ مییافت وحتی چند نفری هم بودند که خود را صددرصد مارکسیست میدانستند. این تمایلات درهند هم مانند اروپا وآمریکا براثر پیشرفت‌ها وترقیات اتحاد شوروی ومخصوصاً برنامهٔ پنجسالهٔ آن کشورقوت می یافت.

اگر من بعنوان یك سوسیالیست فعال اهمیتی بدست آوردم از آنرو بود که اتفاقاً یکی ازاعضای مشهور کنگره بودم ودر کارهای کنگره هم مقام مهمی رابعهده داشتم. ازطرفی عدهٔ زیادی ازشخصیت‌های مهم کنگره نیز بتدریج افکارشان باین سمت متمایل میگشت. این موضوع مخصوصاً در کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده مشخص بود. دراین کمیته ما حتی دراوایل سال ۱۹۲٦ سعی میکردیم یك برنامهٔ ملایم سوسیالیستی تهیه کنیم. استان ما یکی از مناطق «زمینداران» و «تعلقه داران» ومالکین بزرگ است ونخستین مسئله‌ئی که در مقابل ما قرارداشت موضوع «زمین» بود. مادرآنوقت اعلام کردیم که طرز مالکیت وسیستم ارضی موجود باید ازمیان برود ومیان دولت ودهقانان نباید هیچ واسطه‌ئی وجود داشته باشد. البته ما باید با کمال احتیاط حرکت میکردیم زیرا درمحیطی فعالیت داشتیم که تا آنوقت باچنین افکاری آشنا نشده بود.

درسال ۱۹۲۹، کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده یك قدم دیگرهم برداشت و

طرح یك توصیه نامه را برای کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند تهیه و پیشنهاد کرد که کاملا جنبهٔ سوسیالیستی داشت . این کمیته هم درجلسه‌ئی که درتابستان۱۹۲۹در بمبئی تشکیل گردید مقدمهٔ قطعنامه را تصویب کرد و بدین ترتیب اصول سوسیالیستی را در کلیات قطعنامهٔ مزبور پذیرفت و توجه بجزئیات برنامه‌ئی که از طرف کمیتهٔ ولایات متحده پیشنهاد شده بود ببعد موکول گردید .

اکنون (۱۹۳٤) ظاهراً بسیاری اشخاص آن قطعنامهٔ کمیتهٔ ایالتی ولایات متحده و کمیتهٔ کنگره را ازیاد برده‌اند وتصورمیکنند که هدفهای سوسیالیستی بطور ناگهانی در سالهای اخیر در کنگره مطرح شده است . البته راست است که کمیتهٔ کنگره هم این قطعنامه را بدون آنکه دربارهٔ آن زیاد بیندیشد تصویب کرد واحتمال دارد که بسیاری از اعضایش بدرستی نمیدانستند که با تصویب آن چه میکنند .

همچنین ، شعبهٔ «جامعهٔهواداران‌استقلال»[1] درولایات متحده‌ـ که اصولا شامل تمام اعضای فعال کنگره درآن ایالت هم میشدـ بطورنمایانی هوادار سوسیالیسم بود و تاـ اندازه‌ئی درین راه ازدیگران پیشترمیرفت زیرا کمیتهٔ ایالتی کنگره که ازعناصرمختلف ومختلط تشکیل شده بود نمیتوانست تا آن اندازه در تمایلات سوسیالیستی جلو برود . اصولا یکی ازهدفهای «جامعهٔ استقلال» بدست آوردن آزادیهای اجتماعی بود. وقتیکه این جامعه را تأسیس میکردیم امیدوار بودیم آنرا بصورت تشکیلات نیرومندی‌درسراسر کشوردرآوریم تا بتبلیغات دامنه‌داری دربارهٔ استقلال و سوسیالیسم بپردازد . متأسفانه برخلاف آرزوی من «جامعهٔ استقلال» جزدرولایات متحده توسعهٔ زیادی نیافت . این‌امر ازآنجهت نبود که درسایر نواحی کشوراز آن هواداری نمی کردند . بلکه یك علتش این بود که بیشترفعالین این «جامعه» همان شخصیت‌های‌فعال در کنگره بودند وچون کنگره لااقل بطورظاهری هم که بود هدف استقلال‌را برای نهضت ملی پذیرفته بود میتوانستند کارخود را بنام کنگره دنبال کنند. دلیل دیگرش این بود که بعضی ازمؤسسین این‌جامعه جداً آنرا یك سازمان‌جداگانه که‌شایستگی‌فعالیت وتوسعه را داشته باشد تلقی نمیکردند بلکه آنرا بصورت یك وسیلهٔ اعمال فشاربردستگاه اجرائی کنگره ، درموقع انتخابات کمیتهٔ عامله حساب میکردند . بدین ترتیب جامعهٔ استقلال ضعیف شد و کنگره هم که جنبهٔ فعال‌تر و مثبت‌تری پیدا کرد ، عناصر فعال را بیشتر مجذوب خود ساخت و در خود نگاهداشت . بالاخره با فرا رسیدن دوران مبارزهٔ « نافرمانی عمومی»[2] در سال ۱۹۳۰ «جامعهٔ هواداران‌استقلال» در کنگره‌تحلیل‌رفت ودورانش بپایان رسید.

درنیمهٔ دوم سال۱۹۲۸وتمامی سال۱۹۲۹ همواره صحبت بازداشت قریب‌الوقوع

---

۱ - به اواخرمتن صفحه ۲۵۱ رجوع شود - م

۲ — در فصل ۲۹ که خواهد آمد این موضوع مفصل بیان شده است ـ م

من در میان بود . هیچ وقت نمی‌دانستم که در پشت این شایعات مطبوعات و زمزمه‌های دوستان متعددی که ظاهراً اطلاعاتی داشتند تا چه اندازه حقیقت وجود داشت اما نتیجه‌اش برایم این بود که یك حالت عدم ثبات در من پیدا شده بود. دائماً درحال انتظار رسیدن این واقعه بسرمیبردم . ازطرفی نسبت باین موضوع بکلی بی اعتنا ولاقید بودم . بخوبی میدانستم که آینده بهرصورتی که باشد در هر حال نمی‌تواند برایم یك زندگی مرفه و آسوده وآرام همراه داشته باشد . بنابرین هرچه زودتر با فکر تغییر وضع ناگهانی و رفتن بزندان مأنوس میشدم برایم بهترمیبود . تصورمیکنم رویهمرفته در این باره توفیق زیادی بدست آوردم . حتی افرادخانواده واطرافیانم نیز کم کم با این فکرمأنوس شدند اما خیلی دیرترو دشوارترازمن .

خلاصه ازآنپس هر دفعه که برای توقیفم آمدند من چنان گشاده روئی و آمادگی نشان میدادم که انگارجزاین انتظاری نداشتم . ازاین گذشته این شایعات و زمزمه‌هائی که دربارهٔ توقیفم رواج داشت مجموعاً یك ثمر نیك هم ببار میآورد . زیرا به زندگی روزانه‌ام نمك وجذبه‌ئی می‌بخشید . هر روز آزادی برایم نعمتی گرانبها بود و یك روز بازیافتی حساب میشد .

درواقع درسالهای ۱۹۲۸ و۱۹۲۹ هنوزفرصت استفاده ازآزادی برایم باقی‌ماند وبازداشتم بالاخره در آوریل ۱۹۳۰ صورت گرفت واز آنوقت دیگر دورانهای کوتاه زندگی درخارج اززندان برایم حالتی مبهم وباورنکردنی داشته است . هروقت که به‌خانهٔ خود بازمیگشتم همچون بیگانه‌ئی بودم که برای ملاقاتی کوتاه آمده باشد. حرکاتم با عدم ثبات واعتماد همراه بود زیرا هرگز نمیدانستم درچه وضعی هستم وفردا چه حالی خواهم داشت وهمیشه درانتظارآن بودم که دوباره بزندان برگردم .

سال ۱۹۲۸ بپایان میرسید . درضمن دوران انعقاد سالیانهٔ کنگره هم نزدیك‌میشد که قرار بود درکلکته تشکیل شود و پدرم هم ریاست آنرا بعهده بگیرد . او از فکر «کنفرانس تمام احزاب» وموضوع «گزارش» خود سرشار بود واشتیاق داشت آنرا در کنگره بتصویب برساند . ضمناً خوب میدانست که من بهیچوجه با این گزارش موافق نیستم زیرا نمیتوانستم در بارهٔ موضوع استقلال به هیچگونه سازشی تن دردهم و قدمی پائین‌تربگذارم . بهمین جهت بسیارخشمگین وناراحت بود . ما با هم در این‌باره زیاد حرف نمیزدیم اما کاملا احساس میشد که میان ما یك اختلاف شدید فکری وجود دارد که هریك ازمارا براهی میکشد . ماپیش ازآن هم‌با یکدیگر اختلاف فکری زیاد داشتیم . اختلافات شدید حیاتی مارا در دو اردوی سیاسی مختلف قرار میداد . اما تصور نمیکنم

که درهیچ موردی اختلافات‌ما باین مرحله و باین شدت رسیده باشد . ما هردواز اینوضع متأسف بودیم .

در کنگرهٔ کلکته کار باینجا کشید که پدرم اعلام داشت که اگر در کنگره موفقیت نداشته باشد ـ یعنی اگردر بارهٔ گزارش‌مربوط بکار «کنفرانس تمام احزاب» اکثریت کامل بدست نیاورد ـ از ریاست کنگره کناره خواهد گرفت . این روش کاملا منطقی و موافق اصول واساسنامه بود اما این اصرار پدرم حتی مخالفینش را هم بحیرت می‌انداخت زیرا میل نداشتند که کاررا تا این مرحله بکشانند . اغلب در کنگره یا درسایراجتماعات‌مااین تمایل دیده میشود کـه اشخاصی بانتقاد و اعتراض نسبت بکارها میپردازند اما خودشان حاضر نیستند هیچگونه مسئولیتی راقبول کنند . همیشه امیدوار بوده‌ایم کـه انتقاد سبب خواهد شد که حریف روش خود را موافق دلخواه‌ما سازد بدون آنکه بارهدایت کشتی بردوش ما بیفتد . همانطور که دردولت کنونی هند دیده میشود راه انتقاد بروی ما باز است (البته انتقاد بدون عمل) بدون‌آنکه مسؤلیت بما واگذارشود ودرنتیجه یك‌دستگاه اجرائی غیرقابل تبدیل وغیرمسؤل هم برسرکاراست . بدیهی است که دراین صورت‌انتقاد بصورت یك‌انتقاد منفی درمیآید. درچنین وضعی برای اینکه انتقادمنفی مؤثرواقع‌شودباید درپشت‌سر آن لااقل‌یك‌آماد گی‌روحی وتدارك لازم‌هم‌وجود داشته‌باشد که‌دراولین‌فرصت مناسب بتواند مسؤلیت رادرهرمورد ودرهردستگاه دولتی‌چه‌نظامی وچه غیرنظامی ، چه دربارهٔ اموردا‌خلی وچه‌دربارهٔ امورخارجی عهده‌دار گردد. درخواست کنترول وبازرسی کردن‌محدودو بدون‌مسؤلیت بدان‌صورت که‌لیبرال‌هادرموردارتش‌عمل کردندمفهوم‌ش‌فقط اعتراف بعدم‌قابلیت‌خود برای دردست گرفتن‌زمام‌امورواز بین‌بردن‌ارزش‌انتقاد میباشد. این نوع انتقاد واعتراض کردن ودر عین حال از قبول عواقب آن شانه خالی کردن اغلب در کسانی که از گاندی‌جی انتقاد میکردند دیده میشد . در کنگره عدهٔ زیادی بودند که با بسیاری ازفعالیت‌های گاندی‌جی موافق نبودند و بشدت از آنها انتقاد میکردندامامآماده نبودند که اورا بکناره گیری از کنگره وادارسازند . این وضع قابل درك وفهم است‌اما درست وصحیح نیست ودرحریف اثرنمی‌بخشد .

در کنگرهٔ‌کلکته چنین‌وضعی پیش آمد.دو گروه مخالف مدتی با هم گفتگو کردند وعاقبت‌اعلام داشتند که باهم توافق وسازش کرده‌اند امابعداً باز کشمکش ادامه یافت. در واقع یك حالت ابهام وپیچید گی پیش‌آمد که درآن جنبه‌های مثبت بسیار کم‌بود.قطعنامهٔ نهائی کنگره کـه عـاقبت بتصویب رسید گزارش کنفرانس تمام احزاب را قبول و تأیید میکرد منتها درضمن آن گنجانیده شده بود کـه اگر دولت بریتانیا با این طرح قانون اساسی که پیشنهاد میشود در ظرف مدت یك سال موافقت نکند‌کنگره باصل درخواست

استقلال تام وتمام بازخواهد گشت . بدین ترتیب یك سال مهلت تعیین گردید و ضمناً یك اولتیماتوم مؤدبانه هم داده شد. بدون تردید این قطعنامه نسبت باصل درخواست استقلال کامل کم ارزش‌شده بود. زیرا گزارش کنفرانس تمام‌احزاب حتی یك«اساسنامه‌دومینیونی» کامل را هم برای هند درخواست و پیشنهاد نمیکرد . با اینهمه شاید شرط عقل هم همین بود وگرنه چه بسا کار بیك انشعاب و جدائی می کشید که هیچ کس برای آن آمادگی نداشت .

باین شکل کنگره توانست اتحاد خود را برای مبارزهٔ عظیمی که در سال ۱۹۳۰ آغاز گشت حفظ کند . بخوبی روشن بود که دولت بریتانیا درمدت یك سال طرح قانون اساسی را که کنفرانس تمام احزاب و کنگره پیشنهاد کرده بود نخواهدپذیرفت . بنابرین مبارزه و تصادم اجتناب ناپذیر بود و در آن وضعی که کشور داشت یك چنین مبارزه‌ئی نمیتوانست جزدرتحت رهبری گاندی‌جی مؤثرواقع شود .

من در جلسهٔ علنی کنگره با آن قطعنامه ، تااندازه‌ئی برخلاف میل‌خودم، مخالفت کردم با وجود این بازهم بعنوان دبیرکل انتخاب شدم. هرچه در کنگره پیش می‌آمدمن بازهم درمقام دبیرکلی باقی میماندم و بنظر میرسید که وضع من در کنگره مانند موقعیت «ویکر»معروف«بری»[1]شده بود. هرچند که‌رئیس تازه‌ئی بر کرسی‌ریاست کنگره‌می‌نشست درهرحال من دبیر کنگره ومسئول سازمان وتشکیلات آن بودم.

چند روز پیش از آغازاین دوران اجلاسیهٔ کنگره درکلکته ، «کنگرهٔ سندیکا های سراسرهند» هم در«جهاریا» مرکزمنطقهٔ معادن ذغال تشکیل شد . دردوروزاول تشکیل این کنگره من هم شرکت داشتم اما بعد ناچار بودم کـه بسوی کلکته حرکت کنم . هر چند که فعالیت من درمیان‌دهقانان واخیراً درمیان‌کارگران برایم محبوبیتی درمیان‌توده‌ها بوجود آورده‌بود اما درواقع اولین‌بار بود که‌من دریك کنگرهٔ سندیکاها شرکت‌میکردم و بدینقرار نسبت بآن‌بیگانه بودم.

درآن کنگره هم بطوریکه دیدم همان مبارزهٔ دائمی وجود داشت که در یکطرف آن هواداران اعتدالی اصلاحات تدریجی اقتصادی قرار داشتند و در طرف دیگرعناصر مترقی و انقلابی. مباحثات اصلی دربارهٔ مسئله پیوستن و الحاق به «بین‌المللـل دوم» یا «بین‌الملل سوم»[2] وپیوستن به«جامعهٔ ضدامپریالیسم»[3] و«اتحادیهٔ هواداران صلح‌جهانی»

---

۱ - بری Bury یکی از شهرهای انگلستان است و «ویکر» مقام معاون و نایب اسقف بزرگ میباشد . «ویکر» شهر و کلیسای «بری» مقام ثابتی است که عهده‌دار سازمان مذهبی انگلستان است . م

۲ - به حاشیه صفحهٔ ۲۴۰ رجوع شود . م

۳ - به متن صفحهٔ ۲۳۹ رجوع شود . م

ودر بارهٔ مسئلهٔ شرکت احتمالی در سازمان «دفتر بین‌المللی کار» در ژنو جریان داشت.

مهمترین چیزی که در کنگرهٔ سندیکاها بنظر میرسید شکاف عمیقی بود که دوجناح سندیکاها را از هم جدا میساخت. در یکطرف سندیکالیستهای قدیمی و اعتدالیها قرار داشتند که از دخالت دادن سیاست در اتحادیه‌ها اجتناب داشتند و اعتقادشان این بود که سندیکاها باید منحصراً بفعالیت کارگری بپردازند آنهم با کمال احتیاط و باید هدف خود را بهبودی تدریجی زندگی پرولتاریا قرار دهند. رئیس این گروه «ن. م. یوشی» بود که بارها بعنوان نمایندهٔ کارگران در کنفرانس‌های سازمان بین‌المللی کار در ژنو حضور یافته بود. درطرف مقابل هم رادیکالها بودند که علناً نظرهای انقلابی داشتند وازفعالیت سیاسی برای کارگران وسندیکاها هواداری میکردند. این دسته تحت نفوذ افکار عناصر کمونیست یاهوادار کمونیسم بودندبدون‌اینکه کمونیستهازمام امور کنترل آنهارا دردست خود داشته باشند. سندیکاهای‌صنایع بافندگی بمبئی زیر نفوذ این‌دسته بود ودرتحت‌رهبری ایشان‌اعتصاب بزرگ کارگران‌بافندگی بمبئی صورت گرفت که‌موفقیتهائی‌هم بدست آورد. این‌سندیکای‌تازه ونیرومند که ازکارگران‌صنایع بافندگی‌در بمبئی‌تشکیل شده‌بود اتحادیهٔ «گیرنی کامکار» نامیده میشد و موقعیت‌کارگران بمبئی را زیر تسلط خود داشت. اتحادیهٔ دیگری که زیر نفوذعناصرمترقی قرار داشت اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن هند بود.

از زمان پیدایش نهضت‌کارگری هند همواره سازمان اجرائی و دبیرخانهٔ نهضت در دست «یوشی» وهمکارانش بود ویوشی مسئول سازمان دادن نهضت شناخته میشد. گروه رادیکالهای‌مترقی باوجود آنکه‌درمیان‌کارگران‌نفوذ وقدرت وهوا دار بیشترداشتند کمتر در سیاست و تصمیمات دستگاه رهبری تأثیر میگذاشتند. این وضع ناگواری بود که در واقع حقیقت نهضت‌کارگری هند را هم‌منعکس نمی‌ساخت. نتیجه این شده بود که یك‌دودستگی در داخل سندیکاها بوجودآمده بود و رادیکالها و عناصر مترقی هم تمایل شدیدی‌داشتند که در کنگرهٔ‌سندیکاهاقدرت‌را بدست آورند. امادر عین حال هم‌نمیخواستند مبارزه را بجائی برسانند که به انشعاب وجدائی منتهی شود.

نهضت‌کارگری در هند هنوز بسیار جوان وضعیف بود وتا اندازهٔ زیادی تحت رهبری کسانی بود که خودشان‌کارگر نبودند. در چنین مواردی اغلب برای عناصرخارجی که در سندیکاها نفوذ می‌یابند این میل بوجود می‌آید که‌کارگران وسندیکاها را بنفع خود مورد استفاده قرار دهند. در کنگرهٔ سندیکاهای هند ودر اتحادیه‌های کارگران ما نیز چنین وضعی وجود داشت. با وجود این باید گفت که «ن. م. یوشی» بر اثر سالها کار، خود رایك سندیکالیست واقعی وبدون عیب نشان داده بود وحتی کسانیکه او را از لحاظ سیاسی اعتدالی وعقب مانده میشمردند خدمات اورا به نهضت کارگری هند قبول

داشتند. البته این‌حرف را در مورد چند تن دیگر از رهبران اعتدالی یا مترقی کارگران هم میتوان گفت.

در «جهاریا» علاقهٔ من بیشتر متوجه عناصر مترقی‌تر بود اما من یك تازه رسیده بودم ودر میان این مبارزات داخلی کنگرهٔ سندیکاها گیج میشدم. بهمین جهت تصمیم گرفتم که خود را از آن بر کنار نگاه دارم. پس از عزیمت من بسوی کلکته کنگرهٔ سندیکاها به انتخابات سالیانهٔ خود پرداخت و بعداً اطلاع یافتم که مرا بسمت ریاست‌سال انتخاب کرده‌اند. «اعتدالیها» مرا نامزدریاست کرده بودند وظاهراً حساب میکردند که نام من خواهد توانست نامزد دستهٔ مقابل را که یك کارگر واقعی راه آهن بود شکست دهد. اگر من در روز انتخابات درآنجا میبودم مسلماً نامزدی خود را بنفع آن کارگر واقعی پس میگرفتم. در نظر من کاملا بیموردونادرست بود که‌یك تازه وارد وغیرکارگر بطورناگهانی در مقام ریاست سندیکاهاقرارگیرد.خود این امر نشانهٔ نمایانی از جوانی فوق‌العاده وضعف نهضت‌کارگری هند بود.

درسال۱۹۲۸مبارزات شدیدکارگری واعتصابات‌متعددصورت گرفت. این‌مجاهدات در سال ۱۹۲۹ هم ادامه یافت. کارگران صنایع بافندگی بمبئی که فقر وبیچارگی آنها را بمبارزات شدید وفعال میکشاند در رأس این هیجانات قرار گرفتند. در کارخانه‌های کنف بنگال اعتصاب عظیمی صورت گرفت.اعتصابات دیگری در قسمت صنایع فلزسازی در «جمشیدپور» و تصور میکنم در راه‌آهنها روی داد. مبارزهٔ شدید و دامنه داری که ماهها شجاعانه ادامه یافت درکارخانهٔحلبی سازی در «جمشید پور» آغاز گردید. در این اعتصاب باوجودابراز علاقه و همدردی فراوان مردم کارگران اعتصابی از طرف کمپانی نیرومند آنجا که با شرکت انگلیسی نفت برمه مربوط بود شکست خوردند.

رویهمرفته آن دوسال از اغتشاشات صنایع سرشار بود وزندگی کارگران نیز رو بخرابی نهاد. سالهای بعد از جنگ برای صنایع هند سالهای پر رونقی بود ومنافع هنگفت و سرسام‌آوری بدست می آمد. در مدت پنج شش سال سود تقسیم شده میان صاحبان صنایع پنبه و کنف درهرسال به‌صد در صد وبعضی اوقات به۱۵۰ درصد میرسید. تمام این منافع‌هنگفت بجیب صاحبان‌سرمایه وسهامداران میرفت وزندگی کارگران‌بهمان وضع سابق باقی‌بود. اندك اضافه دستمزدی که به‌کارگران پرداخت میشد در مقابل بالا رفتن قیمتها بی‌اثر میشد. درآنروزها که‌میلیونهاثروت بدون دردسر فراهم میشدا کثریت عظیم‌کارگران در بدترین وضعی بزندگی دشوار خود در کلبه‌های‌تاریك‌ادامه میدادند و حتی زنانشان مجبور بودند در منزل پارچه ببافند تا برای خود لباس تهیه کنند. دربمبئی اوضاع کارگران بسیاربد بود اما شایدوضع کارگران صنایع کنف دربنگال که درمسافت

یك ساعت راه باکاخهای با شکوه کلکته زندگی میکردند از آنها هم بدتر بود. زنان نیمه عریان آشفته حال وژولیده موی برای بدست آوردن دستمزد ناچیزی کار میکردندتا ثروت هنگفتی همچون یك شط پهناور به جیب صاحبان سرمایه های شهرهای انگلیسی «گلاسکو» و«دندی» وچند تن از سرمایه‌داران هند بریزد.

در سالهای رونق هرچند زندگی کارگران بهمان صورت سابق باقی بود و سود ناچیزی بدست میآوردند برای صاحبان صنایع وضع بسیار خوب بود اما وقتی که‌دوران رونق گذشت ودیگر سودهای فراوان به‌آسانی بدست نمیآمد البته بار فشار بدوش کارگران افتاد. صاحبان سرمایه منافع گذشتهٔ خودرا فراموش کردند زیراهمه رامصرف کرده‌بودند. حالا اگرسودی هم حاصل‌میشدکافی‌نبود. پس‌چگونه ممکن‌بود چرخ صنایع بچرخد؟ بدین ترتیب اغتشاشات صنعتی وهیجانهای‌کارگری واعتصابات عظیم در بمبئی بوجودآمدکه همه کس راتحت تأثیر میگذاشت. هم کارفرمایان را بوحشت می‌انداخت‌هم دولت‌را. نهضت‌کارگری آگاهی‌طبقاتی‌پیدا کرده بودوهم‌از نظرایدئولوژیك وهم ازنظر سازمانی مبارزتر وخطرناك‌ترشده بود. وضع سیاسی نیز بسرعت تحول میبافت وهرچند این‌دوجریان ازهم جدا بودند وبا یکدیگر ارتباطی نداشتند اما تا اندازه‌ئی بموازات هم حرکت میکردند. در نتیجه دولت نمیتوانست زیاد خوشبین باشد وآینده در نظرش رضایت بخش نبود.

در ماه مارس ۱۹۲۹ دولت ناگهان به سازمانهای‌کارگری هجوم برد وعده‌ئی از رهبران مشهورگروه مترقی‌آنها را بازداشت کرد. رهبران اتحادیهٔ «گیرنی‌کامسکار» بمبئی و رهبران‌کارگران بنگال و ولایات متحده و پنجاب توقیف شدند. در میان آنها عده‌ئی کمونیست وعده‌ئی دیگر از هواداران کمونیستها وجود داشت اما عده‌ئی هم فقط اعضای فعال در اتحادیه‌ها وسندیکاها بودند. باین ترتیب محاکمات معروف به«میروت» آغازگردیدکه در حدود چهار سال ونیم طول کشید.

یك کمیتهٔ دفاع از متهمین «میروت» تشکیل گردید که پدرم ریاست آنرا بعهده گرفت. دکتر انصاری وعده‌ئی دیگراز جمله خود من‌نیز درآن عضوبودند. مابامشکلات زیادی مواجه بودیم. لازم بود مبالغی‌ پول جمع‌آوری شود واین‌کار هم‌آسان نبود زیرا کسانی که پول داشتند ازکمونیستها وسوسیالیستها و عناصری که آنها را اغوا کنندهٔ کارگران میشمردند خوششان نمی‌آمد. وکلای مدافع هم فقط حاضر بودندکه درمقابل دریافت پول بدفاع بپردازند.ما در کمیتهٔ‌خود وکلای ممتاز ومبرزی مانند پدرم‌ودیگران داشتیم‌که همیشه حاضر بودند که بدون توقعی طرف مشورت قرارگیرند و راهنمائیهای کلی بعمل آورند. این کار برای کمیتهٔ ما هزینه‌ئی‌نداشت اما آنها نمیتوانستند تمام

وقت خود را در «میروت» بگذرانند وماهها درآنجا بمانند. بسایر وکلای عدلیه هم که رجوع میکردیم ظاهراً میخواستندازاین فرصت حد اکثر استفاده را ببرند وهرچه بیشتر پول بگیرند و این کارهم برایمان بسیار دشوار بود.

علاوه بر موضوع محاکمات «میروت» من در چند کمیتهٔ دفاع دیگر نیز شرکت داشتم از جمله در کمیتهٔ دفاع‌از «م. ن. روی»[۱] ودیگران‌ودر هردفعه از حرص وپول‌دوستی وکلای عدلیه که روزی خودمن‌هم همکار ایشان بوده‌ام‌متعجب‌میشدم. نخستین بار در پنجاب وهنگام محاکمات حکومت نظامی سال ۱۹۱۹ با این طمعکاری روبروشدم. درآنجا یکی ازبزرگترین وکلای عدلیه بشکل عجیبی اصرارداشت تمام حق‌الوکالهٔخود راازقربانیان حکومت‌نظامی‌دریافت دارد. بسیاری ازآن‌زندانیان، حتی‌یك‌نفر که‌خودش یك وکیل دادگستری‌بود، ناچار شدند از اینجا وآنجا پول قرض کنند‌واموال خود را بفروشند تا از این راه پولی جمع‌آوری کنند وبه او بپردازند.

تجربیات بعدی برایم تلخ‌تر بود. اغلب ما در میان فقیرترین کارگران و بمقادیر ناچیز پول واعانه‌جمع‌آوری‌میکردیم‌وبصورت‌چکهای کلان به وکلای عدلیه میپرداختیم. اما همهٔ این‌کارها بیهوده بود. ظاهراً تمام محاکمات ما یکسان بود. چه در محاکمات سیاسی وچه درمحاکمات‌کارگران همیشه نتیجه تقریباً یکصورت را داشت وبه‌محکومیت متهمین منتهی‌میگشت. در موردی‌مثل محاکمات «میروت» طبعاً قضایا از جهات مختلف مطرح میگشت و لازم بود که از نظرهای مختلف علناً دفاع بعمل‌آید.

دفاع از متهمین «میروت» گرفتاری فراوانی ایجاد میکرد و کار آسانی نبود. در میان آنها اشخاص گوناگونی بودند که لازم بود از ایشان باشکال مختلف دفاع شود واغلب هیچ وجه مشترکی با هم نداشتند. بعد از چندماه کمیتهٔ دفاع‌کار رسمی‌خود راتعطیل‌کرد اماهریك ازما بازهم‌باندازهٔ قدرت‌وامکان خود بصورت‌انفرادی به‌کمکهای خود ادامه دادیم. تحول اوضاع سیاسی توجه ما را بیش از پیش بخود جلب میکرد ودر ۱۹۳۰ خود ما نیز همگی در زندان بودیم.

---

۱ - به‌اوایل متن صفحهٔ ۲۲۸ رجوع شود - م

۲۷

آسمان طوفانی[1]

درسال ۱۹۲۹ میبایست کنگره درشهر لاهور تشکیل گردد. پس‌ازدهسال که کنگره دوباره درپنجاب تشکیل میشد طبعاً خاطرات گذشتهٔ سال ۱۹۱۹ مردم را بهیجان میآورد. خاطرهٔ کشتار «جالیانوالاباغ»[1]، قانون‌حکومت نظامی وتوهین‌هائی که ازین راه‌صورت گرفت وخاطرهٔ دورهٔ اجلاسیهٔ کنگره در «امریتسر» که بدنبال آن نهضت عدم همکاری آغاز گردید همه‌تجدید میشد. درظرف ده‌سال حوادث زیادی روی داده بود که قیافهٔهند رابکلی عوض‌کرده بود با اینهمه هنوزهم یکنوع مشابهت‌هائی میان اوضاع کنونی بـا آنزمان وجود داشت: بحران سیاسی افزایش می‌یافت، یکنوع محیط مبارزه و تصادم احساس میشد وشبح تصادم وبرخورد آینده درهمه‌جا محسوس بود.

مجلس قانگزاری وشوراهای ایالتی ازمدتها پیش دیگرتوجه وعلاقهٔ هیچ‌کس‌جز مشتی افراد معدود راکه بااعتقاد زیاد دورآنها میگشتند جلب نمیکرد. این‌شوراهاراه کسالت‌آمیزخودرا طی‌میکردند وهمچون‌نقاب پوسیده ئی بودند که میبایست‌چهرهٔ واقعی حکومت مطلقه و استبدادی بریتانیا را درهند مخفی سازند. وجودآنها بهانه‌ئی بود که گاه‌بگاه برسرملت هند منت‌بگذارند وازپارلمان هند وحقوق وامتیازاتی که اعضای آن دارند صحبت کنند. درصورتیکه در واقع هیچ‌کار مفیدی برای هند انجام نمیدادند.

آخرین‌کار موفقیت‌آمیز مجمع قانونگزاری که تا اندازه‌ئی توجه عمومی را جلب کرد قطعنامه‌ئی بود که درسال ۱۹۲۸ بتصویب رساند و درآن همکاری بـا «کمیسیون سیمون» را رد کرد.

میان‌رئیس مجمع قانونگزاری ودولت نیزاختلافاتی وجود داشت. روش «ویتال‌ـ بهای‌پاتل» رئیس‌مجمع قانونگزاری که ازسواراجی‌ها بود وتمایلات استقلال‌طلبانه‌داشت موجب خشم مقامات دولتی میشد و بارها سعی کردند دست و پایش را جمع کنند. این

---

۱ — به حاشیه ۳ صفحه ۸۸ رجوع شود — م

قبیل مسائل کما بیش مردم را مشغول میداشت باوجود این توجه عمومی مخصوصاً به حوادث خارجی معطوف بود . پدرم نیز ازفکر مفید بودن شرکت در شوراها ومبارزهٔ پارلمانی مأیوس شده بود واغلب علناً میگفت که ازین روش هیچ نوع فایده‌ئی بدست نخواهد آمد . میخواست اگر فرصتی بدست آورد خودش را از میان آنها بیرون بکشد . او که با قانون پرورش یافته و عادت کرده بود که برای هر امر راه حلهای قانونی پیدا کند و بکاربرد، اکنون بنابر تجربه ودرك مقتضیات باین نتیجهٔ تأسف آور رسیده بود که روشهای باصطلاح پارلمانی وقانونی درهند بیفایده و بلااثر است. اوروح قانون‌پرست خودرا بااین استدلالها قانع میساخت که درهند درحقیقت هیچ نوع قانون واقعی حکومت نمیکند و حتی یك حکومت بظاهرقانونی هم وجود ندارد . اگرهم گاهی برحسب اتفاق قانونی، بصورت خرگوشی که تصادفاً ازسوراخ بیرون میجهد ، بنظر برسد این قانون درواقع ارادهٔ یکفرد یا یك گروه دیکتاتور ومستبد است که صورت قانون را بخود میگیرد . پدرم ازحیث پرورش وعادات بایك نفر انقلابی اختلاف و تفاوت بسیارداشت واگریك دموکراسی بورژوائی واقعی درهند وجود میداشت بدون تردید او یکی ازارکان ومدافعین آن میشد ، امااز آنجا که در هند در زیرنقاب حکومت پارلمانی در واقع یك نوع هرج ومرج قانونی رواج داشت او بتدریج بیشتر ناراضی میشد وبه قیام برضد این وضع تحریك میگردید .

گاندی‌جی همچنان خودرا ازسیاست دور و بر کنار نگاهمیداشت و فقط در کنگرهٔ کلکته شرکت‌جست ودرآنجا نقش مهمی راانجام‌داد . معهذاهمواره حوادث‌را دنبال میکرد وسران کنگره اغلب بااو مشورت میکردند. ازچندسال پیش توجه عمدهٔ اودرراه تبلیغات بنفع «خادی» یعنی پارچه‌های دستباف صرف میشد و برای این‌منظور به‌یك رشته مسافرت درسراسر هند پرداخته بود . به‌تمام ایالات میرفت ، تمام نواحی‌رابازدید میکرد وتقریباً تمام شهرها را میدید وحتی دهات دورافتاده راهم ازنظر دور نمیداشت . درهمه‌جاه انبوه مردم‌رامتوجه‌خویش‌میساخت وجمع‌زیادی‌را به‌کار کردن درراه برنامهٔ‌خودش برمیانگیخت بدین‌ترتیب بود که باهندآشنائی فراوانی پیدا کرد وازهمه جای این کشوروسیع ازشمال تاجنوب دوردست‌واز کوهستانهای غربی‌تادریاهای شرقی ، اطلاعات زیادی بدست‌آورد. تصورنمیکنم که هیچ کس‌دیگر باندازهٔ اووماننداودرهند سفر کرده‌باشد و بقدر او با مردم آمیزش‌وتماس داشته‌باشد .

اززمانهای سابق مسافرینی بوده‌اند که دائماً درحال حرکت بسرمیبردند یا برای انجام زیارتهای مذهبی بمسافرتهای دورودراز میپرداختند اما وسیلهٔ حرکت آنها بسیار کند بودوحتی‌اگرتمام عمررا هم صرف سفرمیکردند باندازهٔ یکسال مسافرت باراه‌آهن واتوموبیل چیز نمیدیدند . گاندی‌جی باراه‌آهن واتوموبیل سفرمیکرد اما همیشه خود را

به آنها مقید نمیساخت و گاهی مسافات زیادی را پیاده میپیمود . از این راه بود که اطلاعات وسیع و بیمانندی در بارهٔ تمامی هند و مردم آن بدست آورد. همچنین بهمین جهت میلیونها نفر توانستند از نزدیك اورا به بینند و با او شخصاً تماس حاصل کنند .

این مسافرتها درسال ۱۹۲۹ اورا به ولایات متحده کشاند . چند وقتی در منتهای شدت گرما دراین ایالت بود . گاهی من هم چندروزی را با او میگذراندم و در جوار او تجاربی می آموختم. هرچند اولین بار نبود که اورا میدیدم از جذبهٔ فوق العاده ئی کـه در میان انبوه مردم داشت بحیرت میافتادم. گاهی اوقات مردم مثل دسته‌های ملخ بسوی او هجوم می آوردند این وضع مخصوصاً در نواحی شرقی استان ما نظیر «گوراخپور» واطراف آن خیلی نمایان بود و بچشم میخورد . وقتی که با اتومبیل ازمناطق روستائی عبور میکردیم برسر راه خود اجتماعات ده تا پانزده هزار نفری مردم را میدیدیم که برای دیدن گاندی‌جی جمع میشدند. درحالیکه دراجتماع اصلی آنروز که وقتش از پیش تعیین شده بود جمعیت به بیش ازصدهزار نفر میرسید . دراین اجتماعات میکروفون و بلندگو جز به ندرت و آن هم درشهرهای بزرگ وجود نداشت . اغلب مردم طبعاً امیدی نداشتند که حتی صدای او را بشنوند اما فقط همین برای ایشان کافی بود که «مهاتما» را به بینند . گاندی‌جی خیلی کم و باختصار حرف میزد . زیرا هرروز مجبور بود بارها بادسته‌های مردم حرف بزند وغیرممکن بود که هر ساعت وهرروز باهزاران نفر صحبت کند .

درولایات متحده من همیشه وهمه‌جا همراه او نمیرفتم زیرا بکار او نمی آمدم و بنظرم فایده‌ئی هم نداشت که بر تعداد همراهان او بیفزایم . البته این امر از آنجهت نبود که از مقابله با انبوه مردم وحشت داشتم اما طبیعی است که تنه‌خوردن و پا لگد شدن دائم و تحت‌فشار بودن بیخود که برای همراهان گاندی‌جی عادی بود و زیاد اتفاق میافتاد برای همه کس مطبوع وخوشایند نیست . بعلاوه من خودکارها وفعالیت‌های زیاد در پیش داشتم و نمیخواستم خودرا با تبلیغات «خادی» مشغول سازم زیرا این موضوع درنظر من درمقابل تحولی که در اوضاع سیاسی پیدا میشد ناچیز و کم اهمیت بود . اصولا من از این نوع اشتغالات غیرسیاسی گاندی‌جی خیلی خوشم نمیآمد و نمیتوانستم عمق افکارش را درك کنم. درآنزمان او برای نهضت «خادی» خود پول جمع میکرد . ودائماً میگفت وتکرار میکرد که برای «دارید راتارانان» (خدای فقر یا خدای فقیران) به پول احتیاج دارد . محتملا منظور گاندی‌جی این بود که میخواهد بااین پول به‌فقیران کمك دهد تا کاری پیدا کنند و بیافندگی بادستگاههای دستی بپردازند . اما تصور میکنم که درپشت این کلمات میخواست فقررا بستاید ویك نظر مذهبی راجع بفقررا دنبال‌میکرد. خیال میکنم در تمام‌مذاهب همیشه فقرا را « طبقهٔ برگزیدهٔ خداوند » میشمارند وفقررا میستایند . اما برای من فقر همیشه

نفرت‌انگیز بوده است . من همیشه اعتقاد داشته‌ام که فقر چیزیست که باید ریشه کن و نابود شود و نه آنکه مورد تشویق وستایش قرار گیرد . بدینقرار بنظر من ناچار باید نظمی که فقر را تحمل میکند وبوجود میآورد واژگون گردد وتغییر پذیرد . کسانی که در این باره سروصدا راه می‌انداختند واز فقر دفاع میکردند درواقع هریك منافع خاصی را در نظر داشتند. اغلب آنها با این موضوع با یك نظر مذهبی و تقدس آمیز نگاه میکردند و نمیتوانستند دنیائی را تصور کنند که در آن نعمت وفراوانی تمام احتیاجات زندگی را برای تمام افراد بر آورد. ظاهراً این اشخاص عقیده دارند که فقیر وغنی همیشه باید وجود داشته باشند وجزء ضروریات زندگی بشر هستند .

هر بار که فرصتی پیش میآمد که در این زمینه‌ها با گاندی‌جی صحبت کنیم میگفت که لازمست ثروتمندان ثروت خود را همچون یك ودیعهٔ الهی برای خوشبخت کردن مردم بدانند و آنرا در این راه صرف کنند این نظر گاندی‌جی یك نظریهٔ متروك ومندرس قدیمی است که متأسفانه هنوز هم درهند رواج دارد ؛ همچنانکه درقرون وسطی هم در اروپا رواج داشته است . من باید صریحاً بگویم که نمیتوانم بفهمم چگونه ممکن است شخص عاقل وفرزانه‌ئی بچنین نظریه‌ئی که کاملا جنبهٔ تخیلی و غیرعملی دارد اعتقاد داشته باشد و خیال کند مسائل ومشکلات اجتماعی واقتصادی جامعهٔ امروز را میتوان ازاین راه حل کرد.

بطوریکه قبلا گفتم مجمع قانونگزاری بدون اینکه کاری انجام دهد درحال چرت زدن بودو کسی به‌آن توجهی نداشت . روزیکه «بهاگات سینگ» و«ب.ك . دوت» دو نارنجك از لژ تماشاچیان به تالار جلسهٔ آن پرتاب کردند ناگهان مجمع مزبوراز خواب پرید. درواقع براثر این نارنجکها هیچ کس بشدت مجروح نشد وآسیبی ندید . بطوریکه خود متهمین هم اظهارداشتند ظاهراً قصدشان ازاین اقدام تروریستی ایجاد هیجان وسروصدا بود ، نه آزار رساندن به اشخاص .

این نارنجکها چنان افکارعمومی را تکان داد که هم مجمع قانونگزاری وهم محیط خارج یکباره بیدارشد . عملیات تروریستی دیگری هم صورت گرفت اما تا این اندازه سروصدا نداشت. درلاهور یك افسر جوان پلیس انگلیسی را که تصور میشد نسبت به «لالالچپت‌رای» توهین کرده وموجب مرگش شده است بضرب گلوله کشتند . دربنگال ونقاط دیگر کشوردوباره عملیات تروریستی شروع شد . توقیف‌های زیاد نیز دوباره صورت گرفت ومحاکمات جدیدی آغاز گشت. برتعداد زندانیان بسرعت افزوده شد وحتی بسیاری اشخاص بدون هیچ گناه وبدون هیچ محاکمه بزندان رفتند .

درموقع محاکمهٔ تروریست ها درلاهور پلیس در جلسات رسمی دادگـاه عملیات خلاف قانون وخشونت آمیزی مرتکب شد که توجه ونفرت عمومی را بخود جلب کرد. برای

اعتراض نسبت باین بدرفتاریهای پلیس که چه‌درزندانها وچه درداد گاهها صورت‌میگرفت بسیاری از زندانیان باعتصاب غذا پرداختند . اکنون بخاطر ندارم که اعتصاب چگونه شروع شداما بالاخره علت‌اصلی آن اعتراض بطرز رفتار ناشایست بازندانیان وبخصوص با زندانیان سیاسی بود. این اعتصاب هفته‌ها طول کشید ودرسراسر کشور محیط خشم و هیجانی بوجود آورد . زندانیان‌اعتصابی فوق‌العاده ضعیف‌شدند. بعلت ضعف آنها تشکیل جلسات دادگاهها به تعویق افتاد . حتی دولت قانون عجیب و ظالمانه‌ئی وضع کرد که اجازه‌میدادمحاکمات بصورت‌غیابی، بدون‌حضور متهم وحتی‌بدون‌حضور وکلای‌مدافع هم انجام شود . دولت بخیال خود میخواست با این خشونت‌ها و با این ترتیب مسئلهٔ طرز رفتارناشایست بازندانیان راحل کند .

موقعیکه من به لاهور رفتم یکماه از شروع اعتصاب غذا میگذشت . بمن اجازه دادند که در زندان با زندانیان ملاقات کنم. خودم هم میخواستم که آنها را به بینم . در آن ملاقات اولین‌بار بود که «بهاگات سینگ» و«جاتین درانات داس» و چند نفر دیگر ازباصطلاح تروریستها را میدیدم . همهٔ آنها در حال ضعف مفرط و اغمای شدیدی بسر میبردند وناچار بستری بودند . نمیشد با آنها زیاد حرف زد . «بهاگات سینگ» قیافهٔ زیبای یك روشنفکررا داشت. بطورنمایانی آرام وخونسرد بود . هیچ بنظرنمیرسید که دردرون روح اوخشم و کینهٔ انتقام جویانه‌ئی هم وجود داشته است . نگاهش وحرفهایش درکمال لطف و ملایمت بود . بدیهی است که شاید هرکس دیگر هم که بجای او میبود پس ازیکماه اعتصاب غذا و گرسنگی یکپارچه نرمی‌وصفا، ولطف محض میشد . «جاتین داس» ازاوهم ملایمتر ونرمتر بنظرمیرسید . مثل یك دخترجوان‌آرام ومحجوب بود.وقتی اورا دیدم بشدت رنج میبرد و چندی بعد بالاخره در شصت و یکمین روز اعتصاب غذای خود در گذشت .

مهمترین دلیل رفتار جسورانهٔ بهاگات سینگ ظاهراً این بود که اخباری دربارهٔ عمویش « سردارآجیت سینگ » شنیده بود یا محتملا خود او را هم دیده بود . سردارآجیت سینگ ازمبارزین ملی‌بود ودرحوادث سال ۱۹۰۷ اورا باتفاق «لالالجپت رای» تبعیدکردند . سالها بود که اودر تبعید بسر میبرد . اخبار مبهمی میرسید که او در آمریکای جنوبیست اما تصور نمیکنم که کسی اطلاع صحیحی دربارهٔ اوداشته باشد . حتی نمیدانم که اکنون زنده است یا مرده .

مرگ «جاتین داس» درتمام کشورهیجان عظیمی ایجاد کرد ومسئلهٔ بد رفتاری با زندانیان سیاسی را پیش کشید . دولت ناچارشد یك کمیسیون خاص برای این کارمأمور سازد . این کمیسیون مقررات جدیدی برقرارساخت وزندانیان را به سه دسته تقسیم کرد

اما این‌مقررات که ظاهراً برای بهبوداوضاع زندانها بود درعمل بهیچوجه تغییری بوجود نیاورد و ثمری نبخشید و هنوزهم وضع زندانیان بسیار بد و ناگوار است و هیچ بهبود اساسی نیافته است .

درآخر تابستان ، در ماههای بارانهای موسمی و اوایل پائیز، کمیتهٔ ایالتی کنگره درلاهور برای تعیین رئیس دوران آیندهٔ کنگره به مطالعه ومشورت پرداخت . این کار صورت‌یکرشته‌تشریفات‌بسیار کند وآهسته‌رادارد که معمولا ازماه‌اوت‌تااکتبر(ازشهریور تا مهر) طول‌میکشد. درسال ۱۲۹۸ ودورهٔ قبلی ، ریاست کنگره را پدرم عهده‌دار بود که اکنون دوران‌کاراو بپایان میرسید . درسال ۱۹۲۹ تقریباً همه دربارهٔ نامزدی مجدد شخص گاندی‌جی اتفاق نظرداشتند . درواقع انتخاب اوبریاست کنگره برای نوبت سوم برارزش موقعیت او نمی‌افزودزیرا عملا اودر کنگره مقامی بالاترازریاست ومافوق‌رئیس داشت. نامزدی او برای ریاست‌ازاین‌جهت بود که همه‌کس احساس میکرد دوباره‌مبارزه شدت خواهد یافت ودوران حساسی پیش خواهد آمد . ودر چنین وضعی گاندی جی تنها رئیس شایسته‌ئی خواهد بود که بتواند تمامی ملت را رهبری کند . زیرا جز او کسی نمیتوانست برای ریاست درچنین موقعی شرایط‌کافی را درخود جمع داشته باشد .

باین ترتیب بودکه کمیتهٔ ایالتی او را برای ریاست به «کمیتهٔ کنگره» پیشنهاد و توصیه کرده‌بود اماخود اوهیچ زیر بارنمیرفت‌وحاضرنبود چنین‌مقامی‌راقبول کند. باوجود این اگرچه اوصریحاً نظرمنفی خود را اظهار میداشت ظاهراً امکان آشتی هم از جانب او بنظرمیرسید . وقتیکه کمیتهٔ کنگره اجلاس خود را تشکیل داد و در این باره بمطالعه پرداخت تا آخرین لحظات همه تصور میکردندکه او ریاست را خواهد پذیرفت . اما گاندی جی باز هم مقاومت کرد و در آخرین لحظه نام مرا برای ریاست پیشنهاد کرد . «کمیتهٔ کنگرهٔ» هم که ازاصرارومقاومت لجوجانهٔ اومتعجب وناراحت بود از آنجهت که درآن موقع نامزد دیگری‌وجود نداشت دربرابر گاندی‌جی تسلیم شد ونامزدی مرا برای ریاست کنگره پذیرفت .

بخاطرندارم که هرگز تاآن اندازه در خود احساس حقارت کرده باشم . از وضع خود ناراضی بودم ورنج میبردم . این امر نه از آنجهت بود که نسبت بآنمقام بزرگ و پرافتخاری که بمن داده شده بود بی‌اعتنا بودم. اگر در یك وضع عادی به چنین مقامی انتخاب شده بودم مسلماً بسیار خوشحال میبودم اما درآنجا بدون زمینهٔ قبلی، بدون‌این که جریان شکل عادی داشته باشد ، مثل عروسکی که اورا بروی صحنه بیاورند یکباره مرا پیش کشیده بودند ودیگران هم ناچار شده بودند وجود مرا بپذیرند. همین امر بود که مرا رنج میداد وآنرا نسبت بخود توهین وتحقیری میشمردم . در واقع کمیتهٔ کنگره

پیشنهاد گاندی‌جی‌را بدون ناراحتی علنی پذیرفت و کبسولی‌را که او تحمیل کرده بود بدون آنکه اخمی بصورت آورد فرو داد. اما غرور شخصی من از این نوع ریاست جریحه‌دار میشد و کم مانده بود که استعفای خود را تقدیم دارم. اما برخود مسلط شدم و با دلی دردمند وروحی آشفته وضع جدید را پذیرفتم تا از ارتکاب به اقدامی که مرا بیشتر بر سر زبانها بیندازد خودداری کرده باشم.

محتملا تنها کسی که از این انتخاب خوشوقت میشد پدرم بود که ریاست دوران قبل را بعهده داشت. او با نظرهای سیاسی من موافق نبود اما از آنجا که مرا بسیار دوست میداشت هر پیشامد خوبی برای من اورا خوشوقت وخرسند میساخت. بسیار اتفاق میافتاد که از من انتقاد میکرد یا حتی گاهی هم با شدت وتندی با من حرف میزد اما هرگز بکسی اجازه نمیداد که در حضورش از من بدگوئی وانتقاد کند.

در حقیقت افتخادی بزرگ ومسئولیتی سنگین بمن داده شده بود واقعهٔ بیسابقه‌ئی بود. هرگز دیدهٔ نشده بود که پسری بلافاصله بجای پدرش بر کرسی ریاست کنگره بنشیند. بعلاوه ظاهراً من هنوز برای این مقام خیلی جوان بودم بطوریکه گاهی میگویند من جوانترین کسی بوده‌ام که باین مقام رسیده‌ام زیرا در آنموقع تازه چهل سالم تمام میشد. اما این حرف صحیح نیست. «گوکله»[1] تقریباً با همین سن بریاست کنگره رسید. مولانا ابوالکلام آزاد[2] هم که کمی از من مسن‌تر است موقعیکه رئیس کنگره شد هنوز چهل سال نداشت. اما تفاوت من با آنها زیاد بود. «گوکلـه» حتی پیش از چهل سالگـی جزو رؤسـای مورداحترام ورهبران عمدهٔ کنگره بشمار میرفت. ابوالکلام آزاد هم همیشه بخاطر موقعیت ممتاز روحانی ومذهبیش مورداحترام فوق‌العاده بوده است. درصورتیکه هرچند

---

۱ ـ به حاشیه ۲ صفحهٔ ٦۰ رجوع شود ـ م

۲ ـ یکی از معتبرترین ودرخشانترین شخصیت‌های مسلمان هند است . در مکه متولد شده است. دوران کودکی خود را در عربستان گذرانیده ومطالعات مذهبی والهیات خود را دردانشگاه معروف الازهر مصر انجام داده است پیش از جنگ جهانی اول در کلکته یك مجلهٔ هفتگی اسلامی بنام « الهلال » برای دفاع از منافع مسلمانان تأسیس کرد وقتی این روزنامه توقیف وممنوع شد روزنامه دیگری بنام «البلاغ» درست کرد وبعلت آن درموقع جنگ وهمزمان بابرادران علی (بسال ۱۹۱۵) توقیف وزندانی گردید . بعد از پایان جنگ و آزادی از زندان به نهضت کنگرهٔ ملی پیوست . در نهضت خلافت نقش مؤثری داشت . درنهضت عدم همکاری نیز فعال بود . ازآنپس چندین بار دیگر هم بزندان رفته است . بعدها در دوران جنگ اخیر از ۱۹۳۹ تا ۱۹٤٦ ریاست کنگرهٔ ملی را عهده‌دار بوده است از ۱۹٤۲ تا ۱۹٤٥ مانند بسیاری از سران نهضت ملی هند در زندان بسر برد. او ازهواداران جدی همکاری مسلمانان وهندوان در کنگره ودر فعالیت های سیاسی میباشد و با نظریهٔ محمدعلی جناح مخالف بود . از زمان استقلال هند او سمت وزارت فرهنگ هند را عهده دار است ویکی از بزرگترین شخصیت‌های هند مستقل بشمار میرود . م

شقیقه‌های خاکستری و قیافهٔ چین خوردهٔ من هم از گذشت سالیان دراز حکایت میکرد. هنوز نه چون گوکله قیافهٔ یك رجل سیاسی را داشتم ونه چون ابوالکلام آزاد فقیهی دانشمند و معتبر بشمار میرفتم. ظاهراً کمیتهٔ کنگره به سن من توجهی نشان نداد.

جلسهٔ عمومی کنگره ودوران اجلاسیهٔ لاهور نزدیك میشد. ودر این ضمن حوادث هم قدم بقدم بجلومیرفت. انگار که یك‌جریان اجتناب ناپذیر ویك نیروی ناموئی‌درونی همه چیز را حتی برخلاف میل عمومی بجلومیبرد. افراد با وجود کمال شهامت و دلیری که نشان میدادند در واقع نقش حقیر وناچیزی بعهده داشتند. هر کس احساس میکرد که همچون چرخ کوچکی در یك ماشین غول‌آسا میباشد کـه بشکل غیر قابل تصـور و مقاومت ناپذیری بحرکت درآمده است.

شاید بامید متوقف ساختن این حرکت شدید و آرامش ناپذیر سرنوشت بود کـه دولت بریتانیا قدمی به جلو گذاشت، ولرد ایروین نایب السلطنه اعلام داشت که بزودی یك «کنفرانس‌میز گرد» تشکیل خواهد شد. اعلامیهٔ مربوط باین کنفرانس میز گرد بسیار ماهرانه تنظیم شده بود بطوریکه‌از آن‌معانی‌مختلفی مستفادمیگشت. در میان ما بعضی‌ها عقیده داشتند که این اعلامیه هیچ مفهوم ومعنی صریحی در برندارد وحتی اگر در آن‌غیر از وعده وحرف هم چیزی باشددر هرحال‌بانیات وهدفها ودرخواستهای‌ما توافقی‌ندارد. هنوز این اعلامیه منتشر نشده بود که باکـمال شتاب وعجله یك «کـنفرانس رهبران نهضتهای مختلف» دردهلی تشکیل گردید واشخاصی‌از گروههای گوناگون به‌آن دعوت شدند. گاندی‌جی و پدرم هم درآن‌شرکت داشتند. «ویتال بهای پـاتل» کـه هنوز ریاست مجمع قانونگزاری‌راعهده دار بودو بعضی‌از رؤسای اعتدالی مانند «سرتج بهادرساپرو» ودیگران هم‌درآن بودند. دراین کنفرانس‌قطعنامه‌ئی‌تصویب شد که اعلامیهٔ نایب‌السلطنه دربارهٔ کنفرانس میز گرد را با افزودن بعضی شرایط موجود کـه جنبهٔ حیاتی داشت می‌پذیرفت. اگر دولت این شرایط را قبول میکرد ممکن بود یك همکاری بوجودآید. اینها شرایط اساسی بود که ممکن بود تغییر وضعی در هند پیش‌آورد.☆

درواقع‌پیروزی بزرگی بود که یك چنین قطعنامه‌ئی مورد موافقت نمایندگان تمام

☆ - (یادداشت مؤلف) این شرایط چنین بود:

۱ — مذاکرات کنفرانس میز گردآینده براساس تشکیل یك اساسنامهٔ دومینیونی کامل برای هندقرار خواهد داشت.

۲ — سازمان کنگره‌باید درکنفرانس‌میز گرد مزبوراکثریت داشته‌باشد.

۳ — زندانیان سیاسی باید مورد عفو عمومی قرارگیرند.

٤ - دولت هند بایدازآنپس و تاآنجاکه موقعیت کنونی اجازه‌میدهد بصورت یك دولت کامل دومینیونی اداره شود.

نهرو درسال ۱۹۲۹

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

گروههای اعتدالی ومترقی قرار گرفت. از نظر کنگره قبول این‌قطعنامه کمتر از مدعای مورد درخواست او یعنی استقلال تام وتمام بود اما چون توافق بر روی مدعای کنگره برای همه مقدور نبود آنرا پذیرفت. اما موقعیت وخیمی پیش آمده بود زیرا شرایط ذکر شده ممکن بود از نظرهای مختلف بصورتهای مختلف تفسیر شود. نمایندگان کنگره این شرایط راضروری وحداقل تلقی میکردند که بدون آنها برای هیچگونه همکاری حاضر نبودند. کمیتهٔ عاملهٔ کنگره جلساتی ترتیب داد وصریحاً این موضوع را بهمین صورت تأیید کرد ومقرر داشت که این پیشنهادات درجلسهٔ عمومی کنگره مورد رسیدگی بیشتر قرار گیرد. اما از نظر اعتدالیها شرایط پیشنهادی مذکور شامل حداکثر مطالبات بود که بطور قاطع برای وصول آن اصراری نداشتند و در صورت رد شدن آنها از طرف دولت، بازهم نمیخواستند ازهمکاری بادولت دست بردارند. شرایطی که بنظرماحیاتی بود از نظر آنها اهمیت زیادی نداشت.

از قضا در عمل هم وقتی که این پیشنهادات از طرف دولت بریتانیا ردشد واغلب ما اعضای کنگره با هزاران نفردیگر بزندان افتادیم، دوستان اعتدالی و «جوابگو»ی ما که خودشان نیز این قطعنامه را با ما امضا کرده بودند، با زندانبانهای ما منتهای همکاری را بعمل آوردند.

بسیاری از ما پیش بینی میکردیم که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد- هرچند که این اتفاق دیر تر از از آنچه فکر میکردیم روی نمود ـ اما ضمناً امیدی هم وجود داشت که لیبرالها هم از این اقدام مشترك همراه اعضای کنگره به جلو بیایند ودولت بریتانیا برای آیندهٔ هند با تمام دسته‌ها وبدون تبعیض همکاری کند. یك دلیل عمدهٔ دیگر برای عده‌ئی ازمااعضای کنگره که‌اصولا بااین قطعنامه سازشکارانه موافق نبودیم اما به‌آن‌تن در دادیم این بود که میخواستیم اتحاد واتفاق را در صفوف خودمان در کنگره بیشتر حفظ کنیم. ما درآستانهٔ یك‌مبارزهٔ بزرگ قرار داشتیم‌ونمیخواستیم درچنین موقعی کنگره دستخوش تجزیه وانشعاب شود. خوب معلوم بود که دولت پیشنهادات ما را نخواهد پذیرفت. بااین‌جهت وضع ما بهتر میشدزیرا دراینصورت‌میتوانستیم‌جناح‌راست کنگره‌را هم همراه خود نگاهداریم وباخودموافق سازیم. ازطرفی این مسائل‌فقط تاچند هفته اهمیت می‌داشت زیرا ماه دسامبر نزدیك بود ودوران تشکیل‌جلسهٔ عمومی کنگره درلاهور فرا میرسید.

با اینهمه این بیانیهٔ مشترك برای بعضی از ما بسیار ناپسند و ناگوار بود. پس گرفتن‌مدعای‌استقلال کامل‌وپائین آمدن‌از این هدف حتی برای مدتی کوتاه هم درنظرمان نادرست وخطرناك بود. ممکن‌بود از این عمل چنین نتیجه گرفته شود که تحصیل‌استقلال

هدف مسلم ما نیست و چیزی نیست که نتوانیم از آن صرفنظر کنیم بلکه فقط یك وسیلهٔ تاکتیکی برای چانه زدن و معامله کردن و بدست آوردن امتیازات بیشتر است بدین جهت بود که من درامضا کردن آن بیانیه تردیدداشتم .(«سوباس بوس» جداً حاضر نشدآنرا امضا کند) اما همانطور که اغلب برایم اتفاق می‌افتد بالاخره قطعنامه را پذیرفتم و امضا کردم. معهذا فردای آنروزفکر کردم که از ریاست کنگره استعفا بدهم وحتی دراین باره شرحی هم بگاندی‌جی نوشتم. یك نامهٔ تسلی بخش گاندی‌جی وسه روز تفکر عاقبت مرا در این ناراحتی آرام ساخت واز استعفا دادن باز داشت.

درست پیش از تشکیل دوران اجلاسیهٔ کنگره در لاهور یك کوشش نهائی دیگر بعمل آمد که شاید میان کنگره ودولت تفاهم و توافقی حاصل شود و ملاقاتی بالرد ایروین نایب‌السلطنه صورت گرفت. نمی‌دانم ابتکار این ملاقات از طرف چه کسی بود اما تصور میکنم که«ویتال بهای پاتل» نخستین‌محرك آن بود. گاندی‌جی و پدرم‌دراین‌ملاقات‌شرکت کردند و نظریات کنگره‌را بیان‌داشتندخیال میکنم که آقای«جناح» و«سرتج بهادرساپرو» و«پاتل» رئیس مجمع قانونگزاری‌نیز در این ملاقات شرکت کردند. از این ملاقات‌هیچ نتیجه‌ئی بدست نیامد زیرا هیچ‌زمینهٔ مشترك فکری میان طرفین وجود نداشت. نظردولت با نظر کنگره خیلی از هم دور بود. دیگر برای کنگره چاره‌ئی نماند جزآنکه راهی راکه انتخاب کرده بود دنبال کند. یکسال مهلتی که از طرف کنگرهٔ کلکته برای قبول پیشنهادات قبلی ما از طرف دولت تعیین شده بود بسر میرسید . باین ترتیب کنگره‌طبق قرار خود میبایست استقلال کامل هند را بعنوان هدف نهائی خویش اعلام دارد و تمام اقدامات لازم را برای سوق دادن مبارزه در این جهت بکار بندد.[۱]

در جریان هفته‌های آخر قبل از تشکیل کنگرهٔ لاهور ناچار بودم که یك کار مهم دیگر راکه در زمینهٔ دیگری قرار داشت انجام دهم.«کنگرهٔ سندیکاهای سراسر هند» در«ناگپور» تشکیل میشد وچون در کنگرهٔ سال قبل من بسمت رئیس انتخاب شده‌بودم باید ریاست این کنگره را نیز بعهده میگرفتم. بیسابقه بود که یك شخص واحد درفاصلهٔ دوسه هفته هم در کنگرهٔ ملی‌وهم در کنگرهٔ سندیکاها ریاست را عهده‌دار باشد.امیدوار بودم از این فرصت بتوانم برای ایجاد ارتباطی میان‌آنها و نزدیکتر ساختن این دو سازمان بیکدیگر استفاده کنم وبدین طریق کنگرهٔ ملی را براهی بکشانم که بیشتر به سوسیالیسم وبه پرولتاریا نزدیك شود وضمناً نهضت متشکل کارگری هم در مبارزهٔ ملی کنگره شرکت جوید.

شاید این امیدکاملا بیجا وبیمورد بود زیرا ناسیونالیسم فقط در جهتی دور از سوسیالیسم و پرولتاریا میتواند پیش برود. معهذا من احساس میکردم که درآنموقع در

۱ـ بهاوایل‌متن صفحهٔ ۲۶۸ رجوع شود ـ م

کشور ما کنگره با وجود نظر بورژوائی خود تنها نیروی انقلابی مؤثر بود. بدین لحاظ بنظر من نیروی کارگران میبایست به کنگره کمك میکرد و با آن همکاری بعمل میآورد ودر آن اثر میگذاشت ودر عین حال خصوصیات ایدئولوژی مشخص خود را هم حفظ میکرد. من امیدوار بودم که جریان حوادث وشرکت در اقدامات مستقیم بطور اجتناب ناپذیر کنگره را بیش از پیش به ایدئولوژی اصلاح طلبانه واقعی و تغییرات اساسی و مواجهه با مسائل اقتصادی واجتماعی بکشاند.

در سالهای اخیر توسعهٔ فعالیت کنگره در جهت امور دهقانی در روستاها بوده است. اگر این توسعه همچنان ادامه مییافت کنگرهٔ ناچار بیك سازمان وسیع دهقانان یا لااقل سازمانی که دهقانان در آن اولویت میداشتند مبدل میشد. در کمیتههای محلی و کمیته های بخش کنگره ، مخصوصاً در ولایات متحده هر چند که طبقات متوسط وروشنفکران رهبری را در دست داشتند بیشتر اعضا وشرکت کنندکان نمایندگان دهقانان بودند.

بدین ترتیب ممکن بود مبارزه میان شهر وروستا که یك مبارزهٔ عمومی و طبیعی است در روابط سازمان کنگرهٔ ملی با کنگرهٔ سندیکاها هم اثر بگذارد و آنها را ازهم دورتر سازد. این احتمال خیلی زیاد بود.زیرا در سازمان کنگره طبقات متوسط بورژوا زمام امور را در دست دارند و کنگره تحت کنترل عناصر شهری میباشد وتا موقعیکه موضوع استقلال ملی حل نشده است طبعاً تمایلات ناسیونالیستی در سراسر کشور اولویت خواهد داشت ومانع متمایل شدن به تمایلات اجتماعی واقتصادی که در سازمانهای کارگری وجود دارد خواهد بود.

بهمین جهت بنظر من کاملا مفید بود که سازمان کنگره وسازمانهای کارگری بیکدیگر نزدیك تر شوند و بهمین جهت هم بود که در استان ولایات متحده، اعضای سازمانهای کارگری وشعبات محلی کنگرهٔ سندیکاها را برای شرکت در کمیتههای ایالتی و کمیتههای محلی سازمان کنگره دعوت میکردیم و بسیاری از اعضای سازمان کنگره در فعالیتهای کارگری هم بشکل نمایانی شرکت میجستند.

جناح مترقی نهضت کارگری و کنگرهٔ سندیکاها نسبت بسازمان کنگره رویخوشی نشان نمیداد و نسبت به رهبران آن خوش بین نبود و ایدئولوژی کنگره را بورژوائی و ارتجاعی میشمرد که البته از نظر نهضت کارگری این حرف کاملا هم صحیح بود. درواقع سازمان کنگرهٔ ملی همانطور که اسمش هم نشان میداد یك نهضت ناسیونالیستی بود نه بیشتر.

در سال ۱۹۲۹ سندیکاهای کارگران درهند بفعالیت جدیدی پرداختند ، از طرف

دولت یك کمیسیون بنام« کمیسیون پادشاهی کارگران» تشکیل شده بود که به« کمیسیون وایتلی» مشهور شد ومأمور بود برای بهبود وضع کارگران اقدام کند. جناح چپ نهضت کارگری میخواست که این کمیسیون و تصمیمات آن بایکوت شود . جناح راست هوادار همکاری با این کمیسیون بود، ودر روش آنها نظرهای شخصی وجود داشت زیرا به بعضی از رهبران جناح راست عضویت در کمیسیون مزبور پیشنهاد ووعده شده بود. در این مورد هم مانند بسیاری از موارد دیگر هواداری و تمایل قلبی من متوجه جناح چپ میشد بخصوص که سیاست سازمان کنگرهٔ ملی هم مبنی بر عدم همکاری با دولت و بایکوت تصمیمات آن بود. در واقع خیلی عجیب میبود که در موقعی که در سازمان کنگره میخواستیم یك مبارزهٔ مستقیم با دولت را آغاز کنیم من در مورد سندیکاهای کارگران موافق همکاری با یك کمیسیون رسمی دولتی باشم.

در کنگرهٔ سندیکاها در ناگپور همین مسئلهٔ بایکوت وعدم همکاری با« کمیسیون وایتلی» بصورت مهمترین موضوع درآمد ودر این مورد هم مانند سایر مسائلی که در کنگره مطرح میشد جناح چپ پیروز گردید. در این کنگره من نقش بسیار ضعیفی را اجرا میکردم. چون در زمینهٔ فعالیتهای کارگری یك نفر تازه کار وغیر وارد بودم با احتیاط قدم بر میداشتم واغلب دچار تردید میشدم. معمولا نظر شخص من موافق گروه مترقی‌تر بود و بنفع آنها اظهار عقیده میکردم اما در عین حال میکوشیدم که بیکی از دو گروه نپیوندم و سعی داشتم نقش یك رئیس کاملا بیطرف را اجرا کنم وفقط وظایف ریاست را بدرستی انجام دهم . بدینقرار در انشعابی که در این‌دوران اجلاسیه پیش آمد، ودر تشکیل یك گروه اعتدالی ومیانه‌رو جدید، من تقریباً نقش غیر مؤثری داشتم. شخصاً احساس میکردم که گروه دست راستی در انشعاب وجدائی مسئول و گناهکار بود درعین حال متوجه میشدم که بعضی از رهبران دست چپی نیز باین انشعاب کمك میکردند و بهانه‌هائی برای دست راستیها فراهم میساختند. در مبارزه وجدال میان دست راستیها ودست چپیها گروه میانه‌رو که زیاد بودند خود را بلاتکلیف میدیدند. شاید اگر یك رهبری صحیح وجودمیداشت این گروه میانه‌رومیتوانست هر دوجناح را با خود نگاهدارد واز تجزیه وانشعاب در کنگرهٔ سندیکا ها جلو گیری کند ، در اینصورت حتی اگر هم جدائی صورت میگرفت لااقل عواقب ناگوار آن شدید وزیاد نمیشد .

متأسفانه نهضت سندیکائی هند بر اثر این واقعه ضربت شدیدی دید که هنوز هم اثر آن باقیست. دولت حمله وهجوم خود را بر ضد جناح چپ و مترقی نهضت کارگری شروع کرده بود ومحاکمات «میروت» بر ضد کارگران یکی از نخستین نتایج این‌هجوم دولتی بود. این‌مبارزه همچنان ادامه‌یافت کارفرمایان وصاحبان صنایع نیز از این فرصت

مناسب برای اقدام بر ضد عناصر مترقی استفاده کردند . در آن زمستان ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ بعلت بحران اقتصادی جهانی در سراسر جهان کارگران تحت فشار قرار گرفتند. این هجوم همه جانبه نسبت بکارگران باضافهٔ ضعف سازمانهای کارگری طبقهٔ کارگر هند را در وضع بسیار سخت و ناگواری قرارداددر موقعیکه اوضاع کارگران رو بخرابی میرفت آنها را از داشتن اتحادیه‌ها وسازمانهای مددکار محروم ساخت. کنگرهٔ سندیکاهای هند در جریان یکی دوسال بعدیکبار دیگرهم دستخوش انشعاب شد واین بار عناصر کمونیست از آن جدا شدند. بدین ترتیب اسماً سه فدراسیون سندیکاها در هند وجود داشت : یکی گروه اعتدالی ، دومی خود کنگرهٔ سندیکاها با نام وسازمان قدیمی و سومی یك گروه کمونیست. اما در عمل هرسه بسیار ضعیف وغیرمؤثر بودند ومبارزاتی که با هم وبرضد هم بعمل می‌آوردند بضرر عموم کارگران تمام میشد. از سال ۱۹۳۰ من دیگر از تمام این جریانها دور ماندم زیرا ازآنپس تقریباً تمام وقت را در زندان بوده‌ام. در دوران کوتاهی که از زندان بیرون بودم اطلاع یافتم که کوششی برای تأمین وحدت سندیکاها بعمل آمده است امابه نتیجهٔ مثبتی منتهی نشده‌است[۱]. گروه اعتدالی بعلت الحاق کارگران راه‌آهن به‌آن نیرومندتر گردید. آنها این امتیاز را نسبت بدیگران داشتند که دولت‌در مورد شرکت درکارهای «کنفرانس بین‌المللی کار» در ژنو با ایشان مشورت میکرد واز آنها نظر میگرفت. شوق مسافرت به ژنو بعضی از رهبران سندیکاها را بسوی ایشان جلب میکرد و به پیوند واتحاد باآنها برمی‌انگیخت.

۱- (یادداشت مؤلف) ـ بعدها کوشش‌هائی که برای تأمین وحدت سندیکاها بعمل آمد به موفقیتی منتهی شد واکنون خوشبختانه گروه‌های مختلف کارگران یك نوع وحدت‌عمل وهمکاری با یکدیگردارند .

۲۸

استقلال و جریانات بعدی

خاطرهٔ کنگرهٔ لاهور درخاطرم تازه‌وجاندار است. طبیعی هم هست که‌چنین باشدزیرا در آن دوران کنگره من رئیس بودم‌ویك نقش عمدهٔ رهبری را بعهده داشتم و برای‌مدتی درمرکزحوادث قرار گرفتم. اکنون وقتی هیجانات آن روزها را بخاطر می‌آورم لذت فراوانی در خود احساس‌میکنم. استقبال گرم و پرشوری را که مردم لاهور از من بعمل آوردند وازحیث وسعت وعظمت کم نظیر بود هرگزاز یاد نخواهم برد. خوب میدانستم که این جوشش شوق وهیجان عمومی نسبت بمن بخاطرشخص خودم نبود بلکه از آنجهت بود که من مظهریك ایدآل ویك آرزوی بزرگ ملی شده بودم. درعین حال برای یك فرد امرساده وبی اهمیتی نیست که مظهرچنین ایدآلی بشود و درچشم و دل آنهمه مردم چنین مقامی بدست آورد. بدین جهت بود که ازشادی وشعف سرشاربودم. اما عکس‌العمل های شخصی من اهمیت ناچیزی داشت زیرا مسائل بسیارمهمی در پیش‌داشتیم. فضا طوفانی بود. سنگینی حوادث واهمیت فوق‌العادهٔ زمان ازهمه چیزاحساس میشد. دیگر تصمیمات ما بانتقاد واعتراض کردن وبه بیان عقاید وآراء شخصی‌محدودنمی‌ماند بلکه ما میخواستیم بکارهای بزرگ بپردازیم و مردم را برای اقدامی دعوت کنیم که در زندگی کشورمان ومیلیونها نفوس آن اثرمیگذاشت.

آیا آینده برای ما و کشورما چه چیزی‌همراه داشت؟ هیچ کس نمیتوانست‌بدرستی چیزی را پیشگوئی کند اما برایمان بسیار روشن بود که فعلا یك مبارزهٔ دشوار و تحمل مدتها رنج وفشاررا برای‌خودمان و برای‌عزیزانمان درپیش‌داشتیم. همین فکرشوقمان‌را برمی‌انگیخت و ما را به مسئولیت خطیرمان متوجه میساخت. در آن کنگره هر رأی که میدادیم وهریك ازمصوبات ما صورت پیام تودیعی با زندگی راحت، با آسایش، بارفاه خانوادگی وبا محفل دوستانمان را پیدا میکرد وقبول دعوتی بود برای تحمل روزها و شبهای تنهائی زندان ورنجهای جسمی وروحی. در کنگرهٔ لاهورقطعنامهٔ‌اصلی مربوط به

«استقلال» واقدام و عمل برای تحصیل آن و دنبال کردن مبارزهٔ استقلال جویانه تقریباً باتفاق آراء تصویب شد . فقط چند تن معدود به آن رأی ندادند ، درمقابل هزاران نفر از نمایندگان کنگره آنرا تأیید کردند . اخذ رأی در این موضوع در واقع دربارهٔ یك طرح جدید بعمل آمد که بصورت اصلاح طرح اصلی استقلال پیشنهاد ومطرح شده بود و چون این پیشنهاد اصلاحی رد شد در نتیجه قطعنامهٔ استقلال تصویب شده اعلام گردید . تصادف شگفت‌انگیزی بود که این رأی درست درنیمه شب روز ۳۱ دسامبر یعنی درموقعی که سال کهنه جای خود را به‌سال نومیداد اعلام میشد .[۱] درعین‌حال درهمان موقع مهلتی هم که ازطرف کنگرهٔ کلکته در سال قبل برای پیشنهادات ما از طرف دولت تعیین شده بود بپایان میرسید . باین ترتیب تصمیم نوینی اتخاذ شد و تدارك مبارزهٔ جدیدی آغاز گردید . ماشین عظیم آرزوی ملی بحرکت آمده بود در صورتیکه ما هنوز در تیرگی بودیم و نمیدانستیم چگونه وچه وقت مبارزه راآغاز خواهیم کرد. کمیتهٔ کنگره از طرف کنگرهٔ عمومی اجازه واختیارکامل یافت که نقشهٔ مبارزه را بهر صورتی که صلاح میداند طرح کند اما همه کس میدانست که اخذ تصمیم واقعی بعهدهٔ گاندی‌جی است .

در کنگرهٔ لاهور عدهٔ زیادی از نمایندگان استان مرزی نیـز شرکت داشتند . نمایندگان منفردی ازاین‌ایالت همیشه دردورانهای اجلاس‌عمومی کنگره شرکت‌میکردند ودرچند سال گذشته «خان عبدالغفارخان»[۲] همواره انتظارداشت که درنهضت آزادیبخش ما شرکت جوید. درکنگرهٔ لاهورنخستین‌باربود که گروه زیادی ازجوانان ایالت‌مرزی با جریانهای سیاسی سراسر کشورتماس می‌یافتند . افکارجوان وشاداب ایشان تحت‌تأثیر روحیهٔ جدید کنگره قرار گرفت وبهنگام بازگشت باایالت خود یکنوع احساس وحدت و اتحاد با مبارزهٔ سایر نواحی هند درراه استقلال و آزادی در ایشان بوجود آمده بود و باینجهت از ذوق و شوق لبریز شده بودند . آنها جوانان و مردم ساده دلی بودند اما مردمی مثبت واهل‌اقدام که کمترازمردم‌سایر نواحی بحرف‌میپرداختندو بیشترعمل‌میکردند. آنها بمحض بازگشت ، به سازمان دادن مردم ایالت خود وترویج فکر استقلال در میان ایشان آغاز کردند وموفقیت عظیمی‌هم‌بدست آوردند. مردان وزنان‌ایالت مرزی گرچه آخرین‌مردم‌هندبودند که دیرترازمردم سایر نواحی‌به مبارزهٔ استقلال طلبانهٔ‌ملی پیوستند اما از سال ۱۹۳۰ به بعد همواره نقش درخشان و نمایانی اجرا کرده‌اند .

۱ـ سال میلادی معمولا درنیمه شب روز ۳۱ دسامبر هرسال پایان می‌یابد واز همان لحظه سال‌جدید آغاز میشود . اشاره مؤلف باین موضوع است ـ م .

۲ ـ خان عبدالغفارخان از رؤسای قبایل مرزی هند که پاتان نام دارندبودو یك نهضت‌مبارزهٔ‌ملی بنام سرخ پیراهنان بوجودآورده بود . درصفحات آینده مطالب بیشتری دربارهٔ اوخواهیم‌دید ـ م

بلافاصله پس از کنگـرهٔ لاهور و طبق توصیه نامه های آن پدرم از تمام اعضای کنگره که درمجمع قانونگزاری مرکزی وشوراهای ایالتی شرکت داشتند ودرواقع با دولت همکاری میکردند دعوت کرد که برای عدم همکاری با دولت ازمقامهای‌خوداستعفا بدهند و کناره بگیرند. تقریباً همهٔ آنها مثل یك تن واحد باین دعوت پاسخ مثبت دادند و از کارهای خود کناره گرفتند. فقط تنی چند بودند کـه این پیام را نپذیرفتند و بامید انتخابات آینده واستفاده از کمك دولت درکارها ومقامات خود باقی ماندند.

ما هنوزهم نسبت بآینده دچارابهام بودیم. با وجود اینکه کنگره ازخود ذوق و شوق فراوان نشان‌داده بودهیچکس نمیتوانست پیش بینی کند که کشوردرمقابل یك‌دعوت عمومی برای اقدام وعمل مشترك چگونه پاسخ خواهد داد. ما کشتی‌های خودراسوزانده بودیم[۱] وراه بازگشت نداشتیم‌اما سرزمینی که دربرابرماگسترده بود هنوز صورتی مبهم وناشناس داشت. بمنظورآغازفعالیت وبرای آنکه میزانی ازروحیهٔ کشوربدست آوریم روز۲۶ ژانویه‌را بعنوان «روز استقلال»[۲] اعلام داشتیم و درخواست کردیم که درآنروز در سراسر کشور مراسمی بر پا شود و همه در راه تحصیل استقلال سوگند یاد کنند.

بدین‌شکل درحالیکه نسبت به‌برنامهٔخود مشکوك بودیم اماسرشارازاشتیاق برای انجام‌کاری مؤثردرانتظارتحول حوادث ماندیم. اوایل ماه ژانویه را در الله‌آباد بودم. پدرم اغلب درخانه نبود. آنوقت مصادف با دوران مراسم عمومی مذهبی ومکاره‌ئی‌بود که «ماگ‌ملا»[۳] نام دارد. گمان میکنم که آن سال اصلی «کومبه» بود وصدها هزارمرد وزن دائماً بسوی الله‌آباد یا «پرایاگ»[۴]مقدس میرفتند تا مراسم زیارت و آداب مذهبی

۱ـ اشاره به سفرجنگی طارق بن‌زیاد سردار معروف عرب است که درقرن دوم هجری قشون اسلام را از مراکش وازراه جبل‌الطارق باکشتی به اسپانیا برد وبعد تمام کشتی‌ها را سوزاند و بسربازان خود گفت که دیگر راه بازگشت نیست وچاره‌ای‌جزپیش رفتن وپیروز شدن ندارند. وانفاقاً بهمین جهت پیروزهم شدند. اصطلاح «پل‌های پشت‌سر را ویران‌کردن» نیز بهمین مفهوم است ـ م.

۲ـــ پس‌از تامین استقلال هند مجلس مؤسسانی که درسال ۱۹۵۰ تشکیل شد همین روز ۲۶ ژانویه راکه سابقهٔ تاریخی وملی‌داشت روزاعلام جمهورت معین کرد واکنون همه‌ساله دراین روز ملت هند جشن میگیرد. ـ م

۳ـ ماگ‌ملابمعنی بازارمکاره عمومی‌است ونام مراسم مذهبیست که هر ۱۲ سال یکبار در موقع معینی که هندوان‌برای آب‌تنی وغسل مذهبی دررود گنگ میروندانجام میگیرد این‌غسل‌های مذهبی «کومبه» نام دارد. ـ به حاشیه (۱) صفحه ۱۸۸ رجوع شود ـ م

۴ـ پرایاگ ـ نام قدیمی شهر الله‌آباد است. هم‌اکنون محلی که هندوان درنزدیکی الله‌آباد دررود گنگ غسل میکنند «پرایاگ» نام دارد که محل مقدس بشمار میرود. یکی ازایستگاههای راه‌آهن نزدیك الله‌آباد هم ـ بهمین اسمی قدیمی هندو پرایاگ نامیده میشود ـ م.

را انجام دهند در میان آنها همه نوع اشخاصی بودند مخصوصاً دهقانـان ، کشاورزان ، کاسب کاران ، پیشه‌وران ، بازرگانان، سوداگران ، وصاحبان مشاغل آزاد دیگر. میتوان گفت که نمایندگان تمام جامعهٔ هندو، بآنجا می آمدند . وقتی که این انبوه عظیم مردم و امواج بی پایان انسانی‌را میدیدم که بسوی شط «گنگ» میرفتند یا از آنجا بازمیگشتند با خود میگفتم که آیا آنها بدعوت ما برای روز استقلال چگونه پاسخ خواهند داد و در مقابل دعوت به «مقاومت عمومی» وفعالیت مسالمت آمیز برای تحصیل آزادی چه عکس‌ـ العملی خواهند داشت ؟ آیا چند نفر آنها از تصمیمات شگرف و تاریخی کنگرهٔ لاهور اطلاع دارند ؟ چه اعتقاد وایمان شگفت‌انگیز و نیرومندیست که در طول هزاران سال در آنها باقی مانده و آنها را از گوشه و کنار هند برای غسل کردن دررود مقدس «گنگ» باینجا میکشاند! آیا ممکن است که آنها اندکی ازاین نیروی عظیم ایمان خود را برای فعالیت‌های سیاسی‌واقتصادی و بمنظور بهبود زندگی شخصی خودشان نیز اختصاص دهند و بکار برند ؟ یا آیا آنها چنان ازافکارو عقاید مذهبی و سنن گذشتهٔ خود لبریز هستند که بهیچوجه نمیتوانند ازچنگ آن بگریزند و بچیز دیگری هم فکر کنند ؟ البته میدانستم که این افکارجدید درآنها بوجود آمده است وحرکت‌امواج همین تمایلات تازهٔ توده‌های مردم بوده است که درطی دوازده سال اخیر قیافهٔ هندرادگرگون ساخته است . درمورد وجود وقدرت فعالیت این نیروئی که درپشت‌این افکاروتحولات قرارداشت تردیدی‌نبود. با اینهمه تردیدهای‌دیگری‌باقی بودوسؤالاتی‌مطرح میشد که‌جواب گفتن‌فوری بآن‌آسان نبود: آیا این‌افکارجدیدتاچه‌اندازه درمردم ریشه دوانده‌است ؟ آیاچه اندازه‌ایمان‌و نیرو برای تحقق این افکاروجود دارد ؟ آیا مردم تا چه اندازه قدرت متشکل شدن ومقـاومت کردن خواهند داشت ؟

خانهٔ ما انبوه زائرین را بخود جلب میکـرد . زیرا بر حسب اتفاق در نزدیکـی «بهارادواج» قرارداشت که یکی‌ازاماکن متبرکه است ومعمولا مردم برای انجام‌مراسم مذهبی بآنجا می آیند . دردورانهای قدیمی یکنوع دانشگاه ابتدائی هندودرآنجا وجود داشته است ودرروزهای مذهبی «ملا» صفوف بی پایان مردمی که برای زیارت به آنجا میرفتند بدیدن خانهٔ‌ما هم‌می آمدند. تصور میکنم که بیشتر، کنجکاوی ومیل‌دیدن‌اشخاص مشهوری که نام آنها را زیاد شنیده بودند ومخصوصاً میل دیدن پدرم ، آنها را بخانهٔ‌ما میکشاند. اما عدهٔ زیادی ازآنها هم بخاطر تمایلات سیاسیشان می آمدند ودر بارهٔ کنگره وتصمیماتی که گرفته شده بود واقداماتی که درپیش بود سؤالاتی میکردند . بعلاوه‌اکثر آنها در فکر اشکالات اقتصادی خود بودند و میخواستند بدانند که دربارهٔ آنها چه باید

کرد.همهٔ آنها شعارهای سیاسی ما را بخوبی میدانستند ودرتمام روز، خانهٔ ماازصدای مردمی که این شعارها را تکرارمیکردند بلرزه میافتاد . مردم در گروههای بیست نفری، پنجاه نفری وحتی صد نفری پیش ما می آمدند وپشت سرهم فرا میرسیدند . درآغازروز برای هردسته ازآنها چندکلمه‌ئی حرف میزدم اما بزودی ناچارازاین کارصرفنظر کردم‌و فقط هروقت دستهٔ تازه‌ئی می آمد آهسته بآنها سلام میگفتم. اما همین کارهم‌اندازه‌ئی داشت و بعد دیگر سعی میکردم خود را مخفی سازم‌ولی بیهوده. صدای شعار های مردم دائماً اوج میگرفت ودرهمه جاطنین‌میافکند. ایوان‌های منزل‌ازملاقات کنندگان پرمیشد. درپشت هردروهرپنجره چشمهای متجسس و کنجکاونظاره میکرد . محال بود که بتوانیم کار کنیم ، حرف بزنیم یا غذا بخوریم یا بهیچکاری بپردازیم . این وضع .نه فقط صورت مزاحم وخسته‌کننده پیدا کرده بود بلکه کم کم ناراحت کننده و خشم آور میشد . معهذا چه میشد کرد ؟ بازهم مردم می آمدند و با دیدگانی که ازمحبت وحقشناسی میدرخشید‌بما نگاه میکردند ، درحالیکه یکدنیا فقرورنج که درطی نسلها و نسلها برروی هم انباشته شده بود دراعماق‌چشمانشان موج میزد. ودرعین حال‌درنگاهشان سپاسگزاری‌وحقشناسی بیریائی پیدا بود وبهنگام بازگشت خود ازپیش ما جز اندکی مهربانی و محبت توقعی نداشتند و چیزی نمیخواستند . آیا چگونه ممکن بود که انسان دربرابر آنهمه احساس علاقه ومهربانی وفداکاری، تأثرناپذیر بماند وبآنهاپاسخ نگوید.

در آن زمان خانمی از دوستان نزدیك ما پیش ما بود . و اغلب ما نمیتوانستیم بآسودگی با اوصحبت کنیم زیرا هرپنجدقیقه یکبارمن ناچارمیشدم بیرون بروم ، خودرا بمردم نشان بدهم وچندکلمه‌ئی برایشان صحبت کنم . درسایرمواقع هم صدای فریادها و شعارهای مردم که درهمه جا طنین میانداخت ما را کرمیکرد . این دوست ، ازوضعی که من دچارآن شده بودم خیلی لذت میبرد . همچنین خیال میکنم از آن جریان که اوآنرا نشانهٔ محبوبیت من درمیان توده‌های مردم میشمرد خیلی متعجب شده بود (درواقع مردم برای دیدن پدرم می آمدند اما چون اونبود ناچارمن‌با آن هیجانات مواجه‌میشدم .) یك روزآن خانم ناگهان رویش را بمن کرد وپرسید که نظرم دربارهٔ این ستایشها چیست . آیا ازآنها احساس غروری نمیکنم ؟ پیش ازآنکه جواب‌اورا بدهم لحظه‌ئی مرددماندم واو تصور کرد که شاید سؤال بیجائی دربارهٔ یك موضوع خصوصی و شخصی را مطرح ساخته است وازاین جهت عذر خواست . معهذا من بهیچوجه از آن سؤال ناراحت نشدم فقط نمیتوانستم براحتی بآن جواب گویم . فکرم بحرکت در آمد و به تجزیه و تحلیل احساسات وعکس‌العملهای روحی خود پرداختم که بسیارآشفته ودرهم بود .

راست است که من تقریباً برحسب اتفاق به یك مقام شامخ و کم نظیروبه‌محبوبیت

بسیاردرمیان توده‌های مردم رسیده بودم . در نظرطبقات تحصیل کرده مورد احترام بودم در نظرمردان و زنان جوان، یکنوع قهرمان بشمارمیرفتم که هاله‌ئی‌احساساتی دراطرافم وجود داشت. برایم سرود های افتخارساخته بودند و افسانه‌های باور نکردنی و بسیار مسخره در باره‌ام نقل میکردند . حتی اغلب حریفان سیاسی و رقیبانم نیز دربارهٔ من به نیکی سخن میگفتند واظهارمیداشتند که من خالی ازشایستگی وحسن نیت نیستم .

شاید یکی ازمقدسین ویا یك غول دوراز انسانیت بتواند دربرابراین وضع لاقید وتأثیرناپذیر بماند درحالیکه من نه این هستم ونه آن. این افکار که در مغزم میگذشت ، مرا کمی سرمست میساخت و اعتماد و نیروی بیشتری بمن می‌بخشید . چون بسیار دشوار است که شخص بتواند خود را آنطور که در واقع هست و بآن صورت که بنظر اشخاص دیگرجلوه میکند ببیند ، نمیتوانم دربارهٔ خودم قضاوت صحیح وکاملی داشته باشم اما رویهمرفته خیال میکنم که رفتارمن همچون یك دهاتی ساده‌ئی بود که روشی عالیجنابانه بخود بگیرد یاشبیه یك هیچ کاره که رفتار دیکتاتورها را داشته باشد . با اینهمه تصور نمیکنم که واقعاً چنین ضعف‌هائی درمن نمایان بود . خیال میکنم که همواره‌استعدادها و شایستگی های خود را بدرستی میسنجیدم و عادت نداشتم که آنها را کم ارزش تر از واقع جلوه دهم اما در عین حـال بدرستی هم میدانستم در من هیچ چیز فوق العـاده و حیرت‌انگیزوجودندارد وهمیشه به ضعفهای‌خود توجه‌کامل داشته‌ام. عادت کردن ببازرسی دائمی درون خودم بدون شك بمن کمك میکرد که درهرکاراندازهٔ متعادل را حفظ کنم و بسیاری ازحوادث راکه با شخص من مربوط میشد با دید صحیح ومنصفانه مورد ملاحظه قرار دهم . تجربهٔ زندگی اجتماعی بمن ثابت کرده بود که شهرت ومحبوبیت همیشه‌دلیل مسلم لیاقت و ذکاوت نیست بلکه اغلب تیول وسرمایه‌ئیست که به اشخاص نامناسب داده میشود .

بارها ازخود پرسیده‌ام که آیا شهرت ومحبوبیت من بخاطر ضعف‌ها وعیوبم بوده است یا بخاطر نیکی ها و جهات مثبتم ؟ چرا ، آری چرا من مورد توجه و علاقهٔ عمومی واقع شده‌ام ؟

این وضع مسلماً بخاطر پیروزیهای روشنفکرانهٔ من کـه هیچ جنبهٔ فوق العاده‌ئی نداشت نبوده‌زیرااصولااین قبیل‌موفقیت‌ها ندرتاً موجب‌شهرت ومحبوبیت‌عمومی میشود. همچنین بخاطر باصطلاح «فداکاریها»ی من هم نبود زیرا هزاران‌هزار نفراز هندیان در فداکاری بی‌نهایت‌ازمن‌جلوتر بوده‌اند. درواقع شهرت‌قهرمانی من‌هم کاملا بیجا ونادرست بود ، زیرا نه فقط خود را یك قهرمـان نمیدانستم و احساس نمیکردم بلکه بطورکلـی روشهائی ازاین قبیل مانند تمام حالات‌وحرکاتی که بشخص صورت تصنعی میدهد درنظرم

احمقانه بوده‌است. اما از نظر حالات رومانتیك و شاعرانه هم گمان نمیکنم کسی باشد که کمتر از من چنین حالاتی داشته باشد. بارها برایم اتفاق افتاده است که شهامت و دلیری جسمی یا روحی ازخود نشان داده‌ام اما احتمالا این کارهم بخاطر غرور، غرور فردی، غرور دسته‌جمعی، غرور ملی و بخاطر بیزاری و تنفر از هر نوع جبروزور بوده است.

خلاصه، برای سئوال خود پاسخ قانع کننده وشایسته‌ئی پیدا نمیکردم و نمیتوانستم دلیل شهرت و محبوبیت خودرا کشف کنم. از آنموقع بود که بتحقیق دربارهٔ خود ادامه دادم. ملاحظه کردم که یکی ازعجیب‌ترین افسانه‌هائی که دربارهٔ پدرم و من رواج دارد اینست که گویا ما عادت داشتیم که هر هفته پیراهن و لباس‌های زیر خودرا پیش یکی از لباس شوئی هـای پاریس بفرستیم کـه در آنجا بشویند! با وجود تمام تکذیبهائی که از جانب ما میشد این‌افسانه‌همچنان دوام داشت، آیا واقعاً چیزی شگفت‌انگیزتر و خیالی‌تر ازاین ممکن‌بود؟ بنظرمن اگرچنین شخص ابلهی پیدا شود که خود را با چنین خودنمائیهای بیهوده مشغول‌سازد شایستهٔ آنست که بعنوان پادشاه احمق‌ها انتخاب‌شود.

یکی دیگر از افسانه‌های رایج دربارهٔ ما این بود که من تحصیلات دوران جوانیم را با «پرنس آف‌ولز» (ولیعهد انگلیس) انجام داده‌ام. حتی گاهی نقل‌میکردند که‌هنگام بازدیدی که‌پرنس مزبوردرسال ۱۹۲۱ ازهند بعمل آوردمرا هم پیش‌خودفراخوانده‌است. درحالیکه من‌آنوقت در زندان بودم. و نه‌تنها هزگز باا و دریك مدرسه نبوده‌ام بلکه حتی فرصت ملاقات باا و وحرف‌زدن باا و را هم نداشته‌ام!

نمیخواهم باین‌ترتیب بگویم که شهرت ومحبوبیت من براثر افسانه‌هائی ازاین‌قبیل بوجود آمده است. شاید این‌شهرت براساس استوارتری بنا شده باشد اما بدون هیچ تردید همانطور که این یاوه گوئیها نشان میدهد روپوشی از ابتذال آنرا درخود گرفته بود. درهرصورت ازآنجا که من‌ازطبقات بالائی اجتماع بیرون‌آمده بودم این‌فکرشایع شده بود که من زندگی پرتجمل و آسایشی داشته‌ام که بعداً بخاطر منافع ملی فداکاری کرده‌ام و از آن چشم پوشیده‌ام ودرهند هم فداکاری کردن و چشم‌پوشیدن از تنعمات و اعراض کردن از آسایش‌ها همه کس را مبهوت وخیره‌میسازد. اما باید‌بگویم که اگرواقعاً مبنای شهرت من چنین چیز ها و چنین تخیلاتیست بهیچوجه از آن راضی نیستم! من همیشه نیکی ها و شایستگی های مثبت را بر منفی ترجیح میدهم. صرف‌نظر کردن از زندگی وفداکاری‌بیهوده وتسلیم‌شدن بتخیلات‌موهوم‌هرگز بهیچوجه‌مراجلب نکرده‌است. من برای این‌خصال ازجهات دیگری ارزش قائل‌هستم. چنین خصالی‌یك‌نوع ارزش‌تمرین وپرورش رابرای روح وفکردارد ولازم‌بشمارمیرود، همانطور که یك ورزشکارهم برای حفظ قدرت ونیروی جسمی خود به‌یك زندگی ساده ومنظم احتیاج دارد. من‌عقیده دارم

که قدرت تحمل ناملایمات و استقامت روحی برای کسی که میخواهد در راه منظورهای بزرگ گام بردارد یك شرط لازم و اساسی است . اما درعین حال زندگی را بصورت مرتاضان نگریستن و آنرا نفی کردن وازشادیها و شادمانیها ولذات زندگی اعراض کردن هرگز برایم خوشایند نبوده است و نیست. من هرگز ازهیچ چیز که درنظرم با ارزش بود تعمداً صرفنظر نکرده‌ام ... اما بدیهی است که میزان ارزشها تغییرپذیر و متفاوت است وممکن است بسیارچیزها برای دیگران باارزش باشد که درنظرمن ارزش واقعی ندارد.

سئوالی که آن دوست برایم مطرح ساخت هنوزهم بدون جواب مانده است .

آیا واقعاً من‌ازاین ستایش مردم احساس غروری‌داشته‌ام؟ حقیقت اینست که ازاین ستایش‌هاهیچ‌خوشم نمی‌آمده است وهمیشه ازآن گریزان بوده‌ام . درعین‌حال به‌آن‌عادت کرده‌ام وموقعی که‌آنرا نمیدیده‌ام انگارچیزی کسرداشته‌ام . درهردوصورت‌من ناراضی میمانده ام اما رویهمرفته دیدن انبوه مردم در اطرافم همیشه برایم صورت یك احتیاج مخفی و نامرئی راداشته است . فکراینکه من میتوانسته‌ام درآنها اثربگذارم و ایشانرا باقدام وعمل وادارسازم بمن‌این احساس‌را میبخشید که برقلوب‌وافکارمردم‌تسلطی دارم‌و این امر میل به تسلط و قدرت مرا ارضا میکرده است . مردم هم متقابلا در من نفوذ و تأثیر فوق‌العاده داشته‌اند . همیشه اظهار اعتماد ومحبت ایشان مرا عمیقاً تکان داده است ووادار ساخته است که به‌آن احساسات بطورشایسته پاسخ بدهم . هرچند که من هوادار تمایلات فردی واندیویدوآلیستی‌خود بوده‌ام گاهی‌سدهای این‌تمایلات برایم‌درهم شکسته است واحساس کرده‌ام که شریك بودن درشکنجه‌ها ورنج‌های مردم برایم از آسایش و سلامتی فردی خودم‌باارزش‌تراست . اما این‌سدها همیشه‌هم به‌آسانی درهم نمی‌شکست‌و اغلب مقاومت میکرد ومن‌از فرازآنهاوجدا ازمردم به مردم نگاه میکردم وازاین‌حالات شگفت‌انگیزی که نمیتوانستم بدرستی درکشان کنم متعجب میشدم .

همانطور که دربدن انسان‌چربی کم کم‌و بشکلی‌نامرئی افزایش‌می‌یابد وشخص را چاق میکند . غروروخودخواهی هم آرام‌آرام‌برشخص مسلط میگردد . کسی که‌دستخوش آن میشود باین افزایش تدریجی وروزانه توجهی ندارد . خوشبختانه خشونت های این دنیای‌بی‌احساس‌درکمین‌است تا هیاهو وادعاهای‌میان‌تهی و بی‌ارزش را فرونشاند وحتی بکلی نابود سازد و درهم بشکند . درهند هم این قبیل خشونت‌های زندگی کم نیست و غرورهای بیجا را ازمامیگیرد . برای مازندگی مدرسه‌ئی‌دشوار ورنج استادی‌سخت‌گیر وبدون اغماض بوده است .

من درزندگی خود ، یك‌خوشبختی دیگرهم ازیك جهت دیگرداشته‌ام : خانواده‌ام، دوستانم ، ورفقایم بمن کمك داده‌اند تاازهرچیز، تصوری صحیح وطبیعی داشته باشم و

تعادل روحی خودرا ازدست ندهم . اشتغالات عمومی ، کار های شهرداری ، شرکت در شوراها وانجمن‌های محلی وسایر کارهای عمومی ، تظاهرات و نمایشهای وسیع بصورت دسته‌های بزرگ درخیابانها ونظایر آنها برای کنترل کردن اعصاب وحفظ خلق وحال طبیعی ودرك واقعیات كمك‌های مؤثری بمن کرده‌اند . در بسیاری ازمجامع ومواقع رسمی که همه باحالاتی پرهیبت وپرشکوه حضور می‌یافتند وقیافه‌های متفکر بخویش میگرفتند وبازبان قلمبه وکلمات نامأنوس وغیرعادی صحبت میکردند گاهی احساس میکردم که‌دلم میخواهد بصدای بلند بخندم ، زبانم‌را درآورم یاروی سرم بایستم‌وبادستهایم راه بروم وچنین کارهای غیرعادی بکنم تاعکس‌العمل‌هائی را که در آن مجامع عظیم ورسمی ایجاد میشود به‌بینم وبخندم . اغلب بزحمت میتوانستم براین تمایلات بلهوسانهٔ خود چیره شوم وخودرا ازارتکاب به‌چنین کارهائی نگاهدارم. خوشبختانه‌اغلب‌میتوانستم‌این‌تمایلات‌سرکش خودرا سرکوب کنم ورفتاری عادی ومؤدبانه داشته باشم و خوشنامی خودرا در برابر مردم هندمحفوظ‌نگاهدارم . معهذا بعضی‌اوقات هم توفیقی‌نمی‌یافتم ونمیتوانستم‌خودداری کنم . گاهی اتفاق می‌افتادکه چون نمیتوانستم چنین‌مراسمی را تحمل کنم بطورناگهانی ازدسته‌ئی که بافتخار ماحرکت میکرد خارج میشدم ، یا خودم درمیان مردم فرومیرفتم وهمسرم یاکس دیگری را بجای خودم دراتوموبیل می نشاندم وخودرا ازتحمل این‌قبیل مراسم خلاص میکردم .

کوشش دائمی برای تسلط برنفس وخاموش ساختن تمایلات و احساسات شخصی وحفظ ظواهر مؤدبانه درنظرعموم ، طبعاً برای دیگران خسته کننده است ونتیجه‌اش‌این میشودکه شخص دراین موارد يك‌قيافهٔ شوم بخود میگیرد وحالت کسی را پیدا میکند که در مراسم تدفین شرکت میجوید و میخواهد تعمداً خودرا متأثر واندوهناك نشان‌دهد . شایدهم بهمین‌جهت بودکه یکبار دریکی ازمجلات هندو مرا به‌يك بيوه زن هندو تشبیه کرده بودند! بایدبگویم که باوجوداحترامی که‌بنابرسنن‌قدیمی‌هندنسبت به‌بیوه زنان‌هندو دارم ، چنین توصیفی دربارهٔ من ناراحتم میسازد . ظاهراً نویسنده منظورش این بود که بعضی ازصفات نیکی که بگمان خود درمن سراغ داشت‌مانند تسلیم ورضا ، صرفنظر کردن ازخوشی‌ها وآسایشها وفداکاری بدون دغدغه وتزلزل درراه وظیفه ونظایرآنها را بستاید. درصورتیکه من‌همیشه امیدوار بوده‌ام که مثبت‌ترین خصال نيك وشایستگی‌ها را با يك روحیهٔ شوخی وخوشمزگی وسبکی نشاط‌بخش همراه داشته باشم وآرزومندم که بیوه‌زنان هندوهم چنین‌باشند .

يك‌روز گاندی‌جی به‌يك روزنامه‌نویس گفته بودکه اگرروح خوشمزگی و نشاط رادرخود حفظ نمیکرد چه‌بسا تاکنون خودکشی کرده بود . من‌نمیتوانم تا این اندازه

جلو بروم اما برای من‌هم ، زندگی بدون‌سبکی و نشاطی که اطرافیانم به آن می بخشیدند مسلماً تحمل ناپذیر میبود .

محبوبیت فراوان من واظهارات وپیامهای تشویق آمیزی که بمن میرسید وکلمات زیبا وتعارفات وتحسین‌های فوق‌العاده‌ئی که در بارهٔ من گفته میشد ودرمیان عموم طبقات مردم هند رواج بسیار دارد اغلب درحلقهٔ خانوادگی یا درمیان دوستان صمیمی‌من‌موجب خنده ومسخرگی‌وتفریح فراوان میشد . همسرم ، خواهرانم ودیگران اغلب نظایر کلمات پرشکوه والقاب پرآب وتابی راکه معمولا برای ستایش وابراز احترام دربارهٔ رهبران بزرگ نهضت ملی گفته میشد بالحن تمسخرآمیز دربارهٔ من میگفتند ومیخندیدند . مثلا مرا «بهارات بهوشان» (جواهر گرانبهای هند) و «تیاگامورتی» (مظهر فداکاری) و ازاین‌قبیل‌مینامیدند ومسخرگی‌میکردند که برایم‌بسیارخوشایند بود. بدین‌ترتیب‌خستگی وفرسودگی طاقت‌فرسائی که نتیجهٔ فعالیت وکارهای مختلفم بود از میان میرفت و تعادل روحی خودرا بازمی‌یافتم . حتی‌دخترك خردسالم نیزدراین‌شوخی‌ها شرکت میکرد . تنها مادرم‌بود که‌همواره بالحن جدی‌صحبت میکرد وهیچ خوشش نمی‌آمد که پسر عزیزش را مسخره کنند. پدرم‌نیز دراین موارد اغلب ازاین شوخیها می‌خندید ، اما درعین‌حال‌لطف ومحبت پدرانه‌اش هم‌کاملا نمایان بود .

تمام این هیاهوی خارجی، غوغای مردم ستایشگر، فعالیت‌های عمومی ، کارهای اجتماعی، سخنرانیهای‌دراز، وجنجالهای‌پرسروصدای سیاسی، هرچند که گاهی‌فرسودگی وتأثیری ناگوار درمن‌ایجاد میکرد رویهمرفته‌سطحی‌بود وتأثیری‌عمیق‌درمن‌نمیگذاشت. اغلب غوغا و نبرد واقعی در درون روحم جریان داشته است . افکار متضاد ، آرزوها و فداکاریها ، اندیشه‌های غیرارادی وفروخفته درمغز ، موقعیت های خارجی ، عطش عمیق وسیراب نشده برای درك حقیقت ، همه‌با هم دراندرون روحم درحال یك‌نبرد دامنه‌دارو پرکشمکش بوده‌اند. وجودم‌همچون‌عرصهٔ پیکاری بوده‌است که نیروهای‌مختلف‌در آن‌برای تسلط برمن باهم‌می‌جنگیدند. همیشه‌سعی‌داشته‌ام‌ازچنگ‌این کشمکشهای‌روحی و ناملایمات درونی بگریزیم . میکوشیده‌ام که تناسب‌وتعادل رادرخویش حفظ کنم . و بیشتر باینجهت بوده است که بـه‌کار پناه میبردم . کار کردن همیشه برایم‌آرامش‌بخش بود . بـرای من مبارزهٔ‌خارجی‌دربرابرمبارزهٔ درونی‌روحم ناچیز‌مینمود ومرا کمتر بخود مشغول میداشت.

چرا امروز که درزندان نشسته‌ام این‌سطوررا مینویسم ؟ درواقع چه درزندان وچه درخارج اززندان همیشه‌همان حال جستجوبرایم باقیست وهمان سئوالات دربرابرم‌مطرح است . اگراکنون‌احساسات وتجربیات گذشته‌ام را بدینقرار ودراینجا مینویسم‌بدین‌امید است که شاید ازاین‌راه برای خود تااندازه‌ئی سکون ورضایت روحی بدست آورم .

۲۹

نافرمانی عمومی آغاز میگردد

۲۶ ژانویه ۱۹۳۰، «روز استقلال» فرا رسید و ما را بسرعت برق از اندازهٔ هیجان و شوقی که سراسر کشور را فرا گرفته بود مطلع ساخت. در همه جا اجتماعات عظیم و بزرگی تشکیل میشد و بدون آنکه لازم باشد سخنرانانی بتحریك و تهییج پردازند و نطقهای آتشین ایراد کنند، توده‌های مردم با منتهای آرامش و با روش مسالمت آمیز متن اعلامیهٔ استقلال را تأیید و تصویب میکردند.[۱] این امر بسیار پرمعنی و حیرت‌انگیز بود و گاندی جی از آن، نیروئی را که برای یك جهش جدید لازم داشت بدست آورد و با غریزهٔ خاصی که در تشخیص احساسات عمومی داشت درك کرد که لحظهٔ مساعد برای اقدام وعمل فرا رسیده است. از آن پس حوادث با سرعت زیاد ومثل اتفاقات یك درام عظیم ومهیج بدنبال هم روی نمود.

به نسبتی که موعد اعلام «نافرمانی عمومی» نزدیکتر میشد وفضا سنگین‌تر وصاعقه‌انگیزتر میگشت افکارما بیشتر به خاطرات سالهای «عدم همکاری» و حوادث ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ وماجرای «چوری‌چورا» متوجه میشد که براثر آن یکباره نهضت متوقف گردید. اکنون کشور انضباط و نظم بیشتری پیدا کرده بود وچگونگی مبارزه وهدف نهائی آن در نظرها شکل مشخص‌تری داشت. توده های مردم نسبت به روشها و تاکتیك‌های مبارزهٔ ما درك وفهم بیشتری نشان میدادند اما چیزی که همه بخوبی میدانستیم این بود که گاندی‌جی همچنان به روش مبارزهٔ عدم‌خشونت خود اعتماد داشت و بشکل تردیدناپذیری هوادار آن بود. اگر ده سال پیش کسی دراین باره تردیدی داشت اکنون دیگر همه این را میدانستند.

ما فکر میکردیم که آیا چگونه میتوان اطمینان داشت که درجائی بر اثر هیجانات طبیعی وخود بخودی مردم یا براثر تحریکات و تفتین‌های مغرضانهٔ دشمن و دولت ناگهان

۱- متن این اعلامیه ضمیمهٔ کتابست.

عمل خشونت آمیزی صورت نپذیرد؟ ودرچنین صورتی آیا چه نتایجی برای مجموع نهضت نافرمانی بوجود می آمد؟ آیا باز هم مثل سابق نهضت ناگهان متوقف میگشت ؟

درواقع چنین دورنما وتصوری برای‌ما بسیاررنج آورو یأس انگیز بود .

احتمال دارد که خود گاندی جی هم باین مسائل فکر میکرد. درملاقاتها حرفهائی میزد که نشان میداد اوهم متوجه این سؤالات هست منتها مسائل رابشکل دیگری مطرح میساخت .

درنظراو « عدم‌خشونت » برای مبارزه درراه تغییرات و بهبود زندگی یك وسیلهٔ صحیح و مؤثر و بنا برین شکست‌ناپذیر بود . اگر گفته میشد که این روش مبارزه به یك محیط مساعد ومناسب بخود احتیاج‌دارد وجزدربعضی شرایط موافق غیرقابل‌انطباق ونامؤثراست مفهومش این میشد که روش مزبور برای تمام موارد مناسب نیست و طبعاً جنبهٔ عمومیت و شکست ناپذیری آن هم مسلم و قاطع نیست . چنین استنتاجی در نظر گاندی جی تحمل ناپذیر بود زیرا اوجداً اعتقادداشت که این نوع مبارزه جنبهٔ عمومیت دارد وددرهرمورد وهرصورت مؤثروشکست‌ناپذیر است . بعبارت دیگر تاکتیك و روش «عدم خشونت» باید بتواند درهروضع وهرشرایطی حتی در شرایط نامساعد و در میان افسارگسیختگی‌های خشونت‌آمیزهم‌ثمربخش وقابل انطباق شمرده‌شود. منتهاممکن‌است چگونگی انطباق آن بـا موارد و شرایط مختلف تغییر پذیرد امـا در هر صورت دست کشیدن مطلق ازآن خود بخود بمعنی اعتراف ضمنی به بیهودگی و شکست پذیری آن خواهد بود .

شاید گاندی‌جی بدینصورت فکرمیکرد اما نمیتوانم مطمئن باشم که او بتمام این چیزها فکرمیکرده است . درهرحال ما ازاظهارات و نظریات اوچنین احساس میکردیم که وقتی نهضت نافرمانی شروع‌شد نباید به بهانهٔ یك عمل خشونت‌آمیزمنفرد که‌احتمالا درجائی اتفاق افتد متوقف گردد. منتها اگراتفاقاً اقدامات تند وخشونت‌آمیزی درنهضت راه یابد وجنبهٔ مسالمت‌آمیز آنرا تغییردهد درچنین صورتی باید آنرا محدودتر ساخت و به آن تغییر شکل داد . این نوع اطمینانها دربارهٔ آیندهٔ نهضت برای بسیاری از ما که دوچارتردید و نگرانی‌بودیم اعتماد و تسکینی بوجود می‌آورد که میتوانستیم دست بکار شویم ومبارزهٔ جدی را شروع کنیم . اکنون این مسئله در برابرما قرارداشت که مبارزه راچگونه واز کجا شروع کنیم ؟ و برای اینکه نهضت نافرمانی درمقتضیات کنونی مؤثر واقع شود ودرتوده‌های مردم هم مورد قبول واقع گردد آیاباید چه صورتی‌داشته‌باشد ؟ دراین موقع بود که «مهاتما» فکر نبوغ‌آمیزی را اعلام داشت .

ناگهان‌کلمهٔ سادهٔ «نمك» صورت یك فورمول سحرآمیز را بخودگرفت و قدرت

مرموزی پیدا کرد. قرارشد که به موضوع «عوارض نمك» بپردازیم و بدین‌ترتیب قانونی را که درباره‌ٔ عوارض نمك وضع شده است نقض کنیم.[1]

درصفوف ما حیرت و بهت زدگی فراوانی روی نمود؛ کسی بدرستی نمی‌فهمید که «نمك» درمبارزهٔ بخاطراستقلال ملی چه نقشی میتواند داشته باشد.

یك موضوع غیرمنتظرهٔ دیگرانتشار «اصول یازده گانه» ازطرف گاندی جی بود. با خود میگفتم درموقعیکه ما جز بموضوع «استقلال» فکر نمیکنیم، چه فایده‌ئی دارد که فهرستی ازاصلاحات سیاسی واجتماعی که البته بجای خود مفید وصحیح بود تنظیم گردد؟ ازخودمیپرسیدم آیا وقتیکه گاندی جی کلمهٔ «استقلال» رابکارمی‌بندد اوهم مثل ما فکر میکند یا هر کدام ما بیك زبان دیگرحرف میزنیم؟

اماحوادث درتکوین وجریان بود و برای ما فرصت پرداختن بمباحثات دور و دراز را باقی نمیگذاشت. اوضاع سیاسی هرروزدربرابر دیدگان ما در سراسر کشور تحول جدیدی پیدا میکرد. وبدون آنکه ما در آن تأثیرودخالتی داشته باشیم باکمال سرعت و هماهنگ تحولات جهان، که بحران اقتصادی بسختی آنرا بخفقان انداخته بود، تحول پیدامیکرد. قیمت‌هاسقوط میکرد. اهالی شهرها این‌تنزل قیمت‌ها رانشانه‌ئی ازفرارسیدن یك دوران رفاه و آسایش نزدیك و قریب‌الوقوع میشمردند. اما دهقانان از این وضع مضطرب بودند وازآینده وحشت‌داشتند.

درچنین موقعی که نامه‌هائی میان گاندی‌جی و نایب‌السلطنه مبادله گردید و بدنبال آن «مهاتما» با جمعی از پیروان خود از« اشرام سابارماتی»[2] حرکت کرد وراه پیمائی معروف به «راه پیمائی نمك» را بسوی « دندی » در سواحل دریا آغاز کرد. سراسر کشور باکمال دقت هر روز پیشرفت این ستون مؤمنین گاندی را دنبال میکرد و حالت بحرانی روز بروزشدیدترمیشد و بالاترمیرفت اعضای «کمیتهٔ کنگرهٔ» جلسه‌ئی در «احمد-آباد» ترتیب دادیم تا آخرین تدارکات را برای نبردی که ممکن بود هر لحظه درگیر شود مورد مطالعه قراردهیم. گاندی جی که رئیس عالی نهضت بود درمیان ما نبود و

۱- بقراریکه دیده میشودسازمان کنگره ومبارزین ملی‌هند بعلت آنکه‌دولت بریتانیاپیشنهادات آنها راکه درکنگرهٔ کلکته مطرح شده بود قبول نکرده بود تصمیم گرفتند مبارزهٔ خود را برای تحصیل استقلال کامل آغاز کنند. برای این کار بروش مبارزهٔ عدم خشونت تصمیم گرفتند که به نافرمانی مسالمت‌آمیز نسبت به مقررات و قوانین دولت بپردازند واین‌کار را از عدم اطاعت نسبت به قانونی که ازطرف دولت برای نمك وضع شده بود آغاز کردند، مبارزهٔ‌نمك برهبری گاندی‌یکی ازمراحل تاریخی‌مبارزهٔ ملت‌هندویکی ازنمونه‌های‌عالی‌نافرمانی‌مسالمت آمیز بشمار میرود، متن کتاب جزئیات جالبی را بمانشان میدهد - م

۲- کانون پیروان گاندی در مغرب هند در نزدیکی شهراحمد آباد - م.

در اینموقع همراه با گروهی از پیروانش بسوی دریا میرفت که به تهیهٔ نمك بپردازد و جداً از بازگشت امتناع داشت. «کمیتهٔ کنگره» تصمیم گرفت تدابیری برای مواجهه با بازداشتهای احتمالی اتخاذ کند. به رئیس کنگره[۱] اختیارات وسیعی داده شد تادرصورتی که کمیتهٔ کنگره دیگر نتواند تشکیل گردد شخصاً بنام کمیته اقدام کند واگر یك یا چند نفرازاعضای «کمیتهٔ عامله» دستگیرشوند بجای آنها اعضای جدیدی برگزیند. همچنین جانشینی برای خود وبرای هنگام ضرورت معین کند. به رؤسای کمیته‌های ایالتی ومحلی کنگره نیزهمین اختیارات برای مناطق کارخودشان داده شد.

بدین ترتیب دورانی آغازشد که‌چندی بعد مخالفین ما آنرا باصطلاح «دیکتاتوری کنگره» نامیدند. وزیران هند، نایب‌السلطنه وحکمرانان انگلیسی ایالات، دربارهٔ آن سر وصدای‌فراوان راه انداختند ودر حالیکه خودشان راعناصری‌کاملا دموکرات معرفی میکردند. کنگره‌را به‌سوء نیت وداشتن تمایلات دیکتاتوری متهم میساختند کمتر اتفاق افتاده بود که مطبوعات اعتدالی وهوادار دولت دربارهٔ دموکراسی تاآن اندازه به موعظه وقلمفرسائی بپردازند و دربارهٔ آن جامه درانی کنند. ما تمام این اظهارات واین اتهامات را درمیان سکوت خویش میشنیدیم (زیرا همهٔ ما درآنوقت در زندانها بودیم) وحیرت میکردیم.

واقعاً تزویر وبیشرمی‌راتاچه پایه‌میرسانند. هند درزیرفشار وترور ودیکتاتوری مطلق قوانین استثنائی دست وپا میزد. هر نوع آزادی از مردم سلب شده بود وتازه اربابهای ما باآب‌وتاب از«دموکراسی» هم سخن‌میگفتندودربارهٔ آن موعظه‌میفرمودند! در حالیکه حتی در مواقع عادی هم درهیچ جای حکومت هند دموکراسی وجودنداشت. البته بسیار طبیعی بود که دولت بریتانیا از قدرت ومنافع موجود خود در هند دفاع کند ومخالفتی راکه نسبت‌باوابراز میگشت با زور پاسخ دهد وسرکوب کند اما واقعاًبسیار بیشرمانه بود که نام این اعمال را روشهای دموکراسی بگذارد که نسلهای‌آینده هم میبایست ازآن سرمشق بگیرند وآنرا بستایند!

درآنموقع «کنگره» ناچار بود که برای‌زمانی که دیگرنتواند بطورعادی وظایف خود را انجام دهد یا موقعیکه محتملا غیر قانونی اعلام‌گردد یا کمیته‌های‌آن نتوانند جز بطور مخفی‌تشکیل جلسه دهند و مشورت کنند، فکری بردارد. ما بهیچوجه نمیخواستیم که‌مبارزهٔ ماصورت مخفی و پنهانی داشته‌باشد. مامیخواستیم که مبارزهٔ ما کاملا علنی باشد تا بتوانیم تمام مدعای خود را در همه جا بیان داریم ودرتوده‌های مردم اثرداشته باشیم. اما مبارزهٔ مخفی هم مارا از منظور دور نمیکرد.

۱ـ رئیس کنگره دراین زمان وازموقع کنگرهٔ لاهور خود جواهرلعل نهرو بود ـ م.

طبعاً در آنموقع تمام رهبران ما، از مرد وزن، از بالا تا پائین، درتمام مراکز و تمام ولایات ، با خطر زندانی شدن رو برو بودند و در چنین صورتی هم باید کار را دنبال‌میکردیم. بنابرین در آنوقت تنها راه موجود برای ما این بود که از روشهای فرماندهی نظامی در زمان جنگ الهام بگیریم وسازمانی بوجود آوریم که در آن درصورت لزوم رهبران‌خودبخود جای‌خالی یکدیگر راپر کنند. ما نمیتوانستیم در گیر ودارمبارزه ودر میدان پیکار به تشکیل اجتماعات کمیته‌ها بپردازیم. چه بسا که براثر چنین‌اجتماعاتی تمام اعضای یك کمیته یکجا بازداشت میشدند. دستگاه فرماندهی ما حتی این امتیاز را هم برای خود نداشت که مثل ستادارتش یك دولت داخل در جنگ در پشت جبهه ودور از خطرات در جای مطمئی بنشیند وعملیات جنگی را اداره کند . یا همچون یك هیئت دولت نبودیم که در مرکز کشور ودور از دسترس دشمن، برامور نظارت داشته باشیم . ستادکل ما وهیئت‌کابینهٔ ما بنابر طبیعت مبارزهٔ ما در نخستین صف و پیشاپیش دیگران قرار میگرفت و بدینقرار در معرض شدیدترین مخاطرات و هدف نخستین حملات واقع میشد . مسلماً در نخستین وهله اعضای اصلی ورهبران ما بازداشت میشدند وباید برای مقابله با چنین وضعی همه چیز راپیش‌بینی‌میکردیم.

از اینها گذشته آیاما به «دیکتاتور»های‌خودمان چه قدرت وچه‌اختیاری‌میبخشیدیم. راست که برای آنهادر پیشاپیش یك نهضت قرار گرفتن‌ومظهر اراده ومبارزهٔ یك‌ملت شدن افتخاری بزرگ داشت . اما قدرت کنونی آنهافقط آن بود که از «دیکتاتوری» خویش برای محکوم ساختن‌خود وبزندان افتادن استفاده کنند . آنها فقط تا موقعیکه کمیته‌ها بعلت «فورس ماژور» وناچار نمیتوانستند تشکیل جلسه‌دهند اختیاراتی داشتند اماهر جا وهروقت که کمیته‌ئی‌میتوانست جمع‌شود قدرت‌این«دیکتاتور» هم‌خودبخود از بین‌میرفت. بعلاوه،مردیاز نی که باصطلاح«دیکتاتور»میشدهرگز نمیتوانست‌در بارهٔ اصول‌اساسی نهضت تصمیمی بگیرد وفقط میتوانست در بارهٔ مسائل‌جزئی‌وسطحی‌راجع به‌مسائل‌روزانه وجاری که برای ادامهٔ‌مبارزه‌جنبهٔ فوری پیدامیکرد اقدام کند. دیکتاتوری کنگره درواقع‌عبارت بوداز حرکت بطرف‌زندان وهرروزدر کنگره‌اشخاص‌تازه‌ئی‌بجای کسانی که بزندانهارفته بودندقرارمیگرفتند تا آنها نیز بنوبهٔ خودبزندان بروند و بدینقرارفرصتی برای‌دیکتاتوری باقی نمیماند.

خلاصه آنکـه ، پس از اتخاذ این تدابیر در جلسهٔ «احمدآباد» همهٔ اعضای کمیتهٔ‌کنگره با یکدیگر وداع کردیم بدون اینکه بدانیم بار دیگر کجـا ، چه وقت و چگونه هم را باز خواهیم یافت . هر کس با کمال عجله به سر پست خود بـازگشت تا تدابیر اتخاذ شده در کمیته را در مورد حوزهٔ خویش‌بکاربندد ویا بنابر گفتهٔ«ساروجینی

نایدو»[1] مسواك دندانی تهیه کند و آمادهٔ مسافرت بزندان شود.

در راه مراجعت خودمان ، پدرم ومن برای ملاقات با گاندی‌جی رفتیم. درآنموقع او وپیروانش در «جمبوسر» بودند. ما چند ساعت با او بودیم وبعد هم ادامهٔ حرکتش اورا بسوی دریا ودنبال کردن «راه پیمائی نمك» اورا تماشا کردیم. هم اکنون اورا درنظر خود مجسم می بینم که چوبی دردست، دررأس گروه کوچك پیروان‌خود با قدمهای استوار وتزلزل ناپذیردور میشد. منظره‌ئی‌هیجان‌انگیز وتماشائی‌بود.

در «جمبوسر» پدرم بعد ازمشورت باگاندی‌جی تصمیم گرفت که قسمتی‌از خانهٔ مسکونی‌خودش را در الله‌آباد به‌ملت اهدا کند وآنرا«سواراج بهاوان» (خانهٔ‌استقلال» بنامد. وقتی به الله‌آباد بازگشت این موضوع را رسماً اعلام داشت . اکنون این خانه در اختیار دفترسازمان کنگره است وقسمتی‌ازآن خانهٔ بزرگ هم به یك بیمارستان عمومی اختصاص یافته است. درآنموقع پدرم نتوانست تشریفات رسمی وقانونی‌کار انتقال آنرا انجام دهد. یکسال ونیم بعد که خود اودرگذشته بود من طبق‌آرزوی او یك هیئت سرپرستی برای ادارهٔ آن بوجودآوردم .

ماه‌آوریل فرا رسید، گاندی‌جی بدریا نزدیك میشد ومامنتظر فرمان بودیم‌تانهضت نافرمانی‌عمومی‌را با حمله به «قانون نمك» آغاز کنیم. از چند ماه‌پیش ما داوطلبان‌خود را برای‌کار آماده ساخته بودیم. همسرم «کماله» و خواهرم «کریشنا» هم به صفوف داوطلبان کنگره پیوسته بودند و در مواقع تمرینها لباس مردانه میپوشیدند . داوطلبان ما ، طبعاً ، اسلحه وحتی چوبدستی‌هم نداشتند. هدف پرورش و تمرینهای ایشان‌آن‌بود که درتبلیغات‌وجمع آوری‌توده‌های‌مردم حداکثرتوفیق‌وتاثیررا بدست‌آورند.

روز ٦ آوریل روزآغاز «هفتهٔ ملی» بود که‌همه ساله بخاطرهٔ حوادث سال۱۹۱۹ اختصاص می‌یافت و مصادف با روز شروع ساتیاگراها تاکشتار جالیانوالا باغ[2] میشد. درآنروز گاندی‌جی‌دستور نافرمانی‌وعدم اطاعت ازقانون نمك را در«دندی» صادر کرد ومشغول تهیهٔ نمك برخلاف قانون شد. چهار روز بعد از عمل او که مظهرآغاز پیکار بود ودرکنارهٔ دریا در «دندی» صورت گرفت تمام شعب نهضت در سراسر کشور اجازه یافتند که مبارزهٔ نافرمانی‌عمومی‌را در منطقهٔ خودآغاز کنند.

مثل این بود که برروی یك دکمهٔ برقی‌فشار داده شده باشد. در سراسر کشور از شهرهای‌بزرگ گرفته‌تادهکده‌های کوچك جزدر بارهٔ‌وسایل‌استخراج نمك صحبتی‌نمیشد. مردم‌به‌وسایل‌بسیارعجیبی‌برای تهیهٔ نمك‌متوسل‌میشدند. چون‌اطلاعات‌کامل‌ودقیقی در بارهٔ

۱- به‌حاشیه صفحه ۷۸ رجوع شود . م .

۲- به حاشیه ۳ صفحه ۸۸ رجوع شود - م .

نمك نداشتیم به کتابها وفرهنگ لغات رجوع میکردیم ، تراکتها و نشریه‌هائی دربارهٔ نمك وطرز تهیهٔ آن منتشرمیشد. ذخایروانبارهای گوناگونی از نمك‌فراهم میگشت. نتایج این کوششها زیاد درخشان نبود اما همه‌جا با پیروزی ازآنها صحبت میشد . مردم برای مبارزه بادولت نمك رابمناقصه و گاهی به‌قیمتهای عجیب وافسانه‌ئی‌میفروختند. کسی بخوبی وبدی‌جنس نمك‌اهمیتی نمیداد. مسئلهٔ اصلی این بود که از قانون عوارض نمك که دولت‌وضع کرده بود سرپیچی‌شود وآن قانون‌مورد بی‌اعتنائی‌قرار گیرد . هرچند که جنس نمکهای ما خوب نبود در این‌زمینه پیروزی ماکامل ودرخشان بود. وقتی که‌ما این اشتیاق عمومی‌را میدیدیم وملاحظه میکردیم که دستورهای ما وشعارهای ما دربارهٔ مبارزه ودر راه جمع‌آوری نمك ونافرمانی نسبت به قانون نمك تا چه اندازه در مزدم مؤثرواقع میشد. هم متعجب میشدم وهم شرمسار. شرمسارمیشدیم که دربارهٔ گاندی‌جی و ثمربخش بودن وسایلی که بما پیشنهاد میکرد تردید کرده بودیم. ومتعجب میشدیم که چگونه نبوغ این مرد میتوانست به‌آسانی‌در توده‌های مردم اثربگذارد وآنها را باقدام منظم ومتشکل بکشاند.

روز ۱۴ آوریل در موقعیکه میخواستم برای شرکت در یك کنفرانس محلی به «رای پور» در ایالت مرکزی بروم توقیف شدم. همان روز مرا در محوطهٔ زندان باصطلاح محاکمه کردند وباستناد قانون‌نمك به‌شش‌ماه زندان‌محکوم ساختند. درموقع بازداشت خود با استفاده از اختیارات تازه‌ئی که کمیتهٔ کنگره به من داده بود گاندی‌جی را برای ریاست کنگره بجانشینی‌خود تعیین کردم وچون میترسیدم که او این کار را قبول نکند برای احتیاط پدرم را بعنوان جانشین دوم معرفی کردم.[1]

همانطور که انتظارهم داشتم گاندی جی‌ریاست را رد کرد. بنابراین پدرم ریاست کنگره را بعهده گرفت. در این موقع‌حالش خوب نبود وبیمار بود با وجود این باتمام قدرت خود به مبارزه پرداخت در طول نخستین‌ماهها، رهبری پرقدرت اووانضباط‌شدیدی که برقرار ساخت برای نهضت ثمرات فوق‌العاده ببارآورد . نهضت از این کوشش او سودبرد اماخود اونیروی مختصری راکه برایش‌باقی‌مانده‌بود دراین‌راه از دست داد و سلامتیش بکلی‌درهم شکست.

دوران پرهیجان وشوق‌انگیزی فرا رسیده بود! تظاهرات وسیع و دامنه‌دار ، هجومهای پلیس همراه با ضربات لاتی، تیراندازیها، «هارتال»ها و اعتصابهای مداوم برای اعتراض به توقیف فلان رئیس یا فلان رهبر معروف، برقراری روزهای یادبود برای تجلیل‌از مبارزهٔ ملی‌مانند«روز پیشاوور»، «روز گاروالی» ونظایرآنها فراوان

۱- بطوریکه قبلاهم دیدیم دراین موقع نویسنده کتاب (جواهر لعل‌نهرو) ریاست کنگره عهده‌داربود -م

بود. در ضمن بایکوت وتحریم پارچه‌ها ومنسوجات خارجی وتمام اشیاء وکالاهای ساخت انگلستان تقریباً بصورت کامل عملی گردید. وقتی که در زندان بمن خبررسید که مادرم با وجود کهولت سنش وخواهرانم نیزدر جزوقراولان ناظر بر بایکوت در منتهای گرمای تابستان در مقابل مغازه‌هائیکه پارچه‌های انگلیسی میفروختند پاس میدهند نمیتوانستم از از هیجان خود جلوگیری کنم. همسرم کماله هم همین کار را میکرد بعلاوه او قدم از این هم فراتر گذاشت. در الله آباد بکارهای عمومی ومحلی کنگره پرداخت وبا چنان نیرو واراده‌ئی کار میکرد که حتی مرا که از سالها پیش اورا بخوبی میشناختم متحیر میساخت. او نیز سلامتیش را که وضعی متزلزل داشت بکلی از یاد برده بود. از صبح تا شام در گرمای شدید ودرزیر آفتاب، باهمت وپشتکار فراوان کار میکرد. مخصوصاً در فعالیتهای سازمانی استعداد نمایانی نشان میداد. در زندان خود اخبار مبهمی درباره او بگوشم میرسید. چندی بعد وقتی که پدرم در زندان بمن ملحق شد از دهان او شنیدم که «کماله» تا چه اندازه فعالیت داشته است وپدرم چگونه لیاقت اوومخصوصاً استعدادسازمان دادن اورامیستود. پدرم هیچ اهمیتی نمیداد که مادرم ودخترهایش نیز باکمال غیرت و درآفتاب سوزان بفعالیت میپرداختند ودر راه منظورهای کنگره دوندگی میکردند. جزدر موارد بسیار استثنائی اسمی هم از آنها نمی آورد وبکار وفداکاری آنها اشاره‌ئی نمیکرد.

بهترین خبری که درآنوقت درزندان بما رسیداخبارمربوط به حوادث «پیشاوور» وایالت مرزی بود که در روز ۲۳ آوریل مردم در زیر آتش مسلسهای دولتی نمونه‌های حیرت‌انگیزی از انضباط وبردباری ودلیری آرام وخونسرد خود را نمایش دادند. این امرمخصوصاً درایالت‌مرزی‌اهمیت‌داشت زیراقبایل «پاتان» که درآن‌استان‌هستند بخاطر طبیعت تند وجنگجوونافرمان خود مشهورند نه بخاطرطبع آرام و مسالمت‌جو. ماجرای پاتانها ورفتار دلیرانهٔ ایشان درسراسرهند یك نمونهٔ فوق‌العاده و کم نظیر بود. همچنین در همین ایالت بود که حادثهٔ مشهور خودداری‌سربازان «گاروالی» از تیراندازی بروی مردم روی داد. این خودداری بعلت نفرت سربازان از بکار بردن اسلحه برضد انبوهی مردم غیرمسلح وبیدفاع وبدون تردید بعلت احساس علاقه وهمدردی نسبت بمردم‌صورت گرفت. امامعمولا این‌احساس به‌تنهائی کافی نیست که یك سرباز را به‌یك‌اقدام خطرناك و به‌عدم‌اطاعت‌از افسرش برانگیزد زیرا هرسرباز خوب میداند که کیفرچنین کاری چیست.

سربازان «گاروالی» (وسایرهنگهائی که درنقاط دیگرازاطاعت فرماندهان‌خود سرپیچی کردند ودولت نگذاشت اخبارمربوط به‌آنها منتشرشود) ظاهراً باین جهت‌چنین اقدامی کردند که دوچار این تصور نادرست شده بودند که قدرت انگلستان ممکن است بزودی در هند زوال یابد. فقط وقتی که چنین احساسی در سربازی بوجود آمده باشد

ممکن است بر احساس علاقه‌ومحبت نسبت بمردم علاوه شود واورا بچنان عملی برانگیزد.
احتمال دارد که در مدت چندین روز و حتی چندین هفته موفقیتهای کلی نافرمانی عمومی سبب شد که عده‌ئی تصور کردند آخرین روزهای تسلط انگلستان برهند فرا رسیده‌است واین تصورحتی در قسمتی از ارتش هند هم نفوذ کرد. اما خیلی زود معلوم شد که چنین چیزی درآیندهٔ نزدیك تحقق نمی‌پذیرد بهمین‌جهت از آن پس دیگردرارتش هندنافرمانی روی نداد. البته مراقبت کامل هم میشد که ارتش از تماسهائی که سبب تحریك سربازان گردد دور نگاهداشته شود.

یکرشته حوادث شگرف‌وجالب توجه‌دیگر هم‌درهمین‌دوران اتفاق افتاد امابدون‌تردید مهمترین‌وحیرت‌انگیزترین آنهاشرکت‌مؤثری بود که زنان‌درمبارزهٔ مشترك‌داشتند. زنان که باصطلاح ازفعالیت‌های‌عمومی‌واجتماعی‌بکلی‌دوروبی‌خبرمانده‌بودنداز کنج‌خانه‌هایشان بیرون آمدند وخودرا درقلب پیکارقراردادند. کارپاسبانی دربرابرمغازه‌های پارچه‌فروشی ومشروب فروشی برای نظارت برتحریم فروش کالاهای انگلیسی تقریباً منحصراً دردست ایشان بود. درتمام شهرها دسته‌هائی راه میافتاد و تظاهرات اعتراضی صورت میگرفت که تقریباً فقطزنان درآن شرکت داشتند. بطورکلی طرزرفتارزنان باثبات‌ترواستوارتر ازمردان بودواغلب آنها بودند که‌درسازمانهای‌ایالتی‌ومحلی کنگره باصطلاح «دیکتاتور» میشدند ومقامات رهبری را اشغال میکردند.

بزودی سرپیچی ازاجرای قانون نمك فقط یکی ازصدها صورت فعالیت‌هاومبارزهٔ عمومی گردید. نهضت نافرمانی به زمینه‌های گوناگون دیگری هم کشیده میشد. نایب‌-السلطنه دائماً برای مقابله با اوضاع فرمانهای مختلفی انتشار میداد و مقررات تازه‌ئی وضع میکرد و بعضی فعالیت‌ها را ممنوع میساخت‌وخود این امردرکار ما تسهیلاتی بوجود می‌آورد زیرا بهمان نسبت که این مقررات‌زیادترمیشد امکان سرپیچی از آنهاهم‌افزایش می‌یافت ومقاومت عمومی بصورت اجرای‌همان‌امری درمی‌آمد که فرمان ودستورات‌دولتی آنرا ممنوع میساخت. ابتکاراقدام دردست کنگره ومردم باقی بود. هدف هر فرمان و دستوراین بود که دولت را براوضاع مسلط سازد و بهمین جهت نایب السلطنه فرمانهای گوناگون وفراوان صادرمیکرد وهمه هم نتایج معکوس می‌بخشید.

بسیاری ازاعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بازداشت شده بودند اما کمیته کار خود را با اعضای‌جدیدی که بجای آنها انتخاب‌میشدندادامه‌میدادودرمقابل‌هرفرمان‌دولت، یك‌قطعنامه منتشر میکرد که دستورات‌وراهنمائیهائی برای مواجهه باآن فرمانها در برداشت. این راهنمائیها ودستورها بشکل حیرت‌انگیزی بطوریکسان درسراسر کشورعمل میشد جزدر یك مورد که مربوط به‌مطبوعات بود.

وقتی که دولت‌فرمانی در بارهٔ کنترل و سانسور مطبوعات صادر کرد و از روزنامه‌ها خواست که با دولت همکاری کنند کمیتهٔ عامله هم از مطبوعات ملی درخواست کرد که هیچ نوع همکاری با دولت بعمل نیاورند و در صورت لزوم انتشار خود را تعطیل کنند. برای صاحبان روزنامه‌ها قبول این پیشنهاد بسیار دشوار بود زیرا درست در همین مواقع مردم زیاد تر روزنامه میخواندند و روزنامه‌ها هرگز تا این اندازه فروش نداشتند. با وجود این اکثریت روزنامه‌های هندی ـ غیر از چند روزنامهٔ اعتدالی ـ انتشار خود را متوقف ساختند و در نتیجهٔ نبودن روزنامه‌ها انواع شایعات نادرست رواج یافت. روزنامه‌ها نمیتوانستند مدت زیادی در تعطیل بمانند. روزنامه‌های اعتدالی در این فرصت درامدهای هنگفتی بدست می‌آوردند که روزنامه‌های دیگر را تحریك میکرد. بدین ترتیب کم کم تقریباً تمام روزنامه‌های هوادار نهضت هم از نو منتشر شدند.

روز ۵ ماه مه گاندی‌جی هم بازداشت شد. بعد از بازداشت او حملات و هجومهای دامنه داری بر انبارها و مخازن نمك که در سواحل غربی هند فراهم شده بود بعمل آمد. بعلت خشونت رفتار پلیس در این حملات وقایع تأسف‌آور فراوانی روی داد.

بمبئی با تظاهرات وسیع خود با هارتال‌ها و اعتصابات و نمایش‌ها و باهجومهای پلیس که همیشه با ضربات لاتی همراه بود در مرکز حوادث قرار گرفت. چندین بیمارستان فوق‌العاده وموقتی برای معالجه و مراقبت از مجروحین این حملات پلیس و ضربات لاتی برپا شد. بیشتر اهمیت این حوادث از آنجهت بود که این وقایع در بمبئی که شهری بزرگ بود روی میداد. وقتیکه حوادثی در یك شهر بزرگ اتفاق میافتد این خاصیت را دارد که در بارهٔ آن انتشارات وسیعی صورت میگیرد و انعکاس شدیدی بدست می‌آورد در حالیکه بعضی اوقات حوادثی در یك شهر کوچك یا در یك منطقهٔ روستائی روی میداد که ازحیث اهمیت کمتر از حوادث شهرهای بزرگ نبود اما تا آن اندازه انعکاس و شهرت نمی‌یافت و اغلب نادیده میماند.

در نیمهٔ دوم ماه ژوئن پدرم باتفاق مادرم و همسرم «کماله» به بمبئی رفت و از طرف مردم استقبال عظیمی از آنها بعمل آمد. در دوران اقامتشان در بمبئی چندین حملهٔ پلیس نسبت بمردم صورت گرفت که در آنها به وحشیانه‌ترین شکل مردم با لاتی مضروب میشدند. این کار در بمبئی رواج بسیار داشت. قریب دو هفته یا کمی دیرتر یکشب وقتیکه «مالاویاجی» و اعضای «کمیتهٔ عامله» در رأس یك گروه انبوه حرکت میکردند مورد هجوم شبانهٔ پلیس قرار گرفتند که راه حرکت ایشانرا مسدود میساخت.

پدرم نیز روز ۳۰ ژوئن هنگام مراجعت از بمبئی بازداشت شد و «سید محمود»[1] هم

۱ـ دکتر سیدمحمود از رهبران مبارز هند و از مسلمانانیست که بوطن خود وفادار ماند. اکنون هم بامقام وزیر در وزارت امورخارجهٔ هند در دولت هند مقام ارجمندی دارد ـ م.

با او توقیف گردید. پدرم بعنوان رئیس وسیدمحمود بعنوان دبیر کل کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که بتازگی غیرقانونی اعلام شده بود دستگیر شدند. هر یك از آنها نیز به شش ماه زندان محکوم گشتند. بازداشت پدرم ظاهراً بعلت بیانیه‌ئی صورت گرفت که دربارهٔ بیان وظایف یك سرباز ویك مأمور پلیس درموقع صدور فرمان تیراندازی نسبت بمردم غیرنظامی، انتشار داده بود. این بیانیه کاملا جنبهٔ قانونی داشت وازروی قوانینی که درارتش هندی بریتانیا جاریست تهیه شده بود معهذا از طرف مقامات دولتـی آنرا یك نشریهٔ تحریك آمیز و خطرناك تشخیص دادند.

سفر بمبئی برای پدرم بسیارخسته کننده بود. همه روز از صبح زود تا ساعات دیر شب کارمیکرد و ناچار بود که مسئولیت هرتصمیم مهمی را عهده‌دارشود. اوازمدتها پیش ضعیف ورنجور بود اما اکنون پس ازمراجعت از سفر بکلی خسته و فرسوده شده بود و بتوصیه واصرار پزشکان تصمیم داشت که بلافاصله باستراحت بپردازد. عازم بود که فوراً به «مسوری» برود وحتی‌اسباب سفرش را هم فراهم کرده بود اما یك روزقبل ازموقعی که برای حرکتش به «مسوری» تعیین شده بود ما اورا درزندان مرکزی «ننی» در بند خود ودر برابرخویش یافتیم.

۳۰

در زندان ننی

پس از قریب هفت سال دوباره بزندان برمیگشتم . در این مدت معنی زندان را تا اندازه‌ئی از خاطر برده بودم . مرا به زندان مرکزی ننی که بزرگترین زندان ایالتی بود منتقل ساختند منتها این بار برایم وضع جدیدی در نظر گرفتند ومرا به‌یك قسمت‌مجزا بردند که درآنجا تنها بودم. محل زندانم ازحدود محوطهٔ مرکزی و بندهای اصلی‌زندان که درحدود ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ نفردرآن زندانی بودند کمی دورتر بود . محوطهٔ زندانم بشکل دایره‌ئی بود که قطرش به حدود ۳۰ متر میرسید و در اطراف آن دیوار مدوری بارتفاع ۵ متربالا رفته بود . دروسط این محوطه یك ساختمان زشت وشوم بود که‌چهار سلول داشت . دوتا ازآنها راکه بهم راه داشت دراختیار من گذاشتند . از اطاق جلوئی بعنوان دستشوئی و نظافت استفاده میکردم واطاق عقبی محل خوابیدن وکارکردنم شد . دوسلول دیگرزندان تا مدتی خالی ماند .

پس ازفعالیتهای شدید خارج وآنهمه کوششها اکنون تنهائی زندان بیشتر در من اثرمیکرد . دردوسه روز اول چون خیلی خسته بودم مدت زیادی را میخوابیدم . دوران گرمی هوا و فصل وزش بادهای گرم شروع شده بود . بمن اجازه دادند که شبها بیرون ازاطاق‌زندان، درمقابل سلولم ، درفضای تنگی که میان سلول ودیوارزندان قرار داشت بخوابم منتها تختخوابم با زنجیرهای سنگین واستوار بزمین بسته شده بود تا مبادا آنرا بردارم وبگریزم . شاید هم برای احتیاط و بمنظورآنکه مبادا آنرا بعنوان نردبان بکار برم وازآن‌برای بالا رفتن ازدیواروفرار استفاده کنم بزنجیربسته میشد .

شب ، ازصداهای فوق‌العاده پر بود . پاسبانها و نگهبانانی که مراقب دیوار بلند زندانم بودند اغلب درپشت دیوار با هم حرف میزدند وازیکدیگرمطالبی می‌پرسیدند . گاهی صدای‌ایشان انعکاسی‌شدیدپیدا میکرد و بصورت‌همهمهٔ مبهم ودوردست باددرمی‌آمد. در بندهای زندان ، پاسبانها دائماً زندانیانی راکه بایشان سپرده بودند بـا صدای بلند

میشمردند که مبادا کم شده باشند. هرشب چندین بار یك سرپاسبان کشیك برای بازرسی بداخل زندانها می آمد وسؤالاتی میکرد. چون من از بندهای اصلی زندان دور بودم این صداها بصورت درهم ومبهمی بگوشم میرسیدو نمیتوانستم درست بفهمم چیست. گاهی فکر می کردم کــه در کنارهٔ یك جنگل وسیع هستم و دهقانان برای متواری ساختن حیوانات وحشی جنگلی ازمزارعشان،سروصدا راهمیاندازند. گاهی انگار تمامی جنگل‌وحیواناتش یك زمزمه شبانه را سرمیکردند.

نمیدانم آیا تصورات و تخیلاتم بود کــه چنین اثری بوجود می‌آورد یا اینکه اثر وجود دیوار مدور زندان بود که بیش از یك محوطهٔ مستطیلی احساس اسارت را تشدید میکند؟. نبودن زاویه در دیوارها بر احساس فشار میافزود. روزها این دیوار کــه سر بآسمان‌داشت جز قسمت بسیارمحدودی ازفضای آبی را نشان نمیداد. با چشمانی مشتاق بآسمان مینگریستم:

«به آن خیمهٔ نیلگون
که زندانیان آسمانش مینامند
ودرآن ابرهای سرگردان
با بادبانهای سیمگون خود بهرسومیرفتند.»

شبها آن دیوارمدور مرا ازهرسو احاطه میکرد وچنین احساس میکردم که انگار درته چاهی‌عمیق هستم. گاهی آن قطعهٔ محدود از آسمان پرستاره در نظرم تغییر شکل می‌یافت واثر واقعیت خود را ازدست میداد ومثل قسمتی ازسقف یك پلانتاریوم[1] مصنوعی بنظر میرسید.

محوطهٔ زندان من درتمام زندان بنام «کتاگار» یعنی (سگ دانی) مشهور بود. این نام یك اسم قدیمی بود که با بودن من درآنجا ارتباطی نداشت. اصولا این محوطهٔ کوچك را برای بازداشت مجرمین‌وجنایتکاران بسیارخطرناك ساخته بودند که‌میخواستند آنها را ازسایرزندانیان جدا نگاهدارند. بعدها آنرا برای زندانیان سیاسی یااشخاصی ازاین قبیل که میخواستند ازسایرزندانیان دوربمانند بکارمیبردند.

دربرابردیوارم بفاصلهٔ کمی میتوانستم ساختمانی را به بینم که اولین باروقتی نگاهم بآن افتاد پشتم را بلرزه آورد. گوئی قفس بزرگی بود که آدمهائی‌دایره وارو لاینقطع

۱ـ پلانتاریوم مکانهائیست که سقفی کروی شکل دارد. داخل آن مثل سالن‌های سینما تاریك میشود. با کمك دوربین‌های‌مخصوص تصاویر ستارگان را برسقف گنبد منعکس میکنند وضمناً یك سخنران دربارهٔ آنهابمردمی که درآنجا حضورمی‌یابندتوضیحاتی‌میدهد. پلانتاریوم‌ها در کشورهای بزرگ فراوان هستند و ازآنها برای‌آموختن مطالب سادهٔ نجومی دربارهٔ ستاره‌ها وآسمان به مردم استفاده میشود ـ م.

در آن می‌چرخیدند. بعدها فهمیدم که آنجا یك تلمبهٔ آب بود که با نیروی انسانی کار میکرد وشانزده زندانی با هم بآن بسته میشدند و با حرکت دایره وار خود آب از چاه میکشیدند. همانطور که انسان به هر چیز عادت میکند، عاقبت با این منظره هم عادت کردم. باوجود این همیشه نظرم این بوده و هست که این کار یکی از وحشیانه ترین و احمقانه‌ترین وزشت‌ترین صوری است که برای استفاده از نیروی کار انسانی وجود دارد. هردفعه که من این دستگاه را میدیدم بیاد باغهای وحش وحیوانات اسیردرقفس‌میافتادم.

مدت چند روز بمن اجازه نمیدادند که بهیچ عنوان حتی برای کمی ورزش ازمحوطهٔ زندان خود خارج شوم. بعداً موافقت کردند که هرروزصبح خیلی زود، درموقعیکه هوا هنوزتاریك بود مدت نیمساعت بیرون بروم ودرپای دیواراصلی زندان قدم بزنم‌یابدوم. آن موقع‌را از آن جهت تعیین کرده بودند که من نتوانم‌با زندانیان دیگر تماس‌وارتباطی حاصل کنم یا آنها مرا به بینند. این گردش صبحگاهی در هوای آزاد را بسیار دوست میداشتم. برای اینکه ازوقت محدود خود حد اکثراستفاده را ببرم در پای دیوار اصلی زندان‌میدویدم وهرروز برمیزان ورزش‌خودمیافزودم بطوریکه‌دویدن‌روزانه‌ام تاحدود ٤ کیلومترهم میرسید.

عادت داشتم که صبحها خیلی زود، درحدود ساعت چهاریا حتی سه ونیم صبح بر-خیزم. این امرتا اندازه‌ئی از آن جهت بود که شبها زود میخوابیدم. روشنائی که شبها دراختیار داشتم بهیچوجه برای خواندن و مطالعه کردن کفایت نمیکرد. دوست میداشتم که وضع ستاره‌ها را تماشا کنم.وضع وموقعیت مجموعه‌های معروف ستارگان درآسمان وقت وساعت تقریبی را برایم میگفت. ازداخل تختم ستارهٔ قطبی را درست برلب‌دیوار زندان میدیدم. وچون همیشه آن ستاره‌را درهمانجا بازمی‌یافتم یك دلگرمی ونیرومندی روحی درخود احساس میکردم.[1] این‌ستاره درمیان تغییرات وتحولات وانقلابات آسمانی برایم یك مظهرتسلی بخش ازاستقامت وثبات وپایداری مینمود.

مدت یکماه بدون رفیق بودم هرچند که درواقع تنها نبودم: پاسبانان نگهبان من ومراقبین وآشپزونظافت‌چی من که اززندانیان عادی وغیر سیاسی بودند نیز در زندگی تنهای زندانم وجود داشتند. در میان این زندانیان عادی غیرسیاسی کسان زیادی بودند که به‌حبس‌ابد محکومیت داشتند. گاهی‌زندانیان دیگری هم ازاین«ابدی‌ها» برای بعضی خدمات دیگر به محوطهٔ زندان من می‌آمدند.

معمولا زندانیان محکوم به حبس‌ابد را بعد از بیست سال یا حتی کمترآزادمیکنند

۱ـ ستارهٔ قطب که در صور آسمانی در انتهای ستاره‌های دب‌اصغر قراردارد همیشه در جای خود ثابت بنظر میرسد ـ م.

اما بسیاری از آنها بودند که در آنوقت بیش از بیست سال عمرخود را درزندان گذرانده بودند و باز هم آزادشان نمیکردند. مخصوصاً وضع یکی از آنها راکه در زندان تنی دیدم کاملا بخاطردارم. معمولا روی شانهٔ لباس هر زندانی یك قطعه چوب نصب است که تاریخ محکومیت و تاریخ آزاد شدنش در آن حك شده است. تاریخ آزادی آن مرد سال ۱۹۹۶ تعیین شده بود! درحالیکه چند سال هم اززندانش میگذشت وعمرش ازچهل سال بیشتر بود. مسلماً محکومیتهای مختلفی را دربارهاش جمع کرده بودند. خیال میکنم مجموعاً میبایست هفتاد وپنجسال زندانی باشد!

این قبیل زندانیان «ابدی» سالها وسالها در زندان میمانند بدون آنکه یك زن، یك بچه یا حتی یك حیوان به بینند! آنها هرگونه تماس با دنیای خارج وهرنوع ارتباط انسانی را ازدست میدهند. خشم رادرخود فرومیبرند و باترس خویش نشخوارمیکنند. خوبیهای دنیا، لطف زندگی، نشاط و مهربانی از خاطرشان میرود. انتقام و کینه در درونشان بامیل به بدی درهم می آمیزدتا اینکه عاقبت نفرت و بیزاری دروجودشان بجوش می‌آید و زندگی برایشان صورت یك بیهودگی هولناك را پیدا میکند. آنها بصورت یك ماشین خودکار و بدون روح در می‌آیند که روزها برایشان یکسان وبدون تفاوت میگذرد. در آنها هیچ نوع احساسی جزترس وجود ندارد. گاه بگاه برای رسیدگی به وضع سلامتی جسمیشان آنها را وزن میکنند یا قدشانرا اندازه میگیرند اما تحلیل‌رفتن روح وضعیف شدن فکررا که در این محیط هولناك درهم میشکند و تباه میشود چگونه میتوان اندازه گرفت؟ همیشه کسانی که مخالف مجازات اعدام هستند و دلایلی برای آن ذکرمیکنند توجه وموافقت مرا بخود جلب کرده‌اند، اما وقتیکه می‌بینم زندگی درزندان صورت چه جان کندن ممتد ورنج‌آوری را دارد، ازخود میپرسم که آیا اعدام ازاین‌مرگ تدریجی وآرام‌بهتر نیست؟ یکباریکی ازاین «ابدی»ها پیش من آمدوپرسید «آیااستقلال با ما ابدی‌ها چه خواهد کرد؟ آیا ما را هم ازاین جهنم خلاص خواهد ساخت؟»

این «ابدی»ها چه کسانی هستند. بسیاری از آنها باتهام دزدی بزندان می‌آیند. باین ترتیب که پلیس در موردیك اتفاق دزدی یکباره پنجاه یا صد نفر ازکسانی راکه بچنگش‌می‌افتند توقیف میکند وهمه رامحکوم میسازد درحالیکه همه‌مقصر نیستند. بدیهی است بعضی از آنها گناهکارهستند اماتردید دارم که تمام کسانی که محکوم میشوند واقعاً مقصر باشند. کشانیدن این چنین اشخاص به دادگاهها کاربسیار ساده‌ایست. فقط گزارش یك شاهد که ظواهرش درست باشد برای این محکومیت کفایت میکند. تعداد این قبیل زندانیان درزندانهای کنونی دائماً توسعه وافزایش می‌یابد. زیرا رویهمرفته هرسال بر جمعیت زندانها افزوده میشود. اگرمردم از گرسنگی بمیرند چه بایدبکنند؟ آنهاچاره‌ئی

جزدزدی ندارند قضات ودادرسان معمولا ازافزایش تعداد جنایات مبهوت ومتحیر هستند امامتأسفانه برای دیدن علل اقتصادی آنها که بسیارهم مشهود و نمایانست چشم ندارند وچیزی نمی بینند .

یکدسته دیگرازاین «ابدی»ها دهقانان کم زمین هستندکه بر سر اختلافات ملکی کوچك با هم بنزاع میپردازند . در گیرودار زد وخورد چماقی بحرکت می‌آید و کسی کشته میشود ودرنتیجه عدهٔ زیادی برای ابد یا برای مدت درازی بزندان میافتند . اغلب تمام مردهای یك خانواده باین ترتیب‌بزندان میروند در حالیکه پشت سرشان زنها بدون سرپرست در بیرون میمانند وخودشان باید هرطور میتوانند زندگی کنند . هیچکدام از این‌قبیل زندانیان‌اززمرهٔجنایتکاران‌واقعی نیستند. معمولااینهاجوانان‌خوبی‌هستند که‌از نظر جسمی وفکری از یك دهقان متوسط هم بهترند. یك تربیت وپرورش‌مختصرمیتواندآنها را بعناصر بسیارمفیدی برای کشور مبدل سازد .

مسلماً زندانهای هند جنایتکاران بیرحم وعناصرضد اجتماع راکه برای جامعه خطرناك هستند در خود دارند اما برایم تعجب‌آوربود که در زندانها تعداد بسیارزیادی آدمهای خوب چه در میان مردان سالمند وچه درمیان جوانان میدیدم که باکمال‌اطمینان خاطروبدون هیچگونه تزلزل‌وتردید میتوانستم بایشان اعتماد کنم. درست نمیدانم که در زندانهای ما نسبت جانیان واقعی به‌غیرجانیها تاچه اندازه است. ظاهراً درادارات‌زندان ما هیچکس هم بفکرچنین تحقیقی نیست. اما «لویس.ا.لاوس» سرپرست زنـدان معروف سینگ سینگ‌در نیویورك ارقام‌جالبی‌دراین مورد تهیه کرده است. بقراریکه اومیگوید وبنابرمطالعاتی که کرده است در زندان‌او ۵۰ در صد زندانیان ابداً تمایلات جنایت‌آمیز ندارند. ۲۵ در صدهم در اثرتأثیرمحیط وعوامل خارجی‌به ارتکاب‌جنایت‌تحریك‌شده‌اند. از ۲۵ در صد باقی‌مانده شاید فقط نصفشان یعنی‌۱۲٫۵ در صد برای جامعه خطرنـاك باشند. این موضوع هم قابل تذکراست که ارتکاب جنایت درشهرهای بزرگ و مراکز تمدن جدید نظیر آمریـکا خیلی‌بیش از کشورهای تـکامل نیافته مانند هنداست. رواج گانکستریزم وجنایت درآمریکا مشهوراست وزندان سینگ سینگ هم یکی‌اززندانهای معروفست که مخصوصاً جنایتکاران بزرگ‌رابه‌آنجا میفرستند. بنابراین وقتی که‌درزندان سینگ سینگ بااین خصوصیات فقط ۱۲٫۵ در صد از زندانیان جنایتکاران واقعی‌باشند که برای اجتماع خطرناك بشمار روند بآسانی‌میتوانم بگویم که در زندانهای هندنسبت آنها از این رقم هم خیلی کمتراست. اتخاذ یك سیاست اقتصادی عاقلانه، از میـان بردن بیکاری وتوسعهٔ تعلیمات عمومی‌وسیلهٔ مطمئنی برای‌خالی‌ساختن زندانها خواهد بودبشرط آنکه این برنامه بشکلی‌صحیح ودقیق وموفقیت‌آمیزاجرا شود ویك تحول‌کامل در شکل

اجتماع ما بوجود آورد. اکنون در عمل دولت بریتانیاکاری که در هند میکند اینست که دائماً بر تعداد پلیسها می‌افزاید و زندانها را توسعه میدهد، ودر مقابل دائماً هم برمیزان جنایات و تعداد زندانیان افزوده میشود.

تعداد کسانی که در هند بزندان میروند رقم سرسام‌انگیزی را تشکیل میدهد. بر طبق آماری که اخیراً از طرف دبیر «جمعیت کمك بزندانیان سراسرهند» تهیه شده است تنها در حوزهٔ اداری بمبئی درظرف یکسال ۱۹۳۳ بیش از ۱۲۸۰۰۰ نفر بزندان‌افتاده‌اند ودر همین مدت در بنگال رقم زندانیان یکسال ۱۲٤۰۰۰ نفر بوده است [۱] ارقام مربوط بتمام ایالات را در نظر ندارم. اما وقتی که مجموع زندانیان دواستان از یکربع میلیون متجاوز است بسیار ممکن است که این رقم در سراسرهند به یکمیلیون هم برسد، بدیهی است که تمام این اشخاص مدت زیادی در زندان نمیمانند و بسیاری از آنها محکومیتهای کوتاه داشته‌اند. تعداد زندانیان محکوم به حبس‌های طویل‌المدت مسلماً رقم کمتری را تشکیل میدهد اما باز هم بطور نسبی رقم فوق‌العاده‌ئی میشود.

گفته میشود که بعضی از استانهای هند دارای بزرگترین تأسیسات زندانهای دنیا هستند. ولایات‌متحده یکی ازاین‌استانهاست که چنین افتخاری! دارد و باغلب‌احتمال همین استان یکی از عقب مانده‌ترین وارتجاعی‌ترین نوع ادارات را دارد یالااقل داشته‌است. کوچکترین کوششی بعمل نمی‌آید که بزندانی بصورت یك‌فرد انسان‌نگاه کنندیا روح و فکراورا هم مورد توجه قرار دهند. تنها چیزی که مورد افتخار زندانهای ولایت متحده میباشد اینست که هیچکس نمیتواند ازآنهافرار کند. در واقع در این زندانها چندین‌بار کوششهائی برای فرار صورت گرفته است اما تصور میکنم که مجموعاً ازهرده هزار نفر یك نفرهم نمیتواند موفق بفرار شود.

یکی‌از خصوصیات بسیار تأسف‌آور در زندانها اینست که تعداد جوانان درحدود پانزده شانزده ساله درآنها خیلی زیاد است اغلب آنها جوانان زیرك و باهوشی بنظر میرسند که اگر فرصتی بایشان داده شود مسلماً بآسانی اصلاح میشوند. اخیراً موافقت شده است که بآنها خواندن و نوشتن تعلیم داده شود اما طبق معمول این‌کار هم بطور ناقص وغیرمؤثرصورت میگیرد. در زندانها هیچ امکانی برای‌بازی‌وتفریح ومسابقه‌های ورزشی وجود ندارد. هیچ نوع روزنامه‌ئی‌بزندان‌وارد‌نمیشود وحتی‌خواندن کتاب هم خیلی آسان نیست. زندانیان معمولادر مدت‌بیش از دوازده ساعت، دربندهای خود یا در سلولهاشان محبوسند بدون اینکه در طول شب‌های دراز زندان بتوانند هیچ کار مفیدی انجام دهند.

۱ـ یادداشت مؤلف - طبق‌اعلامیهٔ منتشره درتاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۳٤

زندانی‌ها فقط هر سه ماه یکبار حق ملاقات دارند همچنین فقط هر سه ماه یك بار میتوانند مکاتبه کنند این مدت بسیار دراز و طاقت‌فرساست. باوجود این عملا بسیاری از زندانیان نمیتوانند حتی از همین حق هم استفاده کنند. اکثریت هنگفت زندانیان بیسوادهستند و برای نوشتن نامه باید بمقامات رسمی زندان رجوع کنند. کارکنان زندان هم حاضر نیستند که بر کارهای عادی خود یك کار دیگرهم اضافه کنند و باین جهت از نوشتن نامه میگریزند و شانه خالی میکنند. یا اینکه اگر نامه‌ئی‌هم نوشته شود اغلب آدرس‌ها و نشانی‌ها درست نیست و نامه‌ها بمقصد نمیرسد. در واقع حق استفاده از مکاتبه برای زندانیان صورت جدی ندارد، اماملاقاتها از این هم دشوارتر و بدتراست. تقریباً ملاقات همیشه با «حق و حسابی» که به مقامات زندان پرداخت میشود بستگی دارد. اغلب اتفاق می‌افتد که زندانیان را از زندانی بزندان دیگر منتقل میکنند و کسانشان هیچگونه اطلاعی بدست نمی آورند و حتی بکلی آنها را گم میکنند زندانیان بسیاری را دیده‌ام که سالها بوده هیچگونه تماس وارتباطی با خانواده‌های خود نداشته‌اند وهیچ نمیدانسته‌اند چه اتفاقاتی روی داده است. وقتی‌هم که پس از سه ماه یا بیشتر به زندانی اجازهٔ یك ملاقات داده میشود وملاقاتی صورت میگیرد تازه وضعی عجیب وفوق‌العاده دارد. عدهٔ زیادی از زندانیان وملاقات کنندگان با هم در دوطرف میله‌های آهنین قرار میگیرند وسعی میکنند با همدیگرصحبت کنند. ناچار هر کدام برای حرف زدن با طرف مقابل خود فریاد میکشند ودر نتیجه آن تماس انسانی‌هم که ممکن است در ملاقات برای زندانی حاصل شود بکلی بی‌اثر میشود.

تعداد بسیار محدودی از زندانیان که عده‌شان به یك در هزار هم نمیرسد (البته غیراز اروپائیان) این امتیاز را بدست می‌آورند که بایشان غذای بهتر واجازهٔ ملاقات ومکاتبه بیشترداده‌میشود. درموقع توسعهٔ نهضت‌سیاسی‌ومقاومت‌عمومی که امواج‌چندهزار نفری زندانیان سیاسی به زندانها میروند نسبت این طبقه خاص زندانیان که حقوق بیشتری دارند کمی افزایش می‌یابد اما باز هم نسبت آنها و تعدادشان بسیار ناچیز است .درزندانها با قریب ۹۵ در صد از زندانیان سیاسی ، چه مرد و چه زن مثل زندانیان جنائی رفتار میشود که از این قبیل امتیازات وتسهیلات هیچ بهره نمی برند .

بعضی از افراد که بعلت فعالیتهای انقلابی به‌حبس‌ابد یاحبس‌های طویل‌المدت‌محکوم میگردند اغلب مدتهای زیادی دور وجدا از زندانیان عادی نگاهداری میشوند. تصور میکنم که در ولایات متحده این قبیل محکومین را همیشه در سلولهای انفرادی و مجزا از دیگران حبس میکنند.

معمولا این قبیل زندانهای انفرادی ومجردمخصوصاً برای کیفرومجازات سر کشیها و نافرمانیهای زندانیان بکار میرود . در مورد این قبیل اشخاص که اغلب پسران‌جوان

میباشند آنها را بشکلی کیفر میدهند که درزندان برای دیگران عبرت بشود. این مجازاتهای اضافی و بسیار هولناك از طرف ادارهٔ زندان و علاوه برمحکومیتهای دادگاهها و بدون هیچ دلیل ومجوزی صورت میگیرد. این کار بسیار عجیب وحیرت انگیز است و با هیچ قانون ومقرراتی هم تطبیق ندراد.

زندان انفرادی ومجرد هرقدر هم که مدتش کوتاه باشد خود یك رنج طاقت فرساست و موقعیکه مدتش به یك سال هم برسد واقعاً هراسناك و هول انگیز میشود. معنی آن این است که روح بصورت آرام و تدریجی دستخوش ضعف و بیماری میگردد و حالت شخص بیك موجود غیرطبیعی یا یك حیوان وحشت زده شبیه میشود. این کار در واقع کشتن عمدی و تدریجی فکر، وشکنجه و آزار مداوم روح است. اگر کسی هم پس از این دوران شکنجه زنده بماند یك موجود غیرطبیعی است که بکلی با زندگی دنیائی ارتباطی ندارد. و همیشه این سئوال وجود دارد که آیا کسی که بدین شکل تحت شکنجه قرار میگیرد واقعاً عمل خلافی کرده است یا نه؟ معمولا طرز رفتار پلیس هند در این مورد جای تردید فراوان باقی میگذارد ودر مورد زندانیان سیاسی این تردید مضاعف میگردد.

به اروپائیها یا «اورآسی ها» [۱] گناه وجرمشان هرچه هم باشد، خودبخود درزندانها وضع بهتری داده میشود، غذا و خوراکشان بهتر ،کارشان سبك تر و اجازهٔ ملاقات و مکاتبه شان بیشتر است. در هرهفته بطور منظم با یك کشیش ملاقات میکنند واین ملاقات آنها را باجریانات خارجی درتماس میگذارد. برای آنها مجلات مصور وروزنامه های فکاهی می آورند و بهنگام ضرورت آنها را با خانواده هایشان هم مربوط میسازند.

هیچ کس اعتراض ندارد که چرا اروپائیها از این امتیازات برخوردار میشوند زیرا در واقع همین ها هم برای زندانیان کافی نیست اما از آنجا که دربارهٔ زندانیان دیگر چه مرد وچه زن، هیچگونه ملاحظات انسانی رعایت نمیشود مشاهدهٔ این تبعیضات رنج آور وخشم انگیز است. در زندانها هرگز به شخص محکوم بصورت یکفرد انسان نگاه نمیکنند وبه ندرت با زن ومردی که به زندان می افتد بشکل انسانی رفتار میشود.

درزندان تمام جنبه های غیرانسانی رفتار دولت وتضیقات دستگاه اداری بازشت ترین صورتش دیده میشود. زندان همچون یك ماشین عظیم بدون مغز و بی روح میچرخد و هرچه را بچنگش بیفتد بیرحمانه درهم میشکند و می بلعد و قوانین و مقررات زندان برای اینست که این وضع را بهمین صورت محفوظ نگاهدارد. اگر مرد یا زنی که بکام آن میافتد مختصر حساسیت و انسانیتی داشته باشد رژیم بدون روح و بی رحم زندان برایش صورت یك شکنجهٔ دائمی ویك رنج بی پایان را پیدا میکند. من زندانیان

۱- آسیائیهائی که با اروپائیان تماس فراوان دارند وبشکل اروپائی زندگی میکنند. م.

خشن وبیباکی را دیده‌ام که درزیراین شکنجه‌های روحی ازپا در می‌آمده‌اند و همچون کودکان خردسال میگریسته‌اند و یك کلمهٔ مهرآمیزوتسلی بخش، که در این محیط بکلی نادروکمیاب است، قیافهٔ دردمندشانرا بطورناگهانی بازمیکرده وچشمشان رابا پرتوی از نشاط وشادمانی وحقشناسی درخشان می‌ساخته است.

با وجود این درمیان خود زندانیان یك نوع عوالم محبت وهمدردی و رفاقت کاملا محسوس است. یکباریك نفرزندانی «عادی» ونابینا آزادمیشد. اوپس از مدت درازی از زندان بیرون میرفت و به یك دنیای بدون دوست قدم میگذاشت. همزندان هایش میخواستند باو کمك کنند اماکارزیادی ازایشان برنمی‌آمد. یك نفرپیراهنش را باوهدیه کرد ودیگری یك‌قطعه پارچهٔ بزرگ. نفرسومی یك جفت کفش صندل را که همان روز صبح برایش آورده بودند باوداد. اتفاقاً این شخص چند لحظه قبل همان کفش راباغرور بمن نشان داده بود. زیرا درزندان چنین چیزی یك ثروت بزرگ بشمارمیرود. اماوقتی که دید همزنجیر کورش پس ازسالها پای برهنه اززندان‌خارج میشود باکمال جوانمردی ازکفشهای نو خود صرفنظر کرد آنوقت بود که من فهمیدم در داخل زندان و در میان زندانیان احساس عطوفت ومساعدت بدیگران خیلی ازبیرون بیشتراست.

درآنسال ۱۹۳۰ وقایع دردناك وحوادث پرهیجان‌فراوان روی داد. حیرت‌انگیزتر ازهرچیزمشاهدهٔ نبوغ فوق‌العادهٔ گاندی‌جی در برانگیختن اشتیاق تمامی یك ملت بود. این‌کارتقریباً صورت یك نوع هیپنوتیزم را پیدا میکرد. ما کلمات «گوکله» را بخاطر می‌آوردیم که سابقاً دربارهٔ گاندی‌جی گفته بود: «اوقدرتی‌دارد که میتواند از مخلوقات حقیرخاکی‌قهرمانان‌عظیم بیافریند» چنین بنظرمیرسید که نافرمانی عمومی ومسالمت‌آمیز بعنوان یك سلاح مبارزه برای تحقق آرزوهای ملی، ازبوتهٔ آزمایش مفید و ثمر بخش بیرون می‌آمد. درتمامی کشور‌ــ موافق ومخالف ــ همه کس اعتماد بیشتری پیدا میکرد که ما، درراه پیروزی حرکت‌می کنیم. درصفوف نهضت تب پرحرارتی برای فعالیت و فداکاری بوجود آمده بود که حتی دردرون زندانها هم محسوس بود. زندانیان عادی و غیرسیاسی هم که دراطراف ما بودند اغلب میگفتند«سواراج نزدیك است!» وامیدداشتند که استقلال بسود ایشان هم‌تمام شود. زندانبانهانیز که معمولا بامردم کوچه وبازار در تماس بودندانتظار«سواراج»راداشتند وآنرانزدیك‌میشمردند، وافسران‌انگلیسی‌زندان‌از این جهت بیشترعصبانی بنظرمیرسیدند.

در زندان روزنامه های روزانه بما نمیرسید فقط یك روزنامهٔ هفتگی هندی اخبار مختصری برایمان می‌آورد. اغلب همین اخبارمختصرکافی بود که به تخیلات و تصورات ما دامن بزند. هر روز ضربات لاتی و هجومهای پلیس وجود داشت. گاهی اوقات

تیراندازی هم میشد . در« شولاپور »حکومت نظامی اعلام شده بود و اشخاصی را فقط بعلت آنکه پرچم ملی را حمل میکردند بدهسال زندان محکوم ساختند.

ما از تمام مردم کشورخود وبخصوص‌ازنان هموطن خود احساس غرورمیکردیم . بعلت فعالیت‌های مادرم همسرم ، خواهرهایم ، دخترعموهایم ودختران دوستانم یك حالت مخصوص‌درخود احساس‌میکردم . هرچند که من درزندان وازآنهادور بودم حس میکردم که بهم نزدیکترشده‌ایم ویك نوع احساس رفاقت درراه یك منظور بزرگ ما را بشکل جدیدی بهم‌پیوندمیدهد. بنظرمیرسید که خانوادهٔ مابدرون‌یك گروه عظیمتر تحلیل میرود و بصورت بزرگتر درمی آید ودرعین حال‌همان‌روح وصمیمیت قدیمی راهم حفظ میکند. همسرم کماله مرا از نیرووشهامتش بحیرت میانداخت . زیرابدون توجه بسلامتی‌ومزاج ضعیفش بشدت‌فعالیت میکرد و توانسته بود با وجود بیماریش مدتی به‌فعالیت‌های شدید و خسته کننده ادامه دهد .

فکراینکه من درزندان زندگی نسبتاً آسوده‌ئی دارم درحالیکه دیگران درخارج سرگرم مبارزه هستند وبامخاطرات ورنجهای عظیم‌مواجه هستند کم کم مرا بسختی آزار میداد . دلم میخواست که میتوانستم اززندان خود بیرون بروم وبه آنها به پیوندم‌وچون میدیدم که این آرزوبرآمدنی نیست تصمیم گرفتم زندگی خود را هرقدر که ممکن‌باشد شدیدترو پرکارتر کنم . هرروزقریب سه ساعت با «چرخه»[۱] کارمیکردم ودوسه ساعت هم با دستگاه بافندگی خود پارچه میبافتم [۲] . بطورخصوصی بمن اجازه داده بودندکه در زندان ازاین دستگاهها استفاده کنم . این فعالیت‌ها وکارکردن‌های بدنی برای آرامش روحی واشتغال فکریم مفیدبود . همچنین بسیار مطالعه میکردم وکتاب میخواندم . بقیهٔ اوقاتم را هم برای نظافت ورخت شستن ونظایرآن بکارمیبردم. چون من برطبق‌قوانین عادی وطبق‌قانون نمك‌محکوم‌شده بودم ظاهراً یك‌زندانی‌عادی وغیرسیاسی بشمارمیرفتم وحق داشتم بانتخاب خود یك‌کاردستی برای خود انتخاب کنم وبه آن بپردازم .

بدینقراربا فکرحوادثی که درخارج جریان داشت ودرمیان زندگی تهی وبی‌ثمری که من‌داشتم ، روزها درزندان تنی‌میگذشت .

توجه بوضع زندگی زندان های هند نشان میداد که وضع آنها به طرز کار دولت بریتانیا درهند بی‌شباهت نبود . دستگاه دولت فقط برای حفظ قدرت حکومت در کشور فعالیت میکرد اما هرگزبه مسائل واحتیاجات انسانی مردم توجه نداشت . بهمین ترتیب

۱- دستگاه ریسندگی دستی . م

۲ - بکاربردن پارچه‌های دستباف و تهیه پارچه‌های دستباف برای مبارزه با منسوجات خارجی یکی از شعارهای کنگره بود وبنابراین‌بافندگی وریسندگی دستی یك‌نوع مفهوم سیاسی ومبارزهٔ ملی هم پیدا میکرد - م

زندان هم درنظردولت فقط میبایست یکدستگاه با قدرت و مؤثر بوده باشد و از بعضی جهات درواقع چنین‌هم بود. دیگرهیچکس درفکرآن نبود که وظیفهٔ زندان اصلاح مردم و کمك بعناصر بدبختی است که بآنجا کشانیده میشوند. شعار و فکر دولت این بود که «زندانیان را درهم بشکنید و خرد کنید تا وقتی که از زندان بیرون میروند هیچ قدرت روحی نداشته باشند!»

این امر که زندانها چگونه اداره میشود وزندانیان چگونه تحت کنترل‌قراردارند خود موضوع جالبی است. اغلب این‌کارها باکمك خود زندانیان انجام میگیرد. معمولا پلیس، بعضی اززندانیان را برای سرپرستی و مراقبت دیگران تعیین میکند و این قبیل عناصرهم ازترس پلیس یا بامید یك زندگی بهتربهمکاری با پلیس و جاسوسی در میان زندانیان میپردازند. بزندانیانی که با پلیس همکاری نمیکنند وتسلیم نمیشوند هیچگونه توجهی نمیشود. معمولا برای سرپرستی زندانیان وریاست بندها از پست‌ترین زندانیان که خود را به پلیس میفروشند استفاده میکنند. یك روش تشویق جاسوسی در زندانها رواج دارد وزندانیان را به جاسوسان پست و پلیدی نسبت بیکدیگرمبدل میسازد. هیچ نوع اقدام مشترك ودسته جمعی که زندانیانرا با هم متحد سازد درزندان مجاز نیست.فهم علل‌این وضع بسیارساده است زیرا فقط در صورتی میتوان برزندانیان مسلط بود که با هم متحد نباشند.

درخارج اززندان، دردستگاه دولت هند هم، به نمونه‌های همین سیاست و همین روش منتها بشکلی خیلی نرم‌ترومخفیانه‌تر برمیخوریم. درآنجا «سرپرستها» و «رؤسا» با زندان فرقشان در اینست که عناوین و القاب مهمی دارند و دستگاه اداری ایشان بسیار مجلل‌تروپرشکوه‌تراست. اما در آنجا هم مثل زندان یك مراقب مسلح که‌همان قدرت دولت است بالای سرشان هست که با نیروی سلاح خود آنها را باطاعت ازاوامر مافوقها مجبور میسازد.

در واقع زندان برای دولت‌های امروزی دستگاه پر اهمیتی است که جزو ضروریات آن‌میباشد. لااقل زندانیان چنین تصورمیکنند و می‌فهمند که تمام مقامات مهم اداری‌وپست‌های پرعنوان درمقابل‌اهمیت‌زندان وپلیس‌وارتش‌برای دولت‌بسیارسطحی و کم ارزش هستند. در زندانست که انسان کم کم به این تئوری مارکسیستی پی میبرد که دولت درحقیقت درهمه جا یك دستگاه اعمال‌جبروفشارومجری ارادهٔ گروه معدودیست که زمام حکومت را دردست میگیرند وآنرا تحت کنترل خود در می‌آورند.

مدت یکماه درزندان خود تنها بودم. بعد یك همزندان دیگر، «نارمادا پراساد سینگ» را نیزپیش من فرستادند و آمدن او برایم تسکین و تسلی فراوانی بود. دو

ماه ونیم بعد، روز ۳۰ ژوئن ۱۹٤۰ ، محوطهٔ کوچك زندان‌ما صحنهٔ هیجان شدید و غیر معتادی شد . صبح زود آنروز بود که ناگهان دیدیم پدرم و «دکترسید محمود» را بآنجا آوردند . آنها را همان روزصبح در منزل خودمان، «آنند بهاوان» در موقعیکه هنوز دربستر بودند دستگیر کرده بودند .

۳۱

مذاکرات یراودا[۱]

تقریباً همانوقت که پدرم بازداشت شد یا کمی پیش از آن کمیتهٔ عاملهٔ کنگره غیر قانونی اعلام گردید. این وضع بجریان حوادث در خارج توسعهٔ جدیدی بخشید. اگر کمیته تشکیل میگردید مسلماً اعضای آن دسته جمعی بازداشت میشدند. با استفاده از اختیارات فوق‌العاده‌ئی که برئیس داده شده بود، عده‌ئی اعضای علی‌البدل برای کمیته عامله انتخاب شدند. و بدین ترتیب چند تن از زنان هم عضو کمیتهٔ عامله گشتند که همسرم کماله نیز یکی از آنها بود.

موقعیکه پدرم بزندان آمد وضع سلامتیش متزلزل بود. بزودی اوضاع نامساعد زندان هم بر وخامت حالش افزود. بدیهی است دولت نظر خاصی نسبت باو نداشت، حتی آماده بود که اگر بتواند کاری کند که وضع زندان کمتر ناراحت کننده باشد. اما نمیتوانستند در وضع زندان نئی تغییر مهمی بدهند ازین جهت کاری از ایشان ساخته نبود.

اکنون در چهار سلول کوچك محوطهٔ زندانمان، چهار نفر بودیم. مدیر زندان پیشنهاد کرد که پدرم را به یك قسمت دیگر زندان منتقل کنند که جای بیشتری داشته باشد اما ما ترجیح دادیم که با هم بمانیم تا بتوانیم شخصاً مراقب حال و آسایش او باشیم.

آنموقع ابتدای فصل بارانهای موسمی تابستان بود. ما نمیتوانستیم حتی درداخل سلولها، خودرا کاملا خشك نگاهداریم وازرطوبت محفوظ بمانیم زیرا باران اغلب ازسقفها هم نفوذ میکرد. هنگام شب در زیر ایوانی که به سلول‌ها وصل بود وفقط سه متردر دو

---

۱ ـ یراودا یك زندان مرکزی در شهر «پونه» است که گاندی و بعضی از سران کنگره در آن بازداشت بودند ـ م.

متروسعت داشت پیدا کردن یك جای مناسب برای تختخواب پدرم ، کاری بسیار دشوار میشد. پدرم اغلب اوقات تب میکرد. بالاخره ادارهٔ زندان تصمیم گرفت که یك ایوان‌سر پوشیدهٔ وسیع وتازه بسازد. این ایوان ساخته شد و بهبود محسوسی‌در وضع ما بوجود آورد اما پدرم از آن استفاده‌ئی نکرد زیرا تقریباً در موقعیکه کار ساختمان آن بپایان رسید پدرم راآزاد کردند. با وجود این لااقل ما که، در آنجا باقی‌ماندیم میتوانستیم از آن استفاده کنیم.

در اواخر ماه ژوئیه سروصدای زیادی در بارهٔ کوشش «سرتج بهادر ساپرو» و «م.ر.جایاکار» برای‌ایجاد آشتی‌وسازش‌میان کنگره ودولت، انتشاریافت. ما این‌مطالب را در روزنامه‌ئی که استثنائاً برای پدرم بزندان می‌آوردند خواندیم ودرهمین روزنامه میدیدیم که مکاتباتی میان لرد ایروین نایب‌السلطنه وآقایان مزبور صورت گرفته است وبعدهم اطلاع یافتیم که‌این‌باصطلاح «میانجی‌ها» باگاندی‌جی‌هم ملاقات کرده‌اند.ماهیچ نمیدانستیم که چه چیز آنها را به چنین فکری واداشته است واین ابتکار از طرف چه مقامی بوده است و تاکنون چه اقداماتی بعمل آمده‌است . بعدها خود این آقایان بما گفتند که اظهاریهٔ مختصری که بصورت غیررسمی ازطرف کنگره منتشرشده بود و پدرم نیزچند روز پیش ازبازداشتش موقعیکه دربمبئی بود باآن موافقت کرده بود آنهارا به چنین فعالیتی برانگیخته است . این اظهاریه را ابتدا خبرنگارروزنامهٔ «دیلی‌هرالد» در لندن منتشرساخته بود وبعدهم درهند انتشاریافت . ظاهراً دراین مورد باپدرم‌هم صحبت کرده بودند واونیز آنرا تأیید کرده‌بود . دراین اظهاریه[1] تلویحاً گفته شده بود که‌اگر دولت بعضی شرایط پیشنهادی کنگره را بپذیرد ممکن است کنگره هم نهضت نافرمانی .

۱ــ (یادداشت‌مولف) دراین‌اظهاریه که‌درتاریخ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۳۰ دربمبئی‌تهیه‌شده‌بود وپدرم پاندیت موتی‌لعل هم باآن موافقت کرده بود چنین گفته‌میشد : اگرموقعیت مخصوصی پیش‌آید که دولت بریتانیا بعلل پیش‌بینی‌نشده نتواند بوسیلهٔ کنفرانس میز گرد وبا توافق پارلمان توصیه‌های مربوط باستقلال هند را بپذیرد لااقل تضمین خواهد کرد که ازبروی‌کارآمدن یك دولت مسئول درهند هواداری کند تا بتدریج وبراساس تعدیل متقابل نظرها وبا توجه بسوابق‌ممتد ارتباط‌با بریتانیای کبیر وطبق روشی که دریك کنفرانس میز گرد قبول‌شود زمام قدرت تدریجاً‌به‌حکومت مسئول هند منتقل گردد . درصورت چنین تضمینی ، پاندیت موتی لعل نهرو نیزباآن موافقت خواهد کرد وخواهد پذیرفت که‌آنرا بنظر گاندی‌جی وپاندیت جواهر لعل‌نهرو هم برساند . اگرچنین تضمینی داده شود و مورد قبول متقابل قرار گیرد ممکن است تصمیماتی برای برقراری‌آشتی ازدوطرف اتخاذ گردد تاازیکسو کنگره نهضت نافرمانی عمومی را متوقف سازد وازسوی دیگر دولت ازسیاست اعمال‌فشار وتضییقات خود دست بردارد وتمام زندانیان‌سیاسی مورد عفو واقع شوند وبدنبال آن کنگره نیز درکنفرانس میز گرد شرکت خواهد کرد تا براساس موازین مورد قبول متقابل‌دراتخاذ تصمیمات برای آینده مشارکت جوید ..

عمومی را متوقف سازد . این پیشنهادات کاملا مبهم بود و تاوقتیکه پدرم با گاندی‌جی ومن مذاکره نمیکرد وضع روشنی پیدا نمیکرد . البته بامن ، از آنجهت که در آنسال ریاست کنگره راعهده دار بودم . بخاطر دارم که پدرم موقعیکه بازداشت شد و بزندان آمد میگفت از اینکه چنین اظهاراتی کرده متاسف است زیرا ممکن است اظهارات عجولانهٔ اومورد سوء تفاهم واقع شود، همچنان که درواقع سوء تفاهمی هم بوجود آمد زیرا باوجود آنکه دربارهٔ آن توضیح زیاد داده میشد مردم بازهم دربارهٔ آن طوردیگری فکرمیکردند .

روز ۲۷ ژوئیه ناگهان دیدیم که آقایان «ساپرو» و«جایاکار» به‌زندان ما آمدند ویك نامه از گاندی‌جی برای ما همراه آوردند . آنروز وروز بعد ما با آنها مذاکرات مفصلی بعمل آوردیم که برای پدرم بسیار خسته کننده بود و بر اثر آن بشدت تب کرد. مذاکرات ما هیچ ثمری نداشت زیرا اختلاف نظر سیاسی ما بسیار شدید بود بطوری که زبان یکدیگر را نمی فهمیدیم . انگار به یك زبان حرف نمیزدیم . درآن اوضاع و باآن شرایط که آنها پیشنهاد میکردند ما کوچکترین احتمالی برای سازش و ترك مخاصمه میان کنگره ودولت نمیدیدیم . ماحاضر نبودیم که پیش از دیدن رفقا وهمکاران کمیتهٔ عامله و مخصوصاً پیش از دیدن گاندی‌جی ومشورت باآنها هیچ نوع نظری اظهار کنیم . دراین باره شرحی هم به گاندی جی نوشتیم .

یازده روز بعد . روز ۸ ماه اوت دکتر ساپرو پیش ما بازگشت و پاسخی از طرف نایب‌السلطنه برایمان آورد که‌در آن بارفتن ما به‌زندان «یراودا»درشهر«پونه» که گاندی جی‌در آنجا زندانی بود مخالفتی نشده بود اما باهر نوع ملاقات ما با رهبران دیگر مانند «سردار والب بهای پاتل» ومولانا ابوالکلام آزاد وسایر اعضای کمیتهٔ عامله که‌هنوز آزاد بودند ومبارزهٔ ضددولت را دنبال میکردند سخت مخالفت کرده بود . دکترساپرو از ما پرسید که آیا دراین شرایط نمیخواهیم گاندی‌جی را ملاقات کنیم . ما متذکر شدیم که همیشه خواهان ملاقات ومشورت باگاندی‌جی هستیم اما این ملاقات به‌نتیجه‌ئی نمیرسد زیرا تاوقتی که مانمیتوانستیم رفقا و همکاران کمیتهٔ عامله را به‌بینیم طبعاً نمیتوانستیم تصمیم قاطعی بگیریم . اتفاقاً همان روز یاروز قبل درروزنامه‌ئی که برای پدرم بزندان می آوردند خواندیم که پلیس دربمبئی به‌یك هجوم وحشیانه نسبت بمردم پرداخته است و باز عده‌ئی را با لاتی مضروب و مجروح کرده است و در آن شهر « سردار والب بهای پاتل » و «مالاویاجی» و «تصدق شروانی» و سایر اعضای دائمی یا علی‌البدل کمیتهٔ عامله را هم توقیف کرده‌است . مابدکترساپرو گوشزد کردیم که این قبیل اقدامات به‌حل مشکلات کمك نمیکند وخواهش کردیم که موضوع را بانایب السلطنه کاملا روشن سازد . دکتر ساپرو اصرار داشت که در هرحال بهتراست به زندان یراودا برویم و هرچه زودتر با

گاندی‌جی ملاقات کنیم زیرا درهرحال این ملاقات ضرر نخواهد داشت . مامتذکرشدیم که اگر پدرم ومن به یراودا برویم باید دکترسیدمحمودهم که درزندان ما بود همراه‌ما بیاید زیرا اوسمت دبیری کمیتهٔ عاملهٔ کنگره‌راعهده‌دار بود .

دوروز بعد ، روزدهم اوت، پدرم، سیدمحمود ومن ، بایك قطارمخصوص راه آهن و تحت‌الحفظ بسمت «پونه» حرکت کردیم . قطار ما در ایستگاههای شهرهای بزرگ توقف نمیکرد و فقط در چند ایستگاه کوچك توقف کوتاهی داشت . باوجود این خبر مسافرت ما پیشاپیش بهمه‌جا رسیده بود . در همه جا ، در ایستگاههائی که قطار توقف نمیکرد و در طول راه جماعاتی از توده‌های مردم اجتماع کرده بودند و نسبت بما احساسات دوستانه نشان میدادند . خیلی دیر ، درحدودساعت یازده بعدازظهر به‌ایستگاه «کایرکی» درنزدیکی «پونه» رسیدیم . قبلا پیش‌بینی شده‌بود که درزندان یراودا مارا هم بهمان بندی که گاندی‌جی در آن زندانی بود ببرند تابتوانیم‌هرچه زودتر باهم‌ملاقات کنیم. مدیر زندان‌سرهنگ مارتین برای ماتدارکاتی‌دیده بود . اما موقعیکه مارسیدیم ظاهراً طبق دستوری که نگهبانان ما از زندان نِنی باخود آورده بودند و باو ابلاغ کردند ازاین تدارکات صرفنظرشد . البته سرهنگ مارتین این راز را بمانگفت اماچند سئوالی که پدرم مطرح ساخت وضع رابرایمان روشن کرد ودلیل این اقدام رافهمیدیم . دولت نمیخواست که نخستین ملاقات ما با گاندی‌جی بدون حضور آقایان ساپرو و جایاکار صورت پذیرد ومیترسید که مبادا یك چنین ملاقاتی بنفع ماتمام شود وموقعیت ما را بهتر سازد ومقاومت‌مشترك ماراشدیدتر کند . بدینقرار آنشب وتمام روز وشب بعدی رادریك بندجداگانهٔ زندان‌یراوداگذراندیم . این‌وضع پدرم راسخت خشمگین وناراحت میساخت . برای ماکه از راهی دور و از زندان نِنی برای دیدن گاندی‌جی آمده بودیم بسیار دشواروخشم‌آوربود که اکنون دراین وضع ودرجوارگاندی جی باشیم ونتوانیم اورا به‌بینیم .

پیش ازظهرروز ۱۳ اوت بما اطلاع دادند که آقایان ساپروجایاکار آمده‌اند و گاندی‌جی‌هم باآنها دریکی ازاطاقهای ادارهٔ زندان‌منتظرماست . پدرم بعنوان اعتراض نسبت برفتاری‌که باما شده بود این ملاقات را رد کرد و فقط بعد از توضیحات متعدد و معذرتهای مقامات زندان وقرارآنکه ماقبلا فقط باگاندی‌جی به تنهائی ملاقات خواهیم کرد ملاقات را پذیرفت . کمی بعد بنابدرخواست ما «سردارپاتل» و«جرامداس‌دولترام» نیز که‌پس ازبازداشت دربمبئی بزندان «یراودا» منتقل‌شده‌بودند وهمچنین خانم «سارو-جینی نایدو »[1] که در قسمت زنانهٔ زندان یراودا زندانی بود نیزبما ملحق شدند و در

۱ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۷۸ رجوع شود . م

کنفرانس ماشرکت کردند. آنشب، سیدمحمود ومن رانیز به‌بندگاندی‌جی منتقل‌ساختند وما تاپایان دوران اقامت موقتیمان درزندان یراودا درهمانجا ماندیم. «سردار والب بهای‌پاتل» و «جرامدس دولترام» رانیزچندروزی با ما درهمان‌بندگذاشتند تابتوانیم‌با هم مشورت کنیم.

کنفرانس ومذاکرات ما با آقایان ساپرووجایاکاردرطی سه روز۱۳ و۱٤ و ١٥ اوت درمحل دفترزندان یراودا ادامه یافت. درآن مدت نامه‌هائی میان ما مبادله شدکه درآنها نظرخود وشرایط حد اقل وعدول ناپذیرخود را برای الغای نافرمانی عمومی و آغازهمکاری با دولت قید کردیم. این اسناد بعداً درروزنامه‌ها هم انتشاریافت.

روز١٦ اوت پدرم که بر اثر این مذاکرات مفصل سخت فرسوده شده بود بشدت تب کرد. درنتیجه ما نتوانستیم فوراً بزندان ننی بازگردیم و تا روز ۱۹ اوت در همان زندان ماندیم وبعد ما را بازبا یك قطار مخصوص و فوق‌العاده تحت‌الحفظ بزندان ننی برگرداندند.

در مدت اقامتمان در منطقهٔ بمبئی و در زندان یراودا دولت محلی بمبئی تمام مقدورات خود را بکارمیبرد که چه درزندان وچه درسفروسایل استراحت پدرم را فراهم سازد. بخاطرم هست که درشب ورود ما بزندان یراودا واقعهٔ خنده‌آوری برایمان روی داد. کلنل مارتین مدیرزندان بسراغ پدرم آمد وازاوپرسید که چه نوع غذائی میل‌دارد. پدرم درجواب گفت غذاهای بسیارساده‌وسبك وبعد فهرستی ازانواع غذاهای مختلف را شمرد که تمام خوراك روزانهٔ اورا ازصبحانه که در بسترصرف میکرد تاشام شب، شامل میشد. (در زندان ننی معمولا برایش غذا از منزل تهیه میکردیم.) فهرستی که او در کمال صداقت وسادگی برای مدیرزندان میشمرد درواقع همه غذاهای ساده وسبکی بود که برای یك بیمار لازم ومناسب است اما در زندان تعجب آور بنظر میرسید. اگر در هتلهای معروف «ریتس» یا «ساووا» یا درهتل‌های بزرگ دیگرجهان میبودیم مدیران هتل هرگزازچنین فهرست غذائی تعجب‌نمیکردند ودرنظرآنها این غذاها بسیار ساده و قناعت‌آمیز میبود اما درزندان یراودا این فهرست، بنظرشگفت‌آمیز می‌آمد و صورت خوراکهای عجیب وغریب‌ونایاب را پیدامیکرد که مدیرزندان را متحیرمیساخت. درآن شب حالت تعجبی که درقیافهٔ سرهنگ مارتین پیدا شده بود وبه تناسبی که پدرم فهرست خود را دنبال میکرد افزایش می‌یافت برای سید محمود ومن وسیلهٔ سرگرمی وخنده‌شده بود. اودرطول‌سالیان‌درازریاست زندان، بسیاری‌ازرهبران سیاسی‌هند رادرزندان خود نگاهداشته بود اما هرگز درخواستهای ایشان مخصوصاً در مورد غذا از حدود مقداری شیربزوخرما یا وقتی که خیلی پرتوقع میشدند ازچند پرتقال تجاوز نمیکرد وباین جهت

در نظر او پدرم یك شخص غیر عادی و یك زندانی تازهٔ پرتوقع وحیرت‌انگیز بود .

سفر بازگشت ما از «پونه» به زندان «ننی» نیز مثل موقع رفتن بود. قطار فوق‌العادهٔ ما از ایستگاههای عمده بسرعت میگذشت، تا مردم نسبت بما تظاهراتی نکنند. با وجود این در تمام راه تقریباً همه جا اجتماعات بزرگی از مردم مدتها پیش از رسیدن ما جمع شده بودند و برای ما ابراز احساسات میکردند . مردم در روی سکوهای ایستگاهها ، و در کنار خطوط راه‌آهن جمع میشدند. حتی گاهی بروی خطوط آهن می آمدند تا حرکت قطار را کند و متوقف سازند مخصوصاً در «هارده» و «ایتارسی» و «سوها کپور» اینوضع تکرار شد و بزحمت توانستند حرکت قطار را متوقف سازند و از پیشامد های ناگوار جلوگیری کنند .

حال پدرم بسرعت بدتر میشد . دکترهای متعدد برای دیدن او بزندان آمدند . هم طبیب مخصوص خودش وهم پزشکانی که دولت ایالتی برای دیدنش میفرستاد از او عیادت میکردند. بدیهی است که زندان برای بهبود یافتن او جای مناسبی نبود بلکه بدترین جاها بود زیرا در آنجا هیچ نوع وسیلهٔ مراقبت و پرستاری وجود نداشت. معهذا وقتی که یکی ازدوستان درروزنامه‌ئی پیشنهاد کرد که اورا بمناسبت بیماریش آزاد سازند پدرم سخت برآشفت و نگران شد که مبادا مردم تصور کنند که خود او چنین نظری داشته و چنین پیشنهادی با موافقت او منتشر شده است . حتی بلافاصله تلگرافی برای لرد ایروین نایب السلطنه فرستاد و متذکر شد که بهیچوجه میل ندارد در مورد او هیچ نوع ملاحظه و ارفاق استثنائی بشود. اما حالش روز بروز بدتر میشد . وجودش تحلیل میرفت. بسیار لاغر و ضعیف شده بود. دیگر سایه‌ئی از او بیش نمانده بود . عاقبت بعلت همین بیماریش درروز ۸ سپتامبر درست پس از ده هفته زندان اورا آزاد ساختند .

زندان ما بعد از رفتن او تیره وسرد و بیروح شد . تا وقتی که او با ما بود مراقبت و پرستاری مختصری که از او میکردیم برایمان کار زیادی بوجود می آورد وهمهٔ ما، سید محمود ، نارمادا پراساد ، ومن ازاینکه سرگرم بودیم و روزهامان با فعالیت میگذشت خوشحال بودیم. دیگر بافتن پارچه و کارهای دستی را کنار گذاشته بودم وحتی برای مطالعهٔ کتاب هم وقت کمی داشتم . حالا که او از پیش ما رفته بود زندگی ما بیشتر سرد و تهی بنظر میرسید واز صورت بیمزه و یکنواخت و کسل کنندهٔ سابق هم بدتر شده بود . حتی دیگر آوردن روزنامهٔ روزانه را هم ممنوع ساختند . چهارپنج روز بعد . «رانجیت. س . پاندیت»[1] شوهرخواهرم نیز توقیف شد واورا بجای پدرم بزندان ما آوردند .

۱ـ رانجیت س . پاندیت ـ از وکلای دادگستری هند واز سران مبارز وشایستهٔ نهضت ملی کنگره بود . درسال ۱۹۲۱ باخانم ویجایالکشمی ، خواهر بزرگ جواهرلعل‌نهرو ، ازدواج کرده بود . در سراسر عمر خود باتفاق

بیش ازیکماه بعد، روز ۱۱ اکتبر دوران شش ماه محکومیت زندانم بسر رسید و زندان « نِنی » را ترك گفتم . میدانستم که مدت زیادی آزاد نخواهم ماند . در خارج مبارزه ادامه داشت و با شدت بیشتری دنبال میشد . کوششهای «میانجی‌ها» یعنی آقایان ساپروو جایاکار بجائی نرسیده بود ودرست درهمان روز که‌من آزاد میشدم یکی دوفرمان جدید دولت برای فشارها و تضییقات تازه‌تراعلام گردید. من خیلی از آزادی خودخوشحال بودم . باکمال بیقراری میخواستم درمدت کوتاه آزادیم بشکل مؤثری درمبارزه‌شرکت جویم و کاری انجام دهم .

همسرم کماله درآنوقت درالله‌آباد بود و باکمال فعالیت برای پیش بردن کارهای کنگره مبارزه میکرد ومیکوشید . پدرم درییلاق «مسوری» مشغول معالجه و استراحت بود. مادر وخواهرانم هم بااوبودند . من هم بعد از یك روز ونیم اقامت در الله آباد که فوق‌العاده پراشتغال بود باتفاق کماله ، بمسوری رفتم .

مسئلهٔ مهمی که‌درآنوقت دربرابرماقرارداشت این بود که بدانیم آیا موقع‌مناسب برای‌مبارزه‌ازطریق‌اعتصاب‌دهقانان‌وعدم‌پرداخت مالیات‌درمناطق‌روستائی‌فرارسیده‌است یا نه ؟ موقع دریافت بهرهٔ مالکانه و مالیاتهای کشاورزی نزدیك میشد . تحصیلداران مالیات‌کارشان آسان نبود و با اشکال مواجه میشدند . بعلت بحران اقتصادی جهان‌قیمت محصولات کشاورزی بشکل فوق‌العاده وناگهانی سقوط کرده بود. تأثیربحران اقتصادی جهانی اکنون درهند هم‌کاملا محسوس بود .

بنظرمیرسید که اکنون برای‌اعلام اعتصاب عدم‌پرداخت مالیاتهای کشاورزی‌موقع مناسبی است ویك چنین‌اعتصابی، هم ازنظر کمك به نهضت نافرمانی عمومی ومسالمت‌آمیزوهم بصورت یك فعالیت مستقیم میتواند مفید ومؤثر واقع شود . خوب پیدا بود که هم مالکین وهم دهقانان‌هردوازوضع خود ناراضی بودند ونمیتوانستند سهم مالیات‌مقرر خود را برای محصول آن‌سال بپردازند.. اگرذخیره‌ئی‌می‌داشتند بایدازذخایرخوداستفاده کنند وگرنه ناچاربایدازراه قرض کردن‌سهم مالیاتی خود را بپردازند.معمولازمیندارها ومالکین ذخیره‌هائی داشتند واگرهم نداشتند به آسانی میتوانستند ازاعتبارخود استفاده کنند وقرض بگیرند اما دهقانان واجاره داران فقیر که همیشه درلب پرتگاه ورشکستی و قحطی زندگی میکردند هیچ اعتباری هم برای قرض کردن نداشتند . در هر کشور دموکراتیك یا درهرجا که کشاورزان متشکل وسازمان یافته میبودند و نفوذی میداشتند محال بود که درچنین وضع و شرایطی بتوان آنها را به پرداخت تمام مالیات مجبور

همسرش وسایر خانواده درمبارزات ملی شرکت مؤثری داشت وبارها بزندان رفت . درسال ۱۹۴۴ با مرگ‌زودرسی درگذشت واکنون خانم ویجایالکشمی نهرو همسر بیوهٔ اوبنام «خانم‌پاندیت» درسراسرجهان معروفست ـ م .

ساخت اما درهند نفوذ دهقانان جزدر جاهائیکه کنگره کما بیش از ایشان حمایت میکرد رویهمرفته ناچیز بود البته هروقت که وضع برای دهقانان تحمل ناپذیرمیگشت واحتمال میرفت که شورشهای دهقانی پیش آید، نفوذ و موقعیت دهقانان افزوده میشد و در اوضاع محلی تأثیرواهمیتی پیدا میکردند . اما در طی نسلها و نسلها دهقانـان همواره سرنوشت دشواروردناك خود را تحمل کرده بودند بدون آنکه کمترین اعتراضی نشان بدهند وصداشان در آید .

در گجرات که‌قسمت عمدهٔدهقانان آن‌خرده‌مالکین‌هستند ودر بعضی نقاط دیگردراین زمان اعتصاب مالیاتی درحال توسعه بود . درآن نواحی این اعتصابات جنبهٔ کاملا سیاسی داشت وبصورت قسمتی از نهضت نافرمانی شروع شده‌بود. در این مناطق سیستم «رعیت واری» رواج داشت ودهقانان مستقیماً با دولت سروکارداشتند . عدم پرداخت دهقانان‌در این مناطق مستقیماً در دولت‌های محلی اثر میگذاشت . اما در ولایات متحده مسئله شکل دیگری داشت زیرا مالکین بزرگ یعنی تعلقه دارهـا و زمیندارها میان دولت و دهقانان نقش واسطه را داشتند . اگردهقان اجاره‌دار، ازپرداخت سهم دولتی و مالیات مقرره خودداری میکرد نخستین عکس‌العمل نسبت باوازطرف ارباب صورت میگرفت . بدینترتیب دراین ایالات دهقان مستقیماً با دولت تماس نداشت و با مالك روبرو بود و اعتصاب مالیاتی صورت مبارزهٔ طبقاتی را پیدا میکرد . کنگـره هم یك نهضت کاملا ناسیونالیستی بود ودرآن عده‌ئی‌از«زمینداران»میانه‌حال‌وچند تن ازمالکین وزمینداران بزرگ عضویت داشتند . سران کنگره ازاینکه دست باقدامی ببرند که بمبارزات‌طبقاتی دامن بزنند یا عناصر زمیندار را تحریك کند سخت وحشت داشتند . بدین جهت در طول ششماهی که از آغاز نهضت نافرمانی میگذشت از دعوت مردم برای یك اعتصاب مالیاتی عمومی در مناطق دهقانی خودداری کرده بودند درحالیکه بنظرمن اوضاع برای آغاز چنین اعتصابی مساعد وآماده بود . من ازاینکه باین ترتیب یا بهر ترتیب دیگر مبارزهٔ طبقاتی توسعه پذیرد ترسی نداشتم وبدم نمی‌آمد. اما میدانستم که کنگره با آن صورتی که داشت نمیتوانست مبارزهٔ طبقاتی را رهبری وسرپـرستی کند.معهذا کنگره میتوانست که ازهردو گروه- هم زمیندارهاوهم دهقانان‌اجاره‌دار - دعوت کند که باعتصاب‌مالیاتی بپردازند . مسلماً زمیندار های میانه‌حال از این دعوت میگریختند و مالیاتی راکه دولت مطالبه میکرد میپرداختند امامسئولیت بعهدهٔ خودشان بود و کارآنها جنبهٔ فردی پیدا میکرد وصوت نهضت را نمیداشت .

وقتی که من اززندان بیرون آمدم بنظرم رسید که موقعیت، هم ازنظرسیاسی وهم از نظر اقتصادی برای آغـاز مبارزهٔ اعتصاب مـالیاتی در مناطق روستائی مساعداست.

مشکلات و ناتوانیهای اقتصادی کشاورزان کاملا نمایان و محسوس بود . از نظر سیاسی نهضت نافرمانی ما درولایات متحده هر چند هنوز بشدت ادامه داشت اما مجموعاً و از جهات مختلف رو بضعف نهاده بود . هنوز مردم بتعداد معدود و گاهی هم بتعداد زیاد بزندانها میرفتند اما رویهمرفته محیط شدت و هیجان خود را ازدست داده بود. مردم شهری وطبقات متوسط از«هرتال»ها و نمایشات درخیابانها وتظاهرات دائمی خسته‌شده بودند . بخوبی روشن بود که باید خون‌تازه‌ئی دررگ نهضت تزریق کرد وتنورمبارزه را گرم ساخت . آیا چنین نیروئی جزدر میان دهقانان در کجا وجود داشت ؟ ذخایر این نیرو فراوان بود . این نیروی جدید میتوانست دوباره به نهضت ضعیف شده جان بدهد زیرا با منافع توده‌های مردم بستگی داشت . چنین اقدامی بخصوص از آن جهت برای من اهمیت داشت که جنبه‌های اجتماعی وطبقاتی هم پیدا میکرد .

درمدت کوتاه یك روزونیمی که درالله‌آباد بودم دربارهٔ این موضوع با همکارانم به تبادل نظرپرداختیم . با یك اعلامیهٔ مختصر، کمیتهٔ ایالتی کنگره رادعوت کردیم و بعد ازمباحثات زیاد تصمیم گرفتیم که بدون آنکه خود کنگره اعتصاب مالیاتی را رسماًاعلام کند بطورغیرمستقیم باین کار بپردازدوابتکاررا بعهدهٔ سازمانهای محلی و بخش‌های‌مختلف بگذارد . ما درهیچ جای استان این مبارزه‌را ازطرف خود کنگره اعلام نمیکردیم بلکه شوراهای اجرائی محلی بدون تفاوت وامتیاز گذاردنی، هم به‌زمینداران و هم به‌دهقانان رجوع میکردند وازهردودسته میخواستند که‌ازپرداخت مالیات خودداری کنند. باینترتیب دعوت ما صورت بیطرفانه پیدا میکرد و رنگ طبقاتی نمیگرفت . البته ما میدانستیم که درعمل دهقانان خواهند بود که باین دعوت بشکل مؤثری پاسخ خواهند دادنه‌زمینداران و مالکین .

سازمان محلی الله‌آباد با استفاده از اجازه‌ئی که باین ترتیب از سازمان ایالتی کنگره بدست آورده بود تصمیم گرفت که دراین راه پیشقدم شود وبرای دیگران سرمشقی فراهم سازد. بدین جهت قرارشد که کنفرانسی از نمایندگان مناطق روستائی نزدیك ترتیب دهند وموعد این کنفرانس‌هم هفتهٔ بعد مقرر گردید. احساس میکردم که درنخستین روزآزادی اززندان کارخود را بخوبی و بشکل مؤثری آغاز کرده‌ام . و از این حیث از خودم راضی بودم. علاوه براین همان روزدریك میتینگ بزرگ هم که در شهر الله آباد تشکیل شد یك سخنرانی مفصل ایراد کردم . همین سخنرانی بهانهٔ باز داشت و زندانی شدن دوباره‌ام شد که چند روز بعد صورت گرفت .

بدینقراریکروزونیم بعد ازآزادی خود ، درروز ۱۳ اکتبر باتفاق کماله بمسوری رفتیم که سه روزرا با پدرم بگذرانیم . پدرم کمی بهتر بنظرمیرسید. خیلی خوشحال بودم

که احساس میکردم حالش رو به بهبودی میرود و تصور میکردم که خطر از او دور شده است. آن سه روز مطبوع و آرام را همیشه در خاطر دارم. بازگشت بمحیط خانواده چقدر برایم نشاط انگیز و خوشایند بود. دخترم «ایندیرا» و سه دختر کوچك خواهرم در آنجا بودند. من با بچه‌ها بازی میکردم و گاهی اوقات یك دستهٔ ملی ترتیب میدادیم و در حالیکه جوانترین بچه‌ها که دختر سه چهار سالهٔ خواهرم بود پرچم سه رنگی بدست میگرفت و درجلو میرفت سایر بچه و من بدنبال او میرفتیم. دور حیاط حرکت میکردیم و سرود پرچم ملی خود را میخواندیم. افسوس که آن سه روز آخرین ایام خوشی بود که با پدرم میگذراندم و نمیدانستم که بیماریش بزودی اورا برای همیشه از من جدا خواهد ساخت.

پدرم هم فکر میکرد که دوباره بزودی مرا توقیف کنند و شاید بخاطر آنکه کمی بیشتر با من باشد ناگهان تصمیم گرفت که او نیز بالله آباد برگردد. کماله و من روز ۱۷ اکتبر از «مسوری» حرکت کردیم تا بتوانم برای شرکت در کنفرانس دهقانی که برای روز ۱۹ اکتبر تعیین شده بود بموقع بالله آباد برسم. پدرم هم آماده شده بود که روز ۱۸ اکتبر بدنبال ما حرکت کند.

سفر مراجعت ما بسیار پرماجرا بود. در «دهرادون» تقریباً در لحظهٔ حرکت قطار، پلیس مادهٔ ۱٤٤ قانون جنائی را بمن اخطار کرد و متذکر شد که طبق آن نباید برای مردم سخنرانی کنم. در «لکنهو» که دوسه ساعت توقف کردیم باز همین ماده درانتظارم بود اما افسر پلیس نتوانست دروسط انبوه جمعیت بمن برسد و دستور را ابلاغ کند. در این شهر اجتماع بزرگی از طرف شهرداری ترتیب داده شده بود که ما پس از شرکت در آن با اتومبیل بسمت الله آباد حرکت کردیم. دربین راه هم چندین بار توقف کردیم تا در مجامع مختلف دهقانان که اجتماعاتی ترتیب داده بودند شرکت کنیم. بالاخره روز ۱۸ اکتبر در ساعات دیر شب به الله آباد رسیدیم.

صبح روز ۱۹ اکتبر پلیس یکبار دیگر ماده ۱٤٤ را بمن اخطار کرد؛ مسلم بود که دولت خود را برای توقیف و محاکمهٔ من آماده کرده است و دیگر ساعات آزادیم معدود است. خودم هم با بیقراری درانتظار تشکیل کنفرانس دهقانان بودم ودلم میخواست بتوانم پیش از بازداشتم لااقل در آن کنفرانس شرکت کنم. ما این کنفرانس را یك ملاقات خصوصی اعلام داشته بودیم که فقط نمایندگان دعوت شده در آن شرکت کنند و باین ترتیب عناصر خارجی نتوانند در آن راه یابند. عدهٔ زیادی از نمایندگان دهقانان منطقهٔ الله آباد حضور داشتند و تا آنجا که بخاطر دارم تعدادشان به ۱٦۰۰ نفر میرسید. کنفرانس باشوق و هیجان فراوان آغاز اعتصاب و عدم پرداخت مالیات را در بخش الله آباد تصویب کرد. بطوریکه قبلا گفتم درمیان عده‌ئی از اعضای کنگره در بارهٔ موفقیت چنین اعتصابی شك و

تردید وجودداشت زیرا نفوذ وقدرت زمینداران بزرگ ونیروی ترور وفشار آنها زیاد بود ودرپشت سرآنها هم قدرت دولت قرار داشت . آنها تصور نمیکردند که دهقانان درچنین شرایطی جرأت کنند که دربارهٔ عدم پرداخت مالیات تصمیم بگیرند . اما عملادر میان آن یکهزاروششصد نفر نمایندهٔ دهقانانی که در کنفرانس شرکت کردند هیچ یاتقریباً هیچ تردید وتزلزلی دیده نمیشد وهمه باتفاق آراء این مبارزه را تصویب کردند . یکی ازسخنرانان کنفرانس هم من بودم . اما نمیدانم آیا این سخنرانی هم نقض ماده ۱٤٤ و دستور ممنوع بودن سخنرانی درمجامع عمومی شمرده میشد یانه ؟ درهرحال این موضوع برایم اهمیت زیادی نداشت .

بعدازختم کنفرانس ، بایستگاه راه آهن رفتم تادرانتظار پدرم وسایر اعضای خانواده که قرار بود ازمسوری وارد شوند بمانم . قطار تأخیر ورود داشت و همینکه مسافرین رسیدند ومن یك لحظه آنهارادیدم بلافاصله ازایشان جدا شدم تا دریك کنفرانس دیگر که بازهم مربوط به کاردهقانان بود ودر آن عده‌ئی ازدهقانان اطراف وجمعی هم ازاهالی شهر حضورمی یافتند شرکت کنم .

ساعت ازهشت بعدازظهر گذشته بودم که من وهمسرم خسته و کوفته ازاین کنفرانس برگشیتم. بابیصبری میخواستم پیش پدرم بروم وبا اوصحبت کنم . میدانستم که اوهم در انتظارمنست زیرا درموقع رسیدن قطار نتوانسته بودیم بیش از چندلحظه با هم حرف بزنیم . در موقع برگشتن بخانه، اتوموبیل ماراتقریباً مقابل منزلمان متوقف ساختند و مرا بایك اتومبیل پلیس ازروی پل رود جمنا به محل زندان سابقم در زندان نتی بردند . کماله ناچارراه خود راتنها ادامه داد و بخانه رفت تا خانواده راکه درانتظارم بودند از گرفتاری تازه‌ام مطلع سازد. موقعیکه ضربات زنگ ، ساعت نه‌را اعلام میداشت یکبار دیگر ازدربزرگ زندان نتی بدرون میرفتم .

۳۲

اعتصاب مالیاتی در ولایات متحده

پس از هشت روز غیبت ، دوباره بزندان نِنی و بند سابقم برگشتم . دکتر سید محمود ، نارمادا پراسادورانجیت پاندیت همچنان در آنجا بودند . چندروز بعد درداخل محوطهٔ زندان مرا باصطلاح محاکمه کردند. اتهامات من‌موارد متعددی داشت که تمام آنها دراطراف همان سخنرانی که روز بعد از آزادیم درمیتینگ عمومی‌ایراد کرده بودم دورمیزد منتها عناوینش فرق داشت . همانطور که دراین موارد معمول ما بود بهیچوجه ازخوددفاع نکردم و فقط بیانات مختصری خطاب بدادگاه اظهار داشتم . مراطبق بند یك ازماده ۱۲٤قانون جزا بنام‌اقدامات تحریك آمیز به ۱۸ماه زندان و ۵۰۰ روپیه‌جریمه طبق‌قسمت دوم مادهٔ ۱۸۸ قانون‌نمك وبعنوان سرپیچی ازقانون به ٦ ماه زندان و ۱۰۰ روپیه‌جریمه وباتهام تخلف‌ازفرمان‌شماره ٤سال ۱۹۳۰ که متن‌این‌فرمان‌رابخاطرندارم نیز به٦ ماه زندان و ۱۰۰روپیه جریمه محکوم ساختند . چون دومحکومیت اخیرهمزمان بود ازآنها فقط یکی اجرامیشد ودرنتیجه مجموعاً به دوسال زندان محکوم شدم بعلاوه اگر جریمه هارا نمی‌پرداختم پنج ماههم از این جهت برمدت زندان اضافه میشد . باین ترتیب پنجمین دورهٔ زندانم آغاز گردید . [۱]

بازداشت مجدد و محکومیتم برای نهضت نافرمانی ما نتایج مثبتی داشت . براثر بازداشت من وجریانات‌مربوط به‌آن، نهضت ماگرمی و حرارت بیشتری بدست آورد و جان تازه‌ئی گرفت . مخصوصاً فعالیت شدید پدرم در آن تأثیر فراوانی داشت . وقتیکه کماله خبرتوقیف دوبارهٔ مرا برایش برده بود ابتدا خیلی‌ناراحت شده بود اما بلافاصله برهیجان وناراحتی خود چیره شده بود . درحالیکه مشتش رابروی میزی که‌دربرابرش قرارداشت کوبیده‌بود گفته بود که دیگرناخوشی برایش کافیست ودیگر نمیخواهدیك آدم علیل و بیمار باشد و میخواهد بوظایف انسانی خود عمل کند . این تصمیم بسیار

۱ـ نویسنده دوران کوتاه زندان نابها راکه درفصل۱٦ بیان شده بحساب نیاورده است . م .

جسورانه وشهامت آمیز بود امامتأسفانه نمیتوانست بیماری‌شدیدی‌را که در درون اورخنه کرده بود ازمیان بردارد . باوجود این بعلت همین ارادهٔ نیرومند وتصمیم آهنین پس از چندروز بهبود محسوسی‌درحالش پیداشدکه همهٔ اطرافیانش رابحیرت‌انداخت. ازچندماه پیش یعنی ازموقعیکه برای دیدن گاندی جی به زندان یراودا رفته بودیم ، هنگام سرفهٔ کردن خون ازسینه‌اش خارج میشد . پس ازآنکه تصمیم گرفت بهبودی یابد جریان‌خون قطع شد وتاچند روزاصلا اثری‌ازآن دیده نمیشد . خودش ازاین‌موضوع خیلی‌خوشحال شد وضمن ملاقات کوتاهی که درزندان ازمن بعمل آورد بامسرت وپیروزی این خبر را بمن گفت. متأسفانه این مهلت بسیار کوتاه‌بود وکمی بعد دوباره اخلاطهای آمیخته‌بخون با مقدارخیلی بیشتری شروع شد واورا بشدت ضعیف ساخت .

درهمان فرصت کوتاه پدرم بامنتهای اراده ونیروی سابقش بعنوان رئیس کنگره بکارپرداخت ونهضت‌نافرمانی رادرسراسرهند توسعه‌داد . بامردم گوناگون واهالی‌نقاط مختلف تماس میگرفت وبهر کس تعلیمات ودستورات لازم ومناسب رامیداد . یکروزرا برای انجام‌مراسم یادبود وتجلیل‌نهضت درسراسرهند تعیین کرد (وآن راروز۱٤ نوامبر که روز تولدمن بود انتخاب کرد) . درآنروز درسراسر کشوراجتماعات وسیعی تشکیل گردید میتینگ‌های بزرگ برپاشد ومخصوصاً دراین‌میتینگ‌ها متن‌نطقی راکه من‌بخاطر آن بازداشت شده بودم درهمه جا میخواندند ، و در همه‌جا پلیس با ضربات لاتی خود برای متفرق‌ساختن اجتماعات هجوم میبرد .بقراریکه معلوم گردید درهمان‌یك‌روز ۵۰۰۰ نفررا درسراسر کشوربازداشت کردند . درواقع درآنسال روزتولد من‌بشکلی کم نظیر وبیسابقه تجلیل گردید .

پدرم با آن حال بیماری که داشت،طبعاً ازاینهمه ابرازمساعی ومجاهدت‌وکوشش وصرف نیروسخت صدمه میدید . من ازاو خواهش کردم که مدتی استراحت کند . بخوبی میدانستم تا وقتیکه در هند هست این استراحت برایش مقدور نخواهد بود زیرا فکرش همواره متوجه‌ما ومعطوف بجریان نهضت ومبارزه‌خواهدبودومردم‌هم که‌برای هر کار باو رجوع میکردند اورا آسوده نمیگذاشتند . باین جهات پیشنهاد کردم که سفر کوتاهی در دریا بعمل آورد وبه «رانگون» و«سینگاپور» وجزایرهند هلند [1] برود . پدرم نیز این فکررا پسندید . حتی قرارشد یکی ازدوستان پزشکش هم در سفر همراهش باشد . با این تصمیم بکلکته رفت که از آنجا باکشتی حرکت کند . اما وقتی که باین شهر رسید حالش خیلی بدترشد ونتوانست ازآنجا دورتر برود. مدت هفت هفته درحومهٔ شهر کلکته استراحت کرد . تمام اعضای خانواده باوپیوستند غیراز کماله که بیشتراوقات در الله‌آباد

۱ــ این جزایر اکنون کشور مستقل اندونزی را تشکیل میدهند ــ م .

بود و کارهای کنگره را انجام میداد .

ظاهراً دولت بعلت شرکت من درکارهای اعتصاب مالیاتی برای توقیف من عجله کرده بود . اما بازداشت وزندانی شدن من عملا درپیشرفت نهضت اثرفراوان بخشید و شاید هیچ چیز باندازهٔ توقیف من در همان روز بعد از کنفرانس دهقانی و در موقعیکه نمایندگان دهقانان هنوز در الله آباد بودند تأثیر بوجود نمی‌آورد . هیجان نمایندگان دهقانان که برای کنفرانس بالله‌آباد آمده‌بودند بعلت این بازداشت افزایش یافت وموقعیکه به دهات خودبر گشتند با غیرت وحرارت فراوان خبرتصمیمات کنفرانس واتفاقات شهری را به تمام دهقانان رساندند وبکارپرداختند بطوریکه دوروز بعد تمام آن منطقهٔ وسیع اطلاع یافته بود که مبارزهٔ اعتصاب مالیاتی آغازشده است و درهمه‌جاهم مردم با شورو هیجان شدید به آن پاسخ میگفتند .

درواقع درآن روزها مهمترین مشکلی که برای ما وجود داشت کارارتباط با مردم وتماس باتوده‌ها بود. همیشه لازم‌بود اخبارودستورات را بهمه برسانیم وبه آنها بگوئیم که ما چه کرده‌ایم وآنها چه بایدبکنند. معمولا روزنامه‌ها ازترس فشاردولت و توقیف شدن نمیخواستند اخبارما را منتشرسازند . چاپخانه‌ها نیزمیترسیدند بیانیه‌ها وانتشارات ما را چاپ کنند . نامه‌ها وتلگرافهای ما ازطرف دولت سانسور و اغلب متوقف میشد . تنها وسیلهٔ نسبتاً مطمئن برای تماس، استفاده از پیك‌ها بود اما همین پیك‌ها و قاصدهای ما هم اغلب توقیف میشدند وپلیس مانع رسیدن آنهـا بمقصد میشد . بعلاوه این وسیله بسیار گران تمام میشد ومستلزم وجود یك سازمان عظیم بود . معهذا این کار با موفقیت انجام میگرفت ونواحی ولایتی بطوردائم با مراکزایالتی ومراکز بخشها تماس‌واوتباط داشتند . اغلب انتشارات ونشریات واخبارچاپی ما که غیرقانونی اعلام شده بود ومعمولا بطورمنظم روزانه یا هفتگی با ماشین‌های دستی چاپ وتکثیرمیشد بهمه جا میرسید واز همه جا درخواستهای روزافزونی برای دریافت آنها واصل میشد. درشهرها برای‌اطلاع مردم ورساندن اخباراز وسایل دیگری استفاده میکردیم . دستورات و اخبار را بوسیلهٔ جارچی‌های داوطلب وهمراه با صدای طبل منتشرمیساختیم . طبعاً در این موارد جارچی بتوقیف میرفت ولی اهمیتی نداشت زیرا استقبال اززندان جزوتاکتیك‌های مبارزهٔ مابود اما تمام این وسایل فقط برای شهرها خوب بود ونمیشد آنها را درمناطق روستائی بکار بست . یکنوع تماس وارتباط بامراکزروستائی بوسیلهٔ پیك‌ها یارساندن نشریات‌پلی کپی شده وجود داشت اما کافی نبود و معمولا خیلی طول میکشید تا اخبار و دستورها به دهات وروستاهای دوردست وپراکنده برسد .

درمورد کنفرانس دهقانان دراللهٔ‌آباد این مشکل برای ما حل شد. نمایندگانی که

از نواحی مختلف روستائی و بخشهای مهم آمده بودند خودشان بخوبی درجریان قضایاقرار گرفتند وموقعی که پراکنده شدند تازه‌ترین اخبار وتصمیمات را باضافهٔ خبر بازداشت و محاکمهٔ من همراه خود بهمه جا و تا دور ترین دهات بردند . این نمایندگان خودشان برای ما یکهزاروششصد نفرمبلغین مطلع و پرغیرتی شدند که میتوانستند مبارزهٔ اعتصاب مالیاتی را درمناطق خود اداره کنند وتوسعه‌دهند. بدینقرارموفقیت نهضت برای شروع کارورسانیدن دستورمسلم بود. بدون تردید دهقانان آن منطقه بدون هیچ ترس ودغدغه ازپرداخت مالیات‌خودداری‌میکردند واین‌کار با قدرت شروع‌میشد.اما هیچ کس نمیدانست که آنهاتاچه اندازه‌میتوانند درمقابل‌تهدیدهاوفشارها وخشونت‌های مالکین و زمینداران بزرگ مقاومت وایستادگی کنند .

دعوت ما برای اعتصاب مالیاتی خطاب به هر دو دسته یعنی هم زمینداران و هم دهقانان بود . بدین ترتیب دعوت ما صورت طبقاتی نداشت. اما درعمل اغلب زمیندارها حتی عده‌ئی از کسانی که نسبت‌به نهضت ومبارزهٔ ملی هواداری نشان میدادند مالیاتهای خود راپرداختند. فشاردولت‌برآنها زیاد بود و آنها نتوانستند مقاومت کنند.ولی‌دهقانان مقاومت کردند وسهام خود را نپرداختند و نهضت ما در واقع صورت تمرد دهقانی بخود گرفت . این نهضت ازاللّه‌آباد به بعضی نواحی دیگرولایات متحده هم سرایت کرد . در بعضی از نواحی این تمرد بطوررسمی و علنی صورت نگرفت اما در عمل دهقانان سهام خود را نمی‌پرداختند یا اینکه درواقع بعلت سقوط قیمت‌ها قادرنبودند که مالیات خودرا بپردازند .کاربجائی‌رسید که دولت‌وزمینداران‌تا چند ماه جرأت نکردند که برای‌دریافت مالیات دهقانان را تحت فشار بگذارند . آنها بوضع خود اطمینان نداشتند زیرا از یك طرف نهضت سیاسی نافرمانی عمومی درمقابلشان قرارداشت وازسوی دیگربا مشکلات اقتصادی که نتیجهٔ بحران کشاورزی وسقوط قیمت‌ها بود مواجه بودند . این هردومشکل دریکدیگراثرمیگذاشت ودولت ازاحتمال یك شورش عظیم دهقانی بیمناك بود . دولت نمیخواست درآنموقع که موضوع «کنفرانس میز گرد» برای گفتگودربارهٔ هنددر لندن مطرح بود در خود هند شورش‌ها وهیجانات بیشتری بوجود آید وحوادثی روی دهد که دولت به خشونت وشدت عمل بیشترمتهم گردد .

اعتصاب عدم پرداخت مالیات در ولایات متحده نتایج مهمی بخشید و تا آنجا که مربوط باین ایالت بود موفقیت بسیار داشت . باین ترتیب هیجانات مبارزات از شهرها بمناطق روستائی منتقل گردید.مبارزه جان تازه‌ئی گرفت وبرای نهضت تکیه‌گاه‌وسیعتر واستوارتری بوجود آمد . هر چند اهالی شهرنشین ما کم کم خسته شده بودند و طبقات متوسط شهری بشکل نمایانی فرسودگیشان را نشان میدادند رویهرفته نهضت درولایات

متحده بهمان قوت اولی وحتی با شدتی بیش ازهروقت دیگرجریان داشت. اما درایالات دیگر این انتقال هیجان از شهرها بدهات و از جنبهٔ سیاسی به جنبه‌های اقتصادی تا این اندازه وسعت نیافت ودرنتیجه درآن مناطق، همچنان شهرها مراکز حساس و بزرگ مبارزه باقی بودند و بهمین جهت هم یك حالت فرسودگی‌ورخوت روز افزون که نتیجهٔ خستگی طبقات متوسط شهری بود درآن‌ها مشاهده میشد. حتی درشهر بمبئی که همیشه‌در مبارزات پیشرودیگران بوده است حالت فرسودگی بشکل نمایانی افزایش مییافت. البته هنوزهم مقاومت و مخالفتهای مقامات رسمی، فشارها و تضییقات، هجومها و بازداشتها ادامه داشت اما همهٔ اینها دیگر کم عمق ومصنوعی بنظر میرسید.

جنبهٔ متشکل و هماهنگ مبارزه از دست رفته بود. نیروهای عمومی ضعیف شده بود واین امرهم کاملا طبیعی بود زیرا غیر ممکن است که هیجان انقلابی توده‌ها را مدت درازی زنده و گرم نگاهداشت معمولا این هیجانات صورت یك واقعهٔ روز را پیدا میکند و بزودی فرو می‌نشیند. اما نهضت نافرمانی عمومی توانسته بود تا کنون چندماه بشکل نمایانی دوام بیاورد وحتی هنوزهم‌میتوانست بصورت آرام‌تروهمچون چراغی که‌فتیله‌اش پائین‌کشیده باشد برای مدت نامحدودی ادامه یابد.

بتدریج فشارهای دولتی افزایش می‌یافت. کمیته های محلی کنگره و جامعه های جوانان وسازمان‌های اجتماعی مترقی دیگر همه ممنوع و غیر قانونی اعلام گردید. طرز رفتار با زندانیان سیاسی درزندانها خیلی شدیدتروبدترشد. دولت مخصوصاً خیلی ناراضی وخشمگین بود که میدید زندانیان پس ازخروج اززندان دوباره بفعالیت میپردازند وباز هم بدون نگرانی و اضطراب دوباره بزندان بر میگردند. این عجز و ناتوانی مقامات دولتی وبی‌ثمرماندن تنبیهات ومجازاتهاشان، درروحیهٔ آنها تأثیرفراوان میبخشید.

درماه نوامبریا اوایل دسامبر ۱۹۳۰ در زندانهای ولایات متحده زندانیان‌سیاسی را بعلت تخلف و سرپیچی از مقررات زندان بشلاق می‌بستند. خبر این حوادث حتی بما هم که در زندان نتی بودیم رسید. بعدها ما با این قبیل اخبارعادت کردیم زیرا حوادث بسیارناگوارتری هم درزندانهای هند روی داد، اما درآنوقت این خبر تأثیرشدیدی در ماگذاشت. شلاق زدن زندانی حتی در مورد بد ترین جنایتکاران هم در نظر من امری بیمورد وناپسند بود. مسلماً این عمل در مورد جوانان و عناصر حساسی که بعلل سیاسی بزندان میرفتند، وبعنوان تخلف ازانضباط ومقررات، یك امروحشیانه وتحمل ناپذیر بود. ما چهارنفری که با هم دریك زندان بودیم در این‌باره نامهٔ اعتراض آمیزی برای دولت نوشتیم و چون در ظرف دو هفته جوابی بما داده نشد تصمیم گرفتیم بعنوان اعتراض و برای ابرازهمدردی نسبت بسایرزندانیان یك اعتصاب غذای کامل اعلام داریم. مدت سه

شبانه روز- ۷۲ ساعت - اعتصاب غذای ما بصورت دقیق و کامل ادامه یافت . این مدت برای اعتصاب خیلی زیاد نیست اما هیچ یك از ما بروزه گرفتن و تحمل گرسنگی عادت نداشتیم و نمیدانستیم تا چه اندازه میتوانیم مقاومت کنیم . من شخصاً هرگز بیش از ۲٤ ساعت روزه نگرفته بودم .

ما این آزمایش را بخوبی وبدون آنکه با مشکلات مهمی مواجه شویم گذراندیم ومن بسیارخوشحال بودم که میدیدم این کار آنقدرها هم که از آن بیم داشتم دشوارنبود . دراین جریان من یك کار بسیار ابلهانه مرتکب شدم باین معنی که با وجود اعتصاب غذا ورزشهای روزانهٔ خود را هم مثل سابق ادامه میدادم . تصور نمیکردم که اینکار برایم زیان‌بخش خواهد بود.مخصوصاً که ازچندی‌پیش احساس میکردم که دیگرسلامتیم‌بخوبی سابق نبود . هر کدام ازما براثر این اعتصاب غذا سه چهار کیلولاغرشدیم و این ضعیف شدن غیرازهفت هشت کیلوئی بود که قبلا براثر ماهها اقامت در زندان نتی لاغر وضعیف شده بودیم .

علاوه براین اعتراض واعتصاب‌غذای ما،در خارج از زندانها هم بعلت شلاق زدن زندانیان‌هیجانات اعتراضی‌پیش آمد که تصورمیکنم براثر آنها دولت‌ایالتی‌ولایات‌متحده بزندانهایش دستورداد شلاق زدن را متوقف سازند . اما این دستور مدت زیادی نپائید ودرحدود یکسال بعد درتمام زندانهای ولایات‌متحده وسایرایالات بازهم شلاق درمورد تنبیه زندانیان بکارمیرفت .

صرفنظرازاین قبیل حوادث اتفاقی، زندگی‌عادی مادرزندان به‌آرامی میگذشت . هوا در آن وقت مطبوع بود زیرا فصل زمستان در الله آباد هوا خیلی خوبست . وجود رانجیت پاندیت شوهر خواهرم که با ما بود برایمان نعمتی بشمار میرفت زیرا او باغبان هنرمندی است وبراثرمساعی او بزودی محوطهٔ کوچك وشوم زندان ما باگلهای رنگین پوشیده شد . حتی درهمان فضای محدود،زمین کوچکی هم برای بازی گلف‌ترتیب داد .

یکی ازسرگرمیهای بسیارخوشایند ما در زندان نتی تماشای هواپیماهائی بود که از بالای‌سرمان‌پروازمیکردند.الله‌آبادیکی‌از بزرگترین‌فرودگاهها برای‌توقف‌هواپیماهائیست که درخطوط هوائی میان شرق وغرب پروازمیکنند . هواپیماهای غول آسائی که به استرالیا ، جاوه ، یا هندوچین فرانسه میرفتند درست از بالای سرما میگذشتند.ازهمهٔ آنها بزرگترهواپیماهای هلندی بودندکه به «باتاویا»[1] رفت وآمد داشتند. گاهی‌اوقات که شانس بیشتری داشتیم یکی ازاین غولهای هوائی را درصبحهای زود زمستانی و در موقعیکه هوا هنوزتاریك بود وستاره‌ها درآسمان بودند میدیدیم . هوا پیماهای‌خطوط

۱- باتاویا اکنون‌جاکارتا نام دارد وپایتخت کشورمستقل اندونزی است . م

بزرگ بسیارعریض بودند وانتهای بالهاشان چراغ داشت. تماشای آنها که‌چراغهاشان درروی زمینهٔ تاریك آسمان میدرخشید برایمان منظرهٔ بسیار لذت‌بخشی بود.

پاندیت مدان‌موهن‌مالاویاجی[1] را هم ازیك زندان دیگربزندان نئی منتقل کردند. اورا به بند ما نیاوردندودرجائی جدا ازما نگاهمیداشتند.اما تقریباً هرروز اورامیدیدیم یا شاید بآن جهت که من هرروز برای دویدن وورزش کردن از بند بیرون میرفتم بیشتر میتوانستم اورا به بینیم. اویك رفیق ومعاشرخوش صحبت و با روح بود که نسبت بهمه چیز یك علاقه و اشتیاق جوان حالت نشان میداد. باکمك رانجیت پاندیت به آموختن زبان آلمانی پرداخت واستعداد وحافظهٔ قابل تحسینی داشت. موقعیکه خبرشلاق زدن‌ها بما رسید اوهم در زندان نئی بود. اونیز از این ماجرا سخت متأثرشد ونامهٔ اعتراض‌آمیزشدیدی برای فرماندار استان فرستاد. اما بزودی بیمارشد. او نمیتوانست در آن وضع زندان، سرما را تحمل کند. بالاخره بیماری اوشدت یافت و او را به بیمارستان شهرمنتقل ساختند وکمی بعد پیش‌ازآنکه دوران زندانش تمام‌شود بعلت‌بیماری آزادش ساختند. خوشبختانه دربیمارستان حالش بهترشده بود.

روز اول سال، روز اول ژانویه،خبربازداشت همسرم کماله را برایم تحفه‌آورد. من از این‌خبرشوقت شدم زیرا مدتها بود که اوهم دلش میخواست بدنبال سایر رفقایش بزندان برود. ظاهراً اگراووخواهرم وسایررفقای ایشان نیز مرد میبودند مدتها پیش بازداشت میشدند. درآنزمان دولت حتی‌المقدور از بازداشت زنان‌خودداری میکرد و باین جهت آنهاتا مدتی‌از زندان مصون ماندند. اما حالا دیگربه‌آرزوی خود رسیده‌بود! با خود فکرمیکردم که اواز این پیش آمد چقدر خوشحال است اما در عین حال بسیار مضطرب ونگران شدم زیراسلامتی‌اووضع متزلزلی‌داشت ومیترسیدم که اوضاع نامساعد زندان حالش را خیلی بدتر کند.

در موقع بازداشت کماله یك روزنامه‌نگار هم حضور داشته واز او پیامی خواسته بود. کماله در تحت تأثیرموقعیت هیجان‌انگیزوحساسی که برایش پیش‌آمده بود، وتقریباً بدون اراده پیام مختصری فرستاده بود که خصوصیات روحی‌اوراکاملا نمایان میسازد.در این پیام چنین گفته بود:

«خوشوقت وخوشحالم که میتوانم راه شوهرم را دنبال کنم و قدم بقدم دنبال او بروم. امیدوارم که مردم پرچم مبارزه را سرفراز نگاهدارند.» احتمال دارد که اوهرچه بفکرش میرسیده نگفته است زیرا اومعمولا خود را قهرمان مبارزه برای دفاع ازحقوق زنان در مقابل جباریت مردان میشمرد. اما درآن لحظه غرور ملی‌یك زن مبارزهندی‌در

[1]- بحاشیه صفحهٔ ۷۷ رجوع شود. م.

او برانگیخته شده بود وحتی جباریت مردان را از خاطرش برده بود.

پدرم هنوز در کلکته استراحت میکرد وحالش خوب نبود اما خبر بازداشت ومحکومیت کماله اورا تکان داد وتصمیم گرفت فوراً به الله آباد بر گردد. بلافاصله خواهر کوچکترم «کریشنا» را به آنجا بر گرداند. خودش باتفاق سایر خانواده چند روز بعد حرکت کرد. روز ۱۲ ژانویه پدرم در زندان نئی بدیدنم آمد. اورا پس از قریب دوماه میدیدم واز دیدنش چنان مشوش شدم که بزحمت میتوانستم نگرانی خود را پنهان سازم. گویا متوجه نشد که وضع ظاهرش چقدر مرا مضطرب ساخته است و بمن گفت که حالش از روزهای اخیری که در کلکته بوده خیلی بهتر شده است. صورتش ورم کرده بود و ظاهراً تصور میکرد که این ورم بعلت یك عارضهٔ موقتی است.

حالت صورتش مرا مضطرب میساخت بهیچوجه بخودش شبیه نبود. نخستین بار بود که این فکر بمغزم راه مییافت که زندگی او واقعاً بخطر افتاده است. این فکر مرا بلرزه انداخت. من همیشه هروقت باو فکر میکردم اورا باسلامتی وقدرت ونیروی فوق‌العاده‌اش بنظر میآوردم. هرگز فکر نمیکردم که ممکن است مرگ در وجود او هم راه یابد. خود او هم همیشه بفکر مرگ میخندید وآنرا مسخره میکرد وبما میگفت که درنظر دارد سالهای دراز زندگی کند. اما از چندی پیش متوجه بودم که هروقت یکی از دوستان قدیمی زمان جوانیش میمرد اویك حالت تنهائی احساس میکرد. انگار که دیگر در این دنیا غریب و بیگانه شده بود. شاید هم فکر میکرد که پایان عمرخود او هم نزدیك میشود. معهذا این حالات او بسرعت میگذشت و بزودی زنده دلی و نشاط او نمایان میشد. ما اعضای خانواده چنان با شخصیت کریم و گرمی محبت او مأنوس شده بودیم که هرگز نمیتوانستیم زندگی بدون اورا تصور کنیم.

من از دیدن آن قیافه دراو نگران شدم وفکرم سخت مغشوش گردید. باوجود این هرگز فکر نمیکردم که خطر درکمین او و بسیار نزدیك باشد. خودم هم نمیدانم چرا درآنروزها حالم هیچ خوب نبود.

در همین اوان آخرین روزهای نخستین «کنفرانس میز گرد»[1] درلندن بپایان میرسید وما از اینکه میدیدیم میکوشند با گلهای پرشکوه وضیافتها ومراسم درخشان، آن سوگواری ملی ما را پنهان سازند بخنده می‌افتادیم. خنده‌ئی که در عین حال یك اثر ناگوار با خود همراه داشت. ما از اهانت وتحقیری که نسبت به هند شده بود می‌خندیم. تمام آن نطق‌ها وسخنرانیهای خوش ظاهر وآن گفتگوها ومباحثات، غیرواقعی وبی معنی بنظر میرسید. اما این

۱ـ کنفرانس‌های میز گرد درلندن با مشارکت نمایندگان دولت بریتانیا وجمعی باصطلاح نمایندگان هند تشکیل میشد که راه حلی برای آینده هند پیدا کند. درفصول آینده مطالب بیشتری دراین‌باره نقل‌شده است. م.

حقیقت از آن میان کاملا نمایان بود که حتی درموقعیکه درد ناکترین محاکمات در کشور ما جریان می‌یافت ودر حالیکه مردان وزنان مبارز ما با عالیترین مظاهر شهامت و دلیری در راه استقلال وطن فداکاری میکردند کسانی از هموطنان ما هم بودند که مبارزهٔ ملی را از خاطرمیبردند وحتی کمك ومساعدت معنوی خود را بدشمن تقدیم میداشتند. برای ما بخوبی وخیلی بیشتراز پیش روشن میشد که در زیر سرپوش فریبندهٔ «ناسیونالیسم» در حقیقت منافع اقتصادی متضاد درکار است و کسانی که منافع مستقر و موجودی داشتند سعی میکردند بنام «ناسیونالیسم» منافع وموقعیت خود را در آینده نیز مستحکم ومحفوظ نگاهدارند. کنفرانس میز گرد مجموعه‌ئی از نمایندگان منافع موجود ومستقر بود. بسیاری از نمایندگان شرکت کننده در آن با نهضت ملی ما بمبارزه پرداخته بودند، بعضی دیگر خود را با احتیاط بر کنار نگاه داشته بودند و گاه بگاه بما میگفتند «فقط کسانی که حوصله میکنند وصبردارند بکار خواهند آمد». اما وقتی که لندن کنفرانس میز گرد را تشکیل داد دوران انتظار آنان بپایان رسید وهمه بامنتهای علاقه نشان دادند که با بیصبری مشتاقانه آماده‌اند به آنجا بروند ودر آن کنفرانس شرکت کنند.

در کنفرانس لندن بطور کلی چنین نظری وجود داشت که کنگره دائماً و بطور روز افزون متمایل بچپ میشودوتوده‌ها هم بیش از پیش به آن میگروند. شرکت کنندگان کنفرانس بنا برغریزهٔ خود تصور میکردند که اگر یك تغییروتحول سیاسی در هندبوجود آید خود بخود جهتی بسوی چپ خواهد داشت و کار بدست توده‌ها خواهد افتاد و طبعاً به تغییرات واصلاحات رادیکال واساسی منتهی خواهد شد ودر نتیجه مصالح دستگاه حاکمهٔ کنونی وصاحبان منافع مستقر وموجود بخطرخواهد افتاد. طبقهٔ متمتع هندی و صاحبان منافع موجود در هند از چنین دورنمائی بوحشت می‌افتادند ودر جهت مخالفت با هر نوع تغییرسیاسی قرار میگرفتند. آنها میل داشتند که انگلیسیها در هند بمانند و زمام امور را در دست خود داشته باشند تا آنها هم بتوانند منافع اقتصادی خود را در پناه تسلط بریتانیا محفوظ نگاهدارند. فکرواقعی که در ماورای مقاومت این عناصروجود داشت همین بود وبهمین جهت اصرار داشتند که برای هندیك اساسنامهٔ دومینیونی تهیه کنند وهندرا بصورت یکی از دومینیونهای بریتانیا درآورند.

یکباریکی از رهبران معروف لیبرال هندوقتی که دید من اصرار میورزیدم که درصورت انعقاد قرار داد وپیمانی با بریتانیای کبیرارتش بریتانیا باید فوراً خاك هند را ترك گوید وارتش هند هم تحت کنترل دموکراتیك دولت هندقرار گیرد. سخت خشمگین شد وحتی کار را بجائی رساند که در جواب من گفت اگر هم دولت بریتانیا به چنین امری تن در دهد او با تمام قوای خود بمخالفت خواهد پرداخت. او نه از آنجهت که دراوضاع کنونی چنین

امری‌دشوار بود بلکه از آنجهت که‌این‌امر موافق دلخواه او نبود. باخروج ارتش‌انگلیس ازهندمخالفت‌میورزید گاهی‌هم این‌موضوع را پیش میکشید که ارتش بریتانیا بایدبرای دفاع از یك حمله وتجاوزخارجی‌درهند بماند. اما صرفنظراز احتمال یا عدم احتمال‌چنین تجاوزی نسبت به‌هنداصولا برای هرفرد هندی این فکرغیرقابل قبول وحقارت‌آمیزست که خارجیان دفاع و حفاظت هند را عهده دار شوند. تصور نمیکنم کسانی که خواهان باقی‌ماندن ارتش بریتانیا درهند هستند واقعاً بخاطرچنین‌فکری و برای‌دفاع ازچنین‌خطری باشد بلکه از آنجهت است که بقای ارتش بریتانیا در هند فقط برای حفظ منافع موجود طبقهٔ حاکمه برضد خود مردم هند و برای از بین بردن آزادی ودموکراسی و جلوگیری از رشد و پیشرفت توده‌ها بکار میرود.

بدینقرار عموم نمایندگان کنفرانس میز گرد نه فقط از عناصر ارتجاعی و رهبران متعصب و کهنه فکر جدائی فرقه‌های مذهبی‌بودند بلکه کسانی هم که خود را مترقی و ملی مینامیدندآنهائی بودند که با دولت بریتانیا منافع وهدفهای مشترکی داشتند. در واقع اگر ناسیونالیسم چیزیست که میتواندهم کسانی راکه بخاطرمبارزه درراه‌آزادی، بوسیلهٔ دولت بریتانیا بزندان‌میروند وهم عناصری راکه به‌دشمن میپیوندند ودست اورا دوستانه میفشارند در بر گیرد باید گفت که چنین ناسیونالیسم مفهومی خیلی وسیع و گشاده دارد. در واقع ما چگونه میتوانستیم قبول کنیم که این قبیل عناصر هم خود را «ملی» وناسیونالیست بشمارند.

یك دسته دیگرعناصر باصطلاح دلیر وصریح البیان ملی هم در کشور ما بودند که هنگام نهضت «سوادشی»[1] وتحریم کالاهای خارجی باکلمات گرم ما را بمبارزه تشویق میکردند واز استقلال وسواراج سخن میگفتند واظهار میداشتند که هر فرزند وطن باید در این راه فداکاری کند و حتی خود را قربانی سازد اما این نهضت هرگز هیچ نوع فداکاری برای‌آنها پیش نمی‌آورد بلکه درموقعیکه وطن‌پرستان واقعی ومبارزین حقیقی راه استقلال دسته دسته بزندان میرفتندآنهادفاتر حساب خود را جمع میزدند وسودهای حاصلهٔ خود را حساب میکردند[2]. کمی بعد موقعی که مبارزات ملی جنبهٔ شدیدتری پیدا کرد وبرای‌خودآنهاهم‌تااندازه‌ئی‌خطرناك‌شد آنهالحن‌خود راآرام ساختند وحتی‌عناصر مبارز را «افراطی» مینامیدند و محکوم میکردند و با حریف پیمان می‌بستند و نسبت

۱- نهضت مصرف کردن کالاهای وطنی وملی . م .

۲ اشاره بصاحبان صنایع بزرگ هند است که ازمبارزه باکالاهای خارجی سود هنگفت میبردند و چون رقابت کالاهای خارجی وجود نداشت عایدات فراوان بدست می‌آوردند وفقط دراین موقع نهضت ملی و مبارزه ضد خارجی راتشویق میکردند - م.

به اوهواداری مینمودند.

ما اصولا به‌کاری که کنفرانس میز گرد انجام میداد توجهی نداشتیم زیرا اصولا کار آن خیلی دور ازما درانگلستان وبشکلی غیر واقعی ومبهم صورت میگرفت ومبارزات ما اینجا در شهرها و روستاهای هند ادامه داشت . ما نسبت به ثمر بخش بودن فوری مبارزات یانسبت بخطراتی که‌درپیش‌بود تصورات وخوش‌بینی‌های زیادی و بیجا نداشتیم باوجوداین حوادث سال ۱۹۳۰ اعتماد فراوانی نسبت‌بقدرت ملی در ما بوجودآورده‌بود و با همین قدرت بود که بسوی آینده میرفتیم.

یك اتفاق هم در اواخر دسامبر یا اوایل ژانویهٔ آن سال روی داد که ما راسخت متأثرمیساخت. آقای «سرینیواسا ساستری» در نطقی که در شهر «ادیمبرو»[1] ایراد کرد ودرحالیکه ظاهراً آنجا رامظهر آزادی یافته بود؛ کسانی را که در هند بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی بزندان میرفتند موردملامت قرار داد. آن نطق مخصوصاً درآن موقع دلهای ما را سخت بدرد میآورد زیرا هر چند که ما با آقای ساستری در سیاست اختلاف نظر داشتیم نسبت باواحترام میگذاردیم .

آقای «رمزی ماکدونالد»[2] جلسات کنفرانس میز گرد را با یکی از نطقهای باصطلاح خیرخواهانه وبرادرانه که معمولش بود بپایان رسانید وچنین بنظر میرسید که در نطق خود از کنگرهٔ ملی هند دعوت می کرد از اقدامات آشوب طلبانه دست بردارد و برای بوجودآوردن یك محیط‌صمیمانه وتفاهم به کنفرانس ملحق گردد. درست درهمان اوان ودر حدود نیمهٔ ژانویه ۱۹۳۱ کمیتهٔ عامله در الله آباد اجتماع کرد و ضمن کارهای خود این نطق وپیام را هم‌مورد مطالعه قرار داد . درآنوقت من همچنان در زندان نَنی بودم ومیشنیدم که دربارهٔ آزاد ساختن من صحبتهائی میشود . پدرم که تازگی از کلکته بازگشته بود ومقام ریاست علی‌البدل کنگره را بجای من عهده‌دار بود با وجود بیماری ونامساعد بودن حالش اصرار کرده بود که اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در کنار بسترش اجتماع کنند و به‌کارهای خود بپردازند . ظاهراً یکنفر پیشنهاد کرده بود که خوبست در پاسخ به اظهارات آقای «ماکدونالد» یك اقدام آشتی‌طلبانه صورت گیرد و نهضت‌نافرمانی آرام‌تر شود . این حرف پدرم را سخت آشفته ساخته بود ودر حالیکه روی تختش‌نشسته بود گفته بود تا وقتیکه هدف‌ملی پیروز نشود واستقلال بدست نیاید به هیچگونه سازشی

---

[1] ـ شهرادیمبرو یا اویمبورگ درشمال بریتانیا ومرکز ناحیهٔ اسکاتلند است . م .

[2] ـ جیمس رمزی ماکدونالد که ازسال ۱۸۶۶ تا ۱۹۳۷ زندگی کرده ازمردان سیاسی‌معروف‌بریتانیاست که رهبری حزب کارگر بریتانیا راداشت وازسال ۱۹۲۴ به‌بعد سه‌بار نخست‌وزیرشد ودرآنموقع هم که کنفرانس میز گرد لندن برای رسیدگی بوضع هند تشکیل‌شد نخست‌وزیری رابعهده‌داشت — م

تن نخواهدداد وحتی اگرلازم باشد مبارزه را به‌تنهائی‌هم ادامه خواهدداد. این تحریك عصبی برای حال اوخیلی بد بودوناگهان میزان تبش را بالا برده بود وپزشکان که‌فوراً آمده بودند اصرار کردند که همه بروند واورا آرام وتنها بگذارند.

کمیتهٔ عامله بر اثر اصرار جدی پدرم یك قطعنامه مبنی بر مخالفت با هرگونه سازش بتصویب رساند. اما پیش ازانتشار این قطعنامه تلگرافی از لندن از طرف آقایان «سرتج بهادر ساپرو» و«سرینیواساساستری» که خطاب به‌پدرم مخابره شده بود رسید و بوسیلهٔ اواز کنگره درخواست شده بود که‌موقتاً از اخذ هرگونه تصمیمی‌خودداری کنند. تاآنها که عازم بازگشت بودند بیایند وبتوانند جریان مفصل مذاکرات را توضیح‌دهند. به‌آنها پاسخ داده شد که کمیتهٔ عاملهٔ کنگره نظر قطعی‌خود را در قطعنامه‌ئی که‌تصویب کرده اعلام داشته است اما تاوقتیکه آقایان «ساپرو» و «ساستری» برسند انتشار آنرا بتأخیر خواهند انداخت تا با ایشان هم مذاکره شود.

ما که‌درزندان بودیم ازجزئیات این‌جریانات که درخارج میگذشت هیچ خبردرستی نداشتیم. فقط بطورمبهم میدانستیم که دربیرون اقداماتی‌درجریانست وازاین‌جهت بسیار نگران بودیم. ما مخصوصاً دراین‌فکر بودیم که روز۲٦ ژانویه نزدیك‌میشود وباین‌ترتیب نخستین سال«روز استقلال» فراخواهدرسید. فکرمیکردیم‌آیا این روز را تجلیل‌خواهند کرد؟ بعداً اطلاع یافتیم که درآنروز در سراسر کشوراجتماعات عظیم و میتینگهای پر جمعیتی تشکیل گردید که در طی آنها تصمیم استقلال مورد تأیید عمومی واقع شده بود‌و قطعنامهٔ جدیدی بنام «قطعنامهٔ یادآوری» [1] در همه جا بتصویب رسیده بود.

در واقع سازمان دادن وبوجودآوردن این تظاهرات وسیع و عمومی کاری بسیار مهم وموفقیتی بسیار بزرگ بود. بدون داشتن روزنامه، بدون استفاده ازچاپخانه‌ها و حتی بدون کمك پست وتلگراف دوستان ما توانستند در یکروز وتقریباً دریك موقع در مراکز بسیار متعدد وبیشمار، حتی در اعماق دور افتاده‌ترین دهات متن قطعنامهٔ‌جدیدرا بزبانهای عادی ومرسوم هر ایالت و هر ناحیه بمردم عرضه دارند و بتصویب برسانند. در بسیاری موارد، اجتماعات ومتینگها علیرغم مخالفت پلیس تشکیل شده بود و مورد هجوم وحملهٔ نیروهای پلیس واقع گردید.

در همان روز ۲٦ ژانویه، در حالیکه من به سال پر ماجرای گذشته و به سال آینده‌ئی که با این روز در برابرمان‌بازمیشد فکر میکردم، کمی پیش از ظهر ناگهان در سلولم بمن خبر دادند که حال پدرم بسیار وخیم شده است وباید با عجله به منزلمان بروم. کمی بعدمعلوم‌شد که من آزادشده‌ام. شوهرخواهرم «رانجیت» نیز بامن آزاد گردید.

۱ـ متن‌این‌قطعنامه هم درآخرکتاب ضمیمه شده‌است ـ م.

آنروز عصر عده‌ئی از زندانیان سیاسی یعنی تمام اعضای اصلی وعلی‌البدل کمیتهٔ عاملهٔ کنگره، درسراسر کشور آزادشدند. دولت‌خواسته بود بمافرصت‌دهد که دورهم جمع شویم واوضاع جدید ونتایج کنفرانس میز گرد لندن رامورد مطالعه قراردهیم. بدینقرار ازآنجا که‌من‌رئیس کنگره وازاعضای کمیتهٔ‌عامله بودم درهرصورت درآنشب‌ماننددیگران آزاد میشدم اما ظاهراً‌شدت حال پدرم سبب‌شده بود که مراچند ساعت زودتر ازدیگران آزاد سازند . همچنین در همان‌شب همسرم کماله را نیز پس از بیست وشش روز زندانی بودن از زندان لکنهو آزاد ساختند زیرا او نیز یکی از اعضای علی‌البدل کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بود.

۳۳

مرگ پدرم

پدرم را پس از دو هفته میدیدم زیرا آخرین بار او را در روز ۱۲ ژانویه موقعیکه برای دیدنم بزندان نئی آمده بود دیده بودم. در آنروز حتی حال ظاهریش مرا مضطرب ساخته بود از آنوقت تا حالا حالش خیلی بدتر شده بود. هوش وحواسش همیشه کاملا بجا نبود اما اراده‌اش همچنان قوی ودست نخورده مانده بود و به‌نیروی همین اراده روح وجسمش را بفعالیت وادار میکرد.

از اینکه «رانجیب» ومرا دوباره میدید خیلی خوشحال شد. یکی دوروز بعد رانجیب را از آنجهت که جزو اعضای کمیتهٔ عامله نبود دوباره بزندان نئی برگرداندند. پدرم از این موضوع سخت متأثر شد ودائماً اورا می‌طلبید. ازین گله داشت که در آنموقع که مردم از چهار گوشهٔ هند برای دیدن اومیآمدند دامادش را از اوجدا ساخته‌اند. این موضوع بقدری اورا ناراحت میکرد که پزشکان را هم مضطرب ساخت. کاملا پیدا بود که حالش بسرعت بدتر میشود. تصور میکنم سه‌چهارروز بعد بود که براثر اصرار پزشکان، دولت ایالتی ولایات متحده دوباره «رانجیب» راآزاد ساخت.

روز ۲٦ ژانویه، یعنی همان روز که من از زندان بیرون آمدم، گاندی‌جی را نیز از زندان یراوداآزاد ساختند. من با بیقراری انتظار داشتم که اورا در الله آباد پیش خودمان به‌بینیم. وقتی که خبر آزادی اورا بپدرم گفتم او نیز همین حال انتظار را پیدا کرد. گاندی جی بلافاصله یعنی روز ۲۷ ژانویه از بمبئی حرکت کرد. در آن شهر یك متینگ عظیم برای استقبال پیروزمندانه از او تشکیل شده بود وچنان تجلیلی از او بعمل آوردند که تا آنوقت در بمبئی بیسابقه بود گاندی جی شب‌همانروز، دیر وقت به الله آباد رسید و پدرم در انتظار اوهمچنان بیدار مانده بود. وقتی اورسید چند کلمه‌ئی با هم حرف زدند که‌در تسکین حال پدرم اثر نمایانی بخشید. همچنین آمدن گاندی‌جی برای مادرم هم بسیارمفید بود و برایش موجب تقویت وآرامش روحی شد.

در این ضمن اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که در سراسر هند ودر شهرهای مختلف آزاد شده بودند انتظار داشتند که هر چه زودتر جلسه واجتماعی ترتیب داده شود و نمیدانستند چه بکنند . ضمناً همهٔ آنها که از بیماری پدرم هم نگران بودند میل داشتند بلافاصله برای دیدن او خود را به الله‌آباد برسانند. باین جهت تصمیم گرفتیم که همه‌را باین‌شهر دعوت کنیم واجتماع خود راهم در همین جاترتیب‌دهیم . درظرف دوروز بعدسی چهل نفر از ایشان فرا رسیدند .اجتماع ما در«سواراج بهاوان»[۱] در جنب محل‌مسکونی ما تشکیل گردید . من گاه بگاه در جلسات حاضر میشدم . بخاطر بیماری پدرم چنان منقلب بودم که نمیتوانستم بطور منظم ومؤثری در جلسات شرکت کنم . هیچ چیز از تصمیمات آن جلسه در خاطرم نمانده است ولی مجموعاً تصور میکنم تصمیمات آنها بنفع ادامهٔ نهضت ودنبال کردن مبارزهٔ نافرمانی بود .

تمام این دوستان وهمکاران سابق که‌بیشترشان بتازگی از زندان‌بیرون‌آمده‌بودند واغلب میدانستند که باز هم بزودی باید بزندان برگردند میخواستند پدرم را ببینند واز او تصویری که محتملا آخرین‌تصویر اومیبود بخاطر بسپارند وآخرین‌حرفهای اورا بشنوند. هر روز صبح وعصر آنها دوسه نفری با هم بدیدن اومیـآمدند . پدرم اصرار داشت در همانحال که در يك صندلی راحتی دراز بود از دوستان قدیمی خود پذیرائی کند . اغلب همچون مجسمه‌ئی بیحرکت بود. ورم‌صورتش‌مانع میشد که‌حالات چهره‌اش نمایان گردد. وقتی کـه میدید دوستان سابقش بدنبال هم برای دیدنش میـآیند يـك پرتو مسرت و سپاسگزاری در چشمانش میدرخشید وبا يك حرکت مختصر سر، یابا بهم پیوستن‌دستها به‌آنها سلام‌میگفت[۲] . اگر چه نمیتوانست براحتی حرف‌بزند بازحمت چند کلمه‌ئی‌میگفت. همه میدیدند که اوحتی درآنحال هم لطف خلق و خوش طبعی خود را رها نکرده‌است. درآن حالی که اوبود همچون شیری‌پیر وزخم خورده بنظرمیرسید که هر چند نیرویش از دست رفته بود اما هنوز هم حالت پرشکوه وشاهانهٔ خود را محفوظ داشت. وقتیکه‌به‌او نگاه میکردم باخود دراین‌اندیشه بودم که‌آیا اکنون چه‌افکاری درسر خود میپروراند و آیا باز هم نسبت بمسائل ملی که ما را بخود مشغول میدارد علاقه وتوجهی دارد ؟ خوب پیدا بود که اغلب با خود در مبارزه است و سعی دارد مطالبی را که از نظرش میگریزند در خاطر نگاه دارد . این مبارزه واین تلاش تاآخرین دم در اوادامه داشت وگاهی بامنتهای هوشیاری وروشن بینی‌مطالبی‌میگفت. حتی وقتی که رنج جسمی‌اوراازپا

۱ـ قسمتی ازخانهٔ پدری‌نهرو که به‌ملت وبه‌کنگره هدیه‌شده‌بود سواراج بهاوان یا (خانهٔ‌استقلال) نامیده میشد ودراختیار محل‌کار کنگره قرارداشت ـ م

۲ـ هندیان بعلامت سلام دوکف دست رابهم متصل‌میکنند وجلوصورت خود بالامی‌آورند ـ م

پدروپسر درسال ۱۹۲۹
شخص نشسته پاندیت موتی لعل نهرو پدر جواهر لعل نهروست

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

می‌افکند و گلویش را میفشرد و مانع آن میشد که منظورهایش را با زبان و کلمات بیان کند، افکارش را بوسیلهٔ نوشتن بر روی قطعات کاغذ بما میفهماند.

دیگر عملا نسبت به کارهای کمیتهٔ ما که تقریباً در پشت در اطاقش تشکیل میشد علاقه‌ئی نشان نمیداد. دوهفته پیش جریان کار کمیته اورا تحریك میکرد و بخشم میآورد اما اکنون بنظر میرسید که دیگر از این امور واز دنیای ما خیلی بدور است. با وجود این‌هنوز هم به‌مسائل ملی‌توجه‌داشت. یکبار به گاندی‌جی گفت: «مهاتماجی، من بزودی خواهم رفت و نخواهم بود که سواراج واستقلال ملی را بچشم خود به بینم اما میدانم که شما فاتح خواهید بود و پیروزی بسیار نزدیك شده است...»

بیشتر کسانی که از ولایات وشهرهای دیگر آمده بودند بتدریج باز گشتند. فقط گاندی جی، چند تن از دوستان نزدیك و خویشاوندان و همچنین سه تن از پزشکان، «دکتر مختار احمد انصاری»، و «بیدان چندرا روی» و «جیوراج مهتا» که از دوستان قدیمی‌اش بودند ومعمولا معالجهٔ جسم خود را به آنها رجوع میکرد پیش ما ماندند.

صبح‌روز ٤ فوریه ظاهراًحالش کمی بهترشد. تصمیم گرفتیم از این بهبودی‌استفاده کنیم و او را به لکنهو ببریم که وسایل معالجه با برق وبا اشعه ایکس در آنجا بیش از الله‌آباد فراهم‌بود. همانروز با اتوموبیل راه افتادیم. گاندی جی وکاروانی ازاتومبیل ما را مشایعت میکردند. خیلی‌آهسته حرکت میکردیم اما بیمار نیرویش تقریباً بپایان رسیده بود وفوق‌العاده خسته بنظرمیرسید. با وجود این، روز بعدهرچند هنوز نشانه‌های خطرناکی دیده میشد، ظاهراً چنین بنظر میرسید که بر خستگی خود غلبه کرده است.

روز ٦ فوریه، در نخستین ساعات روز در حالیکه تمام شب را با نهایت التهاب وناراحتی بر بالینش گذرانده بودم ناگهان دیدم که تمام حالات مبارزه و انقلابی که در صورتش دیده میشدمحو گردیدوجای خود را به یك آرامش عمیق سپرد. من تصور کردم که در پایان ناراحتیهای شب بالاخره بخواب رفته است واز این جهت بسیار خشنودشدم اما مادرم که الهامات روحی نیرومندی داشت ناگهان بی‌اختیار فریاد کشید. من با تندی بمادرم نگاه کردم تا از اوخواهش کنم آرام باشد وبا فریاد خود خواب بیمار را مختل نسازد، اما افسوس که اوبخواب ابدی‌فرورفته بود. آخرین‌خواب که‌بیداری از پی‌نداشت.

درهمان روزجنازهٔ اورا با اتومبیل بالله‌آباد برگرداندیم. من خود در کنارجنازهٔ اودراتومبیل نشستم. «رانجیت» هم اتومبیل رامیراند. «هری» مستخدم محبوب‌پدرم هم دراتومبیل ما بود. پشت سر ما اتومبیل دیگری بود که مادرم و گاندی جی را می‌آورد و اتومبیلهای دیگر هم بدنبال آنها میآمدند. من مثل یك خواب زده بودم. بدرستی نمیفهمیدم که چه اتفاقی برای ما روی داده است. مسافرت، انبوه مردمی که بر سر راه

ما جمع شده بودند، جریان تشییع جنازه،همهٔ این‌ماجراها همچون خوابی برمن‌میگذشت. نمیتوانستم بهیچ چیزفکر کنم. هم اکنون منظرهٔ اجتماع عظیم وانبوه مردم رادرلکنهو بنظرمیاورم که چگونه براثرشنیدن خبر این مرگ بشکلی سحرآمیزجمع شدند و ما را بدرقه کردند . اتومبیل ما بسرعت بطرف الله‌آبادمیرفت. یك پرچم بزرگ ملی پیشاپیش آن دراهتزاز بود.جنازه هم دریك پرچم دیگر بسته شده بود. درطول راه جماعات انبوهی درطی فرسنگها راه جمع شده بودند تا مراسم آخرین احترام را بجا آورند.درمنزلمان تشریفات کوتاهی انجام گرفت وبالاخره آخرین سفر بسوی «گنگ» که با اجتماع عظیم مردم همراه بود آغازشد . گوئی تمامی یك ملت در آنجا جمع شده بودند . موقعی که شب آنروز زمستانی برروی سواحل شط فرو میافتاد شعله‌های آتش بآسمان بلند شد و جسدی را که برای ما وبرای میلیونها نفرهموطن ما مظهرومفهوم آنهمه معانی عظیم و مختلف بود خاکستر کرد[1] . گاندی جی چند جملهٔ منقلب کننده خطاب بمردم گفت و بعد همهٔ ماآرام وخاموش‌ودردمند بخانه‌باز گشتیم درحالیکه درزیر آسمان‌بزرگ وپرستاره که تمام‌شعله‌هایش را برافروخته بود، یك احساس عمیق تنهائی ما را درخود میفشرد.

هزاران هزار پیامهای همدردی وتسلیت خطاب بمادرم ومن ازهر سومیرسید . لرد ولیدی ایروین، نایب‌السلطنه وهمسرش، نیز پیام تسلیت مؤدبانه‌ئی فرستادند. این اظهار همدردیها و احساسات عمومی برزخم دل ما مرهم میگذاشت اما بیش از هر چیز حضور گاندی جی بود که ما را تسکین میداد و مخصوصاً بمادرم و همهٔ ما برای مقابله با این ضربت هولناك کمك می کرد .

من نمیتوانستم تصوروقبول کنم که پدرم ازدست رفته است ودیگروجود ندارد.سه ماه‌بعد باتفاق همسرم ودخترم برای استراحت کوتاهی به «سیلان» رفتیم وچند روزخوش وآرام در«نوارا الیا» گذراندیم . ازآنجا خیلی خوشم آمد وناگهان بی اختیاراین‌فکر درمغزم گذشت که آن آب وهوا برای پدرم بسیارمناسب است . چرا نباید باوخبر بدهیم که بما بپیوندد ؟ او بسیار خسته شده است و بیش از ما باستراحت احتیاج دارد . هوای اینجا برایش مفید خواهد بود . . . چیزی نمانده بود که تلگرافی به الله آباد برایش بفرستم .

پس ازمراجعت ازسیلان به الله‌آباد یك روز، نامه‌رسان پست یك نامهٔ عجیب وغیر عادی برایمان آورد . در روی پاکت به خط پدرم اسم و عنوان من نوشته شده بود . و روی آن تمبرها ومهرهای بیشمار از ادارات مختلف پست دیده میشد . باکمال تعجب و حیرت آنراگشودم ودیدم که درواقع یك نامه از پدرم برای من بود منتها در تاریخ ۲۸

[1] ـ هندوان اجساد اموات خودرا درآتش میسوزانند وخاکسترآنرا به‌آب رود مقدس گنگ میدهند ـ م

فوریه ۱۹۲٦ نوشته شده بود وحالا درتابستان ۱۹۳۱ بمن میرسید . بدینقرار این نامه بیش ازپنج سال ونیم درراه بوده است ! پدرم این نامه را در«احمد آباد» ودرموقعیکه من عازم اروپا بودم نوشته بود . نامه بآدرس بمبئی فرستاده شده بود که ما از آنجا با خط کشتیرانی ایتالیائی به اروپا حرکت کردیم . وقتی نامه رسیده بود ما درروی دریا بودیم ونامه بما نرسید . بعد آن نامه بدنبال ما بتمام کشورهای اروپا رفته بود . شاید مدتها هم درکاغذ دانهای روی میزهای پست بخواب رفته بود تا اینکه محتملا یك روز یك‌مأمور پست دریك شهر ناشناس آن نامه را دیده و بفکرش رسیده‌بود که بهتر است آنرا برای خود من بفرستد .

چه تصادف عجیبی . این نامه دراین‌وقت بمن‌میرسید واتفاقاً یك نامهٔ وداع بود .

۳۴

پیمان دهلی

درهمانروزوتقریباً درهمان ساعت که پدرم میمرد عده‌ئی از نمایندگانی که بنام‌هند در کنفرانس میز گرد لندن شرکت کرده بودند در بمبئی از کشتی پیاده شدند. آقایان «سرینیواسا ساستری» و«سرتج بهادرساپرو» وچند نفر دیگر که اکنون یادم نیست چه کسانی بودند مستقیماً به‌الله‌آباد آمدند. گاندی جی وبعضی ازاعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هنوزدرآنجا بودند. درمنزل ما یك اجتماع خصوصی تشکیل شد که آقایان‌مزبور در آن گزارش‌کارهای میز گرد لندن را برایمان نقل کردند. آقای ساستری درهمان آغاز کار شخصاً وبدون‌اینکه کسی به‌او پیشنهاد کند، از آنچه درشهرادیمبورگ دربارهٔ هندونهضت مردم هند گفته بود اظهارتأسف کرد. بعلاوه اضافه‌کرد که اوهمیشه تحت تأثیراطرافیان خود قرارمیگیرد وجای آن دارد که «پرحرفیهای زیاده ازاندازه‌اش» فراموش گردد[1].

نمایندگان کنفرانس میز گرد هیچ چیز تازه و مهمی دربارهٔ کنفرانس مزبور بما نگفتند که ما ازآن اطلاعی نداشته باشیم. آنهافقط دربارهٔ بندوبست‌ها ودسته بندیها و مذاکرات پشت صحنه و باصطلاح گفتگوهای کریدورها، مطالب ناچیز و بی اهمیتی نقل کردند که مثلا لرد فلان چنین گفت وسر[2] بهمان چنان اظهار داشت و مشتی از این قبیل حرفها و بیانات غیررسمی وخصوصی که هیچ فایده واساسی نداشت.

همیشه چنین بنظرم رسیده است که لیبرالهای هندی ما به پرحرفیهای بی اساس و وعده‌های میان تهی بیش ازواقعیات اهمیت میدهند وحرفها و گفتگوهای غیررسمی بعضی مقامات رسمی برای ایشان خیلی بیش ازحقایق اوضاع هند مهم میباشد. درواقع از آن مذاکرات غیررسمی هم که آقایان مزبور برای ما نقل میکردند هیچ نتیجه‌ئی برای هند بدست نمی‌آمد. توضیحات‌این آقایان‌اعتقاد قبلی مارا مبنی بر اینکه تصمیمات کنفرانس

۱- به‌صفحهٔ ۳۴۰ رجوع شود. م.

۲- «سر» یك لقب اشرافی انگلیسی‌است. م

میز گرد برای ما ارزشی ندارد راسخترمیساخت .

یکی ازشرکت کنندگان در آن ملاقات پیشنهاد کرد که گاندی جی نامه‌ئی برای نایب‌السلطنه بنویسد و درخواست ملاقاتی کند و در این ملاقات از او توضیحات صریحی بخواهد . گاندی جی هم تصورمیکنم بدون‌اینکه ازچنین ملاقاتی انتظارمهمی داشته‌باشد این پیشنهاد را پذیرفت . اصولا او همیشه حاضر وآماده بود که با مخالفین و حریفان خود ملاقات کند ودرهرباب با ایشان بمباحثه و گفتگوپردازد . او که همیشه حق را مطلقاً بجانب خود میدانست همواره امیدوار بود که بتواندمخالفین خویش‌را درقبول نظریاتش موافق سازد . اما اغلب بیش ازآنکه یك شکل فکری صحیح وعالمانه را درنظر داشته باشد ، تحولات روحی واحساساتی مخاطب را بحساب می‌آورد وامیدوار بود که با نیروی روحی سدهای بد بینی وخصومت وخشم را ازمیان بردارد وعواطف خیرخواهی وحسن‌نیت اشخاص را برانگیزاند . اومیدانست که اگراز این راه موفق شود ، طرف مقابل اعتقاد استوارتری باقدامات مثبت خود پیدا خواهد کرد واگرهم با شکست مواجه گردد لااقل‌مخالفت‌حریف‌جنبهٔ نرمتر، واختلافات صورت‌ملایمتری خواهدداشت. گاندی‌جی بارها از راه تماس شخصی و بخاطر قدرت فوق العادهٔ شخصیت خود برکسانی‌که بشدت مخالف سیاست او بودند پیروزشده بود وآنها را به ستایشگران خویش مبدل ساخته‌بود که اگرهم ازانتقاد سیاست اومنصرف نشده بودند لااقل ازآن پس دیگر هرگز روش اورا تمسخر نمیکردند . منتها در اینجا یك تفاوت بزرگ وجود داشت . تماس گرفتن و سروکارداشتن با «افراد» مخالف یك چیز بود وروبروشدن بایك نیروی غیرشخصی‌مانند دولت بریتانیا که مظهرامپریالیسم فاتح وپیروزبود یك چیز دیگر. گاندی جی با توجه کامل باین موضوع وبدون آنکه امید زیادی برای بدست آمدن نتیجه‌ئی داشته باشد از لرد ایروین نایب‌السلطنه درخواست ملاقات کرد .

در آنموقع نهضت نافرمانی عمومی ما هنوز ادامه داشت اما بعلت شایعاتی که دربارهٔ «مذاکرات با دولت» انتشار یافته بود تا اندازه‌ئی شدت و حرارتش کمتر شده بود .

درخواست ملاقات گاندی جی فوراًمورد قبول واقع شد واوازالله‌آباد بسوی دهلی حرکت کرد. درموقع حرکت خود بماگفت که اگر مذاکرات صورت جدی‌تری پیدا کند فوراً اعضای کمیتهٔ عامله را هم بآنجا دعوت خواهد کرد .

چندروزبعد مارا به دهلی خواست . ما مدت سه‌هفته درآنجا ماندیم و دراین مدت هرروزملاقاتها ومباحثات وگفتگوهای دنباله دار وجدی ادامه داشت . گاندی‌جی چندین بار بالرد ایروین ملاقات کرد اما این ملاقاتها بافاصله های سه‌چهار روز یکبار صورت

میگرفت . زیراظاهراً لردایروین با «ادارهٔ امورهند» در لندن‌هم تماس‌میگرفت ومشورت میکرد (البته بوسیلهٔ تلگراف یا وسایل دیگر) . گاهی اوقات بعضی چیزهای کوچك وحتی بعضی کلمات مانع پیشرفت‌مذاکرات‌میشد . یکی از این کلمات موضوع « متوقف ساختن» نهضت نافرمانی عمومی بود. گاندی‌جی بارها توضیح میداد که این نهضت‌چیزی نیست که بتوان آنرایکباره متوقف ساخت زیرا اختیار این کاردردست مردم است و نه‌در دست ما . باوجوداین ممکن‌است اوضاعی پیش‌آیدکه نهضت ازطرف مردم متوقف‌شود. لردایروین بااین کلمه مخالفت میکرد ومیخواست درهرحال این کلمه بکار نرود و آنرا تکرار نکنند و گاندی‌جی هم نمیتوانست این‌حرف را بپذیرد . بالاخره بجای « متوقف ساختن» کلمهٔ «ادامه نیافتن» رابکار برد .

همچنین مذاکرات مفصلی دربارهٔ تحریم پارچه هاومشروبات خارجی بعمل میآمد . بیشتروقت مابرای بحث و گفتگودربارهٔ جزئیات یك‌پیمان موقتی صرف میشد بدون آنکه فعلا به مسائل اساسی بپردازیم . همه تصورمیکردیم که بعداً درموقع مناسب‌تر یعنی بعد ازانعقاد یك پیمان موقتی وقطع شدن هیجانات مبارزات جاری روزانه ، آسانترمیتوان باین مسائل پرداخت . درنظر ما منظور ازمذاکرات این بود که باصطلاح به یك نوع توافق برای ترك مخاصمه موقتی برسیم‌تابعداً بتوان مذاکرات جدی‌تری‌را دنبال کرد .

دراین زمان کسان زیادی بدهلی آمده بودند . از جمله عده‌ئی روزنامه نگاران خارجی ومخصوصاً آمریکائی . آنهااز کمی فعالیت مطبوعاتی ما خیلی ناراضی بودند و گله داشتند که ادارات رسمی دهلی‌نو ودفترکارنایب‌السلطنه دربارهٔ مذاکرت « گاندی-ایروین» خیلی بیش از ماعناصر وابسته به کنگره ، اخبار واطلاعات به‌مطبوعات میدهند ودردسترس خبرنگاران میگذارند . این‌حرف آنهاکاملاصحیح بود ودراین مورد ماقصور داشتیم .

همچنین درآنزمان عده‌ئی ازشخصیت‌های معروف کشور وصاحبان مقامات مختلف برای ملاقات و سلام گاندی‌جی به دهلی می‌آمدند . زیرا بنظر آنها اکنون ستارهٔ اقبال «مهاتما» در اوج بود . اینها اشخاصی بودند که اغلب در محکوم ساختن ما دست داشتند ویا لااقل همواره خودرا از گاندی‌جی‌و کنگره دور نگاهمیداشتند که مبادا ازاین جهت ضرروزیانی‌متوجهشان شود. حالاتماشای اینکه آنهاباچه‌عجله وشتابی سعی‌داشتند هرطورهست خود را به او نزدیك سازند واقعاً خنده‌آور بود . بنظرآنها چنین میرسید که‌کنگره وضعی استوار ودرخشان پیدا کرده است . هیچ کس نمیتوانست پیش بینی کند که‌آینده چه‌چیزهاهمراه خواهد داشت . درهرحال فعلابنظرآنها صلاح دراین بودکه به کنگره وسران‌آن نزدیك شوند . امایکسال بعد بازاوضاع عوض شد و بازهمین عناصر

که امروز دورو برمامیگشتند بخاطر آشنائی با ماازوحشت برخود میلرزیدند و باز کاملا ازما بریدند و باکمال دقت از کنگره احتراز میجستند .

حتی متعصبین وسردمداران فرقه‌ها هم که به‌آتش اختلافات مذهبی دامن میزدند درآنزمان میترسیدند که مبادادراین جریان جدید عقب بمانند وبهمین جهت آنها نیز پیش مهاتما می آمدند وازحسن نیت خود سخن میگفتند واطمینان میدادند که آماده‌اند در بارهٔ موضوع فرقه‌های مذهبی سازشی راپذیرند و اگر او خود اقدامی بکند بآسانی میتوان توافقی میان پیروان فرقه‌های مختلف برقرارساخت .

يك‌موج روزافزون ازصاحبان مقامات مختلف بالا وپائین به منزل دکتر انصاری که گاندی‌جی وجمعی ازمادرآنجا سکونت داشتیم هجوم می آورد . ما درساعات فراغت وبیکاری به تماشای آنها میپرداختیم که برایمان بسیارجالب وپرفایده بود .

ازسالها پیش‌ارتباطات ومعاشرت ورفت‌آمد های ماتقریباً به تماس‌هائیکه بامردم وطبقات فقیرشهری وروستائی پیدامیکردیم وبه‌آمیزش باعناصری‌ازاین قبیل که درداخل یاخارج اززندانهامیدیدیم محدودشده بود اکنون‌این‌آقایان‌بسیار ثروتمند وخوشگذرانی که برای دیدن گاندی‌جی‌هجوم‌میآوردند يك‌جنبهٔ دیگر ازطبیعت‌آدمی رابمانشان‌میدادند. اینها مظهرآن جنبهٔ قابل انطباقی بودند که میتوانستند از هرطرفی که باد بوزد بخوبی باآن منطبق وهمراه شوند . هروقت احساس میکردند قدرت وموقعیت تغییرمحل میدهد آنها نیزفوراً جهت خود راعوض میکردند وبسوی‌آن متوجه میشدند وهمچون گل‌آفتاب گردان باتبسمی برلب‌بسوی خورشیدجدید رومیگرداندند . بسیاری‌ازآنها، ارکان‌اساسی حکومت بریتانیا درهند بشمارمیرفتند . خیلی جالب بود که میدیدیم این آقایان بامنتهای خودخواهی‌وخودپرستی‌میخواستند مطمئن شوند که‌اگراوضاع‌تغییریافت وحکومت‌جدیدی درهند روی‌کارآمد بازهم‌آنهادرزمرهٔ ارکان‌اساسی‌آن باقی خواهندماند .

درآن روزها اغلب‌درموقع گردشهای‌صبحانهٔ گاندی‌جی که دردهلی‌نو بعمل‌می آورد من‌هم همراهش میرفتم . معمولا آنموقع تنهاوقتی بود که میشد بااو آسوده حرف زدزیرا دربقیهٔ ساعات روزتمام دقایق وقتش کاملا گرفته وپر بود . حتی درهمین گردشهاهم اغلب وقت خود رابه‌مصاحبه بایك روزنامه نگار که معمولا خارجی بود یا مذاکره بایکی از دوستان که برای مشورت دربارهٔ‌يك کار شخصی پیش‌او می آمداختصاص میداد . ما باهم دربارهٔ همه‌چیز ، دربارهٔ گذشته وحال ومخصوصاً‌آینده صحبت‌میکردیم ، بخاطردارم که یکبارازفکری که دربارهٔ‌آیندهٔ کنگره داشت سخت متعجب‌شدم . من‌همیشه تصورمیکردم که کنگره باآن صورت که داشت ، وقتی که استقلال کشورتأمین گردد خودبخود ازمیان خواهد رفت وتغییرشکل خواهدیافت . اوعقیده داشت که فعالیت کنگره بازهم بایدادامه

یا بدمنتها بایك شرط که کنگره یك قطعنامهٔ «اعراض» بتصویب برساند ودرضمن آن تصریح کند که هیچ یك ازاعضای آن حق ندارند کارمند حقوق بگیر دولت شوند و گرنه بایداز عضویت کنگره استعفا بدهند . اکنون جزئیات افکاراودراین زمینه بخاطرم نیست امافکر اساسی‌او این بود که کنگره براثردورماندن ازقدرت‌دولتی‌وحفظ سلامت ودست‌نخوردگی خود خواهد توانست تأثیر اخلاقی و روحی عظیمی در دستگاه اجرائی دولت وادارات دولتی داشته باشد وبدین ترتیب آنهارا درطریق درست وصحیحی هدایت کند .

این فکر برای من چیز عجیبی بود که نمیتوانستم آنرا به‌آسانی بپذیرم مخصوصاً که مشکلات فراوان و بیشماری‌هم بوجودمی آورد. بنظرمن‌درچنین صورتی کنگره بفرض آن هم که بتواند وجود داشته باشد عاقبت مورد بهره برداری و استفادهٔ صاحبان منافع موجود وطبقهٔ حاکمهٔ کنونی قرارخواهدگرفت . اما صرفنظر ازجنبهٔ عملی این موضوع که اصولا صحیح نیست و نمیتواند تحقق پذیرد خود این حرف اعماق فکر گاندی‌جی را خوب نشان میداد . درحقیقت اوازحزب چیزدیگری غیراز مفهوم جدید متداول ومعمولی آن می‌فهمید .

حزب در معنای جدید خود عبارتست از یك گروه متشکل و سازمان یافته که برای بدست آوردن قدرت حکومت بمنظور تغییردادن شکل وساختمان سیاسی واقتصادی‌جامعه براساس برنامه واصولی که قبلا تعیین شده است فعالیت کند . یا بگفتهٔ « مستر تاونی »[۱] مفهوم حزب درزمان ما عبارت از دستگاهیست که میخواهد حد اکثر هویج را برای حد اکثرالاغها تهیه کند[۲].

افکار گاندی جی دربارهٔ دموکراسی با افکار مافوق الطبیعه وجنبه‌های روحانی بهم آمیخته بود و بهیچوجه با رقم ، عدد ، تعداد افراد ، اکثریت ، نمایندگی بمعنی عادی کلمه و نظایراین کلمات واصطلاحات ارتباط نمییافت . اساس فکر او بر «خدمت» و«فداکاری» بنا شده بود و بنظر او وسیلهٔ تحقق و انجام این خدمت هم اعمال فشار روحی واخلاقی بود .

گاندی‌جی در بیانیه‌ئی که بتازگی(در۱۷سپتامبر۱۹۳٤)منتشرساخته‌است نظرخودرا دربارهٔ یك دموکرات بیان میدارد ویك نفردموکرات را بآنصورت کـه خود او میفهمد توصیف میکند.دراین بیانیه ادعا میکند که‌خود او«دموکرات متولد شده» است‌ومیگوید «اگرمفهوم دموکراسی این باشد که انسان مثل فقیرترین مردم زندگی کند وبکوشد که زندگیش ازآنها بهتر نباشدوسعی داشته‌باشد که خود را دائماً هم سطح ایشان‌نگاهدارد

۱ـ R . H . Tawney

۲ـ منظور اینست که حزب‌عالیترین چیزهائی را که مورد علاقهٔ اکثریت عظیم میباشد درنظر دارد ـ م .

میتوانم بگویم‌من دموکرات کامل متولد شده‌ام»او بازهم مطالب خود را ادامه میدهد که ازآنها مفهومی که اوازدموکراسی میفهمد بیشتر نمایان میگردد ازجمله میگوید :

« ما باید باین حقیقت اعتراف کنیم که اگر کنگره ازدموکرات منشی‌خود مفتخر است درواقع افتخارش باین نیست که عده‌ئی نمایندگان مردم را به جلسات سالیانهٔ خود می کشاند ودرکارها شرکت‌میدهد، بلکه بخاطرخدمات فراوان وروزافزونیست که‌نسبت بمردم انجام میدهد . اگر دموکراسی غربی تاکنون هم ضعف خود را در نظر کنگره فاش نساخته باشد بالاخره روزی نقص آن نمایان خواهد شد . ای‌کاش هند میتوانست‌از راه تعلیم گرفتن از سرمشقهای قابل‌فهم ، دموکراسی واقعی را درك کند وبیاموزد . »

«نباید فساد وتزویردستگاههای دموکراسی نتیجهٔ اجتناب ناپذیر دموکراسی باشد یا دموکراسی بشمار رود . دموکراسی واقعی بمعنی فعالیت عده‌ئی نماینده نیست که خود رامظهرروح، امیدها وتمایلات مردمی که مدعی نمایندگی ایشان میباشندمیشمارند. من عقیده دارم که دموکراسی نمیتواند بوسیلهٔ جبر و زور و در خارج بوجود آید . دموکراسی ازخارج بوجود نمی‌آید بلکه از درون هر فرد سرچشمه میگیرد و در داخل روح او بوجود می‌آید . »

مسلماً این توصیف گاندی جی از دموکراسی همانطورکه خود او هم گفته است بهیچوجه با مفهوم‌دموکراسی غربی‌تشابهی ندارد.اما جالب توجه است که‌با دموکراسی کمونیستی که بسهم خودازجنبه‌های متافیزیك وما بعدالطبیعه خالی‌نیست‌یك نوع شباهتی دارد . زیرا در دموکراسی کمونیستی‌هم معمولا یك عدهٔ معدود کمونیست خود را مظهر احتیاجات وتمایلات واقعی توده‌های‌مردم میشمارند هرچند که‌ممکن است خوداین توده‌ها ازآنها بی خبر باشند . برای این قبیل اشخاص توده‌ها یك نوع مفهوم متافیزیك و غیر واقعی را پیدا میکنند ودر نتیجه اینها تصورمیکنند که خودشان مظهر زندهٔ آن توده‌ها میباشند. بدیهی است مشابهتی که‌میان نظر ودرك گاندی جی با نظر کمونیستی قائل‌شدم بسیارسطحی است و بهیچوجه از همین اندازهٔ محدود تجاوز نمیکند وگرنه آنها چه در نظرهای اصولی وچه درچگونگی طرحی مسائل وبخصوص در مورد مسائل تاکتیکی و طرز بکاربردن نیرو برای رسیدن بمقصود اختلافی فراوان دارند وازهم‌کاملا دور هستند .

درهرحال‌چه گاندی‌جی یك نفر دموکرات بمعنی واقعی کلمه باشد وچه نباشدآنچه مسلم است اونمایندهٔ واقعی توده‌های دهقانان وچکیدهٔ ارادهٔ دانسته یا ندانسته‌آنهاست. وحتی خیلی بیش از «نماینده» آنهاست زیرا مظهر ایدآلها وآرزوهای این صدها میلیون نفوس‌دهقانان هندی‌بشمار میرود . مسلماً او نمونهٔ یك دهقان متوسط هندی‌نیست. اوبا ظرافت طبع وذکاوت ادراك‌وحساسیت فوق‌العاده‌ئی که دارد مردی بسیار خوشذوق

است که نظری وسیع هم دارد . او یك «انسان» و در عین‌حال یك چکیدهٔ رنج‌وریاضت است که برهیجانات وشهوات خود تسلط‌دارد وآنهارا بصورتی عالی وآسمانی درآورده است وعواطف خود را بسوی روحانیت ومعنویت سوق میدهد . شخصیت خیره کنندهٔ او مردم را همچون آهن‌ربا بخود میکشاند ودر ضمن آنهارا به بیعلاقه بودن وصرفنظر کردن از علائق وبستگی‌ها میخواند . تمام صفات اوبا یك دهقان متوسط هندی تفاوت فاحش دارد وبا اینهمه اویك «دهقان بزرگ»است ومردیست که مسائل این دنیا را با چشم‌یك دهقان مینگرد ودر برابر بعضی جنبه‌های‌زندگی هم همان چشم بستگی یك دهقان رادارد. اما هند کنونی سرزمین دهقانانست وانگاراوهم سراسر هند را با دست خود لمس کرده است وآنرا بهتر از هر کس میشناسد .کوچکترین ارتعاشات هند را با یك اطمینان تقریباً غریزی بوسیلهٔ حالات روحی خاص خود درك میکند و در لحظات معین باقدام میپردازد.

او نه فقط برای دولت بریتانیا صورت یك رمز ویك معما را دارد بلکه برای‌ملت خود واطرافیان نزدیکش نیز چنین است ! شاید اگر اودر کشور دیگری جز هند میبود بااوضاع امروزی‌تناسبی نمیداشت اماچنین‌بنظر میرسید که هنداورا بخوبی درك میکند. هند امروز این مرد را که جنبه‌های مذهبی‌وپیامبری دارد ودر بارهٔ گناه ورستکاری وعدم خشونت حرف میزند میستاید ودوست میدارد.

در اساطیر وافسانه‌های مذهبی هند داستانهای فراوانی ازمرتاضین بزرگ وجود دارد که بر اثر قدرت وریاضت وشدت فداکاری نفس صورت یك«کوه عظیم شایستگی» را پیدا میکنند وبمقام نیمه خدائی میرسند ومیتوانند نظم موجود را هم تغییر بدهند و در مقدرات تأثیر بگذارند . در مقابل قدرت فوق‌العادهٔ روحی گاندی جی و نیروی عظیم او که انگار از یك ذخیرهٔ نقصان ناپذیر معنویت ناشی میشود من همیشه بیاد این نیمه خدایان افسانه‌ئی‌افتاده‌ام . مسلماً اواز نوع مردم‌عادی جهان ما نبود . اوازیك قماش دیگری بود واغلب مثل‌این‌بود که از اعماق چشمهایش یك موجود نا شناختهٔ‌دیگر بما مینگریست.

هند ، حتی هند شهرها ، حتی هند صنعتی وجدید در خود نشانه‌های دهقانی فراوان داشت و هنوز رنگ دهقانی خود را رها نکرده بود . بنابراین بسیارطبیعی بود که‌هند این فرزند خودرا که درعین حال ، هم به‌او شبیه بود وهم بااوتفاوت داشت ، بصورت‌یك بت ویك رهبر محبوب بپذیرد .گاندی‌جی یادگارهای باستانی و خاطراتی راکه تقریباً از یادرفته بود از نوزنده کرد و هند را متوجه روح خودساخت . هند درمیان تیرگیهای رنج‌آورزمان حال ، تنها وبی‌امید دست وپامیزد ورؤیاهای مبهمی‌در بارهٔ گذشته وآینده

خود داشت اما گاندی آمد ، درفکر او امید را برانگیخت، ودر کالبد متزلزل و ناتوان او نیروئی تازه دمید در نتیجه برای هند آینده صورتی دلپذیر و امیدبخش بخود گرفت . هند همچون «ژانوسی»[1] شد که هم به‌پشت سر و به گذشته مینگرد وهم به‌جلو وبه‌آینده، ومیکوشد که این هردورا باهم پیونددهد .

بسیاری ازماتصورات دهقانی اشیاء را ازدست داده بودیم . با طرز فکرقدیمی و آداب ورسوم آباء اجدادی وعقاید مذهبی پدران خود قطع رابطه‌کرده بودیم . ماخود را «متجدد» مینامیدیم و منظورمان از «ترقی» صنعتی شدن ، بالارفتن سطح زندگی و دسته‌جمعی کردن کشاورزی بود . مانظریات دهقانی را ارتجاعی میشمردیم و درمیان ماکسانی که بسوی سوسیالیسم و کمونیسم متوجه میشدند روز بروز زیادتر میشد . آیا چطورشد که ماتوانستیم از نظرسیاسی باگاندی‌جی مربوط شویم و حتی اغلب بصورت پیروان بااعتقاد وفعال اقدامات اودر آئیم ؟ این سؤال بسیاردشوار یست. و به کسی که گاندی جی راندیده ونشناخته باشد مشکل میتوان دراین باره پاسخ قانع کننده‌ئی داد .

شخصیت یك فرد اغلب یك نیروی غیرقابل توصیف وعجیبی است که مستقیماً درروح دیگران اثرمیگذارد . این نیرو که معمولا در گاندی‌جی بحساب نمی‌آمد برای کسانی که بدیدنش میرفتند باشکال مختلف جلوه گرمیشد. اماصرفنظر از این کشش مغناطیسی شخصیت، بالاخره اعتقاد فکری و روحی هم بود که افراد را به‌سوی اومیکشاند و در اطراف او نگاهمیداشت .

اغلب اتفاق می‌افتاد که اشخاص بافلسفهٔ او وحتی با قسمت عمده‌ئی از منظورهای اوموافق نبودند ، یا اینکه با اوتفاهمی نداشتند و او را درك نمیکردند امالااقل شکل اقدامی که او پیشنهادمیکرد برای همه کس محسوس وقابل فهم بود وبادرك وفهم عمومی سازگاری‌داشت. بعدازعدم فعالیت ممتدی که ملت‌ما براثر یك سیاست‌ملایم وضعیف‌طولانی بدان عادت کرده بود و جزو سنن قدیمی ماشده بود هرنوع اقدام و عملی برای ما مفید بود وجلب‌توجه میکرد . دراین میان طرزاقدامی که گاندی جی پیشنهاد میکرد شجاعانه ومؤثر واخلاقی‌بود. این‌روش، هم از نظرفکری وهم از نظر احساساتی واخلاقی جذبه‌ئی مقاومت‌ ناپذیرداشت. کم کم درستی‌این‌راه، اعتقاد ماراهم‌تسخیر کرد ومابدون آنکه‌تمام فلسفه‌وافکار اورابپذیریم‌قدم‌بقدم‌همراه‌اومیرفتیم. این‌جدائی وافتراق‌فکری‌واین ناهماهنگی که‌ازنظر فکر وعمل‌میان‌ماوجودداشت خیلی‌منطقی نبود وطبعاً به کشمکشهای شدید درونی هم منتهی میگشت . ما بطور مبهمی امیدوار بودیم که گاندی جی براثرحساسیت شدیدی

---

[1] ۱ـ ژانوس دراساطیر وافسانه‌های یونانی یکی‌ازخدایان بود که همیشه گذشته وآینده را درذهن خودداشت وبهمین‌جهت اورا بشکل انسانی میساختند که دوصورت داشت وبه‌دوطرف نگاه میکرد . م

که نسبت به تحول اوضاع داشت بتدریج قدمهای لازم را بطرف راهی که ما آنرادرست میدانستیم برخواهد داشت. درهرحال راهی که اودنبال میکرد بدون تردید درآن موقع تنها راه موجود بود ودرصورتی هم که لازم میشد بعدها در سر یك دو راهی ازهم جدا شویم فعلا سبقت گرفتن وتندتررفتن ازاوابلهانه میبود .

همین وضع نشان میداد که اختلاط ودرهمی وعدم ثباتی درافکارما هم وجود داشت وزیاد درکاروفکرخود روشن نبودیم . همیشه ما فکرمیکردیم که درنظریات وعقایدخود منطقی‌ترهستیم اما بیقین گاندی جی هند را خیلی بهترازما میشناخت ومسلماً دراو چیزی وجود داشت که میتوانست به احتیاجات وتمنیات توده‌های مردم جواب گوید . ازاین راه بود که اومیتوانست آنهمه فداکاری و وفاداری را بایشان الهام کند . اگر ما میتوانستیم اورا قانع ومتقاعد سازیم واگراورا بنظریات خود معتقد میساختیم میتوانستیم توده‌هارا نیزبخود معتقد سازیم. وبنظرمیرسید که معتقد ساختن اوغیرممکن نبود زیرا علیرغم‌افکار دهقانی خود اودرواقع یك فرد شورشی‌متولد شده بود ویك عنصرانقلابی بود که‌تحولات وزیروروشدنهای عمیق را آرزومیکرد وهرگز هیچ ترسی از عواقب اقدامات نداشت .

گاندی جی خیلی خوب توانست که‌ملت افسرده ومأیوس ما را بکاروادارد‌ومتشکل سازد وبراه اندازد و این‌کار رانه ازراه توسل‌باقدامات خشونت‌آمیزوتندی‌ودیکتاتوری بلکه با منتهای نرمی ، با نگاه شیرین وباگفتاردلنشین خود و مخصوصاً با صرف کردن وجود شخص خود ونشان دادن سرمشقهای شخصی انجام می‌داد . بخاطر دارم که درسال ۱۹۱۹ ودردوران نهضت ساتیاگراها درهند یکی ازمبارزین ما بنام « عمرسبحانی » در بمبئی اورا « مالك‌الرقاب [1] مهربان ومحبوب » مینامید ! از آن زمان تاکنون حوادث بسیار روی داده است و تغییرات فراوان حاصل شده است . متأسفانه «عمر» دیگر زنده نیست که این تحولات راببیند. اما ماکه زنده ماندیم ومیتوانستیم درآستانهٔ سال ۱۹۳۱ بپشت سرخود نگاه کنیم دلهامان ازشادی می‌تپید .

بیقین سال ۱۹۳۰ سال عظیمی بود و بنظر میرسید که گاندی جی همچون ساحری چیره دست بـا یك اشارهٔ انگشت قیافهٔ کشور را تغییر داده است . البته هیچ کس آنقدر احمق نبود که تصور کند ما دولت بریتانیا را بطور قـاطع شکست داده‌ایم بلکه شادی وشعف ما ازچیزدیگری بود . ما ازملت خود مغرورروخوشوقت‌بودیم. اززنان خودمان ، ازجوانان خودمان ، ازکودکان خودمان وازنقشی که تمامی ملت ما در نهضت ملی اجرا کرده بود سرافرازبودیم. برای ماا‌ین امریك پیروزی روحی بود . هرملتی هم که بجای ما میبود حق داشت ازچنین تحولی سرفرازباشد اما مخصوصاً برای ماکه یك ملت اسیر

۱ـ دراینجا کلمهٔ مالك‌الرقاب بجای کسی که غلام وبنده اسیرمیکند و ببازار میکشاند بکاررفته است . م.

واستعمارزده بودیم ارزش واثرش مضاعف بود . ما بسیار علاقمندبودیم که چنین گنجینهٔ گرانبهائی را برای خود محفوظ نگاهداریم .

گاندی جی همواره نسبت بشخص من مهربانی وعلاقه ومحبت فوق‌العاده‌ئی‌مبذول میداشت . مرگ پدرم اورا بطور نمایانی بمن نزدیك‌ترساخت . همواره باکمال حوصله به اظهارات و استدلالات من گوش فرا میداد و حد اکثر کوشش خود را بعمل می‌آورد که تمایلات مرا برآورد . حتی من باین نتیجه رسیده بودم که باکمك بعضی ازهمکارانم خواهم توانست اورا بطورتدریجی ومداوم بسوی سوسیالیسم بکشانم. خود اومیگفت که حاضر است قدم بقدم و بنسبتی که راه هموارو پاك شود دراین راه پیش برود. بدینقرار درنظرمن حتمی وغیرقابل تردید بود که اواصول اساسی سوسیالیسم را خواهد پذیرفت . زیرا برای بیرون آمدن اززیربارفشار ، ظلم ، بیعدالتی ، آشفتگی ، وفقری که در کشور ما بصورت نظام موجود درآمده‌بود جزسوسیالیسم وسیلهٔ دیگری بنظرم نمیرسید. فکر میکردم که ممکن است گاندی جی با تاکتیك‌های سوسیالیسم توافق نداشته باشداما در بارهٔ ایدآلهای آن مسلماً توافق خواهد داشت . اکنون می‌فهمم که میان ایدآل گاندی جی وهدفهای سوسیالیسم فاصله‌ئی عمیق واختلافاتی اساسی وجود دارد .

به دهلی و به آن ماه فوریه ۱۹۳۱ بازگردیم .

مذاکرات «گاندی جی - ایروین» ناگهان قطع گردید . تا چند روز نایب‌السلطنه دیگربدنبال گاندی جی نفرستاد . ما تصور کردیم که این‌قطع شدن، پایان‌مسلم کاراست. اعضای کمیتهٔ عامله تدارك بازگشت خود را فراهم میساختند . پیش ازآنکه ازهم جدا شویم یکباردیگروضع آینده وچگونگی نهضت نافرمانی راکه اسماً هنوز ادامه داشت مورد مطالعه وسنجش قراردادیم. همهٔ ما احساس میکردیم که اگرمذاکرات قطع گردد دیگرنخواهیم‌توانست بازهم دوریکدیگر جمع شویم . ما همه انتظار داشتیم که بزودی باز توقیفهای دسته جمعی و حملات وحشیانهٔ دولت بـر ضد کنگره با خشونتی شدیدتر از گذشته آغاز گردد . با ملاحظهٔ اینکه محتملا دیگر نخواهیم توانست دوبـاره دور هم گرد آئیم و این ملاقات آخرین اجتماع مـا میبود ، تصمیمات مختلفی اتخاذکردیم کـه مخصوصاً یکی ازآنها پراهمیت وپرمعنی بود .

تجربه بما نشان داده بود که شکل کارما در گذشته ودردوران اخیردرمقابل فشار و تضییقات دولت درست ومفید نبوده است. ما قبلا تصمیم گرفته بودیم که بهنگام بازداشت رئیس کنگره یا اعضای کمیتهٔ عامله بجای آنها اشخاص دیگرو اعضای علی البدل تعیین گردند اما تجربه ثابت کرد کـه این روش نتایج رضایت بخشی نمیداد زیراکسانی کـه بجای رئیس یا اعضای کمیته بکارمشغول میشدند عملا نفوذ و قدرت سابقی‌ها را نداشتند

واین اعضای علی البدل نمیتوانستند کارمهمی انجام دهند وفقط ممکن بود خود آنها هم بزندان بروند. این خطرهم وجود داشت که با ادامهٔ این روش عاقبت کنگره براثر رهبری عناصر جدید، در وضع نادرستی قرار گیرد. باین جهت تصمیم گرفتیم که باین شکل کار خاتمه دهیم. کمیتهٔ عامله در دوران اجلاسیهٔ فوق العادهٔ دهلی تصمیم گرفت که در آینده بهمان صورت ثابت خود بکارپردازد بدون آنکه عضوهای علی البدل بجای اعضای توقیف شده انتخاب شوند. طبق تصمیم جدید درصورت آغاز بازداشت‌ها اعضای کمیته تا آخرین فرد درپست خود میماندند وآخرین نفرهم به تنهائی کارمیکرد وموقعیکه اوهم بزندان میرفت دیگر کمیته کار نمیکرد و اختیارات آن خود بخود به تمام افراد کشور، بهر مرد وهر زن کشورما منتقل میگشت. ما با این ترتیب از تمام افراد ملت دعوت میکردیم که مبارزهٔ آشتی ناپذیرخود را بدون هیچگونه سازشی همچنان دنبال کند.

این قطعنامه بسیارشجاعانه بود وهیچگونه‌راه گریزوعقب نشینی‌را باقی نمیگذاشت همچنین ما باینوسیله باین واقعیت اعتراف میکردیم که برای ستاد مرکزی مبارزهٔ ملی یعنی کمیتهٔ عاملهٔ کنگره، حفظ تماس بامناطق مختلف کشوروورسانیدن تعلیمات منظم به آنها روزبروز دشوارترمیشود. این امردرواقع اجتناب ناپذیربود. زیرا زنان ومردان فعال ما علناً مبارزه‌میکردند ودرهرلحظه ممکن بود همهٔ آنها بازداشت شوند. ازسال ۱۹۳۰ یك سرویس ارتباط مخفی هم‌تأسیس‌شده وبکارپرداخته بود که گزارشهاوتعلیمات را بسراسرکشورمیرساند این دستگاه بخوبی کارمیکرد وبما نشان میداد که میتوانیم‌یك دستگاه اطلاع وارتباط مخفی هم ترتیب دهیم که باکمال موفقیت کار کند. اما در بعضی موارد این روش با طرز فعالیت علنی ما تطبیق نمی‌یافت و گاندی جی هم با این نوع فعالیت مخفی اصولا مخالف بود.

طبق تصمیم جدید برای مواردی که کمیتهٔ عامله یعنی ستاد فعالیت ومبارزه وجود نمیداشت ما کارمبارزه را به ابتکارات محلی خود اهالی در هر منطقه میسپردیم که اگر دستوراتی هم ازمقامات بالاترسازمان به آنها نمیرسید کارها را بنا بمقتضیات و موافق صلاحدید خود دنبال کنند و یا اصولا هیچ کاری نکنند. بدیهی است که هر وقت ممکن میشد ودراولین فرصت بازارتباط تجدید میگشت وتعلیمات لازم ارسال میشد.

بدینقراراین قطعنامه وقطعنامه‌های دیگری را تصویب کردیم اما برای اجتناب از عواقب احتمالی آنهارامنتشر نساختیم، ما جامه‌دانهای خود را حاضر کرده وآماده‌حرکت بودیم که ناگهان دعوت جدیدی ازطرف دفتر لرد ایروین بنام گاندی جی و برای ادامهٔ مذاکرات واصل گردید.

آنشب چهارم‌مارس‌ماتا نیمه‌شب درانتظار بازگشت گاندی جی ازخانهٔ نایب‌السلطنه

بودیم ودرهمان حال بخواب رفتیم . ساعت دو صبح بود که او باز گشت . ما را از خواب بیدار کردند تا اطلاع بدهند که مذاکرات به انعقاد پیمانی منتهی شده است . ما فوراً بمتن آن رجوع کردیم . من قبلا متن تقریبی آن و اغلب مواد آنرا که مبنای مذاکرات بود میدانستم اما وقتیکه متن‌قطعی ومادهٔ دوم[1] آنرا دیدم سخت ناراحت شدم ونتوانستم ازهیجان و نارضائی شدیدی که روحم را فرا گرفت جلوگیری کنم . من بهیچوجه برای تحمل چنین ضربت غیرمنتظره‌ئی آماده نبودم . بنابرین بدون اظهار یك کلمه خود را کنار کشیدم وخاموش ماندم .

آیاچه میشد گفت ؟ مادرمقابل امرواقع شده‌ئی قرار داشتیم . رئیس ما تعهدی را پذیرفته بود . اگرما با او موافقت نمیکردیم چه میشد کرد ؟ انشعاب ؟ مخالفت ؟ انتشار اعلامیه‌ئی مبنی برعدم موافقتمان؟ و بعد چه میشد؟ این قبیل اقدامات ممکن بودیك‌رضایت وتسکین فردی فراهم سازد امادر نتیجهٔ نهائی تغییری نمیداد.درهرصورت نهضت‌نافرمانی دیگر پایان یافته بود و کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هم نمیتوانست به تنهائی وبدون گاندی جی درخواست کند که ادامه یابد . زیراکافی بود که دولت رسماً اعلام دارد که آقای گاندی توافق را پذیرفته است ودراینصورت نهضت نافرمانی فوراً متوقف میشد .

درواقع ما حاضر بودیم که با دولت بشکل قابل قبولی کنار آئیم و یکنوع توافق موقتی را بپذیریم . دیگربرای ما هم خوشایند نبود که بازهم هزاران نفراز دوستانمان را بزندان بفرستیم و خودمان هم بزندان برگردیم . هر چند که بسیاری از ما بزندان اهمیت نمیدهیم ودربارهٔ زندگی بیهوده ویکنواخت وطاقت فرسای آن با لاقیدی حرف میزنیم اما درواقع زندان جای مطبوعی نیست که روزها و شبهای عمر عزیز را در آن بگذرانیم . بنا براین نمیخواستیم که بازهم بیهوده راه زندانها را درپیش گیریم و رنج هزاران نفررا که هنوزدر زندان‌بودند تشدید کنیم .

درجریان مذاکرات گاندی‌جی با لرد ایروین که بیش ازسه هفته طول کشیده بود تمام کشورانتظارداشت که بالاخره کار به توافقی منتهی گردد . اعلام شکست مذاکرات یك نوع حالت یأس و نامیدی عمومی ایجاد میکرد . بدینقرار تمام اعضای کمیتهٔ عاملهٔ

۱ـ (یادداشت‌مؤلف) مادهٔ دوم موافقتنامهٔ دهلی مورخ ۵ مارس ۱۹۳۱ میگفت : در مورد مسائل مربوط به قانون‌اساسی ، مذاکرات‌آینده برای تهیهٔ یك‌قانون اساسی دولت هند براساس طرحهائی که درکنفرانس‌میز گرد موردبحث واقع شده وبا موافقت دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا صورت خواهد گرفت. بنا براین طرح شکل‌اصلی دولت‌آیندهٔ هند یك‌فدراسیون خواهدبود همچنین مسئولیت‌های دولت آیندهٔ هند مسائلی از قبیل دفاع ، سیاست خارجی ، وضع اقلیت‌ها ، اعتبارات مالی‌تعهدات مالی هند وغیره طبق طرح مزبور از مسائل اساسی میباشد که باید درموردحمایت و مراقبت از آنها برطبق‌منافع هند موافقت حاصل گردد . »

کنگره هم موافق بودند که حتی اگر نتوان به یك راه حل قاطع وقابل قبول رسید فعلا یك توافق برای متارکـهٔ موقتی برقرار گردد اما این توافق نمی‌بـایست صورت تسلیم شدن وصرفنظر کردن ازمسائلی راکه برای ماکاملا اساسی بود ، داشته باشد.

تاآنجاکه‌مربوط‌به‌شخص‌من‌بود چندچیزاهمیت‌حیاتی‌داشت ومخصوصاً به‌دوموضوع اهمیت زیاد میدادم . یکی اینکه درهرحال بهیچوجه نباید دربارهٔ استقلال کامل که هدف نهائی ماست سازشی صورت می‌پذیرفت وازآن قدمی پائین‌تر گذارده میشد . دیگراینکه درتوافق باید وضع دهقانان ما درولایات متحده‌هم مورد توجه قرار میگرفت . اعتصاب مالیاتی وعدم پرداخت سهم مالکانه و دولتی تا آنزمان در دهات و روستاها موفقیت‌های درخشانی کسب کرده بود . مأمورین دولت دراغلب نقاط نتوانسته بودندبهیچوجه مالیات را جمع‌آوری کنند . دهقانان دروضع حساسی قرارداشتند . قیمت محصولات کشاورزی‌به حداقل رسیده بود وازهمیشه پائین‌تر بود . طبعاً برای دهقانان غیرممکن‌بود که بتوانندبا فروش محصولات خود مبالغ مالیات را تأمین کنند . بعلاوه اعتصاب مالیاتی ، هـم جنبهٔ سیاسی پیداکرده بود . اگربعلت توافق موقتی با دولت نهضت نافرمانی متوقف میشد اعتصاب مالیاتی تکیه‌گاه‌سیاسی خودرا ازدست میداد . ازنظر اقتصادی هم این‌موضوع اهمیت داشت زیرا بطوریکه متذکرشدم دهقانان فقیر بعلت فقرخود وبعلت سقوط قیمتها مسلماً نمیتوانستند حقوق مالیاتی و اربابی را بپردازند . گاندی‌جی درموقع مذاکره با لردایروین شخصاً این‌موضوع‌ها را درنظر گرفته بود و متذکر شده بود که مـا وقتیکه نهضت نافرمانی را متوقف سازیم نخواهیم توانست ازدهقانان بخواهیم که سهمیهٔ اربابی و دیون معوقهٔ خودرا هم بپردازند زیرا عملا برای‌آنها چنین امکانی وجود ندارد واین امر خارج ازقدرت‌آنهاست . درمذاکرات گفته شده بود که این‌مسئله به‌دولت‌محلی‌ایالتی مربوطاست نه بدولت‌مرکزی. بمااطمینان داده شده بود که دولت ایالتی ما دراین‌زمینه باما مذاکره خواهد کرد وهرچه درقوه‌دارد بعمل‌خواهدآورد تا مشکلات دهقانان‌مرتفع گردد . این اطمینان صورت مبهمی داشت‌اما درآن‌وضع نمیشد بیش ازآن تضمینی گرفت وبهمین‌جهت این موضوع بهمان صورت مبهم باقی‌ماند .

مسئلهٔ مهم دیگری که برای ما جنبهٔ حیاتی داشت موضوع استقلال ملی بود که همچنان معوق مانده بود و ماده دوم موافقت نامه آنرا بمخاطره میانداخت آیا واقعاً برای همین‌منظور بود که ملت‌ما ازبیش ازیکسال‌پیش‌شجاعانه مبارزه میکرد؟ آیا تمام حرفها ونطقها و خطابه‌های گوناگون ما برای چنین پایانی بود ؟ آیا قطعنامهٔ کنگره دربارهٔ استقلال وبیانیه‌ها وسوگندهای روز۲٦ژانویه که آنهمه تکرار شده‌بود هدفش همین‌بود ؟

در آنشب ماه‌مارس درحالیکه دربسترخودافتاده بودم‌بتمام این مسائل‌فکر میکردم دردلم حفرهٔ وسیع و عمیقی بوجودمیآمد. انگار که چیزی گرانبها راگم کرده بودم کـه تقریباً بازنیافتنی بود .

«بدینسان جهان پایان میافت
نه باهیاهوئی شادمانه ، بلکه بشکلی دردناک .»

۳۵

کنگرهٔ کراچی

گاندی‌جی بطور غیرمستقیم ازیأس و ناراحتی روحی من که براثرجریان حوادث پیش آمده بود اطلاع یافت. صبح‌روز بعدازمن‌دعوت کرد که در گردش‌صبحگاهی‌روزانه‌اش همراه‌او بروم . مدت زیادی باهم‌صحبت کردیم . اوسعی داشت مرا قانع سازد که هیچچیز ازدست نرفته است ودرزمینهٔ اصول موردنظر بهیچوجه ، عقب‌نشینی نشده است . اومادهٔ دوم‌موافقتنامه رابشکل خاصی توجیه میکرد وآنرا بمعنی درخواست استقلال کامل‌میشمرد. میگفت کلمات «طبق منافع هند» دراین بند مفهومش همین است که استقلال هند تـأمین گردد . این اظهارات واین‌طرز توجیه او بنظر من خیلی دور از واقعیت بود . هـرچند اظهارات گاندی‌جی نمیتوانست مراقانع سازد اما دست کم درمن تسکینی بوجودمیاورد . باو گفتم که صرفنظر ازجهات ضعف‌اصولی موافقت‌نامه ، طرزرفتار اونیز که بدون‌اطلاع قبلی ناگهان مارا درمقابل عمل انجام یافته قرار میدهد مرابوحشت می‌اندازد و ناراحت میکند . دراویك نوع عنصر ناشناس وجود داشت که باوجود چهارده‌سال دوستی‌وارتباط نزدیك بااو بازهم نمیتوانستم آنرا بدرستی دریابم ومرا بتشویش‌می‌انداخت. خود اوقبول داشت که دراو یك چنین‌عنصری‌وجوددارد. درپاسخ من‌میگفت که خودش هم نمیتواند در این باره توضیحی بدهد یـااقلا بگوید که این عنصر خاص اورا بکجا خـواهدکشاند و چه خواهدکرد .

مدت یکی دوروز من درحال تزلزل وتـردید بـودم . نمیدانستم چه بکنم . دیگر موضوع جلوگیری ازتوافقی که حاصل شده بود یا مخالفت کردن باآن برایم مطرح‌نبود اکنون‌کار ازاین مرحله گذشته بود تنهاکارمقدور برایم این بود که خود را از جریان برکنار دارم وهرچند واقعیت را بناچار میپذیرم لااقل‌اسماً مخالفت خودرا نشان بدهم و ظاهرسازم زیرا اگر این‌عمل انجام یافته رامی‌پذیرفتم مثل این‌بود که ازاصول‌موردنظر خود صرفنظر کرده باشم . ایدآلها و غرور شخصیم دراین مورد مطرح بود . امااین

مسئله خیلی بزرگتر ووسیعتر از آن بود که تنها بوجود حقیر و ناچیز من محدود گردد . و بنابراین چنین اقدامی ازطرف من راه‌حلی برای مسئله بوجود نمیآورد. آیا بهتر نمیبود که امرواقع شده را باخلق خوش وقیافهٔ باز بپذیرم ومثل گاندی‌جی آنرا درجهت دلخواه خود توجیه وتفسیر کنم ؟ اوضمن یك مصاحبهٔ مطبوعاتی که بلافاصله پس از توافق انجام داد توافق را بدین صورت تفسیر کرده بود که ما همچنان به‌نظر خود دربارهٔ استقلال، بعنوان هدف نهائی خویش، باقی هستیم . حتی یك‌بارهم پیش «لردایروین» رفت که این موضوع‌را برای آینده روشن‌ومشخص سازد ودرآنجا اظهارداشت درصورتیکه« کنگره» نماینده‌ئی به « کنفرانس میز گرد» لندن‌اعزام دارد جز براساس استقلال مذاکره‌نخواهد کرد . طبعاً «لردایروین» نمیتوانست چنین نظری را بپذیرد و تأیید کند اما این‌حق را برای کنگره پذیرفت که درآن کنفرانس نظرخود راهرطور میخواهد مطرح سازد .

بدینقرار عاقبت پس از تردیدها وتلاشهای روحی وضعفهای جسمی تصمیم گرفتم که توافق را بپذیرم وبا تمام نیروی خود به اجرای آن بپردازم . دیگر نمیشد با سستی وتزلزل رفتار کرد . زیرا بنظر میرسید که راه میانه‌ئی وجود ندارد.

گاندی‌جی درضمن مذاکراتی که بعد ازانعقاد توافق بالرد ایروین بعمل آورده بود اصرارورزیده بود که‌علاوه برزندانیان سیاسی که بعلت‌اتهامات مربوط به‌نافرمانی‌عمومی بازداشت شده بودند سایرزندانیان سیاسی نیزآزاد گردند. کسانی که بخاطرشرکت در نهضت‌نافرمانی بزندان رفته‌بودند خودبخود طبق‌موافقتنامه‌آزاد میشدند اما هزاران‌نفر زندانی‌سیاسی‌دیگرهم بودندکه یابراثرمحاکمه ومحکومیتهای‌ظاهری ورسمی‌ویااصولا بدون هیچگونه محاکمه ومحکومیتی در زندانها بسر میبردند. بسیاری ازاین زندانیان سالها بود که در زندان بودند .

در سراسر هند همیشه بعضی‌ها را بدون هیچ نوع اعلام جرم ومحاکمه‌ئی دستگیر میکردندو بزندان میبردند مخصوصاًدر بنگال که هیجانات سیاسی بیشتر بود این‌کار بیشتر رواج داشت . دولت مانند رئیس ستاد و فرمانده کل در کتاب «جزیرهٔ پنگون‌ها»[1] یا در ماجرای «دریفوس» [2] عقیده‌داشت که نبودن‌دلیل برای دستگیری اشخاص خودبهترین دلیل دستگیری آنهاست . زیرا وقتیکه دلیل و بهانه‌ئی برای دستگیری وجود ندارد هیچ کسی هم نمیتواند در مقابل‌آن بدفاع پردازد و نادرستی آنرا ثابت‌کند . در نظر دولت

۱ـ کتاب معروف آناطول‌فرانس که بفارسی‌هم ترجمه شده است ودرآن محاکمات دولتی موردتمسخر قرار گرفته است . م

۲ـ ماجرای دریفوس یك‌محاکمهٔ معروف درفرانسه بود که بخاطر آن هزاران‌نفررا بی‌جهت بزندان بردند واین‌قضیه شهرت جهانی پیداکرد . درکتاب جزیره پنگون‌ها هم به‌آن اشاره شده است . م .

کسانی که دستگیر و زندانی میشدند یا از عناصر انقلابی بودند و یا اینکه ممکن بود بالاخره درآینده و بالقوه انقلابی بشوند و باین جهت بهتر بود درزندان بمانند. گاندی جی آزادی همهٔ آنها را خواستار شده بود ومتذکر شده بود که اگر بخواهند بالاخره‌در کشور آرامشی بوجود آید و بخصوص در «بنگال» حالت عادی‌تری برقرار شود بایدچنین تصمیمی اتخاذ گردد. اما دولت این پیشنهاد را نپذیرفته بود.

همچنین دولت حاضر نشد تخفیفی در مجازات «بهاگات سینگ» که باعدام‌محکوم شده بود قائل گردد. گاندی‌جی اصرار فراوان ورزیده بود که‌نه بخاطر انعقادتوافق بلکه بخاطر هیجان عظیمی که در سراسر کشور ایجاد شده بود با این تخفیف موافقت شود. امااین حرف اوراهم نشنیدند.

هم اکنون واقعه‌ئی راکه تقریباً در آن زمان روی داد و روح تروریسم هندی را بخوبی روشن میساخت بخاطر میآورم. آن واقعه بعد از رهائیم از زندان، کمی‌پیش یا کمی‌پس‌ازمرگ‌پدرم، روی‌داد. یکروزمردی‌ناشناس‌بخانهٔ ماپیش‌من آمدوخودرا«چندرا شکار آزاد» معرفی کرد. من هرگز قبلا اورا ندیده بودم اما اسمش را شنیده بودم. او همان کسی بود که در سال۱۹۲۱ بخاطر شرکت درنهضت عدم همکاری از مدرسه‌اخراج شده بود بود ودر سن پانزده سالگی زندانی شده بود و بخاطر سر پیچی از مقررات انضباطی زندان اورا شلاق زدند. پس از رهائی از زندان به نهضت تروریسم پیوسته بود وحتی یکی از رؤسای این نهضت در شمال هند شده‌بود. تمام این مطالب را شنیده بودم واین‌شایعات هرگزموردعلاقه‌ام قرار نگرفت. امادرآنوقت‌ملاقات‌او اسباب‌تعجبم‌شد. اوآمده بودتا با من بخاطر شایعاتی که‌دربارهٔ مذاکرات ما با دولت رواج داشت‌صحبت کند. میخواست بداند که‌درصورت انعقادیك‌قرار داد توافق با دولت آیا گروه‌تروریستی ایشانرا آسوده خواهند گذاشت یااینکه باز هم اوودوستانش را غیر قانونی اعلام‌خواهند کرد که باید دربدر ومخفی‌شوند؟ آیابازهم‌آنها را تحت تعقیب قرارخواهندداد وبرای سر ایشان جایزه‌تعیین خواهند کرد وچوبه‌های دار را در مقابلشان خواهند گذارد؟ آیا بآنها فرصت خواهند داد که بطرق مسالمت آمیز بپردازند؟. او بمن گفت که خود او و بسیاری از رفقایش به بیهوده بودن‌و‌نادرستی روشهای تروریستی اعتقاد پیدا کرده‌اند. باوجوداین‌عقیده‌داشت که روشهای‌مسالمت‌آمیز به‌تنهائی برای‌بدست‌آوردن‌و‌تأمین‌استقلال کافی‌نخواهد بود و نمیتوان فقط از این راه استقلال‌ملی راتأمین کرد. بنظر اودیر یازود یك اختلاف شدید دراین‌باره روی میدادوکار بزدوخوردمیکشید اما حتی درآنصورت‌هم تروریسم روش مفیدی نمیبود. منتها تاوقتی که بآنها اجازه داده‌نمیشدکه بزندگی‌عادی و آرام بازگردند جزادامهٔ روشهای تروریستی خود چه میتوانستند کرد؟ بنا بگفتهٔ او

اقدامات تروریستی اخیری که صورت میگرفت دیگر جنبهٔ مبارزهٔ سیاسی نداشت بلکه فقط بخاطر دفاع شخصی از خودشان بود.

خیلی خوشوقت بودم که‌از «آزاد» میشنیدم و در موارد دیگر هم تأییداتی میدیدم که بتدریج اعتقاد به تروریسم وفعالیتهای تروریستی ضعیف شده وفرونشسته است.البته هنوز هم اقداماتی از این نوع ادامه داشت وچه بسا که گاه بگاه عملیاتی که جنبهٔفردی داشت بصورت یك اقدام منفرد و شخصی صورت میگرفت اما دیگر از صورت یك فکر سیاسی ویك روش مبارزهٔ عمومی‌خارج شده بود. بدیهی است که مفهوم این امر آن‌نبود که رهبران قدیمی نهضت‌سیاسی‌تروریستی‌یارفقای‌امروزی‌ایشان به مبارزهٔ«عدم خشونت» اعتقاد پیدا کرده بودند یا اینکه تسلط بریتانیا را میپذیرفتند وتمجید میکردند. بلکه فکر میکردند که‌آن قبیل اقدامات تروریستی که تاکنون بکار میبستند به ثمری نمیرسد و فایده ندارد. آنطور که بنظر میرسید بسیاری از آنها طرز تفکر و روحیهٔ فاشیستی داشتند.

من سعی کردم که فلسفهٔ فعالیتهای‌سیاسی‌خودم را برای «چندرا شکار آزاد»تشریح کنم واورا نسبت به‌آن متقاعد سازم. اما در مورد جواب به‌مسئلهٔ فوری واساسی او که فعلاچه‌می بایست بکند؟ البته‌هیچ چیز نمیتوانستم بگویم. بهیچوجه بنظر نمیرسید که‌دولت، او ودوستانش و نظایرایشان رابحال خودشان بگذارد که بزندگی برگردند. تنها چیزی که باو گفتم این بود که اونفوذ خود رابرای جلوگیری از تروریسم درآینده بکار ببردزیرا تروریسم، هم به هدف بزرگ هند، وهم به گروه رفقای اوضرر میرساند.

دوسه هفته بعد، در حالیکه مذاکرات «گاندی‌جی - ایروین» ادامه داشت شنیدم که «چندراشکار آزاد» در الله آباد از طرف پلیس مورد حمله قرار گرفته و کشته شده است. یکروز در یکی از پارکهای شهراوراشناخته بودند. پلیس اورا محاصره کرده بود واوهم سعی کرده بود از خود دفاع کند واز پشت یکدرخت به تیراندازی پرداخته بود و پیش ازآنکه خودش کشته شود یکی دو نفر از مأمورین پلیس را مجروح ساخته بود.

کمی پس از انعقاد توافق موقتی با دولت، من از دهلی به لکنهو رفتم. برای‌متوقف ساختن نافرمانی عمومی در سراسر کشور تصمیمات فوری گرفتیم وآنراقدم بقدم جلوبردیم. سازمانهای مادرهمه‌جا با انضباط فوق‌العاده‌ئی بآن پاسخ گفتند. ما در صفوف خود کسان زیادی داشتیم که ازین‌توافق‌ناراضی‌بودند. بسیاری عناصرپرحرارت و مبارز بودند که بزحمت میشد آنها را از فعالیت سابق بازداشت. اما تاآنجا که من اطلاع دارم تمام‌سازمانهای ما، جز دریك مورد، دستور جدید را باانضباط‌کامل‌پذیرفتند

واجرا کردند هر چند که‌عده‌ئی هم بشدت از آن انتقاد میکردند و ناراضی بودند. مخصوصاً من بعکس‌العملی که دراستان ما، ولایات‌متحده، نسبت بآن نشان داده میشد علاقمندبودم زیرا دراینجا هنوز اعتصاب مالیاتی ادامه داشت .

نخستین وظیفهٔ ما این بود که زندانیانی راکه بخاطر نافرمانی‌عمومی بزندان رفته بودند طبق موافقت نامهٔ دهلی آزاد سازیم‌ومراقب انجام این امر باشیم .هر روزهزاران نفر از آنها آزاد میشدند بطوری که پس از چندی جز عده‌ئی معدود که اتهامات اضافی هم داشتند کسی‌از آنهادرزندان نماند. البته‌هزاران‌نفرزندانی‌سیاسی‌دیگرهم بعلت‌اقدامات خشونت‌آمیز وفعالیت‌های گوناگون‌خود که‌با نهضت نافرمانی رابطه نداشت در زندانها بودند که‌آزاد نشدند .

این زندانیان آزادشده وقتیکه به‌خانه‌هایشان‌میرفتند بازگشت آنها با تظاهرات واجتماعات بزرگ عمومی استقبال میشد. اغلب باین مناسبت چراغانی میکردند. دسته‌ها راه می‌افتاد. میتینگها تشکیل‌میشد و نطق‌ها میکردند.

این امر بسیار طبیعی بود وچنین انتظاری‌هم میرفت . اما تغییر محیط خیلی سریع وناگهانی صورت گرفته بود . هنوز از دوره‌ئی که پلیس اجتماعات و دفیله‌های ما را با ضربات «لاتی» متفرق میساخت‌مدت زیادی نمیگذشت . حتی حالا خود پلیس هم‌یك نوع ناراحتی احساس میکرد . احتمال دارد که بسیاری از دوستان ما خروج از زندان را برای خود بصورت یك پیروزی میدیدند . این موضوع اساس خاصی نداشت اما خود این امر ساده که انسان پس از یك دوران‌زندان خود راآزاد احساس میکند در هر کس که زندان روحیه‌اش را درهم نشکسته‌باشد یك نوع حالت وجد وشادی بوجود می آورد وموقعی که زندانیان بطوردسته جمعی آزاد شوند این احساس شدیدتر میشود .

اگر این موضوع را در اینجا متذکر میشوم از آنجهت است کـه در ماههای بعد دولت از این «حالات پیروزی» که مبارزین آزاد شدهٔ ما نشان‌میدادند اظهار عدم‌رضایت کرد وما را متهم ساخت که این قبیل‌تظاهرات را تشویق کرده‌ایم .

برای عنـاصر ومقامات دولتی که همواره در یك محیط استبدادی و با یك روحیهٔ انضباط نظامی در هند زندگی وحکومت کرده‌اندهیچ چیز تا این اندازه رنج‌آور نیست که ملاحظه کنند حیثیت‌واعتبارشان‌از دست میرود ودرهم میشکند . تاآنجا که من‌بخاطر دارم هیچیك از افراد ما درآزادی‌وتظاهرات خود احساس پیروزی بر دولت را نداشتند وبرای ما بسیار تعجب‌آور بود که میدیدیم مقامات دولتی از کسانی که در پست‌های‌عالی قرار داشتند ودر «سیملا»[1] بودند تا عناصر جزء وپائین همه ازاین‌جریان سخت خشمگین

۱ـ سیملا محل ییلاقی ومقر تابستانی نایب‌السلطنه و دولت مرکزی هند بود . م

وناراضی شده بودند وآنرا گستاخی و بیشرمی مردم تلقی میکردند . روزنامه‌ها در این باره سر وصدای زیادی راه انداختند وحتی‌هنوز هم که سه سال ونیم از آنزمان میگذرد از آن روزهای تلخ ؛ یاد میکنند که‌اعضای کنگره‌رفتارشان طوری بود که انگارپیروزی بزرگی بدست‌آورده بودند. این اظهار خشم وعدم رضایت از طرف مقامات دولتی و روزنامه‌های هوادارشان برای‌ما بسیار بیان کننده بودزیرانشان میداد که‌آنها از نظرروحی درچه حالی‌هستند وتاچه‌اندازه‌تحت تأثیر خرافات وتصورات باطل‌خود قراردارند . واقعاً شگفت‌انگیز بود که چند تظاهر وچند نطق بمناسبت‌بازگشت زندانیانی که‌آزاد میشدند تا این اندازه درآنها مؤثر واقع میشد وآنها را متزلزل میساخت.

در حقیقت در صفوف ما ـ وبخصوص در قسمت بالای نهضت ما ـ هیچ کس تصور نمیکرد که دولت بریتانیا را شکست داده است . منتها همانطور که گفتم ماهمه ازشهامت وفداکاری‌های ملت خود احساس پیروزی‌میکردیم . از آنچه ملت ما در طی سال۱۹۳۰ انجام داده بود مغرور وسرفراز بودیم . این احساس بما یك نوع اعتماد واطمینان نسبت بخویش می‌بخشید وحتی ساده‌ترین‌داوطلبان ما هم با این فکر سر خود را راست وبلند نگاهمیداشتند. ما همچنین احساس میکردیم که تلاش عظیم ما که توجه جهانیان را بخود معطوف ساخته است دولت بریتانیا را تحت فشار قرار داده است و ما را به منظور و هدفمان نزدیکتر کرده است. البته این امر بهیچوجه دلیل شکست دولت نبود ومسلماً بسیاری ازما باین واقعیت توجه‌داشتیم که در «پیمان‌دهلی» دولت‌خیلی بیش‌ازماسود برده است . کسانی از ما که میگفتیم ما بااین‌پیمان‌از هدف‌خوددور شده‌ایم واکنون مبارزات دشواری در مقابلمان قرار دارد از طرف عناصر هوادار دولت به جنگجوئی وخصومت متهم میشدیم وبما میگفتند که روح پیمان دهلی را نادیده میگیریم .

در ولایات متحده ، مامیبایست به مسئلهٔ دهقانان بپردازیم . سیاست ما آن بود که ازآنپس حتی‌المقدور با مقامات دولت همکاری کنیم و باین جهت فوراً با دولت ایالتی وارد مذاکره شدیم.

پس از مدتی دراز دوباره با بعضی‌کارمندان عالیرتبه‌ئی که از دوازده سال پیش با ایشان قطع رابطه کرده بودم‌ملاقات کردم؛ همچنین مقادیر زیادی نامه میان ما مبادله شد. کمیتهٔ ایالتی کنگره «گووپند با لب پانت» یکی از رهبران محلی مارابعنوان عضو رابط برای حفظ تماس با دولت ایالتی تعیین کرد . واقعیت بحران کشاورزی ، سقوط قیمت‌ها، عدم‌امکان دهقانها برای‌پرداخت سهیمه‌های اربابی‌واجارهٔ زمین‌ومالیات، بطور رسمی مورد شناسائی قرار گرفت. مسئله این بود که تا چه اندازه میتوان از مالیاتها کم کرد؟ این‌کار به دولت ایالتی مربوط میشد زیرادر اینجا معمولا دولت ایالتی با مالکین

بزرگ سر وکارداشت و نه با دهقانان . بنابراین مالکین بزرگ باید برای پرداختهای دهقانان تخفیف یا اقلا مهلتی قائل شوند اما آنهاهم حاضر نبودند که تا دولت ازمالیات ایشان کسر نکند نسبت بدهقانان تخفیفی قائل شوند. ازطرف دیگر آنها بهیچوجه نمیخواستند که به دهقانان ورعایا فرصت نفس کشیدن بدهند . خلاصه آنکه در هر حال در این زمینه باید دولت اقدامی میکرد .

کمیتهٔ ایالتی کنگره به دهقانان گفته بود که اعتصابات مالیاتی پایان یافته است و آنها باید هرقدرازمالیات وسهم اربابی که میتوانند بپردازند . اما آنها و نمایندگانشان بخاطرموقعیت دشوارخود درخواست داشتند تخفیف عمده ئی بایشان داده شود. این کار بعلت نبودن «سرملکولم هایلی» استاندار وحکمران ایالت، که درمرخصی بود به تأخیرافتاد. لازم بود که در این موردتصمیم سریع وقاطعی اتخاذ گردد ، اما نایب استاندار وهمکارانش دچار تزلزل وتردیدبودندو نمیخواستندخودشان مستقیماً تصمیم بگیرند وکار را به بازگشت «سر ملکولم هایلی» در تابستان موکول میکردند . این عدم تصمیم وتردید وتزلزل وضع را بسیار دشوار ساخت ومشکلات فراوانی پیش آورد که مخصوصاً برای دهقانان رنج آور بود.

کمی بعد از حوادث دهلی وضع سلامتی من متزلزل گردید. حتی ازچندی پیش، از موقعی که در زندان بودم حالم تعریفی نداشت . ضربت مرگ پدرم وبعد هم هیجانات مربوط به مذاکرات با دولت وضعم را تشدید کرد اما وقتیکه کنگرهٔ کراچی افتتاح میشد حالم کما بیش بهتر شده بود .

«کراچی» ازمناطق شمالی هند دوراست ورسیدن بدان کمی دشوارمیباشد بخصوص که بوسیلهٔ یك منطقهٔ صحرائی ازسایر نواحی کشور جدا شده است . اما کنگرهٔ کراچی عدهٔ زیادی نماینده را ازسراسرهند بخود جلب کرد و درواقع مظهرکامل روحیهٔ کشور درآن زمان بود.

درآن کنگره یك نوع احساس رضایت آرام ولی بسیارعمیق محسوس بود و همه ازاینکه نهضت ملی درهند رشد یافته و قدرتی پیدا کرده راضی وخشنود بنظرمی آمدند. فعالیت وطرزاقدام سازمانهای کنگره که به درخواستها و پیام های سازمان مرکزی با انضباط ودقت پاسخ گفته بودند نشانهٔ این رشد وتکامل فوق‌العادهٔ نهضت بود . نسبت به نیروی ملت اعتماد بیشتری احساس میشد و ذوق و شوق فراوانتری در همه جا محسوس بود . همچنین نسبت به حوادث بزرگی که درپیش بود مسئولیت جدی‌تری احساس میگشت. اکنون شعارها وقطعنامه‌های ما مقدمهٔ اقدامات وحرکات ملی بشمارمیرفت ودیگر نمیشد به آن سرسری نگریست واز آن صرفنظر کرد. پیمان دهلی هرچند که ازطرف اکثریت

عظیم مردم قبول شده بود اما کسی‌از آن دل خوشی نداشت وهمه بیم داشتند که‌این‌پیمان به یك نوع سازش در بارهٔ اصول منتهی گردد. تصورمیشد که در پشت آن چیزهائی وجود دارد که اکنون بدرستی پیدا نیست. درهمان اوان کار کنگره اتفاقی روی داد که هیجان فراوانی ایجاد کرد و آن اعدام «بهاگات‌سینگ» بود که همه را برانگیخت. مجموعاً این احساسات مخصوصاً درنواحی شمالی هند بیشتر محسوس بود و بهمین جهت عدهٔ زیادی نماینده ازمردم پنجاب به کراچی آمدند.

کنگرهٔ کراچی بزرگترین و عظیم ترین تجلیل را که هرگز سابقه نداشت نسبت به گاندی جی بعمل آورد. ریاست کنگره را «سردار و الب بهای پاتل» بعهده داشت که یکی از محبوبترین رهبران ملی هند است ومخصوصاً بخاطر رهبری پیروزمندانه‌اش در «گجرات» مورد ستایش و تحسین عمومی بود. باوجود این در واقع «مهاتما» بود که بر کنگره تسلط داشت.

دراین کنگره عدهٔ زیادی هم از اعضای نهضت «سرخ پیراهنان» استان مرزی که تحت رهبری «عبدالغفارخان» قرارداشت شرکت کردند. «سرخ پیراهنان» درمیان مردم بسیار محبوب بودند و هر جا میرفتند مورد استقبال واقع میشدند زیرا سراسر هند از شهامت دلیرانهٔ آنها وازرفتار جسورانه‌شان درمورد مقابله بااقدامات تحریك‌آمیزی که در آوریل ۱۹۳۰ در سرزمین آنها صورت گرفت، تحت تأثیر واقع شده بود. ضمناً کلمهٔ «سرخ پیراهنان» سبب تصورات نادرستی‌هم شده‌بود و عده‌ئی تصور میکردند که نهضت آنها یك نهضت کمونیستی یا نهضت‌کارگران دست چپ میباشد. در صورتیکه نام واقعی نهضت آنها «خدای خدمتگار»[۱] بود و این سازمان با کنگره همکاری داشت. (بعداً در سال۱۹۳۱ رسماً جزو سازمانهای کنگره شد). آنهارا فقط باین‌جهت «سرخ پیراهنان» مینامیدند که یکنوع لباس متحد الشکل داشتند که رنگش سرخ بود. نهضت‌آنها بهیچ - وجه در برنامهٔ خود یك سیاست اقتصادی نداشت وفقط یك نهضت ناسیونالیستی بود که برضد تسلط خارجی بوجود آمده بود و تا اندازه‌ئی هم از اصلاحات اجتماعی هواداری می کرد.

قطعنامهٔ اصلی که در کنگرهٔ کراچی مطرح گشت‌در بارهٔ «پیمان‌دهلی» و «کنفرانس میزگرد» آینده‌بود. این طرح ازطرف «کمیتهٔ عامله» تهیه‌شده‌بود و من‌هم بعنوان‌عضو آن کمیته آنرا پذیرفته بودم. اما وقتیکه گاندی‌جی ازمن خواست که در جلسهٔ عمومی از آن دفاع کنم بازدچار تردیدشدم ومیخواستم این‌کاررارد کنم. بعدمتوجه‌شدم که این‌وضع صحیح نیست. من یاموافق بودم یامخالف وحق نداشتم که در این باره تزلزل و تردید

۱- عیناً همین کلمهٔ فارسی «خدای خدمتگار» درمتن بکار رفته است. م

داشته باشم. بالاخره درست چند لحظه پیش‌از مطرح شدن قطعنامه تصمیم گرفتم از آن دفاع کنم. در نطق خود سعی کردم با کمال صراحت احساسات خود را در برابر مردم تشریح کنم و توضیح بدهم که بچه جهت بااین متن موافقت کرده‌ام. و در پایان اظهارات خود تصویب قطعنامه را در خواست کردم. این نطق که در تحت تأثیر موقعیت خاصی ایراد شد و بدون هیچگونه عبارت‌پردازی و پیرایش ازاعماق روحم بیرون میآمد محتملا بیش‌از نطقهای دیگری که باکمال دقت وحوصله ازپیش تهیه میکردم موفقیت‌آمیز بود.

همچنین دربارهٔ قطعنامه های دیگر که راجع باعدام «بهاگات‌سینگ» و حقوق اساسی ومخصوصاً سیاست اقتصادی تهیه شده بود نیز بسخن پرداختم مخصوصاً قطعنامهٔ اخیر مربوط بسیاست اقتصادی بسیار مورد علاقه‌ام بود و این علاقه مقداری مربوط به محتوی آن بود و مقداری هم بعلت آنکه درطرز تفکر کنگره وتعیین موقعیت‌آن، فصل جدیدی را بوجود میآورد. تا آنزمان کنگره همواره یك جنبهٔ ناسیونالیستی داشت و همیشه از پرداختن بمسائل اقتصادی اجتناب میورزید. تنها کاری که جنبهٔ اقتصادی داشت وقبلاهم بآن پرداخته بود موضوع تشویق صنایع بافندگی دستی و نهضت «سوادشی» و مصرف کالاهای وطنی‌وتحریم‌کالاهای خارجی بطورکلی بود. اما باقطعنامهٔ اقتصادی که دردوران اجلاسیهٔ کراچی بتصویب‌رسید کنگره بشکل نمایانی ازناسیونالیسم خالص جدا میشد ویکقدم، البته یکقدم بسیار کوتاه، بسوی سوسیالیسم برمیداشت زیرا خود را هوادار ملی شدن صنایع اساسی، وسازمانهای خدمات عمومی وبهداری وراههای شوسه و راه‌آهنها و غیره نشان میداد واعلام میداشت که ثروتمندان باید قسمتی از بار فقیران را بدوش خود بگیرند. این امیدها و این قبیل اقدامات در واقع با سوسیالیسم واقعی ارتباط زیادی نداشت وحتی دریکدولت سرمایه‌داری وکاپیتالیستی هم ممکن‌بود بآسانی مورد تأیید قرار گیرد.

این قطعنامهٔ بسیار ساده در میان مقامات و محافل عالی دولت طوفان عظیمی بر انگیخت و چه بسا که آنها باذکاوت و هوشیاری خاص خودشان دریافتند که طلا های بلشویکها بسوی کراچی سرازیر شده است(!) تارهبران کنگره را فاسدسازد و از راه بدر کند. ازآنجا که آنان دریکنوع حرمسرای‌در بستهٔ‌سیاسی‌زندگی کرده‌اند که ازدنیای خارج جدابوده‌است ودرآن محیطی مملوازاسرار ورموزحکمفرمائی‌داشته‌است فکرشان عادت کرده بود که همواره داستانهای مرموز وتصورات خیالی را بشنود. آنها این‌قبیل داستانها وافسانه‌های جعلی دربارهٔ روشهای مرموز را در روزنامه‌های هوادار خود هم که زیر نفوذشان بودند منتشر میساختند وبعداین انتشارات روزنامه‌ها رادلیل درستی و صحت آن افسانه‌ها بحساب میآوردند. ازاین قبیل اخبار موثق وشایعات دربارهٔ قطعنامهٔ

مربوط به «حقوق اساسی» وسایر قطعنامه هائی که در کنگرهٔ کراچی بتصویب رسید نیز فراوان بود . در نظر من این داستانها و این شایعات فقط میتوانست معرف نظر دولت نسبت باین قطعنامه ها باشد . حتی شایعاتی رواج یافت که یك «شخص مرموز» که با کمونیستها ارتباط داشته، در تنظیم این قطعنامه شرکت جسته است. یااینکه قسمتهای کمابیش عمدهٔ قطعنامه رادر کراچی بمن تحمیل کرده‌اند وحتی گفته میشد که من به آقای گاندی فهمانده‌ام که اگر نخواهد من با «پیمان دهلی» مخالفت کنم باید این قطعنامه‌ها را بپذیرد و آقای گاندیجی هم آنها را برای تسکین خاطر من پذیرفته است و او نیز بنوبهٔ خود از خستگی عمومی اعضای «کمیتهٔ قطعنامه‌های کُنگره» استفاده کرده و آنها را بایشان قبولانده‌است وبدین ترتیب این قطعنامه‌ها که نفوذ کمونیستهارا درخود دارد بتصویب رسیده است .

تاآنجا که بخاطر دارم هرگز نام این «شخص مرموز» مستقیماً مطرح نمیشد اما قرائنی دردست بود که نشان میداد منظور چه کسی است. از آنجا که من شخصاً در این قبیل کارهای مرموز ومشکوك سابقه و تجربهٔ زیاد ندارم تصور میکنم که منظور از آن «شخص مرموز» آقای «ن . روی» [1] بوده است . شاید برای شخصیتهای بزرگی که در «سیملا» و «دهلی» نشسته بودند[2] بسیار جالب‌وآموزنده بود که بدانند آقای «ن.روی» یاهرشخص دیگری که دارای «تمایلات کمونیستی» میبود دربارهٔ آن کنگرهٔ کراچی و تصمیمات سادهٔ آن چه تصوری داشت. آنها مسلماً بسیار متعجب میشدند اگر میفهمیدند که یکچنین شخصی آن قطعنامه‌هارا بکلی مذموم ومرتجعانه میشمرد وآنها رایك‌نمونه از اقدامات اصلاح طلبانهٔ «بورژوائی» بحساب میآورد .

اما درمورد آقای گاندی باید بگویم که من درمدت هفده‌سال اخیر که بااو تماس وارتباط نزدیك داشته‌ام همیشه فکر اینکه من اورا تحت فشار بگذارم وازاینراه بکاری وادار سازم واقعاً برایم حیرت انگیز بوده است . بسیار ممکن بود که ما باهم دربارهٔ مطلبی توافقی میکردیم، یااینکه در مورد امر مخصوصی مشترکا باقدام میپرداختیم. اما درمیان‌ما هرگز روش چانه‌زدن بازاری واعمال‌فشارهائی ازاین‌قبیل وجود نداشته‌است.

درواقع فکر اینکه کنگره باید یکچنین قطعنامه‌های اصلاح طلبانه‌ئی راتهیه کند و بتصویب برساند یك فکر قدیمی بود. از سالها پیش کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده میکوشید و سعی میکرد که یك قطعنامهٔ سوسیالیستی را به کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند بقبولاند . حتی درسال ۱۹۲۹ توانست اصول یکچنین قطعنامه‌ئی‌را در کمیتهٔ کنگره

۱- به صفحه ۲۲۸ رجوع شود . م

۲- منظور مقامات عمدهٔ دولت هند درآنزمان‌است . م

بتصویب برساند. درجریان مذاکراتی‌هم که در فوریه ومارس ۱۹۳۱ هنگام گردش‌های صبحانه دردهلی میان گاندی‌جی ومن صورت میگرفت این موضوع را از نو دنبال کردم و او اصول یك قطعنامه دربارهٔ امور اقتصادی را پذیرفت و از من خواهش کرد که در کنگرهٔ کراچی این موضوع را مطرح سازم و برای آن متنی تهیه کنم ودرموقع تشکیل کنگره بنظر او برسانم. من‌هم همین‌کار را کردم. گاندی‌جی درطرح من تغییراتی داد و پیش‌از آنکه بتوافقی برسیم و مشترکا از کمیتهٔ عامله درخواست کنیم که آنرا مورد توجه قراردهد مدتها باهم گفتگو کردیم. من بازهم روی این قطعنامه کار کردم واین کار مدت چندروز طول کشید که درضمن ما بکارهای مهم دیگری‌هم مشغول بودیم. بالاخره باهم توافق کردیم و بعد آنرا بکمیتهٔ عامله و سپس بکمیتهٔ مطالعات و قطعنامه‌های کنگره پیشنهاد کردیم و درآنجاها هم بتصویب رسید.

البته این موضوع کاملا درست است که بعضی از اعضای این کمیته از این طرح فوق‌العاده متعجب شدند زیرا از وجود و سابقهٔ آن خبر نداشتند و موضوع برای ایشان کاملا تازگی داشت اما قطعنامه بدون‌آنکه بامخالفت مهمی‌مواجه گردد، هم دراین کمیته و هم در مجمع عمومی کنگره بتصویب رسید و بعد به کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند رجوع شد که دربارهٔ آن بمطالعات بیشتری بپردازد وآنچه را درآن بطورکلی ذکر شده بود توسعه دهد و تکمیل کند.

دردورانی که برروی پیش‌نویس‌قطعنامه کارمیکردم بااشخاص‌مختلفی‌هم که معمولا پیشم میآمدند دربارهٔ آن مشورت‌میکردم. امادرهرحال آقای «ن. روی» بهیچوجه درآن شرکتی نداشت و من خوب میدانستم که او با چنین قطعنامه ئی موافقت ندارد و حتی به‌آن میخندد.

من آقای «روی» را چند روز پیش از آمدن بکراچی در الله‌آباد دیدم. یکروز عصر بطور اتفاقی بمنزل ما آمد ومن تاآنوقت اصلا نمیدانستم که او در هند است. من اورا بلافاصله شناختم وبخاطر آوردم زیرا در سال ۱۹۲۷ در مسکو دیده بودمش. در کراچی نیز او مرا دید اما شاید این ملاقات ما بیش‌از پنج دقیقه طول نکشید. در طی سالهای گذشته «روی» مطالب ومقالات زیادی نوشته بود که در آنها همواره از نظر سیاسی‌روش مرامحکوم میساخت وبدینقرار اغلب تااندازه‌ئی مرا ناراحت میکرد. میان ما اختلافات فراوانی وجود داشت. باوجود این احساس میکردم که کمابیش نسبت به‌او علاقمندم. بعدها وقتیکه او را بازداشت کردند و مشکلاتی برایش فراهم شد سعی کردم هرچه ازدستم برمیآید برای کمکش انجام‌دهم والبته‌کارزیادی نتوانستم بکنم. مخصوصاً قدرت فکری فوق العادهٔ او مرا مجذوب میساخت. همچنین از آنجا که او در کشور ما

فرد تنهائی بنظر میرسید که همه کس از او دوری میجست بیشتر باو علاقمند میشدم. طبعاً دولت بریتانیا بعلت تمایلات کمونیستی او دائماً اورا تحت نظر داشت و تعقیب می کرد. ناسیونالیستهای هند نیز باو علاقه نداشتند و کسانی‌هم که خودرا کمونیست مینامیدند او را یکنفر خائن میشمردند . من میدانستم کـه پس از سالها اقـامت در کشور شوروی و همکاری نزدیك با «کمینترن» از آنها جدا شده بود یاشاید او را کنار گذارده بودند . من نمیدانم که چرا چنین امری اتفاق افتاده بود و هنوز هم نمیدانم . فقط بطور مبهمی اطلاع یافتم که از بعضی جهات بـا کمونیستهای متعصب اختلاف نظر دارد . امـا وقتی میدیدم که همه کس ازمردی چون او دوری میجوید سخت متأثر میشدم ودر تابستان آن سال ۱۹۳۱ موقعیکه او در زندان بیمار بود و عملا در انزوا و تنهائی‌کامل بسر میبرد برخلاف مرسوم خودم بکمیتهٔ دفاعی که برای او تشکیل گردید پیوستم.

یکی از آخرین اقدامات دوران اجلاسیهٔ کنگره در کراچی این بود که یك کمیتهٔ عاملهٔ جدید انتخاب کند . معمولا این کمیته از طرف اعضای کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند انتخاب میشد وبنا بریك سنت عادی، کمیته رئیس کنگره‌را برای هرسال پیشنهاد میکرد ورئیس‌هم پس‌از مشورت با گاندی‌جی وبعضی همکاران دیگر، اعضای کمیتهٔ عاملهٔ جدید را پیشنهاد میکرد . اما در آنسال این فورمالیته و این جریان سبب بروز یك واقعهٔ غیر منتظره‌شد که نتایج تأسف‌آوری داشت. بعضی از مسلمانان عضو کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند بانام یك‌عضومسلمان جدید که نامزد عضویت در کمیتهٔ عامله بود بمخالفت پرداختند. ظاهراً اعتراض آنهـا از آنجهت بود کـه برای عضویت در کمیتهٔ عامله آنسال تعـداد مسلمانان کم درنظر گرفته شده‌بود. اما درواقع اصل‌موضوع برقابتها واختلافات‌شخصی مربوط میشد که در پنجاب وجود داشت وکاملا جنبهٔ محلی و خصوصی داشت. در هرحال مسلم بود که برای انتخاب پانزده‌نفر اعضای کمیتهٔ عامله نمیشد رضایت همه کس‌رافراهم ساخت وتمام نظرهارا رعایت کرد. اما نتیجه این‌شد که گروه معترضین کم کم در پنجاب از سازمان کنگره جدا شدند و بعدهٔ دیگری پیوستند و سازمانی بنام «حزب احرار» یا «مجلس احرار» تشکیل دادند .

بعضی‌ازفعالترین‌عناصرمبارزمسلمان که‌درپنجاب‌درسازمان‌کنگره‌بودندواز‌محبوب ترین و با نفوذ ترین عناصر ما بشمار میرفتند باین اجتماع جـدید پیوستند و عده‌ئی از مسلمانان را هم بـاخود بآن کشاندند . این حزب جدید مظهر و نمایندهٔ طبقات متوسط کوچك وخورده بورژوازی مسلمان بشمار میرفت و نظرهای اقتصادی مبهمی داشت اما بعلت داشتن ارتباطهای نزدیك باتوده های مسلمانان نیرومند شد . حزب جدید به شکل اجتناب‌ناپذیری بسوی شرکت دراختلافات مذهبی و جدائیهای فرقه‌های مذهبی‌میرفت و

بعدهاهم هیجاناتی درداخل دولتهای ایالتی هند بوجودآورد. مخصوصاً در کشمیر که در آنجا بیماریهای اقتصادی بامسائل مذهبی بشکل تأسف آوری بهم پیوسته‌است هیجانات بزرگ و مؤثری ایجاد کرد.

جدا شدن بعدی بعضی از رهبران «حزب احرار» از کنگره برای سازمان کنگره درپنجاب ضایعهٔ بسیار تأسف‌آوری بود اما در کنگرهٔ کراچی این آینده هنوز بهیچوجه مشهود نبود واین‌جریان بعدها بطور آرام و تدریجی صورت گرفت. این جداشدن بعلت اختلافی که در مورد انتخابات کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در کراچی پیش آمد روی ننمود بلکه ریشه‌های پنهانی خیلی عمیق‌تری داشت وخود آن، جهت بادهاوجریانات جدیدی‌را که در کشور بوجود آمده‌بود وتوسعه میبافت مشخص میکرد ونشان میداد.

پس‌از پایان کنگره ودر موقعیکه ما هنوز در کراچی بودیم اخبار تصادمات و زدوخوردهای‌میان هندوان‌ومسلمانان در«کانپور» فرارسید وبدنبال‌آنهم خبر کشته‌شدن «گانش‌شنکارویدیارتی» منتشرشد که بوسیلهٔ گروهی ازمتعصبین که او برای کمك کردن بایشان رفته‌بود ازپا درآمده بود. خبر آن تصادمات هولناك بسیار تأسف‌آور بود اما مرگ «گانش‌جی» مارا از هرچیز دیگر بیشتر متأثر میساخت. هزاران نفر از اعضای کنگره و مخصوصاً همهٔ ما مردم ولایات متحده او را میشناختیم، او یکی از عزیز ترین رفقا ودوستان ما بود. مردی شجاع وجسور ودوراندیش وخردمند بود که در هرمورد و هرموقع بانهایت صمیمیت فعالیت میکرد. از آغاز جوانی تمام نیرو وقدرتش را در راه هدفی که دوست میداشت وبخاطر آن میکوشید اختصاص داد. دستهای ابلهانی که او را ازپا درآورد،کانپوروتمامی استان مارا ازیکی از پربهاترین عناصرمان محروم ساخت. وقتیکه این‌خبر بکراچی رسید تمام کنگره را متأثر ساخت و مخصوصاً کسانی راکه از ولایات متحده بودند بسیار مکدر کرد. زیرا این‌خبر اهمیت وقایع خشن‌کانپوررا روشن میساخت. اما برای‌خود او مایهٔ‌مباهات بود که بشکلی شهامت‌آمیز وپرافتخار مرده بود.

۳۶

تعطیلات واستراحت در جنوب

پزشکان اصرار داشتند که حتماً کمی باستراحت بپردازم و تغییرآب و هوا بدهم. بدینقرار تصمیم گرفتم که یك ماه به «سیلان»[1] بروم. هر چند کـه سر زمین هند بسیار وسیع است اما در هیچ جا احتمال استراحت فکری برایم وجود نداشت. ومحتملا درهر جائی به رفیق وهمکاری بر میخوردم وباز هم سیاست وهمان مسائل همیشگی مرا دنبال میکرد. «سیلان» نزدیك‌ترین جائی بود که در عین‌حال از هند هم خارج بود. بدینجهت باتفاق «کماله» و«ایندیرا» بآنجا رفتم. از زمان مراجعت از اروپـا در سال ۱۹۲۷ نخستین بار بود که به مرخصی میرفتم ونخستین بار بود که میخواستم چند هفته‌ئی را با همسرم ودخترم بآرامی بگذرانم. ما با هم روزهای خوشی راگذراندیم که دیگر برایم تکرار نشد وگاهی واقعاً تعجب میکنم واز خود میپرسم که آیاآن ایام واقعیت داشت؟

معهذا غیراز دوهفته‌ئی که در «نوواراالیا» گذراندم. استراحت واقعی برایم‌وجود نداشت وتصوری‌بیش‌نبود. از کثرت پذیرائیها وانواع مهربانیها که همهٔ مردم نسبت‌بما نشان میدادند خسته میشدیم. این‌مهربانیها بسیار مطبوع‌بود اما اغلب خسته کننده‌میشد. در «نوواراالیا» هیچ روزی نبود که دهقانان وکارگران کشاورزی ومردانیکه درمزارع چای‌کار میکردند بسراغ ما نیایند. آنها اغلب فرسنگها راهرا پیاده طی میکردندتایك دسته گل صحرائی یا مقداری سبزی یا کره برای ما هدیه بیاورند.

اغلب برایمان بسیاد دشوار بود که بتوانیم باهم حرفی بزنیم وفقط بـاین قناعت میکردیم که تبسم کنان بهم نگاه کنیم. خانهٔ کوچك ما همیشه‌از هدایای آنها که باوجود منتهای فقر خود بما میدادند پر بود و مـا این هدایـا را به بیمارستانها ویتیم خانه‌ها میدادیم.

۱ـ جزیرهٔ سیلان درجنوب شرقی هند باوجود ارتباط فراوان که با هند دارد جـزو ایـن کشور نیست و اکنون هم دولت مستقلی دارد. م.

اغلب بگردش میرفتیم ، بـه‌تماشای مکانهای مشهور جـزیره میپرداختیم از صومعه‌های بودائی ، خرابه‌های تاریخی و جنگلهای استوائی دیدن میکردیم . یادم هست که یك مجسمهٔ بسیار قدیمی «بودا» [1] در حال‌چهار زانورا در «آنورادا پورا» دیدیم که از تماشای آن بسیار لذت بردم . یکسال بعد موقعیکه در زندان «دهـرادون» محبوس بودم یکی‌از دوستان سیلانی‌عکسی‌ازاین‌مجسمه را برایم فرستاد که آنرا همواره در روی میز کوچکم ، در سلول زندانم حفظ میکنم . این عکس همواره همچون رفیق پرارزشی با من ماند وحالت قدرت پر آرامشی که از خطوط سیما وچهرهٔ «بودا» نمایان بود در لحظات ضعف روحی بمن کمك میداد تـا شهامت خود را بـاز یابم و بر خویش غلبه کنم .

اصولا «بودا» همیشه مرا بخود مجذوب میساخته است بدون آنکه بتوانم بدرستی علت آنرا بیان کنم. این جذبه درمن یك نوع‌حالت احساسی بود که بهیچوجه جنبهٔ‌مذهبی نداشت . هرگز آیات ومطالب خشکی که‌در اطراف آئین بودائی بوجود‌آورده‌اند برایم ارزشی نداشته است . بلکه خود او و شخصیت عظیم او بود که مرا مجذوب میساخت . شخصیت حضرت مسیح نیز برای من تأثیر وجذابیت خاصی داشته‌است.

اغلب برایم اتفاق افتاده است که در صومعه‌ها یا در جاده ها با «بهیکوس» ها (رهبانان بودائی) مصادف شده‌ام . که در همه جا مورد احترام همه کس قرار میگرفتند حالتی که مخصوصاً در قیافه‌های ایشان نمایان بود اغلب صلح و آرامش فوق‌العاده‌ئی را نشان میداد ویك بیعلاقگی و بی‌اعتنائی عجیب نسبت به غمها و نگرانیهای دنیا رامنعکس میساخت .آنها رویهمرفته قیافه‌های دانشمندی نداشتند و آثار تلاشهای فکری در ایشان دیده‌نمیشد. مثل‌این بود که زندگی برای ایشان همچون شط آرامیست که به‌آهستگی بسوی اقیانوس عظیمی جریان دارد . من با علاقه بایشان مینگریستم و گاهی هم دلم میخواست که مثل ایشان باشم وزندگیم صورت آرامی داشته باشد اما در عین حال خوب میدانستم که سرنوشت وتقدیر من در این اقیانوس زندگی با ایشان بکلی متفاوت است وهرگز برای من لنگرگاه مطمئنی وجود نخواهد داشت . همواره طوفانهائی که در درونم ودر خارج از خودم میغرند مرا در تلاطم خواهند داشت . و از طرفی هم اگر هم یك بندر و لنگرگاه مطمئن در برابرم گشوده میشد ومرا با آبهای آرام خود احاطه میکرد آیا واقعاً من خود راضی وخشنود می‌بودم ؟ همیشه این سئوال را از خود میپرسم و هنوز جواب درستی برایش ندارم.

معهذا باید بگویم که از پناهگاه موقتی که در سیلان پیدا کرده بودم فوق‌العاده

---

[1] ـ پیامبرو‌فیلسوف‌بزرگ روحانی که درحدود ۲۵۰۰ سال‌پیش زندگی کرده است واکنون‌بیش از ۵۰۰ میلیون نفر درهند وچین وآسیای شرقی پیرو آئین اوهستند ـ م .

لذت میبردم ومدتی تمام وجودم را به‌آرامش مطبوع وزیبائیهای رؤیا پرور این جزیره جنوبی سپردم واز محیط گرم واستوائی آن بهره‌مند میشدم . سیلان با حال‌آنزمـان من سازگار بود وزیبائیهای این جزیره بمن‌آرامش بسیار میبخشید . اما یکـماه تعطیل ما بسرعت سپری شد وباید بزودی باآن آرامش‌وداع میگفتم .

از آن سر زمین زیبا ومردم‌آن خاطرات فراوانی در من باقی ماند ویادآنهـا در روزهای دراز وتهی زندان برایم معاشری لذت بخش است . ازآنزمان واقعهٔ کوچکی‌در خاطرم زنده مانده است که تصور میکنم در نزدیکی «جافنا» روی داد . یکروز معلم‌و شاگردان یکی‌از مدارس ، اتومبیل ما رامتوقف ساختند وبما چند کلمه خوش‌آمد گفتند. قیافه‌های گرم وپر حرارت آن پسران ما را احاطه‌کرده بود ناگهان یکی از میان آنان بیرون‌آمد ودست مرا بشدت فشرد و تکان داد و بدون هیچ سئوال ومقدمه‌ئی گفت « من ترسی ندارم !» یادآن قیافهٔ‌فراخ و گشاده باآن چشمهای گیرا ودرخشان و باآنهمه نیرو واراده در خاطرم ثبت شده است‌وهرگز از نظرم دور نمیرود . هیچ نمیدانم او که بود، حتی اثر اورا هم گم کرده‌ام . اما در هر حال اعتقاد دارم که اودر هر جا هست درحرف خود باقیست وهرگز در مواجهه با زندگی‌ومشکلات‌آن ترس وتزلزلی نخواهد داشت.

ما از راه هند جنوبی‌ودرست از دماغهٔ‌جنوبی « کومرون» که بشکل حیرت‌انگیزی آرام‌بود بازگشتیم واز«تراوانکور»و« کوچین» ، «مالابار» ، «میسور» ، «حیدرآباد» عبور کردیم که مخلوطی از پیشرفته‌ترین وعقب مانده‌ترین دولت های نیمه مستقل هندی هستند [۱] «تراوانکور» و« کوچین» از حیث سطح فرهنگ ازقسمتهای هند انگلیس‌خیلی جلوتر بودند ، «میسور» نیز از نظر تکامل صنعتی جلو بود وحیدرآباد از بقایای تقریباً دست نخوردهٔ عهد فئودالی بشمار میرفت.

در همه جا چه از طرف مقامـات رسمی وچه از طرف توده‌های مردم بـا گرمی و مهربانی استقبال میشدیم . اما احساس میکردم که در پشت ادب و احترامی که مقامات رسمی مبذول میداشتند یك ترس و نگرانی از ملاقات ما وجود داشت . در آنوقت در

۱- سرزمین هندوستان درزمان تسلط بریتانیا ازنظر حکومت واداره دوقسمت میشد . یکی قسمتی که بنام هند بریتانیا نامیده میشد . مرکزآن دهلی بود وتحت حکومت نایب‌السلطنه هند قرار داشت ودر استانهای مختلف آن هم حکمرانان انگلیسی دررأس‌دولت‌محلی‌وایالتی قرار داشتند .

قسمت دیگر دولت‌ها وراجه نشین‌های بزرگ‌وکوچکی بودند که بصورت نیمه‌مستقل وخودمختار درسراسر هند پراکنده بودند وهریك جداگانه بادولت بریتانیا اتحادی داشتند و یك یا چند مستشار انگلیسی در آنها وجود داشت . پس از استقلال هند این دولت‌های نیمه مستقل هم ضمیمه هندگشتند و اکنون جزو استانهای هند بشمار میروند ـ م

«میسور» و«تراوانکور» ظاهراً تا اندازه‌ئی برای فعالیتهای سیاسی آزادی وجود داشت اما در حیدرآباد بهیچوجه امکان چنین فعالیتهائی نبود و من در زیر ادب واحترامی که نسبت بما ابراز میشد خفقان ودلتنگی شدیدی احساس میکردم . بعداً در دولت‌های میسور و تراوانکور نیز آزادیهای عمومی محدود گشت و فعالیت‌های سیاسی که تا آنوقت مجاز بود ممنوع شد.

در «بنگالور» مرکز دولت میسور بمناسبت یك میتینگ عظیم پرچم ملی را بر فراز یك دکل بسیار بلند فلزی به اهتزاز آوردم . کمی بعد از عزیمت من از آن شهر آن دکل را فروافکندند ودرهم شکستند ودولت محلی فرمانی صادر کرد که ازآنپس بر افراشتن پرچم ملی جرم شناخته خواهد شد . این اهانت وتوهین نسبت به پرچمی که من آنرا برافراشته بودم خیلی مایهٔ رنجم شد[1].

در «تراوانکور» اکنون وضع طوریست که کنگره هم یك سازمان غیر قانونی بشمارمیآید و کسی حق ندارد که عضوآن باشددرصورتیکه درهند بریتانیا که تحت‌حکومت مستقیم انگلستان بود حتی در دوران نهضت نافرمانی سازمان کنگره غیر قانونی نبود . در هر دودولت «میسور» و«تراوانکور» آزادی فعالیتهای سیاسی مسالمت آمیز که‌سابقاً وجود داشت ازمیان رفته‌است. درواقع آنها هم اکنون بعقب‌رفته‌اند . حیدرآباد البته‌هیچ پیشرفتی نکرده است وهنوز هیچگونه فعالیتی در آن مقدور نیست زیرا هرگز چنین آزادیهائی درآنجاوجودنداشته‌وهیچ نوع‌فعالیت سیاسی درآنجانبوده است.درحیدرآباد کسی یك میتینگ سیاسی بخاطرندارد وحتی‌دسته‌های‌اجتماعی ومذهبی‌هم مورد سوء ظن هستند و باید اجازهٔ مخصوصی برای خود کسب کنند . در آنجا هیچ روزنامه‌ئی منتشر نمیشود وبعنوان جلوگیری ازفساداحتمالی که از خارج نفوذ کند روزنامه‌های دیگری‌هم که در سایر نواحی هند انتشارمییابد درآنجا ممنوع میباشد تسلط‌پلیس وحکومت‌پلیسی بشکلی است که حتی از روزنامه‌های اعتدالی هم جلوگیری میکنند.

در «کوچین» محلهٔ معروف به محلهٔ «یهودیان سفید» را بازدید کردیم . ویکی از مراسم مذهبی آنها را هم درصومعه و کنیسه‌قدیمیشان‌دیدیم . این‌یهودیان یك فرقهٔ کوچك وبسیار قدیمی هستند که‌دراین منطقه یك زندگی منحصر بفردومخصوصی دارندوبتدریج هم از میان میروند . بما میگفتند که آن قسمت از شهر «کوچین» که در اختیارآنهاست به بیت‌المقدس قدیمی که در توراة توصیف شده شباهت دارد . آنچه در این باره میتوان

۱ـ پرچم ملی‌همین‌پرچمی‌است که اکنون پرچم هندوستان میباشد. دردوران‌تسلط بریتانیا پرچم رسمی‌هند پرچم بریتانیا بود . اما کنگره وشهرداریها و سازمانهای ملی ومردم این پرچم سه رنگ سبز ، سفید ، نارنجی را پرچم ملی‌میشناختند ودرتظاهرات واجتماعات خودبکارمیبردند . م

گفت این است که آن محله بسیار قدیمی وفوق‌العاده مخروبه ومندرس است .

همچنین در روی ساحل «مالابار» شهرهائی را دیدیم که اهالی آن مخصوصاً از مسیحیان سریانی تشکیل شده اند . شاید عدهٔ کمی میدانند که مسیحیت از نخستین قرن میلادی وخیلی پیش ازآنکه اروپا متوجه این مذهب گردد ، در هند توسعه یافته است . این آئین در جنوب هند ریشه‌های استواری پیدا کرد . هرچند که اسقف بزرگ مسیحیان سریانی در شهر انطاکیه ودر سوریه است اما مذهب این مسیحیان هندکاملا جنبهٔ محلی دارد وبا دنیای خارجی ارتباطش بسیار ضعیف است.

همچنین‌ما در اینجا با عده‌ئی‌ازمسیحیان‌نسطوری برخوردیم که موجب کمال تعجبم شد. کشیش آنها بمن گفت که‌عدهٔ ایشان به حدود ده هزار نفر میرسد . تا آنوقت من‌تصور می کردم که مسیحیان نسطوری مدتهاست در فرقه‌های دیگر مسیحی تحلیل رفته‌اند و نمیدانستم که‌آئین نسطوری هم در هند هواداران و پیروانی داشته و دارد . اما برایم نقل میکردند که سابقاً این آئین پیروان فراوان و فعالی داشته است که حوزهٔ فعالیت و نفوذ ایشان در سمت شمال تا حدود «بنارس» هم میرسیده است.

سپس از حیدرآباد عبور کردیم و مخصوصاً خواستیم خانم «ساروجینی نایدو»[1] و دخترانش«یادماجا» و«لیلا مانی» را ببینیم . در دوران اقامت‌مادر حیدرآباد یك‌اجتماع اززنان «پرده نشین»[2] درمنزل‌ایشان تشکیل گردید تابازن‌من‌ملاقات کنند. ظاهراً درآنجا «کماله» هم بسخن پرداخته بود ودرباره‌ٔ آزادی زن سخن رانده بود و بشنوندگان خود توصیه کرده بود که بقوانین کهنه پابند نباشند وبه ارادهٔ مردها تسلیم نشوند (کماله باین مبارزه خیلی‌علاقه داشت): جالب توجه بود که دوسه هفته بعد یکی از شوهران این شهر در منتهای یأس و نا امیدی نامه‌ئی از حیدر آباد برای «کماله» فرستاد و باو نوشت از زمانی که او بحیدر آباد رفته است در رفتار زنش تغییرات محسوسی ملاحظه میکند . دیگر زنش بحرفهای او گوش نمیدهد و موافق میل او رفتار نمیکند . دائماً به مباحثه و گفتگو می‌پردازد وحتی گاهی هم روشهای تجاوزآمیزدارد .

هفت هفته پس از موقعیکه در بمبئی بقصد سیلان به کشتی نشستیم دوباره باین‌شهر برگشتیم . وهنوز از راه نرسیده از نودر گرداب سیاست کنگره فرو رفتم . باید کمیتهٔ عامله تشکیل میشد ومسائل حیاتی راکه در پیش بود مورد مطالعه قرار میداد . تحول

۱ـ به حاشیه صفحه ۷۸ رجوع شود ـ خانم ساروجینی نایدو اصلاازمردم حیدرآباد بود ومنزل وزندگیش دراین ناحیه بود . م

۲ـ درمتن انگلیسی عیناً همین کلمهٔ فارسی بکاررفته است ومنظور زنانیست که در حجاب ودر اندرون‌خانه بسرمیبردند ـ م .

سریع اوضاع در کشور ، بن‌بستی که در مسئلهٔ دهقانی در ولایات متحده پیش آمده بود، توسعهٔ فوق‌العاده و حیرت انگیز نهضت «سرخ پیراهنان» در استان مرزی که در تحت رهبری خان‌عبدالغفار خان پیش میرفت همه در برابرما قرارداشت .

وضع بحرانی بنگال ، مسئلهٔ همیشگی ولاینحل فرقه‌های مذهبی ، منازعات محلی میان‌اعضای کنگره‌ومقامات دولتی که دائماً پیمان دهلی‌را متقابلا برخ‌یکدیگرمیکشیدند واز این‌قبیل‌مسائل مهم نیز بسیار وجود داشت . بعلاوه یك مسئلهٔ اصلی واساسی هم بود که دائماً مثل یك ترجیع بند تکرار میشد : آیا « کنگره » در دومین « کنفرانس میز گرد» نماینده‌ئی خواهد داشت ؟ وآیا مهاتما گاندی باید در آن شرکت کند؟

۳۷

تصادمات در دوران متارکه

آیا گاندی جی باید به لندن برود ودر کنفرانس میز گرد شرکت کند یا نه ؟ این سئوال بارها وبارها مطرح میشد بدون آنکه برای آن جواب قاطعی معلوم گردد . هیچ کس حتی کمیتهٔ عامله وخود گاندی جی هم تا آخرین لحظه چیزی نمیدانست زیرا جواب این سئوال با بسیاری چیزها ارتباط پیدا می کرد و جریان حوادث طوری بود که دائماً اوضاع را بشکل جدیدی در میآورد . در پشت این سئوال واین مسئله مشکلات واقعی و فراوان آنزمان خود نمائی میکرد.

از طرف دولت بریتانیاودوستانش دائماً بما میگفتند وتکرارمیکردند که نخستین کنفرانس میز گرد. خطوط اصلی قانون اساسی را برای هند آینده تعیین کرده است ، چهار- چوبهٔ اصلی و حدود این قانون اساسی بوجود آمده است واکنون جز این کاری باقی نیست که جزئیات آن معلوم گردد • امانظر کنگره چنین نبود وعقیده داشت که باید از هیچ شروع کرد وکار را بکلی از سر گرفت. راست است که «کنگره» بعلت توافق با «پیمان دهلی» بااصول تشکیل یك نوع فدراسیون درهند موافقت کرده بود وفکر حمایت ازهند راهم پذیرفته بود. اما کسان زیادی در بین ما بودند که ازمدتها پیش فکر میکردند که لازم است یك قانون اساسی برای هند بوجود آید وتشکیل یك فدراسیون در هند بهترین راه حلی برای این موضوع است . منتها پذیرفتن این اصول مفهـومش آن نمیبود کـه آن شکل مخصوص فدراسیون را که کنفرانس میز گرد لندن تعیین کرده است نیز قبول داشته باشند وبپذیرند. اصل تشکیل یك فدراسیون هند با اصل استقلال وبا اصل تغییر شکل اجتماعی کـه مورد نظرما بود مباینتی نداشت و سازگار بود اما کنگره بهیچوجه با جملهٔ معروف «حمایت و مراقبت» دولت بریتانیا نسبت به هند موافقت نداشت زیرا این موضوع عـلاوه بر آنکـه حق حاکمیت مطلق هند را محدود میساخت ممکن بود مشکلات جدیدی هم برای ما فراهم سازد . البته در این مورد هم جملهٔ توضیحی «بمنظور حفظ منافع هند» بکمك ما میآمد

وجای بحثی باقی میگذاشت که مامیتوانستیم با استفاده از آن براین مشکلات فائق‌شویم. منتها این توفیق خیلی زیادنبود وموقعیت‌ما رابهتر نمیساخت. در هر حال کنگرهٔ کراچی مشخص کرده بود که قانون اساسی‌جدید در صورتی‌قابل قبول خواهد بود که حق کنترل مطلق‌رادر کارهای دفاع‌از کشورومسائل‌سیاست‌خارجی‌وسیاست‌اقتصادی ومالی برای‌دولت آیندهٔ هند تضمین کند ودولت هند ناچار نباشد که در سیاست خارجی خود از سیاست دولت بریتانیا تابعیت وپیروی داشته باشد.

بعلاوه‌قطعنامه‌ئی که‌در بارهٔ حقوق‌اساسی‌در کنگرهٔ کراچی تصویب‌شده بود نیز بعضی تغییرات سیاسی واقتصادی راکه باید صورت‌میگرفت‌تعیین کرده بود وتا اندازه‌ئی برنامهٔ کنگره وتکلیف کار را روشن میساخت.

تمام این مسائل با بسیاری‌از تصمیمات‌ومصوبات کنفرانس میز گردسابق‌ناسازگار بود. همچنانکه‌بانظروطرز کاردولت‌موجود درهندهم مغایرت کلی‌داشت. رفته‌رفته وبمرور زمان، میان‌نظر کنگره ونظر دولت‌دربارهٔ مواد «پیمان دهلی» شکاف محسوسی بوجود آمده بود وچنین بنظرمیرسید که‌این شکاف فعلا غیر قابل ترمیم است.

بسیاری از سران کنگره ، حتی‌خود گاندی جی،با وجود خوشبینی مفرط که‌داشتند بنظرشان نمیرسید که در یك کنفرانس میز گرد جدید در لندن بتوان به توافقی رسید . با اینهمه ناامید هم نبودند وباین‌جهت تصمیم گرفته‌شد که حد اکثر کوشش برای‌کامیابی بکار رود . ما احساس میکردیم که‌در هر حال‌باید همین کوشش‌را در راه ادامه واجرای دقیق پیمان دهلی هم بکار برد.

در راه شرکت ما در کنفرانس‌جدید میز گرد دومشکل وجود داشت . از یك‌طرف ما نمیتوانستیم به‌لندن برویم‌مگر آنکه آزادی‌بیان‌کامل‌وحق دفاع از نظریاتمان برایمان تضمین شده باشد وما را مقید نسازند که در زمینهٔ محدودی بمذاکره پردازیم و بگویند دربارهٔ فلان موضوعات قبلا تصمیم گرفته شده است . از سوی دیگر هر روز ممکن بود که با پیش‌آمدن یك ماجرا ، جریان‌حوادث‌تغییر یابد و میان ما ودولت اختلاف شدیدی پیش‌آید . در واقع اوضاع جاری هند مانع شرکت ما در کنفرانس مزبور بود . ممکن بود وضع بطور ناگهانی عوض شود وما تحت فشار واقع شویم . اگر چنین امری رخ میداد ما نمیتوانستیم هند وخانهٔ‌خود را رها کنیم وخودمان بعبارت پردازی وسخنرانی‌در مجمع پرشکوهی مانند کنفرانس میز گرد لندن سر گرم باشیم.

بطوریکه قبلا گفتم ، در هند اوضاع خیلی زود تحول می‌یافت . این تحولات در همه جا و مخصوصاً در بنگال ، در ولایات متحده و در ایالات مرزی کاملا نمایان بود . در بنگال انعقاد پیمان دهلی تفاوت عظیمی در اوضاع پیش نیاورده بود و حتی اوضاع

بدتر هم شده بود . هر چند که زندانیان مربوط بحوادث نا فرمانی آزاد شدند اما هنوز هم هزاران نفر زندانی سیاسی که با نهضت نافرمانی ارتباط مستقیم نداشتند در زندانها بودند . و باز هم بازداشت اشخاص باتهام نطق‌ها وفعالیتهای سیاسی باصطلاح «تحریك آمیز» ادامه داشت . بطور کلی معلوم بود که فشار و تضییقات دولتی بطورغیر رسمی ادامه می‌یافت. بنگال بعلت اینکه در آنجا تروریسم رواج داشت برای کنگره صورت یك مسئلهٔ غامض و دشوار را داشت . در مقایسه با فعالیت‌های عمومی کنگره و نهضت نافرمانی عمومی فعالیت‌های تروریستی بنگال ناچیز و بی‌اهمیت بود اما این قبیل اقدامات تروریستی سر وصدای زیاد بوجود میآورد وتوجه عمومی را بخود جلب میکرد .حوادث بنگال حتی کار کنگره را در استانها ونواحی دیگر هم دشوار میساخت زیرا تروریسم محیطی بوجود میآورد که مانع اقدامات مسالمت آمیز و مستقیم بود. عملیات تروریستی طبعاً فشار وتضییقات دولت را برمی‌انگیخت ودولت باین بهانه عناصر تروریست وغیر تروریست را بدون تفاوت یکسان تحت فشار قرار میداد.

برای پلیس ودستگاههای اجرائی محلی بسیار دشوار بود که بتوانند در اجرای فرمانها ومقررات استثنائی که باصطلاح برای برقراری امنیت برضد تروریست ها وضع میشد میان تروریست‌های واقعی با اعضای کنگره و کار گران ودهقانان و سایر عناصری که فعالیت سیاسی واجتماعی داشتند تفاوتی بگذارند . بدین جهت کسان بسیاری که ابداً با تروریسم ارتباط نداشتند نیز فقط بخاطر فعالیتهای سیاسی دیگر از سالها پیش تا کنون بدون هیچگونه محاکمه در زندانها مانده بودند .آنها حتی فرصت نمی‌یافتند که بیگناهی خود را هم ثابت کنند وحتی اصلا معلوم نمیشد چرا در زندان هستند زیرا آنها را بهیچ دادگاهی نمیبردند . با وجود آنکه حکومت انگلیسی هند مقررات فراوانی برای محکوم ساختن اشخاص داشت که بآسانی نمیشد از چنگ آنها گریخت . پلیس دلائل کافی برای محاکمهٔ آنها نداشت . بسیار اتفاق میافتاد که دادگاهی یك نفر متهم را تبرئه میکرد وآزاد میساخت اما بلافاصله پلیس اورا مجدداً توقیف میکرد و بزندان میبرد و با اومثل یك نفر زندانی محکوم رفتار میشد در حالی که هیچ نوع اتهام و محاکمه‌ئی درمورداووجود نداشت.

کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در مقابل وضع دشوار و تحریك کنندهٔ بنگال خود را کاملا ضعیف وناتوان میدید وهمواره ازین جهت با مسائل ومشکلات تازه مواجه‌میشد . بهمین دلیل تصمیم گرفت که در آن استان جریان حوادث را بحال خود بگذارد ودر بارهٔ آن‌هیچ اظهار نظری نکند . بدیهی است این تصمیم خود نشانهٔ ضعف و ناتوانی بود وراه حل صحیحی برای مشکلات فراوان‌مربوط باین استان بشمار نمیرفت اما جریانات‌شکلی

داشت که بزحمت ممکن بود راه حل دیگری پیدا کرد . در مقابل این تصمیم بنگال هم از کنگره ناراضی بود ودستگاه عاملهٔ آنرا متهم میساخت که تعمداً اوضاع آن ایالت را مورد غفلت قرار میدهد ودر لحظات حساس ودشوار آن ایالت را بحال خود رها میکند وتنها میگذارد . البته این نظر صحیح نبود . زیرا در آنوقت سراسر هند از رنجهای بنگال رنج میبرد اما نمیدانست علاقه‌وهمدردی شدیدخود رابه‌چه‌وسیله، چگونه وبصورت چه کمك مؤثری بیان کند . بعلاوه هر ناحیه برای خود گرفتاریهای خاصی داشت .

در ولایت متحده هم وضع دهقانان‌روز بروز بدتر وشدیدتر میشد . دولت ایالتی اتخاذ تصمیم در بارهٔ تخفیف مالیاتی وبهرهٔ مالکانه رابتأخیر میانداخت . نیروهای‌دولتی برای دریافت مالیات وبهرهٔ مالکانه به مداخله پرداختند . اموال دهقانان را بزور میگرفتند وآنها را از زمینهایشان بیرون میراندند.در دورانی که من تعطیلات ومرخصی خود را در سیلان میگذراندم در ولایات متحده بخاطر جمع‌آوری بهرهٔ مالکانه دوسه اغتشاش وتصادم کم اهمیت روی داده بود که‌در جریان آنها یکی ازمالکین بزرگ وچند تن ازمباشرین کشته‌شده‌بودند. گاندی‌جی شخصاً به «ننی تال» برای‌ملاقات‌حاکم‌وفرماندار کل «سر ملکولم هایلی» رفته بود اما بدون نتیجه . فرماندار انگلیسی خود را موافق اعلان تخفیف‌مالیاتی نشان داده بود ،اما در واقع بدروغ وحیله . زیرا در حالیکه‌دولت با تخفیف مالیاتی موافقت میکردفشار بدهقانان زیادتر میشد ودر نتیجه خشم وناراحتی درمیان دهقانان‌هم افزایش می‌یافت . دولت ومالکین مشترکافشارمیآوردند ودهقانان را هزار هزار از زمینهایشان بیرون میراندند واموالشان را توقیف میکردند . وضع‌طوری بود که درهر کشور دیگری که میبود به یك‌طغیان‌وشورش عمومی توده‌هامنتهی‌میگشت . اگر درآنجا شورشی ظهور نکرد تا اندازهٔ زیادی بر اثر فعالیت عناصر فعال وتعلیمات کنگره بود که دهقانانرا از اعمال خشونت‌آمیز منع میکرد هر چند که دهقانان مورد خشونت‌هم قرار میگرفتند .

در این جریانها تنها این موضوع تسلی بخش بود که بر اثر بحران اقتصادی وسقوط عجیب قیمتها طبقات فقیر واز جمله خود دهقانان میتوانستند از محصول کار خود غذائی گیر بیاورند و شکمی سیر کنند در حالیکه مدتها بود چنین وضعی بخود ندیده بودند.

در ایالت مرزی نیز یك حالت هیجان دائمی شبیه به بنگال وجود داشت وپیمان دهلی هیچ‌آرامشی بوجود نیاورده بود . دولت دائماً در دست نظامیها بود که برای کوچکترین جرم کیفرهای شدید میدادند وانواع قوانین استثنائی را عمل میکردند . در مقابل این افراطها بود که نهضت «سرخ پیراهنان» برهبری خان عبدالغفار خان بوجود

آمده بود و توسعه می‌یافت . عبدالغفار خان یکی از افراد قبایل «پاتان» و مردی بلند بالا و تنومند بود که قدش به ۱۹۰ سانتیمتر میرسید و بسیار فعال بود . وقتیکه باتفاق افسرانش از قریه‌ئی بقریهٔ دیگر میرفت همه جاهوادارانی برایش پیدا میشد و شعب نهضت او تشکیل میگردید بطوریکه بزودی شعبات سازمان «خدای‌خدمتگار» در سراسر استان مرزی گسترده شد . باوجود تمام اتهاماتی که به او نسبت میدهند فعالیت «سرخ پیراهنان» وهواداران خان عبدالغفار خان کاملا مسالمت آمیز بود وهرگز حتی یك عمل خشونت آمیز هم بطور مسلم از جانب او صورت نگرفت . در هر صورت «پاتان‌ها» اصولا و بنا بر سنن قدیمی خود جنگجو و خشن بودند . آنها در یك منطقهٔ مرزی پر اهمیت زندگی میکردند. توسعهٔ برق‌آسای این نهضت وسیع و با انضباط که با نهضت ملی هند هم ارتباط نزدیك حاصل کرد دولت را سخت نگران و مضطرب میساخت . من نمیدانم که آیا آنها واقعاً تا چه اندازه به مبارزات مسالمت آمیز و عدم خشونت که کنگره تعلیم میداد اعتقاد داشتند اما در هر حال دولت از نیروی آنها سخت بیمناك و نگران بود و حساب میکرد که در صورت یك تصادم و زدوخورد احتمالی نیروی کنونی آنها وقدرت مقاومتشان برای دولت فوق العاده خطرناك است.

این نهضت بزرگ تحت ریاست بی‌چون وچرای خان عبدالغفارخان قرار داشت که با القاب «فخر افغان» و «فخر پاتان» و «گاندی سر حد» [1] معروف بود ودر میان تمام قبایل مرزی و ایالات سرحدی بعلت شهامت و بی باکی خود محبوبیت فراوان وحیرت انگیزی بدست آورده بود و بهیچوجه از مشکلات ومخالفتهای دولت باك نداشت.

در اوهیچ یك از خصوصیات یك سیاستمدار عادی وجود نداشت . بهیچوجه درفکر طرح نقشه و مانورها واتخاذ روشها و تاکتیك‌های گوناگون نبود . آن مرد راست وصریح که فکرش هم مثل جسمش مستقیم وراست بود از پر حرفی ومجامله خوشش نمیآمد و یك منظور بیش نداشت و آن این بود که ولایت خودش رادردرون یك هند آزاد ، آزاد به بیند . موضوع قانون اساسی وقانونگزاری واین قبیل مسائل در نظر اومبهم بود وتوجه اورا جلب نمیکرد . اوهوادار عمل واقدام بود . مهاتما گاندی یك نوع عمل و اقدام مسالمت آمیز را تعلیم میداد که فوق العاده مورد پسندش واقع میشد . اما برای اقدام و فعالیت به سازمان دادن احتیاج بود واو بدون اینکه در فکر اساسنامه ومرامنامه واین قبیل چیزها باشد سازمانی بوجود آورده بود . وآنهم با چه موفقیتی!

---

۱ ـ لقب‌های مذکور درفوق در متن انگلیسی هم بهمین صورت وبزبان فارسی قید شده است زیرا قبایل پاتان که باافغانها خویشاوندی‌دارند بازبان نزدیك بپارسی صحبت‌میکنند وبهمین جهت این‌القاب بااین صورت‌فارسی بکارمیرفته است . م .

گاندی جی اورا مجذوب خود میساخت . در آغاز کار تـا مدتها حجب وشرم او و فکر اینکه نباید خود را هم طراز با مهاتما بشمارد سبب میشد که از هر نوع ملاقات با گاندی جی اجتناب ورزد و از او دور بماند . بعدها ، آندوبا هم ملاقات کردند و در بارهٔ بعضی مسائل بگفتگو پرداختند ، وروابط ایشان خیلی زیادشد .واقعاً تعجب‌آور بود که چگونه این پاتان جنگجومیتوانست فکر عدم خشونت وفلسفهٔ گاندی جی راخیلی بهتر وبیشتر از ما بپذیرد . ازآنجا که اوباین اصول اعتقاد پیدا کرده بود توانست اطرافیان ومردم هوادار خود را در برابر تحریکات دشمن‌وفتنه‌انگیزیهای‌علنی که از طرف دولت و دستیارانش بعمل‌می آمدآرام وخاموش نگاهدارد. کاملانادرست‌خواهد بود که تصور کنیم اهالی‌استان مرزی‌فکرهر نوع خشونت راازخوددورساخته‌بودند. همچنانکه این‌مطلب را دربارهٔمردم هیچ یك‌ازاستانها نمیشدگفت. توده‌های‌مردم خیلی‌بآسانی به‌هیجان میآیند و تحت تأثیرقرار میگیرند وموقعی که به‌هیجان‌آمدند هیچ کس‌نمیتوانند پیش‌بینی کند که چه خواهند کرد . اما اهالی استان مرزی درجریان تحریکات سال ۱۹۳۰ وسالهای بعدچنان انضباط ونظمی نشان دادند وچنان خویشتن داری کردند که واقعاً برای همه کس حیرت‌ـ انگیز بود .

مقامات رسمی دولت‌وبعضی ازهموطنان کوتاه‌بین‌ما از گوشهٔ چشم خود به«گاندی سرحد» مینگرند . هرگز نمیخواهند حرفهای اورا بشنوند و همیشه بااحساساتی شدید و گوناگون دربارهٔ اومی‌اندیشند . جریان سالهای اخیر، اووسایر دوستان استان مرزی را به مبارزین کنگره‌درسایر نواحی هندنزدیکترساخته است ودرمیان‌ایشان علایق‌دوستی ورفاقت متقابل‌افزایش‌یافته‌است. ازسالها قبل عبدالغفارخان رادرمحافل کنگره‌میشناختند ونسبت به او احترام و علاقه داشتند . اکنون او خیلی بیش از یك رفیق منفرد اهمیت دارد . درنظرسایرمردم هند اومظهرشهامت وفداکاری مردمی دلیروتسلیم ناپذیر بشمار میرود که درمبارزهٔ مشترك ملی رفقای رشید وثابت قدمی برای ما هستند .

مدتها پیش ازآنکه دربارهٔعبدالغفارخان مطالبی بشنوم برادرش دکترخان‌صاحب[1] را میشناختم که در بیمارستان «سنت توماس» درلندن دانشجوبود . من‌آنوقت در کمبریج تحصیل میکردم . بعداً موقعی که من خود را برای وکالت دادگستری آماده میساختم او یکی‌ازدوستان نزدیك‌من‌شد ودرموقعی که‌درلندن‌بودم کمترروزی‌اتفاق‌میافتاد که‌یکدیگر رانبینیم. وقتی که من بهند برگشتم اودرانگلستان ماند وسالها درآنجا اقامت‌داشت . در دوران جنگ بخدمات پزشکی مشغول بود . بالاخره اورا درزندان «ننی» بازیافتم .

---

۱ ـ دکترخان صاحب که ازمردان مبارز وملی هند بود اکنون از شخصیت های ممتاز کشور پاکستان غربی است ـ م

« سرخ پیراهنان » اگر چه با کنگره همکاری میکردند اما بصورت یك سازمان مستقل و جداگانه باقی ماندند . آنها وضع خاصی داشتند . تنها رشتهٔ ارتباط آنها با کنگره شخص عبدالغفار خان بود اما بالاخره این موضوع در تابستان سال ۱۹۳۱ از طرف کمیتهٔ عاملهٔ کنگره ورهبران نهضت مذکورمورد مطالعه قرار گرفت واز آن پس نهضت سرخ پیراهنان رسماً به کنگره پیوست و سازمانهای آن قسمتی ازسازمان کنگره بشمار رفت .

گاندی جی بسیارمایل بود که بلافاصله بعد از کنگرهٔ کراچی باستان مرزی برود اما دولت بهیچوجه با این فکرروی موافق نشان نمیداد . چندماه بعد وقتی که مقامات رسمی دولت باردیگر از فعالیت های سرخ پیراهنان شکایت داشتند باز گاندی جی درخواست کرد که به آنجا برود اما بازهم با قصد او موافقت نکردند . حتی بمن هم اجازه رفتن به آن استان را ندادند . ما هم بملاحظهٔ رعایت «پیمان دهلی» نمیخواستیم استان مرزی را بهمخالفت بادولت برانگیزیم و بهانه‌ئی بدست دولتی‌ها بدهیم .

مسئلهٔ دیگری که در برابر کمیتهٔ عامله قرارداشت موضوع فرقه‌های مذهبی بود که همچنان بهمان حال باقی‌بود. در این زمینه اتفاقات تازه‌ئی روی نداده بود اما پیدا بود که در آینده باز مشکلات تازه‌ئی فراهم میشد . کنفرانس میز گرد که قرار بود دوباره تشکیل شود باین موضوع اهمیت‌زیادی میداد.دولت بریتانیا بشکلی علنی اصرارمیورزید که در کنفرانس مزبوراین موضوع را پیش بکشد و بصورت مهمترین مسئله قلمداد کند درحالیکه مسائل‌اساسی‌ومهمتررا به‌عقب میراند وتحت‌الشعاع آن قرارمیداد . اشخاصی که برای شرکت در کنفرانس درنظر گرفته شده بودند مخصوصاً کسانی بودند که به مسئلهٔ اختلافات فرقه‌های مذهبی و جدائی آنهااهمیت میدادندواین موضوع‌را بر منافع مشترك مردم هندمقدم میداشتند. دولت باکمال دقت مراقبت کرده بود که هیچ یك ازرهبران‌ملی مسلمانان که‌هوادارهمکاری باهندوها و کوشش‌مشترك درراه‌تحصیل استقلال‌ملی‌هند بودند باین کنفرانس راه‌نیابند. گاندی جی احساس میکرد که اگر کنفرانس آیندهٔ میز گرد از ابتدا بخواهد باین‌مسئلهٔ مبهم‌بپردازد ووقت‌خود را صرف آن کند مسائل واقعی‌اقتصادی وسیاسی تا اندازه‌ئی تحت تأثیرآن قرارخواهندگرفت و زیان خواهند دید و باین جهت دراین شرایط رفتن اوبکنفرانس نتیجه‌ئی نخواهد داشت وبهمین علت به کمیتهٔ عامله اعلام داشت که به‌لندن نخواهد رفت مگرآنکه قبلا گروههای ذیعلاقه دربارهٔ موضوع‌فرقه‌های مذهبی میان خودتوافقی حاصل کرده باشند.غریزهٔ اودراین زمینه اورا بدرستی‌راهنمائی کرده بود واشتباه نمیکرد . با وجود این کمیتهٔ عامله بصورت دیگری تصمیم گرفت و اظهارداشت که او نباید این موضوع را «شرط حتمی و مسلم» شرکت خود در کنفرانس

آیندهٔ میز گرد لندن قرار دهد . ضمناً مشورتهای متعددی هم با شخصیت‌ها و رهبران فرقه‌های مختلف مذهبی بمنظور پیدا کردن یك راه حل احتمالی صورت گرفت . اما این مذاکرات بهیچ نتیجه‌ئی منتهی نشد .

اینها مهمترین مسائلی بود که در تابستان سال ۱۹۳۱ در برابر ما قرار داشت و در جنب آنها مسائل کم اهمیت‌تر هم فراوان بود . از سراسر کشور کمیته‌های محلی کنگره بما رجوع میکردند و از تجاوزات و تخلفات مأمورین و مقامات رسمی دولت نسبت بمواد پیمان دهلی شکایت داشتند . ما مهمترین مطالب را باطلاع دولت میرساندیم و دولت هم متقابلا مبارزین و عناصر فعال ما را متهم میساخت و مسئول میشمرد و بدین ترتیب اتهامات متقابل افزایش می‌یافت و بعد هم تمام این مطالب در روزنامه‌ها و مطبوعات منعکس میشد و مانع آن میگردید که حسن تفاهمی میان دولت و کنگره بوجود آید .

این تصادمات دربارهٔ مسائل جزئی بخودی خود اهمیت زیادی نداشت . اهمیت آن در این بود که وجود یك اختلاف خیلی عمیق‌تر را ظاهر میساخت که بتدریج توسعه و تحول میافت و از حدود تمایل و اختیار افراد هم خارج بود . این تحول عمیق و نامرئی ثمرهٔ طبیعت مبارزهٔ ما درمورد مسائل ملی و نتیجهٔ عدم تعادل دراقتصاد کشاورزی ما بود که بالاخره یك رشته تغییرات و اصلاحات اساسی را ایجاب میکرد . نهضت ملی ما در آغاز بوسیله قشرهای بالائی طبقات متوسط و بعلت میل این طبقات برای بدست آوردن وسیله‌ئی برای بیان و اعمال نظریات خود بمنظور رشد و تکامل خودشان ، بوجود آمده بود. اما نهضت کم کم درقشرهای پائین طبقات متوسط نفوذ یافت و بعد هم توده‌های دهقانان را که روز بروز زندگیشان بدتر میشد بهیجان و حرکت در آورد . آن عهد که دهات خود اقتصاد و زندگی مستقلی داشتند ازمدتها پیش سپری شده بود . پیشه‌وران دهات وصنعتگران دستی که بعنوان وابستگان اقتصاد کشاورزی کارمیکردند وقسمتی از بار درامدهای عمومی را که معمولا بردهقانان تحمیل میشد بدوش میگرفتند نیز یا براثر سوء سیاست دولت و یا مخصوصاً از آن جهت که نمیتوانستند باصنعتی شدن کارها و با ماشین‌ها و کارخانه‌های تازه رقابت و مبارزه کنند ازمیان رفتند ودر نتیجه تمام وزن بار درامدهای عمومی بردوش دهقانانی که روی زمین کارمیکردندمیافتاد. توسعهٔ صنایع هم بقدری کندبود که نمیتوانست کمك مؤثری برای زمین باشد.

باینترتیب دهکده و زندگی دهقانی که ازهرسومورد فشاروزیر بار واقع شده بود با تکانهای اقتصادی متزلزل میشد و با تجهیزات ناقص ، وسایل کشاورزی نامناسب ، و قطعات کوچك زمین خود نمیتوانست مبارزهٔ متعادلی با مقتضیات زمان داشته باشد و کسر درامدهای اقتصاد را جبران کند .

طبقات روستائی چه دهقان و چه‌مالك‌جز دردوران کوتاه ترقی قیمت‌ها درسراشیب سقوط بودند. مالکین سعی داشتند باری را که بردوش ایشان فشارمی آورد بردوش دهقانان بگذارند. در نتیجه،فقرعظیم‌دهقانان‌وفشار تحمیلات‌اقتصادی بتدریج‌مالکین کم‌زمین ودهقانان فقیروتمامی پرولتاریای کشاورزی ودهقانان بی‌زمین ومزدبگیر رابسوی‌نهضت ملی میکشاند. کارگران سادهٔ کشاورزی، اجاره‌کاران ورشکسته، دهقانان بدون زمین خورده مالکینی که در زیر فشار قرض مانده‌بودند، همه به نهضت روی میآوردند بامید آنکه استقلال و«سواراج» و ناسیونالیسم مامفهوٌمش زیر و رو کردن وضع موجود و کاستن‌بار زندگی‌طاقت‌فرسای ایشان‌خواهدبود و به «بی‌زمین‌ها» زمین‌خواهدبخشید. اما رهبران دهقانان وطبقات متوسط درنهضت ملی باین تمایلات پاسخ صریحی نمیدادند.

نهضت نافرمانی‌عمومی درسال ۱۹۳۰همزمان‌با بحران اقتصادی صنعتی‌وکشاورزی جهان بود ورهبران آن درابتدا نمیتوانستند آنرا بدرستی درك کنند، توده‌های‌دهقانان بشدت تحت تأثیراین بحران واقع شده بودند وباین‌جهت به کنگره و به نهضت نافرمانی رومی‌آوردند. برای آنها هیچ اهمیتی نداشت که درلندن یا در جای دیگر، یك قانون اساسی زیبا ودرخشان بوجود آید بلکه مسئلهٔ مهم این بود که درسیستم مالکیت اراضی مخصوصاً در مناطقی که سیستم «زمین‌داری» رواج داشت یکرشته تغییرات اساسی صورت‌پذیرد. بنظرمیرسید که دیگردوران «زمین‌داری» بسررسیده‌است وثباتی‌ندارد. اما دولت بریتانیا با آن شکل نفوذی که در هند داشت طبعاً بهیچوجه نمیتوانست که با چنین تغییراتی موافق باشد. حتی وقتی که یك «کمیسیون کشاورزی پادشاهی» برای مطالعه دربهبود وضع کشاورزان تأسیس‌شد این کمیسیون هم مطالعات خود رابراساس حفظ سیستم مالکیتهای بزرگ واجاره‌داری زمین آغاز کرد.

بدینقرارمبارزات هند راه طبیعی‌خود را دنبال میکرد و نمیشد باکلمات امیدبخش ووعده‌های توخالی آنرا متوقف ساخت. فقط حل شدن قطعی مسئلهٔ زمین (صرفنظر از سایرمسائل ملی) میتوانست باین مبارزات پایان بخشد. دستگاه اداری دولت بریتانیادر هند هم نمیتوانست مسئله را باین صورت و بطور قاطع حل کند. تصمیمات موقتی‌ممکن بود ناراحتی‌ها را فقط برای مدت کوتاهی تسکین دهد. اعمال فشار و تضییقات شدید میتوانست دهقانان را فقط تا مدتی بوحشت‌اندازد ومانع بیان درخواستهای ایشان گردد امابهیچوجه نمیتوانست به‌حل‌قطعی‌مسئله کمك کند.

بگمان من دولت بریتانیاهم مثل بعضی‌دولتهای‌دیگر تصورمیکرد که تمام‌مزاحمت‌هائی که ازجانب هند برایش حاصل میشودفقط بعلت وجود عده‌ئی اخلالگران ومحرکین آشوبگرومبلغین ماجراجووعناصرانقلابی وناراحت است. این‌یك‌فکر کاملا نادرست‌است.

هند از پانزده سال پیش باینطرف یك رئیس و رهبر شایسته پیدا کرده بود که بخوبی توانسته بود محبت وحتی ستایش تمامی هند را بخود جلب سازد وچنین بنظر میرسید که در بسیاری موارد میتواند ارادهٔ خود رابرهند تحمیل کند. این‌مرد در تاریخ معاصر کشور یك‌نقش حیاتی را عهده‌دار بود . معهذا مهمتر ازاو خود مردم بودند. میلیونها مردمی که ظاهراً کورکورانه تمام دستورات رهبرو رئیس خود را اطاعت میکردند مهمترین عامل راتشکیل میدادند ودرپشت سرایشان ، نیروهای عظیم جبر تاریخ وجود داشت که آنها را وادارمیکرد باهنگ سحرانگیزسرودی که رهبرایشان مینواخت مجذوب شوند. بدون این زمینهٔ تاریخی وبدون این شرایط ضروری ومقتضیات سیاسی واجتماعی ، هیچ رئیس وهیچ مبلغ ومحرك انقلابی نمیتوانست ایشان را باقدام وعمل وادارسازد. مهمترین‌ارزش گاندی جی بعنوان یك رئیس ورهبراین بود که بطورغریزی نبض ملت را بدست‌میاورد وباکمال دقت موقع مناسب وشایسته را برای بشمررسیدن اقدام وعمل درمی‌یافت .

درسال ۱۹۳۱ نهضت ملی هند با افزایش وتوسعهٔ نیروهای اجتماعی کشور توسعه وتکامل‌زیادی پیدا کرد وبعلت آنکه این‌نیروهای عظیم به آن پیوستند درواقع‌هماهنگ حرکت تاریخ قدم بقدم جلومیامد . این حرکت ونهضت توده‌ها بسوی کنگره که مظهر هیجان ملی بود برای کنگره حیثیت واعتبارروزافزونی فراهم میساخت. این‌یك چیزمبهم، غیرقابل توصیف وسنجش‌ناپذیر بود اما در عین حال بشکل انکار ناپذیری محسوس‌بود البته وقتی که دهقانان متوجه کنگره شدند یك نیروی واقعی و عظیم به آن بخشیدند . طبقات متوسط پائین وخورده بورژوازی هم ستون فقرات صفوف مبارز نهضت راتشکیل میدادند . حتی طبقهٔ بالای بورژوازی هم که ازمحیط جدید کنگره مشوش ونگران شده بود بصرفهٔ خود میدید که دوستی خود را با کنگره حفظ کند . اکثریت هنگفت صاحبان صنایع بافندگی هند با تصمیمات کنگره موافقت نشان میدادند و از کارهائی که محتملا موجب نارضائی کنگره شود بیم داشتند واجتناب میورزیدند .

درموقعیکه عده‌ئی درلندن‌سرگرم‌تملق‌های چاپلوسانه وتعریف وتمجیدهای‌رسمی دربارهٔ نخستین کنفرانس میز گرد بودند،چنین بنظرمیرسید که قدرت واقعی آهسته‌آهسته وبطور نامحسوس بطرف کنگره می‌آید که بیش از پیش صورت واقعی نمایندهٔ ملت را پیدا میکرد . این تصور بخصوص بعد ازپیمان دهلی محسوس‌تر گردید .

این امر بخاطر نطق‌ها وسخنرانیهای‌پرآب وتاب وبیهوده نبود بلکه بعلت حوادث سال ۱۹۳۰ و اتفاقات بعدی تحقق می‌یافت . بدیهی است که سران کنگره خود بیش از هرکس به مشکلات و خطراتی که اوضاع جدید و آینده بهمراه داشت توجه داشتند و

بهمین جهت همواره مراقب بودند کـه مسائل را کوچکتر و کم اهمیت تر از آنچه بود تلقی نکنند .

این‌واقعیت که دولت‌احساس‌میکرد قدرت‌عظیم وروزافزونی‌درداخل کشورپیداشده وتوسعه می‌پذیرد که ازقدرت دولت هم پیش میافتد یا بعبارت دیگرسدی درراه قدرت او میشود طبعاً دولت را سخت خشمگین میساخت . هر چند که عملا دولت هنوز زمام قدرت مادی را دردست خود داشت اما هر گز نمیتوانست دراهمیت وواقعیت قدرت روحی‌عظیمی که در کشور بوجود آمده بود تردید کند . برای یك حکومت‌استبدادی ومطلق‌العنان‌این وضع تحمل‌ناپذیروغیرممکن مینمود .

وقتیکه دولت به‌بهانهٔ تظاهرات دردهات وروستاهاوابراز مسرت پیروزمندانه از طرف زندانیان آزاد شده گله‌مند شده بود درواقع شکایت او بخاطرهمین محیط مشکوك واحساس‌ضعف بود که اعصاب مقامات‌رسمی را ناراحت‌میساخت و نه‌بخاطرچند سخنرانی‌در چند دهکدهٔ دورافتاده یا تظاهرات و نمایشات عده‌ئی از مردم در گوشه و کنار کشور . بنـابرین بنظرمیرسید که درآن وضع وآن شرایط تصادم اجتناب‌ناپذیراست : نمیشد از کنگره انتظارداشت بمیل خود «هاراکیری» (خودکشی) کند تا دولت مطمئن شود . و دولت هم که نمیتوانست چنین محیط و قدرت روزافزونی را تحمل کند پس طبعاً میبایست درصدد درهم شکستن آن برآید .

دومین کنفرانس میز گرد این تصادم را فقط مدتی به تأخیرانداخت، دولت‌بریتانیا باکمال بیقراری انتظارداشت که گاندی جی هر طور هست به لندن برود و تمام کوشش خود را بکارمیبرد که هرمانعی را ازسر این راه بردارد و میکوشید که حتی المقدور بـا درخواستهای‌اوموافقت کندمعهذا احساس‌میکردیم که دولت‌وضع جدی‌تری بخود میگیرد.

کمی پس ازانعقاد پیمان دهلی «لرد ایروین»ازهند رفت و«لردویلینگدون»بجای اونایب‌السلطنه شد. بزودی این‌شایعه درهمه جا انتشاریافت که نایب‌السلطنهٔ جدیدمردی جدی‌تروخشن‌تراست وخیلی کمتر ازنایب‌السلطنهٔ قبلی برای سازش وآشتی آمادگی‌دارد. بسیاری‌ازسیاستمداران مااین‌عادت«لیبرال»ها راباارث برده‌اند که درسیاست‌بیشتر به‌شخص اهمیت میدهند تـا به‌اصول. آنها توجه ندارند کـه خطوط اصلی سیاست امپریالیستی و استعماری بریتانیا بهیچوجه با نظرهای شخصی فلان نایب‌السلطنه بستگی ندارد .

تغییر نایب‌السلطنه نمیتوانست در اوضاع تغییری بدهد اما بطوریکه معلوم گردید تدریجاً خود سیاست دولت مرکزی بریتانیا نسبت به‌هند و تحول اوضاع آن تغییر پیدا کرد وصورت جدی‌تروخشن‌تری‌بخود گرفت. مقامات عالی و کارمندان عالیرتبهٔ بریتانیا بهیچوجه از ماجرای پیمان و مذاکراتی که با کنگره صورت گرفته بود راضی

نبودند. آنها حساب میکردند که آن سیاست از هر حیث بافزایش حیثیت واعتبار گاندی‌جی وسازمان کنگره کمك کرده است. آنها با کنگره بصورت یك حریف متساوی‌ـ الحق رفتار کرده بودند وحالا موقعی رسیده بود که سر و صدای ما را خاموش و خفه سازند. این طرز تفکر حماقت محض بود. اما کارمندان عالیرتبهٔ ادارهٔ انگلیسی خدمات عمومی هند که زمام امورهند را در دست دارند هرگز اشخاصی خوشفکر و روشن بین نبوده‌اند.

درهرصورت دولت وضع خودرا مستحکم می کرد وتداکات خود را آماده‌میساخت وظاهراً بما میگفت: قدرت من ازسابقی‌هاخیلی بیشتراست واگرآنها با تازیانه بسراغتان می آمدند من‌افعی بجانتان‌خواهم‌افکند؛ منتها بنظردولت هنوزموقع کیفردادن بما نرسیده بود ولازم بود که حتی‌المقدور «کنگره»هم در کنفرانس میز گرد شرکت داشته باشد. گاندی‌جی دوباره به «سیملا» مقر تابستانی و ییلاقی نایب السلطنهٔ هند رفت تا با او و شخصیتهای دیگرمذاکرات مفصلی بعمل آورد. آنها مدتی با هم مذاکره کردند ودرـ بارهٔ مسائل مختلف وازجمله نهضت «سرخ پیراهنان» دراستان مرزی وهیجانهای‌دهقانی درولایات متحده بگفتگوپرداختند. این دو موضوع بعد از مسائل بنگال بیش ازهرچیز اسباب ناراحتی دولت شده بود.

گاندی‌جی مراهم به «سیملا» احضار کرد و بدینقرارمن‌هم فرصت یافتم که با بعضی اشخاص که‌زمام‌امورعالی‌دولت‌رادردست‌داشتند از نزدیك تماس‌حاصل کنم. مذاکراتی که من‌انجام‌میدادم منحصراً به‌مسئلهٔ‌ولایات‌متحده‌محدود بود. این‌مذاکرات درمنتهای صراحت جریان یافت ودرآنها مسائل واقعی وآنچه درپشت اتهاماتی که طرفین متقابلا بیکدیگر نسبت میدادند نهفته بود مورد گفتگوقرار گرفت. بخاطردارم که برایم توضیح دادند که دولت درفوریه ۱۹۳۱ اگرمیخواست میتوانست درمدتی کمتراز سه ماه نهضت نافرمانی عمومی را درهم بشکنند. برخ من می کشیدند که دستگاه وماشین فشار آنها کاملا آمادهٔ کاربود وفقط کافی بود که دکمهٔ‌شروع حرکت‌فشارداده شود منتها آنها حل کردن‌دوستانه مسائل را برراه حلهای آمیخته‌به جبروزوروخشونت ترجیح میداده‌اند و بدین‌جهت‌تصمیم گرفتند بمذاکرات متقابل و به آزمایشهائی که به پیمان دهلی منتهی گردید بپردازند. اگراین توافق صورت نمیگرفت ماشین حملات‌دولتی همچنان درجای خودآمادهٔ کاربود و هرلحظه میشد آنرا بکارانداخت.

ظاهراً میخواستند بطورغیرمستقیم وزیرکانه بما بگویند که اگرما بازهم بخواهیم درآیندهٔ نزدیك نافرمانی و سرکشی کنیم آنها ناچار خواهند بود که دکمهٔ ماشین خود را فشاردهند و باقدامات جدی برضد ما بپردازند. تمام این حرفها با ادب وبا صراحت

فوق‌العاده گفته میشد درحالیکه درپشت آنچه میگفتیم ومیکردیم هریك ازما تقریباً خوب میدانستیم که تصادم آینده قطعی واجتناب ناپذیراست .

یکبارهم یکی از صاحبان مقامات رسمی دولت نسبت به کنگره احترام وادب زیادی اظهار کرد. درآنموقع مادربارهٔ مسائل دیگری که جنبهٔ سیاسی نداشت مذاکره میکردیم واو بمن گفت اگراختلاف نظرهای سیاسی راکنار بگذاریم درواقع کنگره خدمت بزرگی نسبت به‌هند انجام داده‌است . زیرا هرچند کنگره را متهم میساختند که قدرت و قابلیت سازمان دادن ندارد . از سال ۱۹۳۰ نشان‌داده‌بود که باوجود تمام مشکلات‌ومخالفت‌ها توانسته است یك‌سازمان منظم قابل‌تحسین وعالی بوجود آورد .

نخستین ملاقات گاندی‌جی در «سیملا» کـه ضمن آن دربارهٔ مسافرت آینده‌اش بـه لندن صحبت میشد بی‌نتیجه ماند . دومین ملاقات درآخرین هفتهٔ ماه اوت صورت گرفت . ناچارمیبایدیك‌تصمیم قطعی اتخاذشود . اما مهاتما هنوز نمیتوانست برای رفتن از هند تصمیم بگیرد . احساس میکرد که در بنگال ودراستان مرزی ودرولایات متحده ابرهای تیرهٔحوادث متراکم میشود و نمیخواست بدون اینکه تضمین داده شود که درغیبت اوصلح وآرامش محفوظ خواهد ماند هند راترك کند. بالاخره یك نوع توافق صورت گرفت و بوسیلهٔ اعلامیه‌ئی که‌دراین‌مورد انتشار یافت و نامه‌هائی که‌مبادله گردید جنبهٔرسمی پیدا کرد. این کاردرست‌موقعی انجام‌یافت که گاندی‌جی‌میتوانست بموقع به کشتی مولتان که نمایندگان عازم برای‌شرکت در کنفرانس‌میز گرد را به‌لندن میبرد برسد. حتی آخرین‌قطارراه‌آهن که ممکن‌بود مورداستفاده‌اش واقع‌شود حرکت کرده‌بود و ناچارشد از «سیملا» تا «کالاکا» با یك‌قطار مخصوص که برایش تهیه کردند برود ودرآنجا هـم حـرکت قطار اصلی را بتأخیرانداختند تا گاندی‌بتواند بآن منتقل‌شود واز آن‌استفاده کند من‌از «سیملا» تا بمبئی مهاتمارا مشایعت کردم ودرآنجا درصبح یك روز زیبای اواخرماه اوت (اوایل‌شهریور) درحالیکه بسوی‌دریای عربستان وغرب دورمیرفت بااو وداع کردم . آن ملاقات‌آخرین دیدارما برای‌مدت دوسال آینده بود .

۳۸

کنفرانس میز گرد

یك روزنامه‌نگار انگلیسی که بگمان خود آقای گاندی را چه درهند وچه درموقع «کنفرانس‌میز گرد» زیاد دیده است در کتابی که بتازگی منتشر ساخته ، چنین‌مینویسد :

«نمایندگانی که در کشتی «مولتان» بودند و برای شرکت در کنفرانس میز گرد به‌لندن می‌آمدند کاملا میدانستند که در کمیتهٔ عاملهٔ کنگره توطئه‌ئی برضد آقای گاندی تهیه‌شده‌است . آنها میدانستند که وقتی موقع مناسب فرارسد کنگره اورا اخراج خواهد کرد و باغلب‌احتمال درهمین موقع لااقل نصف‌اعضای کنگره نیزاز آن‌جدا خواهند شد . «سرتج بهادرساپرو» و «آقای جایاکار» درصدد بودند که این عده را جلب کنند و بـا نظریات لیبرال‌ها موافق سازند. آنها بهیچوجه مخفی نمیساختند که درنظر ایشان آقای گاندی بقول خود ایشان یك «کم‌فهم» بود . اما تا موقعیکه او میتوانست میلیونها «کم‌فهم» دیگررا هم‌بدنبال خود بکشاند کاملا ارزش داشت که اورا بخود جلب کنند.»[1]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ این متن از کتاب «تراژدی گاندی» اثر «گلورنی‌بولتون» برداشته شده است . چون تاکنون فرصت خواندن خود کتابرا پیدانکرده‌ام این متن را بامرورسطحی که درکتاب بعمل‌آوردم استخراج کرده‌ام . امیدوارم نسبت به‌مؤلف کتاب یاکسانی که نامشان دراین‌متن‌آمده‌است بیعدالتی وتجاوزی نشده باشد...... پس از نوشتن تذکر بالا کتابرا خواندم . بنظر من بسیاری از اظهارات آقای بولتون ونتایجی که ازآنها گرفته‌کاملا نادرست است . دراین کتاب درمورد بسیاری واقعیات اشتباه شده است مخصوصاً درمورد آنچه کمیتهٔ عامله درجریان پیمان دهلی وپس‌ازآن کرده یانکرده این اشتباهات بسیار جدیست .

همچنین درآن یك‌مطلب خیالی‌وعجیب‌هم هست مبنی‌براینکه‌آقای «ولب‌بهای پاتل» درسال ۱۹۳۱ برقابت باگاندی‌جی و برای گرفتن کنگره از دست او بریاست انتخاب گردید . حقیقت اینست که در طول پانزده‌سال اخیر آقای گاندی از هررئیس وهرمقامی در کنگره وهمچنین در کشور برتروبزرگتر بوده است . خود او رؤسای کنگره را تعیین میکرده است وپیشنهادات او دراین مورد همواره بدون چون و چرا پذیرفته و پیروی میشده است . بارها خود او ریاست کنگره را رد کرده و ترجیح داده‌است که یکی ازهمکاران یا معاونینش این مقام را بعهده بگیرند . اگرمن در دورهٔ قبل بریاست کنگره رسیدم منحصراً بخاطرمیل شخص او بوده است زیرا اورابریاست انتخاب کرده

نمیدانم آنچه آن روزنامه‌نگار نوشته‌واقعاً تاچه‌اندازه میتواند معرف عقاید آقایان «ساپرو» و «جایاکار» در موقعیکه در سال ۱۹۳۱ باکشتی عازم شرکت در کنفرانس میزگرد بودند باشد. اما تصور میکنم که هرکس چه روزنامه‌نگار وچه رهبر سیاسی، اگر وضع سیاسی هند را، ولو با ابهام و باختصار، میدانست هرگز چنین چیزی نمینوشت وچنین تصوری نمیکرد. من‌وقتی این‌سطور راخواندم متحیرشدم. زیراحتی‌من این‌درباره کوچکترین حرفی‌هم نشنیدم. هرچند که شایدهم این‌امر از آنجهت بوده‌است که از آنوقت ببعدمن بیشتر اوقات را درزندان بوده‌ام.

آن آقای‌روزنامه‌نویس نوشته‌بود که ازطرف‌افراطیها درداخل کنگره ودردستگاه رهبری‌آن برضد گاندی‌جی توطئه‌ئی تهیه‌شده است. آیا توطئه‌گران چه‌کسانی بودند و منظورشان ازچنین توطئه‌ئی چه‌بود؟ گاهی گفته میشد که «ولب بهای‌پاتل» رئیس کنگره ومن‌ازعناصر افراطی کمیتهٔ‌عامله‌هستیم و بدینقرارقاعدتاًمیبایست‌ما ازسران‌توطئه گران‌بوده باشیم. من‌تصور نمیکنم که گاندی‌جی در سراسر هند همکاری شریف‌تر و شایسته‌تر از «ولب بهای» داشت که مردی پرنیرو، درکار خود سخت‌گیر و نسبت به‌شخص و ایده‌آل وسیاست مهاتما فداکار بود. اماشخص من، گرچه نمیتوانم بگویم که ایده‌آل و سیاست

بودند اما خود راکنارکشید واجباراً مرابریاست رساند. راست‌است که انتخاب‌آقای «ولب‌بهای پاتل» برای ریاست در کنگرهٔ کراچی بشکل عادی نبود. ما همه بتازگی از زندانها بیرون آمده بودیم و کمیتهٔ‌کنگره هنوز یك سازمان غیرقانونی شناخته میشد و نمیتوانست طبق مقررات عادی خودکار کند. ازین روکمیتهٔ عامله ناگزیرشد که شخصاً رئیس کنگره را برای دوران اجلاسیهٔ کراچی خود تعیین کند. تمام اعضای کمیتهٔ عامله وازجمله خودآقای ولب بهای‌پاتل ازآقای گاندی درخواست کردند ریاست رابپذیرد وهمچنانکه ریاست واقعی راعهده‌دار است عملا هم ریاست کنگره را دردوران سال حساسی که درپیش بود بعهده بگیرد. اما او موافقت نکرد واصرار ورزید که آقای «ولب‌بهای‌پاتل» این مقام را عهده دارشود. بخاطردارم که در آنوقت همه باو میگفتند که میخواهد مثل موسولینی باشد که همواره پادشاهانرا ازجانب خودموقتاً وبعنوان‌آلت دست خودتعیین کند. بدینقراردیده میشود که‌هیچگونه رقابتی میان آقای‌پاتل وآقای گاندی وجود نداشته اشت.

البته نمیتوان تمام اشتباهات گوناگون‌آقای بولتون رادریك حاشیهٔ‌کتاب بیان‌کرد. اما یك‌موضوع شخصی مربوط به پدرم در آن هست‌که علاقمندم به‌آن هم اشاره‌کنم ظاهراً آقای بولتون عقیده دارد که نقطهٔ تحول در زندگانی سیاسی پدرم این بوده‌است که او را بعضویت یك‌کلوب اروپائی در هند انتخاب نکرده‌اند و باین جهت بوده است که اونه فقط تمایلات انقلابی پیداکرده بلکه از انجمن‌های انگلیسی هم دوری میجسته‌است! این مطلب که آیا واقعیت چه بوده است چیز کم اهمیتی است اما ناچارم که برای روشن‌شدن واقعیات‌آنرا دراینجا نقل‌کنم.

پدرم دراوایل‌کار وکالت خود مورد توجه وعلاقهٔ «سرجان اج» قرار گرفت که درداد‌گاه عالی‌الله‌آباد ریاست داشت. سرجان اج به پدرم پیشنهاد کرد که اوهم‌باید درکلوپ (اروپائی) الله‌آباد عضو شود ومیخواست نام وعضویت

گاندی‌جی را بآن‌اندازه پذیرفته بودم وقبول میکردم اما همواره افتخار داشتم که با او همکاری نزدیکی داشته‌ام و فکر تحریك کردن برضد او همیشه در نظرم چیزی عجیب و تصورناپذیر بوده‌است.

بدیهی است این‌حرف دربارهٔ تمام اعضای کمیتهٔ عامله‌نیزصادق بود. درواقع خود گاندی‌جی‌پس‌ازمشورت باچندنفرازهمکارانش‌اعضای‌این کمیته راتعیین کرده‌بود. قبلاهم گفتم که انتخابات کمیته درواقع یك نوع فورمالیته و حفظ ظاهری بیش نبود. هستهٔ اصلی اعضای کمیتهٔ مزبور از سالها قبل در آن شرکت داشتند و تقریباً صورت اعضای دائمی راپیدا کرده بودند. ممکن‌است که درمیان ایشان یك نوع اختلاف عقیدهٔ سیاسی و اختلاف طبایع هم وجود داشت اما سالها رفاقت و کوششهای مشترکی که برای برداشتن بارمشترك بعمل‌آورده بودند، ومبارزه برضد خطرمشترك رشته‌هائی‌راکه‌میان ایشان وجود داشت وآنها را بهم مربوط میساخت بسیارمحکم کرده بود. درمیان‌ایشان حس رفاقت ودوستی واحترام متقابل بشکل فوق‌العاده‌ئی توسعه یافته بود. آنها نه‌فقط صورت‌یك‌اتحاد وائتلاف فعال راداشتندبلکه بصورت‌یك واحد متفق وبهم پیوسته‌درآمده بودند وهرگز بفکر هیچکدامشان نمیرسید که درمیان خودشان برضد فلان عضو بتحریك ودسته‌بندی بپردازند. اما آنچه مربوط بگاندی‌جی بود، باید یکباردیگرهم گفت که او بر کمیته تسلط داشت وهر کس درهرموقع متوجه اومیشد واز او راهنمائی می‌جست. از

اوراشخصاً به کلوپ مذکور پیشنهاد کند. پدرم ازلطف اوتشکر کرد اما متذکرشد که بهتراست ازاین‌کارصرفنظر شود زیرا ممکن‌است ازآنجهت که اویك نفرهندیست عده‌ئی ازانگلیسیها باعضویت اومخالفت کنند و بمخالفت با او رای بدهند و باین ترتیب جنجال ودردسری بپا شود چونکه هراستوار ونایب انگلیسی هم‌ممکن بود برضد او رای دهد وباین جهت بهتر این بود که درچنین وضعی اونام خود را پیشنهاد نکند. «سرجان‌اچ» حتی پیشنهاد کرد که اوموافقت سرتیپ انگلیسی فرمانده نیروهای منطقهٔ الله‌آباد راجلب خواهد کرد که خوداو معرف دوم عضویت پدرم باشد. بالاخره این موضوع بهمین حال باقی‌ماند ونام پدرم هرگز برای عضویت پیشنهادنشد زیرا پدرم متذکرشده بود که حاضر نیست هیچ نوع اهانت وتوهینی را تحمل کند.

این واقعه نه‌تنها اورا از انگلیسها نرنجاند بلکه «سرجان اچ» را باونزدیکتر ساخت ودرسالهای بعدروابط دوستانه‌اش با بسیاری ازانگلیسیان افزایش یافت. این واقعه درسالهای بعد از ۱۸۹۰ روی داد درحالیکه پدرم در حدود یکربع قرن بعد به سیاست پرداخت ودرنهضت عدم همکاری شرکت جست. تغییر فکری پدرم بطورناگهانی روی نداد وتدریجی بود. برقراری حکومت نظامی وحوادث خونین درپنجاب باین جریان کمك کرد. نفوذ آقای گاندی‌هم که درموقعیت حساس زمان اثرمیگذاشت تغییری‌دروضع‌بوجود می‌آورد. حتی‌درآنموقع هم‌پدرم بهیچوجه درفکرآن نبود که روابط اجتماعی خودرا باانگلیسیها قطع کند امااز‌آنجاکه انگلیسیها اغلب درمقامات رسمی قرار داشتند طبعاً نهضت عدم همکاری ونهضت نافرمانی عمومی مانع تماسهای دوستانه باایشان میشد وارتباط پدرم باایشان کم شد.

مدتها پیش‌وضع چنین بود ومخصوصاً درسال۱۹۳۱ پس‌از پیروزیهای بزرگی که‌در۱۹۳۰ بدست آمده بود این‌وضع خیلی بیشتر وشدیدتر احساس میشد .

آیا «افراطیها!»ی کمیتهٔ‌عامله از«اخراج» گاندجی‌چه‌فایده‌ئی‌میبردند وچه نقشه‌ئی داشتند ؟ شاید او تااندازهٔ زیادی اهل‌سازش ومسالمت بودو گاهی‌ازاین‌لحاظ کمی‌مزاحم بنظرمیرسید . اما آیا بدون‌اومبارزهٔ ملی‌و«نافرمانی» و«ساتیا گراها» چه‌میشد ؟ اوخود جزئی ازمبارزه وحتی‌خود مبارزه بود . درمبارزهٔ‌ملی‌ما تقریباً همه‌چیز بوجوداو بستگی داشت. البته‌بدیهی‌است که مبارزهٔ‌ملی‌مخلوق‌او نبود وچیزی‌نبود که‌به‌وجود یکفرد بستگی داشته‌باشد . این مبارزه ریشه‌هائی خیلی عمیق‌تر داشت . اما در این مرحلهٔ بخصوص ازمبارزهٔ‌ملی که‌بصورت «نافرمانی» تظاهر کرده‌بود همه‌چیز بشکل‌فوق‌العاده به وجوداو بستگی داشت . جداشدن از او در واقع پایان‌دادن به‌کار نهضت وشروع کردن مجددهمه چیزازهیچ بود . این‌کار درهرموقعی مشکل میبود ودر۱۹۳۱ اصولا تصورناپذیرمینمود.

بدینقرار بسیارجالب‌توجه وخنده‌آور بود که تصورشود واقعاً آنطور که بعضی‌ها منتشرمیساختند ، چندتن ازما درسال ۱۹۳۱ برضد اوتوطئه میکردیم و درصدد بودیم که اورا ازکنگره بیرون برانیم. آیا ماچرا میبایست‌به‌توطئه بپردازیم درحالیکه کوچکترین اشارهٔ مؤدبانه‌ئی نسبت به‌او برای این‌کار کفایت میکرد ؟

درواقع کوچکترین پیشنهادی ازجانب اودربارهٔ یك کناره گیری احتمالی کافی بود که‌کمیتهٔ عامله وسراسر کشور را زیروروسازد. اوچنان بامبارزهٔ ماپیوند داشت که‌حتی تصورجدائی ازاوهم به‌فکر ما راه نمی‌یافت . ماحتی دراعزام او به‌لندن هم تردید داشتیم زیرا میدانستیم که در غیبت او تمام بار بدوش ما می‌افتاد و چنین وضعی بـرای ما خیلی خوشایندنبود. ماکاملاعادت کرده بودیم که بارخود رابدوش او بگذاریم ! درنظر بسیاری ازما اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره وعناصرخارج از کمیته ، ارزش واعتبار گاندی‌جی برای ماآنقدربود که شکست‌خوردن با اورا بر بعضی پیروزیهای‌موقتی بدون او ترجیح‌میدادیم.

اما اینکه آیا او یك نفر «کم‌فهم» بود یا نبود البته دوستان لیبرال ما آزادند که هرطوردلشان میخواهند دراین‌مورد تصمیم بگیرند . بدون‌تردید راست است که‌سیاست او گاهی جنبه‌های شدید مابعدالطبیعه و روحانی پیدا میکرد وفهم‌آن دشوار میشد . اما درعین‌حال اوخود را مرد اقدام وعمل، مرددلیری وشهامت ومردی که میتواندکارهای‌مهم ومؤثر انجام دهد نشان داده‌بود . اوتقریباً هروقت هرچه وعده داده‌بود عمل کرده بود. اگراینها نشانهٔ یك« کم‌فهمی» بود درعمل بخوبی میتوانست‌با نتایج «پراگماتیسم‌سیاسی» وفرصت‌طلبی واستفاده جوئی سیاسی آقایانی که درسالن‌ها سیاست‌بافی میکردند مورد سنجش‌قرار گیرد ! آری ، میلیونها نفرنفوسی که بدنبال او بودند مسلماً مردمی« کم‌فهم»

بودند که بهیچوجه ازسیاست‌ها وقانون‌های اساسی چیزی نمیدانستند اما بشکلی روشن‌و واضح به احتیاجات انسانی‌خویش، به‌غذا، به‌منزل، به‌لباس و به‌داشتن‌لااقل یك‌وجب‌زمین برای خود فکرمیکردند .

همواره برایم تعجب‌آور بوده است که چگونه روزنامه‌نگاران شهیر خارجی حتی کسانی که راجع به طبیعت انسانی تجربیات بزرگی داشتند دربارهٔ هنداشتباه میکردند. شاید این‌امراز آنجهت‌است که از کودکی با داستانهای خیالی ومرموز، تصورات نادرستی درذهن آنها استوار میگردد وخیال‌میکنند که شرق دنیای خاصی‌است که نمیتوان آنرا با میزانهای عادی درك کرد و سنجید . یا شاید از آنجهت است که مثل انگلیسیانی که در خدمت امپراطوری هستند و در مستعمرات کار میکنند تصورات و خیالات خود را واقع و معتبر میشمارند ودر نتیجه واقعیات در نظرشان تغییرشکل می‌یابد. آنها همه‌چیزرا هرقدر هم که باور نکردنی باشد بدون هیچ تعجبی‌قبول میکنند زیرا در نظر آنها درشرق‌مرموز همه‌چیز ممکن است. اغلب این‌قبیل خارجیها کتابهائی منتشرمیسازند که درآنهامطالعات جالب‌توجه درج میشود که نتایج مشاهدات دقیق است امـا گاهی در میان همین مطالب باارزش چیزهای حیرت انگیزهم بچشم میخورد .

بخاطردارم که درست‌قبل‌از عزیمت گاندی‌جی به‌اروپا درسال۱۹۳۱مقالهٔ خبرنگار یکی ازروزنامه‌های لندن راکه مقیم پاریس بود خواندم . این مقاله دربارهٔ هند بود و درآن به واقعه‌ئی اشاره شده بود که بنظر این روزنامه‌نگار مشهور و محترم و معتبر ! هنگام بازدید «پرنس آف‌ولز» ولیعهد انگلستان ازهند درسال ۱۹۲۱ودربحبوحهٔ نهضت عدم‌همکاری روی‌داده‌بود. بگفتهٔ او گویادر آنوقت‌نمیدانم در کدام‌شهر (ومحتملادردهلی) مهاتما گاندی بطورناگهانی وبشکل تأثرانگیزی در برابرپرنس مزبور حضور یافته و بعدجلو اوزانوزده وپاهای والاحضرت را بوسیده و گریان گریان درخواست کرده است که نسبت به‌ملت بدبخت هند تفقدی بفرمایند و آنهارا بحال خود بگذارند . در حالیکه هیچ‌یك ازما حتی گاندی‌جی تصوری‌هم ازاین‌واقعهٔ عجیب بنظرش نمیرسید. من‌نامه‌ئی برای تکذیب این مطلب به روزنامه نویس مزبور نوشتم کـه در پاسخ معذرت خواست و ضمناً اضافه کرده بود که آن مطلب را از یك «منبع بسیار موثق و قابل اعتماد» بدست آورده است .

چیزی که دراین ماجرا مرا سخت متعجب ومتحیرساخت این‌بود که آن آقای محترم داستانی‌را که سخت باور نکردنی‌بود بدون‌آنکه بخودزحمت دهد دربارهٔ آن تحقیقی‌بعمل آورد پذیرفته‌بود درحالیکه‌هر کس‌حتی‌بطوراجمالی ومختصرهم گاندی‌جی و کنگره یافقط بطور ساده هند را میشناخت نمیتوانست چنین‌چیزی راباور کند .

متأسفانه این یك‌حقیقت است که بسیاری ازانگلیسیها باوجود سالها اقامت درهند هیچ‌چیز دربارهٔ این کشور، دربارهٔ کنگره ودربارهٔ گاندی‌جی نمیدانند . آن‌داستان نمونهٔ یکی ازعجیب‌ترین ومسخره‌ترین افسانه‌هائی بود که دربارهٔ هند نقل‌میشد . اگربخواهیم نظیری برای‌آن بسازیم باید مثلا بگوئیم که اسقف اعظم کلیسای‌کانتر بوری انگلستان که ریاست مذهبی بریتانیا رابعهده دارد بطور ناگهانی پیش «موسولینی» رفته است و درآنجا درحالیکه سرخود را بزمین نهاده وپاهایش را درهوا تکان میداده باوتبریك و خوشامد گفته است .

یك گزارش که اخیراً دریك روزنامهٔ دیگر چاپ شده بود نمونهٔ دیگری ازاین افسانه‌هاست که بتازگی انتشار داده‌اند . بنابراین گزارش گاندی‌جی درآن زمان مبالغ هنگفتی، معادل‌چندین‌میلیون‌لیره ! دراختیارخود داشت که آنها را بطور مخفی به‌چندنفر از دوستان مطمئن خود سپرده بود و کنگره باین پولها چشم داشت ومیترسید که اگر گاندی‌جی ازسازمان کنگره کناره گیری کند این گنجینه هم برای همیشه ازدست برود . واقعاً عجیب بود ! زیرا گاندی‌جی هرگز پولی پیش‌خود یاپیش دوستانش نگاه‌نمیداشت! هروقت هرپولی از هر جا بدستش میرسید آنرا علناً به یك سازمان عمومی میداد . او همیشه یك غریزهٔ «بانیا»ئی‌وکاسبکارانه داشت و هرچه پول که جمع‌آوری میکرد علناً بمصرف میرساند .

این شایعات محتملا براساس داستان معروف جمع‌آوری اعانه ازطرف کنگره در سال ۱۹۲۱ منتشر شده بود. این‌نهضت که درآنوقت سروصدای زیادی ایجاد کرد ودر سراسرهندهم رونق گرفت بمنظور کمك بدانشگاهها‌ومدارس‌ملی‌وتشویق‌صنایع بافندگی دستی وبخصوص پارچه‌های «خادار» دست‌باف وکمك بطبقهٔ نجس‌ها و یکرشته‌کارهای دیگر آغاز گردید. بسیاری ازپولها باعناوین مخصوص وبرای مصارف مخصوصی جمع آوری میشد وعلناًهم برای منظورهای خاص خود مصرف میگردید که صورت‌آنها هنوز هم موجوداست. قسمتی ازآن پولهای جمع‌آوری شده‌هم دراختیار کمیته‌های محلی قرار گرفت که در راه‌کارهای تشکیلاتی و سیاسی کنگره خرج شد . نهضت عدم همکاری با استفاده ازاین پولها رونق گرفت وتوسعه‌یافت‌برای بعضی‌کارهای دیگر کنگره‌هم تاچند سال بعد ازآن ذخایر استفاده میشد.

هم‌گاندی جی و هم فقر عمومی کشور ما بما تعلیم میداد که نهضت خود و فعالیت سیاسی خودرا باوسایل‌کاملا محدود زنده‌نگاهداریم واداره کنیم. بیشترکادرها واعضای فعال‌ما ازداوطلبانی بودند که حقوق نمیگرفتند. وقتی‌هم که بکسی حقوقی پرداخت‌میشد ازحدود نان‌بخوررونمیری‌تجاوز نمیکرد. درنهضت‌ما ببهترین‌عناصرروشنفکرانی که‌تقریباً

تمام هزینهٔ یك خانواده‌راهم عهده‌دار بودند کمتر از کمك معاشی که بیك نفر کارگر بیکار انگلیسی پرداخت میگردید، داده میشد.

تصور نمیکنم که هیچ نهضت سیاسی یا کارگری در هیچ جا وجود داشته باشد که مثل نهضت کنگرهٔما باچنان پول‌مختصری درطول پانزده‌سال اخیر بچنین قدرت ووسعت فوق‌العاده رسیده باشد. صورت تمام درامدها و هزینه‌های کنگره هرسال علناً و منظماً انتشار مییافت و هیچ رقم مخفی نداشت تنها موقعیکه دارائی واموال ما ـ آنهم براثر ضرورت واجبارزمان ـ مخفی گردید، دردوران نافرمانی عمومی بود که کنگره یك‌سازمان غیرقانونی اعلام شده بود.

درهرحال گاندی‌جی بعنوان تنها نمایندهٔ کنگره دردومین «کنفرانس‌میز گرد» به‌لندن رفت. ما پس از گفتگوهای زیاد چنین تصمیمی گرفته بودیم و نمیخواستیم کسان دیگری‌را هم بفرستیم. این‌امر تااندازه‌ئی‌از آنجهت بود که میخواستیم رهبران ممتاز وسران کنگره را برای مواجهه بامشکلاتی که خیلی نزدیك بنظرمیرسید وحداکثر دقت و هوشیاری را برای اقدام ایجاب میکرد در کشور نگاهداریم. ما احساس میکردیم که باوجود تشکیل شدن کنفرانس میز گرد در لندن بازهم در هر حال خود هند مرکز واقعی اهمیت‌است و حوادث اینجا خواه‌ناخواه درلندن‌هم انعکاس می‌بخشد. ما میخواستیم باحضور خود در هند از پیشامد تحول ناگواری در جریانات جلوگیری کنیم و سازمان خود را ببهترین شکلی محفوظ وسلامت نگاهداریم. باوجوداین تمام اینها برای عزیمت تنهای گاندی‌جی دلایل واقعی نبود. زیرا اگر میل‌داشتیم باوجود دلایل مذکور میتوانستیم کسان‌دیگری راهم بفرستیم. اما در واقع چنین میلی نداشتیم.

حقیقت‌این‌بود که ما نمیخواستیم در کنفرانس‌مزبور شرکت کنیم تا به‌پرچانگیهای بی‌پایان دربارهٔ موضوعهای ناچیز وجزئیات یك‌قانون اساسی جدید برای‌هند بپردازیم. در آنموقع ما برای آن جزئیات اهمیتی قـائل نبودیم. اگر برروی مسائل اساسی بتوافقی باانگلستان میرسیدیم فرصت پرداختن باین قبیل جزئیات باقی میبود. برای ما مسئلهٔمهم‌این بود که تاچه‌اندازه‌حاضرند قدرت‌را بیك هندمستقل‌ودموکراتیك‌واگذار کنند؟ اگر یك موافقت‌کلی دراین باره حاصل میشد رسیدگی بجزئیات‌کار بعدی بود. دربارهٔ این‌موضوع نظر کنگره بسیار ساده بود وبهیچوجه جای حرفی نداشت. بدین‌جهت بنظر ما بهتر این‌بود که ما فقط یك‌نماینده، وآنهم رهبر وپیشوای خودرا برای توضیح دادن این‌نظر اعزام داریم وسعی کنیم بوسیلهٔ او منطق انصراف‌ناپذیر خودمان را بیان‌داریم وبکوشیم تادولت بریتانیا را هم باآن موافق و همراه سازیم. ما میدانستیم که رسیدن بچنین نتیجه‌ئی دشوار است و درمقابل ما شانس و احتمال بسیار ضعیف است. اما راه

دیگری در برابر ما نبود. ما نمیتوانستیم نظر خود را تغییر دهیم و از اصول و ایدآلهای خود که مورد درخواستمان بود و با کمال اعتقاد بآن بستگی راسخ داشتیم صرفنظر کنیم.

اگر براثر یك اتفاق غیرمنتظره واستثنائی مبنای توافقی پیدامیشد و برروی اصول اساسی سازشی حاصل میگشت بقیهٔ کار آسان میبود. البته ما در میان خود قرار گذارده بودیم که درچنین صورتی گاندی‌جی فوراً عده‌ئی ازما یاتمام اعضای کمیتهٔ عامله‌را بلندن بخواهد تاهمه بتوانیم در مذاکره راجع بجزئیات امر شرکت کنیم. ما در هند برای پاسخ‌دادن بچنین دعوتی آماده‌بودیم وحاضر میشدیم که در صورت لزوم فوراً باهواپیما حرکت کنیم. ومسلماً در هرحال درظرف ده‌روز خود را بلندن میرساندیم.

اما اگر برروی اصول اساسی توافقی حاصل نمیشد گفتگو دربارهٔ مسائل جزئی هم قابل بحث نبود واحتیاجی نداشت که کنگره بخاطر آنها عدهٔ زیادی را به کنفرانس میزگرد اعزام دارد. بدین جهت ما تصمیم گرفتیم که تنها گاندی‌جی را بفرستیم.

خانم «ساروجینی نایدو» نیز که یکی‌ازاعضای کمیتهٔ‌عامله بود در کنفرانس‌مزبور شرکت جست اما نه بعنوان نمایندهٔ کنگره. او بعنوان نمایندهٔ زنان هند به‌کنفرانس دعوت شده‌بود و کمیتهٔ عامله‌هم بامسافرت وشرکت او در کنفرانس موافقت کرده‌بود.

دولت بریتانیا بهیچوحه خیال نداشت که بنظریات و تمایلات ما پاسخ مساعدی بدهد. سیاست انگلستان این‌بود که رسیدگی بمسائل اساسی‌را بتأخیراندازد تا کنفرانس وقت خودرا بامذاکره و گفتگو دربارهٔ موضوعهای جزئی و کم اهمیت بگذراند. هربار که یك مسئلهٔ اساسی مطرح میشد دولت از مذاکرات جدی میگریخت و وعده میداد که «بعداً» نظر خودرا پس‌از مطالعهٔ کافی اعلام دارد. مهمترین حربه‌ئی که دولت انگلستان بکارمیبرد وهمچون سنگی درراه پیشرفت مذاکرات قرارمیداد موضوع فرقه‌های مذهبی بود که باآن بکاملترین صورتی بازی میکرد. این موضوع مهمترین مسئله‌ئی بود که در کنفرانس مطرح میشد و برهمهٔ مسائل دیگر مقدم قرار میگرفت.

اکثریت عمدهٔ هندیانی که در کنفرانس میزگرد شرکت کردند. اغلب دانسته و بعضیها نادانسته باین‌دام رسمی می‌افتادند. کنفرانس یك مجمع عجیب و غیرعادی بود. بسیاری از نمایندگان درواقع فقط نمایندهٔ شخص خودشان بودند. بعضی‌ازآنها اشخاص و عناصری شایسته و قابل احترام بودند اما نمیشد این حرف را دربارهٔ تمامشان گفت. رویهمرفته ازنظر سیاسی واجتماعی آنها نمایندهٔ مرتجعترین عناصر هند بشمار میرفتند. آنها باندازه‌ئی مرتجع و عقب مانده بودند که حتی‌لیبرالهای هند که خودشان عناصری بسیار اعتدالی و محتاط بشمار میروند در کنفرانس میزگرد نسبت بآنها بسیار مترقی جلوه‌میکردند. آنها درواقع نمایندگان طبقه‌حاکمه وصاحبان منافع مستقر درهندبودند

که باامپریالیزم و استعمار بریتانیا بستگی داشتند و میخواستند نفوذ استعمار را برای محفوظ ماندن منافع شخصی خودشان برقرار نگاهدارند.

اکثریت نمایندگان کنفرانس ازدسته‌هائی که باصطلاح «اقلیت»و«اکثریت» نامیده میشد ودربارهٔ مسائل‌مذهبی‌وفرقه‌ها تشکیل‌یافته بود انتخاب‌شده بودند. اینهاشامل‌عده‌ئی ازافراد دستگاه وطبقهٔ حاکمه‌بودند وبخوبی نمایان بود که هرگز نمیتوانند حتی‌درمیان خود توافق داشته باشند. از نظر سیاسی آنها بسیار مرتجع بودند وچنین بنظر میرسید که میخواستند برای خود امتیازاتی دربارهٔ فرقه‌های مذهبی بدست‌آورند هرچند که این امر مستلزم فداکردن منافع وامتیازات سیاسی‌هندباشد. آنها تقریباًعلناً اظهار میداشتند که تاوقتیکه درخواستهای مذهبی مربوط بجدائی فرقه‌ها مورد قبول واقع نشود ومسلم نگردد آماده نیستند بهیچوجه دربارهٔ آزادی سیاسی‌هندمذاکره کنند و تصمیمی بگیرند. این‌امر واقعاً فوق‌العاده وحیرت‌انگیز بود وبشکلی دردناك وباکمال روشنی نشان‌میداد که یك ملت اسیر ممکن است تاکجاها سقوط کند و حتی بعضی رجال آن تا چه اندازه میتوانند آلت دست سیاست استعماری بشوند.

راست‌است که مجمع آن‌آقایان عالیجناب، لردها، اشراف وسایر نمایندگان‌طبقات عالی نمیتوانست مظهر ونمایندهٔ واقعی مردم‌هند باشد. اعضای کنفرانس میز گرد لندن بوسیلهٔ دولت بریتانیا و طبعاً موافق نظر و منافع آن دولت انتخاب شده بودند. دولت بریتانیاهم درواقع ازنظرخود، نمایندگان‌را بسیارخوب انتخاب کرده‌بود. بااینهمه خود همین‌امر که مقامات بریتانیا میتوانستند چنین نمایندگانی را بنام مردم هند تعیین کنند و مورد استفاده قرار دهند نشانهٔ آن بود که ملت تاچه‌اندازه ضعیف‌است وچگونه بآسانی میتوان ارادهٔ اورا زیرپا گذارد. اعضای طبقهٔ حاکمهٔما ایدئولوژی وطرز تفکر اربابان استعماری مارا میپذیرفتند ونقشی‌راکه بعهده‌شان واگذارمیگشت بخوبی اجرامیکردند. آیا این‌امر ازآنجهت بود که حقیقت‌را درك نمیکردند ونمیدیدند؟ یادرواقع از آنجهت بود که مفهوم واقعی وحقیقی‌کار خود را خوب میفهمیدند و از آنجاکه از بوجود آمدن دموکراسی وآزادی درهند وحشت داشتند آنوضع را میپذیرفتند؟

بسیار طبیعی وپرمعنی بودکه دراین مجمع که ازنمایندگان‌وصاحبان منافع‌مستقر، منافع امپریالیستی، منافع فئودالها، منافع صاحبان صنایع، منافع بانکداران و سرمایه‌داران، منافع رؤسای مذهبی و صاحبان نفوذ در فرقه‌های مختلف تشکیل میشد ریاست هیئت نمایندگان هند که بوسیلهٔ انگلیسها انتخاب شده بودند معمولا بعهده «آقاخان» گذارده میشد که خوداو درواقع وتااندازه‌ئی مظهر تمام این منافع بهم آمیختهٔ بشمار میرود. او که ازمدتی بیش‌از یك‌نسل باامپریالیسم بریتانیا وطبقهٔحاکمهٔ انگلستان پیوند

وارتباط بسیار نزدیك داشت وهمیشه‌هم درانگلستان بسرمیبرد بهتر ازهر کسی‌میتوانست درکنفرانس میز گرد نمایندهٔ شایسته‌ئی برای امپریالیسم بریتانیا باشد اما مسخرگی‌امر دراین بود که چنین کسی باصطلاح نمایندهٔ هند بشمار میرفت!

در آن کنفرانس کفهٔ ترازو بشکل نمایانی در جهت عکس مصالح ملی ما سنگینی میکرد. هرچند ما از ن کنفرانس توقع زیادی نداشتیم و بآن امیدوار نبودیم اما طرز کار آن واقعاً موجب حیرت و تعجب میشد و بیزاری مارا برمیانگیخت. میدیدیم که‌چگونه بخاطر منافع پست وحقیر شخصی مصالح ملی ومسائل اقتصادی‌را زیرپا میگذاشتند. بند و بست‌ها، تحریکها ومانورها، دست عده‌ئی ازهموطنان مارا دردست مرتجعترین عناصر حزب محافظه‌کار بریتانیا قرارمیداد. دربارهٔ مطالب ناچیز وبی‌اهمیت نطقهای بی‌پایان ایرادمیشد. بطورکلی امپریالیسم بریتانیا وصاحبان منافع مستقر درهند متقابلا بیکدیگر تعارف میکردند ودرحالیکه باهم پیوندکاملی داشتند باهم بمذاکره میپرداختند.

درآنجا صحبت منافع و مقامهای مختلف مطرح بود، مشاغل و مقامهای بزرگ، مشاغل کوچك، مقامهائی برای هندوها ، برای مسلمانها ، برای سیکها ، برای کسانی که مظهرشرکتهای انگلیسی وهندی بودند، و برای اروپائیها . اما تمام اینها فقط دربارهٔ منافع طبقات بالابود وتوده‌ها مطلقاً بحساب‌نمیآمدند وموردتوجه نبودند . اپورتونیسم وخود پرستی بشکلی افسارگسیخته جلوه میکرد . دسته های مختلف همچون گرگهای گرسنه که درجستجوی طعمه کمین کرده‌باشند میخواستند در زیر سرپوش قانون اساسی جدید آنچه‌را غارت میکردند میان خود تقسیم کنند. حتی فکر آزادی‌هم درنظر ایشان بهانه‌ئی برای ازدیاد درامدهای آینده میبود که آنرا «هندی کردن» مینامیدند ومفهوم آن این‌بود که درارتش ودرادارات دیگر خدمات عمومی وغیره، پستها ومقامهائی برای هندیان بدست آورند. هیچکس دربارهٔ بدست‌آوردن استقلال واقعی ملت وانتقال قدرت بدست‌یك‌دولت دموکراتیك‌هندی وحل کردن‌مشکلات حیاتی‌وفوری اقتصادی که بردوش ملت ومردم‌هند فشار میآورد فکر واندیشه‌ئی نداشت! آیا ملت هند بخاطر همین منظور مبارزهٔ دشوار خودرا دنبال کرده بود؟ وآیا ما میبایست همین محیط تاریك را به جای ایدآلهای درخشان‌خود و درمقابل فداکاریهای‌ملت‌خویش بپذیریم ؟

درتالارهای بزرگ وپرشکوه طلائی و پرجمعیت کنفرانس مزبور گاندی‌جی کاملا تنها مانده بود. لباس او یا در واقع بی‌لباسی وعریانی او، او را از همهٔ اشخاص دیگر مشخص میساخت. باوجوداین گودال وفاصلهٔ عمیقی که میان فکراو بافکر آقایان خوش لباس اطراف او وجودداشت خیلی بزرگتر ازاختلاف ظاهری آنها بود. وضع‌او فوق‌العاده دشواربود ومااز‌دور ازخود میپرسیدیم که‌آیا اوچگونه میتواند آن‌وضع سخت و

آن محیط عجیب‌را تحمل کنند اما او باحوصله و بردباری تعجب آوری تاآخر مقاومت کرد و بر کوشش خود میافزود تاشاید بتواند بنیان وپایه‌ئی برای موافقت بدست‌آورد.

یکبار او یك اقدام جالب توجه کرد که ناگهان بهمه نشان داد که ارتجاع سیاسی چگونه و تاچه‌اندازه خود را درپشت ماسك ونقاب منافع فرقه‌های مذهبی پنهان میسازد و باین‌عنوان فعالیت‌میکند . بیشتر پیشنهاداتی که ازطرف نمایندگان مسلمانان مطرح‌میشد بهیچوجه مورد خوشاینداو نبود وحتی مسلمانان ناسیونالیست ووطن‌دوستی هم که درآن کنفرانس بودند همان نظر او را داشتند زیرا این پیشنهادات راه استقلال ودموکراسی را در هند بکلی مسدود میساخت . باوجود این گاندی‌جی قبول کرد که با پیشنهادات آنها موافقت کند بشرط آنکه نمایندگان مسلمانان‌هم دربارهٔ مسائل سیاسی یعنی درموضوع استقلال‌ملی نیروی خودرا برای تأیید موقعیت ونظر کنگره بکار برند.

این پیشنهاد در واقع‌یك اظهار نظر شخصی بودزیرا طبعاً اونمیتوانست ازآن‌راه دور وبدون مشورت با دیگران، کنگره را بچنین موافقتی‌متعهد سازد. اما وعده داد که نفوذ خود رابکار بردتا کنگره این‌تعهد رابانجام‌رساند وهر کس ازموقعیت ونفوذ گاندی جی در درون کنگره خبر داشت تردید نمیکرد که این تعهد از طرف‌کنگره هم تأئید میشد . معهذا پیشنهاد اورد شد . در واقع بسیار دشوار بود که تصورشود «آقا خان» و نظایر اووکیل‌مدافعی برای‌استقلال‌هندگردند ! این‌پیشامد ثابت کرد که موضوع‌فرقه‌های مذهبی که در کنفرانس میز گرد دائماً آنرا بمیان میکشیدند ومطرح میساختند مانع‌واقعی نبود بلکه در حقیقت ارتجاع سیاسی بود که در پشت این مسئله پنهان میشد و میخواست از هر نوع ترقی وپیشرفتی‌درهند جلوگیری وممانعت کند .

دولت بریتانیا با دقت فراوان این عناصر ارتجاعی را برای کنفرانس میز گرد دستچین کرده بود واز راه کنترول کردن مذاکرات، موضوع فرقه‌های مذهبی رابصورت مهمترین مسئله در میآورد وآنرا بشکلی مطرح میساخت که هیچ نوع توافقی میان‌عناصر سازش ناپذیری که به‌کنفرانس دعوت شده بودند حاصل نشود.

دولت بریتانیا در بازی ومانور خود توفیق حاصل کرد وبدین ترتیب نشان داد که نه فقط هنوز باندازهٔ‌کافی نیرووقدرت دارد که امپراطوری خود را حفظ کند بلکه هنوز هم باندازهٔ‌کافی حیله وتزویر دارد که بتواند تا مدتی سنتهای استعماری را ادامه دهد.

دراین‌ماجرامردم‌هند، هرچند که کنفرانس‌میز گردنه نمایندهٔ‌آنهابود ونه میتوانست تصمیماتی‌بسودایشان‌اتخاذ کندبکلی‌شکست‌خوردند . شکست‌خوردند زیرایك‌زمینهٔ فکری و ایدئولوژی استوار نداشتند که بتواند آنها را دلگرم نگاهدارد و ایشانرا در طریق مبارزات‌آینده بدرستی پیش‌براند . شکست خوردند زیرا خود را برای مقابله باصاحبان

منافع مستقر وطبقهٔ حاکمه‌ئی که راه پیشرفت آنهارا مسدود میساخت باندازه کافی قوی نمیدیدند، شکست خوردند از آنجهت که احساس میکردند مذهب هنوز بصورت افراطی خود چنان نفوذی دارد که اختلافات فرقه‌های مذهبی بهانه‌ئی برای جلوگیری از استقلال آینده میگردد، خلاصه شکست خوردند از آنجهت که هنوز باندازهٔ کافی ترقی و تکامل نیافته بودند و برای پیروزی قدرت نداشتند.

اما در مورد کنفرانس میز گرد در واقع موضوع شکست یا پیروزی در میان نبود واز آن انتظار زیادی نمیرفت.

با اینهمه پس ازاین دومین کنفرانس میز گرد خیلی چیزها عوض شده بود. درزمان نخستین کنفرانس میز گرد، هیچ کس در هند بآن توجه شایسته‌ئی نکرده بود. زیرا سراسر کشور سرگرم مبارزهٔ نافرمانی بود. فقطدر بعضی جاها وقتی که نمایندگان منتخب بریتانیا برای شرکت در کنفرانس سال ۱۹۳۰ حرکت میکردند اغلب مردم در برابرشان بنشانهٔ نفرت پرچمهای سیاه را برمیافراشتند وشعارهای خصمانه پخش میکردند. چنین بود وضع درنخستین کنفرانس میز گرد. اما در سال ۱۹۳۱ دیگر وضع چنین نبود واین موضوع فقط از آنجهت بود که شخص گاندی جی بعنوان نمایندهٔ کنگره به لندن رفته بود ومیلیونها نفر نفوس هم پشت سرش قرارداشتند. ازاین جهت خود کنفرانس نیزاهمیت بیشتری یافته بود و سراسر هند با علاقهٔ خیلی بیشتری کارهای آن را دنبال میکرد بطوریکه شکست کنفرانس، بهر جهت که میبوددرسراسر کشور اثر می بخشید. اکنون میفهمیدیم که چرا دولت بریتانیا تاآن اندازه بشرکت گاندی جی در کنفرانس علاقه نشان میداد.

آن کنفرانس باآنصورت خاصی که داشت در واقع برای هند شکستی نبود زیرا در حقیقت فقط برای اینکه باناکامی پایان پذیرد تهیه شده بود ومردم هند در این شکست بهیچوجه گناه ومسئولیتی نداشتند. امامنظوردولت بریتانیاحاصل شده بود. کنفرانس میز گرد موفق شده بود که توجه جهانی رااز مسائل حقیقی وسیاسی واجتماعی واقتصادی که درهندمطرح بود منحرف سازد و بموضوع اختلافات مذهبی متوجه کند. درخودهند هم شکست کنفرانس موجی از یأس وافسردگی برانگیخت وهمچون توهینی بملت تلقی گردید و این وضع به نیروهای ارتجاعی فرصت داد که دوباره سر خود را بلند کنند و به‌میدان بیایند.

درحقیقت باآن کنفرانس بهترمعلوم گردید که پیروزی یاشکست برای‌مردم هندبه آینده و به حوادثی که در خود هند اتفاق میافتاد بستگی داشت. نهضت نیرومند ملـی نمیتوانست بعلت تحریکات واقدامات لندن عقب نشینی کند واز فعالیت خود دست بکشد. تمایلات ملی برای طبقات‌متوسط و برای دهقانان يك ضرورت مورد احتیاج فوری بود و آنها حل مشکلات خود را فقط در سایهٔ پیشرفت نهضت ملی مقدور میدیدند. بنابرین

نهضت میتوانست پیروزیهای تازه‌ئی بدست آورد و بفعالیتهای دیگری بپردازد و اقدامات جدیدی بوجود آورد که مردم را در راه ترقی و آزادی پیش براند بدیهی است که ممکن بود بهمین علت هم نهضت در آنزمان تحت فشار شدیدی قرار گیرد و فعالیتهایش خنثی گردد.

این مبارزه دولت بر ضد مردم بزودی در هند آغاز گشت و فشار نیروی دولتی با خفقانی که ایجاد کرد موقتاً نتایجی ناگوار ببار آورد. دومین کنفرانس میز گرد لندن نمیتوانست در پیشرفت طبیعی مبارزهٔ ملی اثر مهمی داشته باشد اما موقتاً یك نوع محیط نامساعدی برای آن ایجاد میکرد .

۳۹

شورشهای دهقانی در ولایات متحده

از آنجا که من یکی از دبیران کل کنگره و یکی از اعضای کمیتهٔ عامله بودم با تمام امور سیاسی در سراسر هند تماس داشتم و گاهی هم ناچار بودم بنا بر مقتضیات به مسافرتهائی در نواحی مختلف بپردازم اما همیشه سعی داشتم تا بشود از این مسافرتها اجتناب ورزم. هر چه بار ما سنگین‌تر و مسئولیتهای ما زیادتر میشد ملاقاتهای اعضای کمیتهٔ عامله هم بیشتر و بیشتر میشد بطوریکه بالاخره بطور منظم به هر دو هفته یکبار رسید. دیگر در کمیتهٔ عامله وقت ما برای بتصویب رساندن یك قطعنامهٔ کم اهمیت انتقادی و فعالیتهای منفی صرف نمیشد بلکه ناچار بودیم فعالیتهای گوناگون مثبت را در یك سازمان بسیار وسیع و پراکنده مورد رسیدگی قرار دهیم و مسائل مهمی را که هر روز در جریان مبارزهٔ ما پیش می‌آمد و در نهضت ملی ما مؤثر بود حل کنیم.

با وجود این فعالیت اساسی من برای ولایات متحده مصروف میگشت که در آنجا وضع دهقانان توجه کنگره را بخود جلب میکرد. کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده بیش از یکصد و پنجاه نفر عضو داشت و هر دو سه ماه یکبار تشکیل جلسه میداد. شورای اجرائی آن در حدود پانزده نفر بودند که با فواصل نزدیکتری تشکیل جلسه میدادند و کارهای دهقانی را هم تحت نظر داشتند.

در نیمهٔ دوم سال ۱۹۳۱ از طرف شورای اجرائی مزبور یك کمیتهٔ دهقانی هم تشکیل گردید. جالب توجه است که عده‌ئی از «زمینداران» هم در شورای اجرائی و در این کمیته عضویت داشتند و تمام اقدامات با موافقت و تأئید آنها صورت میگرفت. در واقع ریاست کمیتهٔ ایالتی کنگره (و در نتیجه ریاست شورای اجرائی و کمیتهٔ دهقانی) را در آنسال تصدق احمد خان شروانی بعهده داشت که عضو یکی از معروفترین خانواده‌های زمینداران بود. دبیر کل کمیتهٔ ایالتی «سری پراکاسا» و عده‌ئی از رهبران عضو شورا نیز از زمینداران یا از اعضای خانوادهای زمیندار بودند. سایر اعضای شورا و کمیته از طبقات متوسط

وپیشه‌وران بودند. حتی یك نفر از دهقانان اجاره‌دار یا دهقانان مزدبگیر هم در شورای اجرائی ایالتی استان‌ما عضویت‌نداشت. دهقانان در کمیته‌های محلی و کمیته‌های بخشها شرکت داشتند اما در انتخاباتی که به تشکیل شورای اجرائی ایالتی منتهی میشد کمتر توفیق حاصل‌میکردند. این شورا بیشتر در تحت تسلط طبقات متوسطروشنفکران وعناصر زمیندار قرار داشت بدینقرار بهیچوجه نمیشد شورای اجرائی مزبور را از هیچ نظری وحتی از نظر دهقانی افراطی شمرد.

من هم در آنجا فقط یك عضوشورای اجرائی بودم و در کمیتهٔ دهقانی آن هم عضویت‌داشتم وموقعیت من درآنجا از این‌حدود تجاوز نمیکرد. در موارد مشاوره‌ها و سایرکارها من سهم نمایانی داشتم اما بهیچوجه رهبری‌کار بعهدهٔ من نبود. اصلا هیچ کس در شورای اجرائی ایالتی ما نمیتوانست نقش رهبری را داشته باشد زیرا ما از مدتها قبل عادت کرده بودیم که مشترکا وبا هم‌کار کنیم و فشارکار همیشه بعهدهٔ تمامی سازمان می‌افتاد ونه‌بردوش بعضی‌افراد. رئیس که برای‌مدت یك سال انتخاب‌میشد بطور موقت در رأس امور قرار میگرفت ومظهر شورا بشمار میرفت اما حتی او هم اختیارات خاصی نداشت.

من همچنین بعنوان عضو کمیتهٔ محلی کنگره در بخش‌الله‌آباد نیزکار میکردم. این کمتیه تحت ریاست «پور وشوتان داس تاندون» قرارداشت ودر توسعهٔ نهضت دهقانی نقش عمده‌ئی بازی میکرد. در سال ۱۹۳۰ هنگام آغاز نهضت اعتصاب مالیاتی در استان ولایات متحده‌همین کمیته‌کار رهبری را بعهده داشت. این امر ازآنجهت نبود که ناحیهٔ الله‌آباد از نظر تضییقات دهقانی از همه بیشتر تحت فشار بود زیرا در واقع ناحیهٔ «اوده» که یکی از مراکز تعلقه‌داری بود از این حیث تحت فشار بیشتری قرار داشت. بلکه باین علت بود که دهقانان ناحیهٔ‌الله‌آباد از جاهای دیگر متشکل‌تر بودند ودرآنجا نسبت به جریانات عمومی وسیاسی آگاهی بیشتری وجود داشت. شهر الله‌آباد یکی از کانونهای مهم فعالیت‌های‌سیاسی بود و بسیاری ازشخصیت‌های مشهوروفعالین کنگره اغلب به دهات وروستاهای اطراف هم میرفتند.

بلافاصله پس از انعقاد پیمان دهلی در مارس ۱۹۳۱ ما عده‌ئی از فعالین خودرا به دهات وروستاها فرستادیم تا بدهقانان اطلاع بدهند که نهضت نافرمانی عمومی پایان یافته‌است واز نظرسیاسی دیگر برای پرداخت بهرهٔ مالکانه ومالیات مانعی‌وجود ندارد. حتی ما توصیه میکردیم که دهقانان‌تعهدات خود را بپردازند، اما ضمناً میگفتیم که‌بعلت سقوط فوق‌العادهٔ قیمتهاعقیده داریم که بایدتخفیفهای کلی به دهقانان داده شودو کوشش خواهیم کرد که چنین تخفیفی برای‌آنها بدست‌آوریم. در حقیقت حتی در زمان عادی‌هم

پرداخت تمام تعهدات دهقانان و بهرهٔ مالکانه برای ایشان بارطاقت فرسائی بود . بدیهی است که درآنوقت براثر سقوط قیمتها پرداخت تمام‌این تعهدات یاتقریباًمبالغی درحدود آن مسلماً غیرممکن بود باین مناسبت کنفرانسهائی با نمایندگان دهقانان ترتیب دادیم و بعنوان آزمایش پیشنهاد کردیم که بدهقانان یك تخفیف کلی درحدود پنجاه درصد و در بعضی مواردهم بیشتر داده شود .

ما سعی داشتیم که موضوع دهقانان را بکلی‌ازمسئلهٔ نافرمانی عمومی جداسازیم. مخصوصاً درسال ۱۹۳۱ منحصراً میخواستیم این‌موضوع از نظر اقتصادی و بکلی جدا از نظرهای سیاسی مورد رسیدگی قرار گیرد . البته این کار بسیار دشوار بود زیرا هر دو موضوع تااندازهٔ زیادی بایکدیگر پیوندیافته بود ودر گذشته نیز باهم ارتباط داشت. از آنجا که مایك‌سازمان‌وابسته به کنگره بودیم کارمان‌جنبهٔ سیاسی پیدامیکرد امادرآنموقع ما سعی داشتیم که بصورت یك‌نوع اتحادیهٔ دهقانان‌کار کنیم (هرچند که عناصرغیر دهقان هم درکارشرکت‌داشتند و بطور کلی کارتحت‌نظرمالکین‌بزرگ وزمینداران اداره‌میشد!) درعین حال نه‌میتوانستیم و نه‌میخواستیم که جنبهٔ سیاسی خودرا ازدست بدهیم ودولت هم درهرصورت بما بانظرسیاسی مینگریست. ضمناً دورنمای ادامهٔ‌مجدد نهضت نافرمانی‌عمومی نیزدر برابرما قرارداشت واگراین‌مبارزه ازسر گرفته میشد بدون‌تردید سیاست واقتصاد دوشادوش‌هم ودست دردست یکدیگرپیش میرفتند.

باوجود تمام این‌موانع و مشکلات مشهود، از زمان انعقادپیمان دهلی ببعد سعی‌ما این‌بود که موضوع دهقانان را ازمبارزات سیاسی‌جدا نگاهداریم . دلیل‌عمدهٔ این‌امرهم آن‌بود که پیمان دهلی باین‌مسئله پایان نداده بود وما میخواستیم مخصوصاً برای دولت وبرای مردم‌کاملا روشن سازیم که مااین مسائل را ازهم جدا میشماریم .

تصورمیکنم که گاندی‌جی درضمن‌مذاکرات خودبالردایروین‌دردهلی به اواطمینان داده بود که حتی اگر به کنفرانس میز گرد هم نرود تاوقتی که کنفرانس مزبور جریان دارد نهضت نافرمانی را از سر نخواهد گرفت . وگفته بود که از کنگره هم درخواست خواهدکرد که به کنفرانس کاملا فرصت‌کار کردن بدهد ودرانتظارنتایج آن بماند. اماحتی گاندی‌جی درآنوقت هم روشن ساخته بود که این تضمین شامل مبارزات اقتصادی که جنبهٔ محلی دارد وممکن است مارا باقداماتی ناچارسازد نخواهدشد . درآنوقت موضوع دهقانان ولایات متحده برای مامطرح بود واهمیت داشت زیرا فعالیت ومبارزهٔ متشکلی درولایات متحده بوجودآمده بود و درحقیقت دهقانان سراسر هند تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند گاندی‌جی دردوران مذاکرات « سیملا » وپیش ازعزیمت خود به‌لندن ، یکبار دیگرنیزاین موضوع‌را به‌نایب‌السلطنه متذکر شده‌بود ودرمکاتباتی هم که انتشار

یافت این‌مطلب تصریح گردید[1]. حتی درهمان موقع حرکت به‌اروپا هم علناً اظهارداشت که صرفنظر ازموضوع کنفرانس میز گرد ومسائل‌سیاسی، ممکن است کنگره ناچارشود که بحمایت ازدهقانان بپردازد ومخصوصاً ازحقوق دهقانان درمبارزات اقتصادیشان‌دفاع کندزیراهرچند کنگره میل‌نداشت که‌چنین مبارزاتی‌را بوجود آورد وتشویق کند اماا گر بصورت اجتناب ناپذیری با آن مواجه میشد ناچار باید از آن هواداری میکرد. ما نمیتوانستیم ازتوده‌های مردم جدا شویم وآنها را تنها بگذاریم. گاندی‌جی باین وسیله متذکرشده‌بود که پیمان دهلی‌دربارهٔ مبارزات کلی‌سیاسی و نهضت نافرمانی‌عمومی منعقد شده است ومانع چنین‌اقدامی‌درزمینهٔ مطالبات‌اقتصادی دهقانان نخواهد بود.

من‌ازآنجهت این‌مطلب را دراینجا متذکرمیشوم که بارها کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده‌ورهبران‌آنرا متهم ساخته‌اندو گفته‌اند باتجدید اقدام‌درمبارزهٔ‌عدم‌پرداخت مالیات وبهرهٔ مالکانه، «پیمان دهلی» ازطرف ما نقض شده است. طبق معمول دستگاه دولت ومتهم‌کنندگان ما، این‌اتهامات درموقعی صورت میگرفت وانتشار میافت که تمام

۱ـ (یادداشت مولف) نامه‌های زیرقسمتهائی ازمذاکرات وموافقت‌های متقابل در «سیملا» ست که در ۲۷ ماه اوت۱۹۳۱ صورت گرفت:

ازآقای گاندی به‌آقای امرسون وزیر کشور دولت هند.

سیملا - ۲۷اوت ۱۹۳۱

« آقای امرسون عزیز

« میخواهم دریافت نامهٔ مورخهٔ امروز شما راکه محتوی طرح جدیدی هم بود، همراه با تشکرات خود باطلاعتان برسانم. «سرگواس‌جی» نیز پیشنهادات اصلاحی راکه ازجانب شما مطرح شده است باطلاع من رساند. همکارانم ومن‌باکمال دقت طرحهای اصلاحی رامورد مطالعه قرار دادیم وحاضریم که باتذاکرات زیر آنهارابپذیریم:

«درمورد پاراگراف چهارم، برای من مقدور نیست که ازطرف کنگره وضعی راکه ازطرف دولت بوجود آمده است بپذیرم و تأئید کنم. زیرا بعقیدهٔ کنگره مااحساس میکنیم درمواردیکه شکایات وعدم رضایت ناشی از طرزاجرای موافقت‌نامه مرتفع نشده ناچار باید یك کمیسیون تحقیق و رسیدگی بکار پردازد زیرا تا وقتیکه پیمان دهلی‌باعتبار خودباقیست نافرمانی عمومی دنبال نخواهد شد. اما اگردولت هندودولتهای محلی تحقیقات ورسیدگی را تضمین نکنند همکارانم ومن نسبت بمادهٔ مزبور نظروتعهدی نداریم. نتیجه این‌خواهد شدکه تا موقعیکه کنگره نتواند برای رسیدگی به‌اختلافات یك مرجع رسیدگی و تحقیق رسمی و تضمین شده ازجانب دولت داشته باشد، درصورتیکه شکایتی پیش‌آید ناچار خواهد بود که بعلت نبودن مرجع رسیدگی و تحقیق شخصاً باقدامات تدافعی بپردازد ودر این‌صورت کنگره باید آزادی عمل‌کامل داشته باشدتا با توجه به‌معوق ماندن نافرمانی عمومی بتواند اقدامات شایسته را بعمل آورد.

« لازمست به‌دولت اطمینان بدهم که کنگره منتهای کوشش خودرا بکار خواهد برد که ازتوسل به اقدامات

کسانیکه مورد اتهام واقع میشدند ومیتوانستند پاسخ بگویند در زندانها بودند و تمام مطبوعات وروزنامه‌ها هم تحت سانسور شدید دولت قرارداشتند . صرفنظرازاین‌واقعیت که کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده هرگزدرسال ۱۹۳۱ اعتصاب مالیات را شروع نکرده است میخواهم مخصوصاً این‌مطلب را روشن سازم که اگرهم چنین مبارزه ئی را شروع‌میکرداز آنجا که جنبهٔ اقتصادی داشت وازمبارزهٔ‌نافرمانی عمومی‌جدا بودبهیچوجه جنبهٔ نقض پیمان دهلی‌را پیدا نمیکرد .

این مسئله که آیا میبایست چنین اقدامی صورت بگیرد یا نگیرد خود یك موضوع دیگراست . بنظرمن دهقانان هم مانندکارگرانی که درکارخانه‌هاکار میکنند حق دارند که‌ازوضع اقتصادی‌خودشکایت‌داشته‌باشند وهمانطورکه‌کارگران ازراه‌توسل به‌اعتصاب به‌اقدام مستقیم میپردازندآنها نیزمیتوانند برای بهبود وضع خویش بـه اقدام پردازند . وضع‌ما اززمان انعقاد «پیمان دهلی» تاموافقت‌نامهٔ «سیملا» به‌این‌صورت بود واین امر هم‌چیزی نبود که دولت‌از آن‌خبر نداشته‌باشد بلکه مخصوصاً از آن‌خیلی خوشوقت‌هم‌بود.

مستقیم اجتناب‌ورزد وسعی کند که ازراه‌مذاکره‌وگفتگو ونظایراین‌وسائل‌شکایات رامرتفع‌سازد. باتذکروضع کنگره که دراینجا تصریح‌شده است امیدواریم که ازهرنوع‌اتهام وایجادسوء تفاهم وعدم‌رعایت موافقت‌نامه وعهدشکنی‌نسبت به کنگره احتراز گردد . درصورتیکه مذاکرات جاری ما به موفقیت منتهی گردد . لازمست که همراه با بیانیهٔ مشترك ما این نامه وپاسخ‌شما هم عیناً منتشرشود . »

« باتقدیم احترامات

« م .ك . گاندی »

ازآقای امرسون به‌آقای گاندی

سیملا - ۲۷اوت ۱۹۳۱

« آقای گاندی عزیز

« ازنامهٔ مورخه امروزشما که محتوی‌قبول طرح بیانیه ومشروط به‌تذکرات مندرج درنامه‌تان‌بودمتشکرم. فرماندارکل شورا متذکر شدند که کنگره نباید برای رسیدگی به‌تخلفات وشکایات ناشی‌ازطرز اجرای‌موافقت‌نامه وبمنظور رسیدگی وتحقیق‌دربارهٔ‌آن فشار بیاورد . اما درصورتیکه شما تضمین میکنید که ازتوسل باقدامات مستقیم اجتناب ورزدوشکایات راازراه مذاکره وگفتگوونظایرآن مرتفع سازد شما وضع کنگره را دربرابر اتفاقات احتمالی آینده و تصمیماتی که خواهدگرفت روشن ساخته‌اید . باطلاع میرسانم که فرماندارکل شورا دراین امیدواری با شما شریك است که ازتوسل باقدامات مستقیم اجتناب خواهدشد . ازلحاظ موقعیت‌کلی دولت میل دارم نظرتان را به نامهٔ مورخهٔ ۱۹ اوت جناب نایب السلطنه که بشما نوشته‌اند معطوف سازم . ضمناً میخواهم بگویم که نامهٔ مورخهٔ امروز شما واین پاسخ همراه بیانیهٔ رسمی مذاکرات عیناً از طرف دولت انتشار خواهد یافت »

باتقدیم احترامات

«ه. و. امرسون»

سقوط قیمت محصولات کشاورزی که با بحران اقتصادی جهانی بستگی داشت از سال۱۹۲۹شروع شد. از آنزمان به‌بعد وضع دائماً بدتر میشد . در سالهای پیش از آن قیمت محصولات کشاورزی در سراسر دنیا بالا میرفت و کشاورزی هندهم در تحت تأثیر بازارهای‌جهانی از ترقی‌قیمت‌ها سود میبرد. عدم‌تناسب‌میان‌توسعهٔ‌صنایع و توسعهٔ کشاورزی درسراسرجهان سبب شده بود که قیمت محصولات کشاورزی ترقی کند .

تاوقتیکه قیمت‌ها درترقی بود درامد دولت و درامد صاحبان و مالکین اراضی هم زیاد میشد درحالیکه دهقانان واقعی از آن ترقی قیمت‌ها استفاده مهمی نمیبردند . بطور کلی دهقانان جز در بعضی نواحی مساعد وضعشان دشوار بود و دائماً بدتر میشد . در ولایات متحده میزان اجارهٔ زمین خیلی بیشتر وسریعتر ازقیمت محصولات کشاورزی‌ترقی میکرد و در نتیجه باردهقانان سنگین‌ترمیشد . درطول سی‌سال آغـاز این قـرن میزان افزایش تناسب‌نسبی این‌دو بایکدیگر قریب پنج به‌یك بود ومیزان اجاره‌ها تقریباً پنج برابر افزایش یافته بود . (این‌رقم را با کمك حافظه مینویسم) .

بدینقرار وقتیکه دولت مالیات خودرا که ازمالکین میگرفت افزایش میداد آنها هم آنرا بمیزان خیلی بیشتری از دهقانان اجاره‌دار خود دریافت میداشتند و در نتیجه دهقانان مثل‌همیشه دروضع دشوار خود باقی میماندند وازترقی قیمت‌ها سودی نمیبردند. حتی‌وقتی‌هم که‌قیمت‌ها سقوط‌میکرد وپائین میآمد یاموقعیکه آفات‌طبیعی‌ماننداخشکسالی، سیل ، ملخ ، تگرك ونظایرآن بمحصولات آسیب میرساند بازهم اجاره و بهرهٔ مالکانه ومالیات بهمان رقم اصلی باقی میماند . تنها تسهیلی که دراین موارد برای دهقانان‌قائل میشدند این‌بود که مدتی‌دریافت‌ها رابه‌تأخیر میانداختند وبرمهلت‌ها می‌افزودند .

میزان‌اجارهٔ‌زمین‌همیشه‌سنگین‌بود بطوریکه‌دهقانان‌فقط درسالهای‌خوب‌میتوانستند آنرا ازفروش‌محصول‌خود بپردازند. درمواقع‌دیگرهرگز نمیتوانستند بدون‌قرض گرفتن‌از عهدهٔ آن برآیند و بدین ترتیب دائماً برمیزان قروض ایشان افزوده میشد .

تمام طبقات دهقانان ، هم مالکین وهم دهقانان خرده‌مالك و اجاره دار ، مـورد استثمار رباخواران واقع میشدند که در وضع موجود ، درزندگی اقتصادی دهات جـزو ضروریات‌جدائی‌ناپذیر بشمار میروند ودائماً برتعدادشان افزوده میشود . آنها باپول خود تمام طبقات دهقانان را بنفع خود استثمار میکردند وهرروز برقدرت ونفوذشان افزوده میشد . هیچ نیروئی نمیتوانست مانع کار ایشان گردد . قانون به‌آنها کمك میکرد وآنها باکمك قانون وباستناداسناد ومدارك خود گوشت تن‌دهقانان را جدا میکردند .[1] کم کم

۱ـ اشاره به‌نمایشنامهٔ معروف تاجرونیزی اثرویلیام شکسپیر است که درآن رباخواری درمقابل‌پولی که‌بوام میدهد گوشت تن وامداررا گرو میگیرد . م

این رباخوران زمین‌ها را درمقابل وامهای خـود متصرف میشدند و آنها را از دست زمینداران کوچك وخرده‌مالکین بیرون میکشیدند وخودشان‌بصورت مالکین بزرگ‌تازه وزمینداران عمده درمیآمدند .

دهقانان خرده مالکی که سالها درزمین‌خود رنج برده بودند حالا تقریباً بصورت «سرف»[1] ورعیت‌وابسته به‌زمیندارجدید و «ساهوکار»[2] درمیآمدند. وضع‌دهقانان‌بدون‌زمین واجاره‌دار ازآنهاهم بدتربود . اینهانیز بصورت غلام «ساهوکار» درمیآمدند یابه اردوی روزافـزون پـرولتاریای کشاورزی و دهقانانی که از زمین‌ها بیرون رانـده میشدند می پیوستند .

سرمایه‌داران وبانکدارانی که‌بصورت مالکین‌جدید درمیآمدند بازمین وبادهقانان اجاره‌دار وبیزمین تماسی نداشتند. آنها معمولا درشهرها زندگی میکردند وبه کسب‌و کار بانکداری وصرافی خود مشغول بودند و کار جمع‌آوری اجارهٔ اراضی و درامدهای خود را به‌مباشرین و پیشکارانی‌میسپردند که مانند یك ماشین بیروح وبطرزی غیرانسانی وبیرحمانه‌کارخودرا انجام میدادند .

رشد سریع‌رباخواری‌درروستاها خودمظهرعدم ثبات وتزلزل‌وضع موجودمالکیت اراضی بود . اکثریت عظیم اهالی هیچ نوع قدرت جسمی ومادی نداشتند و نمیتوانستند درمقابل این وضع مقاومت کنند و در لب پرتگاه نـابودی بسر میبردند . در برابر یك پیشامدغیرمنتظره و نامساعدنمیتوانستند ایستادگی کنند . یك‌بیماری مسری‌میلیونها نفراز آنان را نابود میساخت .

طبق‌آمار تهیه‌شده ازطرف «کمیتهٔ تحقیقات بانکی درولایات» درسالهای۱۹۲۹ و۱۹۳۰ بدهکاریهای کشاورزی درهند (که شامل برمه نیزمیشد) به ۸۶۰ کرور روپیه رسیده بود. (یك‌کرور معادل ده‌میلیون‌است). این‌رقم شامل بدهیهای مالکین ودهقانان اجاره‌دار وبیزمین‌میگشت اماقسمت‌عمدهٔ آن مخصوصاً بدهی‌دهقانان‌فقیر بود. سیاست‌عادی دولت‌کاملا با طبقات سرمایه‌دار موافق بود وخود این‌امر به‌سنگینی‌بار قروض میافزود. بدینقراروقتی که‌قیمت‌روپیه باوجود مخالفت‌هندیان‌تنزل کردو بجای‌شانزده‌پنس به‌مبلغ یك شلینگ وشش‌پنس از پول انگلستان تعیین گردید درواقع بروامهای کشاورزان به‌میزان ۱۲٫۵ درصد یعنی معادل ۱۰۷ کروررو پیه افزوده شد .[3]

---

۱ ـ سرف رعایـای کشاورزی وابسته بزمین بودند که حق نداشتند از ملك خارج شوند و جـزو ملك حساب میشدند ـم

۲ـ صراف رباخوار ـ م

۳ـ(نادداشت مولف) ـ رقم۸۶۰ کرور دربارهٔ وامهای کشاورزی هند ظاهراً رقمی‌نادرست ویك تخمین‌حداقل

بعد از ترقی سریع قیمتها درسالهای بعد از جنگ یك سقوط تدریجی و منظم در قیمت محصولات کشاورزی آغاز گردید واوضاع دهقانان خیلی بدترشد . درسال ۱۹۲۹ این سقوط به حد اکثر رسید واز آنپس هم ادامه یافت .

در سال ۱۹۳۱ حرف ما در ولایات متحده این بود که باید میزان اجاره و بهرهٔ مالکانه‌ومالیات باقیمت محصولات کشاورزی متناسب باشد یعنی میزان‌مزبور بارقام مربوط بزمانهائیکه‌قیمتهامعادل سال۱۹۳۱ بود پائین بیاید. این‌قیمت باقیمتهای تقریباً سی سال‌پیش وحدود سال ۱۹۰۱ برابر بود . قبول این درخواست بسیاردشوار بود وبه آسانی نمیشد آنرا عملی ساخت زیرا اجاره داران زمین انواع گوناگون داشتند ازقبیل اجاره داران متصرف‌واجاره‌داران‌غیرمتصرف‌واجاره‌داران دست دوم‌وسوم وغیره‌وازاین‌قبیل که وضع اجاره‌داران آخری ازهمه بدتر بود.[۱]

تنها راه چارهٔ دیگر که بهترین طریق کارهم بشمار میرفت این بود که با توجه به عدم قدرت پرداخت‌ازطرف دهقانان‌پس ازجمع آوری محصول‌وفروش آن، میزان‌پرداخت دهقانان بشکلی عادلانه تعیین شود . امـا طبق این راه حل دوم نیزهر چند هم کـه رقم پرداخت پائین تعیین میشد قسمت عمده‌ئی ازدهقانان هند که برروی اراضی کار میکردند بکلی ورشکست ونابود میشدند بطوریکه اغلب درسال ۱۹۳۱ درولایات متحده‌مشاهده میشد بسیاری ازدهقانان نمیتوانستند بدون فروش اموال خود (اگر چیزی برای فروش میداشتند) یا دریافت وام با نزولهای هنگفت تعهدات خود را بپردازند .

نخستین پیشنهاد کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده این بود که فعلا یك تخفیف

است ومسلماً درظرف چهارپنج سال اخیر (تا۱۹۳٤ که این کتاب نوشته شده است ـ م) بمقادیر هنگفتی افزایش یافته است . درگزارش کمیتهٔ تحقیقات بانکی مزبور درسال ۱۹۲۹ برای پنجاب رقم ۱۳۵ کرور روپیه تعیین شده بود . درصورتیکه درگزارش «کمیتهٔ منتخب مأمور رسیدگی بوامهای کشاورزی درپنجاب» که دراکتبر ۱۹٤۵ از طرف دولت منتشر شد گفته شده است که « بار وامهای کشاورزی حیرت‌انگیز است وبه حدود ۲۰۰ کرور روپیه میرسد » . این‌رقم جدید تقریباً ۵۰درصد ازرقمی که کمیتهٔ تحقیقات بانکی تخمین‌زده بود بیشتراست . اگراین‌رقم را درمورد افزایش وامها درسایر استانها هم معتبربشماریم رقم وامهای کشاورزی درسراسرهندا کنون(درسال ۱۹۳٤) به‌بیش از ۱۲۰۰ کرور روپیه میرسد . (یك کرور معادل ۱۰ میلیون است .)

۱ـ پیش‌ازاستقلال هند وپیش ازاصلاحاتی که درسالهای اخیر در وضع مـالکیت بعمل‌آمده است سیستم زمینداری‌وتعلقه‌داری وجاگیرداری درهند رواج داشت . اغلب مالکین زمین‌های خودرا به‌کسی اجاره میدادند وباز اواجاره راباسودی که برای خود درنظر میگرفت بدیگری منتقل‌میکرد وگاهی این انتقالات به‌هفت یا هشت دست مختلف میگشت که بارتمام آنها بردوش دهقان واقعی می‌افتاد که در روی زمین‌کارمیکرد و اجاره‌دار آخری محسوب میشد. مطلب مذکور درمتن اشاره باین‌وضع است .م

کلی به میزان ۵۰ درصد برای تمام دهقانان متصرف که درروی زمین‌ها کارمیکردند قائل شوند ودرمواردی هم که وضع دهقانان بدتراست تخفیف بیشتری در نظر گرفته شود .

وقتیکه گاندی‌جی درماه مه ۱۹۳۱ به ولایات متحده آمد و با استاندارکل « سر ملکولم هایلی» ملاقات ومذاکره کرد اختلاف عقیده میان ایشان وجود داشت‌ونتوانستند بتوافقی برسند . بلافاصله گاندی جی پیامهائی خطاب به زمین داران و اجاره داران در ولایات متحده منتشر ساخت وازایشان درخواست کرد که مالیاتها وتعهدات خود را حتی‌ـ المقدور وتا آنجا که میتوانند بپردازند وبرای پرداختهای دهقانان رقمی بالاتر از آنچه ما قبلا پیشنهاد کرده بودیم پیشنهاد نمود که مستلزم تخفیف مختصرتری میشد . کمیتهٔ ایالتی ما هم با این رقم جدید موافقت کرد اما این کوشش هم به ثمری نرسید زیرا دولت این پیشنهاد را هم رد کرد .

دولت ولایتی دروضع دشواری قرار داشت زیرا مالیات کشاورزی مهمترین منبع عایدات و درامد دولت بشمار میرفت . اگریك تخفیف کلی را قبول میکرد مثل این بود که خود را بورشکستگی محکوم سازد . ازطرف دیگرهم از یك قیام دهقانی سخت بیم داشت ودلش میخواست که از راه موافقت با یك تخفیف جزئی تا آنجا که میتواند بار دهقانان اجاره‌دارراکمی سبك سازد . منتها نمیتوانست این دو منظور را با هم انجام دهد زیرا در فاصلهٔ میان دولت و دهقانان ، مالکین و زمینداران وجود داشتند که از نظراقتصادی طبقه‌ئی کاملا بیفایده بودند و با استفاده از دارائی ایشان ممکن بود همهٔ گرفتاریها ، هم برای دولت وهم برای‌دهقانان، ازمیان برود . اما دولت بریتانیا با آن شکلی که داشت وبملاحظات سیاسی نمیتوانست مالکین وزمینداران بزرگ یعنی‌یکی از طبقات معدود هندیان راکه‌ازروی ناامیدی‌وناچاری متفق وهواداراومانده بودند ازخود برنجاند وبا خویش مخالف سازد .

بالاخره دولت ایالتی میزان تخفیف مالیاتی را برای هریك از دوطبقهٔ مالکین و اجاره‌داران تعیین کرد . این میزان شکل بسیارپیچیده‌ئی داشت وبه آسانی نمیشد از آن چیزی فهمید . چیزی که‌کاملا وبطورروشن در آن دیده میشد این بود که بهیچوجه کافی بنظر نمیرسید . بعلاوه این تخفیف فقط دربارهٔ مالیاتهای جاری بود و مالیاتهای عقب افتاده و دیون معوقهٔ دهقانان بهیچوجه مورد توجه واقع نشده بود . کاملا نمایان بود که وقتی دهقانان نمیتوانند مالیات جاری‌وششماههٔ خود را بپردازند مسلماً نخواهندتوانست مالیاتهای معوقه و دیون سابق خود را نیز تأدیه کنند . معمولا مالکین عادت داشتند که همیشه دهقانان را بصورت بدهکاران خود نگاهدارند . ازنظردهقانان این وضع بسیار خطرناك‌بود زیرا مالکین درهرموقع، ودرمواردی که دهقانان درپرداخت بهرهٔ مالکانه

تعلل‌میکردند یا تخفیفی میخواستند با استفاده از آن‌بدهکاری، برضد ایشان باقدام‌رسمی میپرداختند وزمین خود را از تصرفشان خارج میکردند.

کمیتهٔ اجرائی ایالتی کنگره نیز بنوبهٔ خود دروضع دشواری قرارداشت ما بخوبی میدانستیم که دهقانان مورد ظلم و بیعدالتی قرار گرفته‌اند اما نمیتوانستیم کاری بکنیم. نمیخواستم مسؤلیت این امر را بپذیریم که ایشان را باعتصاب تشویق کنیم. ما اغلب تکرارمیکردیم که آنهاهرچه‌میتوانند بپردازند وضمناً بااظهارهمدردی خود سعی‌داشتیم بآنها تسلیت دهیم. ما نظر ایشان را تأئید میکردیم که بار آنها حتی پس از تخفیف هم بسیارسنگین است.

دستگاه‌قوهٔ قهریهٔ‌دولت بطوررسمی‌وغیررسمی بکارافتاده بود. اخراج دهقانان، ضبط حیوانات و دارائی ایشان، اعزام مأمورین و مباشرین مالکین در مورد هزاران دهقان شروع شده بود. بسیاری ازدهقانان‌قسمتی از بهرهٔ مالکانهٔ خود را پرداختند وبقراریکه میگفتند حد اکثرممکن خود را بکار بستند. اما این پرداخت‌ها آنها را نجات نمیداد بسیارمحتملست که شاید دربعضی‌مواردمیتوانستند کمی‌هم برآنچه پرداخته‌بودند بیفزایند امابسیار روشن بود که اکثریت‌عظیم دهقانان درزیربار‌این فشاراز پا میافتادند. ماشین فشارقوانین راه خود را دنبال می کرد وهرچه رادرسر راه خودمی‌یافت درهم‌میشکست. حتی دهقانانی که مبالغی پرداخته بودند از آسیب‌آن مصون نمی‌ماندند. درواقع اگر آنها هیچ چیزهم نمی‌پرداختند بیش ازآنچه تحت فشارقرارگرفتند صدمه‌نمیدیدند. شاید بهترهم همین میبود زیرا در آنصورت لااقل مبالغی راکه پرداخته بودند بنفع خودشان صرف میکردند.

آنها دسته جمعی پیش ما می‌آمدند، بتلخی شکایت میکردند و بما میگفتند که به حرف‌ما گوش کردندوهرچه توانستند پرداختند وعاقبت هم نتیجهٔ‌کارشان‌چنین شده‌است و تااین‌اندازه تحت‌فشارواقع شده‌اند. درمنطقهٔ الله‌آباد اخراجهای دهقانی وانواع‌تضییقات دیگر بصورت دسته جمعی و نسبت بهزاران دهقان صورت گرفته بود. هزاران هزاردهقان دیگرهم مورد تهدید بودند. دفاتر کارما ازصبح تا شام از گروههای غمگین و رنجدیده دهقانان پربود. آنها مراحتی تامنزلم هم دنبال میکردند. دلم میخواست از برابرایشان بگریزم وخود را درگوشه‌ئی پنهان سازم تا این مناظررنج‌آوروبیرحمانه را نبینم.

بسیاری از دهقانانی که پیش ما می‌آمدند در بدن خود جراحات و آسیب دیدگی داشتند ومیگفتند که مباشرین مالکین آنها راکتك زده‌اند. ما آنها رابرای معالجه به بیمارستان میفرستادیم. آیا آنها چه میتوانستند بکنند؟ آیا ما چه میتوانستیم بکنیم؟ نامه‌های مفصلی برای دولت ایالتی ولایات متحده میفرستادیم. کمیتهٔ ما «گووپند باالب

پانت» را بعنوان عضورابط تعیین کرده‌بود. اودائماً با دولت ایالتی در«ننی تال» یا در «لکنهو» تماس داشت . دائماً به دولت نامه مینوشت . رئیس کمیتهٔ ایالتی مـا ، تصدق احمدخان شروانی نیز گاه بگاه نامه‌هائی مینوشت . خود من هم همین کار را میکردم . اما نتایج نمایانی بدست نمی‌آمد .

نزدیکی فصل بارانهای تابستانی وماههای ژوئن وژوئیه مسئلهٔ دیگری را مطرح ساخت . آنموقع فصل شخم وکاشت زمین بود ، آیا دهقانانی که زمین‌هایشان گرفته شده بود همچنان بیکارمی‌نشستند وتماشامیکردند که زمین‌های ایشان با علفهای هرزه‌پوشیده شود ؟ این‌کار برای روحیه وطبع یك دهقان بسیاردشواراست . دربسیاری ازمواردِاخراج دهقان ازحدود صدور رأی در دادگاه تجاوزنکرده بود و دهقان عملا همچنان بر روی زمین باقی‌بود. آیا اوبازهم به شخم زمین که دیگرقانوناً دراختیار او نبود می‌پرداخت و باین ترتیب جرم جدیدی هم مرتکب میشد ؟ یعنی آیا به حق مالکیت تجاوزمیکرد و از این راه اعمال خشونت آمیز تازه‌ئی را هم متوجه خود میساخت ؟ همچنین برای دهقانان بسیاردشوار بود که زمینی راکه سالها برروی آن‌کار کرده‌بودند در دست دیگری به‌بینند.آنها می‌آمدند ودراین‌موارد ازماسؤال‌وچاره‌جوئی میکردند . ولی‌ماچه‌میتوانستیم به‌آنها بگوئیم ؟

وقتی که گاندی‌جی درآن تابستان مرا به «سیملا» خواست من این مسئله را برای یکی ازمأمورین عالیرتبهٔ دولت مرکزی مطرح ساختم وازاوچاره جوئی کردم جواب او بسیاربیان‌کننده بود : او گفت که اگریك دهقان اخراج شده باورجوع میکرد ونظر او را می‌پرسید اودرکمال سادگی‌هیچ پاسخی نمیداد!اوحتی حاضرنبود که صراحتاًبه‌دهقانان بگوید که درچنین مواردی نباید زمین را شخم کرد واین‌کارخلاف قانون است ! برای‌او خیلی آسان بود که در«سیملا» بنشیند وطومارواردستور صادرکند بدون آنکه بحقایق توجه داشته باشد. انگار که اوفقط با اعداد وارقام بدون مفهوم و بیجان سروکار داشت ونه باافراد انسان. او واربابان دیگری که دردولت ایالتی در «ننی‌تال» کارها رابدست داشتند هرگزعامل انسانی را درنظر نداشتند وبیچارگی و مشقت میلیونها انسانرا درك نمیکردند.

در«سیملا» بما گفته شده بود بدهقانان توصیه کنیم که تمام یا هرمقدار از تعهدات خود راکه میتوانند بپردازند . درواقع از ما خواسته میشدکه نقش مباشرین مالکین را اجراکنیم . حقیقت اینست که ما خودمان قبلا چنین توصیه‌ئی را بعمل آورده بودیم و به دهقانان گفته بودیم که سعی کنند بدون‌آنکه حیوانات خود را بفروشند هرقدرازتعهدات خود راکه میتوانند بپردازند .

آن تابستان برای‌ما بسیاردشوار واثرات آن‌هم زیادشدیدبود. دهقان‌هندی همیشه بخاطرقدرت فوق‌العادهٔ تحمل‌رنج‌خویش اسباب‌حیرت جهانیان‌شده‌است وهمیشه‌هم مصیبت و رنج بصورت قحطی‌ها ، طغیانها، بیماریها، وفقر نابود کنندهٔ دائمی برایش‌فراوان بوده است. وقتی که دیگرهیچ کاری‌ازدست‌دهقانان برنیاید تقریباً بدون‌هیچ حرف وهیچ شکایتی هزاران هزار وحتی‌میلیون میلیون‌روی زمین‌دراز میکشند ومیمیرند. برای ایشان مرگ آسایش‌وفرارازرنج است. امادرسال ۱۹۳۱ برای‌دهقان‌هندی‌وضع بهیچوجه‌شبیه‌مصائبی که گاه‌بگاه ومنظماً بسر وقتش می‌آمد نبود . حوادث آنسال در نظرش چیزی نبود که مانند قحطی وخشکسالی‌وطغیان آب و نظایر آن یك بلای مقاومت ناپذیرطبیعت‌وآسمانی باشد که در برابر آن ناچار باید تحمل و بردباری داشت. درسال ۱۹۳۱ دهقان هندی‌احساس میکرد که رنج ومصیبت اوازطرف مردمی مثل خود او براوتحمیل میشود واین امر او را به تکان می‌آورد . پرورش سیاسی تازه‌ئی کــه به توده‌های دهقان داده شده بود کم کم ثمرات خود را ببارمی‌آورد .

حوادث سال ۱۹۳۱ برای ما نیز بسیار رنج‌آور بود زیرا ما خود را در برابر آن تا اندازه‌ئی مسئول‌میشمردیم . آیادهقانان دراین‌موارد راهنمائیهای ما را دنبال نکرده بودند ؟ وبخاطر پیروی از ما نبود که‌باین گرفتاریها افتاده بودند ؟ با وجود این اکنون عقیده دارم که بدون کمك وراهنمائیهای ما وضع دهقانان ازآنهم بدتر میشد . زیرا مـا آنها را متشکل ومتفق ساختیم و از این‌راه بود که آنها بصورت یك نیروی قابل توجه درآمدند که نمیشد ایشانرا نادیده گرفت وبهمین جهت هم توانستند بیش از آنچه دولت میخواست تخفیف بدست‌آورند . خشونت‌ها و بد رفتاریهای غیر انسانی که نسبت به این مردم بدبخت بعمل میآمد در واقع برای ایشان تازگی نداشت‌ودر سابق ازآنچه اکنون وجودداشت بیشترهم بوده است . اکنون بعلت‌همان نیروی متشکل دهقانی ازحدت وشدت آن فشارهای غیرانسانی تا اندازه‌ئی کاسته شده بود وبعلاوه اکنون‌اخبارتجاوزات‌انتشار فراوان هم پیدا میکرد . در زمانهای سابق معمولاآزارها وشکنجه‌های غیر انسـانی که مباشرین مالکین در بارهٔ دهقانان‌فقیر واجاره دار بعمل میآوردند مخفی نگاهداشته‌میشد وجز چند نفری ازآن خبر نمیشدند مگر اینکه دهقان بدبخت در زیر شکنجه‌ها میمرد. اما اکنون بعلت وجود سازمان ما وبیداری دهقانان که کوچکترین اتفاقی را به شعبات کنگره اطلاع میدادند وضع تغییر یافته بود و این قبیل خشونت‌ها دیگر مخفی نمیماند و در نتیجه از شدت آنهم‌کاسته میشد .

به نسبتی که تابستان پیش میرفت جمع‌آوری اجباری بهرهٔ مالکانه و توسل بقـوهٔ قهریه هم کمتر وضعیف‌ترمیشد . اکنون موضوعی که‌ما رابخود مشغول میداشت‌سرنوشت

هزاران هزار دهقانانی بود که اززمینهای خود اخراج‌شده بودند. آیا باآنها چه خواهند کرد؟ ما بدولت فشار میاوردیم که بدهقانان کمك کند تا به زمینهای‌خودشان بازگردند قسمت عمدهٔ این‌زمینها هنوز بدون دهقان، وشخم نشده باقی بود.

مهمترین موضوعی که آنوقت در برابر ماقرار داشت این‌بود که دربارهٔ آینده چه بایدکرد؟ تخفیف مالیاتی که داده شده بود مربوط بدورهٔ عملکرد گذشته بود و راجع به‌آیندهٔ هیچگونه تصمیمی گرفته نشده بود در حالیکه مشکلات دهقانان همچنان وجود داشت. از اکتبر (اول پائیز) باز موعد پرداختهای جدید برای دهقانان فرا میرسید و آنها هم قادر به‌پرداخت نبودند. بنابرین ازخود میپرسیدیم که‌آیاچه وضعی پیش‌خواهد آمد؟ آیا بازهم همان ماجراهای دردناك وتأسف‌آورتکرار میشد؟

دولت ایالتی کمیتهٔ کوچکی مرکب از چند مأمور دولت وچند نفر زمیندار که‌عضو شورای دولتی محلی بودند برای مطالعهٔ این موضوع تعیین‌کرد. امادراین کمیته نمایندهٔ دهقانان شرکت نداشت. درآخرین لحظه که کمیته میخواست کار خود را شروع کند «گووبند بالب پانت» هم از طرف دولت دعوت شدکه از جانب ما، درآن کمیتهٔ دولتی شرکت کند. او بهیچوجه فکر نکرده بودکه اورا به‌آن دیری و در موقعی که تصمیمات تقریباً اتخاذ شده بود برای شرکت درکمیته دعوت کنند.

کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده نیز یك‌کمیتهٔ کوچك را مأمور ساخت که در بارهٔ وضع گذشته و کنونی‌دهقانان‌بمطالعه پردازد وگزارشی در مورد اوضاع جاری‌تهیه کند. این کمیته گزارش‌مفصلی تهیه‌کرد که درآن مطالعهٔ کاملی دربارهٔ دشواری‌زندگی دهقانان در ولایات متحده بعمل‌آمده‌بود ومشکلاتی که بعلت سقوط قیمتها در محصولات کشاورزی برای دهقانان پیش‌آمده بود تشریح وتجزیه شده بود. در این گزارش توصیه‌های جالبی هم تهیه شده بود. گزارش مزبور که بصورت کتابی منتشر گردید از طرف «گووبند بالب پانت» و«رفیع احمد قدوائی» و«ونکاتش نرایان تواری» امضا شده بود.

مدتی پیش ازانتشار این گزارش گاندی جی با تردید زیاد برای شرکت دردومین کنفرانس میزگرد بسوی لندن حرکت‌کرده بود. وضع کشاورزی ومسائل مربوط به مشکلات دهقانان در ولایات متحده‌یکی از جهات‌تردید ودودلی او برای عزیمت به‌اروپا بود. درحقیقت تصمیم‌داشت که‌اگر برای کنفرانس‌میزگرد به لندن نرود به ولایات‌متحده بیاید وتمام‌کوشش خودرا برای حل این مسئلهٔ دشوار بکار بندد. درآخرین مذاکراتی که در سیملا با دولت انجام میداد در بارهٔ ولایات متحده نیز صحبت میکرد. بعد از عزیمتش به لندن هم ما جریان حوادث را منظماً باطلاعش میرساندیم. در یکی دو ماه

اول اقامتش در انگلستان منظماً هر هفته بوسیلهٔ پست هوائی و پست عادی برایش نامه میفرستادم . بعد دیگر مکاتبه راکمتر کردم زیرا بما اطلاع داده بودند که اوحداکثر در ظرف سه ماه وتا ماه نوامبر باز خواهد گشت . ما امیدوار بودیم که تاآنوقت بحران جدیدی در هند پیش نیاید . مخصوصاً با تمام نیروی خود میکوشیدیم که در غیاب او از بروز بحران وتصادم بادولت اجتناب ورزیم. وقتی که دیدیم مراجعت او بتأخیر افتاد و بحران وضع دهقانان هم توسعه یافت یك تلگراف بسیار مفصل برایش فرستادیم واوضاع را تشریح کردیم ومتذکر شدیم که چگونه در نبودن اودست وپای ما بسته است ونمیتوانیم کاری بکنیم . اوهم جواب داد که فعلا هیچ کاری نمیتواند برای ما انجام دهد وبهتراست که خودمان هر طور صلاح میدانیم اقدام کنیم.

همچنین جریان امور از طرف کمیتهٔ اجرائی ایالتی به اطلاع کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هم میرسید . من که خود در کمیتهٔ عامله نیزعضویت داشتم همواره اخبار دست اول را در اختیار سایرین میگذاشتم اما هر وقت جریان مسائل صورت جدی‌تر ومهمتری پیدامیکرد به رئیس کمیتهٔ ایالتی ما یعنی تصدق شروانی ورئیس کمیتهٔ بخش الله آباد «پروشو تام داس تاندون» هم رجوع میشد.

کمیتهٔ کشاورزی که از طرف دولت تعیین شده بود گزارش خود را تهیه کرد ودر آن توصیه‌هائی شده بود که هم پیچیده ودشوار بود وهم مبهم ونا مفهوم و بسیاری از امور را بعهدهٔ مقامات‌دولتی‌محل‌میگذاشت . رویهمرفته میزان تخفیف پیشنهاد شده‌برای دورهٔ آینده از آنچه در بارهٔ دوره‌عملکرد گذشته داده شده بود بیشتر بود اما مااحساس میکردیم که هنوز هم این تخفیف کافی نیست . ما ، هم با اصول توصیه‌های آن گزارش مخالف بودیم وهم با طرز اجرای آن . دراین گزارش باز هم فقط موضوع تخفیف آینده موردتوجه‌قرار گرفته بود وبازهم موضوع دیون‌معوقه ووامهای‌سابق‌دهقانان ومسئلهٔ سهم هزاران هزاردهقانانی که‌از زمین‌های خود رانده شده بودند بهیچوجه مطرح نشده‌بود.

آیا ما چه باید میکردیم ؟آیا باید باز هم مثل دوران بهاره وتابستانی بدهقانان راهنمائی میکردیم که هر چه میتوانند بپردازند و باز هم با همان نتایج مواجه شوند؟ بطوریکه بتجربه دریافته بودیم آن راهنمائی ابلهانه‌ترین کاری بود که کرده بودیم و مسلماً دیگر نمیشدآن را تکرار کرد . در واقع دهقانان یا بایدکوشش خود را بکار میبردند ودر صورتیکه‌میتوانستند تمامی مبلغی‌راکه پس‌از تخفیف از ایشان خواسته‌میشد میپرداختند که‌آسوده بمانند ویااصلا بایدهیچ نمیپرداختند ودرانتظار تحول آینده‌اوضاع میماندند . اگر قسمتی از تعهدی راکه درخواست میشد میپرداختند هیچ فایده نداشت زیرا هم ذخیره‌های محدود خود را ازدست میدادند وهم از زمینشان رانده میشدند .

کمیتهٔ اجرائی ایالتی ما بامطالعهٔ گزارش کمیتهٔ دولتی به این نتیجه رسید که گزارش مزبور مفصل ومبهم است وتصمیم گرفت اعلام دارد که هر چند در این گزارش باز هم تخفیفهای دورهٔ عملکرد تابستانی رعایت شده است اما بنظر ما این تخفیف و این تسهیلات برای دهقانان کافی نیست و نمیتوان آنرا پذیرفت.

بنظر ما هنوز هم امکان آن وجود داشت که در گزارش و توصیه‌های مزبور تغییراتی بسود دهقانان داده شود. وما بدولت فشار آوردیم که چنین تغییراتی صورت پذیرد اما احساس میکردیم که در این مورد امید بسیار ناچیز وضعیف است واحتمال تصادم و برخورد که سعی داشتیم از آن دورو بر کنار بمانیم بسرعت نزدیك میشود.

روش دولت ایالتی و دولت مرکزی هند نسبت بسازمان کنگره بشکلی نمایان و روزافزون تغییر مییافت وسردتر وخشن‌تر میشد. به‌نامه‌های مفصل ومستدل ما جوابهای کوتاهی داده میشد و ما را بمقامات دولت محلی رجوع میدادند. کاملا نمایان بود که سیاست دولت بهیچوجه نمیخواست درهیچ موردی مارا تشویق کند وباما همراهی نشان دهد. یکی از اشکالات و نارضایتیهای دولت این بود که میترسید کنگره از راه جلب موافقت دولت برای تخفیف‌های دهقانان حیثیت واعتبار بیشتری در میان توده‌های مردم بدست آورد. مقامات دولتی بنا بر سنن وروشهای قدیمی خود همواره فقط در فکر حفظ حیثیت واعتبار خود بودند و فکر اینکه بعلت تخفیف‌های مالیاتی ممکن است اعتبار و حیثیت کنگره درنظر توده‌ها افزایش یابد آنها رابخشم میآورد ومیخواستند حتی‌المقدور از چنین امری جلوگیری کنند.

در این ضمن از دهلی و نقاط دیگر خبر میرسید که دولت هند خود را برای یك حملهٔ بزرگ وعمومی بر ضد نهضت کنگره آماده میسازد. اکنون دولت میخواست قدرت خود را نمایش دهد وافعی‌های خود را بجان ما اندازد. حتی ما دربارهٔ جزئیات تدارکات دولت اطلاعاتی بدست میآوردیم. تصور میکنم در ماه نوامبر بود که دکتر انصاری برای من وبطور جداگانه برای «ولب بهای پاتل» که مقام ریاست کنگره را بعهده داشت پیغامهائی از دهلی فرستاد که بسیاری از اطلاعاتی راکه قبلا بدست آورده بودیم تأئید میکرد و مخصوصاً جزئیات تصمیماتی راکه دولت مرکزی هند در مورد استان مرزی ودر مورد ولایات متحده اتخاذ کرده بود برایمان بیان میداشت.

بنگال نیز بنوبهٔ خود تحت فشار تضییقات جدید قرار گرفته بود یااینکه فشارهای جدیدی که برایش در نظر گرفته بودند در شرف اجرا شدن بود. جزئیات پیام دکتر انصاری با حوادثی که چند هفته بعد روی داد و مقررات جدیدی که علناً برای تضییقات تازه اعلام شد کاملا تأئید گردید. ظاهراً چنین بنظر میرسید که دولت، حملهٔ خود را بعلت

تمدید غیر منتظره‌ئی که در کنفرانس‌میز گرد لندن پیش آمده بود بتأخیر انداخت. گویا منظور این بود که تا وقتی اعضای کنفرانس میز گرد در لندن با هم هستند ومیتوانند مطالب واخبار هند را بهم بگویند از فشارها وتضییقات جدید در هند اجتناب شود.

بدینقرار تب بحرانی شدت می‌یافت وما همه احساس میکردیم که حوادث علیرغم قدرت حقیر وناچیز ما راه خود را می‌پیماید وهیچ کس نمی‌تواند از جریان مقدر آن جلو گیری کند.

تنها کاری که ما میتوانستیم انجام دهیم این بود که هر یك از ما خود را برای اجرای نقش سادهٔ انفرادی یا دسته جمعی که بر عهده‌مان خواهد افتاد آماده سازیم وبکوشیم در این درام یا محتملا در این تراژدی زندگی نقش خود را بدرستی انجام دهیم. ضمناً امیدوار بودیم که پیش از آنکه پردهٔ نمایش بالا رود، گاندی جی باز گردد و اتخاذ تصمیم در بارهٔ جنگ یا صلح را بعهدهٔ خود بگیرد. هیچ یك از ما حاضر نبود که در نبودن او زیر این بار سنگین برود.

در ولایات متحده دولت به اقدام جدیدی‌هم دست زد که در سراسر دهات انعکاس شومی داشت. اوراق مربوط به تخفیف جدید مالیاتی دهقانان در میان ایشان توزیع گردید. در این اوراق مجموع تخفیف‌های آنها قید شده بود منتها ضمناً تذکر داده‌شده بود که باید تمام بدهی خود را در مدت یکماه بپردازند وگرنه از تخفیف مالیاتی بهره نخواهند برد وتعهدات ایشان تمام وکمال وبا قدرت قانونی دریافت خواهد شد یعنی از زمینهایشان اخراج خواهند گشت و اموالشان توقیف خواهد شد. دهقانان معمولا در سالهای عادی‌هم بدهی خود را با یك‌مهلت دوسه ماهه می‌پرداختند وحالا حتی این مهلت نیز از ایشان گرفته شده بود. این موضوع در دهات غوغائی برانگیخت. در تمام روستاها ناگهان همه کس خود را با یك بحران مواجه دید ودهقانان در حالیکه اوراق مالیاتی واخطاریه‌ها را در دست داشتند برای اعتراض وشکایت به هر سومیرفتند ودرخواست کمك ومهلت میکردند. دولت هند بعداً بما اطمینان داد که این تهدید خیلی جدی نبوده است. اما در هر صورت کاری ابلهانه بود زیرا این کار احتمال سازش مسالمت آمیز را خیلی کم کرد وکار بشکل اجتناب ناپذیری کم کم وقدم بقدم به تصادم وبرخورد شدیدی منتهی میشد.

این بار چه برای دهقانان وچه برای کنگره لازم بود که تصمیم صریحی اتخاذ گردد. دیگر نمیتوانستیم منتظر بازگشت گاندی جی بمانیم. آیا چه باید میکردیم؟ چه راهنمائی میتوانستیم به آنها بدهیم؟ ما نمیتوانستیم بدهقانان بگوئیم که مبالغ درخواست شده را در مدت مقرر بپردازند زیرا میدانستیم چنین کاری برای ایشان مقدور نیست.